PETER L. BERGEN

THE OSAMA BIN LADEN I KNOW



پیتر ال. برگن

اُسامَه بِنْ لادِنْ

اُسامَه بِنْ لادِنْ

نوشتهٔ

پیتر ال. برگن

ترجمهٔ

عباسقلی غفاری‌فرد



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۰

سرشناسه: برگن، پیتر ال.، ۱۹۶۲ـ Bergen, peter L.
عنوان ونام پدیدآور: اسامه بن لادن / نوشته پیتر ال. برگن؛ ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۵۶۰ ص.
شابک: 978-964-423-825-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: The Osman bin Laden I know: an oral history of al- Qaeda's leader c2006.
موضوع: بن‌لادن. اسامه، ۱۹۵۷ـ م
موضوع: بن‌لادن. اسامه، ۱۹۵۷ـ م ـ دوستان و آشنایان ـ خاطرات
موضوع: القاعده (سازمان)
موضوع: Qaida (arganization)
موضوع: تروریست‌ها ـ عربستان سعودی ـ سرگذشتنامه
موضوع: بنیادگرایی اسلامی ـ کشورهای اسلامی
موضوع: تروریسم ـ جنبه‌های مذهبی ـ اسلام
شناسه افزوده: غفاری‌فرد، عباسقلی، ۱۳۳۵ـ ، مترجم
شناسه افزوده: مؤسسهٔ اطلاعات
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۴ب ۹ب/HV۶۴۳۰
رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۶۲۵۰۹۵۸۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۲۹۶۲۲



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

اُسامه بن لادن

نوشتهٔ پیتر ال. برگن ترجمهٔ عباسقلی غفاری‌فرد

ویراستار: فاطمه ذوالقدر حروف‌نگار: محیاالسادات شریعتی زارچ صفحه‌پرداز: فاطمه حلوائی
طراح جلد: رضا گنجی حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۹۰ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۳ـ۸۲۵ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-825-3

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

آگاهی ما از تاریخ و تاریخ‌نگاری جهان، بسیار اندک است. شاید نخستین دلیل آن، همان تداوم روند کند تاریخ‌نگاری باشد که از روزگار شاه‌عباس اول صفوی (۱۰۳۸ ـ ۹۹۶ / ۱۶۲۹ ـ ۱۵۸۸) به بعد مبتلابهِ تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران شد و تا امروز به رونق سابق خود بازنگشته است. دلیل دوم، عدم اقبال به ترجمهٔ آثار تاریخی جهان به زبان فارسی است و بیشتر مترجمان فارسی‌زبان ترجیح می‌دهند آثار مربوط به تاریخ ایران را از زبان‌های دیگر، به این زبان برگردانند. خود این مورد اخیر هم شاید به نداشتن خوانندهٔ فارسی‌زبان برگردد.

تأسیس سازمان القاعده و زندگی رهبرش اسامه بن‌لادن و دیگر بازیگران این تشکیلات و رویدادهایی که در پی اقدامات این گروه به وقوع پیوست، از نقاط عطف تاریخ هزارهٔ سوم به شمار خواهد رفت. نگارنده با در نظر گرفتن همین مورد،و با هدف آگاهی دادن به خوانندهٔ فارسی‌زبان، صرفاً از دید تاریخی و نه سیاسی، به برگردان کتاب حاضر پرداخته است. این که گفته شد «تاریخی» و نه «سیاسی»، از آن‌روست که نگارنده با الفبای سیاسی آشنایی ندارد و معتقد است که سیاست را باید به «اهل سیاست» واگذاشت.

به هر روی، ما از جهان و جهانیان جدا نیستیم و در روزگاری زندگی می‌کنیم که ارتباطات بسیار گسترده است. بی‌تردید در تاریخ‌نگاری آینده، و برای نوشتن تاریخ علمی، نیازمند داده‌های تاریخی و آگاهی از تاریخ رویدادهای جهانی خواهیم بود.

شاید در آن صورت، کتاب حاضر، برای تاریخ‌نگار فارسی‌زبان، خالی از فایده نباشد.

پیتر ال.برگن[1] نویسندهٔ این کتاب، تحلیلگر سیاسی و گزارشگر تلویزیون CNN است که در طول بیش از یک دهه، گزارش‌های زیادی دربارهٔ القاعده، تهیه کرده است، اما از نوشته‌های او چنین برمی‌آید که به زبان عربی چندان آشنا نبوده و ترجمه‌های او از عربی به انگلیسی، عمیق به نظر نمی‌رسد. در واقع، دقتی که یک مورخ غربی در تاریخ‌نگاری از خود نشان می‌دهد، و در ریزترین مسائل حساسیت خاصی از خود نشان می‌دهد، در نوشته‌های برگن زیاد به چشم نمی‌خورد.

نگارنده در ضبط اسامی و عبارات عربی متن اصلی ـ که با الفبای انگلیسی انجام گرفته ـ گاهی با تردید رو به رو شده است؛ زیرا نویسنده، از علائم قراردادی برای نشان دادن صحیح الفبای عربی در قالب الفبای انگلیسی استفاده نکرده است. این نشانه‌ها چنین است:

آ Ā ´	ش SH	ق Q
ا Ā	ص Ṣ	ء ’
ث TH	ض Ḍ	أَ A
چ CH	ط Ṭ	إ I
ح H	ظ Ẓ	أُ U
ذ DH	ع ‘	او Ū
ژ ZH	غ GH	ی Ī

متأسفانه نویسنده هیچ‌یک از اینها را رعایت نکرده و چون در زبان انگلیسی، فرقی میان «هـ» و «ح»؛ «ز» و «ذ» و «ض» و «ظ»؛ و مثلاً «ت» و «ط» وجود ندارد، تمام نامها و عبارات عربی را نیز به یک شکل و تلفظ ضبط کرده است. مثلاً «المأسده» را به‌صورت al Masada آورده که خواننده می‌تواند آن را «المساده»؛ «المسده»؛ «الماسادا»؛ «المسادا»؛ «المسدا» هم بخواند. بنابراین، نویسنده باید آن را به صورت al Ma’sadat می‌آورد. به همین دلیل، نام بن‌لادن را نیز گاهی به شکل «ben «Laden و گاهی به شکل bin ladin آورده است که البته در این مورد می‌گوید، شکل اخیر، به شیوهٔ تلفظ غربی

1. Peter L. Bergen

آن است.

از سوی دیگر، خوانندهٔ فارسی‌زبان ممکن است برخی عبارات را با قالب نوشتاری چندان هماهنگ تشخیص ندهد. در این مورد هم باید گفت که مندرجات این کتاب به صورت گفتگو (مصاحبه) انجام گرفته و اظهارات افراد از روی گفته‌های آنها ضبط گردیده است. بنابراین، عبارات در چهارچوب نوشتاری نبوده و نویسنده با مطالعه منابع و اسناد، تألیفی از آنها فراهم نیاورده است. بدیهی است، اظهارات بیشتر افراد، از عربی به انگلیسی ترجمه شده، و بار دیگر از انگلیسی به فارسی برگردانده می‌شود، در نتیجه، در این فاصله، اظهارات اصلی گوینده نیازمند تکامل معنی است. به همین دلیل نویسنده در جای جای کتاب، عباراتی را در داخل قلاب [] آورده و تعداد آن بسیار زیاد است. مترجم نیز برای رعایت امانت از همان شیوه سود جسته و در صورت نیاز، یعنی هنگامی که ضرورت داشته مترجم نیز از قلاب [] استفاده کند، از علامت «ـ م»، استفاده کرده است. شماره‌های داخل پرانتز ( ) در متن، برای ارجاع به یادداشت‌های پایان کتاب است.

وظیفهٔ خودم می‌دانم از دوست ارجمندم آقای علی بدر سپاسگزاری کنم. ایشان متن اصلی کتاب را در اختیار من گذاشتند. در واقع، ایشان به بنده محبت دارند و در سفر خارج از کشور به یاد دوست بوده‌اند و متن اصلی کتاب را به عنوان هدیه برای نگارنده آورده‌اند.

عباسقلی غفاری‌فرد

۱۳۸۶/۱۰/۲۶

مِدادُ العُلَماءِ اَفْضَلُ مِنْ دِماءِ الشُّهدَاءِ
[حضرت] محمّد پیامبر[ص]

دربارۀ نویسنده

پنج سال است که اسامه بن‌لادن در روان عامه جای گرفته و نیرومندترین ارتش جهان را ناکام گذاشته است. به‌رغم اظهار رئیس‌جمهور بوش که بن‌لادن را «زنده یا مرده» می‌خواهد، به‌رغم یکی از انگشت‌نماترین مردان جهان بودن، و به‌رغم سدّ پوششی که او را احاطه کرده، اسامه بن‌لادن آزادانه می‌گردد ـ و در هاله‌ای از حکایت و افسانه، شایعه و حقیقت فرو رفته است.

پیتر برگن، مؤلف پرفروش‌ترین کتاب، جنگ *مقدس، شرکت*، تصویری شگفت‌انگیز و نامتعادل از بن‌لادن ارائه می‌کند که ترکیبی است از مصاحبه‌های خود برگن با بیش از پنجاه تن که از نزدیک بن‌لادن را می‌شناخته‌اند، از شوهر خواهرش گرفته تا معلم زبان انگلیسی که به اعضای اولیۀ القاعده در دبیرستان درس داده است. او با به هم چسبانیدن گفته‌ها و شنیده‌ها به‌طور بی‌سابقه‌ای زندگانی مردی را بررسی کرده که مسئول مستقیم بزرگترین حمله تروریستی در تاریخ است.

هیچ روزنامه‌نگاری به اندازه پیتر برگن، اسامه بن‌لادن را نمی‌شناسد. در ۱۹۹۷، درست پیش از آنکه بن‌لادن به نامی ماندگار تبدیل شود، برگن با او ملاقات کرد و از آن به بعد فعالیت‌هایش به‌طور مداوم ادامه یافته است. پس از یک معرفی آگاهانه ـ آن‌طور که برگن شرح می‌دهد، در ملاقات میان آنها، بن‌لادن خود را یک روحانی نرمخو معرفی کرده تا یک رهبر آتش‌افروز یک سازمان تروریستی جهانی ـ برگن درصدد برآمده به گفتار ده‌ها تن از مردم دستِ راست بن‌لادن، که در مواردی از اسرار

رهبر القاعده مطلع بوده‌اند، گوش فرا دهد.

عقلانیت عرفی جاری چنین می‌نماید که از اهمیت بن‌لادن و سازمان او کاسته شده است، اما برگن مصرّانه معتقد است که این چشم‌انداز از حقیقت به دور است ـ در واقع، هر روزی که بن‌لادن آزاد است بر قدرت روابط عمومی القاعده افزوده می‌شود، زیرا تنها افسانهٔ او در میان حامیانش افزایش می‌یابد. به‌طور صحیح‌تر، او به آماده‌سازی هدایت استراتژیک خارجی برای جهادگران ادامه می‌دهد ـ مثلاً بسیاری از اظهارات رادیویی یا نوار ویدئویی او از ۹/۱۱ به بعد تأثیری مستقیم بر اقدامات تروریستی داشته است. در ۲۰۰۳ دنیا بزرگترین حملات تروریستی را که طی دو دهه انجام گرفته بود در یک سال واحد تجربه کرد ـ و در ۲۰۰۴ شمار حملات به دو برابر ۲۰۰۳ بالغ شد. در ۲۰۰۴، ابومصعب الزرقاوی، درنده‌خوترین رهبر شورشی عراق، با بن‌لادن بیعت کرد که نشانه‌ای از تداوم اهمیت رهبر القاعده است.

اسامه بن‌لادن چگونه خود را از صورت یک خجالتی، مؤدب، دانش‌آموز متوسط به فرماندهی ترسناک‌ترین سازمان تروریستی جهان ارتقا داد؟ در ۹/۱۱ بن‌لادن کجا بود و در برابر این رویداد چه واکنشی نشان داد؟ چگونه از تورابورا گریخت؟ آیا القاعده سازمانی کلّه‌پا یا واحدی با ایدئولوژی سست است؟ چه چیزی در این مرد هست که صدها هزار پیرو را به دنبال خود می‌کشد و مردان را وامی‌دارد با هواپیما پرواز کنند و به فرمان او خود را به ساختمان‌ها بکوبند؟ این تصویر واضح و جالب، واقعیت صریحی را در اختیار افکار عامه آمریکا قرار می‌دهد، آگاهی درونی مداوم مردی که ما را بزرگترین دشمن خود اعلام کرده است.

پیتر ال.برگن تحلیلگر CNN دربارهٔ تروریسم و گزارشگر مطبوعاتی و تلویزیونی است که بیش از یک دهه گزارش‌های وسیعی درباره القاعده، از سراسر جهان ارائه کرده است. برگن دربارهٔ تروریسم، در *نیویورک تایمز*، *لوس‌آنجلس تایمز*، *واشنگتن پست*، *نیوریپوبلیک*، *فورین افییرس*، *دِ آتلانتیک*، *رُلینگ استون*، *دِ نیشن*، *مائر جونز دِ گاردین* و *دیلی تلگراف* مطلب نوشته است. برگن، استادیار اسکول آو ادوانسد انترنشنال استودیس در دانشگاه هاپکینز و عضو نیوآمریکا فوندیشن، در واشنگتن دی.سی اقامت دارد.

برای آگاهی بیشتر درباره آثار برگن نگاه کنید به: www.Peterbergen.com

(نقل از متن روی جلد نسخهٔ انگلیسی)

فهرست بازیگران

سِیْفَ الْعَدْل[1]. فرمانده نظامی القاعده از ۲۰۰۲ به بعد. افسر نیروهای ویژه سابق مصر که در دهۀ ۱۹۸۰ در نبرد علیه شوروی‌ها به مجاهدان افغان پیوست. در مه ۲۰۰۳ مغز متفکر حملات القاعده در ریاض، عربستان سعودی، به‌شمار می‌رفت.

اَنَس، عبدالله[2] . معمولاً کمتر از نام واقعی خود بوجمعه بنوعه[3] استفاده می‌کند. او در ۱۹۵۸ در الجزایر به دنیا آمد و پیش از سفر به پاکستان در ۱۹۸۴، برای روحانی شدن تحصیل می‌کرد. در پاکستان به اتفاق عبدالله عَزّام[4] و اسامه بن‌لادن، در دهۀ هشتاد، به‌منظور جمع‌آوری پول و سربازگیری برای جنگ در افغانستان، به تشکیل دفتر خدمات[5] کمک کرد. در ۱۹۹۰ با دختر عزّام ازدواج نمود.

عاطف[6]**، محمّد، معمولاً معروف به اَبوحَفْض**[7]. دومین فرمانده نظامی القاعده (۲۰۰۱

---

۱. Adel, sayf al مؤلف در متن اصلی به‌صورت «العدل، سیف» آورده که درست نیست. او «سیف» را نام کوچک و «العدل» را نام خانوادگی دانسته، در حالی که «سیف العدل» صفتی مرکب است و به فارسی «شمشیرِ داد» معنی می‌دهد.م

2. Anas, Abdullah
3. Boudejema Biunoua
4. Azzam
5. Services Dffice
6. Atef
7. Abu Hafs

ـ ۱۹۹۶) و از تأسیس کنندگان القاعده. افسر سابق پلیس که با گروه جهاد اسلامی مصر ارتباط داشت. در ۲۰۰۱ دختر او به عقد ازدواج محمّد پسر بن‌لادن درآمد. او در نوامبر ۲۰۰۱، در حملهٔ هوایی ایالات متحده به افغانستان کشته شد.

عطّا[1]**، محمّد**. دانشجوی مصری در هامبورگِ آلمان که در یازده سپتامبر رهبری هواپیماربایی را به عهده داشت.

عَطْوان، عَبدَالْباری[2]. سردبیر *القدس العربی*، از روزنامه‌های مشهور عربی زبان در لندن. در نوامبر ۱۹۹۶ در افغانستان با بن‌لادن مصاحبه داشت.

اَلْعُودَه، شیخ سلمان[3]. روحانی سعودی که اقدام دولت سعودی را در دعوت از سربازان آمریکایی به مملکت در ۱۹۹۰ به شدت مورد انتقاد قرار داد. دستگیری و حبس او در ۱۹۹۴ یکی از دلایل مخالفت بن‌لادن با دولت سعودی بود. او در سال ۱۹۹۹ آزاد شد.

عَزّام، عبدالله. در ۱۹۸۴ در پیشاور پاکستان، دفتر خدمات را تأسیس کرد تا میان داوطلبان عرب که برای پیوستن به جهاد افغان می‌آمدند، هماهنگی ایجاد کند. او در ۱۹۴۱ در کرانهٔ باختری[4] به دنیا آمد و یکی از اعضای اخوان‌المسلمین[5] شد و از دانشگاه الازهر قاهره دکتری فقه اسلامی دریافت کرد. او در نوامبر ۱۹۸۹ در پیشاور کشته شد.

عَزّام، حُذَیْفَه[6]. پسر عبدالله عزّام. در ۱۹۷۱ در مصر به دنیا آمد. ابتدا در نیمهٔ دههٔ هشتاد به افغانستان رفت و در آنجا از سیزده سالگی به تعلیم نظامی در اردوگاه‌ها پرداخت، او از ۱۹۸۴ بن‌لادن را شناخته است.

البِنج شیری، اَبُوعُبَیْد[7]. مصری است و در تأسیس القاعده نقش مفیدی داشت و از نخستین فرماندهان نظامی بود. در ۱۹۹۲، با القاعده به سودان رفت؛ در سال ۱۹۹۶،

1. Atta
2. Atwan,Abdel Bari
3. Awdah, Sheikh Salman al
4. West Bank
5. Muslim Brotherhood
6. Azzam, Hutaifa
7. Banjshiri, Abu Ubaidah al

طی حادثه‌ای در دریاچهٔ ویکتوریا در کنیا غرق شد.

بَطَرفی، خالد[1]. دوست دوران کودکی بن‌لادن و بعداً همسایهٔ او در **مُشرِفهٔ**[2] جدّه در عربستان سعودی شد.

بنِ‌عثمان، نُعمان[3]. عضو سابق **انجمن شورای گروه مبارزان اسلامی لیبی**[4]. اواخر ۱۹۸۲ در بیست و دو سالگی از لیبی به افغانستان رفت. در ۱۹۹۱ در جنگ خُست شرکت کرد. در تابستان ۱۹۹۴، افغانستان را ترک گفت و به خارطوم در سودان رفت و تا اکتبر ۱۹۹۵ که حکومت سودان به مبارزان لیبی فشار آورد تا آن کشور را ترک کنند، در آن سرزمین به سر برد. او در نهایت به لندن رفت.

بنِ‌لادن، بَکْر محمّد[5]. بزرگ خاندان بن‌لادن در حال حاضر. او گروه بن‌لادن سعودی را نیز هدایت می‌کند.

بن‌لادن، محمّد. پدر اسامه بن‌لادن. در ۱۹۰۸ در روستای رباط[6] در حضرموت[7] که اکنون ایالتی در جنوب شرق یمن به شمار می‌رود، به دنیا آمد. پس از مهاجرت به جدّه در عربستان، در ۱۹۳۰، به باربری اشتغال داشت. در یکی از شرکت‌های عظیم ساخت و ساز در خاورمیانه، گروه بن‌لادن سعودی را به وجود آورد. در پنجاه و نه سالگی در یک سانحهٔ هوایی در ۱۹۶۷ در عربستان سعودی کشته شد. در مجموع، حدود بیست همسر اختیار کرد و پدر بیست وپنج پسر و بیست و نه دختر بود.

بنِ‌لادن، اُسامَه[8]. رهبر القاعده. در ۱۹۵۷ در ریاض در عربستان سعودی به دنیا آمد.

بنِ‌الْشَیْبَه، رَمْزی[9]. طراح یازده سپتامبر که نتوانست روادید ایالات متحده را دریافت کند و سرانجام به نقطهٔ اتصال میان طراحان یازده سپتامبر در ایالات متحده و

---

1. Batarfi, Khaled
2. Musharifa
3. Bentoman, Noman
4. Shura Committee of the Libyan Islamic Fighting Group
5. Bin Ladin, Bakr Mohammad
6. Rubat
7. Hadramaut
8. Osama
9. Binalshibh, Ramzi

رهبری القاعده در افغانستان تبدیل شد.

دِراز، عَصّام[1]. افسر سابق ارتش مصر که فیلم‌ساز شد و در دههٔ ۱۹۸۰، بیش از یک‌سال با بن‌لادن در خطوط جبهه به سر برد.

اَلْفَضْل، جَمال[2]. از نخستین اعضای القاعده. در ۲۰۰۱، در محاکمهٔ چهار تن از متهمان به بمب‌گذاری سفارت آمریکا در آفریقا، به عنوان شاهد عینی، شهادت داد.

اَلْفِیْصَل، شاهزاده ترکی[3]. رئیس سازمان اطلاعات سعودی از ۱۹۷۷ تا اوت ۲۰۰۱. مسئول تحویل کمک‌های مالی سعودی به مجاهدین افغان بود و در نیمه دههٔ ۱۹۸۰ در اسلام‌آباد با بن‌لادن ملاقات کرد. در ۱۹۹۸ شخصاً تلاش کرد تا ملّاعمر رهبر طالبان را به تحویل بن‌لادن وادار سازد.

اَلْفَواز، خالد[4]. یک سعودی که هم به عنوان نمایندهٔ رسانه‌های بن‌لادن در بریتانیا و هم برای انجمن مشاوره و اصلاحات کار می‌کرد که در ۱۹۹۴ بن‌لادن آن را به عنوان یک سازمان سیاسی تأسیس کرده بود. در پی تقاضای تسلیم او از سوی آمریکا که مدعی بود الفواز در بمب‌گذاری ۱۹۹۸ در سفارت ایالات متحده در آفریقا دست داشته، در لندن او را بازداشت کردند.

فُوضَه، یسری[5]. خبرنگار مرکز پژوهش الجزیره. در بهار ۲۰۰۲ با خالدشیخ‌محمّد و رمزی بن‌الشیبه، طراحان یازده سپتامبر مصاحبه کرد. اسناد او تحت‌عنوان **راهی به سوی یازدهم سپتامبر**[6]، در نخستین سالگرد ۱۱ سپتامبر، در الجزیره به نمایش گذاشته شد.

فیفیلد ـ شایلر، بریان[7]. معلم انگلیسی بن‌لادن در ۱۹۶۸ در مدرسهٔ اَلْثَغْر[8] در جدّه. او در آکسفورد درس خوانده بود و در بیست و دو سالگی مأمور شد بخش انگلیسی در الثغر را به راه بیندازد. او از ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ به این کار اشتغال داشت. در خلال این

1. Deraz Essam
2. Fadl, Jamal al
3. Faisal, Prince Turki al
4. Fauwaz, khaled al
5. Fouda, Yosri
6. The Road to September 11th
7. Fyfield - Shayler, Brian
8. Al Thagr

مدت، چند تن از پسران بن‌لادن را تعلیم داد. در ۱۹۷۴ جدّه را ترک گفت.

غانِم، عالیه[1]. مادر سوری اسامه. او از محمّد بن‌لادن در ۱۹۵۷ صاحب یک پسر ـ اسامه ـ شد. او در دههٔ نود چند بار با پسرش در سودان ملاقات کرد تا او را به بازگشت به عربستان سعودی وادار سازد. در ۲۰۰۱ در عروسی محمّد پسر بن‌لادن در افغانستان شرکت کرد. اکنون در جدّه در عربستان سعودی زندگی می‌کند و از ازدواج دومش با محمّد بن عمر العطّاس[2]، سه پسر و یک دختر دارد.

حَقّانی، جلال‌الدّین[3]. از جنگ‌سالاران افغان پشتون و متحد اصلی ملّاعمر و القاعده که در نیمهٔ دههٔ نود به بن‌لادن کمک کرد تا اردوگاه‌های خود را در قلعهٔ او در خُست در ناحیهٔ افغانستان شرقی برقرار سازد. در ۱۹۹۵ به طالبان پیوست و پیش از آنکه در ۲۰۰۱ عملیات نظامی طالبان را به عهده بگیرد، ریاست قبایل و مرزها را در دست داشت.

اَلحَوالی، شیخ صفر[4]. روحانی سعودی که تصمیم حکومت سعودی را در راستای دعوت از سربازان ایالات متحده به داخل مملکت در ۱۹۹۰، به شدت مورد انتقاد قرار داد. نوارهای ویدئویی مواعظ او در جهادگران سرتاسر جهان عرب تأثیر زیادی بر جای گذاشت. دستگیری او به همراه شیخ العوده در ۱۹۹۴، بن‌لادن را به تندروی وادار کرد. در سال ۱۹۹۹ از زندان آزاد شد.

حکمتیار، گلبدین[5]. از جنگ‌سالاران افغان پشتون. به طور اسمی نخست وزیر دولت ائتلافی افغان بود که در ۱۹۹۲ جای کمونیست‌های افغان را گرفت، اما در پی رد این توافق از سوی دیگر گروه‌های افغان، مکرراً کابل را گلوله‌باران کرد تا اینکه طالبان در ۱۹۹۶ بر کابل دست یافتند.

اسماعیل، فرج[6]. روزنامه‌نگار مصری که اخبار جهاد افغان را در روزنامهٔ

---

1. Ghanem, Alia
2. al Attas
3. Haggani, Jalaluddin
4. Hawali, Sheikh Safar al
5. Hekmatyar, Gulbuddin
6. Ismail, Faraj

المسلمون[1] پوشش می‌داد. این روزنامه بر روی نهضت‌های اسلامی متمرکز شده بود. او برای نخستین‌بار، بن‌لادن را در ۱۹۸۵ در جدّه ملاقات کرد.

اسماعیل، جمال. خبرنگار تلویزیون الجزیره که در ۱۹۹۸ با بن‌لادن مصاحبه کرد. در دههٔ هشتاد، برای مجلهٔ *جهاد* دفتر خدمات کار می‌کرد.

اَبـوجَندَل. نام حقیقی او ناصر احمد ناصر عبدالله اَلْبَحْری است. در سال ۲۰۰۰ در افغانستان محافظ شخصی اصلی بن‌لادن بود. در ۱۹۷۲ در جدّه در عربستان سعودی از پدر و مادری یمنی به دنیا آمد. در ۱۹۹۳ به منظور شرکت در جهاد در بوسنی، سومالی، و تاجیکستان، عربستان سعودی را ترک کرد. در ۱۹۹۷ بن‌لادن در جلال‌آباد افغانستان، شخصاً او را به خدمت گرفت. در سال ۲۰۰۰ به برپایی عروسی بن‌لادن با پنجمین همسرش اَمَلْ آلِ صدّاح[2] از یمن، کمک کرد. در اوت ۲۰۰۰، افغانستان را ترک گفت و به یمن بازگشت.

جوونال، پیتر[3]. فیلمبردار کهنه‌کار آزاد و مبارز. در ۱۹۷۹، ارتش بریتانیا را ترک کرد و به افغانستان رفت تا اخبار جنگ علیه شوروی‌ها را پوشش دهد. از آن به بعد، اخبار این کشور را به طور گسترده پوشش داد. از مصاحبهٔ CNN با بن‌لادن در ۱۹۹۷ فیلمبرداری کرد و پس از سقوط طالبان، نخستین فیلمبردار غربی در کابل به شمار می‌رفت.

جُولَیدان، وائِل[4]. در ۱۹۵۸ در مدینه در عربستان سعودی به دنیا آمد. در میانهٔ ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ پیش از ملازمت با بن‌لادن در دانشگاه آریزونا، با او ملاقاتی خودمانی داشت. عبدالله عزّام در سفر به ایالات متحده در ۱۹۸۴، او را به منظور کمک به جهاد افغان به خدمت گرفت. در **مجمع مسلمانان جهان**[5] که یک مؤسسه خیریه سعودی، برای کمک به پناهندگان افغان در پاکستان به شمار می‌رفت، مشغول به کار شد. در ۱۹۹۴، پاکستان را ترک کرد و به عربستان سعودی بازگشت.

خلیفه، جمال. در اول سپتامبر ۱۹۵۶ در مدینه به دنیا آمد. در دانشگاه ملک

---

1. Al Muslimoon
2. Amal al Sadah
3. Jouvenal, Peter
4. Julaidan, Wael
5. Muslim World League

عبدالعزیز در جدّه، نزدیک‌ترین دوست بن‌لادن به شمار می‌رفت و در آنجا از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ در رشته زیست‌شناسی تحصیل می‌کرد. در ۱۹۸۶ با **شیخه** خواهر ناتنی بن‌لادن ازدواج کرد. در ۱۹۸۵ برای شرکت در جهاد علیه شوروی‌ها به افغانستان رفت؛ سپس عازم پاکستان شد و برای کمک به پناهندگان افغان در مجمع مسلمانان جهان به کار پرداخت. می‌گویند در ۱۹۸۶، از بن‌لادن جدا شد. سرانجام به جدّه در عربستان سعودی بازگشت، اما سفرهای زیادی به آسیای جنوب شرقی نیز انجام داد و در آنجا مدعی کمک مالی به گروه‌های وابسته به القاعده شد.

خَشُوقّی، جمال[1]. روزنامه‌نگار سعودی که بن‌لادن را از زمان زندگی در جدّه به‌خوبی می‌شناخت. از نخستین روزنامه‌نگاران یکی از سازمان‌های بزرگ رسانه‌های عربی بود که از سوی بن‌لادن در ۱۹۸۷ به افغانستان دعوت شد تا اخبار مجاهدات مجاهدان علیه شوروی‌ها را پوشش دهد.

خواجه، خالد. در ۱۹۷۱ به نیروی هوایی پاکستان ملحق شد. در ۱۹۸۵، مأمور آی‌اس‌آی[2] (سازمان اطلاعات نظامی پاکستان) گردید. در ۱۹۸۷ در جنگ **جاجی**[3] شرکت کرد. به بن‌لادن نزدیک شد و رابطه‌اش را با نظام طالبان گسترش داد.

خِرشْتو، حسین[4]. عضو مراکشی القاعده که در ۲۰۰۱ در محاکمهٔ چهار تن از متهمان به بمب‌گذاری در دو سفارت ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، به‌عنوان شاهد حکومت ایالات متحده، شهادت داد.

مسعود، احمدشاه. دانشجوی مهندسی دانشگاه کابل که رهبری نظامی افغان‌ها را به عهده گرفت و نقش برجسته‌ای در بیرون راندن ارتش شوروی از افغانستان، ایفا کرد. موفقیت‌های او لقب «شیر پنج‌شیر» را برایش به ارمغان آورد. سال ۱۹۹۲ در دوران ریاست جمهوری برهان‌الدّین ربّانی، وزیر دفاع افغانستان شد. در پی سرنگونی دولت ربّانی و برآمدن طالبان، مسعود رهبری نظامی **ائتلاف شمال** را که اتحادی از گروه‌های مختلف مسلح افغان و مخالف طالبان بود، به عهده گرفت. در نهم سپتامبر

1. Khashoggi
2. ISI
3. Jaji
4. Kherchtou, L'houssaine

۲۰۰۱ به دستور بن‌لادن کشته شد.

میلر، جان[1]. خبرنگار بخش خبری ABC که امور حقوقی را پوشش می‌داد. او در ۱۹۹۸ با بن‌لادن در افغانستان مصاحبه‌ای برای ABC انجام داد. میلر پیش از کارکردن برای ABC، معاون کمیسر پلیس، در **سازمان کل پلیس نیویورک‌سیتی**، در امور عامه بود.

میر، حامد[2]. مؤسس و سردبیر روزنامهٔ اردو زبان *اوصاف*[3] در پاکستان. سه بار با بن‌لادن مصاحبه کرد: در مارس ۱۹۹۷ نزدیک فرودگاه قندهار و در مه ۱۹۹۸؛ و نوامبر ۲۰۰۱ نخستین و تنها مصاحبهٔ چاپ شدهٔ بن‌لادن پس از حملات یازده سپتامبر. بن‌لادن از او خواست که زندگی‌نامه‌اش را به رشتهٔ تحریر درآورد.

المصری، ابوولید[4]. خبرنگار مصری که یک روزنامهٔ اماراتی در ۱۹۷۹ برای پوشش اخبار به افغانستان فرستاد و تا ۲۰۰۱ در افغانستان ماند. مورد اعتماد بن‌لادن و چند تن از سران القاعده قرار گرفت. سردبیر روزنامهٔ عربی زبان *الاماره* طالبان و از نزدیکان ملّاعمر بود، پس از سقوط طالبان کتابی تحت‌عنوان *تاریخ افغان‌های عرب از زمان ورود آنها به افغانستان تا خروج آنها با طالبان*[5] نوشت که طی آن به شدت از بن‌لادن انتقاد کرد.

محمّد، علی. مصری ـ آمریکایی که ملازم اصلی نظامی برای القاعده به شمار می‌رفت. سال ۱۹۵۲ در مصر به دنیا آمد. در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ به **سازمان جهاد اسلامی مصر** پیوست. پیش از مهاجرت به ایالات متحده، در ارتش مصر با درجهٔ سرگردی خدمت می‌کرد، سپس اواسط سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ در ارتش ایالات متحده در **فورت براگ**[6] در کارولینای شمالی، مشغول به خدمت شد. اوایل و نیمه دههٔ نود به آموزش اعضای القاعده در افغانستان پرداخت و در سودان در زمرهٔ محافظان شخصی بن‌لادن قرار گرفت. پس از ۱۹۹۸ در زندان ایالات متحده به سر می‌برد.

---

1. Miller, John
2. Mir, Hamid [حمید نیز خوانده می‌شود. ـ م]
3. *Ausaf*
4. Misri, Abu walid al
5. *The History of the Arab Afghans from the Time of their Arrival in Afghanistan until Their Departure with the Taliban.*
6. Ft.Bragg

محمّد، خالد شیخ. طراح اصلی حملات یازده سپتامبر. پاکستانی‌الاصل بود و در کویت رشد یافت. به جهاد علیه شوروی‌ها پیوست. در ۱۹۹۶ در تورابورا[1] در افغانستان با بن‌لادن ملاقات کرد و آنچه باید در ماجرای یازده سپتامبر به انجام می‌رسید، به او ارائه داد. در مارس ۲۰۰۳ در پاکستان بازداشت شد.

مژده، وحید[2]. افغانی بود و در دههٔ ۱۹۸۰ در دفتر خدمات در پیشاور کار می‌کرد، و در آنجا با بن‌لادن آشنا شد. بین سالهای ۱۹۹۵ تا سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، در وزارت امور خارجهٔ طالبان، صاحب چندین مقام بود.

متوکّل،[3] **وکیل احمد.** وزیر امور خارجهٔ طالبان. عضو جناح «میانه‌رو»تر طالبان در ۲۰۰۲ در پایگاه قندهار خود را به مسئولان نظامی ایالات متحده تسلیم کرد.

عمر، ملّامحمّد. رهبر واقعی افغانستان بین سال‌های ۲۰۰۱ ـ ۱۹۹۶. سال ۱۹۵۹ به‌دنیا آمد. او پشتون است در جنگ افغان با مجاهدان یک چشم خود را از دست داد. در ۱۹۹۴ جنبش طالبان را در شهر قندهار در جنوب افغانستان ایجاد کرد.

اَبوقَتادَه[4]. روحانی مبارز اردنی که در ۱۹۹۳ به لندن مهاجرت کرد. دوست روحانی و مورد اعتماد ترسناک‌ترین فرمانده شورشی در عراق، یعنی ابومصعب الزرقاوی بود.

عبدالرّحمان، شیخ عمر[5]. معروف به «شیخ کور». روحانی مصری و رهبر معنوی سازمان‌های تروریستی مصر، یعنی حزب جهاد و جماعت اسلامی. در ۱۹۹۵ به دلیل توطئه علیه نقاط مهم نیویورک محکوم شد.

اَبو، الرّضا[6]. اهل سوریّه، متولد ۱۹۶۱ که یکی از اعضای بنیانگذار القاعده به شمار می‌رفت. دادگاه ایالات متحده مدعی بود که او در اواسط دههٔ نود در خلال زندگی در سودان، برای القاعده، اورانیوم، راکتور و سلاح‌های خودکار، خریداری کرده است.

---

1. Tora Bora
2. Vahid [واحد نیز خوانده می‌شود. ـ م]
3. Muttawakil [صحیح آن Mutawakkil است]
4. Qatada, Abu
5. Rahman, Shikh omar Abdel
6. Rida, Abu al

اَلرَّضی، عصّام[1]. مصری ـ آمریکایی که پیش از دریافت گواهی‌نامهٔ خلبانی از یکی از مدارس هواپیمایی در تگزاس، در کویت و پاکستان زندگی می‌کرد. در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در سفری به ایالات متحده، از سوی عبدالله عزّام برای پیوستن به جهاد افغان استخدام شد.

رُشدی، اسامه. عضو سابق سازمان تروریستی **جماعت اسلامی مصر** که در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ پس از کشتن **انورسادات** رئیس‌جمهور مصر، به همراه ایمن الظواهری زندانی شد. در ۱۹۸۹ به پیشاور مهاجرت کرد.

اَلسَّنوسی، ابراهیم[2]. معاون حسن التّرابی رهبر سودانی که در اواسط سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۹ قانون شریعت را در سودان جاری ساخت و مبارزان اسلامی از قبیل بن‌لادن را به آنجا دعوت کرد. هنگامی که بن‌لادن در سودان به سر می‌برد، السنوسی مرتب با او ملاقات می‌کرد.

اَلسُّرایحی، حسن عبدربّه[3]. یک سعودی که در ۱۹۸۷ به اردوگاه آموزشی **مأسده** رفت. این اردوگاه در شرق افغانستان قرار داشت و متعلق به بن‌لادن بود. گفته می‌شود که شخصاً به القاعده نپیوست. در سودان با بن‌لادن دیدار کرد. قبلاً در مسجد ابن باز در مکه، امام جماعت بود. سال ۱۹۹۵ در عربستان سعودی به زندان افتاد، اما در نوامبر ۲۰۰۱ با حمایت یک ژنرال آزاد شد.

اَلسّوری، اَبومُصْعَب[4]. نام واقعی او مصطفی ست‌مریم ناصر[5] بود. جهادگری **سوری** بود که در جنگ افغان بر ضد شوروی‌ها، به هنگام ملاقات با بن‌لادن، شرکت کرد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ به اسپانیا، سپس در سال ۱۹۹۵ به لندن رفت. و سال ۱۹۹۷ به افغانستان سفر کرد و در آنجا مصاحبهٔ CNN با بن‌لادن را ترتیب داد.

اَلتُّرابی، حسن[6]. بنیانگذار **جبههٔ ملی اسلامی سودان**[7] که در سال ۱۹۸۹ کمک کرد

---

1. Ridi Essam al
2. Sanoussi, Ibrahim al
3. Surayhi, Hasan Abd-Rabbuh al
4. Suri, Abu Mousab al
5. Mustafa Setmriam, Nasar
6. Turabi, Hassan
7. Sudan's National Islamic front

تا رئیس‌جمهور عمر بشیر به قدرت برسد. در سال ۱۹۹۹ در کشمکش قدرت، از بشیر شکست خورد و در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت و سپس زندانی شد.

یوسف، رَمزی[1]. نام واقعی او عَبدُالباسِط و مغز متفکر حمله به مرکز تجارت جهانی در ۱۹۹۳ است. سال ۱۹۹۵ در پاکستان بازداشت شد. برادرزادهٔ خالدشیخ‌محمّد، طراح یازده سپتامبر است. در ۱۹۶۸، از پدر و مادری پاکستانی، در کویت به دنیا آمد.

یوسف زای، رحیم‌الله[2]. یکی از روزنامه‌نگاران برجستهٔ پاکستانی. دو بار با بن‌لادن در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ و چند نوبت با ملّاعمر رهبر طالبان، مصاحبه کرد.

زَیدان[3]**، احمد**. روزنامه‌نگار متولد سوریه. در پیشاور با بن‌لادن در اواسط ۱۹۸۷ و عزیمت بن‌لادن به سودان در ۱۹۹۲ تماس داشت. در اکتبر ۲۰۰۰ با بن‌لادن در کابل مصاحبه کرد. در ژانویه ۲۰۰۱ برای شرکت در جشن عروسی محمّد پسر اسامه و دختر ابوحفص به قندهار دعوت شد و برای الجزیره از این مراسم، فیلم ویدئویی تهیه کرد. در سال ۲۰۰۲ کتابی به زبان عربی، تحت‌عنوان *بن‌لادن بدون نقاب*[4]، منتشر ساخت.

اَلزَّرقاوی، اَبومُصْعَب[5]. متولد اردن و رهبر شورشیان در جنگ عراق، و رهبر القاعده در عراق از ۲۰۰۴ به بعد. در ۱۹۸۹، اردن را به قصد افغانستان ترک کرد و در جنگ خُست شرکت نمود. در ۱۹۹۳ به اردن بازگشت و التوحید را که سازمانی تروریستی و عمدتاً اردنی بود، تأسیس کرد. از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹ به دلیل طرح حمله‌ای علیه اسرائیل، در اردن زندانی شد، پس از آزادی به افغانستان بازگشت و برای برپایی اردوگاه خود در هرات، در مجاورت مرز ایران، مساعدت‌هایی از القاعده دریافت کرد. در دسامبر ۲۰۰۱ به ایران و سپس به کردستان در شمال عراق گریخت.[6]

اَلظَّواهری، ایمن[7]. دستیار بن‌لادن و مغز متفکر و هدایت‌کنندهٔ نیروی القاعده. در

---

1. Yousef, Ramzi
2. Yusufzai, Rahimullah
3. Zaidan
4. Bin Laden Unmasked
5. Zarqavi, Abu Musab al

۶. الزرقاوی در ۷ ژوئن ۲۰۰۶ به دست نیروهای آمریکایی، در عراق کشته شد. ـ م

7. Zawahiri, Ayman al

۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ در قاهره به دنیا آمد. در دهۀ ۱۹۷۰ **کانون جهادگران** را در مصر تأسیس کرد. پس از قتل سادات در ۱۹۸۱ زندانی شد. در ۱۹۸۴ پس از آزادی، به عزبستان سعودی و سپس به پیشاور در پاکستان رفت و **سازمان جهاد** را در آنجا تشکیل داد. در ۱۹۸۶ با بن‌لادن، ملاقات کرد و او را به جدایی از عبدالله عزّام تشویق نمود. در اوایل دهۀ ۱۹۹۰ به سودان رفت و گروه او از همان جا، حملاتی بر ضد مصر انجام دادند. در سال ۱۹۹۶ به افغانستان رفت و در ۱۹۹۸ گروه جهاد خود را با القاعده متفق ساخت در ۲۰۰۱، زندگی‌نامۀ خود را تحت عنوان *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*[۱] منتشر ساخت.

اَلزَیّات، مُنتَصِر[۲]. وکیل مصری از قاهره که وکالت بسیاری از اسلام‌گرایان را در دادگاه‌های مصر به عهده گرفته است. همچنین در مقام سخنگوی **جماعة‌الاسلامیه** ظاهر شده است. این گروه از نیمۀ دهۀ ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۷ مبارزات تروریستی گسترده‌ای را در مصر به راه انداختند. او در ۲۰۰۲، *راه به سوی القاعده*[۳] را نوشت و زندگی‌نامۀ ظواهری را به نقد کشید. او نخستین‌بار با ظواهری در زندان مصر، پس از کشته شدن انورسادات، ملاقات کرده بود.

1. *Knights under the prophet's Banner*
2. Zayyat, Montasser al
3. The Road to Al-Qaeda

گاه‌شمار اسامه بن‌لادن

۱۹۵۷	تولد در جدّه در عربستان سعودی.
۱۹۶۷	محمّدبن‌لادن پدر اسامه در یک سانحهٔ هوایی کشته می‌شود.
۱۹۶۸	به مدرسهٔ الثغر در جدّه می‌رود.
۱۹۷۴	با نخستین همسر خود، نجوا غانم ازدواج می‌کند.
۱۹۷۶	به دانشگاه ملک عبدالعزیز در جدّه وارد می‌شود.
۱۹۸۰	پس از حملهٔ شوروی به افغانستان، برای نخستین بار به پاکستان می‌رود.
۱۹۸۴	به تأسیس **دفتر خدمات** کمک می‌کند. برای نخستین بار به افغانستان سفر می‌کند.
۱۹۸۶	نخستین پایگاه نظامی خود را در جاجی در شرق افغانستان تشکیل می‌دهد.
۱۹۸۷	در جنگ جاجی شرکت می‌کند و به عنوان جنگجو شهرت پیدا می‌کند.
۲۹ مه ۱۹۸۸	بزرگترین برادرش **سالم بن‌لادن** در یک سانحهٔ هوایی کشته می‌شود.
اوت ۱۹۸۸	القاعده را تأسیس می‌کند.
فوریه ۱۹۸۹	نیروهای شوروی، افغانستان را ترک می‌کنند.
نوامبر ۱۹۸۹	پاکستان را ترک می‌کند و به عربستان سعودی باز می‌گردد.

۲۴نوامبر ۱۹۸۹	عبدالله عزّام کشته می‌شود.
۲ اوت ۱۹۹۰	عراق به کویت حمله می‌کند.
اوایل ۱۹۹۱	به پیشاور در پاکستان برمی‌گردد.
اوایل ۱۹۹۲	به خارطوم پایتخت سودان می‌رود.
آوریل ۱۹۹۴	خانواده او را طرد می‌کند. تابعیت سعودی را از دست می‌دهد.
نیمهٔ مه ۱۹۹۶	برای ترک سودان تحت فشار قرار می‌گیرد. به افغانستان برمی‌گردد.
۲۳ اوت	برای جنگ با ایالات متحده، فتوا می‌دهد.
نیمه ۱۹۹۶	خالدشیخ‌محمّد طرح توطئه یازده سپتامبر را فراهم می‌آورد.
۱۰ مه ۱۹۹۷	نخستین مصاحبهٔ تلویزیونی او را CNN روی آنتن می‌برد.
۲۲ فوریه ۱۹۹۸	جبههٔ جهانی اسلام را علیه صلیبیون و یهودی‌ها تشکیل می‌دهد.
۷ اوت	بمب‌گذاری در پایگاه‌های ایالات متحده در کنیا و تانزانیا.
سپتامبر	ملّاعمر تقاضای سعودی‌ها مبنی بر استرداد بن‌لادن را رد می‌کند.
۱۲ اکتبر ۲۰۰۰	حمله به کشتی *کول* ایالات متحده.
۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱	حملات یازده سپتامبر.
۷اکتبر ۲۰۰۱	نوار ویدئویی بن‌لادن پس از یازده سپتامبر به روی آنتن می‌رود. نبرد ایالات متحده علیه طالبان آغاز می‌شود.
۱۴ آوریل ۲۰۰۴	از تلویزیون‌های ماهواره‌ای عرب به دولت‌های اروپایی پیشنهاد صلح می‌کند.
۱۷ اکتبر	ابومصعب الزرقاوی با دادن قول وفاداری به بن‌لادن، گروه خود در عراق را نیز القاعده می‌نامد.
۲۹ اکتبر	از طریق نوار ویدئویی، درست پیش از مبارزات انتخاباتی ایالات متحده در الجزیره، مردم آمریکا را مورد خطاب قرار می‌دهد.

مقدمه

هنگامی که در ژانویه ۱۹۹۶ یک واحد ویژه در سیا به بن‌لادن اختصاص یافت، اسامه بن‌لادن برای دولت ایالات متحده تهدیدی اساسی قلمداد شد. این نخستین بار بود که در داخل سازمان سیا واحدی ویژه درخصوص فردی خاص شکل می‌گرفت. یک سال بعد، بن‌لادن طی مصاحبه‌ای تلویزیونی در CNN علیه ایالات متحده اعلان جنگ کرد. دشمنان ما به ندرت دربارهٔ مقاصد خود این چنین آشکارا به ما هشدار داده‌اند. برای یک دقیقه تصور کنید که شروع این شیوه به ۱۹۳۷ برمی‌گشت و فرماندهی عالی ژاپن مکرراً هدف خود را از حمله به ایالات متحده به آگاهی عموم می‌رساند. در این صورت، مطمئناً نیروی دریایی ایالات متحده برای مقابله با حملهٔ ژاپنی‌ها به **پرل‌هاربر** در هفتم دسامبر ۱۹۴۱، آمادگی بیشتری پیدا می‌کرد.

در عرض چهار سالی که از مصاحبهٔ بن‌لادن با CNN می‌گذشت، القاعده، دو سفارت ایالات متحده در آفریقا را با بمب مورد حمله قرار داد، کشتی *کول* ایالات متحده در یمن مورد تهاجم واقع شد، و حملات یازده سپتامبر شکل گرفت و به مراتب بیش از آنچه اتحاد شوروی در خلال پنج دهه جنگ سرد به ایالات متحده زیان وارد آورده بود، خسارت متوجه این کشور ساخت. این نبرد فزایندهٔ حاکی از تجاوز نتیجه تفکر یک مرد بود: اسامه بن‌لادن.

همان‌طور که گزارشی از نازیسم و رفتار آن با اروپا بدون ارجاع به شخصیت و جهان‌بینی هیتلر بی‌معنی خواهد بود، یا تاریخ فرانسه پس از انقلاب ۱۷۸۹ بدون درک

اهداف و شخصیت ناپلئون معنایی دربر نخواهد داشت، برای ما نیز شناخت القاعده و مرام منتشرهٔ آن که می‌تواند نامربوط تلقی گردد، بدون ارجاع به شخصیت و جهان‌بینی اسامه بن‌لادن مقدور نخواهد بود.

به رغم اهمیت بن‌لادن برای سازمان القاعده و نهضت اعتقادی گسترده آن، تدبیر متداول فعلی، یعنی تعقیب و بازداشت او نمی‌تواند متفاوت از جنگی بزرگتر علیه تروریسم باشد. رئیس‌جمهور جرج دبلیو بوش در مارس ۲۰۰۲ در یک کنفرانس مطبوعاتی، بن‌لادن را «شخصی که در حال حاضر به حاشیه رانده شده» توصیف کرد.(۱) حتی برخی‌ها لطیفه‌ای ساختند مبنی بر اینکه بن‌لادن به بن فورگاتن[1] تبدیل شده است! با توجه به اینکه مسلم شده نهضت جهانی مجاهدان، به سرنوشت بن‌لادن گره خورده، بنابراین تصور اینکه دستگیری یا عدم دستگیری او اصل موضوع نیست، چه‌بسا خطرناک باشد.

به دو دلیل وجود بن‌لادن از بیشترین اهمیت برخوردار است: نخست، هر روز از وجود او تبلیغی است برای پیروزی القاعده. دوم، اگرچه بن‌لادن و دستیار او ایمن‌الظواهری روز به روز اداره القاعده را بیشتر از دست می‌دهند، اما می‌توانند هدایت گروه‌های عمل و وابستگان به آنها را در سطحی گسترده ادامه دهند. بیانات بن‌لادن و الظواهری همواره رهنمود مطمئنی برای اقدامات آتی نهضت‌های جهادگر در سرتاسر دنیا بوده است. تا زمانی که این دو مرد در حال فرار باشند، مورد گفته شده، همچنان مسئله اصلی خواهد بود. در حقیقت، پس از حملات یازده سپتامبر، بن‌لادن حداقل هجده بیانیه از طریق نوار و ویدئو صادر کرده که BBC، CNN، الجزیره و دیگر شبکه‌های تلویزیونی آنها را به گوش ده‌ها میلیون نفری که در سرتاسر جهان متکی به این بیانات هستند، رسانیده‌اند.

جلوگیری از انتشار تفکرات بن‌لادن بسیار سودمندتر از بازداشت یا کشتن رهبران القاعده خواهد بود. یکی از شاخصه‌های این مورد، طرح نظرسنجی پایگاه جهانی در مارس ۲۰۰۴ است که در سطح جهانی آرای گسترده‌ای به دست آورده است. آرای پایگاه نشان می‌دهد که درصد بالایی از نظرسنجی‌ها، در پاکستان (۶۵درصد)

---

1. Bin Forgotten [یعنی به زباله‌دان فراموشی سپرده شده]

اردن(۵۵درصد)، و مراکش (۴۵درصد) که در جنگ با تروریسم متفقین اصلی به شمار می‌روند، به نفع بن‌لادن است.(۲) نتایج نظرسنجی پایگاه در ۲۰۰۴ مشابه نظرسنجی آن در ۲۰۰۳ می‌باشد که طی آن اندونزیایی‌ها، اردنی‌ها، پاکستانی‌ها، و مراکشی‌ها با اکثریت عظیمی، بن‌لادن را مورد «اعتماد»تر از رئیس‌جمهور بوش قلمداد کرده بودند.(۳) در حقیقت، پس از رئیس‌جمهور مصر، جمال‌عبدالناصر که با باور خود در راستای تلفیق ملی‌گرایی عربی و سوسیالیسم، خاورمیانه را در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تحرک واداشته بود، هیچ عنصر سیاسی عرب تا این حد در جهان تأثیرگذار نبوده است. یکی از شاخصه‌های اهمیت تداوم مرامی بن‌لادن در جهادگران مبارز، این است که در سال ۲۰۰۴، ابو مصعب الزرقاوی، مخوف‌ترین فرمانده شورشی در عراق، بیعت خود را با رهبر القاعده اعلام کرد.

تأثیر بن‌لادن بر تاریخ اخیر جهان، به طور شگفت‌آوری او را مرموز نگاه خواهد داشت؛ مثلاً او چگونه رهبری مخوف‌ترین سازمان تروریستی جهان را به‌دست آورد؟ چگونه اندیشهٔ مذهبی ـ سیاسی را بارور کرد که می‌تواند میراث او باشد؟ آیا او جهادگری ثروتمند و خواهان مقام و موقعیتی است که آلت دست مبارزان اسلام‌گرای مصر شده و یا مردی متکی به خویشتن است؟ القاعده به عنوان سازمانی که بن‌لادن رکن آن به شمار می‌رود تا چه حد تکلیف خود را به انجام رسانده و این سازمان تا چه اندازه سهم بزرگی از یک نهضت مرامی سست را دارا بوده است؟ آیا جنگ بن‌لادن علیه غرب، اقدام گستاخانهٔ یک میلیونر آرمان‌گراست، یا تدبیر کاملاً سنجیدهٔ مردی است که باور دارد جنگ او برای بقای همان اسلام راستین است؟ آیا او ایالات متحده را به دلیل آزادی‌ها یا سیاست‌های خارجی آن، مورد تهاجم قرار داده است؟ درنهایت، بن‌لادن به راستی چه می‌خواهد: سرنگونی نظام سعودی یا احیای خلافت در سرتاسر جهان اسلام؟

من وانمود نمی‌کنم که این کتاب به تمام سؤالات مذکور پاسخ قطعی بدهد بالاتر از همه، زندگانی باطنی هر کس تا حدودی یک راز به شمار می‌رود. و نوشتن دربارهٔ بن‌لادن کاری پیچیده است؛ زیرا او در یکی از بسته‌ترین جوامع کره زمین، یعنی در مملکت عربستان سعودی رشد یافته و خود او وارث یکی از رازدارترین خاندان مملکت مذکور است. از این گذشته، او عمداً به هنگام مصاحبه، از پرداختن بیشتر به

شرح حال خود، طفره می‌رود. به هر حال، امیدوارم از میان انبوه مصاحبه‌ها و جستجو در بسیاری از بایگانی‌ها و منابع اطلاعاتی، چیزی بیرون بیاورم که در ارائه تصویری کامل‌تر از یک مرد و سازمان او، به خواننده کمک کند.

هدف من به نمایش گذاشتن آن چیزی نیست که از این اصطلاح فرانسوی *همه چیز را دانستن مستلزم بخشیدن همه چیز است*[1]، برمی‌آید. آنچه بن‌لادن انجام داده قابل بخشش نیست؛ اما بن‌لادن یک انسان است و باید بپذیریم که او براساس تبلیغات خود ما، نه کاملاً سرگشته است ـ مثلاً، هرگز در مصاحبه‌ها نگفته که به دلیل «آزادی‌های» ما به غرب حمله آورده ـ و نه برای حامیانش که او را به‌رغم تعلیمات صریح قرآن علیه کشتار غیرنظامیان، مدافعی نمونه از اسلام می‌پندارند، شیفتهٔ دروغگویی است. همان‌طور که در این کتاب خواهید خواند، ممکن است بن‌لادن برای همیشه به صورت **ابوالهولی** عاری از معما، با لبخندی مبهم بر لبانش، باقی بماند، یا شاید در هیأت چیزی مانند نمدمال ظاهر گردد.

در تلاش برای پرکردن برخی شکاف‌های اطلاعاتی دربارهٔ بن‌لادن، تصمیم گرفتم تاریخ رهبر القاعده را به طور شفاهی و براساس مستندات با استفاده از معلومات کسانی که آگاهی‌هایی دربارهٔ او، چه از راه ملاقات یا سال‌ها دوستی عمیق، کسب کرده بودند بنویسم. همهٔ کسانی که در این کتاب اظهارنظر کرده‌اند، جز در چند مورد که در متن به آنها اشاره شده، واقعاً با بن‌لادن دیدار داشته‌اند، بنابراین، گزارش‌های آنها مسلماً روایات دست اولی است که با تجدید خاطرات دیگران و سونامی‌های بی‌معنی نوشته شده دربارهٔ او، از قبیل ادعای مبنی بر پرداختن بن‌لادن به عیش و نوش در نوجوانی در بیروت، یا اتحاد القاعده با رهبر سابق عراق، صدام حسین، مورد پیرایش قرار نگرفته است. هدف من از محدود کردن مردم به روایات کسانی که با بن‌لادن ملاقات داشته‌اند، چیزی شبیه به یک طرح است که به گمان من می‌تواند مفید واقع شود. در حقیقت، کسی که عملاً با بن‌لادن روبه‌رو شده، احتمالاً معلوماتی برای اظهارنظر دربارهٔ شخص بن‌لادن، یا ریشه‌ها، تاریخ، و آیندهٔ القاعده دارد. بدیهی است که این کتاب یک سلسله از گزارش‌های مبتنی بر روایات کسانی نیست که برای

---

1. Tout comprendre,C’est tout Pardonner

نخستین بار با بن‌لادن ملاقات کرده‌اند و به سرعت موجب ملال شود، بلکه فقط ایجاد زمینه برای بحث گسترده دربارهٔ شخصیت بن‌لادن، خصوصیات محفل درونی او، و تاریخ و اهداف القاعده است.

امیدوارم این تاریخ بن‌لادن بتواند دنیاهایی را که احتمالاً خواننده آگاهی چندانی دربارهٔ آنها ندارد ـ مثلاً زمان و مکان رشد بن‌لادن ـ جدّه، عربستان سعودی، در دههٔ هفتاد؛ محل شکل‌گیری تدریجی القاعده ـ افغانستان در خلال جنگ با شوروی در دههٔ هشتاد؛ محل گرایش بن‌لادن به افراطی‌گری ـ سودان در دههٔ نود؛ همچنین افغانستان تحت سلطهٔ طالبان در اواخر دههٔ نود؛ و در نهایت، دنیای مرموز خود القاعده را روشن سازد.

در ارائه گزارش‌های این کتاب به مصاحبه‌هایی تکیه داشته‌ام که در طول بیش‌از هشت سال در افغانستان، پاکستان، عربستان سعودی، اردن، مصر، یمن و پادشاه متحده [بریتانیا] به عمل آورده‌ام. همچنین از تأییدات مردمی که به طریق قانونی بن‌لادن را در ایالات متحده، کانادا، ایتالیا، فرانسه، بوسنی، بلژیک، اسپانیا، آلمان، و مصر می‌شناخته‌اند، سود جسته‌ام. درنهایت کتبی را که رهبران القاعده و مقامات پیشین طالبان نوشته‌اند؛ هزاران صفحه از رونوشت محاکمات نظامی زندانیان خلیج گوانتانامو از سوی ایالات متحده؛ گزارش‌های دست اول روزنامه‌های جهان اسلام دربارهٔ بن‌لادن؛ اسنادی از گروه سعودی بن‌لادن؛ و گنج بادآورده‌ای از اسناد منسوب به القاعده و نشریاتی که به نیمهٔ دههٔ هشتاد برمی‌گردد و آنها را جمع‌آوری کرده‌ام، مورد استفاده قرار داده‌ام.

در میان نشریات منسوب به القاعده، یک کشف اساسی انجام گرفت و آن عبارت از چندین هزار صفحه از مجلهٔ جهاد بود که ارگان رسمی جهادگران عرب مستقر در پاکستان در دههٔ ۱۹۸۰ به‌شمار می‌رفت. **مرکز مبارزه با تروریسم وابسته به غرب**[1] نیز ترجمهٔ هزاران صفحه از *دایرةالمعارف جهاد* را که حاوی آموزش‌های وسیع درونی القاعده به شمار می‌رفت و در دههٔ ۱۹۹۰ نوشته شده بود، در اختیار من گذاشت. همچنین از گفته‌های خود بن‌لادن، از جمله سخنانی که با من و با پیترآرنت[2]، خبرنگار

1. West point's counterterrorism center
2. Peter Arnett

CNN در مارس ۱۹۹۷ در نخستین مصاحبه تلویزیونی خود در افغانستان داشته و این تنها ملاقات من با رهبر القاعده بوده، سود جسته‌ام.

مطلبی که در ملاقات با بن‌لادن به شدت مرا می‌آزرد، این بود که او خود را یک روحانی خوش‌صحبت وانمود می‌کرد تا رهبر شعله‌ور کنندهٔ آتش یک سازمان تروریستی جهانی. در جریان مصاحبهٔ ما، سخنان سخت و دراز بن‌لادن علیه غرب با لحنی ادا می‌شد که دست کمی از نجوا نداشت. همچنین روشن بود که بن‌لادن از رویدادهای جهان به خوبی آگاه است؛ مثلاً اظهار داشت که جری آدامز[1] رهبر تروریست پیشین ارتش جمهوری‌خواه ایرلند[2]، اخیراً با رئیس‌جمهور کلینتون در کاخ سفید ملاقات کرده است. این تعبیر بی‌مقدمه در نیمه شب در یک کلبه در قله کوهی در افغانستان، همواره به عنوان نمونه‌ای از علاقه جدّی بن‌لادن به سیاست جهانی، در ذهن من نقش بسته است. این نوع معلومات و حکایات مربوط به بن‌لادن است که مرا امیدوار می‌سازد، مصاحبه‌هایم کسانی را که با او همنشین بوده‌اند، برانگیزاند. ضمناً قصدم این بوده که گزارش بهتری از ماهیت سازمان القاعده، از درون خود آن بیرون بکشم.

هنگام جمع‌آوری مصاحبه‌ها و منابع این کتاب، متوجه موضوعی شدم که قویاً شروع به شکل‌گیری کرده بود: تمام تاریخ القاعده، بخش بزرگی از تاریخ افغانستان در طول بیش از دو دههٔ اخیر، و حتی رویدادهای خود یازده سپتامبر، در کشمکش‌های مرامی و نظامی میان بن‌لادن و فرمانده اسطوره‌ای افغانستان، احمدشاه مسعود جلوه‌گر بود. میان این دو مرد نه تنها دشمنی شخصی وجود داشت، بلکه هر دو آنها نمایندهٔ فکری جنگ داخلیی هستند که امروزه در جهان اسلام، میان کسانی که دوست دارند هدف بن‌لادن در تأسیس حکومت مذهبی به شیوهٔ طالبان از اندونزی گرفته تا مراکش تحقق یابد و کسانی مانند مسعود که خواهان ایجاد روابط دوستانه میان کشورهای اسلامی و غرب، تسامح نسبت به مذاهب دیگر، و طرفداری از نقش زنان در بیرون از خانه هستند، درمی‌گیرد.

در سال ۱۹۹۳ در خلال جنگ افغانستان، با مسعود در مقر فرماندهی او در شمال

---

1. Gerry Adams
2. IRA

کابل، ملاقات کردم و مانند بسیاری از دیگران، تحت تأثیر نهایت کمال و جاذبهٔ او قرار گرفتم. مسعود شاید برجسته‌ترین استراتژیست نظامی اواخر سدهٔ بیستم بود که از شش عملیات بزرگ شوروی در دههٔ هشتاد که به منظور شکست او در پناه‌گاهش در درهٔ پنج شیر در شمال افغانستان انجام گرفت، جان به در برد. با وجود این، در شخص مسعود نوعی ملاحت ملایم و احساس شرافت مهر برانگیز، جلوه‌گر بود. تجربه ملاقات با مسعود احساسی کاملاً نیروبخش و متفاوت از احساس ملاقات با بن‌لادن بود. من بن‌لادن را مبهم و سخت آشنا یافتم.

مسعود و بن‌لادن هرگز با هم ملاقات نکردند، اما همان‌طور که یکی از مصاحبه‌گران در این کتاب به طور محسوسی بیان کرده، در صورت انجام ملاقات میان آن دو، تاریخ اخیر جهان به طور متفاوتی به نقطه عطف دلپذیری تبدیل می‌شد. اگر چه بیشتر غربی‌ها، مسعود را بنیادگرا می‌خواندند، اما بنیادگرایی او از نوع ملایم بود که با علاقه به شعر و شاعری و عرفان‌گرایی صوفیانه، تسامح نسبت به دیگران، و جهت‌گیری به سوی غرب، تعدیل تدریجی یافته بود. با نزدیک شدن اواخر دههٔ هشتاد، بن‌لادن و مصری‌هایی که شروع به بستن نطفهٔ القاعده کرده بودند، به دشمنی با مسعود برخاستند؛ زیرا به اسلام‌گرایی بسیار تندی روی آورده بودند و به مسلمانانی که حاضر نمی‌شدند در جهادگرایی جنگ‌طلبانهٔ آنها شرکت کنند انگ «مرتدین» می‌زدند.

با نزدیک شدن اواخر دههٔ هشتاد، القاعده با سخت‌ترین رقیب مسعود، یعنی گلبدین حکمتیار، سردار افغان متحد شد. و در اواخر دههٔ هشتاد نیز نیروهای طالبان صرفاً برای آنکه ادای مخالفت شدید با نیروهای مسعود را در بیاورند، به القاعده پیوستند. مسعود بیش از پنج سال در برابر طالبان ایستادگی کرده بود. داستان دشمنی بن‌لادن و مسعود با کشته شدن مسعود در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ به اوج خود رسید، و مورخان این رویداد را بالارفتن پرده‌ها برای حملات یازده سپتامبر طی دو روز پس از آن، ضبط خواهند کرد. این قتل به فرمان شخص بن‌لادن انجام گرفت. این پاداشی برای رهبر طالبان، ملّاعمر بود که بن‌لادن دربارهٔ طرح‌های یازده سپتامبر خود چیزی به او نگفته بود؛ زیرا ممکن بود ملّاعمر با توجه به خطرهایی که این اقدام برای رژیم او ایجاد می‌کرد، با چنین طرحی به مخالفت برخیزد.

موضوع دیگری که به هنگام گزارش این کتاب ظهور کرد، بررسی وسعت انگیزه‌ای بود که در پی اقدامات بن‌لادن شکل گرفته، از حد خود فراتر رفته و توجه چندانی به نتایج بالقوهٔ این اقدامات نشده است. این ویژگی، در مواردی باید با قطعیت مشخص شود. این ویژگی در بیشتر موارد حاکی از تهور بی‌جا و خودپرستی است؛ مثلاً بن‌لادن، دربارهٔ ضرورت جنگ با شوروی‌ها در تهاجم به افغانستان در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹، منتظر صدور فتوا نشد. بن‌لادن در بیست و دو سالگی در هفته‌های نخست تهاجم، به پاکستان رفت و شروع به جمع‌آوری وجوه برای تلاش در جنگ افغان کرد. در حالی که اعراب درگیر در جهاد علیه شوروی‌ها خود را مکلف به حمایت از مجاهدین افغان، در اواسط ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ می‌دیدند، بن‌لادن نیروی نظامی عرب خاص خود را به وجود آورد. این نیرو در نبرد جاجی در بهار ۱۹۸۷ علیه شوروی‌ها وارد جنگ شد.

به هر حال، با وجود درگیری نظامیان عرب در جنگ جاجی، به احتمال زیاد حملات یازده سپتامبر در یک دهه و نیم پس از آن بود که شهرت زیادی برای بن‌لادن به ارمغان آورد، اما نه به این دلیل که اقدام مذکور یک استراتژی زیرکانه به شمار می‌رفت. این رویداد، نکته مهمی را برای ما مطرح می‌سازد: بن‌لادن مسلماً می‌کوشد به مهارت نظامی بیندیشد؛ مثلاً هنگامی به ایجاد نیروی عرب پرداخت که عقب‌نشینی شوروی‌ها از پیش عملی نبود، یا بعدها که به «دشمن دور» یعنی ایالات متحده حمله کرد، تلاش نمود که «دشمن نزدیک» یعنی عربستان سعودی را متزلزل سازد، اما نتایج افکار استراتژیک او چه بوده است؟ جنگ جاجی نشان داد که اعراب می‌تواند تنها برای چند هفته شمار زیادی از شوروی‌ها را دور نگاه دارد و نه بیشتر. یازده سپتامبر نشان داد که القاعده می‌تواند به خود ایالات متحده حمله کند؛ اما این اقدام مستلزم مأموریتی جان‌نثارانه از سوی تشکیلات بن‌لادن است، و پاسخ آمریکا به حملات، تلفات زیادی به القاعده وارد آورد و یاران طالبانی آنها را نابود کرد.

همچنین در سال ۱۹۸۹ بن‌لادن برای حمله به شهر جلال‌آباد در شرق افغانستان پافشاری می‌کرد در حالی که چنین حمله‌ای به تقویت ارتش کوچک چریکی او نمی‌انجامید. حملهٔ مذکور، به ناکامی انجامید و حدود یک صد تن از مجاهدان عرب او کشته شدند. بن‌لادن برخلاف صلاحدید برخی از یارانش، به هنگامی که تب

جنگ با شوروی‌ها فروکش می‌کرد، به منظور تداوم جنگ جهادی در سرتاسر دنیا، به تأسیس سازمان خود، یعنی القاعده پرداخت.

بن‌لادن پس از جنگ علیه شوروی‌ها، با انگیزهٔ بیشتری به کار پرداخت. هنگام حملهٔ صدام به کویت در ۱۹۹۰، بن‌لادن بی‌درنگ پیشنهاد کرد نیروهای مجاهد خود را برای دفع عراقی‌ها گسیل کند و حکومت سعودی، پیشنهاد مذکور را غیرعملی توصیف کرد.

بن‌لادن پس از ۱۹۹۶، هنگامی که در افغانستان مستقر بود، طی مصاحبه‌هایی با چندین سازمان رسانه‌ای بین‌المللی، از حمله به ایالات متحده خبرداد در حالی که طالبان مرتباً او را از این اقدام برحذر می‌داشت. و البته بعداً حملات یازده سپتامبر را هدایت کرد که نتیجهٔ غیرمنتظره آن، نابودی رژیم طالبان و انهدام وسیع شالودهٔ القاعده در افغانستان بود.

از آنجا که مرتباً می‌شنویم نفرت معمول تروریست‌های افراطی از ایالات متحده، آنها را گردهم جمع کرده، شاید تصور کنیم که از تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها و ایده واحدی نیز پیروی می‌کنند. در حقیقت، آنها بیش از آنچه از دولت بوش آزرده‌خاطر باشند، از یکدیگر آزرده‌اند، و نهضت جهانی جهادگران به دلیل مشاجرات فردی و استراتژیکی، درهم ریخته است. امیدوارم این کتاب موضوع مهم دیگری را مطرح سازد: از دید تاریخی نهضت جهادگران چگونه دچار شکاف و تفرقه شده ـ و این شکاف‌ها چگونه در نتیجهٔ حملات یازده سپتامبر حتی مشخص‌تر گردیده، تا آنجا که بسیاری از مبارزان اسلام‌گرا به این نتیجه رسیده‌اند که هدف آنها دچار آسیب شده است.

*

تلاش کرده‌ام مواردی از این کتاب را که صحت آنها مورد تردید بوده یا تشخیص درستی و نادرستی آنها غیرممکن بوده، مستثنی سازم؛ مثلاً در مصاحبه با پنجمین همسر بن‌لادن که یمنی است، شایعات بی‌اساس شگفت‌انگیزی در مجلهٔ سعودی در ۲۰۰۲ (۴) به چاپ رسیده است. در مقاله، ادعا شده که همسر سابق بن‌لادن پس از سقوط طالبان، از افغانستان به یمن بازگشته است، این ادعا را ابوجندل محافظ شخصی اصلی بن‌لادن که منبع اطلاعاتی مطمئنی دربارهٔ رهبر القاعده شناخته شده،

بیان کرده است.

همچنین است سخن کاملاً بیهوده‌ای که نخستین بار در نوامبر ۲۰۰۲ با عنوان «نامه اسامه بن‌لادن به آمریکا» برسرزبان‌ها افتاد و از آن چنین برمی‌آمد که رهبر القاعده آن نامه را نوشته است. این نامه، همه چیز مربوط به ایالات متحده از موضع‌گیری آن دربارهٔ گرمایش کره زمین گرفته تا آزادی زنا با محارم را مورد تقبیح قرارداده بود.(۵) به هر حال این نامه را آشنایان به شیوهٔ بن‌لادن، از جمله جمال اسماعیل روزنامه‌نگار فلسطینی که از سال ۱۹۸۴ رهبر القاعده را می‌شناخته، جعلی اعلام کردند. خود من نیز معتقدم که نامهٔ مذکور از بن‌لادن نبوده، زیرا حاوی یاوه‌سرایی دربارهٔ مواردی از قبیل ایدز، قماربازی، و تجارت جنسی در آمریکاست که بن‌لادن در هیچ‌یک از دیگر بیانات انتقادی خود به آنها نپرداخته است. همچنین، برخلاف نوار صوتی و نوار ویدئویی بن‌لادن، نامه‌ای به یکی از وب‌سایت‌ها فرستاده شده که گفته می‌شود از رهبر القاعده است و این را نیز نمی‌توان به درستی تأیید یا تکذیب کرد.

بدیهی است برخی از کسانی که در کتاب از آن‌ها نقل قول کرده‌ام، در شرح رویدادها به خودپرستی پرداخته‌اند و حتی برخی‌ها احتمالاً دروغ گفته‌اند. خواننده با توجه به شرایط شکل‌گیری این بیانات، یا آگاهی از مصاحبه‌های دیگر در سایر بخش‌های کتاب، خواهد توانست این موارد را تشخیص دهد. روشن است که یک زندانی در گوانتانامو، احتمالاً پرده‌ای از بی‌گناهی به روی فعالیت‌های خود خواهد کشید؛ مثلاً احتمال دارد که مسئولان سابق حکومت سودان دربارهٔ روابط نزدیک خود با بن‌لادن در خلال چهارسال اقامت او در سودان، دچار فراموشی شده باشند.

*

در این کتاب، اسناد گوناگونی برگزیده‌ام. معمولاً این اسناد از جریانات دادگاه‌های سرتاسر دنیا فراهم آمده، اما مقدار زیادی از آن نیز از منابع دیگر از قبیل تلگرام‌های وزارت کشور ایالات متحده، و کتاب‌های نوشته شده توسط آگاهان به امور القاعده، اخذ گردیده است. به منظور روشنی و روان‌سازی روایات، معمولاً آنها را تصحیح کرده‌ام و به منظور اجتناب از شلوغی بیشتر کتاب، در جای حذفیات آن روایات، چیزی قرار نداده‌ام. با بیانات اظهار شده از سوی بن‌لادن و ایمن الظواهری به شیوهٔ مشابهی روی آورده‌ام. خوانندگانی که مایلند به اصل اسناد و بیانات رجوع کنند،

می‌توانند با دقت در پاورقی‌ها، محل دسترسی به آنها را پیدا کنند. برخی از این اسناد و بیانات را می‌توان در اینترنت پیدا کرد. برخی دیگر چندان سهل‌الوصول نیستند، اما در تمام موارد، منابع اصلی مورد پژوهش قرار گرفته است.

در این کتاب هرجا که مصاحبه‌ای از سازمانی خبری، از قبیل روزنامه *القدس العربی* درج گردیده، در ارجاع نخست به روشنی از آن یاد شده و اگر در جای دیگری از کتاب نیاز به نقل این مصاحبه بوده، به بخش یادداشت‌ها ارجاع داده شده است. بقیه مصاحبه‌های مفصلی که توسط خود من انجام گرفته و زمان و مکان آن را می‌توان در یادداشت‌ها پیدا کرد. همچنین مصاحبه‌های پل کریکشان[1]، سام دیلی[2]، و جیمز میک[3]، که در غنی‌سازی این کتاب به من کمک کرده، در بخش یادداشت‌ها موجود است. (غیر از برخی مصاحبه‌هایی که به انگلیسی، زبان دوم آنها انجام گرفته.)

نام‌های عربی با رایج‌ترین شیوهٔ تلفظ برای خوانندهٔ غربی ثبت شده است؛ مثلاً از اوسامه بن‌لادین[4] و القائده[5]، به جای اسامه بن‌لادن[6] و القاعده[7]، سود جسته‌ام. همچنین در ارجاع به تشکیلات کسب و کار خانوادگی از املاء بینلادین[8] یعنی به همان صورت که معمولاً در زبان انگلیسی ظاهر می‌گردد، استفاده کرده‌ام. در مواردی که ارجاعات به نام‌های عربی موجود در اصل سند انجام گرفته، تلفظ اصلی آنها را در سند همچنان حفظ کرده‌ام[9].

کوشیده‌ام تا حد امکان دربارهٔ تاریخ‌ها، ارجاع به تاریخ رویدادهایی که از طریق مصاحبه در این کتاب و یا از طریق گزارش‌های افراد دیگر فراهم آمده، یا اسناد همزمان در صورت امکان دسترسی، به دقت عمل کنم. به هر ترتیب، در جریان

---

1. Paul Cruickshan
2. Sam Dealey
3. James Meek
4. Usama binladin
5. Al Qaeda
6. Osama ben Laden
7. alqaida
8. Binladin
۹. مترجم تلاش کرده تا حد امکان از تلفظ عربی نام‌ها سود جوید و تلفظ‌های غربی را در متن اصلی باقی بگذارد. ـ م

گزارش این کتاب، متوجه شدم که به دلیل اختلاف میان تقویم‌های غربی و اسلامی، در مواردی، در تبدیل دو تقویم مذکور، اشتباهاتی در تاریخ مصاحبه‌هایی که در جهان اسلام انجام گرفته، وجود دارد. همچنین به دلیل آنکه مسلمانان بنیادگرا روز تولد خود را جشن نمی‌گیرند، تعیین دقیق تاریخ تولد افراد به همان شیوهٔ غربی، به ویژه در عربستان سعودی بسیار مشکل است. با وجود این تذکرات، کوشیده‌ام تا حد امکان، تاریخ‌های صحیح را در این کتاب ثبت کنم.

اسامه بن‌لادنی که من می‌شناسم

۱

عربستان

اسامه بن‌لادن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در جایی ساکت و آرام از شهر جدّه، بندری در کنار دریای سرخ، که در خلال یک و نیم هزارهٔ گذشته نقش دروازهٔ شهر مقدس مکّه در سی مایلی آن را ایفاء کرده، رشد و نمو یافته است. محمّد بن‌لادن پدر اسامه در ۱۹۳۰ در بندر جدّه کار خود را آغاز کرد و به حمل بار حجاج در راه مکّه پرداخت.

اسامه هنگامی به سن بلوغ رسید که جهان اسلام بیداری از آنچه را که سهوه[1] نامیده می‌شد، تجربه می‌کرد. این بیداری پس از آن آغاز شد که مصر، سوریه، و اردن در ۱۹۶۷ در جنگ با اسرائیل به سختی شکست خوردند، در نتیجه راه برای ورشکستگی ناسیونالیسم / سوسیالیسم عرب که از دههٔ ۱۹۵۰ به بعد به جریان حاکم روشنفکری در خاورمیانه تبدیل گشته بود، باز شد. این شکست هنگامی به وقوع پیوست که یک سال از اعدام سیّدقطب می‌گذشت؛ نوشته‌های او و «شهادتش»، نیز نقش مهمی در شکوفایی جنبش اسلامی ایفا کرد.

این دوره از بیداری اسلامی در ۱۹۷۹ ـ نخستین سال از یک سدهٔ نوین در تقویم اسلامی ـ با چهار رویداد تکان دهنده به اوج خود رسید و تأثیری شگرف بر بن‌لادن و اعضای آیندهٔ القاعده بر جای نهاد: [رویدادهای مذکور عبارت بود از] سرنگونی شاه ایران به دست یک روحانی، یعنی آیت‌الله خمینی؛ تصدی مسلحانه مبارزان سعودی بر مقدس‌ترین

---

۱. سهوه (Sahwa) در اصل باید سَهْوَةْ به معنی غفلت و بی‌خبری باشد. ـ م

مقدسات اسلام، یعنی مسجد مکّه؛[1] توافق تاریخی مصر با اسرائیل مبنی بر آتش‌بس؛ و سرانجام، تهاجم شوروی به افغانستان. این موقعیت تحریک‌کننده، می‌توانست بن‌لادن را که در آن هنگام بیست و دو سال داشت، به مسلمان متعهدی تبدیل کند.

این بخش، دو دههٔ نخست زندگانی بن‌لادن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در همین دوره بود که بن‌لادن به ازدواج نخست خود تن در داد، به دانشگاه رفت، و با جدیت تمام در کسب و کار خانواده سهیم گردید.

*

گفتگوی اسامه بن‌لادن با جمال اسماعیل[2]، خبرنگار تلویزیون الجزیره در مصاحبه‌ای که در ۱۹۹۹(۱) به روی آنتن رفته است.

به لطف خدای تعالی از پدر و مادری مسلمان در ۱۰ مارس ۱۹۵۷ در شبه جزیرهٔ عربستان در ملازّ[3] در ریاض[4] [عربستان سعودی] زاده شدم. به لطف خدای، شش ماه پس از تولد به مدینهٔ منوره رفتیم. بقیهٔ عمر خود را در حجاز سپری کردم و به رفت و آمد میان مکّه، جدّه، و مدینه مشغول بودم.

مشهور است که پدرم شیخ محمّد بن‌اواد بن‌لادن در حضرموت [در جنوب یمن] به دنیا آمده است. او بیش از هفتاد سال پیش، در نوجوانی برای پیدا کردن کار به حجاز رفت. خداوند او را برکت داد و افتخاری نصیبش کرد که نصیب هیچ‌یک از پیمانکاران ساختمان‌سازی نکرده بود. او ابتدا مسجد مقدس مکّه و سپس ـ به لطف خدا ـ مسجد مقدس مدینه را ساخت. پس از آنکه اطلاع یافت دولت اردن مناقصه‌ای برای تعمیر گنبد قُبّةالصخره[5] [در بیت‌المقدس[6]] ترتیب داده، مهندسان را جمع آورد و به آنها گفت: «فقط هزینهٔ این طرح را برآورد کنید.» پس از آن، مهندسان با شگفتی دریافتند که [پدرم] رحمة‌الله علیه، به منظور خدمت مطلوب به مساجد خدا، هزینهٔ مناقصه را تقلیل داد و برندهٔ طرح شد.

---

۱. منظور مسجدالحرام یا خانه کعبه است. ـ م

2. Jamal Ismail
3. Malazz
4. Riyadh
5. Rock Mosque
6. Jerusalem [اورشلیم]

از آنجا که مورد لطف خدا بود، در یک روز در هر سه مسجد [مکّه، مدینه، و بیت‌المقدس] نماز گزارد. رحمت خدای بر او باد! بر کسی پوشیده نیست که او از بنیانگذاران پادشاهی عربستان سعودی بود.

سپس در حجاز تحصیل کردم. در دانشگاه جدّه یا چنان که معروف است دانشگاه ملک عبدالعزیز، اقتصاد خواندم. در نوجوانی، در شرکت پدرم، رحمة‌الله علیه، در راه‌سازی کار کردم. ده ساله بودم که پدرم مرد. این مختصری است از زندگی اسامه بن‌لادن.

بریان فیفیلد ـ شایلر یک شهروند بریتانیایی است که در میانه ۱۹۶۴ و ۱۹۷۴ در عربستان سعودی می‌زیسته و به یکی از پسران بن‌لادن، انگلیسی یاد داده است.(۲)

بن‌لادن پیر تنها یک چشم داشت. سیمایش بسیار رنجدیده به نظر می‌رسید. هرگز نتوانست زیبا و ظریف جلوه کند. یکی از ویژگی‌های حضرموت [در یمن] این است که جامعه‌ای بی‌طبقه به شمار نمی‌رود. در حضرموت هر جا که بروی، خیلی‌ها می‌پرسند: اهل کجایی؟ اگر اهل وادی حضرموت باشی، شهروند به حساب نخواهی آمد؛ زیرا دو سلسلهٔ حاکم از آنجا برخاسته‌اند. با این حال، گمان می‌کنم مردم وادی دوان[1] [دره‌ای که سرزمین بن‌لادن در آنجاست] بسیار پست‌تر از آن بود که بتواند در طبقه‌بندی قرار گیرد. و البته، این امر دلیل دیگری نیز دارد و آن عبارت از این است که جایگاه شما بستگی به محلی دارد که از آنجا آمده‌اید. دره‌های گوناگون و روستاهای مختلف، کارگر تولید می‌کنند، جواهرساز تربیت می‌کنند، و مردمی به وجود می‌آورند که در کار واردات و صادرات هستند؛ برخی از نواحی، تاجران لباس تربیت می‌کنند. آنچه شباهت بسیار زیادی به بازار قرون وسطایی در شهرهای غرب دارد، این است که اگر از جایی آمده باشی که صاحب پیشهٔ اثرگذاری باشد، شاید بتوانی وارد بازار شوی. بنابراین، سلسله مراتبی در میان حضرمی‌ها وجود دارد، البته به رغم این موضوع، همهٔ آنها خود را طبقه‌ای پایین از طبقات بالای سعودی می‌پندارند و به همین دلیل طبقه‌بندی بی‌شماری در میان آنها دیده می‌شود.

محمّد بن‌لادن از طبقه کارگر بود، اما از آنجا که بن‌لادن‌ها پول بسیار زیادی

---

1. Do'an

به‌دست آوردند، هرچه بیشتر مورد توجه واقع شدند. این وضعیت شباهت زیادی به پول جدید در انگلستان دارد: پس از بیست، سی، پنجاه سال، بیشتر مقبول واقع می‌شود.

مادران بچه‌ها [ی محمّد بن‌لادن] زنانی بسیار عامی از روستاهای اطراف اردوگاه‌های ساختمان‌سازی بودند و محمّد بن‌لادن در آنجا پیشرفت کرد. در مورد اینکه او چگونه برخی از همسران بسیار جوان خود را به دست آورد، داستان‌های زیادی وجود دارد. و من گمان می‌کنم آنها از همان ابتدا، برگزیده بودند، زیرا از یک‌سو از بدوی‌های سعودی به شمار می‌رفتند و از سوی دیگر جوان بودند. این ازدواج‌ها از علاقهٔ او سرچشمه می‌گرفت. تمام پسران بسیار خوش‌سیما هستند و کاملاً جذاب به نظر می‌رسند. گمان نمی‌کنم با بن‌لادن‌های زشتی ملاقات کرده باشم. به من گفتند که مادر اسامه بسیار زیباست.

از آنجا که پدر او نمی‌توانسته به طور همزمان بیش از چهار همسر داشته باشد، دائماً سومی و چهارمی را طلاق می‌داده تا همسر جدیدی برگزیند، نمی‌دانم تعداد این همسران چند تاست(۳). و در عربستان سعودی تنها یک خانوادهٔ دیگر هست که می‌توان با این خانواده قابل مقایسه دانست. این مقایسه نابهنجاری تاریخی دارد، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰ که بن‌لادن این مقایسه را انجام می‌داد. تنها خانواده‌ای که به این شیوه رفتار می‌کرد، در واقع خانواده ملک عبدالعزیز و خانوادهٔ ملک سعود بود. گمان می‌کنم که تعداد فرزندان و همسران بن‌لادن، بیشتر از تعداد فرزندان و همسران ملک عبدالعزیز باشد.

بریتانیایی‌ها دربارهٔ طبقه بسیار فخرفروش هستند و سعودی‌ها نیز حساسیت خاص خود را دارند، و یکی از این حساسیت‌ها، به رنگ پوست برمی‌گردد که هیچ‌یک از سعودی‌ها، آن را نخواهند پذیرفت؛ اما بدیهی است در عربستان سعودی هرکسی که قصد ازدواج دارد، نخستین پرسشی که دربارهٔ زن به ذهنش می‌رسد، این است که «چه رنگی است؟ چقدر تیره است؟» و سلسله مراتب زیادی وجود دارد ـ مردم سفید که زیبا هستند از مردم سیاه که زشت به شمار می‌روند، پست‌تر هستند.

و در عربستان سعودی پرمغزترین و تواناترین شخص، کسی است که در تمایلات طیف تیره‌تر قرار گیرد و از ترقی و چیزهای دیگر چشم بپوشد. بن‌لادن کاملاً

منصف است.

من در ۱۹۴۲ در ریدینگ[1]، نزدیک لندن به دنیا آمدم، به دانشگاه آکسفورد رفتم، در آنجا انگلیسی خواندم و مدرک گرفتم و نخستین شغل من پس از فراغت از تحصیل، تدریس انگلیسی در **غنا** بود. برای پیدا کردن کارهای دیگر مرتبط با تدریس مشغول بررسی بودم. سه شغل درخواست کردم: یکی در عربستان سعودی، یکی در لیبی، و یکی در اتیوپی، و نخستین مصاحبه دربارهٔ سعودی با من انجام گرفت. در بهار / اوایل تابستان ۶۴ در سفارت لندن با من مصاحبه کردند. تقریباً در پایان اوت به عربستان سعودی وارد شدم و در مدرسهٔ **الثغر** استقرار یافتم.

مدرسهٔ الثغر، مدرسه‌ای معتبر بود و هر هفته صدها نفر از آن بازدید می‌کردند. رؤسای مختلف کشورها و نمایندگان پارلمان از انگلستان به آنجا می‌آمدند. در کلاس اول دبیرستان شاید بیست دانش‌آموز وجود داشت و گمان می‌کنم که تنها شانزده، هفده نفر در کلاس سوم که بالاترین کلاس بود، تحصیل می‌کردند. بنابراین، مدرسهٔ مذکور، بسیار کُوچک بود. با گروهی از اردنی‌ها، مصری‌ها، سوری‌ها، و سودانی‌ها که معلم انگلیسی بودند، همکاری می‌کردم و همه اینها به راستی بسیار خوب بودند و در کشور خود از سرآمدان به شمار می‌رفتند.

ملک فیصل (که در ۱۹۶۴ به پادشاهی رسید) در زمرهٔ نخستین اقدامات خود، فرمان داد که فرزندان تمام امیران در عربستان سعودی درس بخوانند و این تحولی بسیار شدید و ناگهانی به شمار می‌رفت؛ زیرا شماری از برادران و عموزادگان او عادت داشتند که فرزندان خود را به مدارس خارج بفرستند. بنابراین از ۱۹۶۴ به بعد، انبوهی از شاهزادگان جوان سعودی که در انواع مدارس مضحک خارجی درس خوانده بودند ـ برخی از آنها حتی نمی‌توانستند به عربی بخوانند و بنویسند ـ به سوی کشور سرازیر شدند و این کار به اجبار انجام گرفت و در مواردی به اعتراض و ناخرسندی انجامید. معلوم شد که دیگر فرستادن فرزندان به خارج برای تحصیل، باعث وجههٔ اجتماعی نخواهد شد، بنابراین، خانواده‌های تاجر نیز ناچار از شیوهٔ شاهزادگان پیروی کردند و تصمیم گرفتند فرزندان خود را به مدارس عربستان سعودی بفرستند.

---

1. Reading

شاگردان [در الثغر] همواره از برگزیده‌ها بودند. سرآمد آنها پسران شاهزادگان و وزرایی بودند که در جدّه سکونت داشتند. و بدیهی است که پس از آنها خانواده‌های بازرگانان قرار می‌گرفتند. با نگاه به خیابان عبدالعزیز، مراکز عمدهٔ خرید در آن روزگار مشاهده می‌شد و نام فروشگاه‌ها عمدتاً نسل دوم بازرگانان حضرمی را دربرمی‌گرفت و در آن ایام، این نام‌ها بخش بزرگی از دفتر حضور و غیاب مدرسه را پر کرده بود.

اعیان منشی مدرسه مورد انتقاد بود درحالی که به راستی چنین نبود. پسر رانندهٔ تاکسی من در همان مدرسه درس می‌خواند. و به نظر می‌رسید که زرنگ‌ترین پسران هر کلاس، در واقع نه از خانواده شاهزاده‌ها، و نه همواره از خانواده بازرگانان عمده، بلکه بچه‌های بسیار زرنگی از خانواده‌هایی با درآمد متوسط یا درآمد بسیار پایین بودند.

مدرسه چندان مرهون مکتب‌های عربستان نبود. مدیر مدرسه، از مدارس انگلستان بازدید کرده و اندیشه‌هایی را از آنها اقتباس کرده بود. برنامه آموزشی دائماً در حال پیشرفت بود. مدرسه به دانش خود افتخار می‌کرد. در تمام مدتی که من در آنجا بودم نشنیدم که برنامه‌های آموزشی هیچ‌یک از عناوین درسی به بهانه کجروی مورد انتقاد قرار گیرد ـ باید توجه داشت که در دههٔ ۱۹۶۰ بنیادگرایان در جامعه سعودی نفوذ زیادی نداشتند.

تئاتری که ما در مدرسه درست کرده بودیم، غالباً محفل بزرگان و دلپسندان جدّه بود که برای شنیدن سخنان ولیعهد فیصل، رئیس هیأت مدیره، به آنجا می‌آمدند. این مدرسه از آن ولیعهد بود. در پایان نخستین سالی که من در آنجا بودم، مدیرکل از تصمیم خود مبنی بر تشکیل هیأتی برای راه‌اندازی یک دانشگاه تازه در جدّه خبر داد. این همان دانشگاهی بود که دانشگاه ملک عبدالعزیز نام گرفت (و بن‌لادن یک دههٔ بعد دانشجوی آن شد). در دومین سال اقامتم در عربستان سعودی [در ۱۹۶۵]، در گردهمایی هیأت بنیان‌گذاران دانشگاه ملک عبدالعزیز شرکت کردم. در پایان آن سال تصمیم گرفته شد از تمام مردم ثروتمند جدّه ـ بازرگانان، بانکداران، شاهزادگان ـ برای شرکت در یک گردهمایی بزرگ دعوت شود تا برای تأسیس دانشگاه ملک عبدالعزیز از آنها درخواست کمک مالی به عمل آید. این گردهمایی در مدرسه ما انجام گرفت. این یکی از آن مناسبت‌های گوناگون بود که [محمّد] بن‌لادن در آنها حضور می‌یافت.

تمام صاحبان مشاغل در اختصاص پول بیشتر با یکدیگر رقابت داشتند. بدیهی است، هنگامی که نخستین فرد مبلغ یک میلیون ریال به این امر اختصاص داد، رویدادی بزرگ شکل گرفت. هلهلهٔ بزرگی در تالار برپا شد. بن‌لادن خود را مناسب آن محیط می‌دید و شعف زیادی به او دست داده بود؛ زیرا روی دست همه بلند شده و بر همه پیشی جسته بود. بنابراین، او در پیرامون مدرسه، عنصر بسیار معروفی شناخته می‌شد.

از تاریخ رسمی گروه سعودی بن‌لادن که یک بار در اینترنت انتشار یافت و پس از حملات یازده سپتامبر به یک باره ناپدید شد.(۴)

تاریخ بن‌لادن از زمانی آغاز می‌شود که محمّد بن‌لادن در ۱۹۳۱ شرکت خود را تأسیس کرد. این شرکت که در آغاز، شرکتی کوچک و یک پیمانکار عادی بود، به موازات رشد و ترقی مملکت عربستان سعودی، به پیشرفت و تعالی دست یافت. پس از گذشت سال‌ها، پروژه‌های ساختمان‌سازی زیادی به شرکت ارجاع شده و این طرح‌ها به توسعهٔ منابع و گسترش زیرساختارهای مملکت کمک کرده است.

شرکت با هدایت محمّد بن‌لادن در مناطق مختلف از تنوع برخوردار شد و با افزایش درآمد خود در پی گسترش زمینه کاری از ساختمان‌سازی سنتی [به] طرح‌های صنعتی و نیرو، نفت، شیمی، معدن، ارتباطات، نگهداری و تعمیرات و بهره‌برداری، کارخانه‌داری و بازرگانی، در فهرست شرکت‌های بین‌المللی قرار گرفت.

بن‌لادن ده ساله بود که اسرائیل جنگ شش روزهٔ ۱۹۶۷ را علیه مصر، سوریه، و اردن به راه انداخت و این رویداد تأثیر شگرفی در جهان عرب بر جای گذاشت. دولت مصر که وعدهٔ پیروزی سریع بر اسرائیل داده بود، شکستی جانانه خورد و ارکان رژیم سکولار رئیس‌جمهور جمال عبدالناصر که بر پایه ناسیونالیسم و سوسیالیسم عربی قرار داشت، مورد تردید قرار گرفت. این شکست به جنبش‌های اسلامی در سرتاسر جهان عرب، نیرو داد. عَصّام دراز، افسر ارتش مصر که در دههٔ ۱۹۸۰ بیش از یک سال با بن‌لادن در جبهه‌های افغانستان به سر برده، مفهومی از آنچه شکست سال ۶۷ برای او و یاران مسلمانش داشته، بازگو می‌کند.(۵)

نمی‌توانم بگویم که جنگ سال ۶۷ با منطقه چه کرد. من افسر تجسس بودم و پیشاپیش سربازان حرکت می‌کردم، بنابراین، تمام جنگ مانند یک پردهٔ سینما در برابر چشمم قرار داشت. افسران و سربازان مصری شاهد سوختن یارانشان در پی اصابت

بمب‌های ناپالم بودند. ما دیدیم که ارتش کشورمان در خلال چند ساعت تارومار شد. ما گمان می‌بردیم که در عرض چند ساعت بر ارتش اسرائیل غلبه خواهیم کرد.

من پی بردم که اسرائیل ما را شکست نداده، بلکه رژیم [مصر] ما را شکست داده، و مخالفت با رژیم را آغاز کردم. این شکست، شکستی نظامی نبود، بلکه شکستی مدنی به شمار می‌رفت. ما نمی‌دانستیم این اندازه عقب مانده‌ایم، بسیار کند شده‌ایم، از بقیه تمدن معاصر بسیار فاصله گرفته‌ایم. زلزله‌ای در شخصیت عربی ـ اسلامی، نه تنها در مصر، بلکه در کل جهان عرب روی داده بود.

بریان فیفیلد ـ شایلر.

جنگ ۱۹۶۷ (میان اسرائیل و مصر) تأثیر شگرفی در مدرسه داشت. بسیاری از بچه‌ها می‌خواستند سوار اتوبوس‌ها بشوند و بروند به آرمان نیک بپیوندند، اما مدرسه تلاش زیادی کرد تا آنها را در کلاس‌های درس نگاه دارد و به آنها گفته شد بهترین راه جنگ در راه آرمان آنها داشتن تحصیلات خوب است.

حُذَیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام روحانی فلسطینی، مشاور مجرب و قابل اطمینان بن‌لادن است. عبدالله عزّام در جنگ ۱۹۶۷ علیه اسرائیلی‌ها، اسلحه به دست گرفت.(۶)

هنگامی که یهودی‌ها منطقهٔ جنین [در فلسطین] و روستای پدرم سیله الحرثی[1] را گرفتند، پدرم جمعی از یاران، پیروان، و بستگان خود را جمع کرد و آنها سلاح‌های خود را برداشتند و کوشیدند در برابر یهودی‌ها مقاومت کنند. [در آن هنگام او] بیست‌و شش سال [داشت]، در دبیرستان درس می‌داد.

آنها تصمیم گرفتند به اردن بروند و مأموریت خود را از اردن آغاز کنند. او اردوگاه‌ها [ی آموزشی] برپا کرد [که با عنوان] «اردوگاه‌های مذاهب ناب ملت مسلمان» [شناخته می‌شد و] در مرز فلسطین [قرار داشت]. آنها تا ۱۹۷۰ نهضت خود را ادامه دادند.

پدرم کتاب ویژه‌ای نوشت. این کتاب، *فلسطین از قلب به قلب* نام داشت. می توان گفت که معنی آن چنین بود؛ ما فلسطین را هرگز از دست نخواهیم داد.

حامد میر، روزنامه‌نگار پاکستانی که زندگینامهٔ بن‌لادن را می‌نویسد.(۷)

---

1. Seilah al Harthai

[بن‌لادن] گفت که پدرش تحصیلات زیادی نداشت، و به همین دلیل [در پی جنگ ۱۹۶۷] تمام مهندسان شرکت ساختمان‌سازی بن‌لادن را فراخواند و از آنها پرسید: «چند تا بولدوزر می‌توانیم فراهم کنیم؟» آنها بولدوزرها را شمردند و گفتند بیش از دویست و پنجاه بولدوزر. محمّد بن‌لادن از مهندسان پرسید: «می‌توانید این بولدوزرها را به دویست و پنجاه تانک تبدیل کنید.» یکی از مهندسان پرسید، «برای چه؟» [پدر بن‌لادن] گفت: «می‌خواهم این تانک‌ها را علیه یهودی‌ها به کار گیرم که سرزمین ما را اشغال کرده‌اند.»

پدر بن‌لادن فوق‌العاده ضداسرائیلی و ضدیهودی بود، زیرا اعتقاد داشت که فلسطین متعلق [به اعراب] است. عشق او به قدس [نام عربی اورشلیم] را می‌توان از نمونه‌ای که اسامه بن‌لادن به من گفت، دریافت. او گفت که هر ماه یکی دوبار در جریان عادی زندگی پدرش قرار می‌گرفت. پدرش با هواپیمایی که در اختیار داشت، معمولاً نماز صبح را در مدینه، نماز ظهر را در مکّه، و نماز مغرب را در اورشلیم به‌جای می‌آورد.

بریان فیفیلد ـ شایلر، یک سال پس از مرگ محمّد پدر اسامه بن‌لادن، استخدام می‌شود تا به اسامه درس انگلیسی بدهد.

در چهارمین سال تدریس من بود که [اسامه، در ۱۹۶۸ در یازده سالگی] به من پیوست. اسامه یکی از سی دانش‌آموز به‌شمار می‌رفت. او [معمولاً] در دو سوم ردیف عقب، در کنار پنجره که مشرف به زمین‌های ورزش و محل بازی‌ها بود، می‌نشست. چرا اسامه را به یاد دارم؟ پیش از همه، به دلیل نام او، خانواده‌اش، و البته، وقتی در کلاس درس که دانش‌آموزانش همه با او همسن بودند، قدم می‌زدم، بی‌اغراق از همهٔ آنها بلندتر بود و به همین دلیل جلب توجه می‌کرد. انگلیسی او چندان خوب نبود. در زمرهٔ استعدادهای درخشان کلاس قرار نداشت، اما شاگرد آخر هم نبود، البته این لزوماً به آن معنی نیست که او چون در یکی از دو مدرسه درجهٔ یک کشور تحصیل می‌کرد، دانش‌آموزی در حد وسط محسوب می‌شد، بلکه در یک کلاس درجهٔ یک و در یک مدرسهٔ درجهٔ یک و در میان پنجاه دانش‌آموز برگزیدهٔ کشور، در حد متوسط به‌شمار می‌رفت. بنابراین، هرچند در آن مدرسهٔ خاص درخششی نداشت، اما از دیدگاه ملی، او یکی از پنجاه دانش‌آموز برگزیدهٔ عصر خود که تحصیل خرد می‌کردند، بود.

قرار دادن این دانش‌آموز در بوتهٔ آزمایش از بیشترین اهمیت برخوردار است. او به عنوان یک هیولا شروع به کار نکرد. چیزی که در نهایت برای من بسیار جالب بوده، این است که چه اندازه می‌توان از ویژگی‌های یک فرد یازده ساله سخن گفت؟ گاهی می‌اندیشم که مردم تغییر نمی‌کنند؛ این چیزها در همان اوان زندگی شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، این مرد از یازده یا دوازده‌سالگی تاکنون چقدر تغییر کرده است؟

[او] بیش از اندازه مؤدب [بود]، اما بدیهی است که این ویژگی را معمولاً تمام دانش‌آموزان در عربستان سعودی دارا هستند، لیکن، در حقیقت گمان می‌کنم او بیش‌از میانگین کلاس مؤدب بود و دلیل این امر شاید تا حدودی کم‌رویی فوق‌العاده‌اش نسبت به بقیه دانش‌آموزان بود؛ مثلاً هنگامی که معلم پرسش‌هایی به عمل می‌آورد، دست‌های زیادی بالا می‌رفت: «از من بپرس! از من بپرس!» و اسامه این کار را انجام نمی‌داد. این یکی از آن چیزهایی است که دربارهٔ او به یاد دارم. او با همان لبخند مطمئن، کاملاً راحت می‌نشست و برای ابراز معلوماتش بر دیگران، پیشی نمی‌جست، البته اگر از او سؤال می‌کردی، پاسخ درست می‌داد؛ اما خود را جلو نمی‌انداخت. او از دانش‌آموزانی نبود که برای جلب توجه معلم، در ردیف جلو می‌نشینند و از آن دانش‌آموزانی هم نبود که خود را در ردیف آخر پنهان می‌سازند.

هنگامی که محمّد (پدر اسامه، در یک سانحهٔ هوایی در ۱۹۶۷) کشته شد این رویداد در رأس اخبار قرار گرفت و به صورت اخبار ملی درآمد. من انتشار آن اخبار را به یاد دارم. من در طائف بودم که خبر را شنیدم و بدیهی است که جادهٔ طائف را [محمّد بن‌لادن] ساخته بود و جاده‌ای بود که مکّه را به طائف پیوند می‌داد. خبر کشته شدن محمّد بن‌لادن در همه جا پیچید. و البته، همه دچار حیرت شدند.

حامد میر، نویسندهٔ زندگی‌نامهٔ بن‌لادن.

اسامه گفت هنگام مرگ پدرم، ملک فیصل [سعودی] روزهای زیادی گریه کرد، زیرا آن دو به یکدیگر بسیار نزدیک بودند.

بریان فیفیلد ـ شایلر.

و حداقل تا یک‌سال بعد، آیندهٔ کسب و کار [بن‌لادن به حالت تعلیق درآمد]. طرح‌های زیادی ناتمام مانده بود و از آنجا که شرکت او، بزرگترین شرکت ساختمان‌سازی عربستان سعودی به شمار می‌رفت، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار

بود؛ بنابراین، نگرانی زیادی درباره امور مالی و ادامه کار شرکت به چشم می‌خورد و احتمالاً تنها سالم (بزرگترین برادر اسامه) و سه یا چهار برادر در آن هنگام در سنی قرار داشتند که حتی می‌توانستند شرکت را اداره کنند؟

سالم در میلفیلد[1] (مدرسه‌ای خارجی در انگلستان) تحصیل کرده بود. او اندکی از من جوان‌تر بود. من از طریق دوستان دوجانبه با او ارتباط داشتم. با مدرسه یا برادران کوچکترش که در آنجا تحصیل می‌کردند، کاری نداشت و ارتباط او با مدرسه در همان سطح اجتماعی بود. بیشترین ارتباط من با سالم در ۷۳ و ۷۴ بود. او بسیار غربگرا بود. انگلیسی را بسیار خوب می‌دانست؛ کاملاً بر آن مسلط بود و با آن خو گرفته بود. گیتار می‌نواخت. دوستان غربی زیادی داشت و در جدّه در میان پولداران و شیک‌پوشان، مقام برجسته‌ای داشت.

یکی از بستگان خانواده بن‌لادن که سالم را می‌شناخت و به دلیل احتیاط در گفت‌وگوهای خارج از خانواده، تقاضا داشت که نامش فاش نشود.

سالم از هر نظر شخصی منحصر به فرد بود. از دیدگاه سعودی، دور از نمودارها قرار داشت. بسیار جذاب، اهل تفریح، بدون ریش. گیتار می‌نواخت ـ شصت‌گانه‌های دلچسبی مانند «گل‌ها همه کجا رفته‌اند؟»

او به نوعی بذله‌گوی دربار ملک فهد به شمار می‌رفت و در محفل خصوصی فهد شرکت می‌کرد. گاهی در نزد پادشاه از حد خود فراتر می‌رفت. یک بار با یکی از هواپیماهای خود سر و صدای زیادی در خیمه پادشاه در صحرا ایجاد کرد و بدجوری رو به پایین رفت، اما، مانند همیشه دوباره آن را بالا کشید.

سالم در سال ۷۳ ـ ۷۴، اداره کسب و کار را به دست گرفت. روابطی که پدر او با خاندان سلطنتی برقرار کرده بود، پس از آن رو به کاهش رفت. سالم در بهبود این روابط بسیار موفق بود. اگر ملک فهد می‌خواست کاخی بسازد، ساخت آن را به سالم می‌سپرد.

هنگامی که پدرش در ۱۹۶۷ درگذشت او بیست و یک سال داشت. ملک فیصل محترم‌ترین پادشاهان سعودی، شرکت بن‌لادن را به امانت نگاه داشت تا بچه‌ها به حد

1. Millfield

رشد برسند. سالم شخصاً مسئولیت تقسیم سهم‌ها را به عهده داشت. برخی از برادران، از جمله علی که در پاریس زندگی می‌کند، سهم خود را از کسب و کار نقداً دریافت کرد.

این پرسش پیش می‌آید که بن‌لادن چقدر پول از خانواده خود به ارث برده است. مسلماً بسیار کمتر از مبلغ ۲۰۰ـ۳۰۰ میلیون دلاری که در رسانه‌ها پس از یازده سپتامبر ذکر کرده‌اند. در حقیقت به گفته یکی از خواص خانواده، بن‌لادن از دارایی‌های پدر، مطابق قانون شریعت سهم برد، به این معنی که پسرها دوبرابر دخترها برخوردار شدند. (۸) به هر حال، با وجود پنجاه و چهار فرزند، حتی دارایی‌های عظیم محمّد بن‌لادن نمی‌توانست برای مبالغ مذکور کافی باشد. تا ۱۹۹۴ که خانواده بن‌لادن او را طرد کردند، در طول بیش از دودهه یا با توجه به سهمی که از دارایی پدر به او رسید، بن‌لادن نمی‌توانست بیش از بیست میلیون دلار به دست آورده باشد.

سالم در سال‌های پس از مرگ پدر از سوئد بازدید کرد تا برای شرکت خانواده، روابط تجاری برقرار سازد و ناوگانی از تراکتورهای وُلوُ خریداری نماید. در همین ایام بود که سالم با شهر کوچک فالون[1] که به داشتن معدن آهن معروف بود و با باشگاه شبانه آن، مشهور به افلیا[2] آشنا شد. کریستینا اکربلاد[3] مالک سابق هتل آستوریا[4] در فالون بود. او می‌گوید که در ۱۹۷۰ سالم بن‌لادن و برادر جوانش اسامه را ملاقات کرد. (۹)

[هتل آستوریا] خوابگاهی کوچک بود که صبحانه مختصری داشت. آنها [سالم و اسامه] آمدند نزد ما بخوابند و صبحانه صرف کنند. در آن سوی خیابان هتل بزرگی قرار داشت و آنها از این هتل غذا خریدند و آن را به اتاق‌های خود بردند و شام را در هتل آستوریا خوردند. مایل نبودند در هتل‌های بزرگتر غذا بخورند. دلیل این کار را نمی‌دانم. ما در سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ صاحب این هتل بودیم و آنها هر دو سال یک بار نزد ما می‌آمدند. سال نخست دو تن از آنها، اسامه بن‌لادن و برادر بزرگترش [سالم] آمده بودند.

خوب به یاد دارم که آنها با یک رولز ـ رویس بزرگ آمدند و پارک خودرو در

---

1. Falun
2. Ophelia
3. Christina Akerblad
4. Astoria

خیابان بیرون ساختمان ممنوع بود. آنها اعتنایی نکردند و ما [شوهرم و من] گفتیم که هر ساعت و هر روزی که در هتل ما هستید، باید [جریمه] بپردازید، در پاسخ گفتند، «اوه، مهم نیست، رفتن به اداره پلیس و صحبت با آنها بسیار خنده‌دار است. ما هرجا که بخواهیم توقف می‌کنیم.» این کار برای آنها مثل یک شوخی بود. بسیار پولدار بودند و حساب پول‌هایشان را نداشتند. با پرواز ویژه خود به کپنهاگ آمده بودند. چون از آنها پرسیدم چگونه با آن رولز-رویس بزرگ به سوئد آمده‌اید؟ پاسخ دادند «خود ما هواپیما داریم و آن را در کپنهاگ نگاه داشته‌ایم و سوئد را با خودرو می‌گردیم؛ زیرا می‌خواهیم تماس‌هایی در سوئد برقرار سازیم.» پرسیدم، «چه نوع تماس‌هایی؟» اما به پرسش من پاسخی ندادند.

زمستان ۱۹۷۰ بود و آنها یک هفته نزد ما اقامت داشتند. گمان می‌کنم در ماه ژانویه بود. در کنار خیابان برف انبوهی جمع شده بود. آن سال، سال بسیار سردی بود. مانند دو پسر زیبا آمدند. لباس مخصوصی به تن داشتند. بسیار قشنگ بودند و چشمان بسیار زیبایی داشتند، مخصوصاً اسامه را خوب به یاد می‌آورم. محبت از چشم‌های او می‌بارید. دو پسر من [اندر[1] و گرک[2]] آنها را می‌ستودند، زیرا بسیار خوب لباس پوشیده بودند و موهای سیاه مجعّد داشتند و بسیار مهربان بودند. وقتی پسران ما را در راهرو دیدند به آنها سلام دادند و اندکی با آنها بازی کردند.

اتاق‌های آنها دوخوابه بود. روی یک تخت می‌خوابیدند و روی تخت دیگر چمدان‌های خود را می‌گذاشتند. روز یکشنبه نظافتچی در هتل نداشتم و خودم اتاق‌ها را مرتب می‌کردم و بسیار شگفت‌زده شدم هنگامی که چمدان بسیار بزرگی دیدم که پر از پیراهن‌های گرانبها بود و از [کریستین] دیور[3] و از یوس سن لورن[4] خریداری شده بود. هر پیراهنی را یک بار می‌پوشیدند، سپس آن را دور می‌انداختند. نظافتچی‌ها این پیراهن‌ها را جمع می‌کردند تا بشویند، اما [به او] می‌گفتند، «نه، آنها را یک بار پوشیده‌ایم، اگر می‌خواهی آنها را بردار.» در چمدان کوچک آنها مقدار زیادی

---

1. Anders
2. Gerk
3. Dior
4. Yves St. Lourent

جواهراتِ مخصوص پیراهن مانند الماس‌های کم‌نظیر و یاقوت و زمرد، به چشم می‌خورد. دیدن آنها بسیار هوس‌انگیز بود.

[سالم و اسامه] گفتند که سرجمع شصت بچه هستند! هنگام خداحافظی گفتند: «سال دیگر دوباره به دیدن شما می‌آییم و امیدواریم تمام افراد خانواده با ما بیایند. اگر بخواهیم بیاییم با شما تماس خواهیم گرفت.» سال بعد [دوباره] آمدند. گمان می‌کنم بیست و سه بچه [در ملاقات دوم] آمده بودند.

سال بعد، هانس لیندکوئیست[1]، خبرنگار یکی از روزنامه‌های فالون با عنوان دالارنس تید نینگار[2] تقاضا کرد مقاله‌ای درباره خانواده بزرگی که از عربستان سعودی آمده بودند، تهیه کند. گزیده‌ای از روایت او از هفتم سپتامبر ۱۹۷۱، چنین است:

ملاقات عرب نامدار

دیروز سالم بن‌لادن در سفری تجاری و تفریحی به دور اروپا از فالون دیدار کرد. بیست و دو تن از اعضای خانواده همراه او بودند و جمع آنها به پنجاه و چهار نفر می‌رسید. شیخ جوان که بیست و شش سال دارد، با جت شخصی خود وارد فرودگاه برلانژ[3] شد و بقیه اعضای خانواده با اتومبیل آمدند. در فالون از باشگاه افلیا دیدن کرد. می‌گویند که شیخ جوان کاملاً شیفته دیسکوهاست و در گذشته بارها و بارها به دیسکوهای فالون رفته، اما خانواده‌اش را به همراه نبرده است.

گفته می‌شود که شیخ در کشور مادری خود، عربستان سعودی، صاحب یک شرکت ساختمان‌سازی بزرگ و موفق است. گویا در گوتنبورگ[4] با ورود به دفتر ولو، آنها را غافلگیر کرده و برای شرکت خود تعداد زیادی کامیون سفارش داده است. در حال حاضر، خانواده عازم استکهلم است و از صنایع ا بی نیترو نوبل[5] دیدن خواهد کرد. جت شخصی شیخ به لندن فرستاده شده است.

خالد بطرفی در سنین بلوغ، در جدّه همسایه نزدیک بن‌لادن بود. نخستین بار که آنها در حدود ۱۹۷۳ باهم ملاقات کردند، بن‌لادن شانزده سال داشت و سه سال از بطرفی بزرگتر

---

1. Hans Lindqusit
2. Dalarnes Tidningar
3. Borlange
4. Gothenburg
5. AB Nitro Nobel

بود. برای کسانی که در غرب داستان‌های مغلوطی درباره اقبال بزرگ بن‌لادن را شنیده‌اند، در حقیقت باید بگوییم که محله مشرفه، محل رشد بن‌لادن، نمونه‌ای از محله‌های طبقه متوسط در جدّه است.

خانه‌ها نسبتاً متوسط است و هیچ چیزی مانند آنچه به اشتباه گفته می‌شود ثروتمندان جدّه برای خود خانه‌های باشکوهی در طول ساحل «کورنیش»[1] در کنار بزرگراه اصلی دریای سرخ ساخته‌اند وجود ندارد. محله در پشت هتل پنج ستاره موونپیک[2] قرار گرفته و مسجدی خصوصی در آنجا بنا شده که بطرفی و بن‌لادن، نمازهای پنج‌گانه را در آن به جای می‌آورند و یک زمین ورزشی در اندازه مناسب محله دارد که این دو دوست پس از تعطیلی مدرسه می‌توانند فوتبال بازی کنند.

بطرفی مرا در ناحیهٔ مشرفه در جدّه گردانید، همان جایی که او در سه دهه گذشته، عمر خود را در آنجا سپری کرده و نخستین بار با بن‌لادن دوست شده است. مادر اسامه، پس از جدایی از محمّد بن‌لادن با محمّد العطاس ازدواج کرد. خانواده العطاس از بازرگانان قدیمی جدّه به شمار می‌رفت. زن و شوهر به زندگی خود در ناحیه مشرفه، جایی که اسامه در آن بزرگ شد، ادامه دادند. هنگامی که بطرفی اطراف محله را به من نشان می‌داد مواظب بود که به خانه مادر اسامه اشاره نکند؛ زیرا می‌خواست حریم خصوصی او و خانواده‌اش را رعایت کند.(۱۰)

نخستین بار که به اینجا آمدیم، بخش عمده آن بیابان بود. بیشتر این ساختمان‌ها در دهه‌های گذشته، بنا شده است. و خانه‌های ما از نخستین خانه‌ها [در] محل بود. هنوز جاده اسفالت در اینجا وجود نداشت. نزدیک‌ترین خیابان، خیابان المدینه بود و برای رسیدن به اینجا باید از مسیرهای کثیف می‌گذشتیم. ما سال ۱۹۷۰ به اینجا آمدیم. اسامه، مادرش، ناپدری‌اش، و برادران ناتنی‌اش، سه یا چهار سال پس از ما [به محلّه] آمدند.

ما همسایگان بسیار نزدیکی بودیم و باهم به مسجد می‌رفتیم. به امکنه مختلف پیرامون ناحیه می‌رفتیم تا باهم صحبت کنیم و چای و قهوه بخوریم. در آن ایام، انتخاب سرگرمی بسیار محدود بود.

---

1. Corniche
2. Mövenpick

معمولاً حدود ساعت دو بعدازظهر از مدرسه برمی‌گشتیم، ناهار می‌خوردیم و استراحت می‌کردیم. هنگام غروب در حدود ساعت چهار تا پنج [فوتبال بازی می‌کردیم]. اگرچه اسامه از من بزرگتر بود، اما من کاپیتان می‌شدم ـ چون قامت بلندی داشت، معمولاً در پست مهاجم بازی می‌کرد تا با ضربه سر، توپ را وارد دروازه کند. سرباز خوبی بود، هرجا که می‌خواهی او را بفرست، او از فرامین اطاعت خواهد کرد.

یک بار داستان خنده‌داری اتفاق افتاد: احمد، برادر [ناتنی] او دوان دوان نزد من آمد و گفت، «نگاه کن: می‌خواهد اسامه را بزنند.» به پشت سر نگاه کردم و یکی از بچه‌های خشن را دیدم ـ ما با بچه‌های یک محله بی‌نزاکت مسابقه می‌دادیم ـ که ناسزا می‌گوید و می‌خواهد اسامه را بزند. به طرف عقب دویدم و آن پسر را از آن جا دور کردم و موضوع پایان یافت. اسامه گفت: «می‌خواستم موضوع را مسالمت‌آمیز حل کنم.»

بنابراین، من در آن هنگام پسری خشن بودم و اسامه پسری مسالمت‌جو به شمار می‌رفت. بسیار خجالتی و ملاحظه‌کار بود. قبل از به زبان آوردن هر سخنی، آن را سبک و سنگین می‌کرد. و گمان می‌بردی درباره آنچه می‌خواهد بگوید بسیار ملاحظه‌کار، بسیار دقیق، و کاملاً حرف‌شنو است. بنابراین، باید بدانی هنگامی که چیزی می‌گوید، به دقت مراقب و مواظب تمام اوضاع پیرامون است.

به فیلم‌های غربی علاقه داشت. فوری (فوری در اصل از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰، از BBC پخش می‌شد. فوری، اسب نر، در فیلم‌ها و نمایش‌های دیگر تلویزیون‌ها نیز ظاهر می‌شد) یکی از آن برنامه‌ها بود. معمولاً این برنامه را می‌دید و به فیلم‌های سینمایی کاراته نیز علاقه داشت. [مخصوصاً] بروس‌لی.

دوست داشت به قلل نواحی میان سوریّه و ترکیّه صعود کند. اسب‌سواری را دوست داشت. از دوران نوجوانی به اسب‌ها علاقمند بود. در جنوب جدّه مزرعه‌ای داشت که حدود بیست اسب در آن نگهداری می‌کرد. یکی از آنها البلقا[1] [نامیده] می‌شد. البلقا نام اسبی بود که یکی از صحابه پیامبر بر آن سوار می‌شد.

چنان به او نزدیک بودم که به اتاق خوابش می‌رفتم و او را برای نماز صبح بیدار

1. Al-Balga

می‌کردم. هنگام صبح کنار پنجره می‌رفتم و پرده‌ها را کنار می‌زدم، «اسامه، باید بدانی که الآن وقتش است.» حتی پس از ازدواجش، این کار را انجام می‌دادم. اسامه عادت داشت تمام نمازهایش را در مسجد بخواند. پسری بسیار مذهبی بود و هرکس دیگر مثل او رفتار می‌کرد چنان می‌نمود که شیخی (عنصر مذهبی) در آن اطراف است. باید بدانی بچه‌ها چه شوخی‌هایی می‌کردند ـ ما [در حضور اسامه] مراقب سخنان خود بودیم تا حرف بد بر زبان نیاوریم؛ زیرا مانند این بود که یک روحانی در کنار ما قرار دارد.

او رهبری فطری به شمار می‌رفت؛ بیشتر از ایماء و اشاره استفاده می‌کرد تا از فرامین مستقیم. مثالی می‌آورد و انتظار داشت تو و همراهانت، حتی اگر صد درصد هم متقاعد نشده باشید، از آن پیروی کنید. یادم می‌آید سوار ماشینم بود و می‌خواستم بروم فوتبال بازی کنم و او را دیدم که دم در ایستاده، چون مرا دید، مجبور شدم توقف کنم، سپس بر سر شورت‌های من [که دقیقاً بر اساس موازین اسلامی نبود] مشکل پیش آمد. بنابراین کوشیدم مرا نبیند و چون مجبور به توقف شدم، پیاده شدم و او را بوسیدم. چون سراسیمه بودم، جملات کوتاهی به زبان آوردم و در این فکر بودم که اگر بپرسد: «چرا این شورت را پوشیده‌ای؟» چه پاسخی به او بدهم. سرانجام نگاهی به ساق‌های من کرد و گفت: «خداحافظ.» و از آن روز به بعد، آن شورت‌ها را نپوشیدم. او چنین جذابیتی داشت.

نمی‌خواستم در هر نماز با او باشم؛ اما او مرا مسحور می‌کرد. روزهای دوشنبه و سه‌شنبه روزه می‌گرفت. روزه‌داری [دوشنبه و سه‌شنبه] چیز فوق‌العاده‌ای است، زیرا پیامبر[ص] معمولاً در این دو روز، روزه می‌گرفت. در وجود او مردی را دیدم که می‌توانست دنیا را داشته باشد، بسیار ثروتمند است و هرچه خرج می‌کند برای مردم فقیر است. هر دوشنبه و سه‌شنبه می‌رفت و مردم فقیر را می‌آورد و با اتومبیل همه ما را به ناحیه شمالی منطقه که تقریباً غیرمسکونی و نزدیک کارخانه پپسی‌کولا بود، می‌برد. و برای کسانی که وسایل تفریح زیادی در اختیار نداشتند، وسایل تفریح فراهم می‌آورد. ما در گروه سه یا چهار نفری می‌نشستیم و او پرسش‌هایی [مانند] محل تولد پیامبر[ص] از ما می‌پرسید. و در صورت دادن پاسخ «درست» یک جایزه دریافت می‌کردیم، سپس نمرات را جمع می‌کرد و برنده را تعیین می‌نمود.

معمولاً به خانه او می‌رفتیم و درباره نوجوانان مسلمان و فلسطین، سرودهای مذهبی می‌خواندیم. [به گمان او] «تا زمانی که ما نسل جدید تغییر نمی‌کردیم و نیرومندتر نمی‌شدیم و بیشتر درس نمی‌خواندیم و بیشتر ایثار نمی‌کردیم، نمی‌توانستیم فلسطین را بازپس بگیریم.» هرگاه موضوعی پیش می‌آمد، او بر این گفته تأکید می‌کرد.

[مادر اسامه] مسلمانی میانه‌رو است. به تلویزیون نگاه می‌کند. هرگز محافظه‌کاری تندرو نبوده [است]، و شوهر [کنونی] او نیز مانند اوست و بچه‌هایشان نیز به همین نحو عمل می‌کنند. بنابراین، اسامه با آنها تفاوت داشت، اما این تفاوت به طریق کاملاً متفاوت شکل گرفته بود. هنگامی که برادرهایش به دنبال دخترها می‌رفتند، به آنها اعتراض می‌کرد. از نوع کسانی بود که می‌خواست به برادرانش تسلط داشته باشد. بدیهی است که برادرانش را برای ادای نماز بیدار می‌کرد و این کار خوبی بود ـ کسی شکایت نمی‌کرد، اما گاهی در رابطه با اموری که با موازین اسلامی سازگاری نداشت به برادری خشمگین تبدیل می‌شد: «آستین کوتاه نپوشید، این کار را نکنید، آن کار را نکنید.» اما همگی او را دوست داشتند. من در خانه‌ام مثل او عمل می‌کردم، اما نه به تندی او، در مواردی می‌کوشیدم با تحکم برادران و خواهرانم را نصیحت کنم.

هفده ساله [که بود] در لتکیه[1] [سوریّه] ـ در میعادگاهی زیبا ـ با دخترداییِ خود ازدواج کرد. می‌دانم که [او] دختردایی اسامه بود. پس از آن به دانشگاه رفت و من او را کمتر می‌دیدم.

کارمن[2] بن‌لادن در کتاب خود با عنوان *اندرون پادشاهی: زندگانی من در عربستان سعودی*[3]، گزارشی از جدّه در نیمه دهه ۱۹۷۰ فراهم آورده که اگر حمل به چاپلوسی نشود، روایت روشنی است. او در آن هنگام با یسلم[4] برادر ناتنی اسامه ازدواج کرده بود.(۱۱)

جدّه را هنگامی شناختم که برای ثبت ازدواج قریب‌الوقوعمان به سفارت سوئیس

1. Latakia
2. Carmen
3. Inside the Kingdom: My life in Soudi Arabia
4. Yeslam

رفتیم [در ۱۹۷۴]. هنگام رانندگی در جدّه از پشت شیشه‌های رنگی مرسدس‌ها، صحنه کنار جاده را از هزاره‌ای دیگر مشاهده می‌کردم. در آن روزها، عربستان سعودی هنوز در حال گذر از فقر سنتی خردکننده شیوه زندگی خود بود. اگرچه پس از کشف نفت در دهه ۱۹۳۰ مردم فقیرتر شده بودند، اما جنون دستیابی ناگهانی به ثروت که تمام کشور را درنوردیده بود، پس از ۱۹۷۳ و توقف صدور نفت، به آینده گره خورده بود. میدان الاغ، محل عبور کامیون‌های کثیفی بود و مردم برای خریدن آب از الاغ‌دارانی که بشکه‌های آب را بر پشت الاغ‌ها بار کرده بودند، به آنجا می‌آمدند. امواج لرزان گرما از معدود جاده آسفالته برمی‌خواست. یک یا دو فروشگاه کوچک کثیف دیدم. در طول ساحل شنی بی‌پایان، خانه‌هایی پراکنده به چشم می‌خورد ـ که در پشت دیوارهای سیمانی پنهان شده بود تا زنها را از دید عموم حفظ کند. در آغاز، حتی نمی‌دانستم چه چیز این شهر، عجیب به نظر می‌رسد، اما بعداً متوجه شدم: نیمی از جمعیت عربستان سعودی همواره در پشت دیوارها پنهان است. پی بردن به وجود شهری تقریباً بدون زن، دردناک بود. برایم چیزی مانند یک شبح بود: در این دنیا، زن وجود نداشت. و در آنها باغ و گلستان و حتی درخت به چشم نمی‌خورد. این محل رنگی نداشت. صرف‌نظر از شن که جاده‌ها را با گرد و خاک نرمی پوشانده بود، تنها رنگی که خودنمایی می‌کرد، سفید و سیاه بود. ردای مردان سفید و در مواردی بسیار نادر پارچه‌های مثلثی کاملاً سیاه: لباس زنان.

جمال خلیفه در دانشگاه ملک عبدالعزیز در جدّه، نزدیک‌ترین دوست بن‌لادن می‌شود.(۱۲)

در [سال] ۷۶، اسامه را دیدم. یک سال [از من] جوان‌تر بود. نخستین دیدارمان را به یاد ندارم. او در دانشکده دیگری، در رشته اقتصاد تحصیل می‌کرد. من در رشته علوم درس می‌خواندم، اما فعالیت‌های مشابهی داشتیم. [در آن هنگام] دانشگاه ملک عبدالعزیز، کوچک بود و چند صد دانشجو داشت. من تقریباً بیست ساله بودم و او نوزده سال داشت. در آن روزگار، مذهبی و بسیار محافظه‌کار بودیم؛ بی‌نهایت به آن سو کشیده می‌شدیم. هنگامی که او را دیدم، همچنان مذهبی بود. فیلم‌های سینمایی را تماشا نمی‌کردیم. برخی از علما در عربستان سعودی می‌گفتند که موسیقی حرام است، نباید به آن گوش داد. بنابراین، تصور می‌کردیم که موسیقی حرام است. وقتی

می‌خواستیم اخبار را ببینیم، موسیقی مختصری در آن شنیده می‌شد و در آن هنگام، ریموت کنترل وجود نداشت. بنابراین، پسرم را در کنار تلویزیون می‌نشاندم تا هرگاه نوبت موسیقی شد، صدای تلویزیون را خاموش کند. بدیهی است که دختران حق نداشتند حتی درباره آن حرف بزنند. و عکس هم وجود نداشت. به همین دلیل است که با اسامه عکس نگرفته‌ام. در دوره دبیرستان، عکس گرفتم، اما هنگامی که مذهبی شدم، همه چیز را دور انداختم.

ما با یکدیگر علایق مشترکی داشتیم. برای شنا به دریا [ی سرخ] می‌رفتیم، گاهی ماهی می‌گرفتیم. گاهی هم در کوه‌ها و صحراها جیپ‌سواری می‌کردیم؛ برخی ماجراها پیش می‌آمد. او راننده بسیار خوبی است. به سرعت باهم می‌راندیم، هر دو با بیشترین سرعت، تا آنجا که به هم بسیار نزدیک می‌شدیم.

[بن‌لادن] زمین بزرگی در صحرا دارد؛ در محلی که ما آن را بحرا[1] می‌خوانیم. این محل میان مکّه و جدّه در بیست و پنج کیلومتری جدّه قرار دارد. خانواده بن‌لادن مزرعه مانندی در آنجا دارند. اسامه به آنجا اشاره کرد و گفت: «این زمین ماست.» من گفتم: «کی به اینجا آمد؟ کدام دیوانه بود که به این محل آمد و مالک این زمین شد؟» گفت: «پدرم.» و اسامه تصمیم گرفت سهمی از آن زمین داشته باشد و ما در آنجا محلی برای نگهداری از اسب‌ها ساختیم و چند تا درخت کاشتیم.

او پدرش [محمّد بن‌لادن] را بسیار دوست دارد. او را الگو می‌شمارد. مدت زیادی در کنار پدر به سر نبرده، زیرا در ده سالگی پدرش را از دست داده است. و پدرش نیز زیاد در کنار فرزندانش نبود. او اشتغال زیادی داشت ـ فرزندان زیاد، خانه‌های زیاد، به همین دلیل فرزندانش را گاه به گاه می‌دید. پنجاه و چهار بچه دارد و بیش از بیست همسر داشته است. مادر اسامه، سوری است؛ او تنها فرزند مادرش از محمّد بن‌لادن است.

اسامه درباره [پدرش] زیاد شنیده است. او کسی بود که [شرکت خود را] با دست خالی ساخت. از کسانی نبود که پشت میز بنشیند و دستور دهد. اسامه، [مانند او] هنگامی که در شرکت، با برادرانش به کار پرداخت، معمولاً بولدوزرها را می‌گرفت و

1. Bahra

راننده آن را کنار می‌زد و خود بولدوزر را می‌راند. او [در آن هنگام] بیست و دو سال داشت. [از دانشگاه] مدرک نگرفت. با خانواده خود مشغول کار شد.

از تعدد زوجات [بحث می‌کردیم] ـ در اواخر دهه هفتاد گفت‌وگو در این باره را آغاز کرده بودیم ـ و از تجربیات پدرانمان در زمینه تعدد زوجات سخن می‌گفتیم. متوجه شدیم که آنها در این مورد، نادرست عمل می‌کرده‌اند، مرتب ازدواج می‌کردند و طلاق می‌دادند، ازدواج می‌کردند و طلاق می‌دادند؛ انبوهی از همسران داشتند که در مواردی نمی‌توانستند در میان آنها عدالت برقرار کنند.

برخی از آن تجربیات تعدد زوجات این است که وقتی ازدواج دوم انجام می‌گرفت، از اولی غافل می‌شدند. این به هیچ وجه، شیوه‌ای اسلامی به شمار نمی‌رود. شما باید منصف باشید، در میان آنها باید عدالت برقرار کنید، باید وقت خود را تقسیم کنید و به هریک از آنها به اندازه کافی فرصت بدهید. و ما تعدد زوجات را به‌عنوان حلّالی برای یک مشکل اجتماعی درنظر می‌گرفتیم، به ویژه در جایی که تعداد زنان بیشتر از تعداد مردان است. بنابراین، اگر کسی تنها یک همسر اختیار کند، بدان معنی است که زنان زیادی امکان ازدواج پیدا نخواهند کرد؛ پس چرا آنها به این امر تن در می‌دهند؟ آنها به یک مرد احتیاج دارند. بنابراین، تنها راه‌حل همین است. بنابراین، تعدد زوجات خنده‌دار نیست. تنها همبسترشدن زن با مرد مطرح نیست ـ این کلید حلّ یک مشکل است.

به همین دلیل به آن پرداختیم و تصمیم گرفتیم به آن عمل کنیم و آن را به شکل یک الگو دربیاوریم.

من هرگز زنی را طلاق نداده‌ام، او نیز زنی را طلاق نداده، جز یکی که نمی‌توانست خود را با شیوهٔ زندگی او تطبیق دهد و تصمیم به جدایی گرفت. این تنها مورد طلاق در زندگی اوست. بنابراین، ما به راستی، به لطف خدا، با نیت بسیار خوبی به این کار تن دادیم. خود من به راستی از داشتن همسرانم بسیار خوشحالم. آنها بسیار خوشحالند که در کنار من هستند. مرا دوست دارند. همهٔ آنها را دوست دارم، الحمدلله هیچ مشکلی نداشته‌ام. مطمئنم که اسامه نیز با همسرانش هیچ مشکلی ندارد. تصور کنید که الآن همسرانش در چنین موقعیتی در کنار او قرار دارند، پس این به آن معنی است که اسامه این تجربه [تعدد زوجات] را به درستی به‌جای می‌آورد.

*

مشکل بتوان میزان تأثیرگذاری سیّدقطب نویسندهٔ مصری، در جهان اسلام را برآورد کرد.(۱۳) سیّدقطب در کتاب‌های متعددش اظهار داشته اسلام تنها رعایت سنتی پنج رکن آن ـ اقرار به ایمان، انجام حج، دادن صدقه به فقیر، روزهٔ ماه رمضان، و ادای نمازهای پنجگانه نیست، بلکه طریقه کامل زندگی است. نوشته‌های قطب که پس از اعدام او در قاهره در ۱۹۶۶، در سطح وسیعی منتشر یافت، همراه با شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل، شالوده‌های ایدئولوژیکی زیادی به وجود آورد که آغاز بیداری مسلمانان؛ *سهوه*، در جهان اسلام را شکل داد.

مانند انقلاب ضدفرهنگی هیپی‌ها در دههٔ ۱۹۶۰ در ایالات متحده که، البته از نظر دورنمای ایدئولوژیکی کاملاً متفاوت بود، بیداری اسلامی، شکلی کلیدی عرضه کرد: آن نهضت جوانان بود در برابر یک نهاد متحجر. و هر دو نهضت ضدفرهنگی در غرب و بیداری اسلامی، عناصری انقلابی را دربر گرفت، زیرا نوشته‌های قطب نه تنها اسلام را شیوهٔ کامل زندگی توصیف کرده بود، بلکه گفته بود که بیشتر نظام‌های حکومتی جهان اسلام در جاهلیت؛ اوضاع جهالت‌آمیز و حتی وحشی‌گری پیش از اسلام به سر می‌برند. قطب در نوشته‌هایش از بردن نام‌ها خودداری کرده بود، اما نوشته‌های او به وضوح بر ضد نظام‌های توتالیتر خاورمیانه به شمار می‌رفت. بنابراین، قطب نه تنها نهضت‌های اسلامی را با نوشته‌های دلپسند و شاهکار بزرگ خود، *در سایهٔ قرآن*[1]، عمیقاً تحت تأثیر قرار داد، بلکه در *نقاط عطف*[2] مباحثه برانگیزش، کتابی مرجع برای نهضت‌های جهادی در سرتاسر جهان اسلام فراهم آورد.

جمال خلیفه، دوست دانشگاهی بن‌لادن، از دوران دانش‌آموزی آثار قطب را می‌خواند.

در میان نسل پدرم، سنتی وجود داشت: نماز به جای می‌آوردند و می‌پنداشتند اسلام تنها پنج رکن دارد. بنابراین، عقیده آن نسل چنین بود. این *سهوه* [بیداری اسلام] آمد و روشن ساخت که برای غنی‌سازی اسلام، دعوت [وعظ اسلامی] تکلیف همه است.

در ۷۶ و ۷۷ [کتاب‌های سیّدقطب] *نقاط عطف* و *در سایهٔ قرآن* را می‌خواندیم. سیّدقطب عصارهٔ اسلام را در این دانسته بود که اسلام راه زندگی است. این عقیده، در

---

1. In Shade of Koran: [به عربی فی ظلال القرآن . م]
2. Milestones

آن روزگار، تمام مسلمانان را تحت تأثیر قرار داد.

محمّدقطب [برادر سیّدقطب که در اواخر دههٔ ۱۹۷۰، استاد مهمان دانشگاه ملک عبدالعزیز بود] معمولاً خطابه‌هایی [به من و بن‌لادن] می‌داد. او درس‌های خوبی دربارهٔ تحصیل ـ چگونه فرزندان خود را آموزش بدهم ـ به ما می‌داد.

ایمن الظواهری، دومین رهبر القاعده از نظر رتبه، در ۲۰۰۱ در شرح حال خود، تحت عنوان، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، روشن‌اندیشی خود را مدیون قطب دانست.(۱۴)

سیّدقطب ایمان به یگانگی خدا و اقرار به قدرت مطلق او را توصیه می‌کند و جرقه انقلاب اسلامی علیه دشمن خارجی و داخلی اسلام را ایجاد می‌کند. فصول خونین این انقلاب هر روز بیشتر آشکار می‌شود. سیّدقطب در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم نقش مهمی در هدایت نوجوانان مسلمان به این راه، در مصر خصوصاً و در منطقهٔ عربی عموماً، ایفا کرد.

عبارتی از کتاب *نقاط عطف* سیّد قطب نشان می‌دهد که جهاد صرفاً نباید ماهیت تدافعی داشته باشد، بلکه لازم است جنگ‌های تهاجمی را نیز دربر بگیرد. (۱۵)

و اما کسانی که می‌کوشند با تفسیر جهاد به معنی انحصاری در مفهوم متداول آن به عنوان جنگ تدافعی، از جهاد اسلامی دفاع کنند... شناختی از اسلام و هدف اصلی آن ندارند.

عصّام دراز می‌گوید که اعدام قطب در ۱۹۶۶ محرک اصلی بروز مخالفت با حکومت مصر بود.

اعدام قطب، همه را، حتی کسانی را که با او موافق نبودند، اندوهگین ساخت. مردم از شیوهٔ سوسیالیسم حکومت جمال عبدالناصر رنج زیادی برده بودند. سیّدقطب سوسیالیسم و دیکتاتوری را رد می‌کرد. این مخالفت شکل مذهبی داشت. اکنون کتاب‌های او در شمارگان میلیونی به فروش می‌رسد.

*

یسلم بن‌لادن، برادر ارشد ناتنی بن‌لادن در مصاحبه با تلویزیون العربیّه در ۲۸ مه ۲۰۰۵ متذکر می‌شود که محرک اسامهٔ جوان، خشکه مقدسی او بود.(۱۶)

بسیاری از ما را از سنین جوانی برای تحصیل به ماورای بحار می‌فرستادند. من در شش یا هفت سالگی به لبنان رفتم و تنها پس از گرفتن مدرک دانشگاهی از آمریکا

بود که مراجعت کردم. اسامه از کسانی بود که عربستان سعودی را ترک نکرد. گمان می‌کنم چهار یا پنج تن از برادران از کشور بیرون نرفتند. [در میانه ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱] سه یا چهار بار اسامه بن‌لادن را دیدم. اسامه از همهٔ ما مذهبی‌تر بود. آن عده از ما که به لبنان رفته بودیم، افکار دیگری در سر داشتیم. او دوست نداشت به موسیقی گوش دهد یا تلویزیون تماشا کند، و فرزندانش را نیز از این کار باز می‌داشت. گمان می‌کنم این کار غریبی بود.

کارمن بن‌لادن همسر سابق یسلم بن‌لادن، در کتاب خود، *اندرون پادشاهی*، در ۲۰۰۴ می‌نویسد.(۱۷)

یک روز، اسامه برادر کوچک‌تر یسلم به دیدار ما آمد. در آن هنگام دانشجوی دانشگاه ملک عبدالعزیز در جدّه بود و در میان خانواده به دلیل باورهای مذهبی سخت‌گیرانه، احترام زیادی داشت، و تازه با دخترِدایی سوری‌اش ازدواج کرده بود. اسامه در میان خانواده کاملاً مقبول بود، اگرچه در محلّه، جایی که بن‌لادن‌ها در حومه جدّه در آن به سر می‌بردند ـ در هفت کیلومتری جاده مکّه در همان حاشیه صحرا ـ زندگی نمی‌کرد. مردی بلند قد و لاغراندام به نظر می‌رسید و شخصیتی آمرانه داشت ـ وقتی اسامه وارد اتاق می‌شد، باید آنجا را ترک می‌کردیم. اما تفاوت چشمگیری با برادرش نداشت جز آنکه جوانتر و کم‌حرف‌تر بود. آن روز که زنگ در به صدا درآمد، من [با دخترم] وفاه[1] در راهرو بازی می‌کردم. به جای اینکه خدمتکار خانه را صدا کنم، مثل یک کودن، خودم، ناخواسته به صدای زنگ پاسخ دادم.

با دیدن اسامه و برادرزاده بالغش، مفوض[2] لبخندی زدم و گفتم: بفرمایید تو. «یسلم این جاست.» اما اسامه با دیدن من سرش را برگرداند و به آن سوی دروازه خیره ماند. اصرار کردم، «بفرمایید تو.» اما این را «از صمیم قلب» نگفتم. اسامه با دست اشارات تندی کرد که من کنار بروم و به عربی سخنان کوتاهی بر زبان آورد که واقعاً نفهمیدم چه گفت. مفوض دید که من ظاهراً با مبانی آداب اجتماعی آشنا نیستم و در نهایت گفت که اسامه نمی‌تواند روی باز مرا ببیند.

در فرهنگ سعودی هرگاه مردی به دیدن شوهرت بیاید، انتظار ندارد تو را بدون

---

1. Wafah
2. Mafouz

حجاب ببیند. تنها مردانی که می‌توانند به روی تو نگاه کنند، پدر، برادر، شوهر، یا ناپدری هستند. اسامه از مردانی بود که به شدت قواعد را رعایت می‌کرد. بنابراین به اطاق عقبی رفتم تا برادر شوهر خیلی مذهبی‌ام، با شوهرم ملاقات کند. احساس ناراحتی و حماقت می‌کردم.

جمال خشوقّی روزنامه‌نگار سعودی است که بن‌لادن را از زمان زندگی در جدّه می‌شناخت. (۱۸)

اسامه مانند بسیاری از ما به گروه نهضت برادری [مسلمانان] در عربستان سعودی پیوسته بود. تنها چیزی که من و برادران دیگر را از او متفاوت می‌ساخت، این بود که اسامه بیشتر مذهبی بود. مذهبی‌تر، جدی‌تر، بنیادگراتر؛ مثلاً به موسیقی گوش نمی‌داد، با زن دست نمی‌داد، سیگار نمی‌کشید، دوست نداشت تلویزیون تماشا کند، فقط به اخبار نگاه می‌کرد، ورق بازی نمی‌کرد، روی دیوار عکس آویزان نمی‌کرد.

بالاتر از همه اینها، در زندگی او مسیری سخت و تند وجود داشت. مطمئنم در فرهنگ خود با چنین مردمی روبرو شده‌اید؛ مثلاً با وجودی که فرد از خانواده‌ای ثروتمند است، اما در خانه‌ای بسیار ساده زندگی می‌کند. قدر هنر را نمی‌شناسد. هنر را مخالف اسلام می‌داند. اساساً زندگی بسیار ساده‌ای دارد. او دوست ندارد خود را در یک زندگی خوب [یا] پرهزینه درگیر کند.

خالد بطرفی دوست نزدیک بن‌لادن در دوران نونهالی، می‌گوید که دوستش در جوانی ضدآمریکایی نبود؛ در واقع، یک خودرو کرایسکر داشت، که برخی جاهای آن آسیب دیده بود. بطرفی حتی می‌گوید بن‌لادن پس از نخستین ازدواج خود، دیدار کوتاهی از ایالات متحده، به عمل آورد. اما منابع مستقل این خبر را تأیید نکرده‌اند.(۱۹)

می‌دانید او سفری به آمریکا کرده؟ چون پسرش عبدالله در سرش احساس ناراحتی می‌کرد، او را خودش به آمریکا برد؛ سر او حالت طبیعی نداشت و به همین دلیل برای معالجه، او را به سفر برد. [به من]، گفت که مردم به او، ردای او، و همسرش نگاه می‌کردند از آنها عکس می‌گرفتند؛ بنابراین، گاهی در این مورد به شوخی می‌پرداخت.

حتی پس از ازدواج، یک سال یا آن قدر که مایل بود در خانه مادرش زندگی کرد. پس از به دنیا آمدن نخستین فرزندش، احساس کرد که جایش بسیار تنگ است،

مخصوصاً که از آن به بعد درنظر داشت زن دیگری اختیار کند. بنابراین، به منطقهٔ **عزیزیه** نقل مکان کردند. برای هر یک از همسرانش یک خوابگاه اختصاص داد. یک بار به دیدن او رفتیم و مشاهده کردم که در خوابگاه‌های ساده‌ای زندگی می‌کنند. می‌خواهم بگویم که خود من دوست ندارم در چنین جایی زندگی کنم. بسیار محقر بود.

مثل گذشته به هم نزدیک نبودیم، مخصوصاً [به این دلیل] که او به دانشگاه ملک‌عبدالعزیز رفت و من هنوز در دبیرستان تحصیل می‌کردم. پس از آن هم با خانوادهٔ خود به کسب و کار پرداخت. بن‌لادن‌ها همه اهل کسب و کار بودند. آنها درس می‌خواندند و کار می‌کردند، تمام آنهایی که من می‌شناختم، این‌گونه بودند جز او که متفاوت بود؛ زیرا می‌خواست با دست‌های خود کار کند، تراکتورها را براند و مانند پدرش با کارگرها غذا بخورد، از صبح تا غروب بدون احساس خستگی در صحرا کار بکند. گویی که پسر ثروتمندی نبود.

او مسئول برخی از طرح‌های بن‌لادن‌ها در مکّه بود و از صبح زود تا غروب به سر کار می‌رفت؛ سخت کار می‌کرد ـ واقعاً سخت. و شب‌ها به فعالیت‌های اجتماعی می‌پرداخت، به دیدن دوستانش می‌رفت، بستگان خود را ملاقات می‌کرد، و نماز شب به جای می‌آورد. چند ساعت می‌خوابید و برای ادای نمازهای بیشتر، دوباره بیدار می‌شد. این کار مستحب بود. این کار، پیروی از شیوهٔ پیامبر به شمار می‌رفت. پس از آن، دو ساعت می‌خوابید و برای نماز صبح بیدار می‌شد و روز خود را آغاز می‌کرد. بنابراین، چنین وضعیتی باید برای او دشوار بوده باشد.

سپس برای نظارت بر طرح‌های بن‌لادن در مدینه [دومین مکان مقدس در اسلام] به آن شهر رفت. در آنجا مزرعه‌ای دارد و با زنی از اهالی مدینه ازدواج کرد و چند سالی در آنجا به سر برد تا به افغانستان رفت.

بن‌لادن بیست و دو ساله بود که جُهَیمَن الاوطیبی[1] و چندصد اسلام‌گرای مبارز در بیستم نوامبر ۱۹۷۹ مسجدالحرام، مقدس‌ترین مکان در جهان اسلام، در مکّه را اشغال کردند. ملک فهد با رهبران مذهبی مشورت کرد و پس از چند هفته دستور داد که مسجد پس گرفته شود. دستگاه امنیتی سعودی به کمک نیروهای ویژهٔ فرانسوی چنین کردند و بعداً شصت

1. Juhayman al Utaybi

مبارز را در انظار عموم سر بریدند.

بن‌لادن تحت تأثیر این رویداد قرار گرفت و ظاهراً بی‌اعتمادی اولیهٔ او به نظام سعودی را تسریع کرد. (۲۰)

[ملک] فهد حرمت حرم [خانه کعبه در مکّه] را از بین برد. سرسختی نشان داد، برخلاف صلاحدید همگان رفتار کرد، و تانک‌ها و خودروهای زرهی را به روی کاشی‌های مسجد فرستاد. هنوز رد خودروهای شنی‌دار بر روی کاشی‌های مسجد را به یاد دارم. مردم هنوز مناره‌های پوشیده از دود سیاه را که در نتیجه گلوله‌باران تانک‌ها ایجاد شده بودند، به خاطر دارند.

تصویری که در این فصل از بن‌لادن ظاهر شد، عبارت بود از مردی جوان، کمرو، پارسا، حتی متظاهر به ادب و اخلاق که دوستان و خانواده‌اش، او را به دینداری می‌ستودند، اما در همان حال، حتی در میان خانواده، او را اندکی متفاوت قلمداد کردند. به هر حال، در خلال این دوره اشارات کوتاهی وجود داشت مبنی بر این‌که او بیش از هر چیز نوباوه‌ای سختکوش از خاندان بن‌لادن بود که تنها ویژگی بارز او، خشکه مقدسی بود.

پس از حملهٔ شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹، تحولات کلی در او به وجود آمد.

۲

جنگ افغان

حملهٔ شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ برای بن‌لادن و هزاران جوان مسلمان از جان گذشته در سرتاسر جهان که در دههٔ ۱۹۸۰ به جهاد افغان پیوستند، رویدادی بسیار تکان‌دهنده بود. نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم، قدرتی غیرمسلمان بر ملتی مسلمان حمله برده و سرزمین آنها را اشغال کرده بود. در واقع، این رویداد، در زندگی بن‌لادن عاملی دگرگون‌کننده به شمار می‌رفت که او را از زندگی آرام و کار و خانواده در عربستان سعودی جدا کرد و به یاریگری تمام وقت و فعال در مقاومت افغان مبدل ساخت.

کلید این دگرگونی بن‌لادن، رویارویی او با عبدالله عزّام روحانی پرجذبهٔ فلسطینی بود. عزّام در جمع‌آوری نیرو از سرتاسر جهان اسلام به منظور جنگ با شوروی‌ها در افغانستان، از جنبهٔ مرامی و تشکیلاتی، بسیار جدی بود. عزّام مشاور بن‌لادن شد و به اتفاق هم در ۱۹۸۴ دفتر خدمات را تأسیس کردند که وظیفه داشت داوطلبان عرب را جذب کند یا سازمان‌هایی را تقویت نماید که به پناهندگان افغان که پس از حمله شوروی به کشورشان، به پاکستان گریخته بودند، یا به گروه‌های افغانی که در جبهه‌ها با شوروی می‌جنگیدند، خدمات می‌دادند.

اسامه بن‌لادن در ۱۹۷۷ در گفت‌وگو با CNN(۱)

خبر تهاجم اتحاد شوروی به یک کشور مسلمان، از طریق فرستنده‌های رادیویی پخش شد؛ همین انگیزه کافی بود تا من کمک به برادران مسلمانمان در افغانستان را آغاز کنم. در برابر قدرت شوروی، به لطف خدا توانستیم تجهیزات سنگین را از

سرزمین حرمین شریفین [عربستان سعودی به افغانستان] منتقل کنیم که روی هم رفته صدها تن وزن داشت و بولدوزر، لودر، کامیون، کمپرسی و تجهیزات سنگرسازی را دربر می‌گرفت. چون درنده‌خویی روس‌ها را در بمباران مواضع مجاهدان مشاهده کردیم، به لطف خدا، تعدادی تونل بزرگ کندیم و انبارهایی در آن تعبیه کردیم.

در ۱۹۸۲ زمانی که بن‌لادن اقداماتی در راستای رفع گرفتاری افغان‌ها به عمل می‌آورد، من در دانشگاه آکسفورد دانشجو بودم. با دو تن از دوستانم، جرج کیسی[1] و بارنی تامسن[2] تصمیم گرفتیم فیلمی دربارهٔ پناهندگانی که از افغانستان گریخته‌اند، بسازیم. شش میلیون افغانی که در برابر شوروی‌ها ناگزیر کشور خود را ترک کرده بودند، بزرگ‌ترین جمعیت پناهندهٔ جهان را تشکیل می‌دادند. تقریباً نیمی از آنها در پاکستان و نیمی در ایران بودند.(۲)

ما (به ویژه خود من) چیزی از فیلم‌سازی نمی‌دانستیم، اما بی‌اطلاعی ما از مشکلات واقعی چنین طرحی، انگیزه‌ای شد تا طرح تکمیل شود. در تابستان ۱۹۸۳ خودم و دوهمکلاسی‌ام با یک فیلم‌بردار افغانی که ساکن لندن بود، عازم پاکستان شدیم. او برخی مشکلات شخصی را مطرح کرد و غول بزرگی از آن مشکلات ساخت. من با رفتاری حرفه‌ای حرارت این آتشفشان‌های نارضایتی را معتدل کردم. با آرام‌گرفتن فیلم‌بردارمان، فهمیدیم که دربارهٔ تهیه اسناد، کار در پاکستان یا جهاد افغان هیچ مشکلی نداریم. در خلال چند هفته باید مسیری ناهموار در مرز ایالت شمال غرب و بلوچستانِ پاکستان در سرحد افغانستان را با تمام مشکلات آن می‌پیمودیم.

در آنجا از پناهندگان افغان و سخاوت میزبانان پاکستانی که بدون کوچک‌ترین شکایتی، براساس برادری اسلامی به آنها پناه داده بودند، اسنادی تهیه کردیم، حاصل این تلاش با عنوان پناهندگان ایمان[3]، از کانال ۴ تلویزیون بریتانیا در ۱۹۸۴ پخش شد.

در خلال تحقیقاتمان به محلی به نام پاراچنار رفتیم، این ناحیه از پاکستان مانند انگشتی در خاک افغانستان پیش رفته و مجاهدان غالباً از آنجا به مناطق جنگی عزیمت می‌کنند. در آنجا بیش از یک‌صد نیروی سرحال از گروه‌های هفتگانه مجاهدان که با شوروی‌ها می‌جنگیدند، به ما خوشامد گفتند. تمام این تجربیات، انگیزه‌ای نیرومند در من به وجود آورد

1. George Case
2. Barney Thompson
3. Refugees of Faith

و مرا برانگیخت تا تقریباً پس از یک دهه و نیم، نه چندان دور از محلی که نخستین بار چشمم به مجاهدان افغان افتاده بود، به دیدار بن‌لادن بروم.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام، مشاور بن‌لادن در نیمهٔ دههٔ ۱۹۸۰ بود. او به واسطه پدر خود عزّام، بن‌لادن را نخستین بار در عربستان سعودی ملاقات کرد.(۳)

هر کسی می‌خواست چیزی از افغانستان بداند، با پدرم تماس می‌گرفت. آنها در ۱۹۸۴ در جدّه با هم ملاقات کردند. روابط آنها بسیار محکم بود.

من به اسامه بسیار نزدیک بودم. به یاد دارم که در ۱۹۸۴، سوار یک لندکرویزر خاکی رنگ بود؛ ما را به مزرعهٔ خود در چهل کیلومتری جدّه برد. معمولاً برای شکار در صحرا، به آنجا می‌رفتیم.

او نسبت به بچه‌هایش بسیار مهربان است؛ با آنها مانند یک دوست رفتار می‌کند. به آنها یاد می‌دهد چگونه پرطاقت باشند، چگونه یک مجاهد باشند، می‌کوشد آنها را جهادی بارآورد، با تفکر جهادی، و می‌کوشد جسم آنها را در راه این هدف بسازد. هرگز ندیدم که بر سر فرزندانش فریاد بکشد یا آنها را بزنند. حتی همسرانش هرگز نگفته‌اند که او با آنها بدرفتاری کرده است. می‌توانم بگویم که همسرانش او را بسیار دوست دارند.

از نظر اسلام ما برادریم و ما به هم خیلی نزدیک بودیم. معمولاً در خانهٔ او در خیابان وادی بیشه[1] در ناحیهٔ العزیزیّه در جدّه، اقامت می‌کردیم. او ساختمانی چهارخوابه داشت که سه اتاق آن مال همسران و یک اتاقش برای مهمان‌ها بود. این بنا بسیار ساده است ـ نمی‌توان باور کرد که اینها مردان میلیونری هستند.

جمال اسماعیل هنگامی که با عبدالله عزّام روحانی فلسطینی ملاقات کرد، دانشجوی مهندسی در پاکستان بود و در اوایل هجده سالگی قرار داشت. او نیز در ادوار بعدی زندگانی‌اش، در مقام یک روزنامه‌نگار، چند نوبت با بن‌لادن ملاقات کرد.(۴)

شیخ عبدالله عزّام در سپتامبر ۸۱، به عنوان دانشیار، از دانشگاه ملک عبدالعزیز در جدّه، به دانشگاه اسلامی در اسلام‌آباد [پایتخت پاکستان] آمد.

عبدالله عزّام یک عالم مذهبی بود و خود را وقف امور مذهبی کرده و در این راه

1. Wadi Bisha

بسیار جدی بود.

در نزد علمای دینی عرب، به ویژه [در میان] اعضای **اخوت اسلامی**، اعتبار داشت، یکی از کسانی بود که موضوع افغانستان را به صورت موضوع تمام مسلمانان درآوردند.

[عزّام] روابط خود را با یکی از گروه‌های مجاهدان افغانی هنگامی برقرار کرد که در اسلام‌آباد به سر می‌برد و در دانشگاه مشغول بود تا اینکه در تابستان ۸۶ دانشگاه را ترک کرد. در میانهٔ ۱۹۸۱ تا ۸۶، از پیشاور [قرارگاه مجاهدان افغان در پاکستان] دیدن می‌کرد.

هنگامی که عزّام در سال ۸۴ به حج [زیارت مکّه] رفت، فتوای «دفاع از سرزمین‌های اسلامی» را صادر کرد. عزّام اعلام داشت که این فتوا را شیخ بن باز[1] مفتی بزرگ عربستان سعودی و برخی دیگر از علمای دینی عربستان سعودی، سوریّه، و یمن، امضا کرده‌اند.

از کتاب *دفاع از سرزمین‌های اسلامی*، ۱۹۸۴، نوشتهٔ عبدالله عزّام.(۵)

جهاد دفاعی: جهادی است که کفّار را از سرزمین ما بیرون می‌راند و واجب عینی است یعنی بر همگان واجب است. مهمترین تکلیف واجب است و در شرایط ذیل، لازم می‌گردد: هرگاه که کفّار به سرزمین مسلمانان داخل شوند.

اکنون باید تلاش‌های خود را متوجه افغانستان و فلسطین بکنیم؛ زیرا آنها به بزرگترین مشکلات ما تبدیل شده‌اند. همچنین دشمنان اشغالگر ما بسیار فریب‌کار هستند و برای بسط تسلط خود در منطقه، طرح‌هایی پیاده می‌کنند. مردم افغانستان درباره قدرت و غرور خود، آگاهی تازه‌ای یافته‌اند. گویی که شکوه و عظمت کوه‌ها و سرزمین آنجا، مخصوصاً برای جهاد آماده شده است. مردم افغان می‌گویند «حضور یک عرب در میان ما بسیار دلنشین‌تر از داشتن یک میلیون دلار است.»

به این حدیث نبوی دقیقاً توجه کنید: «ساعتی حضور در صف جنگ در راه خدا، از شصت سال نماز شب بهتر است.»

جمال اسماعیل، روزنامه‌نگار.

---

1. bin Baz

عزّام در پایان سال ۸۴ [دوباره به پاکستان] آمد. **دفتر خدمات** را به راه انداخت و شروع کرد به دعوت از مسلمانان آمریکا، اروپا، و کشورهای عرب تا بیایند و به مجاهدین [افغان] بپیوندند.

جمال خلیفه در اواخر دههٔ هفتاد دوست نزدیک بن‌لادن در دانشگاه بود. خلیفه بعداً در ۱۹۸۶ درصدد ازدواج با شیخه خواهر ناتنی بن‌لادن برآمد. با شوروی‌ها جنگید و برای کمک به پناهندگان افغان، با مجمع مسلمانان جهان همکاری کرد.(۶)

اسامه مرا به خانه‌اش در عزیزیّه [در جدّه] دعوت کرد. خانه‌ای در آنجا دارد، بیست و پنج، بیست و شش ساله بود، تا حالا دوبار ازدواج کرده است. گفت که عبدالله عزّام [می‌آید]. عبدالله عزّام را از طریق کتاب‌های او می‌شناختم. او نویسندهٔ بسیار خوبی است و تحصیلات عالیه دارد، بنابراین هنگامی که شروع کرد به سخن گفتن از افغانستان، مشتاقانه به سخنان او گوش دادم.

دکتر عبدالله عزّام را می‌توانم واقعاً شخصی اهل قرآن بنامم، زیرا هنگامی که به نقل او از قرآن گوش می‌دهی، او را کاملاً متفاوت از دیگران درمی‌یابی. این سخنان از دل او برمی‌آید. پی بردن به چگونگی نقل‌های او، احساسی مهم به شمار می‌رود. گاهی به هنگام نقل از قرآن، از خود بی‌خود می‌شود. چنان روشن است که بی‌درنگ تحت تأثیر او قرار می‌گیری، هرکسی با او ملاقات کند بی‌درنگ شیفتهٔ او می‌گردد. او یگانه است.

پس از ملاقات با عبدالله عزّام، در سال ۸۴ یک بار به افغانستان رفتم و برگشتم و دوباره در سال ۸۵ به آنجا رفتم.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام.

نخستین بار [در سیزده سالگی] در ۱۹۸۴ به افغانستان رفتم. در آن هنگام، دو ماه در اردوگاه آموزشی سده[1] به سر بردم و مقابله با حملات هوایی را یاد گرفتم. در ۱۹۸۵ به مدت شش ماه در اردوگاه‌ها بودیم و در ۱۹۸۷ برای آخرین بار به اردوگاه‌ها رفتیم.

---

۱. Sada صده اردوگاهی در ایالت سرحد شمالی پاکستان و در نزدیکی مرز افغانستان. این کلمه به صورت سده هم نوشته می‌شود که اشتباه است. م

بوجمعه بنوعه که به عبدالله انس معروف است یکی از نخستین سربازان عرب عبدالله عزّام در جهاد افغان بود. (۷)

[در ۱۹۸۴] روزنامه‌ای پیدا کردم که در آن نوشته بود گروهی از علما می‌گویند شوروی، افغانستان را اشغال کرده و در صدد نابودی حیات اسلام در آنجا و اشاعه الحاد برآمده است. علما در این باره فتوا داده‌اند که اگر یک متر از سرزمین اسلام تحت اشغال قرار گیرد، آزادی آن بر هر فرد مسلمان واجب است. عبدالله عزّام از جملهٔ این علما بود.

بنابراین تصمیم گرفتم به افغانستان بروم. اصلاً نمی‌دانستم افغانستان کجاست، چگونه باید به آنجا رفت، مردم آنجا به چه زبانی سخن می‌گویند، کدام خط هوایی به آنجا می‌رود ـ صدها سؤال پیش آمد. تصمیم گرفتم به زیارت خانه خدا بروم، با این نیّت که اگر راهی برای رفتن به افغانستان پیدا کردم، به آنجا بروم.

یک بار که در اطراف کعبه قدم می‌زدم، عبدالله عزّام را با فرزندان و همسرش دیدم. پرسیدم: «شما عبدالله عزّام هستید؟ من فتوا را خوانده‌ام. من الجزایری هستم و امضای شما را در میان امضای علمایی دیده‌ام که جهاد در افغانستان را یک تکلیف دانسته‌اند و اگر من بخواهم به آنجا بروم، چه باید بکنم؟»

گفت که پانزده روز بعد در اسلام‌آباد [پایتخت پاکستان] خواهم بود.«اگر به اسلام‌آباد آمدی، از فرودگاه به من زنگ بزن و من نشانی می‌دهم که به خانه‌ام بیایی.» بلیت هواپیما گرفتم. شیخ عبدالله را پیدا کردم و او گفت: «در خانهٔ من عده‌ای مهمان هست. منتظریم تا شام را با تو صرف کنیم.» یکی از آنها عبدالله سعدی بود که پیمان‌کار اسامه بن‌لادن به شمار می‌رفت. او مهندس راه‌اندازی بولدوزرها بود. اسامه او را از شرکت [خانواده بن‌لادن] قرض گرفته بود تا در افغانستان برایش کار کند.

روز دوم، شیخ عبدالله گفت: «سه روز دیگر به پیشاور می‌روم. با هم خواهیم رفت.» هواپیما ساعت ۴ بعدازظهر پرواز می‌کرد و ما در حدود ساعت یک بعدازظهر ناهار خوردیم. طرف راست من شخصی نشسته بود و شیخ عبدالله گفت: «این برادر تو اسامه [بن‌لادن] است. گفتم: «خوش آمدی. از ملاقات شما خوشوقتم.» یادم هست، قیافهٔ او به نظرم بسیار خجالتی و بسیار بسیار خوش اطوار جلوه کرد. بسیار کم‌صحبت است. در آن ملاقات در عرض یک ساعت، نمی‌دانم دو یا سه جمله از شخص بن‌لادن

شنیدم. بیست و اندی سال داشت.

من چهاردهمین عرب هستم که برای کمک به مجاهدان افغان به پاکستان وارد شده‌اند. گروه ما بسیار کوچک بود و همه ما زیر نظر شیخ عبدالله عزّام قرار داشتیم. شیخ عبدالله این اعتبار را دارد که مردم را به حرکت وا دارد. بعداً با اسامه همین کار را کرد. استعداد شما را درمی‌یابد، روزنامه‌نگاری یا سازمان‌دهنده یا جنگنده. شیخ عبدالله در باطن واقعاً یک فرشته بود (!)

اواخر سال ۸۴ و اوایل ۸۵ بنیان‌گذاران دایره خدمات [دفتر خدمات هم نامیده می‌شود] مرکب از اسامه، شیخ عبدالله و من بود. شیخ عبدالله به من گفت که این دایره را تأسیس می‌کنیم تا اعراب را جمع‌آوری و آنها را به جای فرستادن به خانهٔ حکمتیار [گلبدین از شبه رهبران افغان] به این دایره بفرستیم. به این ترتیب آنها را از بازی‌های سیاسی افغان‌ها دور خواهیم کرد. بنابراین باید در مهمان‌خانهٔ جداگانه‌ای مستقر شویم. ما در مقام یک خدمتگزار به اینجا آمدیم. افتخار می‌کنیم که به مجاهدان در داخل افغانستان خدمت بکنیم. ما برای هدایت آنها و گفتن اینکه چه باید بکنند، به اینجا نیامده‌ایم. در اینجا هستیم تا به آنها خدمت کنیم و سرزمین آنها را آزاد سازیم.

یکی از اهداف اصلی ما کسب اطلاعات دقیق از اتفاقات درون افغانستان بود. به شیخ عبدالله گفتم دوست دارم با این کاروان به مزارشریف [در منتهی‌الیه شمال افغانستان] بروم. حدود سیصد مجاهد افغان بودیم و این سفر، چهل روز به طول انجامید. در میان راه ناخن‌های انگشت پایم از بین رفت. و [هنگامی که روستایی‌ها] می‌شنوند که در میان کاروان یک عرب هست، همه مردم روستا از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند تا او را ببینند، زیرا می‌دانند که اعراب به زبان پیامبر، سخن می‌گویند و از سرزمین مکّه و مدینه آمده‌اند.

شروع به آموختن [زبان محلی] کردیم و آن را بسیار بسیار ضروری یافتیم. هنگامی که به روستاها می‌رفتیم، مردم از همه جا می‌آمدند و درخواست می‌کردند که در مسجد سخنرانی کنیم. هنگام سخنرانی ما، مردم فریاد «الله‌اکبر» سر می‌دادند. صدها تن از مردم می‌آمدند و برخی از آنها راهی سه ساعته می‌پیمودند و نوه‌های دختر یا نوه‌های پسرشان را به همراه می‌آوردند. احساسی که در آنجا به من دست داد، در هیچ کجای دیگر دست نمی‌دهد. احساس می‌کردم یک فرشته‌ام. در فضا راه می‌روم. من

تکلیفم را انجام می‌دهم، خدای خود را خشنود می‌سازم، به برادران مسلمان کمک می‌کنم، و فشار زندگی را احساس نمی‌کنم، با افغانها همنشینی دارم. این مردم ساده، همه، پیامبر[ص] را دوست دارند، قرآن را دوست دارند، برای آزادی سرزمینشان جهاد می‌کنند. در راهی درست گام برداشتن بسیار هیجان‌انگیز است.

دو ماه در مزارشریف ماندیم. گمان می‌کنم که در طی این دو ماه به اندازه پنج سال تجربه آموختم؛ وادار شدم با مسئولیت عمل کنم. دانستم که تکلیف ما در افغانستان تنها برداشتن کلاشنیکف و آتش گشودن به سوی شوروی‌ها و شهید شدن و نظایر آن نیست. این بخشی بسیار بسیار جزئی از تکلیف ماست. متوجه شدم که این مردم نیاز به تحصیل دارند؛ این مردم باید در خانه‌های خود بمانند نه اینکه به پاکستان پناهنده شوند. برای این منظور باید مبلغی برای علما تهیه می‌شد تا در داخل افغانستان بمانند، و باید مدارسی ساخته می‌شد، باید بیمارستان‌هایی احداث می‌گردید.

پس از بازگشت به پیشاور، به نزد شیخ عبدالله رفتم. او برای خوشامدگویی به گروهی که از مرکز افغانستان آمده بودند، اشتیاق زیادی داشت. شیخ عبدالله به من گفت که باید با او به حج بروم. شیخ عبدالله بردن مرا به سعودی مفید و سودمند تشخیص داد. در ۱۹۸۵ رفتم. در مکّه اقامت کردیم. شیخ عبدالله نطق‌هایی ایراد می‌کرد؛ زیرا در آن هنگام، او ستارهٔ جهاد بود. مردم هر سال منتظر عبدالله عزّام می‌ماندند، وقتی او به عربستان سعودی بیاید چه نطق‌هایی ایراد خواهد کرد؟ شیخ عبدالله نطق خود را به پایان برد و گفت: «جوانی را با خود به همراه آورده‌ایم که به تازگی از مزارشریف، دورترین خط جبهه در داخل افغانستان، بازگشته و دقیقاً مشاهده کرده که در آنجا چه اتفاقی افتاده است. از او دعوت می‌کنم به جایگاه بیاید و با شما سخن بگوید.» نتوانستم سخن بگویم. بسیار شرمنده شدم.

سه یا چهار روز در آنجا ماندیم، و در مکّه در خانهٔ اسامه اقامت کردیم. تمام اعضای خانوادهٔ بن‌لادن مردمی مهمان‌نواز هستند. و مردم را به خانه‌هایشان می‌برند و به آنها غذا می‌دهند. و اسامه رفتاری بسیار مؤدبانه داشت و بسیار بخشنده بود.

وائل جولیدان که از خانواده‌ای اهل مدینه در سعودی بود و در بطن حادثه قرار گرفت، در آغاز جنگ افغانستان در نیمهٔ دههٔ هشتاد، در ایالات متحده، دانشجو بود. گزارش جولیدان، تأثیر سفرهای عبدالله عزّام را در جمع‌آوری نیرو به خوبی توصیف می‌کند.(۸)

من از سال ۸۱ تا ۸۳ به مدت سه سال در جدّه بودم. اسامه را گاهی در فعالیت‌های اجتماعی ملاقات می‌کردم، اما در سال ۸۵ که به پاکستان رفتم، روابطم را [با او] آغاز کردم. همه ما برای خدمت به افغان‌ها به آنجا رفته بودیم. هیچ‌کس از حملهٔ ارتش سرخ شوروی با آن همه قدرت، به مردم کشور فقیری مانند افغانستان راضی نبود. [اسامه] درباره افغان‌ها احساس مسئولیت زیادی داشت و می‌خواست تا آنجا که می‌تواند به آنها کمک کند.

شیخ عبدالله عزّام تلاش زیادی کرده بود تا نشان دهد که این تهاجم می‌تواند برای تمام منطقه خطرناک باشد. و در دسامبر ۸۴ به ایالات [متحده] هم آمد و دربارهٔ افغانستان سخن گفت. من به سخنرانی او گوش دادم. درباره انبوه مردمانی سخن گفت که نیازمند هرگونه کمکی بودند و من با احساس مسئولیت، در نهایت تصمیم گرفتم به آنجا بروم و [ببینم] می‌توانم کمکی بکنم. در صدد رفتن به افغانستان برآمدم. در آوریل ۸۵ بود. بیست و هشت سال داشتم.

در آن هنگام، دورهٔ فوق لیسانس در رشته مدیریت ـ توسعه چراگاه‌های دام ـ در دانشگاه آریزونا در توکسن[1] را می‌گذرانیدم. من جداً از نظام آمریکا راضی بودم، از احترام فردی و آزادی‌ای که به ما داده شده بود، از فرصت صحبت درباره هر آن‌چه که دلمان می‌خواست.

برای دیدن خانواده به عربستان سعودی آمدم و سپس به پاکستان رفتم. عظمت موضوع را دریافتم ـ بسیار بزرگ، بسیار گسترده، و به همین دلیل با دکتر عزّام همراه شدم، دوست داشتم تمام توجه خود را به کارهای اساسی معطوف کنم. به همین دلیل از سال ۸۵ تا ۹۴ [در پاکستان] زندگی کردم.

مجلهٔ *جهاد* از طرح‌های مهم دفتر خدمات عزّام و بن‌لادن بود که در پایان ۱۹۸۴، انتشار آن آغاز شد. این مجلّهٔ عربی زبان، ماهانه منتشر می‌شد و اخبار جنگ در افغانستان را پراکنده می‌ساخت و در پی توحید مساعی برای کمک به جهاد افغان بود. مجلّه خیلی زود به صورتی حرفه‌ای رو به پیشرفت گذاشت. شش شمارهٔ نخست مجله به صورت ابتدایی، سیاه و سفید تولید می‌شد، اما شماره‌های بعدی بسیار خوب طرح‌بندی شد و عکس‌های رنگی خوبی

1. Tucson

چاپ کرد. مجلّه در افزایش ذخیرهٔ پولی و جمع‌آوری داوطلبان مسلمان از سراسر دنیا برای شرکت در جهاد افغان، مؤثر افتاد.

در تابستان ۲۰۰۴ در یک کتاب‌فروشی در مرکز کابل برای پیدا کردن کتاب‌هایی دربارهٔ نهضت‌های جهادی، کتاب‌ها را به هم می‌ریختم که شاه‌محمّد رئیس، صاحب [کتاب‌فروشی] مرا به خواسته‌ام هدایت کرد. هنگام صحبت با او متوجه شدم که «سلطان خان» عنصر اصلی *کتاب‌فروشی کابل* است. این کتاب‌فروشی یک فروشنده خوب بین‌المللی بوده و مردی را به تصویر می‌کشیده که قهرمانانه از نابودی هزاران جلد کتاب به دست طالبان جلوگیری کرده، با این حال، هنوز با بیشتر اعضای خانواده، به ویژه همسر اول خود با خشونت رفتار می‌کند و او را به خاطر همسر جدید بسیار جوانش، از خود رانده است. (۹)

خان مرا به یک پستوی خاک‌گرفته برد که با توده‌هایی از کتاب انباشته بود و به یک دوجین یا به جلدهایی که به رنگ طلایی، سبز، و قهوه‌ای صحافی شده بودند اشاره کرد و گفت، «آن، دورهٔ ده سالهٔ مجلهٔ *جهاد* است.» همان‌طور که هزاران صفحهٔ مجلهٔ عربی زبان را ورق می‌زدم متوجه شدم که بر روی معدنی از طلا افتاده‌ام. این کتاب‌ها وسیله‌ای برای پرواز به درون مجلهٔ دفتر خدمات بود، سازمانی که می‌توانست به نوبهٔ خود تک واژهٔ القاعده باشد، و این صفحات تاریخ یک دههٔ آنها را که به طور همزمان ثبت شده بود، نشان می‌داد.

جمال اسماعیل، دانشجوی فلسطینی که در دههٔ ۱۹۸۰ در پاکستان به سر می‌برد، یکی از نخستین روزنامه‌نگارانی بود که برای مجله *جهاد* کار می‌کرد.

در ۱۹۸۴، دانشجوی دانشگاه مهندسی پیشاور بودم. تمام پژوهش‌هایم به انگلیسی بود. هیچ‌یک از اعراب توانایی سخن گفتن و خواندن به انگلیسی را نداشتند. از من خواستند که در ترجمهٔ برخی اخبار روزنامه‌های پاکستانی، یعنی اخباری که معمولاً از گروه‌های افغان دریافت می‌شد، به آنها کمک کنم. اخبار را [از افغانستان] از مجلّه‌ای به نام *المجاهد* [جنگجوی مقدس] می‌گرفتیم. پس از توقف [انتشار] آن، شیخ عبدالله عزّام، فکری اندیشید و نام المجاهد را به *الجهاد* تغییر داد. در آغاز، شماره‌های یک، دو، سه، یا چهار، در چاپخانه‌های مطبوعات پیشاور به چاپ می‌رسید.

گزیده‌هایی از مجلهٔ *جهاد* که در سرتاسر این کتاب نقل شده، برای نخستین بار است که به زبان انگلیسی منتشر می‌گردد.

مجلهٔ *جهاد*، شمارهٔ ۱، ۲۸ دسامبر ۱۹۸۴، سرمقاله.

به حامیان جهاد

به تمام حامیان جهاد در روی زمین. متذکر می‌شویم که شرکت در جهاد افغان برای تمام مسلمانان واجب است هرچند که تعداد دشمنان روسی و دیگران، دو برابر شما باشد. و، به نام خدا دشمن را شکست خواهید داد، زیرا یک تن از شما بر ده تن از دشمن برتری دارد، و حتی در بدترین شرایط، شما دو برابر آنها به حساب می‌آیید. دعوت به جهاد به نام خدا، بخشی از زندگی جهانی و آسودگی وجدان است. و سرانجام به زندگی ابدی ختم می‌گردد و شما را از زنجیر زندگانی دنیایی رهایی می‌بخشد.

عبدالله انس، یکی از بنیانگذاران دفتر خدمات.

هدف اصلی شیخ عبدالله از ترتیب مجلهٔ جهاد، آگاه‌سازی جهان عرب از اتفاقات افغانستان بود؛ آگاه‌سازی آنها، کمک به جمع‌آوری پول، جمع‌آوری مردم. [در یک شماره] هفتاد هزار نسخه [سرانجام چاپ کردیم]. بیشتر نسخه‌ها به ایالات متحده فرستاده شد، زیرا در ایالات متحده پنجاه و دو مرکز داشتیم. دفتر اصلی در بروکلین[1]، [همچنین] فونیکس[2] بوستن، شیکاگو، توکسن، مینه‌سوتا، واشنگتن دی‌سی، و ایالت واشنگتن قرار داشت. [عزّام] هر سال به ایالات متحده می‌رفت. ثروت ایالات متحده به مراتب بیشتر از کمک مسلمانان ساکن در کشورهای فقیر یا ساکن در کشورهای تحت سلطهٔ دیکتاتوری می‌توانست مفید باشد.

مجلهٔ *جهاد*، شماره ۲۹، آوریل ۱۹۸۷

به جامعهٔ ما در آمریکا

مجلّه از سوی مسلمانان ایالات متحده با استقبال گرمی روبه‌رو شده و به نظر می‌رسد به‌طور چشمگیری توزیع آن رو به افزایش باشد. این امر به لطف خدا و برادران خوب ما که در شکل‌گیری این رویداد کمک کرده‌اند، انجام گرفته است. و تلاش کرده‌اند از توزیع گستردهٔ آن در میان کسانی که به آخرین اخبار برادران مجاهدین علاقمند هستند، کاملاً مطمئن شوند.

1. Brooklyn
2. Phoenix

با توجه به افزایش تقاضا از ایالات متحده، مجلّه‌هایمان را ـ ان‌شاءالله ـ تا سی‌ویکم همین ماه از طریق دفترمان در ایالات متحده خواهیم فرستاد و امیدواریم برادرانی که مایل به آبونه شدن هستند، تقاضاهای خود را به دفتر ما در آمریکا که نشانی آن در صفحهٔ سه چاپ شده، بفرستند که به این ترتیب دریافت مجلّه، ان‌شاءالله سریع‌تر صورت خواهد گرفت.

و از تمام برادرانی که توانایی کمک دارند درخواست می‌کنیم از تلاش‌های مسئولان مجلّه برای افزایش خوانندگان آن، حمایت کنند. و از مراکز اسلامی نیز تقاضا داریم ما را در این تلاش یاری دهند، از خداوند مسئلت داریم به ما خیر بدهد و حافظ ما باشد.

جمال اسماعیل.

گمان می‌کنم پس از چاپ شمارهٔ ۲۵ یا شمارهٔ ۳۰ [مجلهٔ *جهاد*] در لاهور، تصمیم گرفتیم به دلایل تجاری محل چاپ آن را به کراچی انتقال دهیم، زیرا به‌جای اینکه مجلّه را با کامیون از لاهور بیاوریم می‌توانستیم آن را مستقیماً از کراچی به خارج بفرستیم. مجلّه عمدتاً در عربستان سعودی، کویت، امارات متحدهٔ عرب، اردن، ایالات‌متحده، و برخی کشورهای اروپایی توزیع می‌شد. در آفریقای شمالی نیز برخی‌ها مشترک مجلّه بودند. در تمام بازارهای عربستان سعودی مجلّه در دسترس بود. بهای آن زیاد نبود و مجلّه، تجاری محسوب نمی‌شد. هدف اصلی آن، این بود که به مسلمانان تمام جهان بگوید در افغانستان چه اتفاقی دارد می‌افتد و برای مجاهدان افغان کمک مالی جمع کند.

در آغاز، چهار نفر بودیم: سردبیر، ماشین‌نویس، من، و یک موتورسوار که می‌رفت از اینجا و آنجا خبر بیاورد. شیخ عبدالله عزّام از ما خواست که وضع مجلّه را بهتر کنیم. برای توزیع آن به نفرات بیشتری نیاز داشتیم. شیخ عبدالله عزّام شروع به تلاش‌هایی در میان اعراب، به سود مجلّه کرد و به آنها گفت اگر برای مجلّهٔ داخل افغانستان کار بکنید، شاید در نظر خدای تعالی تلاش شما ثوابی بیشتر از حمل کلاشنیکف داشته باشد.

مجلّه *جهاد*، شماره ۲۷، فوریه ۱۹۸۷، «جهاد ... تروریسم نیست،» به قلم عبدالله عزّام.

حمد و سپاس خدای را و از او می‌خواهیم ما را یاری دهد و بر ما ببخشاید.

هرگاه ذکری از کلمهٔ جهاد به میان می‌آید، گناه از جای می‌جهد و می‌گریزد. و هرگاه مسلمانان دربارهٔ دفاع از حقوق خود سخن می‌گویند، رسانه‌های غربی در صدد افترا به مسلمانان برمی‌آیند و آنها را افراطی و درنده‌خو معرفی می‌کنند.

شاید مسلمانان جنگ‌های سدهٔ گذشته میان فرانسه، بریتانیا، و دیگر کشورهای اروپایی را فراموش کرده‌اند، و شاید مسلمانان فراموش کرده‌اند که سختی‌های دو جنگ جهانی که بیست و پنج سال طول کشید و جان پنجاه میلیون انسان را گرفت و مردم را مصدوم، معلول، و زخمی کرد، ناشی از عملکرد غربی‌ها بود. آن دو جنگ، جنگی ترسناک بود و براساس طمع‌ورزی و امیدهای کوچک شکل گرفته بود. و شاید مسلمانان خبر ندارند که به این منظور جنگ فرهنگی راه انداخته‌اند تا مسلمانان را راهزن و جنگجویانی تشنهٔ خون معرفی کنند تا آنها را وادار به ترک جهاد کنند و داستان‌هایی دربارهٔ قتل گروگان‌ها بسازند تا آنها را به‌عنوان قاتل معرفی نمایند.

آمریکا رهبر جهان نو، یا به عبارت بهتر، کشوری است که امپراتوری خود را بر پیکر بومیان [سرخپوست] بنا نهاده است؛ همان‌ها [آمریکایی‌های بومی] که کنار گذاشته شده‌اند و تعدادشان در حال حاضر از یک میلیون نفر کمتر است و مانند اشیا موزه با آنها رفتار می‌شود. و در **باخترمیانه**[1] هنوز به جای برق چراغ نفتی استفاده می‌کنند. و اینها سرخ‌پوستانی هستند که سکنهٔ اصلی آمریکا بوده‌اند. ما از مذهب خود یا حکم خدای خجالت نمی‌کشیم. بدون لفاظی یا فریب، صراحتاً حرف خود را می‌زنیم. صریح و روشن:

۱. جهاد تکلیف مذهبی امت است برای آزادی مردم و برقراری عدالت اسلامی و حفظ دین.

۲. دین خدا و دین مقدس تمامی انسان‌ها را دربرمی‌گیرد و ما می‌خواهیم این دین در سراسر جهان برقرار شود.

۳. جهاد به نام خدا به معنی کشتن کفّار در راه خدا و برافراشتن پرچم به نام

---

۱. (Midwest)، بخشی از ایالات متحده که میان کوه‌های راکی و مرز شرقی اوهایو و شمال ایالت اکلاهوما قرار دارد. ـ م

خداست. و نمی‌خواهیم این جهاد بزرگ را تنها از پشت میزهای خطابه، یا مقالات منتشره در روزنامه‌ها، انجام دهیم. جهاد تنها زمانی عملی می‌گردد که شما به ارادهٔ خداوند، با شمشیر با کافر بجنگی تا او سر اطاعت در برابر اسلام فرود آورد.

و هیچ چیز نباید تو را از جهاد افغان باز دارد.

ابو ولید المصری یکی از معتمدان بن‌لادن است که تاریخ اعراب افغان، یعنی اعرابی را که برای حمایت از جهاد افغان رفته بودند، نوشته است.(۱۰)

مجلّه جهاد یکی از مهمترین طرح‌هایی بود که عزّام به انجام رسانید. این مجلّه مهمترین وسیلهٔ ارتباطی میان جوانان عرب در نواحی مختلف و شبکهٔ جهاد در افغانستان بود. بنایی که دکتر عزّام از طریق این مجلّه برای روشنفکران پی افکند، هنوز عامل مهمی در مهاجرت اعراب داوطلب است که بیشتر آنها از عربستان سعودی، کشورهای خلیج [فارس. ـ م]، و یمن می‌آیند. این داوطلبان از حوزه‌های جهادی [سرتاسر جهان] می‌آیند.

توزیع جهانی مجلّهٔ جهاد را می‌توان از بهای هر شماره در اواخر ۱۹۸۹ در فهرست زیر دریافت.

کشور	بها	کشور	بها
افغانستان	۲۰ ریال	مصر	۱ فلس مصر[۴]
الجزایر	۳ دینار الجزایر[۱]	فرانسه	۵ فرانک فرانسه
آرژانتین	۷۰ پزو[۲]	آلمان	۴ مارک دویچه
اتریش	۳۰ شیلینگ	یونان	۹۰ دراخما
بحرین	۵۰۰ فلس[۳]	هنگ‌کنگ	۱۵ هنگ‌کنگی[۵]
بنگلادش	۲۰ تاکا	هند	۱۰ روپیه
بلژیک	۱۰۰ فرانک	اندونزی	۱۵ روپیه

1. AD
2. NP
3. FHs

۴. ظاهراً چنین است. در متن اصلی «EF» آمده. واحد پول مصر، «پوند» و اجزای آن «پیاستر» است. به نظر می‌رسد، اجزای پول کشورهای عربی همه به فلس تعبیر شده است. م

5. HK

برزیل	۲/۵۰۰ کروزیرو	ایران	۱ ریال[3]
کانادا	۳/۰۰ دلار کانادا	عراق	۵۰۰ فلس
قبرس	۴۰۰ ام[1]	ایتالیا	۲/۵۰۰ لیر
دانمارک	۱۵کرون	ژاپن	۵۰۰ ین
سنگاپور	۳ دلار سنگاپور	اردن	۳۰۰ فلس
کنیا	۲۰ شیلینگ	آفریقای‌جنوبی	۱/۵۰ راند
عربستان‌سعودی	۵ ریال	اسپانیا	۱۵۰ پزتا
کویت	۵۰۰ فلس	سودان	۱ فلس سودان
لبنان	۵ لیره	سوئد	۱۵ کرون
لیبی	۵۰ پی‌اس[2]	سوریه	۵ فلس سوریه
مالزی	۳ دلار مالزی	تانزانیا	۱۶ شیلینگ
مراکش	۸ درهم	تایلند	۴۰ باهت
نیجریه	۱ نائیرا	تونس	۶۰۰ تونسی
عمان	۵۰۰ فلس	ترکیه	۱۲۰ لیر ترک
پاکستان	۱۵ روپیه	امارات متحدهٔ عربی	۵ درهم
فیلیپین	۲۰ پزو پرتغال	انگلستان	۱/۲۵ پوند
پرتغال	۱۵۰ اسکودا	ایالات متحدهٔ آمریکا	۲/۶۰ دلار
قطر	۵ ریال		

تفسیر زیر در مجلّه *جهاد*، شمارهٔ ۶۸، ژوئن ۱۹۹۰، نشان می‌دهد که مجله در چه سطح گسترده‌ای در ایالات متحده توزیع می‌شده است.

از دفتر خدمات مجاهدان در آمریکا

دفتر مایل است از تمام مسلمانانی که با کمک‌های معنوی و مادی در جهاد سهیم بوده‌اند، قدردانی کند و از رهبری خوب این دین و دفاع از سرزمین‌های مسلمانان،

---

1. Ms [=?]

۲. (PS). واحد پول لیبی، دینار و اجزای آن، درهم است. ـ م

۳. ظاهراً اشتباه شده و «ریال» در متن اصلی به صورت جمع (Ris) آمده، احتمالاً منظور نویسنده، ۱۰۰۰ ریال بوده است. ـ م

سپاسگزار است. و مایلیم از مراکز اسلامی و برادران مخلصی که در آنجا کار می‌کنند تشکر نماییم و از خداوند برای آنها طلب خیر کنیم. و همچنین مایلیم در زمره این مراکز از بسیاری دیگر ـ میشیگان، جرجیا، فلوریدا، کالیفرنیا، تگزاس، میسوری، نیومکزیکو، آریزونا، نیوجرسی، و تنسی ـ تشکر ویژه کنیم.

برادران مسلمان ما، پس، از نظر معنوی، مالی، با سخنان نیک، نصایح ارزشمند، و اندیشه‌ها، با دعاها و با تمام قلب و روحتان با ما همراه شوید.

با ما تماس بگیرید ... با ما مشورت کنید ... ما در خدمت شما هستیم.

نامه‌های خود را می‌توانید به نشانی زیر بفرستید:

مرکز پناهندگان الکفاح

۲۲۵ خیابان آتلانتیک

بروکلین، نیویورک ۱۱۲۱۷، یو.اس.اِ.

یا:

۱۰۸۵ خیابان کامنولث[1]، سوئیت ۱۲۴، بُستُن، ماساچوست، ۰۲۲۱۵

صندوق پستی شمارهٔ ۹۵۲۴۴ آتلانتا، جرجیا، ۳۰۳۴۷

صندوق پستی شمارهٔ ۱۵۷۸۸۹ شیکاگو، ایلینویز، ۷۸۸۹ـ۶۰۶۱۵

مجله *جهاد* شماره ۸۱، اوت ۱۹۹۱، «با یک کارآموز جوان» [از نگاره‌های منظم مجلّه].

این مصاحبه که با یک پسر پنج‌ساله انجام گرفته شهامت شبه‌نظامیان مستقر در پیشاور، حتی کودکان جوان در پیوستن به جهاد را آشکار می‌سازد.

س: نامت چیست؟

ج: صالح.

س: نام خانوادگی تو چیست؟

ج: سیف‌الرحمان.

س: از چه کشوری آمده‌ای؟

ج: فلسطین.

س: چند سال داری؟

1. Commonwealth

ج: پنج سال.

س: به مدرسه می‌روی؟

ج: به مدرسه النصر هادانا[1] و مرکز حفظ قرآن مجید در پیشاور می‌روم.

س: چه کسی را دوست داری؟

ج: خدا و محمّد رسول‌الله، صلوات‌الله علیه، و مادر و پدرم و مجاهدان.

س: یک پرسش جزیی؛ موشک استینگر[2] چه کاربردی دارد؟

ج: ضد هواپیماهاست!

س: و موشک نارنجک‌افکن؟

ج: بر ضد شبه‌نظامیان.

س: نام اسلحهٔ مدافعان چیست؟

ج: کلاشنیکف.

س: و پس از کشتن کمونیست‌های بی‌دین، چه خواهی کرد؟

ج: می‌خواهم با پدرم و مجاهدان به فلسطین بروم و با یهودی‌های بی‌دین بجنگم.

در سال ۱۹۹۱ باسل[3] محمّد، روزنامه‌نگار سوری، *الانصار العرب فی افغانستان* / «داوطلبان عرب در افغانستان» را منتشر ساخت. محمّد در گزارش معتبر خود با رهبران اصلی عرب افغان در خلال جهاد علیه شوروی‌ها، مصاحبه‌های مهمی انجام داده است. براساس کتاب محمّد، بن‌لادن برای نخستین بار در ۱۹۸۴ به افغانستان رفته است. بن‌لادن به محمّد گفته: (۱۱)

از اینکه به حرف‌های دوستان و کسانی که نمی‌خواستند من به اینجا [افغانستان] بیایم و برای سلامت خود در خانه بمانم، احساس گناه می‌کنم، و گمان می‌برم این تأخیر چهارساله، شهادت مرا در راه خدا ایجاب می‌کند.

جمال اسماعیل، روزنامه‌نگار فلسطینی مانند بسیاری دیگر که در این دوره با بن‌لادن ملاقات کرده‌اند، جوان سعودی را که در نیمهٔ دههٔ بیست عمر خود بوده، دارای برجستگی

1. Hadana
2. Stinger
3. Basil

قابل توجهی تشخیص نداده است.

در ۱۹۸۴ که برای دیداری به پیشاور آمد، من در دفتر مجلّه *جهاد* بودم و مشغول نماز خواندن بودیم. اسامه آمد و ما او را دیدیم ـ آقای اسامه بن‌لادن، از تأمین‌کنندگان اصلی منابع مالی دفتر خدمات. من در آن هنگام بیست و سه سال داشتم. او زیاد صحبت نمی‌کرد ـ «سلام، چطوری؟ همه چیز مرتب است؟ اهل کجایی؟» فقط چند جمله. ما نماز را به جای آوردیم و او رفت. شاید بیست و هفت سال [داشت]. چندان تأثیرگذار نبود. بسیار آرام بود ـ زیاد حرف نمی‌زد.

می‌دانستم از آغاز میلی به نوشیدن نوشابه‌های غیرالکلی شرکت‌های آمریکایی پپسی، کوکاکولا، اسپرایت، سون‌آپ ندارد. تلاش می‌کرد تمام فرآورده‌های آمریکایی را تحریم کند؛ زیرا گمان می‌برد بدون آمریکایی‌ها، اسرائیل موجودیت نخواهد داشت.

شیخ‌عبدالله عزّام در تمام سخنرانی‌هایش او را سخت می‌ستود، برای او و خانواده‌اش دعا می‌کرد. به گفته عبدالله عزّام، هنگام تأسیس دفتر خدمات، اسامه پذیرفته بود که منابع مالی پنجاه یا شصت خانوادهٔ عرب را به انتخاب شیخ‌عبدالله عزّام تأمین کند.

فرج‌اسماعیل روزنامه‌نگار مصری که اخبار جهاد افغان را برای روزنامهٔ *المسلمون* پوشش می‌داد، همچنین بن‌لادن را در این هنگام فاقدهرگونه برجستگی تشخیص داده است.(۱۲)

روزنامهٔ من بر روی جنبش‌های اسلامی متمرکز بود. در آن هنگام جهاد افغان مثبت به نظر می‌رسید و این دوره با احیای جنبش اسلامی در جهان اسلام مصادف شده بود. من در جدّه، در عربستان سعودی، با عبدالله عزّام و در همان هنگام با بن‌لادن در ۱۹۸۵ ملاقات کردم. در آن ایام در جدّه زندگی می‌کردم. در ۱۹۸۶ در روزنامه *مسلمون* که عمدتاً در رابطه با جهاد افغان منتشر می‌شد [کار می‌کردم. ـم]. بن‌لادن در جدّه از دفتر ما دیدن می‌کرد. صدایش ضعیف بود و جذبه رهبری نداشت.

سخنانی از عزّام را به یاد دارم که وقتی شخصی به او گفت: «شما فلسطینی هستید، آیا نباید در فلسطین بجنگید؟» در پاسخ گفت: « این [جنگ با شوروی‌ها در افغانستان] آزمایشی است که ما را قادر می‌سازد نسلی از مردان جوان را پرورش دهیم،

اگر این اقدام با موفقیت همراه باشد آنها به فلسطین خواهند رفت.»

عزّام همواره لبخند بر لب داشت و شخصی عبوس به نظر نمی‌رسید. رابطهٔ میان بن‌لادن و عزّام، رابطهٔ میان یک دانشجو و استاد بود. گمان می‌کنم که عزّام مرجع مذهبی بن‌لادن بود. بن‌لادن کتاب‌های عزّام را می‌خواند. نوشته‌های عزّام برای جوانان، از جمله بن‌لادن، بسیار الهام‌بخش بود.

وحید مژده افغانی است که در دهۀ هشتاد در دفتر خدمات در پیشاور کار می‌کرد. او می‌گوید که عزّام، بن‌لادن جوان را کاملاً تحت نفوذ قرار داده بود.(۱۳)

من در دفتر ترجمه کار می‌کردم، ترجمه بیشتر کتاب‌های مذهبی را دربر می‌گرفت. دفتر اصلی در شهرک دانشگاه [در حومه پیشاور] قرار داشت. نخستین بار که بن‌لادن را دیدم، پنداشتم شباهت زیادی به ملک فیصل دارد؛ صدای زیری داشت. در آغاز گمان کردم یکی از شاهزادگان سعودی است. در آن هنگام، او در جهاد، شخص مهمی به شمار نمی‌رفت. هرگز نشنیدم که در پیشاور نطقی کرده باشد. زیرکی یا روشنفکری قابل توجهی نداشت. بر خلاف او، «عزّام» سخنرانی توانا و یک خوانندهٔ شعر بود. عزّام، بن‌لادن را در عربستان سعودی ملاقات کرد و در دهۀ هشتاد او را کاملاً تحت نفوذ خود داشت.

هنگامی که اسامۀ جوان برای نخستین بار به افغانستان رفت، داوطلبان عرب درگیری با شوروی‌ها را آغاز کرده بودند. عبدالله عزّام از طریق «با هم در راه[1]» (مجلّهٔ *جهاد*، شماره ۴، ۲۲ مارس ۱۹۸۴) گزارشی از یک عرب تهیه کرد که شاید نخستین عربی بود که کشته شد.

هرگاه که از اردوگاه‌ها دیدن می‌کردم، جوانی را می‌دیدم که با افغان‌ها در می‌آمیزد، به آنها کمک می‌کند، و از هر دقیقهٔ زندگی خود بهره می‌برد. از اطرافیانش درباره او سؤال کردم. به من گفتند که او ابوحمزه نخستین عربی است که با افغان‌ها درآمیخته و با آنها زندگی می‌کند، و زندگی سختی را می‌گذرانند. خواستم در خانه‌ای که با چای و غذا از ما پذیرایی می‌کردند، او را ببینم. او از ما پذیرایی کرد و با احترام نشست و منتظر شد تا ما غذای خود را صرف کنیم و پس از آن، سفره را پاک کند.

و سپس ابوحمزه مرد، مانند یک آذرخش. او برادری عزیز بود، یک شهید واقعی،

1. Together on the Road

و مردی منحصر به فرد. شهادت افتخار بزرگی است که خداوند آن را نصیب هر کسی نمی‌کند مگر آنکه او را لایق آن تشخیص دهد. شما زودتر می‌روید و ما را با دلی شکسته ترک می‌کنید و از دیدار با خدا بهره‌مند می‌شوید.

جمال اسماعیل، روزنامه‌نگار فلسطینی.

پس از سال ۸۴ و ۸۵، شمار اعراب در پیشاور رو به فزونی گذاشت. صدها عرب از گروه‌های مختلف آمدند؛ از اخوان‌المسلمین، از گروه‌های جهادی در مصر. عربستان سعودی حتی انگیزه‌هایی برای شهروندانش در نظر گرفته بود ـ برای کسانی که می‌خواستند به مجاهدان بپیوندند، هفتاد و پنج درصد بهای بلیت هواپیما را تخفیف می‌داد.

جمال خشوقّی نخستین روزنامه‌نگار سعودی بود که از سوی سازمان‌های بزرگ رسانه‌ای جهاد افغان را پوشش می‌داد.(۱۴)

گمان نمی‌کنم شمار مجاهدان عرب [در خلال جهاد علیه شوروی‌ها] در زمان واحد، کلاً بیش از دو، سه هزار نفر بوده باشد، اما تعداد کسانی که روی هم رفته شش‌سال و شش روز را صرف جهاد کردند شاید بیشتر از ده هزار تن بوده باشد، زیرا سفر جهادی نیز وجود داشت. مرخصی جهادی.

عبدالله انس یکی از بنیان‌گذاران دفتر خدمات بود.

تا سال ۸۴ ما سیزده مجاهد عرب بودیم. تا پایان سال ۸۵، این تعداد به نود یا صد نفر رسید. در میانه سال ۸۷ و ۸۹، تعداد ما به حداکثر رسید. بیش از ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر نبودیم. تعداد کسانی که به طور دائم در افغانستان فعالیت می‌کردند، از ده درصد ارقام مذکور بالاتر نمی‌رفت، یعنی ۳۰۰، ۴۰۰، ۵۰۰ نفر. اما نود درصد آنها معلم، آشپز، حسابدار، دکتر [در حاشیهٔ پاکستان] بودند.

سه گروه [سرباز] داشتیم: مردمی از مالزی، اندونزی، هند، برمه، فیلیپین که به عربی سخن نمی‌گفتند. این‌ها طبعاً مردمی بسیار فقیر بودند. مردمی از نوعی دیگر که از نواحی‌ای غیر از ناحیهٔ خلیج [فارس. ـ م] می‌آمدند. الجزایر، مصر، مراکش، مردمی که طبعاً میان طبقهٔ متوسط و طبقهٔ بسیار فقیر قرار داشتند. مردم ثروتمند از منطقه خلیج [فارس. ـ م]، کویت، امارات، سعودی می‌آمدند. بیشتر مجاهدان، سعودی بودند. آنها پولدار بودند و گاهی از هتل‌های خوب و غذای خوب استفاده می‌کردند. گاهی بعضی

از سعودی‌ها می‌آمدند و می‌رفتند، گویی به سفری سیاحتی یا تعطیلات آمده‌اند. برخی از آنها برای تعطیلات می‌آمدند، اما برای تعطیلات اسلامی؛ مثلاً مردم ثروتمند، به جای رفتن به سوئیس، دوست داشتند چند روز یا چند هفته را با پناهندگان افغان بگذرانند؛ در رنج آنها سهیم باشند، مقداری لباس و قدری پول بیاورند.

سخنان عبدالله عزّام در سفرها و مجلّه بر تعداد شرکت‌کنندگان و داوطلبان در جهاد علیه شوروی‌ها، می‌افزود. منطق قوی عزّام در سرتاسر جهان عرب و نقاط دورتر، در میان مسلمانان جوان، طنین‌انداز می‌شد. مقالهٔ زیر، مقالهٔ برجسته‌ای است از عبدالله عزّام در مجلهٔ *جهاد*، شماره ۳، ۲۲ مارس ۱۹۸۵.

به تمام مسلمانان در جهان

به نام خداوند مهربان

به برادران عزیزم، رحمت بر آنها باد. امیدوار بودم بتوانم این را شخصاً به شما برسانم، اما چون نمی‌توانیم رویاروی همدیگر را ملاقات کنیم، مایلم احساسات خود را چنان بیان کنم که شما در شور و هیجانی که زندگی و کار ما را فراگرفته، سهیم شوید.

برادران گرامی، رحمت خداوند شامل حال من بود که توانستم جنگجویانی را که در معرض تهاجم روس‌ها قرار گرفته بودند ملاقات کنم. و الحمدلله، روس‌ها به سختی شکست خورده‌اند. هفتصد نفر از آنها به هلاکت رسیده‌اند، در حالی که مسلمانان تنها هفت شهید داشته‌اند. و الحمدلله روس‌ها در تلاش برای بستن تنها راه ارتباط مجاهدان افغانستان با پاکستان، موفقیتی به دست نیاورده‌اند.

برادران، جهاد افغان علیه صلیبی‌ها به راه افتاده. این جهاد فاقد منابع است و ما مدت‌هاست که از مسلمانان خواسته‌ایم برای کمک، گام به پیش بگذارند، اما تنها عده‌ای بسیار معدود به درخواست ما پاسخ داده‌اند.

برادران، هنوز در باز است و هنوز امکان بازگرداندن دین خدا به افغانستان وجود دارد. اگر خدای نکرده جهاد افغان شکست بخورد، تمام مسلمانان مسئول این شکست خواهند بود. و نیز مسئول از دست رفتن این فرصت طلایی بی‌سابقه خواهند بود. ما در فلسطین فرصت را از دست دادیم و اکنون امکان از دست دادن آن در افغانستان وجود دارد. مسئولیت تاریخی، بسیار بزرگ است و ما فرصت زیادی نداریم.

نویسندگان دیگر، از جمله در موردی غیرمعمول، زنی به نام خوله بنت‌الازور[1] برای جمع‌آوری سرباز جهت جنگ افغان، از نیروی زبان سود جسته‌اند. از او مقالهٔ زیر در مجلّه *جهاد*، شماره ۲۹، آوریل ۱۹۸۷، به چاپ رسیده است.

به مردان جوان، به نام خداوند قادر، و به نام پیامبر [ص. ـ م]، مصرانه از شما می‌خواهم که پرچم اسلام را برافرازید، همان‌طور که نیاکان ما در آغاز ظهور دین، چنین کردند. همواره شنیده‌ام که اسلام در آغاز، قدرتی نداشت و به تدریج میدان یافت، تا جایی که از آسیای شرقی تا اروپای غربی گسترش یافت. این امر، به واسطهٔ جهاد اسلامی که به نام خداوند متعال شکل گرفته بود، تحقق یافت.

شما ای مردان جوان برخیزید و نگذارید شوروی‌ها و ارتش سرخ سرزمین اسلامی را بی‌حرمت و نابود سازند. آری، آنها را از داخل سرزمین افغانستان بیرون برانید، زیرا آنها با باورهای اسلامی ما مخالف‌اند. ای مردان جوان، مصرانه از شما می‌خواهم در جهاد شرکت کنید و در کنار برادران افغان خود که بر ضد تجاوز می‌جنگند، شهید شوید. تنها آرزویم این است که به‌عنوان یک شهید، جان و روحم را فدای این سرزمین مخلص، سازم. اما من یک دخترم و کاری از دستم ساخته نیست.

عصّام الرضی یک مصری است که خلبان بوده و از نخستین سربازان عرب در جهاد افغان به شمار می‌رود. او در اوایل ۲۰۰۱ در نیویورک در محاکمه چهار نفر متهم به داشتن دخالت در حملات القاعده به دو سفارت ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، به عنوان شاهد حضور داشت. گزیده‌ای از شهادت او در زیر، تأثیر چشمگیر یکی از نطق‌های عبدالله عزّام در تگزاس را نشان می‌دهد. (برعکس، الرضی هنگام ورود به پاکستان، به بن‌لادن به‌عنوان عنصری آرام و کوچک، چندان خوش‌بین نبود.)(۱۵)

در سال ۱۹۵۸ در قاهره، در مصر به دنیا آمدم. به کویت رفتم و بیست و سه سال در آنجا ماندم. [در ۱۹۷۹] به کراچی در پاکستان رفتم [تا] مهندسی بخوانم. ناآرامی‌های داخلی در پاکستان موجب شد که دانشگاه‌ها به مدت یک ماه بسته شود. دیگر نتوانستم در آنجا بمانم. تصمیم‌گرفتم به ایالات متحده بیایم و [آموزش] خلبانی

---

1. Khawla Bint al Azoor

را تمام کنم و این آرزوی همیشگی من بود. [در ۱۹۷۹] به تگزاس رفتم، به مدرسه‌ای که مدرسهٔ هواپیمایی اد بوردمن[1] نام داشت.

به احتمال زیاد در ۱۹۸۲ یا ۱۹۸۳، مطمئن نیستم، اما در هنگام برگزاری انجمن **مایا**[2] بود که انجمن جوانان مسلمان آمریکا به شمار می‌رفت. من به تشکیل انجمن کمک می‌کردم و ساکن فورت ورث[3] [تگزاس] بودم که انجمن در آنجا تشکیل می‌شد. [عبدالله عزّام] یکی از سخنران‌های مهمان بود. او دربارهٔ جهاد در افغانستان سخن گفت. او توجه مسلمانان را به انجمن جلب کرد و گفت که مسلمانان مکلف‌اند به هر ترتیبی که می‌توانند به جهاد افغان کمک کنند.

سال ۱۹۸۳ به پاکستان رفتم. شیخ عبدالله [عزّام] را دیدیم و شب را در خانهٔ او ماندیم. صبح روز بعد برای دیدن عبدالرسول سیّاف که در آن هنگام رهبر افغانی‌ها بود، به پیشاور رفتیم. برای من بسیار مهم بود که اطمینان حاصل کنم که آیا کمک من آن‌قدر ضروری هست که در پیشاور اقامت کنم، یا فقط باید کمک‌هایی از ایالات [متحده. ـ م] برای آنها فراهم نمایم. پس من، آزادی عمل داشتم که این را از خود سیّاف بپرسم.

اساساً سفر [من] برای اطلاع از اقلام مورد نیاز [مجاهدان]: مسافت‌یاب‌ها، عینک‌های رؤیت شبانه و تعیین مسافت‌های شبانه، بود. مسافت‌یاب‌ها را از انگلستان آورده بودم. تجهیزات دَمزنی غواصی نیز از انگلستان تهیه شده بود. عینک‌های مسافت‌یاب شبانه از ایالات متحده آمده بود.

من از کسانی بودم که برای ملاقات‌های ویژه با شیخ‌عبدالله دعوت شده بودند تا امور اعراب و بازدیدکنندگان از پیشاور را سازمان دهند. یکی از مسائل اصلی این بود که من با اعمال نفوذ هر فرد ثروتمندی [از قبیل بن‌لادن] در تصمیم‌گیری‌ها مخالف بودم. تصور نمی‌کردم او تجربه‌ای برای راه‌اندازی کسب و کار روزانه در افغانستان داشته باشد. من قویاً مخالف بودم و در بیرون صدای مرا خوب می‌شنیدند، اما هیچ‌کس جداً وارد عمل نمی‌شد. گمان می‌کنم حق با من بود و بر آن موضع پافشاری کردم.

---

1. Ed Boardman
2. MAYA [Muslim American Youth Association] .
3. Fort Worth

جمال‌الفضل عضو سودانی القاعده است که در اقامه دعوی در همان محاکمهٔ نیویورک حضور داشت. گزیده‌هایی از چندین روز شهادت او که در اوایل فوریه ۲۰۰۱، انجام گرفته، به چاپ رسیده و در سرتاسر این روایت، از آن استفاده شده است. در این گزیده‌ها توضیح می‌دهد که خواندن مجله *جهاد* عزّام چگونه او را تشویق کرده تا از ایالات متحده به افغانستان برود. (۱۶)

[در دههٔ ۱۹۸۰] در آتلانتا در جرجیا، کارولینای شمالی [و] بروکلین زندگی کردم. در مغازه خواربارفروشی و موادغذایی کار می‌کردم؛ در خدمت مسجد فاروق [در بروکلین] بودم. در آن هنگام آنها به افغان‌ها در جنگ با روسیّه کمک می‌کردند و ما تلاش می‌کردیم با گرفتن پول از برادران مسلمان در نیویورک به آنها کمک کنیم. این کار از وظایف دفتر [خدمات] در پیشاور بود.

در سال ۸۷ که در بروکلین کار می‌کردم، روزنامهٔ [*جهاد*] آمد و ما در آن هنگام دانستیم که بن‌لادن کیست. هنگامی که در مسجد فاروق کار می‌کردم آنها گفتند که به افغانستان بروم. من در مغازه خواربارفروشی مشغول به کار بودم که دو پسر آمدند و شروع به صحبت کردند، از من خواستند که به مسجد بروم و گفتند خطابه‌ای دربارهٔ افغانستان ایراد می‌شود. از فتوا [برای رفتن به افغانستان] برای من سخن گفتند. گفتم؛ «خوب، فکر خوبی است، زیرا عبدالله عزّام در مجلّه جهاد موعظه می‌کند و ما در بروکلین، مجلّه را می‌خوانیم و به خوبی از این فتوا آگاهیم.» فتوا به این معنی است که اگر مردم تو را دعوت به [رفتن] جهاد در افغانستان کنند باید دست از همه چیز بکشی و بروی.

امیر (رهبر در بروکلین) مامصطفی شلابی[1] به من می‌گوید که ما به تو و برادران دیگر نیازمندیم تا به پاکستان و افغانستان بروید و به برادران در آنجا کمک کنید. او برای ما بلیت و روادید تهیه کرد و مقداری پول به ما داد. به فرودگاه کراچی رفتیم و از آنجا عازم پیشاور شدیم و دو شب در هتل ماندیم. کسی آمد و دربارهٔ جهاد سخنانی گفت. پس از آن به مهمانخانه رفتیم و آنها لقبی به ما دادند. لقب به این معنی است که وقتی داخل افغانستان می‌شوی نباید از نام حقیقی خود استفاده کنی.

1. Shalabi

به همراه برادران دیگر به اردوگاه خالد بن‌ولید رفتیم، در این اردوگاه تازه واردان را آموزش می‌دهند. به من سلاح‌های سازمانی مانند کلاشنیکف، آرپی‌جی را یاد دادند. از این اسلحه برضد تانک و هلی‌کوپتر استفاده می‌شود. آنها طرز استفاده از این سلاح را یاد می‌دهند و امکان شلیک با آن را برایت فراهم می‌آورند. از روی حساب به تو می‌گویند که اگر تانک بیست مایل در ساعت سرعت داشته باشد، به آن معنی است که [هدف] تو باید دویست متری جلوی تانک باشد. از آنجا که سرعت هلی‌کوپتر بیشتر است، اگر سرعت آن دویست مایل در ساعت باشد، هدف تو باید دو هزار متری جلوی هلی‌کوپتر باشد.

من [بن‌لادن] را دیدم. او گفت که ارتش اتحاد شوروی به افغانستان می‌آیند و مردم را می‌کشند و ما باید به آنها کمک کنیم، تو باید بردبار باشی، باید از فرمان امیر (رهبر) پیروی کنی. نُه سال با بن‌لادن کار کردم.

آموزش چهل و پنج روز به درازا می‌کشد. من به مهمانخانهٔ بیت‌الانصار (خانه یاوران) رفتم و پس از آن عازم شهر میران‌شاه شدیم. این شهر در میان پاکستان و افغانستان قرار دارد. یک شب در آنجا ماندیم و روز بعد به اردوگاه رفتیم. این اردوگاه در ناحیه خست واقع است. به اردوگاه جهاد وال[1] رفتیم. آموزش‌های عمومی را دربارهٔ استفاده از مواد منفجره TNT و سی ۴ فرا گرفتیم.

دفتر مکتب‌الخدمة را دکتر عبدالله عزّام و ابوعبدالله، اسامه بن‌لادن، اداره می‌کنند و کار این دفتر کمک به تازه‌واردانی است که به افغانستان می‌آیند تا به افغان‌ها در جنگ علیه روسیه یاری رسانند. این دفتر، در دادن آموزش به آنها کمک می‌کند و مقداری پول در اختیار آنها می‌گذارد و حمایت‌هایی از آنها به عمل می‌آورد. دفتر مسجد فاروق [در بروکلین] شعبه‌ای از مکتب‌الخدمة (دفتر خدمات) است. آن دو در آغاز با هم کار می‌کردند، عبدالله عزّام امور دفتر را اداره می‌کرد و بن‌لادن پول در اختیار آنها می‌گذاشت تا امور مکتب‌الخدمة اداره شود. بعداً آنها از یکدیگر جدا شدند.

جمال خلیفه، دوست دانشگاهی بن‌لادن، عقاید خود دربارهٔ جنگ افغان و ازدواجش با خواهر ناتنی بن‌لادن را توضیح می‌دهد.

---

1. Wal

در سال ۸۵ به جاجی [اردوگاهی نظامی در شرق افغانستان] رفتم. این اردوگاه در یک جنگل واقع شده بود. صبح زود از خواب بیدار شدم و به سوی اردوگاه به‌راه افتادم. در آن هنگام جداً فکر می‌کردم که آن مردم نیازی به جنگجو ندارند. آنها به تحصیلات گسترده نیازمندند. بلی، من اگر واقعاً بمیرم، عقیده‌ام و هدفم تحقق نمی‌یابد ـ هدف من شهادت نیست. هدفم کمک است. کشته شدن هدف نیست.

پناهندگان [افغان] را در پاکستان دیدیم. احساسات را می‌شناسی، احساس اینکه برای هدف شریفی آمده‌ای، برای کمک به برادرانت، می‌روی همان کاری را بکنی که دربارهٔ پیامبر و صحابهٔ او و کارهای آنها خوانده‌ای. هیجان‌انگیز است، نوعی احساس خوب در بر دارد. در تمام آن مدت، به راستی درحال پرواز بودیم؛ زندگی معنی‌دار بود.

با نخستین [همسرم] در دانشگاه ازدواج کردم. دومی، شیخه، خواهر اسامه بود. او به اسامه بسیار نزدیک است، زیرا هر دو مذهبی هستند و در میان خانواده، مذهبی[ترین اعضاء] به‌شمار می‌روند. و او تنهاست، برادر تنی ندارد، به‌همین دلیل اسامه واقعاً مراقب اوست.

[این ازدواج] به اشارهٔ اسامه انجام گرفت. ما در امور خصوصی و غیرخصوصی، بسیار نزدیک به‌هم بودیم. او را خیلی دوست داشتم. در اوایل سال ۸۵ که تصمیم گرفتیم در افغانستان کار کنیم، به من گفت، «چرا با خواهرم شیخه ازدواج نمی‌کنی؟» گفتم، «اسامه، ما به جنگ می‌رویم، می‌رویم تا بمیریم، آن‌وقت تو از ازدواج سخن می‌گویی؟» او پافشاری کرد و من پاسخ دادم: «باشد، ببین اگر برگشتم و نمردم، این کار را خواهم کرد.»

پس می‌بینید چقدر ما به هم نزدیک بودیم. در هیچ مورد با یکدیگر اختلاف نداشتیم و همواره با هم موافق بودیم، همواره می‌خندیدیم، همواره با هم بیرون می‌رفتیم. این شخص شما را وادار به احترام می‌کرد. هرگز صدایش را بلند نمی‌کرد. هرگز چیز بدی از او نمی‌شنیدی. کاری می‌کرد که رفتار و کردار او را بپسندی.

در سال ۱۹۸۶ [با شیخه بن‌لادن] ازدواج کردم. خانوادهٔ همسرم، خانه [قدیمی من] را نپسندیدند. اسامه ویلایی دارد که در طبقهٔ همکف آن خودش زندگی می‌کند و طبقه بالایی دراختیار مادر اوست. او خانه و حتی آشپزخانه را به دو بخش تقسیم

کرد؛ نیمی برای من و نیمی برای خودش، و دیواری کشید و [ما را] جدا کرد. [همسر اولش] ام‌عبدالله با او بود. عبدالله هم در آن ایام، طفل بود. بن‌لادن بعداً با ام‌علی از خاندان شریف ازدواج کرد. این خانواده از اولاد پیامبر به‌شمار می‌رفت. سپس با ام‌حمزه از خانواده صبّار ازدواج کرد.

عبدالله انس آن‌چه را که به نظر می‌رسد از معدود لطیفه‌های بن‌لادن باشد، بازگو می‌کند.

[اسامه] داستان‌هایی می‌گفت که مذهبی صرف نبودند. اسامه شوخی‌های خاص خود را داشت [مثلاً] می‌گفت، نمی‌دانم چرا مردم یک همسر برمی‌گزینند. اگر چهار همسر برگزینید، مانند یک مهتر زندگی خواهید کرد. در یک جمع کوچک، احساس شوخی به اودست می‌داد.

در آغاز ۱۹۸۶ بن‌لادن با رایزن خردمند خود، عبدالله عزّام رابطه نزدیک داشت که با ورود جوان میلیونر مبارز سعودی به جنگ علیه شوروی‌ها در خطوط جبهه به جای حمایت صرف از فعالیت‌های مجاهدین افغان، این رابطه به‌تدریج رو به افول می‌گذارد.

جمال‌اسماعیل، روزنامه‌نگار فلسطینی.

عبدالله عزّام معتقد بود که ما باید زیرنظر مجاهدان افغان کار کنیم، زیرا وظیفه ما حمایت از اتحاد آنهاست. او در پیشاور بیش از پیش به آنها رسیدگی می‌کرد. اسامه بیشتر به مردم خط جبهه می‌پرداخت، زیرا در سال ۸۵ و ۸۶، اسامه بیشتر وقت خود را در خط جبههٔ افغان، با فرماندهان، به‌ویژه با سردار جلال‌الدّین حقّانی [افغان] در خُست در شرق افغانستان سپری می‌کرد.

عبدالله انس، الجزایری سهیم در تأسیس دفتر خدمات.

ما مراحلی از ائتلاف را با اسامه طی کردیم. اسامه، شیخ عبدالله [عزّام] و مجاهدان را دوست داشت و جهاد را هم دوست دارد، از غذای ما می‌خورد؛ در میان آنچه که ما می‌خوابیدیم، می‌خوابید.

ما دوستان خوبی بودیم، زیرا اسامه بسیار، بسیار خوب تربیت شده است. ما تحت رهبری شیخ‌عبدالله مانند یک گروه کار می‌کردیم، و مردمی که شیخ‌عبدالله را دوست داشتند و از فرامین و سیاست او پیروی می‌کردند، خودبه‌خود یک خانوادهٔ عرب به‌شمار می‌رفتند. و رابطهٔ میان ما و اسامه سال به سال و ماه به ماه عمیق‌تر

می‌شد. این رابطه واقعاً و جداً دوستانه بود.

دومین نقش اسامه [در روابط میان ما] زمانی شکل می‌گیرد که او شروع می‌کند به فاصله گرفتن از عبدالله عزّام، اما این اقدام با خشونت و [به طریقی] غیرقبول انجام نگرفت. [این رابطه] در ظاهر بسیار خوب به‌نظر می‌رسید. چند تن بسیار معدود [مخالف شناخته می‌شدند]، بیش از پنج یا شش تن نبودند. ما اجازه نداشتیم در این‌باره سخن بگوییم. این زمانی بود که شیخ‌عبدالله بدون مشورت با اسامه، سیاست خود را ادامه می‌داد و اسامه سیاست خود را تداوم می‌بخشید.

گمان می‌کنم، اسامه اعتمادبه‌نفس را آغاز کرده بود. [او] بیست و هشت ساله [بود]. از گروهی که زیاد به شیخ‌عبدالله نزدیک بودند رضایت نداشت. ما زیر فرمان او قرار نداشتیم.

رابطهٔ ما به عنوان یک دوست ادامه یافت، اما رابطهٔ ما به‌عنوان یک همکار کلاً از هم گسست.

خالد بطرفی، دوست دوران کودکی بن‌لادن پس از بازگشت او به عربستان سعودی در دههٔ ۱۹۸۰، رفت‌وآمد خود را با بن‌لادن ادامه داد. در این هنگام، بطرفی خط‌مشی خود را به‌عنوان یک روزنامه‌نگار آغاز کرده بود.(۱۷)

هرگاه مرا می‌دید از من می‌خواست برای جهاد به افغانستان بروم. به من می‌گفت، «مجبور نیستی با اسلحه بجنگی، می‌توانی با قلم خود بجنگی. به‌عنوان یک روزنامه‌نگار بیا و دربارهٔ ما بنویس. هرکسی را که بخواهی دراختیارت می‌گذارم. و به هرجا که می‌خواهی برو. من راضی نبودم. یک بار تصمیم گرفتم بروم، اما همان هنگام پسرم به‌دنیا آمد، بنابراین همیشه موردی پیش می‌آمد. شاید سه بار این را از من خواست و هر دفعه من نتوانستم [بروم]. پس از آن دیگر این خواسته را مطرح نکرد.

[متوجه] تغییری تدریجی [در او شدم]. قاطع‌تر، کمتر خجالتی، پرحرف‌تر می‌شد. سخنرانی [در] مساجد و اجتماعات [را آغاز کرد].

این تغییر هنگامی اتفاق افتاد که بن‌لادن از موضع یک جوان ثروتمند کناره‌گیر، به یک حامی جهاد افغان تبدیل شد که درنظر داشت به‌زودی نیروی نظامی خاص خود را برای جنگ با شوروی‌ها تشکیل دهد.

۳

از خیّر تا مجاهد

جنگ مردان را تغییر می‌دهد. جنگ افغان مسلماً بن‌لادن را تغییر داد. میلیونر فروتن، جوان، کم‌حرف در نخستین دیدار خود از پاکستان در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ یک حساب جاری باز کرد و تا نیمه دهه، طرحی جاه‌طلبانه برای رویارویی مستقیم با شوروی‌ها در داخل افغانستان، با گروهی از اعراب تحت فرماندهی خود، تهیه کرد. این گروه از اعراب نخستین هسته القاعده بودند که در ۱۹۸۸ برای به راه انداختن جهاد در سرتاسر جهان اسلام، شکل گرفت.

جاه‌طلبی‌های نظامی و شخصیتی بن‌لادن، پشت سر هم بروز یافت. او قاطع‌تر شد تا نشان دهد تدابیر بسیاری از دوستان دیرینه‌اش را در برپایی ابلهانهٔ نیروی نظامی خود، نادیده می‌گیرد. این تصمیم همچنین یک جدایی برگشت‌ناپذیر (اما کاملاً پنهانی) میان او و رایزن باتدبیرش، عبدالله عزّام روحانی فلسطینی ایجاد کرد.

بن‌لادن در میانهٔ ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ در نزدیک پادگان شوروی‌ها در شرق افغانستان پایگاهی برای چند دوجین جنگجوی عرب خود تأسیس کرد که این پایگاه در نزدیک دهکدهٔ جاجی، تقریباً در ده مایلی مرز پاکستان قرار داشت. این پایگاه به *المأسده*[1]، کمین‌گاه شیران معروف بود. بن‌لادن درگیری نظامی با شوروی‌ها را در بهار ۱۹۸۷، از همین پایگاه آغاز کرد. این نقطه عطف بحرانی در زندگانی او و هنگامی شکل گرفت که او نقش سابق خود

1. Al Masada

را به‌عنوان یک واهب و تأمین‌کنندهٔ پول برای مجاهدان فراموش کرد و خط‌مشی خود را به مجاهد یا جنگجوی پارسا بودن تغییر داد.

تصمیم بن‌لادن در تأسیس نیروی نظامی ویژهٔ خود، تصمیمی بی‌نظیر بود. افراد مطلع، شمار سربازان افغان در جنگ با شوروی‌ها را به‌طور متفاوت از ۱۷۵۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰(۱) ذکر کرده‌اند. برعکس، بیشترین تعداد اعراب که در داخل افغانستان با شوروی‌ها می‌جنگیدند، از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد.(۲) این جنگجویان به نیرویی شبیه بودند که از نقطه‌نظر نظامی درک زیادی ندارد، و احتمالاً تأثیری چشمگیر در جنگ برجای نمی‌گذارد.

در واقع، برخلاف منطق آزادانهٔ بن‌لادن در روزهای بعدی، «افغان‌های عرب» او تأثیر چشمگیری در جنگ نداشتند و خون افغان‌ها و میلیاردها دلار و ریال ایالات متحده و عربستان سعودی موجب پیروزی در جنگ شد.

عبدالله عزّام از آن رو با اندیشهٔ ایجاد نیروی نظامی مستقل عرب مخالف بود که حضور اعراب پراکنده در میان تمام گروه‌های افغان را به‌عنوان عاملی تقویت‌کننده می‌پنداشت که می‌توانستند به‌طور همزمان به افغان‌ها درباره اسلام آموزش دهند، در امور تحصیلی و پزشکی به آنها کمک کنند و اخبار جهاد افغان را به واهبان ثروتمند خاورمیانه برسانند. یک نیروی نظامی مستقل عرب می‌توانست تمام این تلاش را بی‌ثمر سازد و در هر حال تأثیری در ورود به جنگ نداشت.

بن‌لادن با دیدی متفاوت به موضوع نگاه می‌کرد. او معتقد بود که نیروی نظامی عرب در جنگ علیه تهاجمات شوروی، بر موضع خود پا می‌فشارد، زیرا سربازان او مشتاق شهادت هستند در حالی که افغان‌ها بیشتر به سود حاصله از جنگ چشم دوخته‌اند. افغان‌ها ممکن است در صورت رویارویی با مقابلهٔ جدی، میدان جنگ را ترک کنند، یا در مواردی، برای کشت مزارع یا شرکت در عروسی و عزا، به‌راحتی به روستاهای خود برگردند.

بن‌لادن می‌پنداشت نیروی عرب در صورت رویارویی با شوروی‌ها، تأثیر روانی چشمگیری در پیروزی، برای افغان‌ها و تمام جهان اسلام دربر خواهد داشت. این گمان تا حدودی به حقیقت پیوست زیرا ایستادگی بن‌لادن در برابر روس‌ها در جاجی در ۱۹۸۷، نه‌تنها در مجلّه *جهاد*، بلکه در مطبوعات عمدهٔ عرب نیز برای او شهرت به‌بار آورد و بن‌لادن به یک قهرمان شناخته شدهٔ جنگ تبدیل گشت و بر تلاش مسلمانان جهان برای جمع‌آوری سرباز جهت شرکت در جهاد افغان، افزوده شد.

جاجی نخستین وسیلهٔ شهرت بن‌لادن بود و با گذشت زمان، میلیونر خجالتی به‌طور فزاینده در مرکز توجه قرار می‌گرفت؛ اما جنگ جاجی، تنها پیروزی مناسبات عامه بود، نه بیشتر. جاجی، جنگ استراتژیک قابل‌توجهی نبود که بتوان آن را با مقاومت احمدشاه‌مسعود در برابر چند تهاجم بزرگ شوروی به استحکامات او در درهٔ پنج شیر در دههٔ ۱۹۸۰، مقایسه کرد.

بن‌لادن در همان ایام که عملیات نظامی کوچک خود را در جاجی ترتیب می‌داد، هرچه بیشتر به گروه جهادی مبارزان مصری نزدیک می‌شد، در آغاز ابوحفص و ابوعبیده که در جاجی به‌همراه او جنگیدند، و سپس ایمن الظواهری که به‌عنوان جراح در پیشاور با او همکاری می‌کرد، در مرکز این توجه قرار گرفتند.

مجلهٔ *جهاد*، شمارهٔ ۵۳، آوریل ۱۹۸۹. (بن‌لادن در این هنگام معمولاً ابوعبدالله، یعنی پدر عبدالله، بزرگترین پسر خود، نامیده می‌شد.)

هنگامی که ابوعبدالله [بن‌لادن] مأسدةالانصار [کمین‌گاه شیران یاریگر] را تأسیس کرد، جوانی به نام ابوحنیفه به آن پیوست و از این گروه بسیار راضی بود. ابوعبدالله [بن‌لادن] از او خواست که نمایندگی گروه [در عربستان سعودی] را بپذیرد و دربارهٔ کمین‌گاه شیران موعظه کند. بنابراین، گروهی از مردان جوان [از طائف در عربستان سعودی به سوی جاجی] به راه افتادند. این کار در نخستین سال تأسیس کمین‌گاه شیران [در ۱۹۸۶] از سوی ابوعبدالله بود و چون این کار در زمستان انجام گرفت، افراد با سختی زیاد مواجه شدند؛ برف زیادی کوه‌ها را پوشاند؛ و حتی در روزهای آفتابی به دلیل غلبهٔ سرما بر گرمای آفتاب نمی‌شد بیرون رفت.

جمال خلیفه نزدیک‌ترین دوست بن‌لادن از دوران دانشگاه، تحت‌تأثیر طرح‌های او در راه‌اندازی عملیات نظامی درست در نزدیکی پایگاه نظامی شوروی در جاجی، قرار نگرفت. خلیفه نه‌تنها از فقدان صرف تجربهٔ نظامی بن‌لادن آگاه بود، بلکه نگران بود که مبادا دوستش، اعراب جوان معنوی‌گرا را به‌منظور انجام عملیات انتحاری به جبهه‌های افغان بفرستد. او در ۱۹۸۶ در داخل جاجی با بن‌لادن به مقابله برخاست.(۳)

تصمیم گرفتم شخصاً بروم و ببینم در آنجا چه می‌گذرد. سه روز در مأسده ماندم. از اشخاص پرسیدم کارها چطور پیش می‌رود. گفتند هر روز شهدای زیادی تقدیم می‌کنیم ـ افراد می‌میرند. گفتم، «چرا؟ چون آموزش ندیده‌اند و خیلی جوانند. بدون

داشتن تجربه با شوروی‌ها روبه‌رو می‌شوند. این کار که شوخی نیست.»

سپس نزد ابوعبیده رفتم؛ او فرمانده کل بن‌لادن بود. از ابوعبیده پرسیدم: «این درست همان محلی است که اردوگاهی مانند این را در خود جای داده که هر کسی قادر است آن را مشاهده کند؟» گفت، «نه.» گفتم، شما کسی هستید که بر خطرناک بودن این محل آگاهید. «واقعاً» عصبانی بودم. می‌دانید، در اسلام ـ خون معنی دیگری دارد. می‌توان از کنار قرآن گذشت، اما از خون کسی نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.

بنابراین، گفتم، «بسیار خوب، پیش اسامه می‌روم.» بدین ترتیب، در خیمهٔ اسامه، با هم بر روی زمین نشستیم. به او گفتم «اسامه ـ همه با این فکر مخالف‌اند، چرا اینجا هستید؟ آیا نمی‌دانی که اینجا بسیار خطرناک است؟» او گفت، «آمده‌ایم در جبهه باشیم.» گفتم، «نه، نیامده‌ایم در جبهه باشیم. ما برای [یاری رسانیدن به] افغان‌ها آمدیم.» به او گفتم، «قطرات خون این محل را رنگین می‌سازد؛ خداوند بعداً در این‌باره از تو سؤال خواهد کرد. همه این کار را غلط می‌دانند، پس اسامه، خواهش می‌کنم همین حالا اینجا را ترک کن.» همه بحث ما را می‌شنیدند. صدای ما بلند شده بود. من واقعاً خشمگین بودم، اولین بار بود که این‌چنین با هم رفتار می‌کردیم. به او گفتم، «ببین، یا این محل را ترک می‌کنی یا دیگر هرگز تو را نخواهم دید.» به من گفت، «هر کاری می‌خواهی بکن.» بنابراین، آنجا را ترک کردم.

بن‌لادن با اظهار غیرتی متعصبانه، به محمّد باسل روزنامه‌نگار سوری گفت که امیدوار است پایگاه جدید او، آتش سنگین شوروی را خاموش سازد.(۴)

به خواست خدا، می‌خواهیم نخستین چیزی که چشم دشمن بر آن می‌افتد، کمین‌گاه شیران [در جاجی] باشد. این محل نخستین اردوگاهی است که در معرض دید دشمن قرار دارد و به آن معنی است که آنها آتش‌های پرحجم خود را به سخت‌ترین شیوه‌ها متوجه ما خواهند ساخت.

حسن عبد ربّه السرایحی از نخستین شرکت‌کنندگان سعودی در جهاد افغانستان بود که در المأسده نزدیک جاجی به بن‌لادن پیوست. او هنگام مصاحبه با حصین‌البانیان از روزنامهٔ *الشرق‌الاوسط* در پایان سال ۲۰۰۱، خاطرات خود را بیان کرد.(۵)

تعداد کسانی که [در ۱۹۸۷] [از عربستان سعودی به افغانستان] می‌رفتند زیاد بود. هنگامی که برای گرفتن بلیت برای اسلام‌آباد، رفتم متوجه شدم که پیش از من

عدهٔ زیادی به دفتر فروش بلیت رفته‌اند. در یک پرواز، حدود بیست جوان به چشم می‌خورد که از شهرهای مختلف سعودی آمده بودند. متوجه شدم که اوضاع در فرودگاه پیشاور نسبت به سفر اولم [که برای جهاد به افغانستان رفته بودم] متفاوت است. این بار، افرادی را دیدم که به شرکت‌کنندگان در جهاد سلام می‌دهند و به آنها خوشامد می‌گویند. ورود آنها را تسهیل می‌کردند و اتوبوس‌هایی برای حمل آنها تهیه می‌نمودند. [سرپرستی این تلاش‌ها] به عهدهٔ عبدالله عزّام بود.

درباره او [بن‌لادن] شنیده بودم. اما چیزی راجع به او نپرسیده بودم. در آن هنگام، او را با لقب «ابوعبدالله» می‌شناختند. متوجه شدم که او مانند عبدالله عزّام در پیشاور نیست و در داخل افغانستان است. [پس از ترک اردوگاه عزّام] به درون جبهه‌های جنگ [افغانستان] رفتم. در آنجا تنها یک اردوگاه برای مجاهدان وجود داشت. این اردوگاه، «اردوگاه المدینه» نامیده می‌شد و بن‌لادن امیر (رهبر) آن بود. هنگام ورود ما، بن‌لادن در آنجا حضور نداشت. این اردوگاه کارش را تنها با پنج نفر شروع کرده بود: اسامه بن‌لادن و چهار نفر از همکلاسی‌هایش، سپس ما به آنها پیوستیم. ورود مجاهدان سعودی روز به روز افزایش یافت، شمار اردوگاه‌ها نیز رو به فزونی گذاشت و سپس همه آنها با عنوان «المأسده» [کمین‌گاه شیران] در یک جا جمع شدند.

به همراه جوانان دیگر، از طائف [در عربستان سعودی] به دیدن او [بن‌لادن] رفتم و او خود را به ما معرفی کرد. با این سخنان ما را مورد خطاب قرار داد: «می‌خواهیم این جایگاه تنها برای مجاهدان سعودی باشد و نه کس دیگر. باید از هر چیزی که اعتبار ما و اعتبار خانواده‌مان را به‌عنوان یک مجاهد سعودی مخدوش می‌سازد، پرهیز کنیم.» سخنان او را پسندیدم.

جمال اسماعیل.(۶)

اسامه و برخی دیگر چنین عقیده داشتند ـ بگذارید یک ناحیه را آزاد کنیم، سپس یک به یک، به آزادسازی نواحی دیگر بپردازیم. جاجی به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش ـ نزدیکی به پاراچنار[1] (خطه‌ای انگشت‌مانند از قلمرو پاکستان که به داخل شرق افغانستان کشیده شده است) برگزیده شده بود.

---

۱. در متن اصلی به غلط پارکاهنار (Parcahinar) آمده است. ـ م

ادوارد گیاردت[1] یکی از گروه خبرنگاران غربی بود که در دههٔ ۱۹۸۰ بارها به افغانستان سفر کرد.(۷)

بن‌لادن به عملیاتی در جاجی برخاسته بود. من غالباً با گروه سازندگی همراه می‌شدم. در ۸۷، ۸۸ بود که بولدوزرهای متعلق به بن‌لادن را دیدم. می‌گفتند که در حال ساختن بیمارستان زیرزمینی هستند. اما مسئله، اساسی‌تر از اینها بود.

احمد زیدان گزارش جهاد در افغانستان را برای روزنامهٔ *الشرق‌الاوسط* فراهم می‌آورد.(۸)

شخصبیت [بن‌لادن] به عنوان یک کاسب و تاجر: حساب همه چیز را داشت. روان یک کاسب و تاجر متفاوت از روان دیگران است. بسیار مرتب بود و به دقت حساب همه چیز را داشت. از این‌رو دستگاه‌های سنگین را برای ساختن انبارها و جاده به منظور کمک به مجاهدان آورده بود که عقیده داشت در صورت وجود غارهای خوب، انبارهای خوب وجود خواهد داشت و در این صورت، جهاد به خوبی انجام خواهد گرفت.

ابو ولید المصری از نزدیکان مصری بن‌لادن بود که کتابی دربارهٔ «افغان‌های عرب» نوشته، گزیدهٔ زیر از آن کتاب، در *الشرق‌الاوسط* در دسامبر ۲۰۰۴ منتشر شده است.

بن‌لادن جاده‌ها و بیمارستان‌هایی ساخت و شروع کرد به مستحکم ساختن رشته‌کوه‌هایی در خطوط جبهه تا مواضع دشمن را تنگ‌تر سازد. در نتیجه، زنگ‌های خطر در کابل به صدا درآمد تا شوروی با عملیاتی گسترده به پاکسازی منطقه اقدام کند و آن را بازپس بگیرد. جنگ شدیدی درگرفت، و نیروهای ویژهٔ شوروی به المأسده (کمین‌گاه شیران) رسیدند، اما نتوانستند در درازمدت هماهنگی را در مواضع خود حفظ کنند. شوروی‌ها سربازان زیادی را از دست دادند. برخی از آنها در رویارویی‌های نزدیک، کمین‌ها و در محاصره‌های سخت و شدید، به دست اعرابی کشته شدند که هدایت آنها را ابوحفص و ابو عبیده [دو متحد مهم مصری بن‌لادن که بعدها جایگاه برجسته‌ای در القاعده پیدا کردند] به عهده داشتند.

مجلّه *جهاد*، شماره ۳۱، ژوئن ۱۹۸۷، «با چهار خودرو خود در برابر پیمان ورشو.»

---

1. Edward Giardet

[مقاله‌ای دربارهٔ جنگ جاجی.]

با آغاز شب رمضان، دشمن برای کسب پیروزی اقدام کرد، اما هربار که تلاش خود را آغاز می‌کردند، مردان ما با اسلحه خود آنها را می‌زدند. و آنها بار دیگر با کماندوهای خود به کوشش برمی‌خواستند، اما مورد اصابت آرپی‌جی‌های ما قرار می‌گرفتند. و با دوربین‌های خود عقب‌نشینی آنها را مشاهده می‌کردیم. روسیه بسیاری از کماندوهای برجستهٔ خود را در برابر مجاهدین از دست داد.

حذیفه عزّام که در آن هنگام در نیمهٔ سیزده تا نوزده‌سالگی قرار داشت، درْ جنگ پدرش عبدالله عزّام و بن‌لادن با شوروی‌ها در جاجی، همراه آنها بود. عبدالله عزّام کاملاً خوشحال بود که شخصاً با شوروی‌ها درگیر شده است و این برخلاف موضع‌گیری بعدی او بود که از طرح بن‌لادن در تأسیس نیروی جداگانهٔ عرب برای جنگ با کمونیست‌ها رضایت نداشت.(۹)

پدر آنجا بود، بن‌لادن آنجا بود، دامادم مصدوم شده بود. بیش از پانزده ماه در بیمارستان بستری شد. کوه‌ها[ی محیط بر جاجی] مانند یک جنگل بود. هواپیماها بمب می‌ریختند: [حاوی] ناپالم. بمب‌های یک و نیم تنی، هریک پنج تا ده بمب ثانویه داشتند، و پس از یک ماه، درختی در آن کوهستان پیدا نمی‌شد. در پی بیش از یک هفته بمباران منطقه، نیروهای ویژهٔ روسی شروع به آمدن کردند. ما منتظر بودیم. افغان‌ها منطقه را ترک کردند و هفتاد عرب [باقی‌ماند].

تعدادی اسیر گرفتیم. شماری از روس‌ها کشته شدند. افغان‌ها دربارهٔ اعراب و شجاعت آنها در دفاع از منطقه سخن می‌گفتند. در یک جنگ، هفده عرب را از دست دادیم.

عصّام دراز، نویسنده و فیلم‌ساز مصری، جنگ جاجی در ۱۹۸۷ را پوشش داده است. به گفتهٔ او جاجی بود که بن‌لادن را ساخت.(۱۰)

در ۱۹۸۶ به افغانستان رفتم. می‌دانستم که برخی از روزنامه‌نگاران مصری پیش‌از من به آنجا رفته‌اند، اما آنها به عنوان روزنامه‌نگار رفته بودند؛ می‌دانید، به مدت دوهفته، مصاحبه‌هایی انجام دادند و از مواضع بازدید کردند. من با آنها تفاوت داشتم. می‌خواستم پرسش‌های روشنی به عمل بیاورم. دربارهٔ داخل افغانستان بنویسم. باید با آنها [می‌بودم]، و با آنها حمله می‌کردم. حدود پنج بار رفتم و هر بار بین سه تا چهار

ماه طول کشید.

آنها در جاجی مستقر شدند، زیرا این ناحیه در خط جبهه قرار داشت. در سال ۸۷ جنگ بسیار مهمی در آنجا در گرفت. گروه عرب علیه کماندوهای روسی وارد جنگ شد. بیش از پنجاه تا شصت جوان عرب نبودند، بیست و یک یا بیست و دو [سال داشتند]. بیشتر آنها از دانشجویان دانشگاه‌ها بودند. بن‌لادن مانند یک سرباز وظیفه در اینجا جنگید. در عرض یک هفته آتشباری روس‌ها خاموش شد.

آنها متوجه شدند که کماندوهای روسی در حال دور زدن آنها هستند. ابوحفص و اسامه تصمیم گرفتند از مأسده [کمین‌گاه شیران] بیرون بیایند. روس‌ها گمان می‌برند همهٔ آنها کشته شده‌اند.

دو یا سه ماه با او در زیر انبارها، در جنگ [به سرمی‌بردم]. اکنون رهبری او مسجل شده بود. چندین ماه در جنگ، در نزد او بودم، به راستی شجاع بود. به همین دلیل اعراب و افغانها به او احترام می‌گذاشتند.

خالد خواجه افسر سابق نیروی هوایی پاکستان همراه بن‌لادن جنگید.(۱۱)

در ۱۹۸۷ در جهاد شرکت کردم. به ابوعبدالله [بن‌لادن] معرفی شدم. اصلاً نابغه نیست. هنگامی که او را دیدم سی‌ساله بود. زیاد نماز می‌خواند، همواره لبخند می‌زند. گمان نمی‌کنم از نظر شخصیتی جایگاهی در تاریخ داشته باشد، جذابیتی ندارد. زیاد باهوش نیست، اما بخشنده‌ترین و از جان گذشته‌ترین فردی است که تا حدودی نظیر ندارد. مثل ریگ پول خرج می‌کند. هیچ‌کس به اندازهٔ او فداکار نیست. [در آن هنگام] شهرت را دوست نداشت؛ معمولاً خود را پنهان می‌ساخت.

مجلّه *جهاد*، شمارهٔ ۵۳، آوریل ۱۹۸۹، «شهادت ابوخلیل». این مقاله، از شرایط سختی سخن می‌گوید که مجاهدان در جهاد با آن روبه‌رو بوده‌اند.

یک‌سال تمام در مأسده (کمین‌گاه شیران) به سر برد و هرکسی از آن دیدن می‌کرد، می‌توانست شاهد نبرد مداومی باشد که گاهی به چهار ماه هم می‌رسید. برف روی زمین را پوشانیده بود و به دلیل ابری بودن آسمان، مجاهدان حتی در نیمهٔ روز هم نمی‌توانستند آفتاب را ببینند. آب را در بطری‌های پلاستیکی می‌ریختند و هنگامی‌که از خواب بیدار می‌شدند، می‌دیدند یخ بسته است. در این شرایط که دست‌ها و پاها یخ می‌زد، ابوخلیل سوگند خورد که پایین نخواهد رفت. ابوخلیل، پشت سردشمن را با

خمپاره به آتش بست. و خمپاره‌انداز، آلت موسیقی او بود.

وائل جولیدان یک سعودی است که در جنگ جاجی حضور داشت.(۱۲)

هنگامی که شوروی‌ها حملهٔ گسترده به جاجی را آغاز کردند [بن‌لادن] در آنجا تنها بود [بدون کمک افغان‌ها] و گمان می‌کرد با ماندن در آنجا و در نتیجهٔ مقاومت، ناحیه از حملهٔ شوروی‌ها نجات خواهد یافت. و هنگامی که همه در پی شناختن اسامه بودند او به مقابله با این حمله برخاست و از جاجی دفاع کرد. در آغاز جنگ همهٔ ما در آنجا بودیم. به هرحال، جنگ بیست و دو روز به درازا کشید. اسامه تا پایان جنگ در آنجا ماند و پیروز شد. این پیروزی او را به فکر پیشروی بیشتر انداخت ـ بعدی کدام است؟

باسل محمّد، روزنامه‌نگار سوری، پس از جنگ جاجی با بن‌لادن مصاحبه کرد. بن‌لادن از جنگ سخن گفت.(۱۳)

ساعت هفت صبح بیست و هفت رمضان ۱۴۰۶ (آوریل ۱۹۸۷) بیشتر افراد به‌دلیل آنکه ماه رمضان بود، در اردوگاه خوابیده بودند. سپس، چیزهایی دیدم که به‌خدا قبلاً هرگز ندیده بودم. یک هواپیمای شوروی به گمانم از نوع میگ، از روبه‌روی ما گذشت، گروهی از برادران افغان مجاهد ما، گردهم جمع شدند [و حمله کردند]. هواپیما متلاشی شد و در مقابل چشمان ما سقوط کرد. این نبرد، اراده مرا برای تداوم بخشیدن به این جنگ، قوی‌تر ساخت.

از نظر بن‌لادن، تصادفی نبود که این جنگ مهم در بیست‌وهفت رمضان، روزی کاملاً مقدس برای مسلمانان، یعنی «*لیلة‌القدر*»، شب قدرت الهی رخ داد. مسلمانان معتقدند که در این روز تقدیر هرکس مشخص می‌شود و دروازه‌های بهشت باز است و خدا دعای نیک‌بختان را می‌شنود. در قرآن، از این شب ستایش شده: *لیلة‌القدر* از هزار ماه بهتر است. در این شب فرشتگان و روح به اجازهٔ خدا در هر کاری نازل می‌شوند. [این شب] تا دمیدن سپیده سلام و تهنیت است.»(۱۴)

مجلّه *جهاد*، شمارهٔ ۵۳، آوریل ۱۹۸۹، ارائه گزارش‌های نبرد جاجی را تدبیر تقویتی بسیار مهمی توصیف می‌کند که اعراب را به سوی جهاد افغان سوق داد.

در پی جنگ پیروزمندانهٔ مأسده [در جاجی] در ۱۹۸۷، انبوهی از جوانان به راه افتادند. شمار اعراب جوانی که به افغانستان می‌آمدند، هر روز فزونی می‌گرفت.

در خلال جنگ‌های جاجی در بهار ۱۹۸۷، بن‌لادن برای نخستین‌بار به نیروی مطبوعات در پرداختن به او به عنوان جنگجویی پارسا، پی برد. از نخستین روزنامه‌نگارانی که از سوی رسانه‌های عمدهٔ عربی، اخبار بن‌لادن را پوشش داد، جمال خشوقّی، سعودی بود.

خشوقّی در اوائل دههٔ هشتاد که جنگ افغان شدت می‌یافت، در ایالات متحده تحصیل می‌کرد.(۱۵)

من با اسلام سیاسی آشنا شدم و در واقع به صورت یک فعال درآمدم. پس از ۱۹۸۰، با انقلاب ایران و بیداری اسلامی در سرتاسر جهان، این اتفاق افتاد. من هنوز در تره‌هوت[1] [ایندیانا] زندگی می‌کردم و شروع کردم به برگزاری تجمعات اسلامی و تظاهرات. یک‌بار [عبدالله عزّام را] در ایالات [متحده. ـ م] ملاقات کردم. هفت ماه پس از فراغت از تحصیل [در کالج ایندیانا] به همکاری با یک روزنامه [سعودی] پایان دادم. حدود بیست و چهار یا بیست و پنج سال داشتم. در آن هنگام، مذهبی بودم.

در اواخر سال ۸۷ خبر تازه‌ای داشتم. از من دعوت شده بود دربارهٔ نقش مجاهدان عرب در افغانستان، مطلب بنویسم و من این فکر را می‌پسندیدم. اسامه بود [که مرا دعوت کرده بود]. در جدّه آشنایی جزئی با او پیدا کرده بودم. ما از یک نسل بودیم، زمینه‌های مشترک داشتیم. به پیشاور رفتم و از آنجا به همراه او به جاجی در افغانستان عزیمت کردم. [متوجه شدم یک] گروه از اعراب بسیار مشتاق هستند و به آنچه انجام می‌دهند، ایمان دارند و به آن بسیار می‌بالند. من با اسامه مصاحبه کردم.

خشوقّی مقاله‌ای با عنوان «اعراب جوان، شانه به شانهٔ مجاهدان می‌جنگند،» در نشریهٔ سعودی *المجلّه*، ۴ مه ۱۹۸۸ منتشر کرد. در همان روز، ترجمه انگلیسی مقاله نیز در *عرب‌نیوز* انتشار یافت. گزیده‌ای از آن به شرح زیر است.(۱۶)

نزدیک به هزار جوان عرب در افغانستان حضور دارند. آنها فعالانه در جنگ شرکت می‌کنند و در اموری از قبیل آموزش، خدمات پزشکی، و کارهای امدادی نیز فعالیت دارند. بیشتر از عربستان سعودی، مصر، یمن، سوریّه، الجزایر، لیبی، و مراکش می‌آیند. برخی از مجاهدان عرب از خانواده‌های ثروتمند هستند؛ مثلاً اسامه بن‌لادن، معروف به ابوعبدالله، یک پیمان‌کار معروف سعودی است و از خانواده‌ای برآمده که

1. Terre Haute

نام آن به عنوان تقویت‌کنندهٔ کسب و کار سعودی شهرت دارد.

ابوعبدالله تصمیم گرفت مجاهدان را از تجربه و توانایی‌های خود برخوردار سازد، در تأسیس اردوگاه مأسده[1]، خانهٔ بیشتر مجاهدان عرب در افغانستان، نقشی حیاتی داشت. نیروهای روسی و حکومت افغان در پایان مه [۱۹۸۷] حملات شدیدی [به اردوگاه] انجام دادند و آثار آن هنوز در سرتاسر ناحیه مشهود است. انبوهی از درختان و مزارع حومه در اثر بمباران وسیع و حملات موشکی در عرض سه هفته سوخت و نابود شد.

ابوعبدالله با توصیف وضعیت آزار دهندهٔ این روزها گفت: «گاهی یک روز تمام در سنگرها و غارها می‌ماندیم تا جایی که گوش‌هایمان دیگر تحمل شنیدن صدای انفجارهای پیرامونمان را نداشت. هواپیماهای جنگی مدام در اطراف ما صفیر می‌کشیدند و صدای مرگ‌آور دیوانه‌کنندهٔ آنها، بی‌وقفه طنین‌انداز بود. روزها به درگاه خداوند متعال دعا می‌کردیم. با وجود حملات سخت روس‌ها، یکی از ما از پناهگاه بیرون می‌آمد تا حرکات دشمن را زیرنظر بگیرد.

هنگامی که حمله فروکش می‌کرد یا مجاهدان از مراکز دیده‌بانی خبر می‌گرفتند که نیروهای روسی و حکومتی در حال نزدیک شدن هستند، برسر آنها می‌تاختند. در عرض سه هفته، سه حمله انجام گرفت، و شکر خدا، هر بار توانستیم روس‌ها را به‌شدت درهم شکنیم، ابو عبدالله گفت: در این نبرد سخت حدود هفتاد مجاهد افغان و سیزده انصار [عرب] شهید شدند. آنها به عهد خود در ایثار جان وفا کردند تا افغانستان دوباره آزادی خود را به دست آورد.

[ابو عبدالله] به دستیابی مجاهدان به یک پیروزی بزرگ در جنگ آتی خوشبین است، زیرا اکنون بیش از پیش سلاح و تسهیلات بهتر در اختیار دارند، اما ابوعبدالله یادآور شد که تعداد نفرات و تدارکات آنها با نیروهای کاملاً مجهز روسی قابل مقایسه نیست. فقط خدا می‌تواند در تهاجم سال آینده، ما را در برابر روس‌ها حفظ کند. توکل بر خدا منبع اصلی قدرت ماست و این سنگرها و دالان‌ها صرفاً تسهیلات نظامی است که به خواست خدا ایجاد کرده‌ایم. در تمام امور، به خدا توکل می‌کنیم.

---

۱. در صفحات قبلی Masada و در این‌جا Maasada آمده است. ـ م

با تشدید جنگ افغان، خالد بطرفی دوست دوران کودکی بن‌لادن، با مادر بن‌لادن تماس خود را حفظ می‌کند. او از نگرانی‌های مادرش دربارهٔ اسامه، به ویژه از مصدوم شدن او در صورت اقدام شوروی به حملات شیمیایی در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ سخن می‌گوید.(۱۷)

پس از آنکه [اسامه] به جهاد [در افغانستان] رفت، اوضاع بدتر شد. در آغاز، قصد جهاد در کار نبود، بلکه هدف یاری رسانیدن بود، بنابراین، نگرانی مادرش آغاز شد، سپس تصمیم گرفت یک جنگجو باشد و مادرش ـ اوه، خدایا، از بد بدتر شد. و سپس مادرش دربارهٔ گاز شنید، گازهای شیمیایی که روس‌ها برضد مجاهدین از آنها استفاده می‌کردند و پسر او در معرض آن قرار گرفته بود. بعد از آن، با [تماشای] تلویزیون و [گوش دادن به] رادیو، منتظر خبرهای بد بود.

جمال اسماعیل روزنامه‌نگار فلسطینی که در مجله *جهاد* کار می‌کرد می‌گوید که بن‌لادن در نیمهٔ دههٔ ۱۹۸۰ می‌کوشید خود را از عناصر تندرو عرب در پاکستان که با نظام‌های حاکم خاورمیانه مخالفت می‌کردند، دور نگاه دارد.

در سال ۸۶ که فهد پادشاه [سعودی] از بریتانیا دیدن می‌کرد، ملکه الیزابت، نشانی صلیب مانند به او هدیه کرد. بسیاری از علمای عربستان سعودی می‌گفتند، او نشانی را به کار می‌برد که براساس تعلیمات اسلامی ما حرام است و هر کسی از این صلیب استفاده کند، خود را نامسلمان می‌خواند. و برخی از مردم [در پیشاور] می‌گفتند که این صلیب نمایندهٔ افکار بریتانیا دربارهٔ مسیحیت است و بنابراین [شاه فهد] مسلمان نیست.

[اسامه] به آنها گفت، «شما را به خدا دربارهٔ این موضوع بحث نکنید. به مأموریت خود بپردازید. اجازه نمی‌دهم کسی در اینجا دربارهٔ آن موضوع بحث کند.» او [در آن هنگام] رهبری عربستان سعودی را سرزنش نمی‌کرد.

در این ایام بن‌لادن روابط صمیمانه‌ای با حکومت سعودی داشت. شاهزاده ترکی‌الفیصل مدیرکل اداره کل اطلاعات سعودی، در خلال جهاد افغان، چندین بار در افغانستان و پاکستان با بن‌لادن دیدار کرد. در نوامبر ۲۰۰۱، جمال خشوقّی سردبیر وقت عرب‌نیوز، با شاهزاده ترکی مصاحبه کرد، گزیده‌ای از آن به شرح زیر است.(۱۸)

با شروع جهاد در افغانستان، به‌منظور پی‌گیری تحولات، به پاکستان و گاهی به افغانستان می‌رفتم. در اینجا بود که او [بن‌لادن] را ملاقات کردم. یک یا دو بار او را به

سفارت سعودی [در اسلام‌آباد] دعوت کردند. در یکی از این دعوت‌ها، برای نخستین بار او را دیدم. [او] شخصی نجیب، جوانی پرحرارت و کم حرف [بود] که هنگام سخن گفتن صدایش را بالا نمی‌برد. دربارهٔ اوضاع مجاهدان و آنچه برای کمک به آنها انجام داده بود [گفتگو کردیم]. او را چندان نشناختم که بتوانم درباره‌اش قضاوت کنم یا چیز دیگری از او انتظار داشته باشم. رفتار او در آن هنگام نشانی از آنچه او می‌خواست باشد، دربر نداشت.

همان‌طور که می‌دانید در آن هنگام تعداد داوطلبان سعودی و غیرسعودی زیاد بود و او هم یکی از آنها به شمار می‌رفت. جایگاه ویژه‌ای نداشت که توجه ما را به خود جلب کند. نمی‌دانستیم که با گماشتگان حکومت‌های بیگانه [مانند سیا]، جز پاکستانی‌ها، تماس دارد.

بگذارید در اینجا سریعاً، خارج از موضوع، اندکی دربارهٔ موضوع همدستی با سیا یا رد آن، هنگام برخاستن بن‌لادن و اعراب افغان قدری صحبت کنم. سازمان در جنگ علیه شوروی‌ها، حدود سه میلیارد دلار به مجاهدان افغان اختصاص داد، اما شاهدی در دست نیست که نشان دهد سهمی از آن پول به اعراب افغان رسیده باشد، و شاهدی بر ملاقات اعضای سیا با بن‌لادن یا هرکسی دیگر از این گروه، وجود ندارد. به هرحال، عقیده بر این است که بن‌لادن ساخته و پرداختهٔ سیا می‌باشد و حملات یازده سپتامبر تا حدودی ناشی از «فساد»[1] عملیات سیا در خلال جهاد افغان بوده که این عقیده، تکرار مکررات واضح چپ‌ترین و توطئه‌گرترین فرضیه‌پردازان است.

مثلاً آروندهاتی روی[2] داستان‌سرای هندی نوشته است که بن‌لادن «در سال ۱۹۷۹ که سیا عملیات خود را در افغانستان آغاز کرده بود، همراه جهادگران به آنجا رفت.(۱۹) مایکل مور[3] فیلمساز لاف‌زن آمریکایی نیز معتقد است که «ما هیولایی به نام بن‌لادن ساخته‌ایم! او به کدام مدرسهٔ تروریستی رفته است؟ به [مدرسه. ــم] سیا.»(۲۰) این فرضیه که بن‌لادن ساخته و پرداختهٔ سیا می‌باشد، بی‌آنکه شاهدی بر آن وجود داشته باشد، به‌طور گوناگونی پیش رفته است. موضوع اصلی این نیست که سیا در دههٔ ۱۹۸۰ به بن‌لادن کمک کرده است، بلکه

---

۱. در متن اصلی «blowback» آمده که اشاره صریح به معنی آن، خلاف ادب است. ــم

2. Arundhuti Roy

3. Michael Moore

موضوع این است که سازمان به وضوح اندیشهٔ استفاده از امکان نفوذ او را نداشته تا آنکه واحد بن‌لادن در ژانویه ۱۹۹۶ در داخل سیا شکل گرفته است.(۲۱)

پس از یازده سپتامبر، خودی‌ها در القاعده به اشتباه اظهار داشتند که سیا با بن‌لادن روابطی داشته است.(۲۲)

ایمن‌الظواهری، از تذکرهٔ او، *سلحشوران زیرپرچم پیامبر*، منتشره در دسامبر ۲۰۰۱: (۲۳)

در حقیقت، همه باید بدانند که ایالات متحده، حتی یک پنی به مجاهدان [عرب] کمک نکرده است. امکان دارد اسامه بن‌لادن که در سخنان خود در ۱۹۸۷، برای حمایت از انتفاضه در فلسطین، خواستار تحریم کالاهای آمریکایی شد، عامل ایالات متحده در افغانستان بوده باشد.

ابو مصعب السّوری، که مدت زیادی همراه بن‌لادن بوده، کتابی ۱۵۰۰ صفحه‌ای با عنوان *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*[1] منتشر کرده که در نوامبر ۲۰۰۴ در سایت‌های اینترنتی گذاشته شد.

این یک دروغ بزرگ است که اعراب افغان را سیا به وسیلهٔ نوکران خود، بن‌لادن و عزّام متشکل ساخت. حقیقت این است که عوامل اطلاعاتی سعودی با بن‌لادن تماس پیدا کرده و از طریق کارگزاران خود، کمک‌هایی از عربستان سعودی ارسال کرده‌اند. بنابراین متهم ساختن بن‌لادن به عاملیت سیا [درست نیست.]

*

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام

می‌توان گفت که پدرم در ۱۹۸۷ از بن‌لادن جدا شد. بن‌لادن گفت که می‌خواهد اردوگاه‌های ویژهٔ اعراب ایجاد کند تا بتوانیم جهاد خود را آغاز کنیم و دستورات را خود صادر کنیم. ما تمام اعراب را در افغانستان در یک ناحیه، در جلال‌آباد [در شرق افغانستان] جمع می‌کنیم. پدرم با این عقیده مخالف بود و از این موضوع یکه خورد.

به این ترتیب، اسامه در ۱۹۸۷ تصمیم به جدایی گرفت و برای اعراب اردوگاه‌ها و نیروهای ویژه به وجود آورد. اسامه در صدد برآمد تمام سربازان خود را به جلال‌آباد

---

1. *The International Islamic Resistance - Gall*

منتقل کند. [مسئله این بود] چگونه سربازانش را به آنجا منتقل کند؟ از پاکستان راهی وجود نداشت. این امر غیرممکن بود.

در همین ایام تصمیم گرفت با بولدوزرها راهی از جاجی به جلال‌آباد باز کند؛ این راه مستقیماً از طریق کوه‌ها به تورابورا می‌رفت. ساخت این راه، شاید شش تا هفت ماه [او را مشغول ساخت]. تنها وسایل نقلیه چهار چرخ می‌توانستند از آن عبور کنند.

به نظر می‌رسد این نخستین بار بود که بن‌لادن با کوه‌های تورابورا آشنا شد. راهی که او در ۱۹۸۷ در نصف سال در تورابورا ساخت، تقریباً پس از یک و نیم دهه، در پی سقوط طالبان در نوامبر ۲۰۰۱، موجب نجات جانش شد و او به آنجا گریخت.

وائل جولیدان که ریاست سازمان صلیب سرخ[1] سعودی در پاکستان را در نیمه دوم دهۀ ۱۹۸۰ به عهده داشت، نیز نقش مهمی در دفتر خدمات ایفا می‌کرد. (۲۴)

عبدالله عزّام اصرار داشت که ما صرفاً برای کمک به افغان‌ها آمده‌ایم. من هم همین را می‌گفتم ـ همواره می‌کوشیدم به اسامه یادآوری کنم که ما برای حل مشکلات افغان‌ها آمده‌ایم. او احساس می‌کرد می‌تواند کارهای بیشتری انجام دهد. یک روز در پیشاور با هم ملاقات کردیم و تلاش نمودیم که این مشکل را حل کنیم. عبدالله عزّام به صراحت گفت: شما به اینجا آمده‌اید تا از طریق افغان‌ها مشکلات را برطرف سازید. موضوع دیگری در میان نیست.

جمال اسماعیل، روزنامه‌نگار فلسطینی.

اسامه از اواخر سال ۸۷ یا شاید از اوایل ۸۸، دخالتی در دفتر خدمات نمی‌کرد. در ۸۸ با تفاهم دوجانبه میان او و عبدالله عزّام، کمک‌های مالی اسامه به دفتر خدمات، قطع شد.

اسامه می‌خواست در هر موردی که مربوط به جهاد بود و معنی «جنگ» داشت، شرکت کند و کمک مالی به آن اختصاص دهد. دفتر خدمات تا ۸۷، ۸۸ بیش از یک ان‌جی‌او [سازمان غیردولتی] شده بود. آنها در پیشاور نشریه‌ای داشتند. به یتیم‌خانه‌ها، مدارس، مساجد، و داروخانه‌های عمومی کمک می‌کردند. اسامه می‌خواست با تمام

---

۱. در عربستان «هلال‌احمر» است نه «صلیب سرخ». ـ م

ثروت و دارایی خود به جنگ در داخل افغانستان کمک کند.

تصادفی نبود که بن‌لادن پس از نخستین ملاقاتش با دکتر ایمن الظواهری در ۱۹۸۶، از عبدالله عزّام جدا شد. ظواهری که اندکی پیرتر و متفکرتر بود، برای بن‌لادن به منزله عنصری دسیسه‌گر جلوه می‌کرد. ظواهری نخستین بار در سیزده‌سالگی به گروه جهادی پیوسته بود و تا ۱۹۸۶، سه سال آخر را به دلیل فعالیت‌های جهادی، در زندان‌های مشهور مصر گذرانیده بود. بنابراین به مراتب بیشتر از بن‌لادن، تجربه سیاسی داشت. (۲۵) ظاهراً از نظرظواهری نیز، بن‌لادن می‌توانست فرصت خوبی برای او فراهم آورد، کسی بود که می‌خواست قهرمان واقعی جنگ باشد، جیب‌های گشاد او کاملاً مشهور بود.

در ۱۹۸۷ ظواهری گروه جهادی خود را تشکیل داد که دو سال تحت حمایت بن‌لادن قرار گرفتند. در همین حال، ظواهری بیش از پیش بن‌لادن را علیه عبدالله عزّام برمی‌انگیخت و از او می‌خواست که به گلبدین حکمتیار رهبر افراطی اسلام‌گرای افغان، رقیب سرسخت احمدشاه مسعود فرمانده افغان بپیوندد. خلاصه همزیستی میان بن‌لادن و ظواهری از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ آغاز شد و تا به امروز[1] ادامه دارد.

جمال اسماعیل.

سال ۸۶ [ایمن الظواهری] برای چند ماه به پیشاور آمد. آنها با گروهی ملاقات کردند که از سوی یک سازمان خیریه کویتی شکل گرفته بود و از اسامه خواستند در آنجا سخنرانی کند، و ایمن ظواهری پس از شنیدن سخنان بن‌لادن، خود را به او معرفی کرد، و این نخستین ملاقات آنها بود.

ایمن‌الظواهری، از تذکرهٔ ۲۰۰۱ او، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*.

یادم هست که [بن‌لادن] در آن روزها ما را در بیمارستان الهلال که کویتی‌ها آن را در پیشاور ساخته بودند، ملاقات کرد و برای ما سخنرانی کرد.

رابطه من با افغانستان با تقدیر پیچیده‌ای در تابستان ۱۹۸۰ آغاز شد. من به‌جای یکی از همکارانم در درمانگاه السیّده زینب [در قاهره] کار می‌کردم. یک شب مدیر درمانگاه از من پرسید: آیا مایلی از حرفه جراحی برای بهبود شرایط درمانی پناهندگان افغان استفاده کنی و به پاکستان بروی؟ بی‌درنگ پذیرفتم، زیرا آن را فرصتی می‌دانستم

---

۱. منظور سال ۲۰۰۶ میلادی است. ـ م

برای کسب آگاهی از عرصه‌های جهاد که می‌توانست اساس جهاد مصر و ناحیه عربی، قلب جهان اسلام که نبرد اساسی اسلام از آنجا شروع می‌شود، قرار گیرد. همراه یکی از همکارانم که متخصص بیهوشی بود عازم پیشاور، پاکستان شدم. به زودی یکی دیگر از همکارانمان که متخصص جراحی پلاستیک بود، به ما پیوست. ما سه نفر نخستین عرب بودیم که برای بهبود شرایط در میان پناهندگان افغان به آنجا رفتیم.

ظواهری پس از آنکه از پاکستان به مصر بازگشت، در پی قتل سادات رئیس‌جمهور مصر در ششم اکتبر ۱۹۸۱، همراه سیصد نفر از مبارزان به زندان افتاد. در زندان، افکارش به افراط‌گرایی متمایل شد. (۲۶) ظواهری از شکنجهٔ زندانیان مبارز سخن گفت.

شکنجه با حرکت دادن چرخ عصّاری و نگهداشتن آن با تمام سرعت، فصل خونینی را در تاریخ نهضت‌های اسلامی معاصر در مصر رقم زده است. شکنجه وحشیانه با چرخ عصّاری، استخوان‌ها را می‌شکست، پوست را می‌کند، اعصاب را متشنج می‌کرد و روح را می‌کشت. شیوه‌های اعمال آن تدریجی بود. به زنان بازداشت شده تجاوز می‌کردند، مردان را به نام زنان صدا می‌زدند، به زندانیان گرسنگی می‌دادند، غذایشان بد بود، آب را به رویشان می‌بستند، و برای تحقیر زندانیان، اجازهٔ ملاقات به آنها نمی‌دادند. شکنجه با چرخ عصّاری، پس از قتل سادات، هزاران قربانی گرفته است.

تسلط ظواهری به زبان انگلیسی و موضع آشتی‌ناپذیرش موجب شد که او سخنگوی یاران زندانی خود در دادگاه باشد. در چهارم دسامبر ۱۹۸۲ سیصد متهم اسلام‌گرا در قفسی که در یک دادگاه موقتی در نمایشگاه مرکزی قاهره، برای نخستین روز رسیدگی به قتل سادات، قرار داده بودند، ظاهر شدند. فیلمی که از آن روز تهیه شده، زندانیان را در حالی نشان می‌دهد که سرود مذهبی می‌خوانند و قرآن‌ها را بالا گرفته‌اند، و مردی فریاد می‌زند، «حرف ما همان است که دکتر ایمن الظواهری می‌زند.» در دادگاه سکوت حاکم است، و ظواهری اعضای مطبوعات بین‌المللی را که برای پوشش دادن جریان محاکمه آمده‌اند، به زبان انگلیسی مورد خطاب قرار می‌دهد. (۲۷)

می‌خواهیم با تمام جهان سخن بگوییم. ما کیستیم؟ چه چیز ما را به اینجا کشانده و می‌خواهیم چه بگوییم؟ ما مسلمان هستیم. مسلمانی که به دین خود ایمان داریم و به همین جهت تمام تلاش خود را به کار گرفته‌ایم تا دولتی اسلامی و جامعه‌ای اسلامی

ایجاد کنیم. ما فداکاری کرده‌ایم و برای فداکاری بیشتر آماده‌ایم. ما در اینجا جبههٔ واقعی اسلام را تشکیل داده‌ایم و جداً برای مقابله آماده‌ایم [زندانیان شعار می‌دهند]. و حالا جواب پرسش دوم که چرا ما را به اینجا آورده‌اند؟ به دو دلیل ما اینجا هستیم: نخست، تلاش دارند از گسترش نهضت اسلامی که کارگزاران متقلب رژیم را تهدید می‌کند، جلوگیری به عمل آورند [شعار بیشتر می‌شود]. و دوم، تکمیل توطئه برای تخلیه منطقه و پر کردن آن به وسیله صهیونیست‌ها. انور سادات، دست‌نشانده احمق، چنین توطئه‌ای را به وجود آورد [شعارهای بیشتر].

دربارهٔ تحقیر و شکنجه زندانیان مصری: انواع رفتارهای غیرانسانی را دربارهٔ ما به‌عمل آورده‌اند. ما را زده‌اند، زیر لگد انداخته‌اند، از کابل‌های برق استفاده کرده‌اند. با برق به ما شوک داده‌اند[1]! از سگ‌های وحشی استفاده کرده‌اند! ما را با دست از چهارچوب درها آویزان کرده‌اند [با دست‌های خود آن حالت را نشان می‌دهد]. همسر، مادر، پدر، خواهران، و برادران ما را به منظور محاکمه، دستگیر کرده‌اند تا این زندانیان بی‌گناه را تحت فشار روانی قرار دهند [شعار بیشتر].

پس از چهارده ماه زندانی بودن، ما را به اینجا آورده‌اند. پس دمکراسی کجاست؟ آزادی کجاست؟ حقوق بشر کجاست؟ عدالت کجاست؟ هرگز فراموش نخواهیم کرد! هرگز فراموش نخواهیم کرد که این جانیان چه کرده‌اند! [شعار بیشتر].

منتصرالزّیات هرگز با بن‌لادن ملاقات نکرده، اما دربارهٔ گروه جهادی مصر که اساس القاعده را تشکیل می‌دهد، آگاهی منحصر به فردی دارد. او نخستین بار، ایمن الظواهری را، پس از قتل سادات، در زندان ملاقات کرد. الزّیات، بعدها به عنوان وکیل در قاهره، از بیشتر اسلام‌گرایان در دادگاه‌های مصر دفاع کرد. همچنین سخنگوی جماعةالاسلامیه بود که از دههٔ ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۷ عملیات تروریستی فزاینده‌ای را در مصر به راه انداخته بودند. در ۲۰۰۲، الزّیات، زندگی‌نامهٔ ظواهری را تحت عنوان «*راه به سوی القاعده*»[2] نوشت، گزیده‌ای از آن به شرح زیر است. (۲۸) (این کتاب در ۲۰۰۴ به زبان انگلیسی منتشر شد.)

نخستین جلسهٔ عالی دادگاه امنیتی کشور برای رسیدگی به موضوع معروف به

---

۱. در متن اصلی، عبارت «با برق به ما شوک داده‌اند!» دو بار تکرار شده است. ـ م

2. The Road to Al-Qaeda

«جهاد اکبر» شکل گرفت. سالن پر از روزنامه‌نگارانی بود که می‌خواستند پرده از رویداد بزرگی بردارند که مصر را تکان داد، یعنی قتل رئیس‌جمهور انورسادات. ایمن الظواهری از شکنجه اعضای گروه متهم به قتل رئیس‌جمهور مرحوم، که به زندان افتاده بودند، سخن می‌گفت.

ظواهری از نوع شکنجه‌ای که در زندان ارگ، در طی ماه‌ها پس از قتل سادات اعمال شده بود، پرده برداشت، از شکنجه جوانی که در سلول انفرادی شمارهٔ سه زندانی بود، سخن گفت. بدین‌ترتیب، ظواهری خواهان تغییر وضع مرد جوان شد، آن مرد جوان، خود من بودم، منتصرالزّیات. این اتفاق را هرگز فراموش نمی‌کنم و آنچه ظواهری دربارهٔ من انجام داد در حالی که هرگز مرا ندیده بود. پس از آن هنگامی که او را در زندان تورا دیدم، از حمایتش از من، سپاسگزاری کردم و اینکه مرا از رنج شکنجهٔ بیشتر و تنهایی وحشتناکی که در میان دیوارهای زندان به آن مبتلا بودم، رها ساخته بود.

ظواهری در سال ۱۹۵۱ در یک خانواده اشرافی در معادی[1] در حومه قاهره به‌دنیا آمد. خانواده‌اش متوجهٔ علاقه او به تحصیل، استعداد دانشگاهی، و جدّیت‌اش از همان دوران نوجوانی او شدند. هرگاه از مطالعه خسته می‌شد، اوقاتش را به بازی با بچه‌های همسال خود، یا به تماشای تلویزیون صرف نمی‌کرد، بلکه به عنوان سرگرمی، کتاب‌های دینی و فقه اسلامی می‌خواند. به دلیل این درون‌گرایی جدّی، هیچ گروه از دوستان دوران کودکی‌اش را نمی‌توان یافت که روایاتی از این دوران کودکیِ او بازگو کند.

ظواهری در سال تحصیلی ۱۹۶۹ـ۱۹۶۸ به دانشکده طب دانشگاه قاهره وارد شد و در ۱۹۷۴، با نمره جَیّد جدّاً[2]، فارغ‌التحصیل شد. سپس در ۱۹۷۸، از دانشگاه قاهره، درجه استادی دریافت کرد. هنگامی که در ۲۳ اکتبر ۱۹۸۱، دستگیر شد، معلوم گردید که پیش از شانزده سالگی با یک کانون سرّی، تماس داشته است.

در خلال سه مرحله محاکمه در پی قتل انور سادات، اولیای امور مصر، ما را در میان زندان‌های مختلف تقسیم کردند. در اینجا بود که ایمن الظواهری را ملاقات کردم و شاهد مناظراتی در خصوص انتخاب دکتر عمرعبدالرحمان [روحانی نابینا]

1. Maadi

۲. بهترین نمرهٔ ممکن.

به رهبری ائتلاف تازه تأسیس میان گروه‌های متعدد جهادی و جماعةالاسلامیه [گروه اسلامی] بودم. این شدیدترین بحرانی بود که فراروی فعالان جهادی پراکنده در زندان‌های شهر قرار داشت. ظواهری [به دلیل نابینا بودن آن روحانی] یکی از نیرومندترین مخالفان رهبری عبدالرحمان به شمار می‌رفت. سرانجام، عبدالرحمان بر دعوت به رهبری خود، پافشار کرد و در نهایت، ائتلاف میان گروه‌های جهادی و جماعةالاسلامیه از میان رفت.

اسامه رشدی عضوی از جماعةالاسلامیه است که در اوایل دههٔ هشتاد با ایمن الظواهری در زندان بود. (۲۹)

ظواهری به سه سال زندان محکوم شده بود. آنها ظواهری را از درون خرد کرده بودند. شکنجهٔ ظواهری بسیار بسیار بد بود. به او فشار می‌آوردند که علیه دوستانش در زندان، شهادت دهد. در زندان‌ها [ی مصر] در ۱۹۸۱، شرایط بسیار بسیار بد بود. اگر می‌خواستی بیشترین مسئولیت را در برابر بن‌لادن (که در ۱۹۹۸ به همکاری با ظواهری پرداخت) متوجه یک [شخص] بکنی، آن شخص [حسنی] مبارک [رئیس‌جمهور مصر از ۱۹۸۱ به بعد] بود.

ظواهری در ۱۹۸۵ از زندان گریخت. من نخستین کسی بودم که در عربستان سعودی [که پس از زندانی شدن به آنجا رفته بود] با او دیدار کردم. الظواهری پس از آن در صدد رفتن به پیشاور [پاکستان] برآمد. در ۱۹۸۷، این گروه [جهاد] را به همراه مصریان دیگر تشکیل داد.

ایمن الظواهری در ۱۹۸۵ با ایمن الظواهری در ۱۹۸۹ تفاوت داشت. این تفاوت از آن رو بود که او جایگاه خوبی پیدا کرده بود و برای تشکیل این سازمان تلاش می‌کرد. و اکنون می‌کوشید مرام ویژه‌ای برای این سازمان به وجود آورد. اگر بخواهید کاری متفاوت انجام دهید، باید متفاوت باشید. مرام مکدونالد مانند مرام سلطان‌همبرگر نیست. هر کسی دوست دارد کاری متفاوت انجام دهد و بگوید همبرگر من بهترین است؛ زیرا اگر کسی از شما بپرسد: «چرا می‌خواهی سلطان همبرگر باشی در صورتی که مکدونالد این جا در کنار توست؟» باید در صدد ایجاد روش خود، سازمان خود، حرکت خود [به طور متفاوت] باشی.

ایمن‌الظواهری به‌موقع به پیشاور رفت. در پیشاور، مصری دیگری نبود و او

حدود دو یا سه سال به تنهایی به تشکیل این گروه مشغول بود. و او در این مدت، به واسطهٔ [مصریان] ابوعبیده و ابوحفص رابطهٔ خوبی با بن‌لادن داشت. ابوعبیده و ابوحفص در خلال جهاد [در ۱۹۸۷] علیه نیروهای روسی، با بن‌لادن بودند.

ابوجندل در ۱۹۹۸ محافظ شخصی بن‌لادن شد. (۳۰)

هنگام حضور شیخ عزّام در پیشاور، عمرعبدالرحمان [رهبر روحانی گروه جهادی مصر] نیز در آنجا بود. اگر چه تفکرات جهادی آنها در مواردی با هم مطابقت داشت، اما در بیشتر موارد متفاوت از یکدیگر بود. استدلال‌های شیخ عمر عبدالرحمان به‌کلی متفاوت از استدلال‌های شیخ‌عبدالله عزّام بود. در پیشاور، چندین سازمان اسلامی دیگر هم وجود داشت که افکار آنها با تفکرات شیخ عبدالله عزّام متفاوت بود. گروه جهادی مصر از جملهٔ آنها بود.

اسامه رشدی، مبارز مصری، در ۱۹۸۹ در پیشاور زندگی می‌کرد.

الظواهری پس از عزیمت به پیشاور، روش خود را تغییر داد. اگر کتاب‌هایی از سازمان جهاد ایمن الظواهری بخوانید، مقدار زیادی تکفیر [به عبارت دیگر مُرتد خواندن دیگر مسلمانان] در این کتاب‌ها خواهید یافت. و این روش برای الظواهری تازگی دارد. این شیوه، در جوی منزوی در پیشاور، گسترش یافت. در این شرایط، شما با هر نوع اندیشهٔ میانه‌روی [به حاشیه] رانده خواهید شد.

روابط [میان بن‌لادن و عبدالله عزّام] بر سر کاغذ بازی زیاد در مکتب‌الخدمات [دفتره خدمات] بهٔ سردی گرایید؛ مدیریت وضع خوبی نداشت و کارها نیمه‌تمام مانده بود.

عبدالله عزّام اشتباهاتی کرد، اما این اشتباه‌ها عادی بود، زیرا او با افراد حرفه‌ای کار نمی‌کرد. ایمن الظواهری [که در این باره احساس سرخوردگی می‌کرد] سر و صدای زیادی به راه انداخت و بن‌لادن را به نارضایتی از این [وضع] وا داشت. [ظواهری به او گفت] «خودت پول‌هایت را خرج کن، آن را به عبدالله عزّام نده.»

ایمن الظواهری از مردم خواست که با دکتر عزّام نماز نخوانند و این در اسلام کار خطیری به شمار می‌رود؛ زیرا در اسلام، نماز خواندن با هر مسلمانی، درست است.

فرج اسماعیل، روزنامه‌نگار مصری، در اواخر دهۀ هشتاد، اخبار جهاد افغان را برای روزنامهٔ سعودی *المسلمون* گزارش کرده است.(۳۱)

تقریباً در همین ایام، ایمن الظواهری را در پیشاور ملاقات کردم. شبیه یک دکتر به‌نظر نمی‌رسید، درباره اندیشه‌هایش بسیار سخت‌گیر بود. خشم زیادی داشت. بن‌لادن و ایمن دوستان بسیار نزدیکی بودند. ایمن از دیدگاه سیاسی و مذهبی بسیار بالاتر از اسامه قرار داشت. ایمن یکی از کسانی بود که اسامه را نه تنها متوجه جهاد افغان، بلکه تغییر نظام در جهان عرب کرد.

عبدالله انس، محرم اسرار عبدالله عزّام، از ترفندهای ظواهری در برابر عزّام و احمد شاه مسعود رهبر افغان سخن می‌گوید.(۳۲)

در پیشاور، ظواهری را *مجاهد* به حساب نمی‌آوردیم. او در پیشاور نشسته بود و تلاش می‌کرد برای جنگ با مصر سرباز جمع کند. اسامه به این گروه مصری پیوست و آنها در مهمان‌خانهٔ اسامه مستقر شدند. اعلامیه‌هایی علیه شیخ‌عبدالله [عزّام] نوشتند. شیخ عبدالله ـ یک بار در افغانستان با نارضایتی به من گفت ـ «اسامه با این جماعتی که در پیشاور گرد خود جمع کرده، چه می‌خواهد بکند؟»

گروهی از جماعت، بیانیه‌ای ده صفحه‌ای آوردند و آن را به عربی، انگلیسی، اردو ترجمه کردند و به مهمانخانه‌های پیشاور دادند و به تمام روزنامه‌ها نیز فرستادند و گفتند که مسعود در افغانستان قوانین [شرع] اسلام را متوقف ساخته است. در آن ایام، با مسعود بودم و ترتیبات آموزش فرماندهان را فراهم می‌آوردم.

نامه‌ای از شیخ عبدالله دریافت کردم که در آن نوشته بود سریعاً به پیشاور بیایم. دو روز بعد، پیغام دیگری رسید. «حرکت کرده‌ای یا نه؟ پیشاور دارد می‌سوزد، زود بیا! به تو احتیاج دارم!» به پیشاور رفتم و شیخ عبدالله به من گفت، «باید بدانی جماعتی که اعلامیهٔ ضد مسعود را امضا کرده‌اند، بیست و یک عرب هستند.» شیخ عبدالله گفت: «من این جماعت دیوانه را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه اتفاقی برای آنها افتاده است. تلاش دارند شایعاتی بر ضد مسعود بسازند.»

اسامه رشدی

آنچه ایمن [الظواهری] بر ضد دکتر عبدالله عزّام: رابطهٔ خوب میان عبدالله عزّام و مسعود انجام داد، ناخوشایند بود؛ زیرا مسعود را عامل فرانسه معرفی کرد. و بیانیه‌هایی از برخی جماعت عرب انتشار دادند مبنی بر این که او مرد بدی است، زیرا تعداد زیادی از زنان فرانسوی را در آنجا [در پایگاه خود] نگاه داشته است، بنابراین

گزارش‌های منفی زیادی درباره او فرستادند و این گزارش‌ها را پراکنده ساختند. و [گفتند] عبدالله عزّام دروغ گفته که مسعود مرد خوبی است.

ظواهری کوشید روابط خود با بن‌لادن را پنهان نگاه دارد. چیزی به من نگفت. از دوستم محمّد شوق اسلامبولی[۱] [برادر قاتل رئیس‌جمهور مصر، انور سادات] در پیشاور شنیدم که بن‌لادن به سازمان جهاد [ظواهری] برای شروع کار، ۱۰۰۰۰۰دلار پرداخت کرده است.

یک بازداشتی ناشناس گوانتانامو در بازجویی نظامی ایالات متحده. (۳۳)

پیش از یازده سپتامبر او [بن‌لادن] را ملاقات کردم. شاید چهارده یا پانزده سال قبل، در جهاد علیه روس‌ها او را دیدم. در گذشته، پیرو برخی از رهبران مجاهد بودم. [احمدشاه] مسعود: او را دوست داشتم و گمان می‌کردم مرد خوبی است. به مجاهدان [عرب] گفتم: «او خوب است و خداوند بر او ببخشد.» هنگامی که گفتم مسعود را دوست دارم، خشمگین شدند. اگر می‌دانستم او را دوست ندارند چنین حرفی نمی‌زدم. هنگامی که این را گفتم، مرا تنبیه کردند؛ آزارم دادند، مرا به زحمت انداختند، بدجوری کتکم زدند. مرا به جاسوسی متهم کردند.

عبدالله انس از بنیان‌گذاران دفتر خدمات.

گاهی شورایی تشکیل می‌دادیم تا تصمیم بگیریم که چقدر پول برای مسعود بفرستم. اسامه عضوی از شورا بود و من هم عضو بودم. گاهی آنها را تشویق می‌کردم که پول بیشتری در اختیارم قرار دهند تا آن را به مسعود برسانم؛ اما همیشه با اسامه مشکل داشتم [او نمی‌خواست پول به دست مسعود برسد.] آخرین بار که به دیدن مسعود رفتم، ۵۰۰۰۰۰ دلار بردم.

مجله *جهاد*، شماره ۱۲، اکتبر ۱۹۸۵، «نامهٔ دعوت»، نوشته عبدالله عزّام.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. از عبدالله عزّام به برادر مجاهدش [احمد شاه] مسعود، رهبر جبههٔ پنج‌شیر، ایّده الله:

سلام علیکم

به مسعود، خداوند بر شما لطف داشت که جایگاه پرافتخار نصیب شما کرد، و

---

1. Mohammad Shawq Islambouli

جهاد را به طبع ثانوی شما مبدل نمود. و خداوند با شما مهربان بود که شما را یکی از مجاهدان میدان جنگ قرار داد. و چون خدا با شماست، پیروزی از آن شما خواهد بود.

حذیفه عزّام.

پدرم کتابی درباره مسعود ـ *یک ماه در میان بزرگان*[1] ـ نوشت. او در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ دوبار با مسعود ملاقات کرد.

عبدالله انس.

تنها راه دیدن مسعود از طریق کوه‌های هندوکش بود. عبور از آن با پای پیاده، چهارده روز طول می‌کشید. بنابراین، شیخ عبدالله [عزام] تنها یک بار به [درهٔ] پنج شیر [در افغانستان] رفت تا مسعود را ببیند. می‌گفت، مسعود پدیده‌ای است که دیگر تکرار نخواهد شد.

مسعود را از ناپلئون بزرگتر دیدم، زیرا ناپلئون در زندگی نظامی شکست خورد، اما مسعود در زندگانی نظامی هرگز با شکست رو به رو نشده است. مسعود جنگ علیه شوروی‌ها را به بهترین وجه سازمان داده است. مسعود مردی است که کابل را پس از شکست همه مجاهدان افغان، پس گرفت، معمولاً این داستان را به اسامه می‌گفتم و اسامه در یکی از ملاقات‌ها به من گفت: «نیازی به مبالغه دربارهٔ مسعود نداری. اتفاقی در داخل افغانستان نیفتاده است.» او تحت تأثیر گلبدین حکمتیار بود و حکمتیار از مسعود نفرت داشت.

*

در بیست و نهم مه ۱۹۸۸، سالم بن‌لادن، بزرگ خاندان بن‌لادن با یک هواپیمای چراغ کوچک، اندکی پس از برخاستن از فرودگاه کیتی‌هاوک[2] در سان‌آنتونیو[3] در تگزاس، دچار سانحه شد و جانش را از دست داد(۳۴) این حادثه، انعکاس وهم‌آوری از مرگ پدرسالار خانواده، محمّد، در بیش از دو دهۀ قبل از آن بود. با این همه، سالم مانند اسامه زیاد به چشم نمی‌آمد؛ زیرا به ادارهٔ کسب و کار خانواده مشغول بود، و به هر ترتیب، خیلی

---

1. One Month among the Giants
2. Kitty Hawk
3. San Antonio

خوش‌گذران‌تر و غرب‌زده‌تر از برادر ناتنی کوچک‌تر ریاضت‌کش خود بود، مرگ سالم برای اسامه یک مصیبت بود.

عالیه غانم، مادر اسامه بن‌لادن.(۳۵)

برادر بزرگش سالم که در سانحهٔ هوایی در آمریکا کشته شد، پس از مرگ پدرشان محمّد، برای او مثل پدر بود. مرگ سالم، اسامه را بسیار اندوهگین ساخت.

جمال‌خلیفه، داماد سالم و اسامه بن‌لادن.

سالم پسر بسیار خوبی بود؛ بسیار اجتماعی. خیلی زود با او انس می‌گرفتی.

یکی از بستگان، نقش سالم را در اداره کسب و کار خانواده، بسیار اساسی توصیف می‌کند.

سالم در خانواده، شخصی بود که طرح‌های بزرگی تهیه می‌کرد؛ مثلاً در اوایل دههٔ هشتاد، بازسازی مسجد مدینه را به مبلغ یک‌میلیارد دلار، مقاطعه کرد. تنها صورت‌حساب سنگ مرمر، دویست میلیون دلار بود. همچنین در میانهٔ ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، نوسازی هواپیمای خصوصی ۷۴۷ ملک فهد را به مبلغ نود میلیون دلار مقاطعه کرد. او در این کار، با شرکت نگهداری و تعمیرات هواپیمای دی هاوارد[1] در سان‌آنتونیو، تگزاس، همکاری داشت. کار جلا دادن دوباره به این شرکت واگذار شده بود. در داخل هواپیما، اتاق خواب، اتاق غذاخوری برای سی‌نفر، و یک آسانسور وجود داشت.

شیخه نخستین همسر سعودی سالم، یک العطاس بود [همان خانواده‌ای در جدّه که مادر اسامه پس از طلاق از محمّد بن‌لادن با آن خانواده وصلت کرد] دومین همسر او [کارولین کاری[2]] انگلیسی بود. در سی و هشت سالگی با او ازدواج کرده بود.

سالم بسیار شوخ طبع و به طور باورنکردنی سخاوتمند بود و به امور اشرافی بسیار کم اهمیت می‌داد. قایقی بسیار دوست داشتنی داشت که آن را به بدروم[3] (استراحتگاهی در ترکیه) برده بود. هیپی‌ها را برآن قایق سوار می‌کرد. نیازی به خواب نداشت. هنگام صبح به یک چشم بر هم زدن و با سه شماره، تصمیم می‌گرفت ـ

---

1. Dee howard
2. Caroline Carey
3. Bodrum

برویم به بدروم [از عربستان سعودی]. زندگی با او بسیار هیجان انگیز بود. برای اسکی کردن به کورشول[1] (سوئیس) می‌رفت. ناوگانی از هواپیماها داشت، یک جت ۷۰۷، و دو جت لیر[2]. خانواده و شرکت نیز از این هواپیماها استفاده می‌کردند. با گلایدر و بالون‌های هوایی نیز پرواز می‌کرد. در ارلاندو[3]، فلوریدا، خانه‌ای به نام «خرس صحرا» داشت و بیشتر وقت خود را در آن جا سپری می‌کرد.

سالم درباره اسامه حرفی نمی‌زد. او با سالم صمیمیت زیادی نداشت. طارق و غالب دو تن از نزدیک‌ترین برادران سالم به حساب می‌آمدند. سخت‌ترین موضوع این بود که چگونه برادران کوچک‌تر اسامه از زندگی خصوصی او، آگاه بودند.

سالم در [۲۹] مه ۱۹۸۸ در سان‌آنتونیو، تگزاس کشته شد. او چهل و سه سال داشت. او با یک هواپیمای چراغ کوچک پرواز می‌کرد. سانحهٔ غریبی بود، زیرا سالم خلبان بسیار ورزیده‌ای محسوب می‌شد، مستقیماً به طرف کابل‌های فشارقوی قابل رؤیت رفت و سقوط کرد.

خلبانی خیال‌پرداز بود ـ دوست داشت با جت لیر خود به ارتفاع ۳۸۰۰۰پایی پرواز کند و بیش از هواپیماهای تجاری تمام وقت، ساعت پرواز ثبت کرده بود. او بیست و چهار ساعت و هفت دقیقه رکورد پرواز داشت، بنابراین سقوط او همواره با یک سؤال بزرگ روبه‌رو شده است. آیا بی‌حال شده و از هوش رفته است؟ سانحه‌ای غیرقابل تصور بود.

جسدش را به عربستان سعودی آوردند. در مدینه به خاک سپرده شد. مراسم دفن بسیار سنگین بود، از آن نوع که دو روز بیداری لازم دارد. تمام برادران از جمله اسامه برای استقبال از مهمانانی که به مراسم ختم می‌آمدند، صف کشیده بودند. مراسم در یک زمین بازی برگزار شد که پر از صندلی بود و در فواصل معینی، جایگاهی برای امام جماعت در نظر گرفته شده بود.

سالم چندان کاری با بکر [که پس از سقوط هواپیمای سالم، سرپرست خانواده شد] نداشت. آنها مانند کارد و پنیر بودند. بکر از آن نوع پسرانی است که بسیار دقیق

---

1. Courchevel
2. Lear
3. orlando

عمل می‌کنند. بکر و یحیی برادر دیگر، پس از مرگ سالم اداره شرکت خانوادگی را به عهده گرفتند.

اگر سالم هنوز زنده بود، کسی درباره اسامه بن‌لادن کتاب نمی‌نوشت. سالم خویی آتشین داشت و برهم زدن وضع موجود، برای او مشکل نبود. او می‌توانست شخصاً به سودان [که بن‌لادن در نیمهٔ دهه ۹۰ در آنجا زندگی می‌کرد] پرواز کند. سالم می‌توانست یقهٔ اسامه را بگیرد و او را به عربستان سعودی بازگرداند.

بن‌لادن سه ماه پس از مرگ برادر بزرگ‌تر خود، سالم، آنچه را که می‌توانست گامی تلقی گردد، انجام داد، پنهانی، گروه جهادی خود، القاعده را تأسیس کرد.

۴

تولد القاعده

تأسیس القاعده نشانه جدایی بی‌بازگشت میان بن‌لادن و رایزن و مشاور خردمندش عبدالله عزّام بود. این جدایی می‌توانست پیامدهای سرنوشت‌سازی داشته باشد. عزّام از نوعی جهاد حمایت می‌کرد که تعبیری از ماهیت جهاد براساس بنیادگرایی سنتی بود. آزادسازی یک باره اراضی اسلامی از حکومت غیراسلامی در مناطقی مانند فلسطین، و آنچه که در آن هنگام در دست اتحاد شوروی، و حتی در جنوب اسپانیا که در گذشته به مدت پنج‌سده در اختیار مسلمانان قرار داشت.

مبارزان مصری که در پایان دهه هشتاد بن‌لادن را در میان خود گرفته بودند، غالباً از مفهومی افراطی‌تر حمایت می‌کردند: سرنگونی توأم با خشونت حکومت‌های جهان اسلام که از نظر آنها «مرتد» بودند و این مفهوم را عزّام و پیروان او رد می‌کردند؛ زیرا نمی‌خواستند میان مسلمانان برخورد پیش آید. جدایی میان عزّام و جهادگران افراطی پیرامون بن‌لادن، حتی ممکن بود به بهای زندگانی عزّام تمام شود؛ او در نوامبر ۱۹۸۹، یک سال پس از تأسیس پنهانی القاعده، از سوی مهاجمان ناشناس کشته شد.

اسامه بن‌لادن(۱)

در دهۀ ۱۹۸۰، ابو عبیده لبنج شیری اردوگاه‌های آموزشی مجاهدین را در برابر تروریسم روس‌ها تأسیس کرد. ما اردوگاه آموزشی را القاعده می‌نامیدیم. و این نام ماندگار شد.

عبارات زیر از مجله *جهاد* نقل شده که به نظر می‌رسد نخستین بحث درباره القاعده،

«پایگاه» بوده باشد. عبدالله عزّام در این عبارات از پایگاهی صحبت می‌کند که می‌توانسته بنیادی پیشگام برای اسلام‌گرایان تلقی گردد. او از واژه *القاعده* به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده نمی‌کرد.

القاعده الصُلبه[1] («پایگاه محکم») نوشتهٔ عبدالله عزّام از مجله *جهاد* شمارهٔ ۴۱، آوریل ۱۹۸۸.

پیشرفت هر اصلی مستلزم پیشگامی است، و نهادینه کردن راه آن در درون جامعه، تکالیف سنگین و فداکاری‌های گوناگونی را می‌طلبد. مرامی در کار نیست، نه زمینی نه آسمانی، تا نیازمند آن گونه پیشگامی باشد که در راه پیروزی همه چیز را فدا سازد. پرچمی است که در راهی راست و بی‌انتها و بدون مانع پیش می‌رود تا به سرنوشت خود بپیوندد. این پیشگامی، برای رسیدن به جامعهٔ مطلوب، پایگاه محکم (القاعده الصُلبه) می‌طلبد.

چهار ماه پس از آنکه عزّام دربارهٔ ضرورت «پایگاه محکم» برای ایجاد یک جامعهٔ کامل اسلامی مطلب نوشت، بن‌لادن، «القاعده» را تأسیس کرد که آشکارا سازمانی نظامی بود و کاملاً با اهداف دفتر خدمات عبدالله عزّام که به‌طور فزاینده‌ای در فعالیت‌های غیرنظامی از جمله مدرسه سازی، نقش داشت، متفاوت بود.

در مارس ۲۰۰۲ اولیای امور بوسنی، در دفتر بنیاد بین‌المللی اعانه[2] در سارایوو، خیریه‌ای اسلامی که در سرتاسر جهان حمایتی طولانی از جهادها به عمل آورده، مدارکی به دست آوردند.(۲) آنها به تعداد قابل توجهی از فایل‌های الکترونیکی و مدارک که در یک کامپیوتر ذخیره شده بود دست یافتند. عنوان یکی از فایل‌های کامپیوتر، «تاریخ اسامه» بود که مجموعه‌ای از مکاتبات، دقایق ملاقات‌ها، و اسناد دیگر را با جزئیات فعالیت‌های او از زمان جهاد افغانستان و شکل‌گیری القاعده در ۱۹۸۸ نشان می‌داد.(۳) برخی از این مدارک در محاکمهٔ انعام ارنوت، کارمند اعانهٔ بین‌المللی ساکن شیکاگو، در فوریه ۲۰۰۳ به اتهام اخاذی، مورد استفاده قرار گرفت. (۴)

در برخی از محافل اسلامی متداول شده که می‌گویند بن‌لادن شهرت خاصی در نهضت‌های جهادی دنیا نداشته یا القاعده، در حقیقت، همواره به صورت گرهی شل میان

---

1. Al Sulbah [صولبه خوانده می‌شود. ـ م]
2. Benevolence International Fondation

مجموعه‌ای از گروه‌های همفکر مبارزان اسلامی عمل کرده، یا حتی می‌گویند که القاعده سازمانی است که ساخته و پرداختهٔ قوانین اجرایی ایالات متحده است. بیشترین افشاگری دربارهٔ این دیدگاه‌ها، در ۲۰۰۴ در برنامه سه ساعته BBC در برنامه مستند *قدرت کابوس‌ها*[1] به کارگردانی آدام کورتیس[2] انجام گرفت که طی آن گفته شد بن‌لادن غیر از گروه کوچک خود، سازمانی نداشته تا اینکه آمریکایی‌ها سازمانی برای او اختراع کردند.(۵) کورتیس مدعی است که القاعده نخستین بار در ۲۰۰۱ که ایالات متحده چهار نفر را به اتهام بمب‌گذاری در سفارت‌های ایالات متحده در شرق آفریقا در ۱۹۹۸، در نیویورک محاکمه می‌کرد، اختراع شد. (۶) در خلال محاکمه، برگواهی جمال الفضل دستیار سابق بن‌لادن زیاد تکیه شد، به گفته کورتیس داستانی که جمال درباره مبارز سعودی بافته بود، کار را برای دادستان‌های ایالات متحده آسان‌تر ساخت تا همچنان که قبلاً رؤسای مافیا را به استفاده از قوانین توطئه از طریق هیأت وکلا متهم ساخته بودند، بن‌لادن را نیز به همین ترتیب متهم سازند.

«تصویری که الفضل از بن‌لادن به آمریکایی‌ها ارائه داد، این بود که بن‌لادن را عنصری بسیار نیرومند در رأس شبکه بزرگ تروریستی توصیف کرد که این شبکه سازمان یافته کلاً در اختیار او بود. الفضل همچنین گفت که بن‌لادن این شبکه را القاعده نام نهاده است... اما سازمانی در کار نبود. اینها مبارزانی بودند که بیشتر عملیات خود را به انجام می‌رسانیدند و به بن‌لادن به چشم یک بنیان‌گذار و یاور نگاه می‌کردند. او فرمانده آنها نبود. همچنین شواهدی در دست نیست که بن‌لادن تا پس از یازده سپتامبر از اصطلاح القاعده برای گروهی استفاده کرده باشد، در همین ایام که متوجه شد آمریکایی‌ها دربارهٔ آن سازمان، از این اصطلاح سود می‌جویند، او هم به آن اصطلاح متوسل شد.»(۷)

همهٔ این اظهارات بی‌معنی هستند. انبوهی از شواهد وجود دارد که نشان می‌دهد بن‌لادن و گروهی از همفکران او در ۱۹۸۸، القاعده را تأسیس کرده‌اند و آن گروهی که مانند قارچ، به صورتی پنهانی، منضبط، سازمان جهانی، شکل گرفته‌اند تحت سلطهٔ بن‌لادن قرار داشته‌اند تا حملات یازده سپتامبر انجام گرفته است. شاهدی که می‌توان در میان اسناد، در این فصل پیدا کرد، شواهدی است که در ۲۰۰۲ در بوسنی پیدا شده و نیز شواهدی است که در لابه‌لای مصاحبه‌ها در سرتاسر این کتاب یافت می‌شود.

---

1. The power of nightmares
2. Adam Curtis

عبارات زیر ترجمهٔ رونوشت‌هایی از مکاتبهٔ خطی میان بن‌لادن (با نام ابوالقعقاع) و محمّد لوای بایزید[1] سوری معروف به ابورضا السّوری است. (۸) در زیر برخی از اصل‌نامه‌ها، امضای بن‌لادن دیده می‌شود. بایزید یکی از بنیان‌گذاران القاعده، مسئولیت تهیه اسلحه و تجهیزات دیگر را به عهده داشت. (۹)

تاریخ اسامه/۳۳/ تاریخ اسامه. سال ۹۹

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

برادر گرامی ابوالرّضا، حفظه الله.

سلام علیکم و رحمةالله و برکاته

امیدوارم که حال شما و برادران دیگر خوب باشد و مورد تأیید خداوند متعال قرار بگیرید. نامهٔ شما بسیار دیر به ما رسید و موجب نگرانی شد، می‌دانید که غالباً مسافران به نزد ما می‌آیند. همچنین امیدوارم به محض رسیدن **ابوانیس**، بی‌درنگ نزد ما بیایی، تا به موقع، با یک حمله روس‌ها را غافلگیر کنیم. یکی از برادران به نام ابوعبداللطیف همراه ابوالنصر است، و اگر او بخواهد امشب به نزد ما بیاید، به او بگو که فردا این کار را انجام دهد، زیرا [پرواز] هواپیمای او از کراچی به یمن روز پنجشنبه انجام خواهد گرفت.

از شما می‌خواهم برای هر یک از سعودی‌ها که قصد سفر به یمن را داشته باشد، از سفارت یمن برای او روادید بگیرید. در صورتی که قادر به این کار باشید، برای گرفتن روادید جهت خود من نیز اقدام کنید تا بتوانم به یمن بروم. خواهش می‌کنم سلام مرا به ابوالحسن المدنی برسانید و امیدوارم در صورتی که از حجاز [استان سعودی] برگشته باشد، سری هم به ما بزند و همچنین امیدوارم حداقل ۵۰۰/۰۰۰ روپیه [حدود ۱۰/۰۰۰دلار ایالات متحده] برای ما بیاورید.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته. در نمازهایت ما را فراموش نکن.

برادر شما

(امضاء اسامه بن‌لادن)

۱۹۸۷(۱۴۰۷ هجری)

---

1. Loay Bayazid

این نامه خطاب به ابوعبیده البنج شیری یکی از بنیان‌گذاران القاعده است که نخستین فرماندهی نظامی را به عهده داشت. بن‌لادن به ابورضا دستور می‌دهد که به ابوعبیده و ابوحفص المصری، دو تن از مصری‌ها که در رهبری القاعده نقش بسیار مهمی داشتند، حقوق ماهیانه پرداخت کند و با آنها مانند اعضای مکتب‌الخدمة (دفتر خدمات) رفتار نماید.(۱۰)

تاریخ اسامه / ۳۴/ تاریخ اسامه. ۱۰۰

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

برادر ابوالرّضا

سلام‌علیکم

لطفاً شرایطی فراهم آورید تا برادران ما ابوعبیده البنج‌شیری و ابوحفص المصری در صورت تمایل ازدواج کنند و مقرری ماهیانه دریافت دارند، والسلام‌علیکم و رحمة‌الله.

با هر دو آن‌ها باید مانند اعضای مکتب‌الخدمة [دفتر خدمات] رفتارشود.

اسامه بن‌لادن

[امضاء]

ماهیانه ۹۰۰۰ریال [حدود ۲۰۰دلار در ماه]

شروع از ماه (۱) ۱۹۸۷

به هر کدام ۴۵۰۰

این سند که احتمالاً تاریخ آن به ۱۹۸۸ برمی‌گردد، نشان می‌دهد که القاعده چگونه از نخستین روزهای تأسیس خود، علاقه داشته که از سوی آمریکایی‌ها تقویت شود.(۱۱) وادی الحاج[1]، یک لبنانی ـ آمریکایی، هنگامی که القاعده در نیمهٔ دههٔ نود در سودان استقرار داشت، منشی مخصوص بن‌لادن بود. الحاج در ۱۹۶۰ در لبنان به دنیا آمد و در ۱۹۷۸ به لافایت[2]، لوئیزیانا رفت و در دانشگاه لوئیزیانا به تحصیل در رشته شهرسازی پرداخت.(۱۲) او به دلیل شرکت در حملات ۱۹۹۸ به دو سفارت ایالات متحده در آفریقا، ایام محکومیت خود را سپری می‌سازد.

1. Wadei al Hag
2. Lafayette

تاریخ، المسادات[1]، ۸۶،۸۷،۸۸

نام: وادیه الحاج [گاهی به شکل Wadih el Hage آمده]

نام مستعار: عبدالصبور

سن: ۲۸ سال

نشانی: توکسن، آریزونا، آمریکا

آموزش: سلمان الفارسی، جبهه‌های افغان، پنج سال، دربارهٔ انواع گوناگون اسلحه، مین، مواد منفجره و تله‌های انفجاری آموزش دیده است.

محل اقامت سابق، جده: بیش از سه سال

در حال حاضر چه می‌کند: مدت سه هفته که از پانزده رمضان آغاز شده صرفاً به انجام دستورات مشغول است.

قبلاً چه مدت در جاجی به سربرده: دو و نیم ماه

آنچه در زیر می‌آید گزیده‌هایی از یک سند بسیار مهم است: دقایقی از نخستین گردهمایی به منظور تأسیس القاعده در یازده اوت ۱۹۸۸، این سند، نکات عمدهٔ مذاکره میان بن‌لادن که با عنوان «شیخ» مشخص گردیده و ابورضا یا محمّد لوای بایزید را درباره تشکیل یک «گروه نظامی جدید» که باید «القاعده» (پایگاه) نیز مشمول آن باشد، در برمی‌گیرد.(۱۳)

تاریخ اسامه/۵۰/تاریخ اسامه ۱۲۳-۱۲۲

۱۹۸۸/۸/۱۱

مذاکره میان ابوالرّضا و شیخ [بن‌لادن] دربارهٔ تأسیس یک گروه نظامی جدید.

-← فرمانده اردوگاه

-← اردوگاه ویژه

-← القاعده (پایگاه)

ابوالرّضا

الف. شما به مخالفت با شیخ‌عبدالله [عزّام] برخاستید.

-← می‌دانستید که نیروی نظامی شیخ به پایان رسیده است.

ب. این طرح آتی مورد علاقهٔ برادران مصری بود. [اشارهٔ آشکار به گروه جهاد

---

1. Al Musadat [م.?]

ایمن الظواهری] شیخ [بن‌لادن]: من یک نفرم. ما با سازمان یا گروهی اسلامی شروع به کار نکردیم. در یک دورهٔ یک و نیم ساله، دورهٔ تحصیل، کسب توانایی و آزمایش برادران بود که او آمد. تمام این موارد در تیره‌ترین شرایط و در دوره‌ای بسیار کوتاه انجام گرفت و ما از مردم عربستان سعودی کمک‌های زیادی دریافت کردیم. ما می‌توانستیم نیروی سیاسی برای مجاهدان فراهم آوریم؛ مبالغ هنگفتی کمک جمع کنیم.

اما برادران مصری ما: آنها در تیره‌ترین شرایط در کنار ما بودند و این چیزی نیست که بتوان آن را فراموش کرد.(اشارهٔ آشکار دیگری به گروه جهاد ایمن الظواهری).

ابوالرّضا

ما به اهداف اولیه خود دست نیافتیم و طرح را ادامه ندادیم.

انتظار اتفاقات به وجود آمده را نداشتیم.

کارها به نحو مطلوب پیش می‌رفت؛ ما زمان را از دست دادیم.

پیوست:

ابوالرّضا

الف. تهیه طرحی مرحله‌ای.

ب. تعیین چهارچوبی زمانی برای این مرحله.

در آغاز تصور می‌شد، القاعده (پایگاه) در عرض شش ماه، ۳۱۴ تن از برادران را آموزش داده و آنها را آماده خواهد کرد.

یک هفته بعد مذاکرات رسمی‌تری دربارهٔ شکل‌گیری القاعده به عمل آمد. آنچه که در زیر می‌آید گزیده‌ای از لحظات ملاقاتی سه روزه است که در هجده اوت ۱۹۸۸ در خانه بن‌لادن آغاز شد. شرکت‌کنندگان در این گردهمایی عبارت بودند از بن‌لادن، ابوعبیده فرمانده نظامی القاعده و ابوهجیر مشاور مذهبی القاعده که شورایی مشورتی تأسیس کردند و فهرستی از نیازمندها و متن سوگندنامه برای اعضای جدید القاعده را فراهم آوردند.(۱۴)

تاریخ اسامه/ ۵۴/ تاریخ اسامه a ۱۲۷–۱۲۷

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

برادران مذکور حاضر در خانهٔ شیخ (بن‌لادن). بیشتر گفتگوها دربارهٔ تعیین یک شورای مشورتی دور می‌زد. مختصری [هم] دربارهٔ آنچه که [برای] مکتب‌الخدمة

(دفتر خدمات) اتفاق افتاده بود [صحبت شد.ـ م]. گردهمایی به مدت دو روز به طور پیوسته ادامه یافت و شورای مشورت روز جمعه، با حضور برادران مذکور در ذیل [تشکیل جلسه داد]:

۱. شیخ اسامه (بن‌لادن)
۲. ابو عبیده البنج‌شیری (فرمانده نظامی القاْعده).
۳. ابوبرهان
۴. شیخ تمیم
۵. ابوهجیر
۶. ابوانس
۷. ابوالحسن المدنی
۸. ابوالحسن المکی
۹. ابو ابراهیم

شیخ [بن‌لادن] گردهمایی را به دو نکته محدود [ساخت]:

* شکایات.
* سوء مدیریت و بدرفتاری در مکتب‌الخدمة (دفتر خدمات).

شیخ تصمیم گرفت که شورا را به تغییر وادار سازد. گردهمایی از برآمدن آفتاب تا دو ساعت از شب گذشته ادامه یافت. و در صبح یکشنبه، ۱۹۸۸/۸/۲۰ برادران نامبرده آمدند و جلسه را آغاز کردند، و گفته شد که کار نظامی به دو بخش، براساس مدت تقسیم شود:

* کوتاه مدت: اینها به اردوگاه سده [اردوگاهی در مرز پاکستان و افغانستان] بروند، پس از دیدن آموزش، با نظارت شورای نظامی در میان جبهه‌های افغان تقسیم شوند.

* مدت نامحدود: اینها به اردوگاه آزمایشی وارد شوند و از میان آنها بهترین برادران به القاعده العسکریه (پایگاه نظامی) بپیوندند.

القاعده اساساً با رویکردی اسلامی سازمان می‌یابد؛ هدف آن اعتلای کلمة‌الله و پیروزی ایمان در سایه خداست.

شرایط ورود به القاعده:

* عضویت در مدت نامحدود (اشاره به عضویت نامحدود)
* شنیدن و فرمانبرداری کردن
* خلق و خوی پسندیده
* توصیه از سوی فردی مطمئن
* فرمانبرداری از مقررات و دستورات القاعده.

عهد [برای پیوستن به القاعده]:

با خداوند عهد می‌بندم که از بالادست‌های خود حرف‌شنوی داشته باشم و از فرامین آن‌ها پیروی کنم، بالادست‌هایی که با قدرت، پیشگامانه، در سختی، و در سهولت به انجام این تکلیف مشغول‌اند، و بر ما برتری دارند، زیرا کلمةالله بسیار اعلاست[1]، و مذهب او پیروز است.

جلسه در عصر یکشنبه ۸/۲۰ به پایان رسید. کار القاعده با گروهی پانزده نفره از برادران، از جمله نُه تن در بخش مدیریتی، در ۱۹۸۸/۹/۱۰ آغاز شد.

تقریباً درست پس از سیزده سال از تشکیل نخستین جلسهٔ القاعده در دهم سپتامبر ۱۹۹۸، این سازمان دست به حملات یازده سپتامبر زد.

جمال خلیفه شوهر خواهر بن‌لادن دربارهٔ این که چرا بن‌لادن با تمام فروتنی، گوشه‌گیری، جوانی، رهبری سازمان القاعده را پذیرفته، چنین می‌گوید.(۱۵)

مخصوصاً در مورد مذهب اسامه بسیار حساس است و به پیشبرد اسلام واقعاً علاقه دارد. و در همان حال بسیار نگران است که مبادا خداوند به دلیل عدم اقدام به پیشبرد اسلام، او را مجازات کند. او ابوعبیده و ابوحفص را در میدان جنگ دید ـ آنها بسیار شجاع و صاحب معلومات [مذهبی] بودند. ابوعبیده حافظ کل قرآن است و بیشتر اوقات روزه می‌گیرد و نماز شب می‌خواند که کار مشکلی است. او واقعاً مسلمان مؤمنی است.

[ابوعبیده و ابوحفص] آمدند و گفتند: «اسامه ببین، ما هزار نفریم و یک حزب به شمار می‌آییم. با این پشتوانه و با این چشم‌انداز تو را به رهبری می‌پذیریم؛ زیرا به تو اطمینان داریم. در اسلام این عمل را بیعت می‌نامیم ـ «تو را به رهبری خود

---

۱. کلمةالله هی العلیاء (م)

برمی‌گزینیم و از تو پیروی خواهیم کرد.» نظر [من] این است. راه دیگری برای متقاعد ساختن اسامه در پذیرش رهبری وجود نداشت. او دوست ندارد رهبر باشد، زیرا شخص فروتنی است و ابداً در پی خودنمایی نیست.

جمال اسماعیل اهل فلسطین که مجلهٔ جهاد را برای دفتر خدمات تنظیم و چاپ می‌کرد.(۱۶)

القاعده با سازمان‌های دیگر تفاوت دارد. هدف آنها پراکندن روح و اعتقاد جهاد در میان مسلمانان است؛ می‌خواهند اهمیت جهاد را نشان دهند که معنی آن مبارزه با کفار و برقراری اسلام حقیقی در سرتاسر جهان است. از کشورهای گوناگون، از سعودی، یمن، سودان، عراق، مصر، فلسطین، اردن و جاهای دیگر مردم را به خدمت می‌گیرند، اما درباره انتخاب افراد آماده به خدمت، بسیار، بسیار، بسیار دقت می‌کنند.

ابومصعب السوری که نخستین بار در ۱۹۸۸ بن‌لادن را دیده است، در تاریخ نهضت‌های جهادگران [تحت عنوان. ـ م] *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی* نظر خود را دربارهٔ تأسیس القاعده چنین بیان می‌کند.(۱۷)

اسلام به القاعده نیاز داشت. القاعده از نخستین سرمشق ابوبکر (یکی از اصحاب پیامبر) در پیوستن به پیامبر[ص] در جنگ [در جریان ۶۲۲ میلادی] ناشی شد. و این ارتش بر دو ابرقدرت ـ روم و ایران ـ غلبه یافت. القاعده از این جنگ الهام گرفت.

بن‌لادن شاید در روزهای نخست عمدتاً منابع مالی را تهیه می‌کرده و اسماً رهبری القاعده را به عهده داشت، اما زمینه مرامی سازمان و شخصیت اصلی آن از گروه جهادی مصر نشأت می‌گرفت.(۱۸)

حسن عبدربّه السرایحی از نخستین آماده به خدمت‌هایی بود که به جهاد افغان پیوست.(۱۹)

در پی عزیمت روس‌ها از افغانستان و پایان جهاد، بحث تأسیس القاعده در خانهٔ اسامه بن‌لادن در پیشاور آغاز شد. من از جملهٔ شاهدان تأسیس القاعده بودم. فکر القاعده از دیدگاهی مصری سرچشمه گرفت و گروه جهاد اسلامی به رهبری ابوعبیده البنج‌شیری و ابوحفص منبع آن بودند. آنها، به ویژه البنج‌شیری، پس از پایان جهاد، این فکر را به اسامه بن‌لادن تلقین کردند. وی در ۱۹۸۷ برای دفع حملهٔ روس‌ها، در اردوگاه المأسده با ما بود و از ناحیهٔ پا مصدوم شد. او افسر سابق ارتش مصر بود.

پشتیبانی‌های مالی بن‌لادن بر کسی پوشیده نبود و به گمان من مصری‌ها در پی بهره‌برداری از این مورد بودند. پس از پایان جهاد، مصری‌ها شروع به تجمع و دیدار از محل اقامت بن‌لادن در پیشاور کردند. همچنین شروع به دعوت از خبرنگاران و کارگزاران برجستهٔ محل اقامت بن‌لادن کردند تا او را در کانون توجه قرار دهند، زیرا آنها می‌خواستند در زیر چتر او به فعالیت بپردازند. بن‌لادن اندیشهٔ القاعده را می‌پسندید و دوست داشت مورد توجه رسانه‌ها قرار گیرد. یک روز به خانهٔ اسامه رفتم و البنج‌شیری، ابوحفص، برخی دیگر، و گروهی از روزنامه‌نگاران را دیدم.

پس از رفتن روزنامه‌نگاران، تنها البنج‌شیری، ابوحفص المصری و اسامه در جلسه باقی ماندند. البنج‌شیری مشغول صحبت بود. البنج‌شیری سخنگویی متین و فصیح بود؛ همچنین شخصیتی گیرا داشت. البنج‌شیری مرا مورد خطاب قرار داد: «تو از سخاوت برادر اسامه بن‌لادن آگاهی. او پول زیادی صرف خرید اسلحه برای مجاهدان جوان و آموزش‌آنها کرده و پول بلیت سفر آنها را پرداخته است. حالا جهاد به پایان رسیده، ما نباید این منبع را تلف کنیم. باید این جوان‌ها را جمع کنیم و آنها را در زیر چتر او بسیج نماییم. باید ارتشی اسلامی برای جهاد تشکیل دهیم و نام آن را القاعده بگذاریم. این ارتش ثمرهٔ هزینه‌هایی خواهد بود که بن‌لادن صرف جهاد افغان کرده است. می‌توانیم این جوانان را آموزش بدهیم و آنها را برای حفاظت از اسلام و دفاع از مسلمانان در هر گوشه‌ای از جهان آماده سازیم. اعضای این ارتش باید سازمان‌دهی شوند و آموزش بالایی دریابند.» همچنین، البنج‌شیری خطاب به من گفت، منتظر واکنش اسامه بن‌لادن هستم.

گفتم «بگذار پوست‌کنده و روشن با تو سخن بگویم. من در پی صدور فتوای یکی از علمایمان به جهاد پیوستم. من هم با مقاصد خاصی آمدم. من با گفتهٔ شما دربارهٔ تشکیل سازمان و ارتشی اسلامی موافق نیستم.» در حال سخن گفتن بودم که متوجه شدم اسامه بن‌لادن سرش را بلند کرد و لبخندی زد و به سوی من برگشت. سخنانم را قطع کرد و به من خیره شد و گفت در همان نزدیکی به طور خصوصی صحبت بکنیم. او تأکید کرد که تمایل زیادی دارد من به آنها بپیوندم، زیرا آنها در پی شخصی با ویژگی‌های خاص می‌گردند تا بتواند جوانان را تحت تأثیر قرار دهد و گفت که جوانان معمولاً دور کسی گرد می‌آیند که او را دوست داشته باشند.

اسامه در هنگام کار چهار ماههٔ من در اردوگاه المأسده متوجه ویژگی‌های من شده بود. از من خواست به این پیشنهاد پاسخ مثبت بدهم و تلاش کرد مرا به این کار ترغیب نماید، اما من تمایلی به این پیشنهاد نداشتم و به او گفتم: «برادر اسامه، خدای متعال برای آنچه در راه جهاد هزینه کرده‌اید به شما پاداش خواهد داد و نه به خاطر آنچه دیگران از جمله برادر ابوعبیده البنج‌شیری می‌گویند. انتظار نداشته باشید ثمرهٔ آنچه در این جا صرف کرده‌اید، تشکیل چنین ارتشی برای آموزش جوانان در کاربرد اسلحه باشد. این جوان‌ها به پیروی از فتاوی شرعی به جهاد در افغانستان پیوسته‌اند و آن فتاوی آنها را مجاز کرده تا به نام خدا به جهاد بپردازند.» به او گفتم نمی‌خواهم در برابر تو بایستم، اما هرکسی عقیده مرا بپرسد من رأی خود را اظهار خواهم کرد؛ زیرا من مشروعیتی برای مسلمانان در تشکیل چنین ارتشی نمی‌بینم.

[در پی تأسیس القاعده] آنها اردوگاه‌های آموزش اسلحه را برپا کردند. بیشتر مشّاق‌ها مصری بودند و حقوقشان را بن‌لادن می‌پرداخت. ظاهراً این مشّاق‌ها که پیش از کشته شدن عزّام معمولاً در اردوگاه‌های او کار می‌کردند، تجربه خود را در ارتش یا سازمان‌های امنیتی مصر به دست آورده بودند. در مدت آموزش، برخی از مصری‌ها وظیفه داشتند تا جوانان را به خوبی غربال کنند. آنها در میان این جوان‌ها به‌دنبال برخی خصوصیات بارز می‌گشتند. مهمترین معیارها عبارت از این بود که افراد منتخب باید جوان، غیور، فرمانبردار، و دارای شخصیت ضعیف باشد تا بدون چون و چرا از فرامین اطاعت کند. این بررسی دقیق افراد به مدت یک یا دو هفته در محل‌های محصور و دارای حفاظ که دسترسی به آن تنها برای القاعده میسر بود، انجام می‌گرفت. گاهی، عده‌ای بسیار معدود برگزیده می‌شدند و از آنها می‌پرسیدند آیا مایل هستند به القاعده بپیوندند یا نه. در صورت پاسخ مثبت از آنها می‌خواستند خانواده‌هایشان را بدرود بگویند تا برای دیدن آموزش‌های عالی‌تر در اردوگاه‌های نظامی با تحصیلات بالاتر (سطح مقدماتی، سطح متوسطه، و سطح نهایی) اعزام شوند.

جمال خشوقّی روزنامه‌نگار سعودی که جهاد افغان را پوشش داده است.(۲۰)

القاعده تقریباً در همان هنگام که من برای اولین بار از خود اسامه در مورد آن شنیدم، تأسیس شد. بن‌لادن دید که به زودی جهاد افغان پایان می‌یابد، شوروی عقب می‌کشد، و موقع طرح موضوع موردنظر فرا رسیده است. او پیش‌بینی کرد که مجاهدان

در طی چند هفته یا چند ماه به پیروزی دست خواهند یافت. پس با آن مجاهدان عرب چه خواهیم کرد؟ آنها به سرزمین‌های خود باز خواهند گشت، اما شعلهٔ جهاد باید در همه جا زبانه کشد، بنابراین، زمان آن فرا رسیده که جهاد در مناطقی مانند آسیای مرکزی مطرح گردد. سازمان مسئول این اقدام، القاعده خواهد بود. من شگفت‌زده شدم و با او در این باره مذاکره کردم و گفتم: «اما رژیم‌های عرب مایل به این کار نخواهند بود.»

افراط‌گرایی پس از ۸۹ ، هنگامی که قضیه افغان‌ها به صورت عمومی درآمد، وارد افغانستان شد. هنگامی که من [نخستین بار در ۱۹۸۷] به افغانستان رفتم، آنچه اسامه و عبدالله عزّام در نظر داشتند این بود که از من بخواهند تا به اعراب بگویم به افغانستان بیایند و به وسیلهٔ من بتوانند اعراب بیشتری را جذب کنند. و عبدالله عزّام معمولاً در سفرهای خود به آمریکا، اعراب را دعوت می‌کرد اما عبدالله عزّام گزینشی عمل می‌کرد. از کسانی که تحت رهبری او قرار می‌گرفتند، می‌خواست که به شیوهٔ او عمل کنند. اما موضوع افغانستان چنان عمومیت یافت که همگان عزیمت به آنجا را آغاز کردند؛ مسلمانان مستقل و مسلمانان تندرو؛ جماعتی که تا دو ماه پیش خمار به نظر می‌رسیدند و اکنون هوشیار می‌شدند، و اکنون مانند یک مسیحی نوزاد به نظر می‌رسیدند. و یادم هست که لطیفه‌هایی دربارهٔ این جماعت می‌ساختیم، از جمله به‌یاد دارم که این مسلمان بلژیکی که به افغانستان آمد و شش ماه پیش از آن در یکی از بارهای آنجا به لاف‌زنی مشغول بود.

به این ترتیب، پس از سال ۸۹ که راه افراط‌گرایی باز شد، ماجراجویان عرب از هرنوع، به افغانستان سرازیر شدند. عبدالله عزّام گزینشی عمل می‌کرد. اسامه می‌گفت این یک جهاد است و ما باید همه را بپذیریم. و عبدالله عزّام چنین تمایلی نداشت.

این نامه، که در «تاریخ اسامه» در فایل دفاتر بنیاد بین‌المللی خیریه در سارایوو، در ۲۰۰۲ پیدا شده نشان می‌دهد تا پیش از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ چگونه نام و سخاوت بن‌لادن نه‌تنها در خاورمیانه بلکه در سرتاسر جهان اسلام فراگیر شده است. این، نامه‌ای بدون تاریخ است، شاید مربوط به حول و حوش ۱۹۸۹ باشد و از یک گروه جهادگرای مستقر در کشور آفریقایی اریتره، به بن‌لادن فرستاده شده است.(۲۱)

تاریخ اسامه / ۴۳ / تاریخ اسامه ۱۲ـ ۱۱۰

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

به امیرمجاهد و احیاکنندهٔ روح جهاد در دنیای اسلامی ما، برادر دینی، آقای ابوعبدالله اسامه بن‌لادن.

به نام اسلام به شما درود می‌فرستیم، سلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

با خواسته‌های زیر که به گمان ما در حال حاضر می‌تواند مهم باشد، به سوی شما روی آورده‌ایم:

۱. ایجاد تسهیلات برای عزیمت جوانان به میدان جهاد تا بتوانند از امکانات آموزشی، از راه تهیه بلیت و روادید ورود بهره‌مند شوند.

۲. تعیین دو نفر در پایگاهی موقتی برای نقل و انتقال جوانان و تسهیل آمد و رفت آنها.

۳. گشایش مکتب‌الخدمة [دفتر خدمات] در شمال یمن و سودان.

۴. تهیه تعدادی خودرو برای نقل و انتقال و حرکت در داخل سودان و اریتره.

۵. تهیه تعدادی از تجهیزات زیر:

ماشین تحریر، ضبط ویدئویی، و دستگاه فتوکپی.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

تقدیمی از: آقای محمّد عثمان

جمال الفضل از نخستین آمادگان به خدمت القاعده.(۲۲)

در پی تصمیم روس‌ها مبنی بر ترک افغانستان، بن‌لادن در صدد برآمد گروه خاص خود را تشکیل دهد. تأسیس القاعده به منظور جهاد انجام گرفت. شما باید بیعت می‌کردید. «بیعت» به معنی سوگند [پیمان وفاداری به بن‌لادن] است.

در آن هنگام اسامه بن‌لادن امیرالامرای ما [بود]. پایین‌تر از امیر، شورا قرار داشت. پایین‌تر از شورا، انجمن‌های گوناگونی داشتیم. کمیته‌ای برای مقاصد نظامی در نظر گرفته شده بود. امیر انجمن نظامی ابوعبیده البنج‌شیری نام داشت. انجمن مالی و کسب و کار داشتیم. تحت نظر انجمن مالی، دفتری برای کارکنان مهاجرت فعالیت می‌کرد. مانند اینکه شما بخواهید سفر کنید. انجمن دیگری برای خبرگزاران رسانه‌ها و روزنامه‌ها داشتیم. یک روزنامه و یک هفته‌نامه منتشر می‌کردیم.

*

در پانزده فوریه ۱۹۸۹، شوروی‌ها پس از یک دهه اشغال افغانستان، عقب‌نشینی کردند.

تمام طرف‌های دخیل در حکومت کمونیستی افغان در کابل، در پی عقب‌نشینی شوروی‌ها، نسبتاً سریع پراکنده شدند. جلال‌آباد در نزدیکی پاکستان آماده‌ترین شهری بود که مجاهدان افغان توانستند در آنجا به پیروزی سریع دست یابند. اعراب تحت فرماندهی بن‌لادن نیز مشتاق بودند در محاصرهٔ جلال آباد که در مارس ۱۹۸۹ شروع شد، شرکت کنند. این جنگ، عدم شایستگی نظامی بن‌لادن را آشکار کرد. جنگ مذکور برای این عده یک حمام خون واقعی بود. این جنگ از اشتیاق آنها نکاست.

مجله *جهاد*، شماره ۵۷ و ۵۸ (ژوئیه و اوت ۱۹۸۹)، «جنگ جلال‌آباد.»

یکی از نخستین کسانی که به سرزمین جهاد [در افغانستان] پا گذاشت، ابوقتبه بود که جای خود را در مأسده [کمین‌گاه شیران] پیدا کرد و از نزدیک‌ترین محافظان ابوعبدالله [اسامه بن‌لادن] گردید. و با شور و هیجان در خدمت ابوعبدالله بود. او دست راست ابوعبدالله به شمار می‌رفت و ابوعبدالله مشتاقانه او را دوست داشت.

آتش جنگ در سرزمین قهرمانان در پیرامون جلال‌آباد شعله کشید؛ و نقش عرب «انصار» [یاری‌گران] نمایان شد؛ جنگ گسترش یافت و دست مرگ جان‌ها را درربود. یک موشک ضدتانک سه تن از برادران، از جمله ابوقتبه را کشت. این موشک آنها را تکه‌تکه کرد.

و ابوعبدالله [بن‌لادن] درحال سخن گفتن بود و هنگامی که از ابوقتبه سخن می‌گفت اشک‌هایش سرازیر گشت و چشمانش خیس شد و دیگر نتوانست به سخنان خود ادامه دهد. دوباره خواست سخن بگوید، اما باز اشک از چشمانش سرازیر شد. و برای بار سوم نتوانست چیزی بگوید و تمام حاضران سکوت کردند.

در جلال‌آباد جنگ‌های شدیدی به وقوع پیوست؛ و ابوعبدالله نزدیک‌ترین خطوط جبهه به دشمن را عهده‌دار شد و با تمام قهرمانانی که خداوند در اختیار او گذاشته بود حمله را آغاز کرد. تعداد آنها با توجه به تمایلشان برای شرکت در بازپس‌گیری جلال‌آباد تحت فرماندهی اسامه بن‌لادن، رو به ازدیاد گذاشت. مجاهدان عرب هشتاد نفر را از دست دادند و بیش از یک صد زخمی برجای ماند.

استیو مک‌کوری[1] یک عکاس آمریکایی است که در سرتاسر دههٔ ۱۹۸۰ به افغانستان

1. Steve McCurry

سفر کرده است. عکس او از یک دختر دوازده سالهٔ افغان با چشمان سبز درخشان، یکی از عکس‌های نگاره‌سان دو دههٔ گذشته است. او در بهار ۱۹۸۹ از طرف مجله تایم به ناحیهٔ جلال‌آباد رفته بود.(۲۳)

در آن هنگام کلاً به شکل و قیافه این اعراب به ویژه سعودی‌ها درآمدیم. می‌توانم برخوردهای چهارگانهٔ متفاوت آن‌ها در قندهار، خُست، و پیرامون جلال‌آباد را مجسم کنم که در میان شگفتی، از جایگاه خود، مستقیم به سوی افراد آتش می‌گشودند و بسیار خطرناک بودند، گویی احساس می‌کردند که صاحب افغانستان هستند.

روبه‌رو شدن من با بن‌لادن، در اطراف جلال‌آباد، به ویژه در حوالی فرودگاه، جنگ کاملاً شدیدی جریان داشت و از هر جنگی که در افغانستان دیده بودم، شدیدتر بود. [مجاهدان] گمان می‌کردند [تسخیر جلال‌آباد] آسان خواهد بود، و اساساً هرروز نیمهٔ صبح در فرودگاه جلال‌آباد دست به حمله می‌زدند. ما زیر آتش خمپاره‌ها و توپخانه و سلاح‌های کوچک قرار داشتیم و در حقیقت دچار ترس بودیم. حدود ساعت ده صبح بود. نه تنها سربازان مستقر درفرودگاه، بلکه از هر سو و به واسطه توپخانه ما را گلوله‌باران می‌کردند. جنگ بزرگ میان خمپاره‌اندازها و توپخانه‌ها بود. واقعاً شگفت‌آور بود.

اعراب در این باره کاملاً روشن بودند. به درستی می‌دانستند برای چه به خطوط جبهه آمده‌اند، می‌دانستند که برای جانفشانی آمده‌اند. این اعراب تلفات بسیار سنگینی را تحمل کرده بودند. یکی از آنها زخمی شد، پاهایش را گرفتند و به طرف پایین جاده کشیدند و او احتمالاً جان سپرد. و من از بالای یک دیوار پریدم. شاید حدود بیست‌نفر بودیم که اخبار را پوشش می‌دادیم. و من از این سربازان که به پایین جاده عقب می‌نشستند، عکس می‌گرفتم. و یکی از سربازان [عرب] سنگی برداشت، و ما چشم در چشم هم دوخته بودیم و او بر سر من فریاد کشید و می‌خواست آن را محکم به مغزم بکوبد. و به هر دلیلی از این کار منصرف شد.

آن شب یا شاید روز بعد، این اعراب مانند گروهی واحد، در یک خانه [به دور] این سرباز واقعاً بلندقامت که چیزی سفید، شبیه به پارچه‌ای سفید بر سر داشت، جمع شدند. و ما غیرمنتظره به نزد آنها آمدیم. به محض رسیدن ما بلند شدند، می‌خواستند بدانند که این کافر در افغانستان چه می‌کند، و دلیلی ندارد که من در آنجا باشم، و این

یک جهاد است، سربازی با تپانچه به پا خاست: «اصولاً بهتر است پیش از آنکه به زور تو را بیرون کنم، راهت را بکشی و بروی.» این شخص یکی از مفت خوران [بن‌لادن] بود. بن‌لادن بی‌تفاوت به نظر می‌رسید، مانند سگ‌هایی بودیم که به آن اطراف آمده بودیم و باید ما را از آنجا دور می‌کردند.

من نخستین بار درسال ۷۹ به افغانستان رفتم و شاید دوازده بار این سفر تکرار شد و همواره احساسی آشنا داشتم. افغان‌ها به راستی مردمی مهربان هستند و من می‌توانستم بدون داشتن اسلحه، همراه یک نفر به قدم زدن مشغول شوم، اما [اعراب] به افغانستان می‌آمدند و چنین رفتار می‌کردند که انگار این جنگ، جنگ آنهاست، کشور آنهاست، و با افغان‌ها چنان برخورد می‌کردند که گویی آنها تحصیل‌نکرده، نافرهیخته، و روستاییان بی‌سواد غیرقابل آموزش هستند. این سربازان، واقعاً، واقعاً خطرناک و بسیار تجاوزکار، و بسیار عبوس، به راستی پر از نفرت بودند. و افغان‌ها که سرزمینشان به تدریج ویران می‌شد، غالباً بسیار خوش‌خلق بودند.

جمال اسماعیل.

اعراب زیادی در آنجا [در جلال‌آباد] بودند و از تسلط بر تمام شهرهای بزرگ حمایت می‌کردند. بدبختانه، این یک فاجعه بود.

مجلهٔ *جهاد*، شماره ۵۷ و ۵۸ (ژوئیه و اوت ۱۹۸۹).

این جا، جایی است که قهرمانان المأسده [کمین‌گاه شیران] در آن مرده‌اند و سرزمین جلال‌آباد، شیران را یکی پس از دیگری بلعیده است. و ابوعبدالله اسامه [بن‌لادن] هربار که مجاهدی را وداع گفته، رنج زیادی کشیده و هرگاه که موشک تازه‌ای آمده و مجاهدی او را وداع کرده، درد و غصه او را فرا گرفته است. و پیش از آنکه زخم او التیام یابد، تیر تازه‌ای او را مجروح ساخته، زخم رو به بهبود را دوباره باز کرده، ابوزاهد مرد و ابوعبدالله [بن‌لادن] به من گفت: دردی که به خاطر ابوزاهد دارم هرگز درباره دیگری نداشته‌ام؛ و پس از آن خالد کُرد رفت؛ و ابوعبدالله گفت پیش از خالد هرگز این همه غصه نداشته‌ام.

مجله *جهاد*، شمارهٔ ۵۳ (آوریل ۱۹۸۹).

[در ایام محاصرهٔ جلال‌آباد، رهبر افغان گلبدین] حکمتیار [که حزب او حداقل ۶۰۰ میلیون دلار از ایالات متحده کمک دریافت کرده بود(۲۴)] در یک کنفرانس

مطبوعاتی دربارهٔ موضعش در رابطه با اعرابی که می‌کوشیدند وهابی‌گری را گسترش دهند، مورد سؤال یک روزنامه‌نگار غربی قرار گرفت. حکمتیار پاسخ داد: «به شما مربوط نیست و دخالت کسی را در امور داخلی خود تحمل نخواهیم کرد. ما با سازمان‌های غربی‌ای که جاسوسی ما را می‌کنند و با سازمان‌های مسیحی‌ای که تحت‌پوشش انسان‌دوستی به اینجا آمده‌اند، مخالفیم. اجازه نخواهیم داد به افغانستان بیایند.

ادوارد گیاردت[1]، خبرنگاری که اخبار محاصرهٔ جلال‌آباد را پوشش می‌داد.(۲۵)

برخورد با بن‌لادن در فوریه ۸۹ صورت گرفت. نیروهای حکومت [کمونیست] در حدود پانزده کیلومتری جلال‌آباد موضع گرفته بود و مجاهدان و اعراب روی یک پل قرار داشتند. یکی از افغان‌ها ما را به خطوط جبهه برد، و حدود پنجاه، شصت عرب در سنگرهای آنجا بودند، و سپس مرد بلندقامتی بیرون آمد و به انگلیسی سخن گفت. در این فکر بودم که او در کجا به مدرسه رفته است. لهجهٔ او به لهجهٔ آمریکایی شباهت داشت. بسیار بلندقد بود. این نخستین چیزی بود که متوجه آن شدم. و او انتظار احترام داشت. معلوم بود که رئیس است. هنگامی که نامش را پرسیدم، نام واقعی خود را نگفت. از میان تمام کسانی که دور او جمع شده بودند، حتی یک نفر افغانی نبود. کاملاً روشن بود که مردی عرب است، سپس از یک افغان پرسیدم و او گفت که اسامه است، آنها مبالغ زیادی پول و خودرو و نظایر آن را از دست داده بودند.

[بن‌لادن] بیرون آمد تا بداند ما در آنجا چه می‌کنیم ـ می‌گفت: «این جهاد ماست نه جهاد شما.» سپس به موردی اشاره کردم مبنی بر اینکه «ما سال‌هاست که به اینجا آمده‌ایم و هرگز سربازان شما را ندیده‌ایم.»

پس از آنکه مشعوف مکالمه شدیم، مترجم را متوقف کردم و [به انگلیسی] به مذاکره مستقیم پرداختیم. بهترین شرحی که می‌توانم ارائه کنم، این است که او مانند یک بچه لوس ظاهر شد، مثل اینکه «مشغول جهاد» بود. چیزی مانند اینکه «حالا من اینجا هستم، به من نگاه کن.» بدیهی است که هنگام مکالمه بیش از پیش خصومت نشان می‌داد و بسیاری از افراد او آمدند و بسیاری از مجاهدان ما را دوره کردند. در این

1. Edward Giardet

میان، مترجم من، همه چیز را به زبان پشتون برای افغان‌ها ترجمه می‌کرد. همه آنها زیر لب می‌خندیدند. معلوم بود که میان دو سو محبت عمیقی وجود دارد.

در پایان به مکالمهٔ نسبتاً جالبی پرداختیم. او در حد یک هم‌مشرب ظاهر می‌شد. شروع کردیم به سخن گفتن دربارهٔ مذهب و من گفتم: «ببین، من به اسلام احترام می‌گذارم، شما هم باید به ما احترام بگذارید.» و این گفتگو حدود چهل و پنج دقیقه طول کشید و سرانجام به نظر رسید که او در این باره کاملاً مجاب شده است، اما هنگامی که گفتم: «من باید برگردم» همه چیز دگرگون شد. و هنگامی که حرکت می‌کردم دستم را به سوی او دراز کردم، اما او دستم را نگرفت. من در افغانستان زیاد گشته بودم، و افغان‌ها نسبت به دیگران احترام زیادی می‌گذارند؛ آنها هرگز دست مرا رد نمی‌کردند، سپس گفت: «اگر بار دیگر بیایی، تو را خواهم کشت.» همچنین گفت که باید کشور را ترک کنم. من گفتم: «هنگامی که میزبانانم بخواهند، کشور را ترک خواهم کرد، و مطمئنم اگر از شما هم بخواهند، شما نیز این کشور را ترک خواهید کرد.» و معلوم است که از این گفتهٔ من، خشمگین شد، اما تلاش کردم او را مطمئن سازم که می‌تواند آبروی خود را حفظ کند، می‌خواستم مطمئن باشم که وی را به تهاجم وادار نکرده‌ام.

[یک یا دو روز بعد] صدای این سرباز را از پشت سرمان شنیدیم: «گفته بودم به این جا برنگرد»، و بازهم بن‌لادن بود. ما با افغان‌ها حدود پنجاه نفر بودیم. کوشیدیم عکس بگیریم، اما سربازان بن‌لادن متوجه فلاش‌ها شدند. «گفتیم خاموشش کن!» و سپس اسلحهٔ خود را به سوی افراد پشت دوربین نشانه رفتند. سپس در حال خزیدن نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شدند، فهمیدم که این سربازان مراقب نیستند. همه آنها با فریاد بن‌لادن نگران شدند. خواستم به بن‌لادن بگویم که افغان‌ها می‌خواهند ما در آنجا باشیم. و بعد یک افغان میان دو گروه قرار گرفت و گفت: «دیگر بس کنید، این برای اسلام بد است. این جهاد است. ما باید به جنگ میان خود پایان دهیم.» اما این گفتگو همچنان ادامه داشت و در نهایت به پایان خود نزدیک و نزدیک‌تر شد. سرانجام گفتم: «ما برمی‌گردیم. نمی‌خواهیم کشته شویم.»

و همان طور که دور می‌شدیم دو خمپاره از طرف کامیون‌ها شلیک شد. و همه آنها شروع کردند به فریادزدن، همه آنها اک۴۷ داشتند؛ سپس نزدیک جاده به تام

[فیلمبردار] گفتم: بایست و گفتم «ببین، به تمام کسانی که از جاده بالا می‌آیند باید بگوییم که داخل اردوگاه نروند. آنها به سوی مرگ می‌روند.» سپس این دو سرباز سوئیسی آمدند، پیاده شدند و گفتند: «نه، نه، نه، همه چیز مرتب است. ما آی سی آر سی (انجمن بین‌المللی صلیب سرخ)[1] هستیم.» و من به آنها گفتم: «گمان نمی‌کنم برای این سربازان اهمیت داشته باشد که شما کی هستید. اگر شما را ببینند درصدد کشتن شما برخواهند آمد.» و شنیدم که در نهایت به آن طرف راندند و مورد اصابت قرار گرفتند.

بنابراین، به پایگاه پیشاور [در پاکستان] برگشتیم. و [افغان‌ها] بی‌حرمت شدند. کاملاً بی‌حرمت. فرمانده گفت: «سربازی که شما دیدید، اسامه بن‌لادن بود و برای من اصلاً اهمیتی نداشت.» آن را کاملاً بی‌اهمیت می‌دانستم. در نهایت داستان کوتاهی دربارهٔ همه این اتفاقات نوشتم. این داستان هرگز منتشر نشد. در آن هنگام سی و هشت سال داشتم.

به رغم عقب‌نشینی در جنگ جلال‌آباد، روزنامه‌نگاران در مجلّهٔ *جهاد* در شمارهٔ آوریل ۱۹۹۱ در مصاحبه‌ای با «یک دانش‌آموز جوان» بر عزّت شهادت مردگان تأکید کرد.

مجله با دانش‌آموز جوان حسّام پسر شهید ابی حسّام السّوری که در سال ۱۹۸۹ در جلال‌آباد شهید شد، تماس گرفت. دانش‌آموز حسّام چهارده سال دارد و اهل حما از سوریّه است. اکنون با مادر و شش برادر و خواهرش زندگی می‌کند و در مدرسه درس می‌خواند.

حسّام می‌گوید: «جهاد در افغانستان تکلیف همه مسلمانان است تا با تقدیم خون خود، سرزمین مسلمانان را آزاد سازند. ابتدا از شهادت پدرم اندوهگین بودیم، اما خواست خدا این بوده، پس شهادت او برای ما و برای دنیا مبارک و در نهایت مایهٔ مباهات است. و می‌خواهم خوشبخت زندگی کنم و در راه خداوند شهید شوم.»

شکست در جنگ جلال‌آباد در ۱۹۸۹، شکست مجاهدان افغان و متحدانِ عرب آنها بود. این شکست، مرحله‌ای از جنگ فرسایشی میان رژیم کمونیستی افغان و گروه‌های مسلح متعدد افغان بود که تا آوریل ۱۹۹۲ به طولِ انجامید و سرانجام سردار افغان، احمدشاه

1. ICRC (International Committee of the Red Cross)

مسعود، کابل را به تصرف درآورد. در این هنگام بسیاری از اعراب، افغان‌ها را ترک کرده بودند تا در پی جهادهای دیگر باشند.

*

قتل روحانی فلسطینی عبدالله عزّام در بیست و چهارم نوامبر ۱۹۸۹ در پیشاور، نقطه محوری این داستان است. بن‌لادن سال‌های زیادی از عزّام پیروی کرده بود، اما سازمان نظامی خود را تأسیس کرد تا القاعده را کامل کند. در این میان، عزّام بیش از پیش متقاعد شد که احمدشاه مسعود نماینده آتی افغانستان خواهد بود، و این استنتاجی بود که تندروهای پیرامون بن‌لادن با آن موافق نبودند.

قاتل عزّام ناشناخته باقی ماند و احتمالاً ناشناخته هم باقی خواهد ماند. چندین کارگزار به ذهن خطور می‌کند، از جمله کهاد[1]، سازمان امنیتی کمونیست‌های افغان که هنوز در کابل قدرت داشتند و برای از میان برداشتن یکی از رهبران مقاومت افغان، دلیل کافی داشتند. موساد، سرویس اطلاعاتی اسرائیل نیز به دلیل آنکه این روحانی متنفذ فلسطینی نقش مهمی در ظهور حماس در اواخر دههٔ هشتاد داشت و مبارزان حماس را در مرز پاکستان ـ افغانستان جمع می‌کرد و به آنها آموزش می‌داد، می‌توانست در قتل عزّام دست داشته باشد.

به هر حال، دربارهٔ مرگ عزّام تحقیقات زیادی انجام دادم، به احتمال قوی، حماس یا کمونیست‌های افغان او را نکشتند، بلکه تندروهای مصری و گلبدین حکمتیار رهبر افغان که انگیزه و تمایل زیادی برای کشتن عزّام داشت، برای کشتن او متحد شدند. با قتل عزّام، حکمتیار، یکی از حامیان مهم دشمن بزرگ خود، مسعود را حذف می‌کرد و جهادگران مصری بر رهبر «اعراب افغان» که با دیدگاه‌های آنها دربارهٔ ضرورت سرنگونی رژیم‌های خاورمیانه، موافق نبود، تسلط می‌یافتند.

هنگام کشته‌شدن عزّام، بن‌لادن در پاکستان نبود، اما متحدان نزدیک او از مرگ عزّام سود بردند، زیرا عزّام اقتداری روحانی و توانایی اخلاقی در جلوگیری از جهادگران تندرو داشت.(۲۶) با رفتن عزّام، وزنهٔ سنگینی از نظر روشن‌فکری در برابر اندیشه‌های اعراب افغان عضو القاعده باقی نمی‌ماند. و آنچه فرضیهٔ اتحاد احتمالی تندروهای مضری با حکمتیار را تأیید می‌کند، به منبعی بعید برمی‌گردد: مبارزان عرب و روزنامه‌نگاران آن روزگار در پاکستان.

1. KHAD

فرج اسماعیل، روزنامه‌نگار مصری که در آغاز ۱۹۸۶، اخبار جهاد افغان را برای روزنامه *المسلمون* تهیه می‌کرد. (۲۷)

چند ماه پیش از مرگ عزّام مناسبات بدی میان بن‌لادن و ایمن الظواهری علیه عزّام شکل گرفته بود. عزّام خواهان وحدت میان گروه‌های افغانی بود، اما تا ۱۹۸۹ بن‌لادن و ظواهری از احمدشاه مسعود نفرت پیدا کرده بودند. عزّام احساس می‌کرد که اعراب نباید در درگیری افغان‌ها جهت‌گیری کنند.

عزّام در این هنگام دیگر در بیت‌الانصار [خانهٔ یاری‌گران، که تکواژ در داخل القاعده بود] سخنرانی نمی‌کرد، و سفرهایی برای دیدن مسعود [در درهٔ پنج شیر، در شمال افغانستان] انجام می‌داد.

وائل جولیدان در هلال احمر[1] سعودی که تشکیلات برجسته‌ای در پیشاور بود خدمت می‌کرد. او عزّام و بن‌لادن را به خوبی می‌شناخت. (۲۸)

عبدالله عزّام دائماً دربارهٔ مسعود صحبت می‌کرد، درباره‌اش کتاب می‌نوشت و سخنرانی می‌کرد. شیخ عبدالله عزّام می‌گفت، «مسعود امید تمام امت است.» و به خدا سوگند می‌خورد که مسعود امید همه امت است. این آخرین ملاقات من با عبدالله عزّام بود. او روز جمعه کشته شد.

«یک میلیونر تندرو در مصر و عربستان سعودی»، شرحی از اوایل کار بن‌لادن است که در مجلّهٔ هفتگی مصری *روزالیوسف* منتشر شده است. (۲۹)

در آن هنگام [در ۱۹۸۹] برخورد میان گروه‌های مختلف افغان آغاز شد. گلبدین حکمتیار (رهبر اسلام‌گرای سخت‌گیر افغان) و پیروانش گمان می‌کردند که آن اعراب با اموال و اسلحه و جوانان مشتاق، اسب برندهٔ شرط‌بندی هستند، به‌ویژه که برخی از آنها، از جمله مردان جوان مصری و سوری دارای تجربیات نظامی بودند.

در مقابل، گروه برهان‌الدّین ربّانی و فرماندهٔ نیروهای او در آن زمان [احمدشاه مسعود] در خصوص سهم آن اعراب و نقش اسامه بن‌لادن از سخن گفتن سخت پرهیز می‌کردند. در واقع آنها کلاً سهم اعراب در جنگ را نادیده می‌گرفتند و معتقد بودند که اعراب تنها در پی شهادت هستند و سازمان ندارند. همچنین احساس

---

۱. در متن اصلی «صلیب سرخ» آمده است. ـ م

می‌کردند که اهداف بن‌لادن نامشخص است.

این تفکر، بن‌لادن را بیشتر به سوی حکمتیار سوق می‌داد.

حسن عبدربّه السرایحی یکی از نخستین داوطلبان برای پیوستن به جهاد افغان بود.(۳۰)

در ۱۹۸۹ دسته‌بندی میان مصری‌ها و عزّام وجود داشت. مصری‌ها به دلیل اختلاف در باورهای الهی از او نفرت داشتند و می‌خواستند فرصتی برای طلوع ستارهٔ بن‌لادن فراهم آورند. من دربارهٔ شرکت بن‌لادن در قتل عزّام تردید دارم. گمان می‌کنم مصری‌ها کشتن عزّام را با فکر تأسیس سازمان القاعده مطابق می‌دیدند.

اسامه رشدی: عضو گروه اسلامی مصر، هنگام قتل عزّام در پیشاور به سر می‌برد.(۳۱)

از ۱۹۸۹ دربارهٔ القاعده [چیزهایی می‌شنیدیم]. آموزش نظامی خوبی به افراد می‌دادند و آنها را به صف خود وارد می‌کردند، در این زمان القاعده با آمریکا یا رژیم دیگری، مخالفت نداشت. گمان می‌کنم این کار پس از اختلاف با شیخ عبدالله عزّام آغاز شد. ایمن [الظواهری] برخوردی جدّی با دکتر عبدالله عزّام داشت. او را عامل آمریکا و عامل عربستان سعودی معرفی کرد. بارها با دکتر الظواهری صحبت کرده بودم. [به ما گفت] چرا با دکتر عزّام روابط حسنه دارید؟ الظواهری [سعی می‌کرد با ترفند] بن‌لادن را از دکتر عزّام جدا کند. دو روز پیش از [کشته‌شدن] عزّام، دو ساعت با الظواهری صحبت کردم و کوشیدم نظرش را تغییر دهم، اما او خیلی عصبانی بود. الظواهری را دوباره در مراسم تدفین دکتر عزّام دیدم. و دکتر الظواهری بسیار گرفته و اندوهگین بود، اما پیش از [مرگ] عزّام [می‌گفت که عزّام] جاسوس است.

کمال حَلباوی از اعضای برجستهٔ اخوان المسلمین هنگام کشته‌شدن عزّام در پیشاور بود. (۳۲)

گمان می‌کنم قاتلان [عزّام] از محیط محلی و داخلی بودند نه خارجی، نه صهیونیست، نه روسی نه آمریکایی. کار کمونیست‌ها [ی شوروی] نبود: آنها قبلاً شکست خورده بودند. گمان می‌کنم کار خودی‌ها بود. منظورم اعراب یا افاغنه است. احتمالاً گروه‌هایی از مجاهدان همراه عزّام، از او ناراضی بودند. سلاح‌ها در آنجا بود، محیط مال آنها بود، آنها به راحتی به او دسترسی داشتند، پس نیازی به توطئه اسرائیلی‌ها، روس‌ها، آمریکایی‌ها نبود. پیش از قتل [عزّام] بیانیه‌ها و اعلامیه‌های

زیادی در پیشاور منتشر شده بود که در آنها گفته می‌شد عزّام، مسلمان خوبی نیست.

مجلّهٔ *جهاد*، شمارهٔ ۶۳ (ژانویه ۱۹۹۰)، جمعهٔ خونین: قتل شیخ عبدالله و دو فرزندش»

در بیست و چهارم نوامبر ۱۹۸۹ عزّام در حال رفتن به مسجد شهدا [در پیشاور] بود، جایی که معمولاً هر روز جمعه در آنجا خطبه می‌خواند. با پسرانش در یک خودرو نشست. نخستین بار بود که از این خودرو استفاده می‌کردند. پسرش محمّد رانندگی خودرو را به عهده داشت. در یک خیابان باریک در حال پیچیدن به راست بود که یک بمب بیست کیلوگرمی منفجر شد. از آنجا که این خودرو نخستین بار مورد استفاده قرار گرفته بود، احتمالاً قاتلان از خانه عزّام او را زیرنظر داشته‌اند. بمب در یک خیابان اصلی نزدیک پمپ بنزین کار گذاشته شده بود. چاشنی بمب با کابلی مخفی به طول پنجاه متر در کانال فاضلاب کار گذاشته شده بود. شیوهٔ ساخت بمب نشان می‌دهد که آنها قصد کشتن افراد دیگر را نداشته‌اند. در داخل بمب هیچ فلزی قرار نداده بودند. آنها نمی‌خواستند هیچ پاکستانی کشته شود تا موضوع مورد رسیدگی قرار نگیرد.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام. (۳۳)

بیست کیلوگرم TNT ـ برادرم محمّد هفده متر دورتر از خودرو پیدا شد. پدرم از داخل خودرو مستقیماً به جاده پرت شد، برادرم ابراهیم به روی سیم‌های برق افتاد ـ دست‌های او در جای دیگری پیدا شد.

مجلّهٔ *جهاد*، شمارهٔ ۶۳ (ژانویه ۱۹۹۰). همسر شهید شیخ عبدالله عزّام.

او بچه‌هایمان را برای شهادت در راه خدا تربیت کرده بود. از تربیت آنها معلوم بود که او می‌خواهد فرزندان ما پا جای پای پدرشان بگذارند، در راه جهاد شهید شوند.

و اما من، امیدوارم به هر ترتیبی که بتوانم، با خیاطی، تدریس، پرستاری، کمک به برادران افغان را تداوم ببخشم و تا زمان پیروزی، با برادران عرب خود در پیشاور خواهم ماند.

از خواهران مسلمانم می‌خواهم فرزندانشان را مسلمانان راستین تربیت کنند، بچه‌هایی تربیت کنند که مسئولیت تداوم جهاد و اراده خداوند را بپذیرند و در راه ایمان، خود را شهید راه خدا سازند.

عبدالله انس یک الجزایری است که عزّام او را در خدمت جهاد افغان درآورده بود. انس در ۱۹۹۰ با یکی از دختران عزّام ازدواج کرد. (۳۴)

نمی‌توانید [واکنش نسبت به قتل عزّام را] تصور کنید. از همه جای دنیا به ما زنگ می‌زنند، مردم زنگ می‌زنند و گریه می‌کنند، زیرا نمی‌توانند سخنی بر زبان بیاورند. خانم‌ها و آقایان، از فلسطین، ایالات متحده، الجزیره، سعودی و از همه جا با سه، چهار خط تلفن، بیست و چهار ساعته و بیش از یک ماه ـ زنگ می‌زنند و گریه می‌کنند. بدون اغراق، این یک زلزله است.

احمد زیدان مؤلف کتاب *بن‌لادن بدون نقاب*[1] به زبان عربی است که تا حدودی براساس ملاقات‌های خود او با بن‌لادن تألیف یافته است.(۳۵)

بسیار مشکل بتوان ارزیابی و برآورد کرد که دست چه کسی در کشتن عبدالله عزّام در کار بوده است ـ موساد [سازمان اطلاعات اسرائیل] زیرا عبدالله عزّام دستی در تأسیس حماس داشته است. مورد دیگر شاید کهاد [سازمان اطلاعات افغان‌های کمونیست] باشد. من کلاً رد می‌کنم که بن‌لادن شخصاً به این کار راضی بوده باشد، اصولاً اسامه بن‌لادن چنین آدمی نیست که عبدالله عزّام را بکشد. و الّا، اگر او به این کار راضی می‌شد، کار را یکجا تمام می‌کرد.

جمال خشوقّی.

[چه کسی عزّام را کشت؟] می‌توانست کار حکمتیار باشد، یا کار کهاد باشد، می‌توانست کار موساد و یا حتی کار مصری‌ها [اطرافیان ایمن الظواهری] باشد. یکی از فرضیاتی که بعداً به آن رسیدم [این است که] عبدالله عزّام فکری مهم داشت. و از مشکل افغانستان باخبر بود. این مشکل به مسعود و حکمتیار رهبران افغان برمی‌گشت. اگر می‌شد این دو نفر را متحد کرد، مشکل افغانستان حل می‌شد، در آن صورت امنیت سرزمین اسلامی در آینده تثبیت می‌شد. به همین دلیل او تلاش زیادی در جبهه به عمل می‌آورد. اسامه از این کار راضی نبود. او در میان دو اندیشه در تردید بود: اسلام تندرو و اسلام معتدل. بنابراین، مسعود در صورت ملاقات با اسامه می‌توانست او را تحت تأثیر قرار دهد و کفّه اسلام معتدل را درنظر اسامه سنگین‌تر کند.

---

1. *Bin Laden Unmasked*

من با حکمتیار متکبر و خودمحور ملاقات کردم. به گمان من حکمتیار برای حذف دشمنانش یک سازمان مخفی در اختیار داشت. این معنی ذهن حکمتیار را مشغول کرده بود که او رهبر مشروع نهضت جهاد افغان است، زیرا از جمله کسانی می‌باشد که در دهۀ هفتاد جهاد را آغاز کرده است. از همان اوایل، برخی از قتل‌های پنهانی که دربارۀ بعضی از مجاهدان افغان اعمال شد، از سوی حکمتیار ترتیب یافته بود [تصور بر این است].

جمال اسماعیل.

عبدالله عزّام در بیست و چهار نوامبر ۱۹۸۹ کشته شد. اسامه ماه پیش از آن مجبور به ترک پاکستان شده بود. در مجلس ملی پاکستان نوعی بی‌اعتمادی [در دوم نوامبر ۱۹۸۹] در برابر حکومت بی‌نظیر بوتو (اولین نخست وزیر زن در پاکستان) وجود داشت. [پول‌هایی که مصرف شد] برای خرید برخی از اعضای مجلس ملی، از سوی اسامه پرداخت شده بود. بی‌نظیر از پیش می‌دانست که تحرکاتی در راستای عدم اعتماد در مجلس شکل گرفته و آنها درصدد هستند آثار برخی از اعضای حزب را بخرند. چون روز اقدام به اظهار عدم اعتماد فرا رسید مخالفان نتوانستند اکثریت پارلمان را به دادن رأی عدم اعتماد به دولت وادار سازند و بنابراین، استعفا کردند.

هنگامی که [بی‌نظیر] به نقش اسامه پی برد، ملک فهد [عربستان سعودی] را دعوت کرد و به او گفت: «یا آدم خودتان را از اینجا فرابخوانید یا او را دستگیر و مورد بازجویی قرار می‌دهیم. و ما رسانه‌های آزاد داریم. آنها دربارۀ مداخلۀ سعودی در امور داخلی ما مطالب زیادی خواهند گفت و به تحلیل آنها خواهند پرداخت.» اسامه پس از برخی رایزنی‌ها [به عربستان سعودی] برگشت. پس از بازگشت، مقامات سعودی گذرنامه‌اش را گرفتند و او را ممنوع‌الخروج ساختند.

به رغم این حقیقت که بن‌لادن بازگشته بود تا در عربستان سعودی زندگی کند، سازمان القاعدۀ او آموزش داوطلبان جهاد علیه رژیم کمونیست افغان را که جای شوروی‌ها را گرفته بود، تداوم می‌بخشید.

نعمان بن عثمان، اهل لیبی یکی از آن داوطلب‌ها بود. (۳۶)

من از خانواده‌ای ثروتمند هستم؛ وزرای سازمان اطلاعات بسیار ثروتمند هستند. در اول سپتامبر رژیم قذافی [به قدرت رسید]. آنها به انقلاب جهانی معتقد بودند و

مایل بودند به اتحاد شوروی نزدیک شوند. این رژیم، بسیار ستمگر بود. مثالی برای شما می‌آورم. من در دانشگاه در رشته علوم سیاسی درس می‌خواندم و می‌توانم بگویم که از بهترین دانشجویان بودم. روز پنجم مرا از دانشگاه بیرون کردند، زیرا افراد را از روی نام خانوادگی طبقه‌بندی می‌کردند. مسائلی از این قبیل بسیار زیاد بود، و من دو برادر دارم، آنها هم مجبور به ترک دانشگاه شدند. در حال حاضر یکی از آنها در میامی و دیگری در لندن زندگی می‌کند.

در اواخر سال ۸۷، ۸۸ ـ بیداری اسلامی که ما به عربی آن را سهوه می‌گوییم ـ مورد توجه جامعه قرار گرفت. صدها نفر از دوستان من [در این موضوع درگیر شدند]. در اوایل سال ۸۹ سازمان امنیت درصدد برآمد حملات گسترده‌ای بر اسلام‌گرایان انجام دهد. به طور غیرمنتظره صدها تن از یارانت ناپدید می‌شوند.

در اواخر سال ۸۹ لیبی را ترک کردم. در ژانویه ۱۹۹۰ وارد فرودگاه اسلام‌آباد شدم و از آنجا [به پیشاور] به یک مهمانخانه رفتم. مثل اینکه وارد هتلی می‌شوی ـ ویلای بزرگی که حدود ۱۵۰ نفر در همه جای آن پراکنده‌اند. و خیمه‌های زیادی در آنجا بود. مهمانخانه خوب مجهز شده بود.

سپس به خُست [در شرق افغانستان] رفتم. در آنجا اردوگاهی [آموزشی] به نام فاروق وجود دارد. هر هفته برخی [اشخاص] را می‌بینی که وارد اردوگاه می‌شوند، زیرا معتقدند اسلام‌گرایان آنها را آموزش می‌دهند، و این راه به جایی در آسمان می‌رود، در بهشت، و یا جایی که فرشتگان آن را احاطه کرده‌اند، بپیوندد، اما هنگامی که در برابر موزیک با واقعیت روبرو می شوند ـ که بر سر افراد فریاد می‌کشند، آنها را ساعت دو صبح بیدار می‌کنند، این کار را بسیار مشکل می‌یابند. این کار بسیار سخت و شاق است. خدای من، مثل اینکه در وسط جایی ناشناخته خوابیده‌ای. اگر از اردوگاه بیرون بروی، چیزی پیدا نخواهی کرد.

همه [آموزش‌دهندگان] از اعضای القاعده هستند. آموزش بسیار سختی بود. تمام آنها به اصول مربوط است. و مهمترین چیز تغییر زندگی انسان از نوعی به نوعی دیگر می‌باشد، از زندگی غیرنظامی به زندگی چریکی.

بن عثمان در محاصره شهر خُست در افغانستان شرقی جنگید. کمونیست‌های افغان از این شهر سوق‌الجیشی در میانه ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ به مدت دو سال، به شدت دفاع کردند.

مدتی طولانی، ماه‌ها و ماه‌ها در آنجا ماندیم. در بعضی نواحی خطوط جبهه میان ما و دشمن ـ صد متر بود. و ما به یکدیگر شلیک می‌کردیم. هدف قراردادن کمونیست‌ها، کار ساده‌ای نبود. خدای من. ارتش آنها بسیار بزرگ بود! هزاران هزار نیرو و تانک داشتند.

اعراب برای مردن [به آنجا رفتند]. افاغنه برای پس گرفتن کشور خود به آنجا آمده بودند. این موردی متفاوت بود. ما می‌خواستیم در آن‌جا بمیریم. نمی‌خواستیم برگردیم. پس به جنگی آشتی‌ناپذیر در نواحی خاص نیاز بود یا باید به کاری بسیار احمقانه دست می‌زدیم. [بنابراین، انجام این کار را از اعراب می‌خواستند.]

می‌دانید که این کاری بسیار جالب و رؤیایی بود. من آن را دوست داشتم.

حسین خرشتو یکی از اعضای القاعده است که در ۲۰۰۱ در جریان محاکمۀ چهار متهم به داشتن نقش در حمله به سفارت‌های ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، از سوی دولت ایالات متحده به عنوان شاهد احضار شده است. گزیده‌ای از شهادت او در زیر می‌آید. او مانند بن عثمان به جهاد علیه کمونیست‌های افغان برخاسته و القاعده او را آموزش داده است.(۳۷)

نام من حسین خرشتو است. در پانزده مه ۱۹۶۴ در مراکش به دنیا آمدم. پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی، به مدت سه سال در مدرسه تدارکات بودم. انگلیسی را در دبیرستان آموختم. در ۱۹۸۹ به فرانسه رفتم. در نانوایی‌ها کار می‌کردم و سپس به کرس رفتم. شش یا هفت ماه کار کردم. قاچاقی به ایتالیا رفتم. برای رفتن به ایتالیا گذرنامه نداشتم. در میلانو، یا میلان مستقر شدم.

بیست و سوم ژانویه ۱۹۹۱، از ایتالیا به پاکستان رفتم. در آن هنگام، مردم زیادی از همه جای دنیا به افغانستان می‌آمدند تا به مردم مسلمان آن کشور کمک کنند و من یکی از آنها بودم. ما به کراچی رسیدیم. سپس با هواپیمای دیگری به اسلام‌آباد رفتیم و هواپیمای دیگری ما را به بیت الانصار در پیشاور برد. بیت‌الانصار [خانه یاری‌گران] یک مهمانسرا بود. نخستین کاری که باید بکنی این است که تمام اشیای قیمتی از قبیل گذرنامه و پول را در جای امنی بگذاری، اجازه نمی‌دهند درباره افغانستان معلومات زیادی کسب کنی، نمی‌گویند چند ماه باید آموزش ببینی و در کدام اردوگاه تو را آموزش خواهند داد.

***دایرةالمعارف جهاد*، خودآموز دستی حجیم القاعده از تشکیل *بیت‌الانصار* «خانهٔ یاری‌گران» در بخش امنیتی و مراقبتی خود سخن می‌گوید. گزیدهٔ زیر از کاغذبازی شدید در داخل *جهاد* حکایت دارد. (۳۸)**

[بیت‌الانصار مجموعه‌ای است شامل] چادر نگهبانان، اتاق ملاقات، اتاقی برای تازه واردان از اردوگاه‌ها و جبهه‌ها، اتاق امنیت، کابین تلفن، آشپزخانه، مسجد، و رخت‌شوی‌خانه. در اتاق امنیت، گذرنامه‌ها و اشیای گرانبها را نگه می‌دارند. برای استراحت و خواب اعضای اداری، محلی درنظر گرفته شده است. **س** تصدی پست و نظارت بر خروج از اردوگاه را به عهده دارد. **ش** مسئول خزانه‌داری و حسابداری است. **ق** ناظر بر حمل و نقل و امنیت است. ساعات رسمی اداری از هشت صبح تا نماز ظهر و از پنج بعدازظهر تا نماز عصر است.

حقوق [ماهانه] اعضای اداری:

۱. ق ۶۰۰۰ روپیه [حدود ۱۰۰ دلار].

۲. ش ۶۰۰۰ روپیه.

۳. ث ۴۰۰۰ روپیه.

جایگاه اجتماعی اعضای اداری:

۱. س. متأهل دارای اولاد. او ۳۵ ساله است.

۲. م. متأهل است و پسری یک و نیم ساله دارد.

۳. ق. متأهل و ۲۷ ساله است.

۴. ش. متأهل. دو پسر و یک دختر دارد و ۳۰ ساله است.

۵. ت. متأهل است و بچه ندارد. ۲۵ ساله است.

۶. د. مجرد است و ۱۹ سال دارد.

۷. س. مجرد است و ۲۳ سال دارد.

۸. د. مجرد است و ۲۲ سال دارد.

اتاق ملاقات (اتاق بزرگ): حداقل پنجاه نفر در این اتاق می‌خوابند. در زمستان از این اتاق برای نماز خواندن و تدریس و سخنرانی استفاده می‌شود.

اتاق تازه واردان از اردوگاه‌ها و جبهه‌ها: اتاقی با ابعاد تقریبی هفت در پنج متر که حدود بیست نفر در آن می‌خوابند.

بخش گذرنامه‌ها. برادر دبلیو[1] و برادر وای[2] در این اتاق کار می‌کنند. وای یک‌ساعت صبح و یک ساعت عصر، البته بیشتر بعدازظهرها را کار می‌کند. کار او عمدتاً بیرون از دفتر، در وزارت خارجه و ادارهٔ گذرنامه است. دبلیو هشت صبح به محل می‌آید و تا یک بعدازظهر کار می‌کند. کار این اتاق، گرفتن ویزا و اجازه خروج و دیگر امور مربوط به گذرنامه‌هاست.

ادامهٔ گواهی حسین خرشتو. (۳۹)

من اردوگاه [آموزشی] فاروق را برگزیدم. حدود ساعت شش بعدازظهر به آنجا رسیدیم. به من گفتند که شب را با برادران دیگر در مسجد بگذرانم و در آن شب تیراندازی شد و این کار حدود ساعت یک اتفاق افتاد. از مسجد بیرون آمدیم و همه در اتاق ملاقات جمع شدند. اردوگاه این طوری به ما خوشامد گفت. می‌خواستند به ما تفهیم کنند که باید آماده باشیم. فکر نکنیم که آمده‌ایم در اردوگاه بخوابیم.

بخش نخست آموزش حدود یک ماه طول کشید و سلاح سبک از قبیل اک ـ ۴۷[3]، ام ـ ۱۶، یوزی را آموزش دیدیم، سپس به مرحله دوم رسیدیم و نحوهٔ کاربرد مواد منفجره از قبیل سی۳، سی۴، و دینامیت را آموختیم. آنها دو نوع چاشنی داشتند، برقی و انفجاری؛ سپس مرحله سوم شروع می‌شد. کاربرد سلاح‌های ضدهوایی را یاد گرفتیم. در اردوگاه فاروق هر روز پس از نماز صبح به مدت یک تا یک و نیم و گاهی دو ساعت به مرور آموخته‌هایمان می‌پرداختیم. خود من وزن زیادی کم کردم. حدود بیست کیلوگرم (۴۴ پوند).

امیر اردوگاه فاروق به ما گفت اگر جزئیات بیشتری درباره القاعده و چگونگی پیوستن به آن می‌خواهید باید چیزهای زیادی در این جا یاد بگیرید. *بیت‌السلام* مهمانسرای القاعده است. در آن جا همه از القاعده صحبت می‌کنند. ما به عدهٔ زیادی نیاز داریم. تصمیم گرفتیم به آنها بپیوندیم. هنگام ورود به مهمانسرای میران‌شاه با سربازی به نام ابواحمدالحبری آشنا شدیم. او درباره پیوستن به القاعده چیزهای زیادی به ما گفت و نوشته‌ای به زبان عربی در اختیار ما گذاشت. این نوشته [سوگند] برای

---

1. W
2. Y
3. Ak- 47

پیوستن به القاعده بود. او به ما گفت که القاعده گروهی است از مسلمانان متحد برای جنگ در راه اسلام، و انجام کارهای خوب برای اسلام و مسلمانان سرتاسر جهان.

او گفت که باید از امیر ـ کلمه‌ای اسلامی برای مدیر، اما بیشتر به معنی مدیر مذهبی ـ اطاعت کنید و فرامین او را تا آنجا که به سود اسلام باشد و نه بر ضد آن، انجام دهید. من بیعت کردم. در آن ایام افراد زیادی را در القاعده نمی‌شناختم، اما می‌دانستم که اسامه بن‌لادن، امیر و ابوبنج‌شیری نفر دوم و ابوحفص نفر سوم است.

ابوحفص از من و تعداد دیگری از افراد خواست تا آموزش دیگری را در خانه اسامه بن‌لادن در حیات‌آباد در پیشاور بگذرانیم. حدود ۱۹۹۲ بود. ابوحفص دربارهٔ نوع آموزش چیزی به ما نگفت، اما اظهار داشت که آموزش دهنده مردی جدی است. او بسیار، بسیار سخت‌گیر است. او ابومحمّد امریکی بود. آمریکایی. (علی محمّد، مصری ـ آمریکایی که در ارتش ایالات متحده با درجهٔ گروهبانی در پادگان براگ[1] در کارولینای شمالی، در اواخر دهه هشتاد، خدمت کرده بود.)

آموزش‌دهنده [علی‌محمّد توضیح داد که] چگونه مراقب اهداف باشیم و اطلاعاتی دربارهٔ آنها به دست بیاوریم. ما نحوهٔ کاربرد دوربین‌های مختلف، به ویژه دوربین‌های کوچک، و چگونگی عکس گرفتن را در مهمانسرای محل اقامت خود، یاد گرفتیم. پس از گرفتن عکس به محل برمی‌گشتیم و با استفاده از یک دستگاه ثابت‌کننده و تکثیرکننده و آب، به تکثیر آنها می‌پرداختیم.

از [بررسی] چیزهای کوچک مانند پل، استادیوم، محل‌های کوچک خالی شروع کردیم و در مرحلهٔ دوم، مثلاً به پایگاه‌های پلیس رفتیم و در گروه من، رفتن به کنسولگری و مرکز فرهنگی ایران در پیشاور را تمرین کردیم.

در خلال آموزش، محمّد گفت که این کار نخستین بخش از بخش نظامی است. شما اطلاعاتی درباره این اهداف فراهم می‌کنید و هرگاه که کارتان تمام شد، محل را ترک می‌کنید و ما گزارش‌ها را به رؤسای خود می‌فرستیم و از آنجا می‌رویم. آن افراد، از طریق این گزارش، اطلاعات و موارد لازم را جمع می‌کنند، سپس درباره حمله به هدف تصمیم می‌گیرند و آنها گروه دیگری را می‌فرستند تا تمام چیزهای لازم برای

1. Ft. Bragg

این حمله را فراهم آورند. هرگاه گروه سوم کار [خود] را تمام کرد محل را ترک می‌کند. در نهایت گروه چهارم کاری را که به آنها محول شده به پایان می‌رساند.

علی‌محمّد اگرچه از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ در ارتش ایالات متحده خدمت می‌کرده و با یک آمریکایی ازدواج کرده بود، اما در القاعده آموزش دهنده‌ای مهم محسوب می‌شد. خلاصه‌ای از پرونده محمّد در ارتش ایالات متحده به قرار زیر است. مشخصات پرونده حاکی از سطح آموزش و مهارت‌هایی است که علی محمّد می‌توانست از آنها در آموزش داوطلبان القاعده استفاده کند.(۴۰)

نام: محمّد علی ابوالاکود[1]

تاریخ تولد: ۵۲/۶/۳

محل تولد: اسکندریه، مصر

تحصیلات:

۱. دانشکدهٔ نظامی، قاهره، مصر، لیسانس علوم، ۷۳

۲. دانشگاه اسکندریه، مصر، لیسانس روان‌شناسی، ۸۰

تخصص حرفه‌ای نظامی ـ ۷۶ سی ۱۰، نشانه‌های افزارمندی:

نشانی منزل: سانتاکلارا،[2] کالیفرنیا.

آخرین درجه: ای ـ ۵، گروهبان.

محل نام‌نویسی: اوکلند،[3] کالیفرنیا.

تاریخ نام‌نویسی: ۸۶/۸/۱۵

خدمت اجباری تا: ۹۴/۸

اطلاعات مربوط به خدمت:

۸۶/۱۱ آموزش اولیه گروهان چهارم، گردان اول پایه جنوب کالیفرنیا
تیپ آموزش‌دهنده. پادگان جکسن،

۸۷/۲ مأموریت موقت. پادگان لی، ویرجینیا.

۸۷/۴ نشانی‌های افزارمندی قرارگاه‌های مرکزی، فرماندهی قرارگاه‌های مرکزی.

---

1. Aboualacoud
2. Santa Clara
3. Oak Land

تخصص فرماندهی عملیات ویژه، یکم. پادگان براگ شمال کالیفرنیا.
۸۷/۵ فرماندهی ویژه استفاده گروه پنجم نیروهای ویژه پادگان براگ
از موضوع خدمت
۸۹/۱۱ وظیفه اصلی اجرایی، آماده به خدمت فردی.
مرکز کارکنان احتیاط ارتش، سنت‌لوئی، میسوری.
تشویق‌ها: دکمه یقه ارتش/ نشان چتربازی/ نشان ویژه ام۱۶/ روبان خدمت ارتش/ مدال موفقیت ارتش/ مدال فرماندهی ارتش.

*

در پی عقب‌نشینی شوروی از افغانستان در ۱۹۸۹، گروه‌های افغان که به دلیل تزلزل داخلی و جنگ بلافصل خارجی، پراکنده شده بودند، در تصرف کابل موفقیت زیادی کسب نکردند. مشخص‌ترین درگیری‌ها میان دو فرمانده رقیب قدیمی، گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود در جریان بود.

بن‌لادن که در نوامبر ۱۹۸۹ پاکستان را ترک کرده و به عربستان سعودی رفته بود، در اوایل ۱۹۹۱ به پاکستان برگشت و تلاش می‌کرد میان رهبران افغان سازش ایجاد کند. لیکن، با کشیده شدن افغانستان به سوی جنگ داخلی، بن‌لادن از افغانستان دست شست و تصمیم گرفت به سودان برود.

وائل جولیدان متذکر می‌شود که او و بن‌لادن در اوایل دهۀ نود می‌کوشیدند رهبران جنگ افغان را آرام سازند.

اسامه به مدت یک و نیم سال، از سال ۸۹ تا ۹۱ در جدّه بود؛ سپس تصمیم گرفت به مدینه برود، زیرا با طرح‌های خانوادگی همکاری داشت و می‌خواست در حرم باشد و در مجاورت مسجد به سر برد. و در آن هنگام، توسعه تمام شهر [مدینه] در حال اجرا بود.

بن‌لادن در اوایل ۹۱ به پیشاور بازگشت و تا اوایل ۹۲ در آنجا ماند و من که در پیشاور بودم، گاه‌گاهی او را می‌دیدم. برای دفع منازعات رهبران افغان، معمولاً به ملاقات آنها می‌رفتیم، زیرا این منازعات در آن ایام بسیار جدی شده بود. گاه‌گاهی به اتفاق هم می‌رفتیم تا با رهبران متعدد افغان صحبت کنیم و آنها را آرام سازیم.

عبدالله انس در راه‌اندازی دفتر خدمات، به عبدالله عزّام و بن‌لادن کمک کرده بود. او

می‌گوید که در آن هنگام بن‌لادن طرح بسیار ضعیفی برای گرفتن کابل در نظر داشت.

اسامه سازمانی تأسیس کرد و همه‌چیز را در اختیار خود گرفت، اما به گمان من، او در مقام یک سازمان‌دهنده، در این ایام اشتباهاتی داشت. در سال ۱۹۹۱، او طرحی برای ورود به کابل [که در آن ایام در اختیار کمونیست‌های افغان بود] تهیه کرده بود و صد میلیون روپیه (بیش از ۱/۵ میلیون دلار) هزینه کرده بود و پس از چند هفته، همه‌چیز از هم پاشید و مردم ۱۰۰ میلیون روپیه او را بردند. اسامه در مقام یک سازمان‌دهنده ـ گمان می‌کنم یک فاجعهٔ کامل بود.

حاجی دین‌محمّد در جنگ با کمونیست‌های افغانستان، یکی از فرماندهان مجاهدان بود. او از برنامه بن‌لادن برای حمله به کابل سخن می‌گوید. (۴۱)

سال ۱۹۹۱ بن‌لادن را دیدم. چون پول زیادی خرج می‌کرد، شخصیتی مهم به‌شمار می‌رفت. بن‌لادن برنامه‌ای برای حمله به کابل داشت. هنگامی بن‌لادن را در پیشاور دیدم که برای مجاهدان پول آورده بود تا به کابل حمله کنند. ما نگران اجرای این برنامه بودیم. من نمایندهٔ یونس‌خالص فرماندهٔ افغان بودم. در این باره به مذاکراه پرداختیم، زیرا خالص با حمله به کابل موافق نبود. حدود دو ساعت در پیشاور با بن‌لادن مباحثه کردیم، اما نتیجه‌ای حاصل نشد.

به دلیل درستکاری بن‌لادن، مراقب او نبودیم. زیاد به او توجه نمی‌کردیم. کار او تنها پرداخت پول بود. مهم این بود که او ثروت زیادی داشت. هنگامی که اسامه در پیشاور بود مردم گمان می‌کردند که آمریکایی‌ها از او حمایت می‌کنند.

احمدشاه احمدزای از ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۶ نخست‌وزیر افغان‌ها بود. (۴۲)

[بن‌لادن را] دیده‌ام. چرا باید بگویم نه؟ او مردی عادی بود. امروز مرد بسیار بزرگی است. او مردی معمولی بود؛ مانند هزاران عرب دیگر به ما کمک مالی می‌کرد. در آن ایام ادعا می‌شد که اتحاد شوروی در مرزهای خود زمین‌گیر شده است.

پس از شکست اتحاد شوروی به تمام اعرابی که در افغانستان بودند، پیغام فرستادیم: «از همکاری آنها با ما در جنگ علیه اتحاد شوروی سپاسگزاریم. اکنون اتحاد شوروی شکست خورده، لطفاً در هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های افغانستان برای جنگ با ما دخالت نکنند. و لطفاً به میهن اصلی خود برگردند.» همهٔ ما این پیغام را به اعراب اعلام کردیم، زیرا همه اعراب در کنار [اسلام‌گرایی سخت‌گیر افغان] گلبدین

حکمتیار می‌جنگیدند.

حکمتیار نخست‌وزیر اسمی حکومت ائتلافی افغان که در ۱۹۹۲ در پی تصرف کابل از سوی مسعود جای کمونیست‌های افغان را گرفته بود، در اواسط ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ در ضمن جنگ داخلی که پس از سقوط رژیم کمونیستی روی کار آمده بود، تقریباً هر روز پایگاه‌های کابل را گلوله‌باران می‌کرد.

عبدالله انس داماد عبدالله عزّام، به‌رغم آنکه راه و روش او فاصلهٔ زیادی با بن‌لادن داشت، اما تماس خود را با او حفظ کرده بود.

اسامه در ۱۹۹۲ [به پاکستان] برگشت تا امکان سازماندهی مجاهدان را بررسی کند، اما به گمان من شکست خورد. بسیاری از اعراب به گروه حکمتیار پیوسته بودند. به یاد دارم افرادی که با حکمتیار بودند به اسامه هشدار دادند. شما دیگر رهبر نیستید. و او بلافاصله تصمیم گرفت که به سودان برود.

اسامه قبلاً از حکمتیار حمایت می‌کرد. نه تنها اسامه، بلکه نود درصد از اعراب به دلیل جذبه حکمتیار و به دلیل قدرت بسیار، بسیار زیاد دستگاه تبلیغاتی حکمتیار که مورد حمایت آی‌اس‌آی [سازمان اطلاعات ارتش پاکستان] بود، بر روی او سرمایه‌گذاری کرده بودند. بنابراین، اعراب مستقر در پیشاور دربارهٔ حکمتیار مبالغه می‌کردند، پس از آنکه به حقیقت پی بردند، فهمیدند که حکمتیار هیچ‌چیز نیست و یک شکست‌خورده است. هیچ پیروزی‌ای را از حکمتیار در داخل افغانستان سراغ ندارم، اگرچه او نخستین کسی بود که از غرب اسلحه دریافت کرد. [حکمتیار بایستی حداقل بیست درصد از کمک‌هایی را که در خلال جنگ گروه‌های افغان با شوروی‌ها به آن کشور ارسال شد از ایالات متحده دریافت کرده باشد و سهم حکمتیار حداقل ششصد میلیون دلار بود.](۴۳)

اسامه رشدی.

[اسامه] پیش از عزیمت به سودان تصمیم گرفت تمام کارها را [در پاکستان] به انجام برساند. این در ۱۹۹۲ بود. همه‌چیز را به پیشاور فرستادند و گفتند که القاعده به پایان رسیده است. این مورد را من دیده بودم. دولت پاکستان به جماعت عرب فشار زیادی [وارد] آورد. بنابراین، بیشتر جماعت عربستان سعودی به کشور خود رفتند. برخی از آنها عازم بوسنی شدند. اسامه به آنها دستور نداده بود که به بوسنی

یا صربستان یا جای دیگری بروند بلکه دستور داده بود جماعتی که مشکلی برای بازگشت به کشور خود ندارند برگردند، اما مردمی که نمی‌توانستند به کشور خود برگردند دارای مشکل بودند و بن‌لادن مسئولیت‌هایی درباره این جماعت [احساس] می‌کرد.

آن عده از اعضای القاعده که نمی‌توانستند به کشورهای خود [به ویژه به مصر، الجزایر، لیبی، سوریه، و عراق برگردند و یا تحت تعقیب حکومت‌های کشورشان قرار داشتند] گروه تازه‌ای در سودان تشکیل دادند، در ۱۹۸۹ جبههٔ ملی اسلامی (ان‌آی‌اف)[1]، که گروهی اسلام‌گرا بودند در آنجا به قدرت رسیده بودند. القاعده و ان‌آی‌اف می‌توانستند با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. بن‌لادن پول تهیه می‌کرد و از مردم مستأصل فقیر آن کشور نیرویی فراهم می‌آورد، و سودان بهشتی امن برای القاعده می‌شد.

1. National Islamic Front (NIF)

۵

القاعده جهانی می‌شود

در فاصلهٔ میان عقب‌نشینی نهایی شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹ و بازگشت بن‌لادن به افغانستان در مه ۱۹۹۶ القاعده به طور فزاینده‌ای جهانی شد. در این دوره توجه القاعده از درگیری افغان به تدریج به عملیات گسترده‌ای در خاورمیانه، آفریقا، اروپا و حتی ایالات متحده جلب شد.

مفهوم جاه‌طلبی القاعده را می‌توان از پیشنهاد بن‌لادن به حکومت سعودی دریافت که پس از گرفتن کویت از سوی صدام‌حسین در اوت ۱۹۹۰، حاضر شد سربازان کارآزمودهٔ افغان خود را در اختیار سعودی بگذارد. همچنین القاعده در اوایل دههٔ نود در پایگاه جدید خود در سودان تلاش کرد در جنگ سومالی برای مخالفت با آغاز مأموریت انسان‌دوستانه ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۲ درگیر شود. القاعده همچنین در ۱۹۹۳ مجاهدان را برای جنگ با صرب‌ها به بوسنی فرستاد و آموزش‌دیدگان اردوگاه‌های آن، مرکز تجارت جهانی در نیویورک را در همان سال با بمب مورد حمله قرار دادند. در سال ۱۹۹۵، اعضای مصری گروه تلاش کردند حسنی‌مبارک رئیس‌جمهور مصر را در اتیوپی به قتل برسانند.

برای بن‌لادن نخستین حکم اشتغال پس از جهاد افغان، بیرون راندن حکومت سوسیالیستی از یمن جنوبی بود که از ۱۹۶۷ بر سرزمین نیاکان بن‌لادن در حضرموت فرمان می‌راند، و عدن از زمانی که تحت قیمومت بریتانیا بوده در نظر داشته با شوروی‌ها بیعت کند.

ابومصعب السّوری، جهادگر سوری.(۱)

من از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ در اردوگاه‌های القاعده، گاهی مبارزان را آموزش می‌دادم. در مدتی که جهاد افغان در جریان بود بن‌لادن متوجه جمع‌آوری داوطلب برای جهاد در شبه‌جزیره عربستان، در یمن بود. هیجان اصلی بن‌لادن برای جهاد در یمن جنوبی بود. وی به‌طور خستگی‌ناپذیری برای جمع‌آوری تدارکات و به‌منظور راه‌اندازی جهاد علیه «کفار» حکومت آنجا کار می‌کرد. شیخ اسامه، القاعده را با اهداف جهادی در افغانستان و در خارج، تأسیس کرد تا در نواحی متعدد از موارد جهادی و سازمان‌های آن حمایت کند. شیخ اسامه [در آن هنگام] هیچ طرح مستقیم ویژه‌ای غیر از یمن نداشت.

ابو ولید المصری روزنامه‌نگار مصری نزدیک به بن‌لادن. (۲)

برنامه بن‌لادن سرّی هم نبود. به صراحت می‌گفت که باید یمن‌جنوبی را به همان شیوه افغان از حکومت کمونیستی آزاد کند. تمام تحرکات و آمادگی‌هایش در چهارچوب این کار بود. افغانستان برای او حکم میدانی برای آموزش یا آمادگی قطعی برای رویارویی در سرزمین یمن را داشت. او می‌خواست به پیروی از عملکردش در افغانستان، این مورد را در سطح جهانی رنگ اسلامی دهد تا انبوه مسلمانان همچون افغانستان، در یمن جمع شوند. او سازمان القاعده را برای بین‌المللی‌سازی جهاد تأسیس کرد. منظور او از بین‌المللی‌سازی جهاد، مخصوصاً در یمن بود.

نعمان بن عثمان اهل لیبی در اوایل دههٔ نود در افغانستان در صف القاعده جنگید.(۳)

توجه عمدهٔ بن‌لادن به یمن است. حتی هنگامی که در ۹۰، ۸۹، ۸۸ در افغانستان به سر می‌برد پول‌های زیادی [برای جهاد در یمن] خرج می‌کرد.

در ۸۹ و ۹۰ جماعت زیادی از نهضت جهادی [بن‌لادن] را غیرمسلمان تلقی می‌کردند، او پروای رژیم‌ها[ی عرب] را نداشت. فهد [پادشاه سعودی] را غیرمسلمان قلمداد نمی‌کرد. پروای جنگ در هند یا مصر یا الجزایر را نداشت. و شروع به درگیر شدن در جهاد مصر کرده بود. از رهبران جهاد مصر شنیدم: «پول زیاد سعودی‌ها را تباه کرده؛ یعنی، مردی کاملاً ملایم است. نه بیشتر. او جهادگر نیست، درباره اداره جنگ چیزی نمی‌داند، هنوز به سعودی‌ها فکر می‌کند گویی که رژیم آنها مشروع است.»

او خود را در موقعیتی بحرانی یافت. بیشتر اعضای القاعده ـ از عربستان سعودی بودند. و شما درباره صدها نفر صحبت می‌کنید. این جماعت زمانی که در افغانستان

به سر می‌بردند، درباره برخورد با حکومت و گروه‌های مذهبی عربستان سعودی اندیشه‌ای در سر نداشتند. نگرانی عمده، نحوه آزادسازی ملل مسلمان از دست دشمنان بود.

بن‌لادن آنها را به عربستان سعودی بازگردانید تا زندگی عادی را از سر گیرند، اما نباید در اتاق‌های خود بخوابند، بلکه باید به مطالعهٔ قانون شریعت [اسلام] بپردازند. به همین دلیل جماعت زیادی ـ به او می‌گفتند: «چطور صدها و صدها عضو را آموزش می‌دهی و سپس تصمیم می‌گیری آنها را برگردانی تا قانون شریعت را مطالعه کنند. این به آن معنی است که تو برنامه‌ای نداری و نمی‌توانی یک رهبر واقعی جهادی باشی.»

از آن سوی، بن‌لادن در عربستان سعودی در سطح وسیعی یک قهرمان تلقی می‌شد. با وجود این، بن‌لادن مانند بسیاری از سربازان مجرب خارجی، نمی‌توانست پس از بازگشت به خانه، به زندگی آرام و راحت برگردد. عصّام دراز فیلمساز مصری که اخبار بن‌لادن را در جهاد افغان پوشش داده، در ۱۹۹۰، او را در عربستان سعودی دیده که از آنچه در نخستین نطق او در مخالفت کلی با آمریکا بوده سخن به میان آورده است. (۴)

هنگامی که [بن‌لادن] متحول شد من در آنجا بودم. پس از پایان جنگ افغان مجوز سخنرانی را در یکی از مساجد عربستان سعودی گرفت. سخنرانی او درباره اسرائیل و حمایت ایالات‌متحده آمریکا بود که یک میلیون مهاجر را از روسیه به اسرائیل آورد و مشکل فلسطین را پیچیده‌تر کرد. در جدّه در عربستان سعودی به من گفت: «عصّام خواهش می‌کنم در این سخنرانی کنار من باش. این سخنرانی بسیار مهم است و تو باید با من باشی.» او در این سخنرانی به شدت به آمریکا حمله کرد. و از تمام مردم عرب خواست که روابط خود را با آمریکا قطع کنند. [او گفت] «ما باید علیه آمریکا که به اسرائیل کمک می‌کند، موضع‌گیری کنیم.»

در سال ۱۹۹۰ جمال خلیفه دوست دیرین دانشگاهی و شوهرخواهر بن‌لادن چهار سال بود که با او حرف نزده بود؛ زیرا در ۱۹۸۶ در عملیات نظامی در جاجی در شرق افغانستان آنها سخت با هم بگومگو کرده بودند.(۵)

سپس در سال ۹۰ که [به عربستان سعودی] بازگشت، با هم ملاقات کردیم. از دست او بسیار عصبانی بودم. خیلی رسمی بودیم. ما مؤدب هستیم، درباره خانواده‌ها،

بچه‌ها، گاهی درباره اسب‌ها صحبت می‌کنیم. نه درباره سیاست، نه جهاد. حتی نه درباره اینکه «اوضاع چگونه پیش می‌رود، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟»

[متوجه شدم] که سرش بسیار شلوغ است. مردم زیادی می‌آیند و می‌روند. همه از «بزرگی اسامه» سخن می‌گویند. در خیابان همه می‌گویند که او قهرمان بزرگی است.

او دربارهٔ من اشتباه بزرگی کرد، نه تنها من؛ دربارهٔ همه کسانی که از نزدیک او را می‌شناختند: وائل [جولیدان]، عبدالله انس، تمام دوستانش از [شهرهای سعودی] جدّه، مدینه. آنها در میانهٔ سال ۸۶ و ۸۸ او را ترک کردند. اینها کنار رفته بودند و مصری‌ها راه خود را در پیش گرفتند. او به حرف هیچ‌کس گوش نمی‌کرد. او با آن مصری‌ها رفت. دقیقاً نمی‌دانم چه کردند که توانستند او را زیر نفوذ دربیاورند، چگونه او را شستشوی مغزی دادند.

وقتی خواستم با او جدی صحبت کنم، دیدم آن اسامه‌ای که من می‌شناختم با این اسامه کاملاً متفاوت است: [قبلاً] می‌نشستیم مسائل را تحلیل می‌کردیم، قشنگ، به آرامی صحبت می‌نمودیم و به نتیجه می‌رسیدیم، اما [حالا] می‌گفت، «نه، این طور نیست. درست نیست. اشتباه می‌کنی.»

وجود ارتباط یا عدم آن میان صدام‌حسین و بن‌لادن مدت‌ها موضوع مباحثات بود، اما آنچه که از گفته‌های بن‌لادن دربارهٔ صدام به هنگام حمله به کویت در ۱۹۹۰ برمی‌آید، نشان می‌دهد که رهبر القاعده با دیکتاتور عراق مدت‌ها مخالف بوده است.

جمال‌الفضل عضو سودانی القاعده که در محاکمه چند تن از افراد دخیل در حمله به سفارت‌های ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸ در دادگاه نیویورک شهادت داده است.(۶)

صدام [حسین] اعتقاد چندانی به اسلام نداشت. او به چیزی به نام بعث [حزب سیاسی سوسیالیست عرب] معتقد بود. حتی به یاد دارم که بن‌لادن در سال ۸۸ علیه صدام سخنرانی کرد. می‌گوید که صدام یک بعث[گرا] است و روزی خواهد رسید که صدام از سوی تمام مناطق خلیج [فارس ـ م] سخن خواهد گفت. به یاد دارم که در سال ۸۸ در پاکستان سخنرانی کرد و همه این سخنرانی را شنیدند.

خالد بطرفی، دوست دیرین بن‌لادن، می‌گوید که بن‌لادن پیش از آنکه صدام در اوت ۱۹۹۰ به کویت حمله کند، آن را پیش‌بینی کرده بود.(۷)

آخرین بار در ۱۹۹۰، شش ماه پیش از تهاجم عراق به کویت او را دیدم. در مکّه در خانه دوستی بود که گروه روشنفکران هر روز جمعه در آنجا جمع می‌شدند و او آمد و درباره جهاد در افغانستان سخن گفت و اعلام کرد که درباره صدام صحبت خواهد کرد. او گفت: «باید مردم خود را آموزش دهیم، جوانانمان را و ارتش خود را توسعه دهیم و آن را برای روزی که دست به حمله خواهیم زد آماده سازیم. این مرد [صدام] قابل اعتماد نیست.»

او باور نداشت که [صدام] مسلمان باشد؛ بنابراین نه او را دوست داشت و نه به او اعتماد می‌کرد.

شاهزاده ترکی رئیس سابق اطلاعات سعودی از پیشنهاد کمک بن‌لادن علیه صدام‌حسین در مصاحبه با عرب‌نیوز سخن می‌گوید.(۸)

[پس از حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰] تنها او [بن‌لادن] نبود که پیشنهاد ارائه خدمات [در جهاد علیه صدام حسین] داد. شخصیت‌های دیگر جهان عرب نیز همان کار را کردند. آنها می‌خواستند نشان دهند که اعراب توانایی جنگ با صدام را دارند و می‌توانند او را شکست دهند.

بن‌لادن گمان می‌کرد می‌تواند ارتشی برای رویارویی با نیروهای صدام فراهم آورد. از سوی دیگر، او با تسلیم پادشاهی مبنی بر دعوت از نیروهای دوست [ارتش ایالات متحده] مخالف بود. با توجه به این امر، از حاکم روی برگرداند و از فتوای علمای اسلام که طرحی در راستای حرکتی اساسی برای جنگ با تجاوز [صدام] تهیه کرده بودند، سر باز زد.

تحولات تندی در شخصیت او دیدم چنان که از شخص آرام، مسالمت‌جو و آقامنش و علاقمند کمک به مسلمانان، به شخصی تبدیل شده بود که گمان می‌کرد می‌تواند ارتشی جمع کند و فرماندهی آن را به عهده گیرد تا کویت را آزاد سازد. این نشانه‌ای از تکبر او بود.

ابوجندل یک سعودی است که در افغانستان محافظ شخصی بن‌لادن بود. او از مخالفت بن‌لادن با صدام حسین این گونه سخن می‌گوید:

[بن‌لادن] از حکومت سعودی خواست تا اجازه دهد جوانان داوطلب را جمع کند و در سرزمین حرمین شریفین [عربستان سعودی] به منظور ناکام گذاشتن تهاجم

عراقی‌ها و بیرون راندن مهاجمان از کویت، باب جهاد را باز کند. بن‌لادن برای دعوت به جهاد دلایل گوناگونی داشت. هدف او پایان دادن به اشغال کویت و رهایی مردم عراق از سلطه حزب بعث (سازمان ناسیونالیست ـ سوسیالیست صدام حسین) بود. شیخ اسامه بن‌لادن این را در خواب دیده بود. بنابراین از حکومت سعودی خواست که در را به روی او بگشاید. می‌گفت که حاضر است در عرض سه ماه، صد هزار جنگجو فراهم آورد. معمولاً می‌گفت: «تنها در حرمین شریفین بیش از چهل هزار مجاهد دارم.» اینها در افغانستان آموزش دیده‌اند. می‌گفت که می‌تواند در عرض چند روز آنها را آماده کند. تعداد مجاهدین در خارج از عربستان سعودی به چندین برابر می‌رسد.

به گفته بن‌لادن، مقامات عالی حکومت سعودی با این طرح مخالف بودند. به من گفت: «ما آماده‌ایم نیروهای عراقی را از کویت بیرون برانیم.» اما سیاست دولت در آن ایام نشان داد که کار از کار گذشته و از نیروهای ایالات متحده خواسته شده که عراقی‌ها را از کویت بیرون کنند.

تصمیم حکومت سعودی در دادن اجازه برای ورود پانصد هزار سرباز ایالات متحده به عربستان سعودی در تابستان ۱۹۹۰ برای بن‌لادن لحظه‌ای تعیین‌کننده به شمار می‌رفت. بن‌لادن در اواخر دهه هشتاد به مجاهدان عرب که در پاکستان و افغانستان به سر می‌بردند دستور داده بود از انتقاد اعضای خاندان سلطنتی سعودی پرهیز کنند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ با خاندان سلطنتی به مخالفت برخاست، دلیل این امر تا حدودی فساد آن خاندان بود، اما علت عمده چنین تصمیمی تکیه بر غیرمسلمانان برای دفاع از سرزمین مقدس عربستان بود.

ابوجندل در ۱۹۹۸ رئیس محافظان شخصی بن‌لادن شد. او در یک سلسله مصاحبه با خالد الحمّادی خبرنگار یمنی روزنامه *القدس العربی*، اطلاعات منحصر به فردی از القاعده ارائه می‌دهد. مصاحبه‌های او در اوت ۲۰۰۴ در روزنامه القدس منتشر شد و در سرتاسر این کتاب از آن استفاده شده است.(۹)

عزیمت شیخ اسامه بن‌لادن از عربستان سعودی مستقیم انجام نگرفت. او عربستان سعودی را به سوی پاکستان ترک کرد و مدتی در آنجا ماند. در این ایام در جستجوی کشوری مناسب‌تر بود تا پیروانش را به آنجا ببرد، زیرا اولیای امور سعودی بر آنها سخت می‌گرفتند. به خود شیخ اسامه گذرنامه‌ای یک بار مصرف داده بودند و

تنها برای یک بار خروج و بازگشت به عربستان سعودی اعتبار داشت. او برای آخرین بار به هنگام خروج از عربستان سعودی تنها یک بار از آن استفاده کرد و دیگر هرگز به آنجا بازنگشت. از آنجا که او با برخی از اعضای خاندان سلطنتی رابطه داشت این گذرنامه را به او داده بودند [بنابراین می‌توانست] به پاکستان برود و پس از رسیدگی به حساب سرمایه‌های خود در آنجا به عربستان سعودی بازگردد و تحت نظر آنها قرار گیرد، اما او از این اجازه برای خروج از عربستان سعودی استفاده کرد و هرگز بازنگشت.

نعمان بن عثمان

نخستین کاری که در پی عزیمت به پاکستان انجام داد، این بود که نامه‌ای به برادرش نوشت و اظهار داشت: «متأسفانه، هرگز برنمی‌گردم.» و به گمان من، بن‌لادن در همین ایام داشت نظریه خود را درباره عربستان سعودی تغییر می‌داد. شروع کرد به اندیشیدن، اوه، این مشغولیتی واقعی است. شما نمی‌توانید رهبر جهاد باشید و در همان حال با دولت‌های عرب متحد شوید.

ابومصعب السوری نخستین بار در ۱۹۸۸ بن‌لادن را ملاقات کرد. او در کتابش تحت‌عنوان «*دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*» که در دسامبر ۲۰۰۴ در وب‌سایت‌های جهادگران منتشر شد، می‌گوید که چگونه بن‌لادن که در دهه ۱۹۸۰ به شدت بر اتحاد خود با دولت سعودی تأکید می‌کرد، نظر خود را تغییر داد و چگونه در جریان چالش با دولت سعودی با دولت آمریکا نیز به مخالفت برخاست.

تحول روشمند و عقلانی اسامه بن‌لادن، حفظه‌الله، که در طرز تلقی او و القاعده نسبت به ایالات متحده آمریکا صورت گرفت، از مسائلی است که رسانه‌ها یا نشریات درباره آن بحث نکرده‌اند. دو عامل اساسی که موجب این طرز تلقی شد (به ترتیب اهمیت) عبارت بود از:

۱. شیخ اسامه اساساً القاعده را به کمک مبارزان سازمان الجهاد مصر و دیگر شرکت‌کنندگان در آموزش اعضای نهضت جهاد در مناطق دیگر بنا کرد. همه اینها اعضای القاعده نبودند، اما براساس منافع دوجانبه با یکدیگر همکاری می‌کردند. مجاهدانی که من هم مدتی با آنها همکاری داشتم، شروع به تلقین اندیشه‌های جهادی خود کردند. جنگجویان به هنگام آموزش به سوی تصاویر ملک فهد و شاهزادگان

برجسته سعودی [به عنوان هدف] آتش می‌گشودند. با گذشت زمان، جهادگران از طریق کتاب‌ها، سخنرانی‌ها، رفتارها و مباحثات خود، جوانان را در پایگاه القاعده تحت تأثیر قرار دادند. این نفوذ بعداً موجب دگرگونی شیخ اسامه شد. او مانند بسیاری از سعودی‌ها برای جهاد به افغانستان آمده بود که از شیوه بیداری اسلامی که آمیزه‌ای از اندیشه‌های اخوان‌المسلمین و تعلیمات رسمی وهابی [سعودی] بود، پیروی می‌کردند.

[در همان حال] شیخ اسامه و بسیاری از مجاهدان سعودی معتقد بودند که دولت سعودی دولتی مشروع است، ملک فهد و خاندان سعودی، مسلمان و حاکمانی مشروع به شمار می‌روند، هرچند که هرزه و ستمگر باشند. آنها عمیقاً به علمای مسلمان وابسته [به سعودی] احترام می‌گذاشتند و از فتاوی آنها پیروی می‌کردند. جنبه‌های کلی اسلام و حمایت از جهاد افغان تنها زمینه مشترک میان آن برادران، از جمله شیخ اسامه و ما جهادگران بود. از سوی دیگر، تفاوت‌های افکار جهادی در میان ما روشن بود. شیخ اسامه، حفظه‌الله، افکار جهادگران را به موقع دریافت و آن را پذیرفت و برگزید و به یکی از مظاهر آن تبدیل شد. گمان می‌کنم این اتفاق و آمیزش با جهادگران، عامل دوم را در پی داشت:

۲. دولت سعودی تقریباً در پی جنگ کویت [۱۹۹۹] و حضور سربازان ایالات متحده در عربستان سعودی، مؤسسات مذهبی و روحانیون رسمی را تحت سلطه خود درآورد. تحولات ناشی از این جنگ، زمینه را برای ایفای نقش مهمتر از سوی کفار در شبه جزیره عربستان و نفاق عمیق در مؤسسات مذهبی (که حضور سربازان ایالات متحده در عربستان را پسندیده بودند) را فراهم آورد.

بن‌لادن از دلایل اصلی حضور آمریکا در منطقه آگاه بود. اقامت طولانی او در سودان (۱۹۹۶ـ۱۹۹۲) باعث شد که وقت کافی برای فکر کردن داشته باشد. تغییر او از موضع‌گیری ملایم و معتدل درباره خاندان سلطنتی سعودی به یک مدعی در راستای اصلاحات جدی از طریق نطق‌های شدید و انتقاد از حکومت و نیز ریاکاری مؤسسات مذهبی رسمی، بسیار منطقی بود.

به لطف خدا، اسامه بن‌لادن به معادله صحیح سیاسی دست یافت:

۱. روحانیون به خاندان سلطنتی (سعودی) مشروعیت می‌بخشند.

۲. آل سعود به حضور سربازان آمریکایی در شبه جزیره عربستان مشروعیت می‌دهند. بنابراین، برای مقابله با آل سعود، دو راه وجود داشت:

۱. مقابله با آل سعود که در این صورت مقابله با روحانیون به منظور محو مشروعیت آل سعود که با دورویی آشکار از آنها حمایت می‌کردند، ضرورت می‌یافت. این امر در چشم مردمی که وابسته به قدرت و نفوذ نهادهای مذهبی سعودی بودند که به مدت هفتاد سال یا بیشتر به آنها مشروعیت و اعتبار بخشیده بود، جنگی از پیش باخته به حساب می‌آمد.

۲. راهی امن‌تر، یعنی حمله به حضور آمریکا [در عربستان سعودی]. بدین ترتیب آل سعود ناچار می‌شدند از آنها دفاع کنند و این به معنی از دست رفتن مشروعیت آنها در چشم مسلمانان بود. این شیوه، نهادهای مذهبی را به دفاع [از آمریکایی‌ها] وا می‌داشت که آنها هم به نوبه خود مشروعیتشان را از دست می‌دادند. به این ترتیب، جنگ زمینه‌های روشن‌تری در افکار مردم پیدا می‌کرد.

شیخ اسامه شق دوم را برگزید و به اعتقاد من تا حدود زیادی راه درست را انتخاب کرد. به علاوه او فروپاشی اتحاد شوروی و حکومت‌های دیکتاتور کشورهای عضو پیمان ورشو، و اتفاقات آلمان شرقی، لهستان و کشورهای دیگر را بررسی کرده بود و متقاعد شده بود که با فروپاشی ایالات متحده، رژیم‌های کنونی عرب و مسلمان هم‌پیمان با آمریکا نیز سقوط خواهند کرد؛ بنابراین نتیجه گرفته بود که باید تمام تلاش خود را صرف جنگ جهادی علیه آمریکا نماید. آنگاه از تمام کسانی که پیرامونش بودند دعوت کرد تا به قول وی به جای جنگ با «دم‌های متعدد» اژدها (یعنی حکومت‌های آمرانه خاورمیانه) با «سر اژدها» بجنگند.

*

پائولو خوزه دو آلمیدا سانتوز[1] یک پرتغالی است که به اسلام گرویده و از نخستین سربازان داوطلب القاعده محسوب می‌گردد، او در چندین مورد با بن‌لادن رهبر القاعده پس از بازگشت او به پاکستان از عربستان در اوایل ۱۹۹۱ ملاقات کرده است.

در نوامبر ۱۹۹۱، القاعده، سانتوز را مأمور کرد به ایتالیا برود و ظاهرشاه، پادشاه

---

1. Paulo Jose de Almeida Santos

هفتاد و هفت ساله افغانستان را که چندین دهه در رم در تبعید به سر می‌برد، به قتل برساند. ظاهراً سوءقصد به پادشاه، نخستین تلاش القاعده در اقدام به تروریسم بین‌المللی بود. پادشاه در میان عامه افغان‌ها شهرت داشت و مبارزان در داخل القاعده نگران بودند که مبادا او را که دارای افکار سکولار بود، دوباره از تبعید برگردانند و در رأس یک حکومت پوشالی افغان قرار دهند.

سانتوز وانمود کرد که یک روزنامه‌نگار است تا بتواند به ویلای پادشاه که به شدت از آن محافظت می‌شد، وارد شود و در آنجا خنجری را به قلب او فرو کند. تنها یک قوطی سیگار کافه کرم[1] در جیب پیراهن پادشاه، لبه خنجر را بی‌اثر ساخت و شاه سالخورده از مرگ نجات یافت. پادشاه بستری شد و در نهایت بهبود یافت. (یک دهه بعد نیز آدمکشان القاعده خود را روزنامه‌نگار جا زدند و توانستند به فرمان شخص بن‌لادن، دیگر رهبر مردمی افغان، احمد شاه مسعود را به قتل برسانند.

سانتوز پس از سوء قصد نافرجام علیه پادشاه، دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد. در دسامبر ۱۹۹۹ او را از زندان ایتالیا آزاد کردند. خوزه پدرو کاستانهیرا[2] از مجله *اکسپرسو* پرتغال رد سانتوز را تا شرق آفریقا گرفت و در آوریل ۲۰۰۲ درباره همراهی سانتوز با القاعده، مصاحبه‌ای با او به عمل آورد، در زیر گزیده‌ای از آن مصاحبه نقل می‌گردد.(۱۰)

در حدود ۱۹۸۹ یا ۱۹۹۰ که به افغانستان رفتم، القاعده شروع به شکل گرفتن کرده بود، من یکی از نخستین اعضای آن بودم. در خلال عمره برخی از افغان‌ها را ملاقات کردم. وقتی فهمیدند به تازگی مسلمان شده‌ام، از من خواستند در جنگ علیه شوروی‌ها شرکت کنم.

من پذیرفتم و از جایی که وارد افغانستان شده بودم، به سوی پاکستان حرکت کردم. به اردوی آموزشی پکتیا (ایالتی در افغانستان) رفتم. مردمی از ملیت‌های گوناگون در آنجا بودند: تقریباً از تمام کشورهای عرب، آمریکایی‌ها، بریتانیایی‌ها و دیگر کشورهای غربی. درخواست کردم در آن اردوگاه آموزش ببینم و پس از سه ماه متصدیان مرا خواستند تا درباره پیوستن من به گروه با من صحبت کنند. در آن هنگام، هدف، آموزش فنون نظامی برای مسلمانان بود. در آن ایام، وضع بدنی خوبی داشتم.

1. Cafè Crème
2. Jose Pedro Castanheira

روزانه بیست و چهار کیلومتر با کوله سنگین در کوه‌ها می‌دویدیم. مسلمانان آمریکایی سیاه [در آن جا] بودند.

من سوگند وفاداری [به القاعده] خوردم. هدف نهایی ما برقراری خلافت و حکومت اسلامی و مبارزه با ستم بود. هدف بعدی آموزش فنون به مسلمانان در حین جنگ بود.

می‌توانستم از انبوه آسپیرین مواد منفجره بسازم. جدا کردن اسیدها و ترکیب آنها با مواد دیگر را یاد گرفتم. همچنین طرز ساختن مواد منفجره از جیوه گرماسنج را آموختم. حتی آماده کردن نیترو گلیسیرین را که کار کردن با آن خطرناک است، یاد گرفتم. غالباً از تمرین‌های نظامی کلاه‌سبزهای آمریکایی نسخه‌برداری می‌شد! (تمرین‌های نظامی نیروهای ویژه ایالات متحده را مربّی اصلی نظامی القاعده، علی‌محمّد مصری ـ آمریکایی اعمال می‌کرد، او در پادگان براگ، کارولینای جنوبی، مقر کلاه سبزها در میانه ۱۹۸۶ و ۱۹۸۹، گروهبان ارتش بود.)

[در مارس ۱۹۹۰ وارد افغانستان شدم و در] اکتبر ۹۱ [آنجا را ترک کردم]. گروه من در چندین مورد از خدماتم سود جست؛ زیرا گذرنامه واقعی اروپایی داشتم و می‌توانستم سفر کنم و با افرادی خاص ملاقات کنم. در راستای بخشی از کارم به هند، مصر، ترکیّه، سفر کردم. در افغانستان از لقب استفاده می‌کردیم که به عربی آن را «کنیه» می‌گویند. بیشتر افراد ابوفلان نامیده می‌شدند؛ مرا عبدالله یوسف صدا می‌کردند. هیچ‌کس از نام واقعی خود استفاده نمی‌کرد.

هنگامی که [بن‌لادن] ناچار به ترک عربستان سعودی شد [در ۱۹۹۱] برخی از افراد القاعده ـ از جمله من ـ برای خوشامدگویی [به پاکستان] دور هم جمع شدند. این تجمع در یکی از خانه‌های ما در پیشاور انجام گرفت؛ بن‌لادن آمد و با همه ما دست داد، نشست و شروع کرد به سخن گفتن. یادم می‌آید، هنگام ورود او همه ما نشسته بودیم و تکان نمی‌خوردیم. من گفتم: «بهتر نیست برخیزیم؟» شخصی که در کنارم بود، پاسخ داد: «وقتی برای مردی مانند محمّد پیامبر کسی برنخاسته، ما چرا باید برای بن‌لادن برخیزیم؟!»

او فردی بسیار فروتن بود. از آن عربها نبود که عکس خود را همه جا پخش می‌کنند. به گمانم فقط یک خواسته دارد و آن شهادت است. این فکر که بن‌لادن

به‌دست آمریکایی‌ها کشته شود، به هیچ وجه مرا آزار نمی‌دهد. به گمان من، این همان چیزی است که او می‌خواهد.

او درباره علّو جهاد سخن گفت. حدیثی از پیامبر به ذهنم می‌رسد که می‌گوید گروهی از مسلمانان تا روز رستاخیز علیه ستم خواهند جنگید. [بن‌لادن گفت] القاعده یکی از آن گروه‌هایی است که پیامبر درباره آن سخن گفته است. به گفته او جهاد چیزی مانند قله کوه است؛ هرچه بیشتر در جهاد باشیم، بیشتر در قله کوه خواهیم بود. من این سخنان را عادی یافتم که مردی عادی آن را به زبان می‌آورد. می‌توانم او را دوست داشته باشم، با او همدردی کنم؛ اما این بدان معنی است که در همه حال او را می‌پرستم.

ما به چند گروه تقسیم شده بودیم. یک گروه، فنی بود. من برای پیوستن به آن گروه امتحان دادم، اما متصدیان که مصری و مهندس برق بودند، کارم را تأیید نکردند و مردود شدم. مرا در گروه تحلیل قرار دادند و من موظف شدم تمام روزنامه‌ها را بخوانم و تحلیل‌هایم را درباره آنچه باید انجام گیرد، ارائه کنم.

ابوحفص (محمّد عاطف مصری، عضوی از گروه فرماندهان نظامی) رئیس واقعی القاعده بود. بن‌لادن بسیار فروتن بود. می‌توانستم در موارد به‌خصوص از او نظرخواهی کنم و او به‌سادگی می‌گفت: «برو از ابوحفص بپرس، او از من آگاه‌تر است.»

پس از سقوط خُست مرکز پکتیا [در مارس ۱۹۹۱] تحلیل ما این بود که سقوط کابل نزدیک شده است. از آنجا که خُست بر سر راه کابل قرار داشت، این تحلیل تا حدودی منطقی به نظر می‌رسید. چندین گروه مجاهد درگیر جنگ بودند. به اعتقاد برخی از آنها شاه [افغانستان] از هیچ چیز بهتر بود؛ زیرا در دوره او حداقل کشور دارای ثبات بود. این گروه به بازگرداندن شاه فکر می‌کردند. گروه‌های دیگر، یعنی مسلمانان سخت‌گیرتر، می‌گفتند که این پادشاه هرگز مسلمان خوبی نبوده است. یکی از این گروه‌ها هیزه اسلامی[1] بود که [گلبدین] حکمتیار رهبری آن را به عهده داشت، او می‌گفت: «اگر شاه برگردد، ما با او خواهیم جنگید و بر ضد کسانی که می‌خواهند

1. Hizh -e- Islami: هیزه در پیشاور و اطراف آن به معنی پشت و قفا است (لغت‌نامه دهخدا). ـ م

سلطنت برپا کنند، جنگ به راه می‌اندازیم.»

بنابراین من پیشنهاد کردم که شاه از میان برداشته شود. در گروه ما سلسله‌مراتب به روشنی تعریف نشده بود و می‌توانستی هرچه که به ذهنت خطور می‌کند بر زبان بیاوری. پس از توضیح درباره طرح، از من خواستند با بن‌لادن ـ یا ابوعبدالله ـ در پیشاور ملاقات کنم. در افغانستان هیچ کس او را اسامه بن‌لادن نمی‌نامید. او می‌خواست بداند چرا از کشته شدن پادشاه این قدر مطمئن هستم.

پرسیدند: «چگونه؟ با چه کسانی این کار را به انجام می‌رسانی؟ نقشه‌ات چیست؟» خیلی دوست داشتم طرف صحبتم را با طرح سؤال‌هایی بیازمایم، بنابراین از او پرسیدم: «اگر زنی نزد شاه بود و من ناچار به استفاده از بمب یا اسلحه‌ای شدم که به فرد کناری او آسیب برساند، آیا مجاز هستم کارم را تمام کنم؟» پاسخ این بود: اگر آن زن، همسر شاه باشد، در مسئولیت‌های او سهیم است؛ بنابراین می‌توان او را از میان برداشت. سپس پرسیدم: «و اگر اتفاقاً یک بچه، یکی از نوه‌های شاه در آنجا باشد؟» بن‌لادن گفت: «نه، نه، به هیچ وجه!» عصبانی شد: «چه می‌گویی؟ ما مسلمانیم، ما کودکان را نابود نمی‌کنیم!» بن‌لادن گفت: «اگر کودکی [در حین سوءقصد] حضور داشت، تو نباید به شاه حمله کنی. او ترجیح می‌داد شاه برگردد و جنگی داخلی به راه بیفتد تا اینکه کودکی کشته شود!»

بن‌لادن یک بار گفت که هر شهروند بالغ اسرائیلی، اعم از مرد یا زن را می‌توان کشت؛ زیرا زن [اسرائیلی] نیز در ارتش خدمت می‌کند. یک آمریکایی که آنجا بود، پرسید: «اما آمریکایی‌ها نیز دشمن ما هستند، آیا می‌توانیم غیرنظامیان آمریکایی را نیز نابود سازیم؟» بن‌لادن پاسخ داد: «نه. دولت آمریکا از قماش دیگری است، بیشتر آمریکایی‌ها حتی نمی‌توانند رأی بدهند، آنها کاملاً بی‌عاطفه‌اند.»

یک بار پیشنهاد شد برای افزایش منابع مالی (القاعده) وارد معامله موادمخدر بشوند. می‌دانم که بن‌لادن پاسخ داد: «ما مسلمانان پیام‌آور امید برای انسان‌ها هستیم و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانیم از موادمخدر ـ که در اروپا و غرب خانواده‌ها را نابود می‌کند ـ به منظور تحصیل پول استفاده کنیم.» این بن‌لادنی است که من می‌شناسم؛ کسی که نمی‌خواهد دستانش را به خون بی‌گناهان آلوده کند. او به شدت پایبند اخلاق است.

به خانه [بن‌لادن] رفتیم تا [با چندتن از اعضای القاعده] که برای معرفی به هم

دعوت شده بودند ناهار بخوریم. مهم نیست که او [برای کشتن شاه] چراغ سبز داده یا نه. بن‌لادن در آن ایام هیچ دستوری نمی‌داد. او مردی بود که پول می‌داد تا سازمان پیش برود، او به دلیل دلیری زیاد، شهرت داشت و دستورات زیاد نمی‌داد.

اغلب، فکر می‌کنم که شاید [در اقدام به کشتن شاه] لحظه‌ای سستی کرده‌ام. یک ساعت پیش او بودم، در خانه‌اش؛ از قهوه‌ای که به من تعارف کرد، خوردم، من مهمان او بودم، صحبت می‌کردیم و او مهربان و صمیمی بود. گمان می‌کنم تا حدودی آگاهانه در اقدام خود شکست خوردم؛ زیرا در آخرین لحظه دلم به حال پیرمرد سوخت.

پشیمان نیستم! از دادگاه ایتالیا تقاضا کردم هرچه زودتر دعوی را به پایان برد. از خودم دفاع نکردم. امکان دفاع وجود نداشت: این کار، اقدام به جنگ با کشوری بود که وارد جنگ نشده بود، بنابراین باید پیامدهای آن را تحمل می‌کردم.

در دورهٔ من [در القاعده]، عملیات علیه دولت‌های غربی مورد پسند نبود. این کار در مرحلهٔ تکوین [القاعده] مورد نظر قرار گرفت. بن‌لادنی که من می‌شناسم شایسته تحسین است، برای او دعا می‌کنم، شاید آرزویش تحقق یابد و خداوند شهادت را نصیب او سازد.

*

القاعده پس از سال ۱۹۸۹ با بهره‌گیری از ضعف و درماندگی کشورهای آفریقایی سودان و سومالی در صدد برآمد پایگاهش را دور از افغانستان ایجاد کند. فؤاد حسین، روزنامه‌نگار اردنی در کتابش تحت عنوان *الزرقاوی: نسل دوم القاعده*[1]، از سیف‌العدل افسر سابق ارتش مصر و فرمانده نظامی کنونی القاعده سخن گفته است. در مه ۲۰۰۵ القاعده العربی شروع به انتشار این کتاب از طریق پاورقی کرد. العدل از تغییر مکان القاعده به آفریقا سخن می‌گوید.(۱۱)

به لطف خدا در پی پیروزی مجاهدان در برابر روس‌ها در افغانستان و پس از آغاز اختلاف در میان گروه‌های مجاهدین افغان، بسیاری از برادران عرب از جمله سعودی‌ها، یمنی‌ها، و اردنی‌ها که در سرزمین خود مشکلی با بخش‌های امنیتی نداشتند، در صدد بازگشت به کشورهایشان بودند. از سوی دیگر ما، مصری‌ها، و

1. Al-Zarqawi: The Second al Qaeda Generation

برادران سوری، الجزایری، و لیبیایی ما چاره‌ای جز ماندن در افغانستان، جنگ در جبهه‌های جهاد، یا رفتن به جاهای امنی که حکومت‌های مرکزی نیرومندی در آن‌جا نبود، نداشتیم. بنابراین، سودان، سومالی، و برخی از کشورهای آفریقایی کم‌اهمیت را برگزیدیم. برخی از برادران شفیق قبلاً به کشورهایی رفته بودند که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال رسیده بودند و برخی دیگر در چهارگوشه جهان پراکنده بودند.

جمال‌الفضل یک شهروند سودانی است که از نخستین اعضای القاعده به‌شمار می‌رود. او در ۲۰۰۱ شاهد محاکمهٔ چهار تن از متهمان به بمب‌گذاری در دو سفارت ایالات متحده و آفریقا در ۱۹۹۸ بود، این چهار نفر، اعضای القاعده بودند. گزیده‌ای از شهادت او در سرتاسر این کتاب به چشم می‌خورد.(۱۲)

گفتگوی آنها را [در ۱۹۸۹] در مهمانسرای القاعده به یاد دارم: «از آنجا که روس‌ها افغانستان را ترک کرده‌اند، دیگر کار زیادی در آنجا نداریم.» و دربارهٔ تغییر حکومت در سودان و [چگونگی] تأسیس حکومت در آنجا به وسیله جبهه ملی اسلامی، و [اینکه] آنها بسیار خوب [هستند] صحبت کرد[ند]. و آنها در صدد برقراری رابطه با القاعده، [و اینکه] اگر به آنجا بروند بهتر است؛ زیرا به جهان عرب نزدیک‌تر می‌باشد، بودند. افغانستان بسیار دور بود.

بن‌لادن تصمیم گرفت در آن هنگام کسانی را به سودان بفرستد تا دربارهٔ رفتن به آنجا تحقیق کنند و به یاد دارم که هنگام بازگشت آنها در ناحیه خُست در اردوگاه فاروق [در شرق افغانستان] بودم. شماری از اعضای القاعده به سخنرانی ابوهاجر العراقی گوش داده بودند. می‌گفت که به سودان رفته و در آنجا با برخی از اعضای جبهه ملی اسلامی [ملاقات] کرده و آنها مردمی بسیار خوب [هستند] و بسیار خوشحال‌اند که با القاعده رابطه پیدا می‌کنند، و [گفت] کتاب‌هایی از عالم آن گروه، به نام دکتر حسن‌الترابی در دست دارد.

من با برخی از اعضای [القاعده] همراه شدم و شروع [به] اجارهٔ خانه‌ها و مزارع در خارطوم کردیم، خانه‌هایی برای مجردها و خانه‌های دیگری برای متأهلین اجاره کردیم. و مزارعی نیز [برای تأسیس] آموزشگاه [نظامی] خریدیم. نخستین مزرعه را به بهای ۲۵۰/۰۰۰ دلار خریدیم. در بندر سودان [یک] مزرعهٔ نمک را به نام خود خریدم،

حدود ۱۱۰۰ کیلومتر از خارطوم پایتخت سودان فاصله داشت و [بهای آن] حدود ۱۸۰/۰۰۰ دلار بود.

جمال اسماعیل که در مجلّه *جهاد* کار می‌کرد.(۱۳)

حکومت سودان دعوتنامه‌ای برای [بن‌لادن] فرستاد. مرزها را به روی اعراب و مسلمانان گشودند تا آنها در سودان به سرمایه‌گذاری بپردازند و از آنجا دیدار کنند. و گمان می‌کنم سودانی‌ها، به‌ویژه دکتر الترابی نقش بسیار، بسیار مهمی در متقاعد ساختن عمرالبشیر [رئیس‌جمهور سودان] ایفاء کردند تا با اسامه صحبت کند و او را با ایمن الظواهری و گروه جهادی به سودان بیاورد. و در آن هنگام برای افزایش پول و کمک به حکومت، بهتر از اسامه پیدا نمی‌شد.

حسن‌الترابی که در پی سقوط رژیم در ۱۹۹۹ به زندان افتاده بود در ژوئیه ۲۰۰۵ از زندان سودان آزاد شد. ترابی رهبر واقعی سودان در دهۀ ۱۹۹۰، امروز از رابطه نزدیک خود با بن‌لادن پرده برمی‌دارد:(۱۴)

بن‌لادن را یک بار در این کرسی ملاقات کردم. هیچ وقت او را برای شام به اینجا دعوت نکرده بودم. تنها دیداری کوتاه به منظور گفتگو بود. سپس به خانه‌اش رفتم، اما نه برای ناهار یا شام یا چیزی دیگر. او در انظار عموم ـ چه در مسجد و چه در نشریات ـ حضور نداشت. در اینجا تنها سرمایه‌گذاری می‌کرد. مزاجی بسیار سرد داشت و بسیار باتربیت بود. بسیار سرد بود. مختصری درباره کشور او عربستان و مختصری دربارۀ سرمایه‌گذاری صحبت کردیم.

مردمی که در افغانستان او را می‌شناختند، از تمام نقاط دنیا برای جنگ با روس‌ها آمده بودند، اما اینها نمی‌توانستند به کشور خود برگردند. جنگ پایان یافته بود، و اینها در واکنش به پایان جنگ، «تروریست» شدند. نمی‌توانستند به مصر بروند، نمی‌توانستند به عربستان بروند، نمی‌توانستند به الجزایر بروند.

وصال‌الترابی، همسر حسن‌الترابی.(۱۵)

بن‌لادن را [شوهرم] به سودان نیاورد. بن‌لادن گمان می‌کرد سودان برای او جذابیت دارد و [می‌تواند] در ساختمان‌سازی در سودان سرمایه‌گذاری کند. او به مزرعه‌داری و ساختن مرغداری پرداخت. برای مردم سودان جاده ساخت.

می‌دانید که زنان مسلمان نمی‌توانند با مردان مسلمان ملاقات کنند. و هنگامی که

او به منازل ما می‌آمد، او را نمی‌دیدیم. ما با آنها صحبت نمی‌کردیم. در تمام زندگی خود هرگز بن‌لادن را ندیده‌ام. و او در سودان عنصر چندان مهمی به‌شمار نمی‌رفت. هیچ کس او را نمی‌شناخت؛ زیرا در دامازین[1] [در مزرعه خود] به کشاورزی مشغول بود. برای تهیه روغن آفتابگردان به کشت این گیاه می‌پرداخت. و از خارطوم تا دامازین جاده‌ای کشیده بود. باربری فرودگاه سودان را ساخت و گمان می‌کرد که حکومت پول [این تأسیسات را] خواهد پرداخت.

با ام‌علی (مادر علی)، [یکی از همسران بن‌لادن] در خانه‌اش ملاقات کردم. بچه‌هایش را ندیدم، گفت که بچه‌ها در اتاق دیگر به یاد گرفتن قرآن مشغول‌اند. تنها یک اتاق دیدم. البته این اتاق تزئینات اروپایی داشت. او استاد دانشگاه بود. معلومات بسیار خوبی داشت، زیرا تحصیل‌کرده بود. معمولاً به عربستان می‌رفت و تعطیلات را در خارطوم سپری می‌کرد. به برخی از خانواده‌ها در ریاض (محله‌ای اعیان‌نشین در خارطوم) اسلام درس می‌داد. یک بار [رفتم] ببینم چه می‌گوید. دربارهٔ نگاه اسلام به زن در خانواده، سخن می‌گفت.

او چهار همسر دارد که سه نفرشان استاد دانشگاه هستند. و با سه تن دیگر به این دلیل ازدواج کرده که پیردختر بودند و اگر با آنها ازدواج نمی‌کرد، تا آخر بی‌شوهر می‌ماندند. بنابراین به خاطر خدا با آنها ازدواج کرد. ما در اسلام این کار را مجاز می‌دانیم. اگر با پیردختری ازدواج بکنید، در آن دنیا پاداش این کار را خواهید گرفت؛ زیرا فرزندان شما مسلمان بار خواهند آمد. و اگر آنها مسلمان باشند، رحیم خواهند بود، پیرو قانون خواهند بود، مشروب نخواهند نوشید، مرتکب قتل نخواهند شد، گرد بی‌عفتی نخواهند گشت.

با [نخستین همسر بن‌لادن نیز] ملاقات کردم. او در ریاض [در خارطوم] زندگی می‌کرد. سوری بود. از فرزندانش مراقبت می‌کرد و از شوهرش به دلیل آنکه سه همسر دیگر نیز اختیار کرده، شکایتی نداشت. شیوه معاصر کنونی در جهان اسلام را نمی‌پسندید. در حال حاضر وقتی شوهری زن دیگری اختیار می‌کند، همسرش بسیار ریاکار و خشمگین می‌شود و حتی ممکن است تقاضای طلاق بکند. او را برای

---

1. Damazine

شام به خانه‌ام دعوت کردم. دربارهٔ تعداد فرزندانمان و مسائل اجتماعی سخن گفتیم. در جهان اسلام نمی‌توانی دربارهٔ رابطه با شوهرت سخن بگویی. بسیار زیبا بود، بلندقامت، بسیار بلندبالا. به او علاقه زیادی نداشتم. دعوت از کسی که به کشور شما می‌آید تنها یک الزام اجتماعی است و ما در سودان کاملاً معروف بودیم. برای آشنایی با او باید کاری انجام می‌دادم. خوب، شیخ اسامه در سودان شخص مهمی به‌شمار نمی‌رفت. بنابراین، شام مختصری در طبقه بالا صرف کردیم.

ابوجندل، محافظ شخصی اصلی بن‌لادن.(۱۶)

همسرش ام‌علی (مادر علی) هنگامی که در سودان بودند، تقاضای طلاق کرد. گفت که نمی‌تواند به این نوع زندگی سخت و زاهدانه ادامه دهد. اسامه تقاضای او را پذیرفت و براساس آیهٔ قرآن، «زن و شوهر باید منصفانه با یکدیگر زندگی کنند یا با مهربانی از هم جدا شوند»[1]، وی را طلاق داد؛ اما دیگر همسرانش با آنکه از خانواده‌های مشهور بودند و تحصیلات عالیه داشتند، با او ماندند. زنانش ام‌حمزه و ام‌خالد هر دو مدرک دکتری داشتند، یکی در زبان عربی و دیگری در فقه اسلامی.

ابراهیم محمّد السنوسی معاون حسن‌الترابی بود. هنگامی که بن‌لادن در نیمه دههٔ نود در سودان به‌سر می‌برد، این دو از نیرومندترین مردم به‌شمار می‌رفتند.(۱۷)

حسن‌الترابی را از دوران دبیرستان [در] ۱۹۵۴ می‌شناختم. در مدرسه ابتدایی و در دبیرستان، بسیار مستعد و باهوش بود. برای گرفتن مدرک کارشناسی در رشته حقوق به انگلستان رفت و در پاریس به اخذ مدرک دکتری در حقوق قانون اساسی نایل آمد. از آن زمان به بعد با او رابطه داشته‌ام. درنهایت فرماندار [استانی در سودان] شدم.

اسامه بن‌لادن با پیشنهاد کمک به احداث راه‌ها به سودان آمد و ساختن جاده‌ای در شمال خارطوم به او واگذار شد. و او شروع کرد به ساختن کانال‌ها و تربیت خاک و کاشتن آفتابگردان روغنی. در این کار بسیار موفق بود. یادم می‌آید [آفتابگردانی] به ما نشان داد که سی سانتیمتر و بسیار بزرگ بود. بدین ترتیب، برای نخستین بار با او آشنا شدیم. مردی بسیار محجوب بود، همواره ساکت و بسیار مذهبی بود و بخشنده

۱. الطلاق مرتان فامساک بمعروف أو تسریح بالاحسان. طلاق [رجعی] دو بار است پس از آن به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن. بقره ۲۲۹ (م)

و هرگز رغبتی به خوشگذرانی نداشت.

در آن هنگام دکتر ترابی و اسامه با هم دوست بودند. با یکدیگر می‌نشستیم و درباره طرح‌های کشاورزی او و کیفیت جاده‌هایی که ساخته بود و سنگ‌ها [یی که به کار برده بود] صحبت می‌کردیم. گمان نمی‌کردم او مردی شایستهٔ سخن گفتن در امور سیاسی باشد. [اسامه] به کشور من آمد و به من کمک کرد و من در آن هنگام سپاسگزارش بودم. در آن ایام هنوز گمان می‌کردیم که او مردی مذهبی است و نه سیاسی؛ زیرا گاهی او را ملاقات می‌کردیم و هیچ وقت با ما دربارهٔ سیاست حرف نمی‌زد. [مثلاً] از دکتر ترابی مخصوصاً درباره عقایدش راجع به اسلام [و عقایدش راجع به] مسائل رهن سؤال می‌کرد.

مصری‌ها نیروهای امنیتی خود را به سودان فرستادند. آنها توانستند در حلقهٔ اسلامگرایان اسامه و مصری‌ها وارد شوند. پسر یکی از آنها را به خدمت گرفتند و میکروفونی دراختیار او گذاشتند. نیروهای امنیتی سودان از موضوع آگاه شدند و پسر (۱۵ ساله محمّد شرف، عضو جهاد مصر و ساکن سودان) را دستگیر کردند. پدر پسر به نزد نیروهای امنیتی آمد و تقاضا کرد پسر را بازگردانند. [پسر را] به او دادند و سپس گروه جهاد مصر یک جلسهٔ شنود تشکیل دادند. او را در دادگاه خود محاکمه و محکوم ساختند [و اعدام کردند]. به همین دلیل حکومت [سودان] [می‌خواست گروه جهاد را بیرون براند]. به آنها گفتند «شما در کشور ما دولتی در دولت تشکیل داده‌اید و ناچار باید بیرون بروید. شما در حال حاضر [مانند یک حکومت] عمل می‌کنید. بدون اجازه به محاکمه و اعدام مردم می‌پردازید.»

منتصر الزیّات وکیل مصری در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ در زندان قاهره با ایمن الظواهری دوست شد. زیّات و ظواهری در سال‌های اخیر به انتقاد شفاهی از یکدیگر پرداخته‌اند.(۱۸)

ظواهری چنان ستمگر شد که پسر یکی از نزدیک‌ترین دوستان مورد اعتماد خود را پیش چشم پدرش کشت. هنگامی که ظواهری [در ۱۹۹۴] به همراه اسامه بن‌لادن و صدها عضو جهاد در سودان به‌سر می‌برد، سازمان [امنیت] متوجه شد که حکومت مصر بر اطلاعات آن دست می‌یابد. این پسر در دادگاه شرع که ظواهری آن را تشکیل داده بود، محکوم شد. دادگاه مدعی بود که فعالیت‌های جاسوسی او برای اولیای امور مصر، به زیان گروه تمام شده است. مصعب محمّد شرف پسر پانزده

ساله در برابر چشم شماری از عناصر برجسته گروه اعدام شد تا دیگران از ارتکاب چنین جرمی برحذر باشند. این رویداد نشان می‌دهد که زندگی ستمگرانه ظواهری چگونه شخصیت او را تحت‌تأثیر قرار داده است. در نظر ظواهری، جهاد به جای اینکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد، به خود هدف تبدیل شده بود.

حسن عبد ربّه السرایحی یک سعودی است که در افغانستان در کنار بن‌لادن جنگیده است.(۱۹)

او را در سودان دیدم. صاحب دو ساختمان بود. یکی را برای خود و دیگری را به دفاتر مرکزی شرکت خود اختصاص داده بود. او را در کنار دوستان صمیمی مصری‌اش ـ ابوعبیده و ابوحفص ـ و سودانی‌هایی یافتم که در شرکت او کار می‌کردند. از او خواستم که به عربستان سعودی برگردد، سپس گفتم: «به صلاح تو می‌دانم که به جای ماندن با این گروه، به عربستان برگردی.» در اتاق تنها بودیم. او گفت در سودان شرکت‌هایی دارد که فعال هستند. به او گفتم: «می‌توانی از کشور خود شرکت‌هایت را اداره کنی.» گفت، «خسته‌ام، در مدینه زندگی‌ام به آخر می‌رسد. فقط خدا از دلتنگی من آگاه است.»

جمال‌الفضل(۲۰)

نخستین شرکتی که تأسیس کردیم، وادی‌العقیق بود و شرکت بین‌المللی لادن را به‌وجود آوردیم. الهجره در بخش سازندگی، به جاده‌سازی و پل‌سازی پرداخت. میان شهر دامازین و شهر کرموک[1] جاده‌ای به طول ۸۳ مایل ساخته شد.

محمّد زکی محجوب که در نیمه دهه ۱۹۹۰ برای شرکت‌های بن‌لادن کار می‌کرد، در ششم سپتامبر ۲۰۰۰، این اقرارنامه را درباره *وزیر شهروندی و مهاجرت و محمّد زکی محجوب* به دادگاه فدرال کانادا تقدیم کرده است. او در این اقرارنامه علت استخدام از سوی بن‌لادن را توضیح می‌دهد.(۲۱)

حرفه من مهندسی کشاورزی است. در ۱۹۹۵ وارد کانادا شدم و بی‌درنگ اعلام پناهندگی کردم. هنگامی که در سودان به سر می‌بردم گاهی نام القاعده را می‌شنیدم. افراد گاهی در سخنان خود به این نام اشاره می‌کردند و بر وابستگی خود به آن سازمان

---

1. Kormuk

تأکید می‌نمودند. من هرگز عضو، معاشر یا حامی سازمانی به نام القاعده نبوده‌ام.

دربارهٔ بن‌لادن می‌توانم این را بگویم: قبلاً که در مصر زندگی می‌کردم، با او هیچ رابطه‌ای نداشتم. از مصر به عربستان رفتم و از آنجا به سودان عزیمت کردم و در خارطوم زندگی می‌کردم. در پنج ماه اول بیکار بودم و در پی کاری می‌گشتم که در زمینهٔ مهندسی کشاورزی باشد. تا اینکه به چند آگهی استخدام برخوردم؛ اما دستمزدهای پیشنهادی بسیار کم بود. به‌عنوان یک غیرسودانی از من انتظار داشتن چندین سال تجربه می‌رفت، اما تجربه‌ای نداشتم.

بن‌لادن در سودان شرکتی داشت، شرکت کشاورزی الثمار المبارکه[1]. این شرکت شعبه‌ای از شعبات متعدد شرکت بزرگتری است که به امور آبیاری، کشاورزی، بازرگانی، راه‌ها و پل‌ها مشغول است. شرکت در حدود ده هزار کارمند دارد. شرکتی که من در آن انجام وظیفه می‌کردم حدود ۴۰۰۰ مستخدم داشت و تقریباً ۸۵درصدشان سودانی بودند.

در همان هنگامی که دنبال کار می‌گشتم، رسانه‌ها به‌طور گسترده از حضور بن‌لادن در سودان سخن می‌گفتند و درباره فعالیت‌های کاری و طرح‌های گوناگون اشتغال او بحث می‌کردند. یک روز جمعه برای ادای نمازجمعه به مسجد رفتم و در آنجا کسی را دیدم که از قبل می‌شناختمش. به او گفتم در پی کاری در زمینه مهندسی کشاورزی می‌گردم. همچنین گفتم مدرک دانشگاهی من در زمینهٔ احیای زمین است. سپس فهمیدم که یکی از مستخدمین شرکت‌های بن‌لادن است.

در آن هنگام یکی از طرح‌های بزرگ بن‌لادن در سودان آماده‌سازی خاک برای کاشت ذرت، آفتابگردان، گندم و سبزیجات دیگر بود. شخصی که او را در مسجد ملاقات کرده بودم، گفت با بن‌لادن صحبت خواهد کرد تا در یکی از شرکت‌هایش کاری برای من درنظر بگیرد.

ترتیب ملاقات من با بن‌لادن در دفتر کار او در خارطوم داده شد. او شخصاً مرا به حضور پذیرفت و گفت درباره مدرک دانشگاهی من با چند نفر صحبت کرده، اما در زمینهٔ تخصص من، نیازی به کارمند ندارند. همچنین گفت ضرورتاً اشخاص

---

1. Al Thimar al Mubaraka

را خود ارزیابی می‌کند و نیاز چندانی به ارزشیابی مدرک دانشگاهی ندارد. نخستین مصاحبه من با بن‌لادن یک و نیم تا دو ساعت به درازا کشید. در زمینهٔ تخصص من و تجربیات کاری قبلی‌ام، سؤالات گوناگونی از من به عمل آورد. من راستش را گفتم و اظهار کردم که تجربه‌ای ندارم؛ اما مایلم طرح را بررسی کنم و به او بگویم که قادر به انجامش هستم یا نه. بن‌لادن گفت یک هفته فرصت داری طرح را مطالعه کنی و بگویی که می‌توانی این شغل را بپذیری یا نه.

پس از یک هفته، با مدیرکل شرکت بن‌لادن ملاقات کردم و کتباً آمادگی خود را اعلام نمودم و درباره ابعاد فنی طرح نیز با او مذاکره کردم. به این ترتیب، کار خود را به‌عنوان معاون مدیرکل طرح مزارع دامازین در سودان آغاز کردم. حدود ۴۰۰۰ نفر تحت نظارت من بود که بیشترشان کارگران موقت یا فصلی بودند. محدوده طرحی که من در آن مشغول بودم حدود یک میلیون جریب بود. تا مه ۱۹۹۳ به این کار مشغول بودم.

در این مدت استخدام، سه بار دیگر نیز با بن‌لادن ملاقات کردم. یک بار او را در خارطوم و دو بار دیگر در محل انجام طرح دیدم. به کارم ادامه دادم. ملاقات با او در خارطوم به منظور ارائه گزارش عملیات روزانه طرح انجام گرفت. این ملاقات در دفتر او در خارطوم انجام گرفت و حدود یک و نیم تا دو ساعت به طول انجامید. دو ملاقات دیگر در محل اجرای پروژه و زمانی انجام گرفت که اسامه بن‌لادن از طرح دیدن می‌کرد.

من خود تصمیم گرفتم که به کار در شرکت بن‌لادن پایان دهم. در پی توافق با او دربارهٔ دستمزد و پس از آغاز کار در شرکت متوجه شدم کسانی که در دیگر طرح‌های او با عناوین شغلی پایین‌تر و مسئولیت کمتر کار می‌کنند، بیشتر از من دستمزد می‌گیرند. در خلال همکاری، مدت کار روزانه من ده ساعت بود، اما قانوناً حداکثر هشت ساعت کار مفید درنظر می‌گرفتند.

سرانجام تصمیم گرفتم در صورت موافقت بن‌لادن با پرداخت دستمزد کافی، به کار خود ادامه دهم و در غیر این صورت استعفا کنم. پس از شنیدن پاسخ منفی از سوی مدیرکل شرکت، استعفا کردم. پس از استعفا دیگر بن‌لادن را ندیدم. بعداً او متوجه شد که باید مرا با دستمزد و مزایای بیشتر برگرداند، اما من برنگشتم، زیرا در صحبت‌های قبلی با بن‌لادن گفته بودم در صورت استعفا برنخواهم گشت.

هنگامی که در سودان بر روی طرح کار می‌کردم، از دیگر کارکنان شرکت، این قول را دربارهٔ شهرت اسامه بن‌لادن شنیده بودم. شنیده بودم که او در افغانستان بوده و در افغانستان و سودان کارکنان زیادی داشته است. شنیده بودم که در افغانستان حامی مجاهدان بوده و با عربستان رابطه خوبی ندارد. در حدود یک سالی که در شرکت او کار می‌کردم، هرگز نشنیدم که در فعالیت‌های تروریستی درگیر شده باشد.

در خلال اوت ۱۹۹۵ در پی سوءقصد به مبارک رئیس‌جمهور مصر در اتیوپی در تابستان ۱۹۹۵ (که از سوی مبارزان مصری مستقر در سودان انجام گرفت) روابط میان مصر و سودان به شدت تیره شد. در این هنگام، در جستجوی راهی برآمدم تا به سلامت به کانادا بیایم. در جستجوی گذرنامه‌ای برآمدم تا بتوانم بدون روادید وارد کانادا شوم. به من گفتند که با گذرنامه عربستان برای ورود به کانادا نیازی به روادید نیست و در نهایت در سودان یک گذرنامه عربستان سعودی به مبلغ ۲۵۰۰ دلار ایالات متحده خریدم.

عبدالله انس در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ در پیشاور با بن‌لادن دوست بود.(۲۲)

اسامه را دو بار [در سودان] دیدم. گمان می‌کنم بیش از نودوپنج درصد وقت او به کسب و کار می‌گذشت. از دست سودانی‌ها بسیار خشمگین بود. یادم می‌آید هنگامی که در خودرو او بودیم گفت «با مردم سودان مشکلاتی دارم. به من می‌گویند، در زندگی خود هرگز تصور نمی‌کرده‌اند کسی بتواند هشت ساعت کار بکند. دو سه ساعت برسرکار می‌آیند و بعد می‌روند.»

جمال الفضل(۲۳)

[با] بن‌لادن صحبت کردیم و به او گفتیم اگر در پی پول درآوردن هستیم، کسب‌وکار در سودان بسیار بد خواهد بود. [بن‌لادن] گفت اهداف ما بسیار بزرگتر از کسب‌وکار است. ما در این‌جا در پی پول درآوردن نیستیم، بلکه باید به حکومت کمک کنیم و حکومت به گروه ما کمک کند و مقصود ما این است.

وائل جولیدان از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ با بن‌لادن آشنا شده و در اواسط دهه ۱۹۸۰ در پاکستان با او کار کرده بود. او در ۱۹۹۳ بن‌لادن را در سودان ملاقات کرد و این آخرین بار بود که با وی سخن گفت.(۲۴)

تا ۱۹۹۲ هیچ‌چیز جدّی [درباره] القاعده یا یک جبهه واقعی وجود نداشت. این

بیشتر یک تصور به نظر می‌رسید.

یک روز او ناپدید شد، کلاً [از پاکستان] ناپدید شد. در ۹۲، شاید هم در نیمهٔ ۹۲ این اتفاق افتاد. سپس شنیدیم که او در سودان است.

در سال ۹۳ اسامه را در سودان ملاقات کردم، زیرا در آن هنگام زمینی در اختیار **مجمع مسلمانان جهان** [که من عضوش بودم] قرار گرفته بود تا دفتر خود در خارطوم را در آنجا تأسیس کنند. بنابراین، برای یک دیدار رسمی سه روزه به آنجا رفتم. اسامه را دیدم و با او صحبت کردم. گفتم «فکر می‌کنی خانواده‌ات خوشحال‌اند؟ در مدتی که در خارج [از عربستان سعودی] هستید همه ناراضی‌اند.»

بیشتر اعضای خانواده به نزد او به خارطوم رفتند و کوشیدند او را به این کار ـ بازگشت ـ ترغیب کنند. من با برخی از خویشان او صحبت کردم. گفتم: «چرا اسامه برنمی‌گردد؟» گفتند ما تلاش خود را کرده‌ایم، حتی از عبدالله (برادر محمّد بن‌لادن) عمویمان که پیرمرد سالخورده‌ای است تقاضا کردیم به آنجا برود. گمان می‌کردیم اگر پیرترین عضو خانواده به آنجا برود، او مطمئناً بازخواهد گشت، اما اسامه احترامی [به عمویش] قائل نشد!

در واقع، سؤال اصلی این است: چه اتفاقی افتاده؟ آیا او همان اسامه است؟

عصّام الرضی خلبان مصری است که در اواسط دهه ۱۹۸۰ بن‌لادن را در پاکستان ملاقات کرد. یک دهه پیش از حملات یازده سپتامبر که بن‌لادن در سودان مستقر بود، برای خرید یک جت در ایالات متحده به الریدی متوسل شد، بن‌لادن برای نخستین‌بار به هواپیمایی آمریکا علاقه نشان می‌داد. الریدی در ۲۰۰۱ در نیویورک هنگام محاکمه به عنوان تروریست، به این خرید اقرار کرد. در زیر گزیده‌ای از شهادت او نقل می‌شود.(۲۵)

[در ۱۹۹۲] تقریباً چندین ارتباط میان من و وادیه الحاج[1] (منشی شخصی لبنانی-آمریکایی بن‌لادن) درخصوص علاقه اسامه به داشتن یک هواپیما [برای] استفاده در خارطوم شکل گرفت. ارزش این هواپیما بایستی ۳۵۰/۰۰۰ [دلار] ایالات متحده و حیطهٔ پرواز آن اندکی بیش از دو هزار مایل باشد. یک بار هواپیمایی را با این قیمت و حیطهٔ پرواز پیدا کردم، وادیه را فراخواندم و مخصوصاً به او گفتم، بهای آن ۳۵۰/۰۰۰

1. Wadih EL Hage

است و من نُه درصد آن را از رهبر، از مالک هواپیما خواهم خواست. در ایالات متحده، کمیسیون معمول خرید و فروش هواپیما همین است.

این بخش به درستی تحقق نیافت. آنها بعداً قیمت را تغییر دادند. هواپیمایی به ارزش تقریبی ۲۵۰/۰۰۰ [دلار] یا کمتر می‌خواستند و من پاسخ دادم با این قیمت هواپیمای جت دست دوم و با آن حیطهٔ پرواز پیدا نخواهید کرد.

برخی از اجناس [موجود] ـ موشک‌های استینگر [ایالات متحده] (موشک‌های ضدهوایی بسیار کارآمد) ـ را می‌خواستند از پیشاور [پاکستان] به خارطوم منتقل کنند.

با کاهش قیمت و میزان کارکرد، حق انتخاب برای من محدود شد، یک هواپیمای نظامی با طراحی تی۳۸۹ وجود داشت که مناسب استفاده برای مقاصد غیرنظامی بود و سابر-۴۰[1] نامیده می‌شد. هواپیما در انباری بود که ما آن را در توسکان، آریزونا، «محوطهٔ اسکلت[2]» می‌نامیم. بنابراین، هواپیما را از انبار بیرون کشیدیم و از لحاظ فنی مجبور شدیم برخی تعمیرات مکانیکی برروی آن انجام دهیم تا مورد تأیید اف اِ اِ [اداره هواپیمایی فدرال][3] قرار گیرد. کلاً حدود ۲۳۰ هزار دلار [هزینه کردم]. آن را تماماً نوسازی کردم.

از دالاس ـ فورت ورث[4] عازم خارطوم شدیم. هواپیما می‌توانست حدود ۱۵۰۰ مایل پرواز کند و با این مقدار پرواز نمی‌شد از اطلس گذشت. نخستین پرواز از دالاس- فورت ورث به سنت ماری در مرز کانادا انجام گرفت. از آنجا در عرض جغرافیایی ۶۷ شمال [در] کانادا و سپس به ایسلند، رم، قاهره، خارطوم پرواز کردیم. کلاً این پرواز دو روز به طول انجامید، زیرا به دلیل بدی هوا [در کانادا] برخی مشکلات فنی داشتیم. برودت هوا منهای ۶۵ بود و سیستم‌های هیدرولیک از کار افتاد و یکی از شیشه‌ها ترک برداشت.

هواپیما را [در فرودگاه خارطوم] پارک کردم. شاید شب همان روز بود که به

---

1. Saber-40 [سابر به معنی شمشیر است.م]
2. boneyard
3. FAA federal Aviation Administration
4. Dallas- Fort Worth

صرف شام در مهمان‌سرا [ی بن‌لادن] دعوت شدیم. شام صرف شد و با هم صحبت کردیم. کلیدهای هواپیما را به اسامه بن‌لادن دادم. قرار گذاشتیم صبح روز بعد برای دیدن هواپیما به فرودگاه بیاییم. صبح زود به فرودگاه رفتم، هواپیما را آماده کردم، آثار پرواز قبلی را پاک نمودم و منتظر اسامه شدم، سپس به من گفتند که به دفتر بروم. چند تا قبض داشتم که باید با حسابدار آن را تصفیه می‌کردم و بعد به ملاقات اسامه بروم. تصور می‌رفت درباره پیشنهاد برای کار با [او] مذاکره خواهیم کرد.

نخستین مذاکره با وادیه از طریق تلفن انجام گرفت، و من گفتم که این امور به تأخیر خواهد افتاد تا من بیایم و فرودگاه خارطوم را ببینم. پیشنهاد این بود که من با او از طریق فرودگاهی ویژه کار کنم و به عملیات سمپاشی بپردازم، زیرا او به کار کشاورزی اشتغال داشت.

پیش از مذاکره دربارهٔ پیشنهاد باید دربارهٔ مسائل شخصی در آن روزها در پیشاور [در دهه هشتاد] و در خصوص انگیزه‌ام برای ترک پیشاور، با اسامه صحبت می‌کردم. به او گفتم: «صرف‌نظر از آنچه دربارهٔ من می‌اندیشی از تو می‌خواهم که به سخنانم گوش دهی. من با این امر که به دلیل ثروتمندی می‌خواهی رهبری نظامی شوی مخالفم. در عین حال گمان نمی‌کنم پشتوانه‌ای نظامی داشته باشی، تجربه نظامی هم نداری. بنابراین، معتقدم کاری که برای داوطلبان انجام می‌دهی فرستادن مستقیم آنها به‌سوی هلاکت است، نه جهاد. حالا، شاید پس از این همه سال تجربه به‌دست آورده‌ای و شاید هم در حال حاضر اوضاع متفاوت باشد.» او گفت: «خوب، خیلی متشکرم.» او خیلی انتقادپذیر بود. و سپس گفت: «این جهاد نیست. این دقیقاً کسب‌وکار است و این یک شرکت تأیید شدهٔ رسمی در خارطوم می‌باشد.»

[بن‌لادن ۱۲۰۰ دلار حقوق ماهیانه به من پیشنهاد کرد] گفتم: «این برای انجام وظیفه در سه شغل است؟ منظورم پرواز با هواپیما، سمپاشی و حمل محموله است. یک هزار و دویست دلار ایالات متحده. گفت: «این یک پیشنهاد است. این بالاترین مبلغی است که در شرکت به عالی‌ترین مقامات پرداخت می‌کنم.» گفتم: «خوب است، دربارهٔ خارطوم زیاد شنیده‌ام. نرخ تورم در این کشور بالاست. هزینه مدارس برای اتباع دیگر کشورها بسیار زیاد است. اسباب و لوازم نیز بسیار گران است. محیط اصلاً بهداشتی نیست، به همین دلیل فکر می‌کنم بیش از اینها هزینه داشته باشم. بنابراین،

اگر این مبلغی است که به عالی‌ترین مقامات خود می‌پردازی، دلیلی ندارد به من هم همین مبلغ را بپردازی؛ زیرا من کاری متفاوت انجام می‌دهم.

رضی پیشنهاد را نپذیرفت.

جمال الفضل، وضع زندگی بن‌لادن را در سودان اینگونه توصیف می‌کند: (۲۶)

مهمانسرا [ی بن‌لادن] در ریاض سیتی، [خارطوم] قرار دارد. این مهمانسرا، خانهٔ بزرگی است در سه طبقه با یک حیاط بیرونی و یک حیاط اندرونی. [بن‌لادن] بیشتر وقت خود را در مهمانسرا می‌گذراند. وقتی به آنجا می‌رویم، نماز را به جماعت می‌خوانیم و با هم شام می‌خوریم و قدم می‌زنیم. [بن‌لادن] دوست داشت در حیاط بیرونی بنشیند و درباره جهاد و اسلام و کلاً القاعده سخن بگوید، در طبقه دوم اتاق بزرگی دارد که مخصوص خود اوست.

شیخ عبدالغفار، امام مسجد خارطوم است که بن‌لادن در آنجا عبادت می‌کرد.(۲۷)

تا ۱۹۹۶ در اینجا ماند. در این ناحیه زندگی می‌کرد. در اینجا هوا بسیار خوب است. به همین دلیل، تمام مردم اینجا از طبقه بالا هستند. این مسجد نزدیک‌ترین مسجد [به خانه او] است. او برای ادای نمازهای پنجگانه هر روز به این مسجد می‌آمد و همواره خیلی آرام بود. مردی بسیار، بسیار مؤدب و بسیار خردمند بود. و به راستی مسلمان خوبی بود. خوددار بود. برای ادای نمازها به موقع می‌آمد. دیر نمی‌کرد.

اسامه با فرزندان و یکی از محافظانش دو یا سه دقیقه [پیش از نماز] به مسجد می‌آمدند. و پس از ادای نماز، دو یا سه دقیقه بعد مسجد را ترک می‌کرد. مدت زیادی در مسجد نمی‌ماند.

او بسیار ساده بود. واقعاً بسیار ساده، پتوی خود را برکف زمین پهن می‌کرد و همواره بر روی زمین می‌خوابید. یکی دو بار که مریض بود یا مرا از مسجد فراخوانده بود، به دیدارش رفتم. همیشه غذایش در یک ظرف قرار داشت. از نوع غذاهای بسیار ساده. هیچ خانواده ثروتمندی مانند خانواده مشهور او نمی‌یافتی که این‌قدر ساده باشد. می‌دانید که بسیار ثروتمند بود؟ یک مسلمان خوب! ۱۰۰ درصد، می‌دانید؟

محجوب العرضی[1] هنگامی که بن‌لادن در سودان می‌زیست، باغبان او بود. در نوامبر

1. Mahjub al Aradi

۲۰۰۱ روزنامهٔ *القدس العربی* لندن روایت العرضی را دربارهٔ همراهی با بن‌لادن در آن هنگام، منتشر کرد. گزیده‌ای از مقاله *القدس* در زیر می‌آید.(۲۸)

بن‌لادن در خانه‌ای دو طبقه در حومه الریاض، شرق خارطوم، زندگی می‌کرد و از مهمانانش در خانه دیگری مشابه خانه اول پذیرایی می‌نمود. در خیابان [مک] نیمر[1] دفتری داشت. العرضی هفتاد و چهار ساله تا هنگام ترک سودان از سوی بن‌لادن، مدت چهار سال برای او کار کرد. العرضی گفت، «در طول روز مهمانان زیادی، از جمله مصری‌ها و یمنی‌هایی که لباس بلند سنتی به تن داشتند با بن‌لادن ملاقات می‌کردند. بیشتر وقت‌ها این مهمانان خانواده‌هایشان را با خود می‌آوردند. بسیاری از آنها همراه بن‌لادن به افغانستان رفتند.»

العرضی گفت که بن‌لادن چهار همسر، چهار پسر ـ عبدالله، عبدالرحمان، احمد، و محمّد و یک دختر جوان داشت. پسرش عبدالله به عربستان سعودی رفت و در آنجا با دختر عمویش ازدواج کرد. بن‌لادن سه پسر دیگرش را از مدرسه بیرون آورد تا تحت نظر دو معلم از غرب سودان به حفظ قرآن بپردازند. العرضی درباره فعالیت او در خارطوم گفت که محافظان ویژه‌ای همواره بن‌لادن را همراهی می‌کردند و محافظان دیگری نیز در جلوی خانه او در محلی بر روی زمین مسطح می‌نشستند تا بتوانند به‌راحتی دیگران را ببینند. محافظان برای محافظت از خانه‌های بن‌لادن مسلسل در اختیار داشتند و در سفرهای بیرون از سودان، بن‌لادن را همراهی می‌کردند.

بن‌لادن هر روز به دفتر و سپس به مهمانسرای خود می‌رفت و تا ساعت هشت یا نه عصر در آنجا می‌ماند، و سپس به خانه برمی‌گشت. کشاورزی را دوست داشت و نواحی وسیعی را برای کشت هندوانه اختصاص داده بود. به تربیت سگ‌های پاسبان نیز علاقه داشت.

العرضی گفت که بن‌لادن بسیار کم غذا می‌خورد و بازماندهٔ غذای مهمانان را تناول می‌کرد؛ زیرا معتقد بود که این تعلیم مقدسی از سوی پیامبر است. بن‌لادن لباس ساده‌ای می‌پوشید. معمولاً لباس بلند می‌پوشید و دستاری دراز برسر می‌گذاشت و کفش‌هایی می‌پوشید که پشت آنها باز بود.

---

1. [Mc] Nimr

اسکات مکلئود[1]، خبرنگار مجله *تایم* در بهار ۱۹۹۶، هنگامی که بن‌لادن در سودان به‌سر می‌برد، با او مصاحبه‌ای انجام داد.(۲۹)

در آن هنگام در سودان جاده‌ای از خارطوم به بندر سودان می‌کشید و مزرعه‌ای برای کشت آفتابگردان و یک کارخانه آموزشی داشت. و زحمت زیادی کشید تا همه آنها را به من نشان دهد. به روشنی می‌کوشید این تفکر را القاء کند ـ ببین، من یک کاسبم، با حکومت سعودی مشکل دارم، آنها را انکار نمی‌کنم ـ و به مناجاتی تحلیلی دربارهٔ فساد یا عدم مشروعیت حکومت سعودی پرداخت. اما گفت که، «راه مبارزه با این امر، خشونت نیست. ما سیاستمداریم.» برای اینکه نشان دهد اسامه بن‌لادن فردی غیرنظامی است، زحمت زیادی کشید. اگر او صرفاً به کسب و کار مشغول بود، من می‌توانستم آن را تشخیص دهم. این از نوع کسب و کار بسیار متداول در جهان سوم بود.

خالد الفواز هم به عنوان نماینده بن‌لادن در رسانه‌های لندن و هم برای انجمن اطلاعات و اصلاحات[2] کار می‌کرد که در ۱۹۹۴ بن‌لادن به عنوان سازمانی سیاسی آن را تأسیس کرده بود و ظاهراً برای اصلاح رژیم سعودی به اقدامات مسالمت‌آمیز می‌پرداخت.(۳۰)

به هر صورت او را در سودان دیدم، هنگامی که خانه و شیوه زندگی او را مشاهده کردم نتوانستم به چشمانم اعتماد کنم. در خانه، نه فریزر بود و نه کولر و تهویه، نه یخچال و نه خودروی تفننی. مرا به مزرعهٔ بزرگی برد که در آنجا کاشت درختان غیرمعمول را تجربه می‌کرد. می‌خواست مرا به سرمایه‌گذاری در سودان تشویق کند. من متقاعد نشدم. فکر می‌کردم سرمایه‌گذاری در سودان با توجه به قوانین آنجا مشکل است. در آن ایام به واردات و صادرات موادغذایی مشغول بودم. اسامه گفت: «می‌توانی در سودان مواد غذایی تهیه کنی و آن را به عربستان سعودی صادر نمایی.»

او یک میلیونر است و پول خود را صرف امور تمام مسلمانان و حمایت از اصلاحات در کشور خود [در عربستان سعودی] می‌کند. مردم به همین دلیل هرچه بیشتر به او احترام می‌گذارند. انجمن اطلاعات و اصلاحات چیز تازه‌ای نیست. صرفاً

1. Scott Macleod
2. The Advice and Reformation Committee

تداوم اصلاحات اشتغال [در عربستان سعودی] است که ده‌ها سال در آنجا متداول بوده است. ما در پی توحید مساعی در این زمینه هستیم. این انجمن همچنین برنامه ما را تقویت می‌کند؛ زیرا هنگامی که آحاد مردم درباره اصلاحات رژیم [سعودی] سخن می‌گویند گمان می‌رود که اینها افرادی منزوی هستند و از آنچه که در جریان است رضایتی ندارند، اما اگر سازمانی در این باره سخن بگوید رژیم متوجه می‌شود که این یک مورد جدّی است.

عبدالله انس دوست دیرین بن‌لادن در اواخر ۱۹۹۴ به سودان سفر کرده است. انس تقریباً زمانی به سودان آمد که یک گروه تکفیری، گروهی به شدت اسلام‌گرا، بن‌لادن را بدعت‌گذار معرفی کرده و به یک سوءقصد خطرناک علیه تبعیدی سعودی دست زده بودند.

[هنگام سوءقصد به بن‌لادن] من در سودان بودم. یک راست به خانه اسامه آمدند و شروع به تیراندازی کردند. دیوارهای مهمانسرا را زیر آتش گرفتند. آنها تکفیری‌ها بودند که بن‌لادن را مسلمانی شایسته نمی‌دانستند! برخی از آنها اهل لیبی بودند. تکفیری‌ها ـ بسیار دیوانه، بسیار دیوانه. همه را می‌کشتند.(۳۱)

شیخ عبدالغفار امام مسجدی است که بن‌لادن در آنجا عبادت می‌کرد.

بسیاری از همسایگان اسامه بن‌لادن با زندگی او در اینجا، در سودان مخالف بودند. ما چندین سال پیش از آمدن اسامه در این ناحیه زندگی می‌کردیم. ناحیه بسیار آرامی بود. آن مردم تلاش کردند اسامه بن‌لادن را بکشند. ناحیه ما بیش از هجده ساعت بسته شد و گروهی از مأموران حکومتی کوشیدند آن دسته را بگیرند. این حادثه در ناحیه ما، رویدادی ترسناک به شمار می‌رفت. و همه ما از شیخ اسامه خواستیم که اینجا را ترک کند. دعا کردیم تا از اینجا برود.

یکی از همسایگان سابق بن‌لادن، که خانه‌اش جنب خانه قدیمی بن‌لادن قرار دارد (او خود را معرفی نکرد.(۳۲)

آنها از اعضای فرقهٔ تکفیری بودند. روز جمعه بود، درست پیش از غروب [یکی از افراد مسلح] دیده شد که به طرف پایین خیابان بن‌لادن به سرعت می‌دوید، خانه و محافظان آن را به گلوله بسته بود. پس از آنکه یکی از محافظان به چرخ‌ها [ی خودرو مردان مسلح] شلیک کرد، مرد مهاجم به سوی سربالایی جاده برگشت. کلاً یک ربع

طول کشید.

پس از حمله، تدابیر امنیتی افزایش یافت. گودال بزرگی در خیابان کندند، از رفت و آمد مردم در جاده اصلی ممانعت به عمل آوردند، و محافظان مسلح به دیده‌بانی گماشته شدند. تنها راه ورود در باریکه‌ای از خیابان در نزدیکی زمین فوتبال قرار داشت. آنجا هم گودالی کنده بودند، اما خودروهای کوچک هنوز می‌توانستند عبور کنند. گودال، مانع خوب و مناسبی در راه عبور خودروها بود و محافظان می‌توانستند از وجود بازدیدکنندگان غیرمنتظره آگاه شوند.

بن‌لادن چند ماه بعد بدون سروصدا رفت. بن‌لادن و محافظانش هر روز در جایی بودند و جای ثابتی نداشتند. پس از عزیمت اسامه، سفارت چین، آن خانه را برای اقامت، خریداری کرد.

ابوجندل در ۱۹۹۸ محافظ شخصی اصلی بن‌لادن شد.(۳۳)

آنچه که درباره این رویداد از خود شیخ اسامه شنیده‌ام این است که وی اسلحه‌ای مجاز داشت و هرگز آن را از خود دور نمی‌کرد. گروهی از پیروانش نیز مسلح بودند. شیخ اسامه در حال ترک خانه و عزیمت به محل کارش بود، اما به دلیل صحبت با پسرش عبدالله، دیرش شده بود. در آن ایام، خانواده‌اش را برای یک زندگی زاهدانه‌تر و رویارویی با یک زندگی ساده، به دور از تجملات، آماده می‌کرد. پسرش عبدالله با این فکر مخالف بود. او معتقد بود که پدرش میلیونر است و آنها باید از این ثروت بهره ببرند. این مباحثه با پسر موجب تأخیر او شد و تقریباً تمام محافظان به سوی دفتر حرکت کرده بودند. بنابراین، مهاجمان فریب خوردند و پنداشتند که شیخ اسامه با محافظانش در دفتر به سر می‌برد. به سوی دفتر آتش گشودند، در حالی که شیخ اسامه هنوز در خانه بود. او و پسرش مسلح بودند. مأموران امنیتی سودان نیز حضور داشتند. بن‌لادن و پسرش از سوی دیگر به آنها حمله کردند. بنابراین، مهاجمان به محاصره درآمدند. برخی کشته و برخی دیگر زخمی شدند و بقیه نیز گریختند. بعداً معلوم شد که مهاجمان، اعضای یک گروه اسلامی بودند که بن‌لادن را کافر می‌شمردند.

در دسامبر ۱۹۹۲ جرج بوش پسر ۲۸۰۰۰ سرباز ایالات متحده را به عملیات اعادهٔ امید فرستاد و این مأموریتی انسان‌دوستانه برای رسانیدن غذا به صدها هزار گرسنه سومالیایی بود که درگیر جنگی داخلی بودند و این جنگ کشور آنها را نابود می‌کرد. القاعده ورود

این سربازان به سومالی را دو سال پس از مداخله صدها هزار سرباز آمریکایی در عربستان سعودی، به منزله بخشی از طرح گسترده آمریکا برای تسلط بر جهان اسلام برآورد کرد.

جمال الفضل (۳۴)

در شهر سُبا[1] مزرعهٔ بزرگی خریدیم که آن هم به گروه تعلق داشت. هر پنجشنبه پس از نماز مغرب، اگر عضوی از القاعده در آن هنگام در خارطوم بود برای ملاقات به آن مزرعه می‌آمد. و بن‌لادن و آن عضو دیگر درباره جهاد و وظایف ما سخنرانی می‌کردند. من در مهمانسرا بودم و آنها پس از حمله عراق به کویت (در ۱۹۹۰، که استقرار ۵۰۰/۰۰۰ سرباز ایالات متحده در عربستان سعودی را به دنبال داشت) با هم صحبت می‌کردند. می‌گفتند ارتش آمریکا پس از چند ماه، اکنون باید ناحیهٔ خلیج [فارس.م] را ترک کنند. من از خود بن‌لادن شنیدم: ما نمی‌توانیم به ارتش آمریکا اجازه دهیم در ناحیه خلیج [فارس.م] بماند و نفت ما را ببرد، پول ما را ببرد. باید کاری بکنیم تا بیرون روند. ناچار هستیم با آنها بجنگیم.

پس از آن نیز، فتوای دیگری گرفتیم؛ زیرا می‌گفتند ارتش آمریکا به شاخ آفریقا در سومالی خواهد آمد. همچنین در مهمانسرا بودم و ابوعبیده البنج‌شیری، در این باره صحبت می‌کرد. می‌گفت که: ارتش آمریکا در شاخ آفریقا در سومالی است و قبلاً ساحل ناحیه خلیج [فارس.م] را گرفته و اکنون عازم سومالی است، و اگر در سومالی موفق بشوند، جنوب سودان و دیگر کشورهای اسلامی هدف بعدی آنها خواهد بود.

بن‌لادن در مهمانسرای بزرگ گفت که: اکنون ارتش آمریکا به شاخ آفریقا می‌آید، و ما باید سر مار را بکوبیم. این مار، همان آمریکاست و ما باید او را متوقف سازیم. باید سر مار را قطع کنیم و او را از حرکت باز داریم.

ابوحفص را به مگادیشو [پایتخت سومالی] فرستادند و او رفت ببیند آیا می‌توانند در آنجا کاری انجام دهند یا نه.

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه *القدس العربی*: (۳۵)

بن‌لادن به من گفت که انتظار آمدن [آمریکایی‌ها] به سومالی را داشته و یک ماه پیش از آمدن آنها، افراد خود را فرستاده تا آماده شوند. و پس از آنکه ورودشان حتمی

---

1. Soba

شد، به آنها حمله کند، اما به گفته او، بدبختانه آمریکایی‌ها نیامدند. و او انتظار داشت که آنها بمانند و بجنگند. گفت که: سربازان آمریکایی در مقایسه با سربازان شوروی ترسوتر هستند. به گمان من، دربارهٔ سومالی راست می‌گفت، جماعتی از الجهاد ـ سربازان الجهاد مصر ـ را فرستاده بود.

ابوجندل(۳۶)

همزمانی رویدادهای بین‌المللی در سومالی و ورود نیروهای ایالات متحده به آنجا، حقانیت [بن‌لادن] را برای ورود القاعده به آن کشور تأیید می‌کرد. از نظر القاعده ورود آمریکایی‌ها به سومالی به معنی نجات سومالیایی‌ها [از قحطی] نبود، بلکه هدف، تسلط بر سومالی و سپس گسترش سلطهٔ ایالات متحده بر ناحیه بود. این اقدام موجب تحقق چند هدف خواهد شد: نخست، از رشد نهضت اسلامی در سودان جلوگیری خواهد کرد. دوم، عقبه پایگاه ایالات متحده در خلیج[فارس.م] را شکل خواهد داد، زیرا سومالی نزدیک‌ترین نقطه به خلیج‌فارس[1] است.

من در هیچ‌یک از جنگ‌های سومالی شرکت نکردم؛ زیرا هنگامی که وارد سومالی شدم، خود سازمان القاعده، شروع به ترک سومالی کرده بود.

محمّد صدیق عوده که مظهر فلسطینی‌هاست، در ۱۹۹۲ به القاعده پیوست. در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷ به عنوان عضو القاعده به سومالی رفت. مأموران اف بی آی در پی حمله القاعده به سفارت ایالات متحده در نایروبی پایتخت کنیا، از پانزده اوت تا بیست و هشت اوت ۱۹۹۸ مصاحبه‌هایی با او در آن کشور به عمل آوردند. گزیده‌ای از گزارش آنها در زیر می‌آید.(۳۷)

عوده اظهار داشت که در اواخر ۱۹۸۶ به‌منظور تحصیل در رشته مهندسی و معماری، فلسطین را به قصد دانشگاه خاور دور در مانیل، فیلیپین ترک کرده است. عوده به جهاد علاقه‌مند شد. عوده از طریق مشاهدهٔ نوارهای ویدئویی و استماع نوارهای صوتی عبدالله عزّام رهبر جنگجویان عرب در افغانستان، تحت تأثیر قرار گرفت. عوده از آن جهت به اسامه بن‌لادن و گروه القاعده پیوست که ملیت نقشی در آن ایفا نمی‌کرد. عوده نخستین کسی بود که القاعده او را جذب کرد، در حالی که

---

۱. در متن اصلی «عربی» آمده است. ـ م

هنوز در اردوگاه آموزشی به سر می‌برد. رفتار عوده، توانایی او در کارکردن با دیگران، معلومات مذهبی و احترام به حرف‌های دیگران، دلایل جذب او بود. عوده اظهار داشت که در نهایت پس از گذشت یک سال تصمیم به بیعت با بن‌لادن و القاعده گرفت. عوده در مارس ۱۹۹۲ بیعت کرد و رسماً به القاعده پیوست.

عوده اظهار داشت به دستور امیر سیف‌العدل [یکی از فرماندهان نظامی مصری القاعده] که بن‌لادن او را برگزیده بود، [در مارس ۱۹۹۳] به سومالی رفته است. عدل به عوده گفته بود که جهاد در افغانستان پایان یافته و به همین دلیل باید در جای دیگری به جهاد بپردازند. عوده اظهار داشت که وظیفه او در سومالی آموزش برخی از قبایل در حال جنگ و تهیه غذا و پول بوده است. برای القاعده کمک به سومالی از طریق سازمان‌های غیرنظامی قابل درک بود، اما حضور نیروهای مسلح ایالات متحده در سومالی، پذیرفتنی نبود. بن‌لادن / القاعده، این حضور را استعمارطلبی تلقی می‌کردند. بن‌لادن، ابوحفص [محمّد عاطف] را فرستاد تا اوضاع مگادیشو را بررسی کند. رهبران سومالی [ژنرال محمّد فرح] ایدید[1] و علی‌مانی[2] با یکدیگر و با سازمان ملل و ایالات متحده می‌جنگیدند. قبیلهٔ ایدید (حویر[3]) با ابوحفص ملاقات کردند. آنها توافق کردند که با توسل به نیروی نظامی و همکاری با یکدیگر نیروهای سازمان ملل را از مگادیشو بیرون برانند. ابوحفص از این ملاقات راضی بود. در مارس ۱۹۹۷، اسامه بن‌لادن به عوده مأموریت داد به سومالی برگردد و اوضاع آنجا را متحول سازد.

*

عصّام الرضی خلبان مصری با جت بن‌لادن در ۱۹۹۳، از آریزونا به فرودگاه خارطوم پرواز کرد، و این جت در نهایت بیش از یک سال در باند فرودگاه بدون مصرف افتاده بود. از الرضی خواسته شد که هواپیما را بار دیگر به پرواز درآورد.(۳۸)

دعوتی داشتم حاکی از اینکه هواپیما هنوز در کنار فرودگاه پارک شده و شاید یک و نیم سال پرواز نکرده و اسامه دوست دارد آن را ببرم و به جای آنکه در آنجا پارک شده باشد، با آن به کاری مشغول شوم. گفتم: بازار را در نزدیک قاهره بررسی

1. Farah Aideed
2. Mani
3. Hawir

می‌کنم و اگر امکان تولید کسب و کار با آن باشد به دعوت شما پاسخ می‌دهم، اما موضوع مهمی در اینجا هست: در حقیقت در آن هنگام، اسامه در رسانه‌های مصر زیاد مطرح بود. بدیهی است که مسئولان مصر او را قبول نداشتند. به همین دلیل، اظهار نگرانی می‌کردم.

به خارطوم پرواز کردم. درباره هواپیما و بازرسی آن و قابل پرواز بودنش گفت‌وگو کردیم. گفتم که وضع بسیار بدی دارد؛ زیرا گرما تایرها را آب کرده و مدتی طولانی در یک نقطه متوقف بوده، ورودی‌ها و خروجی‌های موتور به دلیل طوفان شن در خارطوم، پر از شن شده است. در آغاز برای پیدا کردن کلیدها مشکل داشتیم. همچنین باید باتری‌ها را می‌بردیم و شارژ می‌کردیم و سپس ورودی و خروجی‌های موتور را پاک می‌کردیم. تایرها را باد کردیم و از مکانیک خواستیم که سیستم‌های هیدرولیکی را بررسی کند.

با اولین استارت، آتش زیادی از موتور بیرون آمد. دلیل آن احتمالاً وجود مقداری شن در موتور بود. به هر ترتیب موتور را به‌کار انداختیم، تصمیم گرفتم با هواپیما پرواز کنم و پس از آن بررسی‌های بیشتری درباره تجهیزات الکترونیک هوابرد انجام دادیم. حرکت کردم. خوب پرواز کرد. با نیروی فرود آورنده مشکلاتی داشتیم. تصمیم گرفتم آزمایش دیگری انجام دهم و از زمین بدون توقف اولیه، دوباره و به منظور دور دیگری پرواز کردم، آزمایش دیگری انجام دادم و برای سومین‌بار به پرواز درآمدم و تصمیم به توقف گرفتیم. پس از آنکه از روی شاخصه‌های موتور، مطمئن شدم که هواپیما قابل پرواز است، تصمیم گرفتیم توقف کنیم.

اما نتوانستم هواپیما را درست متوقف کنم شگفت‌زده شدم. هیدرولیک اصلی یا سیستم‌های اصلی ترمزها کار نمی‌کرد. کوشیدم از ترمز کمکی استفاده کنم و به افسر ارشد خودم که چیزی از هواپیما نمی‌دانست، گفتم که: «حالا این کار را می‌کنم» و «حالا این کار را می‌کنم» و می‌خواستم به او اطمینان بدهم که دارم کاری می‌کنم و او را سریعاً از آنچه اتفاق می‌افتاد باخبر سازم. بنابراین گفتم: «ترمزهای اصلی از کار افتاده و از ترمزهای کمکی استفاده می‌کنم؛ ترمزهای کمکی از کار افتاده؛ از ترمزهای دستی استفاده می‌کنم.» اساساً همه ترمزها از کار افتاده بود. به راستی نمی‌توانستیم هواپیما را متوقف کنیم. آخرین چاره خاموش کردن موتورها و کاستن از نیروی پیش برنده

هواپیما بود. بنابراین، موتورها را خاموش کردیم.

هنوز بر روی گذرگاه می‌رفتیم، از روی گذرگاه منحرف شدیم. حدود ۶۰ گره سرعت داشتیم که در خارج از گذرگاه به توده‌ای شنی برخوردیم. بدیهی است که ابتدا دو چیز به ذهنم رسید: سلامتی افسر ارشد در درجه اول، سپس چگونگی ترک خارطوم در سریع‌ترین زمان ممکن، البته در آن هنگام مسئولان برج و هرکس دیگری می‌توانست ببیند که هواپیما کجا می‌رود. این هواپیما در خارطوم منحصربه‌فرد بود. در فرودگاه بین‌المللی خارطوم، این نوع جت خصوصی وجود نداشت. بنابراین، همه جمع شده بودند تا ببینند پس از یک‌ونیم سال ما چه کار خواهیم کرد.

وضعیت بسیار وخیمی بود. هواپیما، هواپیمایی سانحه دیده به شمار می‌رفت. من تنها کسی بودم که آن را به پرواز درآورده بودم. همه می‌دانستند که این هواپیمای اسامه بن‌لادن است. در آن هنگام نمی‌خواستم مرا همراه اسامه در مجامع ببینند؛ بنابراین، بسیار نگران رفتن بودم. به هتل هیلتون برگشتم و آماده رفتن شدم. به آدیس‌آبابا [اتیوپی] رفتم.

حسین خرشتو یک مراکشی است که در اوایل ۲۰۰۱ در نیویورک در محاکمهٔ القاعده شهادت داد. او توضیح می‌دهد که القاعده چگونه در سال‌های پیش از حمله به سفارت ایالات متحده در نایروبی پایتخت کنیا در ۱۹۹۸ کانون‌های خود را برای عملیات در کنیا متمرکز ساخته بود.(۳۹)

در ۱۹۹۳ یکی از اعضای القاعده به من گفت که برای بررسی پرواز [از پاکستان] به کنیا بروم و یک روز خلبان بن‌لادن خواهم شد. پس از ثبت‌نام [در مدرسه پرواز] تمام اسناد مورد نیاز را در اختیارم گذاشتند و من تمام فرم‌ها را پر کردم و از من خواستند به منظور کسب اجازه برای تحصیل در کنیا به اداره مهاجرت بروم.

در نایروبی به دیگر اعضای القاعده کمک می‌کردم. برخی جماعت القاعده در سومالی بودند، و اگر کسی نیاز به کمک داشت به نایروبی انتقال می‌یافت تا به سودان سفر کند، اگر این شخص نیاز به مترجم یا هر کمک دیگر داشت من برای انجام آن حاضر بودم. در آنجا جماعت زیادی را ملاقات کردم. آنها برای آموزش افراد به سومالی می‌رفتند. آنها [اعضای القاعده] به برخی از سومالیایی‌ها کمک کردند تا در خودرو یکی از اعضای سازمان ملل متحد بمب‌گذاری کنند، اما در این کار موفق

نشدند. به من گفتند که در مگادیشو [پایتخت سومالی] در خانه‌ای جمع شده بودند و یک شب یکی از هلی‌کوپترها [ی ایالات متحده] آتش گشود، آنها خانه دیگری را هم که اعضای القاعده در آن زندگی می‌کردند، زیرآتش گرفتند و باعث هراس شدند، روز بعد از ترس آنکه به دست آمریکایی بیفتند، آنجا را ترک کردند.

ابو محمّد امریک [علی محمّد آمریکایی] برای نخستین بار همراه اعضای دیگر القاعده، شاید در اواخر ۹۴ یا اوایل ۹۵، به آپارتمان من [در نایروبی] آمد، و آنها از این آپارتمان برای تکثیر تصاویر و تمام ابزار مراقبت [سفارت ایالات متحده در نایروبی، کنیا] استفاده می‌کردند.

در سپتامبر ۱۹۹۸ دادخواستی علیه علی محمّد در ناحیهٔ جنوبی نیویورک تهیه شد. عبارات زیر گزیده‌ای از اقرارنامه‌ای است که دانیل کلمن[1] مأمور ویژه اف‌بی‌آی آن را تکمیل کرده، عموماً گمان می‌رود که او مؤثرترین مأمور این اداره در رسیدگی به امور القاعده است.(۴۰)

دانیل کلمن، به قید سوگند گواهی می‌دهد و می‌گوید که مأمور ویژه اداره تحقیق فدرال[2] «FBI» است و اتهام زیر را مطرح می‌سازد:

اسامه بن‌لادن به شهروندان ایالات متحده سخت نیاز داشت تا به عنوان دارندگان گذرنامه‌های ایالات متحده بتوانند آزادانه سفر کنند و موجب بدگمانی نشوند.

مصاحبه با FBI در ۱۹۹۷

محمّد در اکتبر ۱۹۹۷ در مصاحبه با FBI پذیرفت که در پی سوءقصد ناموفق به بن‌لادن، به آموزش محافظان شخصی او در سودان پرداخته است. (از روی تحقیقات دیگر می‌دانم که در ۱۹۹۴ چنین سوءقصدی انجام گرفته است.) محمّد به ادارهٔ اطلاعات سودان توصیه کرده که محیط امنی برای بن‌لادن فراهم آورد؛ اما محمّد محافظانی را که برای امنیت داخلی استخدام شده بودند، شخصاً آموزش داده است. محمّد گفته که در مدت این آموزش در خانه بن‌لادن در خارطوم می‌زیسته است.

محمّد همچنین گفته که به هنگام مداخله ایالات متحده در ماورای بحار در سومالی بوده و می‌دانسته که افراد بن‌لادن مسئول کشتن سربازان ایالات متحده در

---

1. Daniel Colman
2. Federal Bureau of Investigation

سومالی هستند. محمّد همچنین تأیید می‌کند که در ۱۹۹۱ یا در آن حدود به افغانستان رفته تا بن‌لادن را به پاکستان ببرد نه به سودان. محمّد گفته که به دلیل عشق به بن‌لادن و اعتقاد به او، این کار را انجام داده است. محمّد همچنین پذیرفته که در افغانستان به آموزش پرداخته است. محمّد تأیید کرد که افراد را در «مناطق جنگی» آموزش داده و افزود که مناطق جنگی می‌تواند در همه جا باشد. محمّد مشخص ساخت که افراد زیادی را می‌شناخته و کاملاً مورد اعتماد بوده و در صورت نیاز، می‌توانسته مردم مختلف را گردهم جمع آورد.

محمّد همچنین گفت که برای مخالفت با ایالات متحده نیازی به فتوا نیست، زیرا «بدیهی» است که ایالات متحده دشمن است.

بنابراین، گواهی دهندهٔ شما با احترام استدعا دارد که مدعی‌علیه علی عبدالسعود محمّد، با نام مستعار «ابوعمر»، و یا «عمر» زندانی یا در صورت امکان با قید کفالت آزاد شود.

دانیل کلمن

مأمور ویژه

ادارهٔ تحقیق فدرال

علی محمّد یک شهروند مصری‌الاصل ایالات متحده است. عبارات زیر بخشی از رونوشت دفاعیات او در مقابل قاضی سند[1] در بیست اکتبر ۲۰۰۰ در ناحیه جنوبی نیویورک است.(۴۱)

عالی‌جناب، در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ به **سازمان جهاد اسلامی** مصر پیوستم. در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ به القاعده معرفی شدم ـ القاعده سازمانی است که اسامه بن‌لادن رهبری آن را به عهده دارد ـ این معرفی از طریق پیوستگی من به جهاد اسلامی مصر صورت گرفت. در ۱۹۹۲، امور نظامی و اساساً آموزش مواد منفجره برای القاعده در افغانستان را به عهده گرفتم. در ۱۹۹۱، به انتقال اسامه بن‌لادن از افغانستان به سودان کمک کردم.

اواخر ۱۹۹۳ بن‌لادن از من خواست مراقبت از اهداف آمریکا، بریتانیا، فرانسه و اسرائیل در نایروبی را به عهده بگیرم. از جمله اهدافی که باید زیرنظر می‌گرفتم،

---

1. Sand

سفارت آمریکا بود. این اهداف به منظور تلافی مداخله ایالات متحده در سومالی، انتخاب شده بود؛ سپس به محل مراقبت خود در خارطوم رفتم تا عکس‌های مورد نظر اسامه بن‌لادن را تهیه کنم. بن‌لادن به تصویر سفارت آمریکا نگاه کرد و نقطه‌ای را که یک کامیون بمب‌گذاری شده می‌توانست از آن عبور کند، تعیین کرد، رانندهٔ کامیون حمله‌ای انتحاری انجام می‌داد.

سال ۱۹۹۴ بن‌لادن مرا به جیبوتی [در شرق آفریقا] فرستاد تا ساختمان‌هایی را زیرنظر بگیرم، پایگاه‌های نظامی فرانسه و سفارت آمریکا از جمله این ساختمان‌ها بود. در ۱۹۹۴ در پی سوءقصد به بن‌لادن، تدابیر امنیتی شدت یافت. من آموزش مسئولان امنیت محیط اندرونی و هماهنگی با مأموران سودان را که مسئول امنیت بیرونی بودند به عهده گرفتم.

من به سازمان جهاد اسلامی [مصر] پیوستم، و سازمان جهاد اسلامی با القاعده رابطه بسیار نزدیکی داشت. و نمونه بارزش، حمله به هر هدف غربی در خارومیانه به منظور وادار ساختن کشورهای غربی برای بیرون رفتن از خاورمیانه بود که اساس آن انفجار [پادگان‌های] نیروی دریایی در بیروت[در ۱۹۸۳] بود.

در اواسط دهه نود القاعده ابتداءً در سودان مستقر بود، لیکن آموزش دیدگان اردوگاه‌های آن در افغانستان در سرتاسر دنیا پراکنده شده بودند.

رمزی یوسف مغز متفکر بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ بود که شش کشته داشت و هدف نابود کردن برج‌های دوقلو بود. یوسف در یکی از اردوگاه‌های آموزشی القاعده تعلیم دیده بود (اگر چه ظاهراً هرگز با بن‌لادن ملاقات نکرده بود) و برادرزاده خالدشیخ‌محمّد ناظر عملیات یازده سپتامبر القاعده به شمار می‌رفت. یوسف در پی دیدار از منهتن[1] پس از حمله به مرکز تجارت در بیست‌وششم فوریه ۱۹۹۳، سرانجام دو سال بعد در پاکستان دستگیر شد. عبارات زیر گزارشی از اف‌بی‌آی تحت عنوان «مصاحبه رمزی احمد یوسف»، در هفتم فوریه ۱۹۹۵ است.(۴۲)

حدود ۱۰:۳۷ پیش از ظهر ۹۵/۲/۷ اندکی پس از دستگیری رمزی احمد یوسف از سوی مسئولان نظامی پاکستان، براد گرت[2] مأمور ویژه اف‌بی‌آی در یک پایگاه

---

1. Manhattan
2. Brad Garrett

نظامی در اسلام‌آباد، پاکستان، مصاحبه‌ای با او انجام داد. از یوسف نامش را پرسیدند و او گفت «نام‌های متعددی داشته‌ام»، اما فعلاً از نام علی بلوچ، متولد ۱۹۶۶/۲/۱۵ استفاده می‌کنم. از یوسف سؤال شد آیا او رمزی احمد یوسف است و او گفت که یوسَف است و همان فردی است که اف‌بی‌آی به دنبال او می‌گردد.

از یوسف در پایگاه نظامی انگشت‌نگاری شد تا با اثر انگشت به جای مانده از یوسف به طور مقدماتی مطابقت داده شود. یوسف گفت که نام واقعی او عبدالباسط متولد ۶۸/۴/۲۷ در کویت است. شفاهاً حقوق یوسف به او گوشزد شد و مأمور ویژه حقوق او را با طول و تفصیل نوشت و آن را برای یوسف خواند. یوسف گفت که به حقوق خود آشناست و نیازی به وکیل ندارد و داوطلبانه سخن خواهد گفت.

از یوسف سؤال شد آیا بمب‌گذاری در **مرکز تجارت جهانی (W.T.C)** کار او بوده و او اظهار داشت، «من طراح انفجار بودم.» یوسف گفت مواد لازم برای ساختن بمب را از سیتی‌شمیکالز[1] در جرسی‌سیتی[2]، نیوجرسی خریده است. یوسف گفت که بمب‌گذاری در W.T.C حداقل بیست هزار دلار هزینه داشته است. یوسف اظهار داشت که بمب را به‌منظور بمب‌گذاری در W.T.C ساخته است. یوسف از ذکر نام پرداخت‌کننده پول خودداری کرد؛ اما گفت که بخشی از پول را دوستانش در پاکستان تهیه کرده‌اند. یوسف گفت که به دلیل فقدان پول، عملیات در W.T.C آن‌طور که او انتظار داشته، موفقیت‌آمیز نبوده است. یوسف گفت امیدوار بوده که دویست و پنجاه هزار نفر کشته و زخمی برجای بماند؛ اما نتوانسته پول لازم برای تکمیل بمب مورد نظر خود را فراهم آورد.

یوسف گفت که دلیل بمب‌گذاری حمایت نظامی، مالی و سیاسی ایالات متحده از اسرائیل است. یوسف به تفصیل درباره عدم مشروعیت اسرائیل و ارتکاب جنایات درباره مسلمانان سخن گفت. یوسف اظهار داشت که لازم است مردم آمریکا، واشنگتن را وادار سازند تا سیاست خود را درباره اسرائیل تغییر دهد و بمب‌گذاری در مکان‌های گوناگون در ایالات متحده می‌تواند این امر را محقق سازد. یوسف گفت گزارش BBC که طی آن سربازان اسرائیل دست یک فلسطینی را با سنگ می‌شکنند،

1. City Chemicals
2. Jersey City

او را سخت اندوهگین ساخته است. یوسف اظهار داشت که با ایالات متحده هیچ مشکلی جز سیاست ایالات متحده درباره اسرائیل ندارد.

یوسف گفت که در کویت به دنیا آمده و تا جنگ عراق [علیه ایران] بیست سال در آنجا زندگی کرده و در این تاریخ خانواده‌اش به پاکستان کوچ کرده‌اند. یوسف گفت که خانوادهٔ او اصلاً پاکستانی هستند. او از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ دورهٔ دبیرستان را در کویت گذرانیده و سپس در **مؤسسه آموزش عالی وست گلامرگان**[1] در انگلستان تحصیل کرده است. یوسف گفت که در رشته الکترونیک، دیپلم عالی ملی[2] گرفته و این رشته را کامپیوتر مؤیّد الکترونیک[3] می‌گفته‌اند. او در ۱۹۸۹ به کویت بازگشت و در مرکز ملی کامپیوتر در وزارت برنامه‌ریزی با عنوان مهندس ارتباطات مشغول به کار شد. پس از حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ یوسف به پاکستان رفت.

یوسف گفت که پس از عزیمت به پاکستان در یک دوره شش ماهه به اردوگاه‌های آموزشی گوناگون در افغانستان رفته است. یوسف این اردوگاه‌ها را با عنوان «محلی که اعراب می‌توانند آموزش ببینند» درباره مواد منفجره، شیوه‌های دفاعی،کاربرد اسلحه، و غیره، توصیف کرد. این اردوگاه‌ها در افغانستان در محل‌های گوناگونی واقع شده‌اند، اما یوسف از نشانی این اردوگاه‌ها یا ارائه هر نوع اطلاعات ویژه درباره منابع مالی یا انسانی آنها خودداری کرد. یوسف گفت که پس از آموزش در افغانستان، به پاکستان بازگشته و به مطالعه دربارهٔ ساختن بمب ادامه داده است.

یوسف گفت که: ایالات متحده در جنگ‌جهانی دوم از بمب اتم استفاده کرد تا ژاپن را به تسلیم وادار سازد. یوسف گفت که: در انفجار اهداف متعلق به ایالات متحده از همان شیوه سود می‌جوید تا ایالات متحده سیاست خود را درباره اسرائیل تغییر دهد. سپس گفت که این اقدامی افراطی است، اما به گمان او تنها راهی است که می‌تواند ایالات متحده را به دست کشیدن از حمایت اسرائیل وادار سازد.

[مأمور ویژه] از یوسف سؤالاتی درباره اعدام در ایالات متحده و طول مدت پیش از اعدام که برای تعیین مجازات مرگ لازم است، به عمل آورد. یوسف گفت

---

1. West Glamorgan Institute of Higher Learning
2. Higher National Diploma
3. Computer Aided Eletronics

گمان می‌کند که او در ایالات متحده اعدام خواهد شد.

بازجویی از رمزی یوسف از زمان پرواز او از پاکستان به ایالات متحده ادامه یافت. آنچه در زیر می‌آید، گزارش اف بی آی است که با نام واقعی یوسف تحت عنوان: «مصاحبه با عبدالباسط محمّد عبدالکریم» در هفتم و هشتم فوریه ۱۹۹۵ فهرست شده است.(۴۳)

[در ۸ ـ ۷ فوریه ۱۹۹۵] از عبدالباسط محمّد عبدالکریم [رمزی یوسف نیز خوانده می‌شود]، که بعد از این با عنوان «باسط» از او یاد خواهد شد، درباره مسافرت او در هواپیما از مسیر اسلام‌آباد، پاکستان، به ایالات متحده، مصاحبه به عمل آمد. باسط گفت که می‌تواند به زبان انگلیسی به طور کامل صحبت کند و به آن بنویسد و آن را بفهمد. او در مصاحبه با مأموران، هویت اصلی خود را فاش ساخت و متذکر شد که به اتهام بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی (W.T.C) در نیویورک سیتی دستگیر شده است. بنابراین، او به حقوق قانونی خود آشنا بود و آن را خوانده بود و در اینجا هم، این حقوق برای او خوانده شد به تقاضای باسط، در حضور او یادداشت نوشته نشد؛ اما در آغاز مصاحبه، خلاصه‌ای تهیه گردید.

[او در ۱۹۹۲ از پاکستان به نیویورک سیتی سفر کرد.] باسط هنگام ورود به فرودگاه بین‌المللی جان اف کندی در نیویورک از گذرنامه‌ای عراقی به نام رمزی احمد یوسف استفاده کرد. وی توضیح داد که این گذرنامه را در پیشاور پاکستان، به مبلغ صد دلار ایالات متحده خریده است. او گفت که پیشاور راحت‌ترین محل برای خرید گذرنامه‌های عراقی است و افزود که اینها مدارک واقعی هستند که شورشیان عراقی آنها را در شمال عراق از اداره گذرنامه دزدیده‌اند. باسط پس از آماده شدن گذرنامه عراقی به مقصد ایالات متحده، از مسئولان مهاجرت تقاضای پناهندگی سیاسی کرد و از راه قانون به تعقیب تقاضای خود پرداخت و رهایی یافت.(۴۴)

باسط گفت که در پایان ۱۹۹۴ [پس از حمله به W.T.C]، با مطالعه اخبار نشریات گوناگون خبر یافته که رئیس‌جمهور کلینتون در نوامبر به مانیل پایتخت فیلیپین سفر خواهد کرد. باسط مدعی شد که چند روز پیش از سفر رئیس‌جمهور به مانیل رفته است. باسط در مانیل از طریق اخبار مطبوعات کلاً برنامه سفر رئیس‌جمهور را زیرنظر داشته است. باسط گفت که تمام جاهایی را که قرار بوده رئیس‌جمهور از آنها دیدار کند، به منظور انجام سوءقصد، مورد بازدید قرار داده است. او گفت تمام این نواحی

که مورد بازدید او قرار گرفته دارای تدابیر امنیتی بالایی بود. همچنین به دلیل مراقبت امنیتی بالا و فقدان وقت مورد نیاز برای برنامه‌ریزی و سازمان دادن چنین عملیاتی، سوءقصد به کلینتون عملی نشد.

دومین راهی که باسط برگزید بمب‌گذاری در مسیر زنجیره خودروهای همراه رئیس‌جمهور در هنگام عزیمت از جایی به جای دیگر در مانیل بود. وی مشخص ساخت که در نظر داشته بمبی دست‌ساز در طول مسیر زنجیره خودروها قرار دهد تا خودرو راهنما نتواند مسیر را به درستی طی کند. او توضیح داد که با از کار افتادن خودرو راهنما، تمام زنجیره خودروها متوقف و امکان حمله به لیموزین رئیس‌جمهور با بمب یا گاز سمی فراهم می‌شد.

او گفت استفاده از عامل شیمیایی فسژن[1] در حمله به لیموزین را در نظر داشته و یادآور شد که از نظر فنی آمادگی ساخت این ماده را داشته است. به گفته او، فسژن در حالت مایع در ظرف قرار می‌گیرد و اگر در ظرف با نیروی انفجار باز شود، ماده به سرعت به حالت گاز پراکنده می‌شود.

او گفت که همکارانش به پاپ [هم] نظر داشته‌اند؛ اما قصد کشتن پاپ را رد کرد. باسط مقالات مذهبی و عکس‌هایی از پاپ را با خود حمل می‌کرد که در آپارتمان [او] در مانیل پیدا شد و از توجه همکاران او [به پاپ] حکایت داشت.

او از حادثه‌ای که در اوایل ژانویه ۱۹۹۵ در آپارتمانش در مانیل روی داد و رسانه‌ها به عنوان آتش‌سوزی از آن یاد کردند، سخن گفت و متذکر شد پس از آنکه دود آپارتمان را فرا گرفت، وانمود کرد که آتش نتیجهٔ یک ترکیب شیمیایی است. آنگاه از او درباره برخی مواد که در آپارتمان او در مانیل پیدا شده بود و ظاهراً می‌خواست آن را به خطوط هوایی ایالات متحده منتقل کند، سؤال شد. او گفت اگر حادثه در آپارتمان مانیل اتفاق نمی‌افتاد، در آن هنگام در طول دو هفته در چندین خطوط هوایی بمب‌گذاری انجام می‌گرفت [این اقدام به توطئه در خطوط هوایی مانیل شهرت یافت].

باسط از مأموران بازجویی پرسید که آیا مأموران درباره کسی که در فیلیپین

---

۱. Phosgene مایعی بی‌رنگ و فرّار و بسیار زهرآگین که در ساختن جنگ‌افزار شیمیایی کاربرد دارد. ـ م

دستگیر و در نهایت موفق به فرار شده و اسباب فرار چیزی می‌دانند یا نه. هنگام گفتگو دربارهٔ [این] شخص، باسط اقرار کرد که نامبرده، والی [خان‌امین] شاه است [که از نخستین معاشران بن‌لادن به شمار می‌رود]. پس از آنکه باسط، والی را نیرومند و باهوش توصیف کرد، از باسط سؤال شد آیا او مستقیماً زیرنظر والی شاه کار می‌کرده یا نه؟ باسط درباره این موضوع به تفصیل سخن نگفت.

هنگامی که از باسط دربارهٔ کارت بازرگانی به نام محمّد خلیفه [جمال خلیفه شوهرخواهر بن‌لادن] که در آپارتمان باسط در فیلیپین پیدا شده بود، سؤال شد؛ باسط گفت که خلیفه را شخصاً نمی‌شناخت، اما کارت بازرگانی خلیفه را هنگامی که نیاز به کمک داشت، والی‌شاه در اختیار او قرار داد. باسط اقرار کرد که با نام اسامه بن‌لادن آشنا بوده و می‌دانسته که او از بستگان خلیفه است، اما دربارهٔ او آگاهی زیادی نداشته است.

رغیده درغم[1] از روزنامه عربی *الحیاة*، در ۱۹۹۵ پس از دستگیری رمزی یوسف، در زندان منهتن مصاحبه کرده و این تنها موردی است که با یک گزارشگر سخن گفته است. گزیده‌ای از مصاحبه او در زیر می‌آید.(۴۵)

نام [واقعی] من عبدالباسط است. در کویت به دنیا آمدم. خانواده من از پاکستان آمده‌اند؛ اما اصالتاً فلسطینی‌تبار هم شناخته می‌شوم. من گذرنامهٔ پاکستانی دارم. از طرف مادر فلسطینی هستم؛ مادربزرگم فلسطینی بود. گروهی از خانواده من در پاکستان، گروهی در کویت هستند، و در فلسطین هم بستگانی دارم.

با عراق یا دیگر محافل حکومتی ارتباطی ندارم. مردم عراق نباید بهای اشتباهات صدام را بپردازند. من تنها از ارتش آزادیبخش که مسئولیت بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی را پذیرفته، حمایت می‌کنم. این یک جنبش بین‌المللی است که به امور نهضت‌های مسلحانهٔ جهان اسلام می‌پردازد. من از سردسته‌ها نیستم. نهضت، گروه‌ها و گردان‌هایی دارد که به امور نهضت‌های اسلامی در کشورهای گوناگون مشغول‌اند.

من از دیدگاه‌های این نهضت که مبتنی بر فشار به گردانندگان ایالات متحده و انجام عملیات علیه اهداف ایالات متحده است تا این گردانندگان دست از حمایت

---

1. Raghida Dergham

اسرائیل بردارند، پشتیبانی می‌کنم. معتقدم این نهضت در زدن اهداف ایالات متحده محق است؛ زیرا ایالات متحده در جنایاتی که اسرائیل مرتکب می‌شود سهیم است، با کمک‌های مالی و فرستادن اسلحه به ارتکاب این جنایات کمک می‌کند. این نهضت همچنین برحق است، زیرا این پول‌ها حاصل مالیاتی است که آمریکایی‌ها می‌پردازند. منطقاً و قانوناً این امر مردم آمریکا را مسئول تمام کشتارها، مهاجرت‌ها، شکنجه‌ها، و حبس‌هایی می‌کند که مردم فلسطین به آن گرفتارند. این عذر که مردم آمریکا نمی‌دانند مالیاتی که دولت فدرال از آنها دریافت می‌کند، در کجا هزینه می‌شود، پذیرفته نیست.

کمک به گروه اسلامی و گروه جهاد مصر؛ حماس فلسطین [جنبش مقاومت اسلامی] و جهاد اسلامی، و اف آی اس [جبهه رستگاری اسلامی[1]] الجزایر و نهضت‌های مسلحانه اسلامی یکی از اهداف ارتش آزادیبخش است.

نهضت ارتش آزادیبخش به تلافی اقدامات عربستان سعودی در پی دستگیری شیخ سلمان فهد العوده و شیخ صفر الحوالی در ۱۹۹۴ مبادرت کرد.

فتاوی و تقدیر روحانیون مبارز سعودی، سلمان العوده و صفر الحوالی تأثیر مهمی بر بن‌لادن و القاعده داشت. العوده و الحوالی در زمره نخستین روحانیون سعودی بودند که نوارهای صوتی آنها علیه حضور ایالات متحده در عربستان سعودی در ۱۹۹۱ پراکنده شد. سرانجام بازداشت آنها در سپتامبر ۱۹۹۴ بن‌لادن را به سوی تندروی واداشت.(۴۶)

حامد میر پاکستانی نویسندهٔ زندگی‌نامهٔ بن‌لادن است.(۴۷)

او گفت که شیخ سلمان عوده شخصیت دلخواه من است؛ یک منجی است که برای نخستین‌بار خواستار عقب‌نشینی سربازان ایالات متحده از سعودی شد. و سلمان العوده جزوه‌هایی برای القاعده نوشت، اما این جزوه‌ها به نام او منتشر نشد. این مقالات دربارهٔ جهاد بود.

ابو جندل در ۱۹۹۸ محافظ اصلی بن‌لادن شد.(۴۸)

اسامه بن‌لادن به شیخ سلمان العوده و شیخ صفر الحوالی احترام می‌گذاشت. حکومت سعودی با دستگیری و زندانی این شیوخ ایجاد حساسیت کرد، و شیخ اسامه

---

1. FIS [Islamic Salvation Front]

بن‌لادن وقتی متوجه شد حکومت از دسترسی به تمام منابع حقیقت جلوگیری می‌کند، خود درصدد یافتن آن برآمد. «به خدا اگر حکومت سعودی، شیوخ و وعاظ نهضت اصلاحات را بازداشت نمی‌کرد، من صدایم را بلند نمی‌کردم یا سخنی نمی‌گفتم. وقتی شیوخ سعودی دستگیر شدند و هنگامی که حکومت دربارهٔ حقیقت گفتار آنها که برضد حکومت بود خاموشی گزید، ناچار از سخن گفتن و اقدام به این عمل شدم. سخنان من با سخنان دیگران تفاوت داشت. برخی از طریق مذاکره سخن می‌گویند، اما من با تفنگ، این کار را به نحو مطلوبی انجام می‌دهم.»

ابراهیم السنوسی، دستیار حسن الترابی رهبر واقعی سودان در اواسط دهه نود.

پس از تهاجم عراق [طوفان صحرا] برخی از علما شروع کردند به صحبت دربارهٔ این تهاجم [ایالات متحده] و اشغال عراق و پایگاه‌های ایالات متحده در سودان، الحوالی و العوده [روحانیون متنفذ سعودی] در این مورد نقش زیادی داشتند. اینها معلمان اسامه بن‌لادن هستند. آنها اندیشه‌های او را بارور ساختند و حجت را بر او تمام کردند. [در این هنگام بن‌لادن] به سیاسی شدن اظهار تمایل کرد. و شروع کرد به سخن گفتن درباره آنچه در سعودی می‌توانست اتفاق بیفتد و از اصلاحاتی که باید در آنجا به عمل می‌آمد. شاید در ۹۳ یا ۹۴ بود که در این باره شروع به سخن گفتن کرد. پیش از آن، یک پیمانکار بود، تا اینکه این سخنان الحوالی که نوار کاست‌های آن تمام کشورهای عربی را در برمی‌گرفت به انتقاد شدید از خاندان سلطنتی [سعودی] منجر شد. و این [جوّ] در سودان، فرصت سخن گفتن برای اسامه بن‌لادن را فراهم آورد. در این میان، جوانان از تمام کشورهای عربی ـ لیبیایی‌ها، سعودی‌ها، اماراتی‌ها ـ عزیمت به سودان را آغاز کردند. آنها به بن‌لادن لقب «شیخ اسامه» دادند. او سریعاً محبوبیت زیادی به دست آورد. او را دوست داشتند و به حرف‌هایش گوش می‌کردند و مخصوصاً که پولدار هم بود و می‌توانست مشکلات آنها را حل کند.

و چون فعالیت‌های [بن‌لادن] موجب آزار سعودی‌ها شد، اعلام کردند که تابعیت او را لغو کرده‌اند و گفتند که او دیگر سعودی نیست و گذرنامه سعودی ندارد. این اقدام برای او مشکل‌ساز نبود؛ زیرا سودانی‌ها به او گذرنامه دادند.

حامد میر، زندگی‌نامه‌نویس پاکستانی بن‌لادن.

بن‌لادن احترام زیادی برای مادرش قائل است. او نهایت کوشش خود را به کار

برده تا بن‌لادن را به آتش‌بس با رژیم سعودی وادار سازد و به عربستان برگردد. او برای دیدن بن‌لادن به سودان رفت و روزهای زیادی را با او سپری کرد. او پیغامی از ملک فهد [سعودی] برای بن‌لادن آورده بود. در آن مرحله، اختلافات میان اسامه بن‌لادن و رژیم سعودی صرفاً مشکلات ناشی از غرور بود، نه اسلام، نه چیز دیگر. این موضوعی بود میان [شاهزاده] نایف [وزیر داخله] و بن‌لادن. مشکلات آنها ناشی از غرور بود. بن‌لادن ایراد می‌گرفت: «چرا او مرا نشانه رفته است؟» و نایف می‌گفت: «چرا او مرا تهدید می‌کند؟»

بنابراین مشکلی میان بن‌لادن و [شاهزاده] نایف وجود داشت و مادرش نهایت کوشش خود را به کار برد تا او را آرام سازد. برای او بسیار سخت بود که درک کند پسرش با نایف مشکل دارد. حالا بن‌لادن علیه پادشاه سخن می‌گفت. او در گذشته هرگز علیه پادشاه سخن نگفته بود. چرا او علیه خاندان سلطنتی سخن می‌گوید؟ پس او در این مدت و در خلال این روزها دچار تحول شده است تا جایی که به مادرش گفت متأسفم: «متأسفم، نمی‌خواهم با خاندان سلطنتی کنار بیایم. درصدد مخالفت با آنها هستم.»

محمّد عاطف [فرمانده نظامی القاعده، به من گفت] که شیخ بن‌لادن احترام زیادی برای زنان قائل است. این یک سوءتفاهم است که ما ملایمتی در برابر زنان نداریم. او گفت که بن‌لادن ـ «همواره بسیار، بسیار مراقب مادرش است و همیشه با او ارتباط دارد.» او گفت: در ملاقات خارطوم من حضور داشتم: شیخ بن‌لادن به مادرش گفت: «می‌توانم زندگی‌ام را فدای تو کنم؛ اما حقیقت این است که آنچه در حال حاضر از من می‌خواهی، خلاف اسلام است. من با دشمنان اسلام می‌جنگم و تو از من می‌خواهی با دشمنان اسلام کنار بیایم.» و مادرش گفت: «خوب، من تقاضای خود را تکرار نخواهم کرد. خیلی متشکرم.» گمان می‌کنم شیخ بن‌لادن توانسته بود مادرش را متقاعد سازد که در امور عقیدتی او دخالت نکند. و مادرش بازگشت و حکام سعودی را آگاه ساخت و پس از آن، اعلام کردند که تابعیت او لغو شده است.

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه *القدس العربی* که در نوامبر ۱۹۹۶ طی دو روز با بن‌لادن در افغانستان مصاحبه کرده است.

او مادرش را دوست دارد. واقعاً نمی‌توان حدس زد تا چه حد مادرش را ستایش

می‌کند و حتی ناپدری‌اش را [که نام فامیلی او] عطّاس است، دوست دارد. او در جدّه به کسب و تجارت مشغول است. باید توجه داشت که ما در فرهنگ خود معمولاً ناپدری را دوست نداریم؛ اما او ناپدری‌اش را بسیار دوست دارد، و می‌گفت: «حکومت سعودی مادر و ناپدری‌ام را برای دیدن من [به سودان] فرستاد.» همچنین به من گفت که سعودی‌ها سهام تجاری او را که در یکی از بانک‌های عربستان سعودی است، مسدود کرده‌اند. و به من گفت که در آن سپرده مبلغ دویست میلیون دلار پول است و سعودی‌ها به او قول داده‌اند در صورت برگشت او، این مبلغ را دو برابر کنند، و این فقط یک شرط دارد: بگوید که حکومت سعودی، شریعت را اعمال می‌کند. او این پیشنهاد را نپذیرفته است.

اسامه بن‌لادن.(۴۹)

آنها مادرم، عمویم، و برادرانم را تقریباً نُه بار برای دیدن من به خارطوم فرستادند تا منصرفم سازند و برای عذرخواهی از ملک فهد [سعودی] به عربستان برگردانند. با مهربانی از آنها عذرخواهی کردم؛ زیرا می‌دانستم که به زور آنها را فرستاده‌اند تا با من صحبت کنند. از بازگشتن خودداری کردم. [خانواده‌ام] پیغام حکومت سعودی را به من ابلاغ کردند که در صورت بازنگشتن تمام دارایی‌های مرا مسدود خواهند کرد، از شهروندی محروم خواهم شد، گذرنامه و شناسنامه سعودی‌ام را از دست خواهم داد و در رسانه‌های سعودی و خارجی تصویر مرا بد جلوه خواهند داد.

فکر می‌کردند یک مسلمان ممکن است بر سر مذهب خود معامله کند. به آنها گفتم: «هرکاری که می‌خواهید بکنید. خداوند کریم است، ما برنمی‌گردیم. ما با سربلندی و افتخار زندگی می‌کنیم؛ زیرا سپاسگزار خدا هستیم. برای ما بسیار بهتر است که در این کوه‌ها زیر یک درخت زندگی کنیم تا در محل‌هایی در مقدس‌ترین سرزمین خدا.»

در آوریل ۱۹۹۴ حکومت سعودی رسماً بن‌لادن را از شهروندی محروم کرد. در همان ماه، بکر محمّد بن‌لادن، بزرگ خاندان بن‌لادن و نابرادری اسامه بن‌لادن، بیانیه زیر را در اختیار مطبوعات سعودی گذاشت: (۵۰)

[از طرف] «همه اعضای خانواده» [اظهار می‌داریم:] «با تأسف، تمام اعمالی را که ممکن است اسامه بن‌لادن انجام داده باشد، مردود و محکوم اعلام می‌کنیم.»

اطلاعات زیر از وب‌سایت گروه سعودی بن‌لادن (اس بی جی[1]) پیش از بیرون کردن آن از اینترنت در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته شده است. این اطلاعات تصویری از اختلافات و حدود دارایی‌های بن‌لادن به هنگام جدایی مالی اسامه از خانواده پرجمعیتش ارائه می‌دهد.(۵۱) (برای آگاهی بیشتر درباره گروه سعودی بن‌لادن، لطفاً به پیوست سی نگاه کنید)

زیربنا:

اس‌بی‌جی [گروه سعودی بن‌لادن] نقش مهمی در شکل‌گیری زیربنای پادشاهی [عربستان سعودی] ایفا کرده، در برنامه‌های متوالی توسعه حکومت فعالانه شرکت داشته است. طرح‌های زیربنایی شرکت، شامل بزرگراه‌ها، تندراه‌ها، پل‌ها، روگذرها، تونل‌ها و زیرگذرهایی است که مربوط به دو شهر مقدس [مکّه و مدینه] و بقیه شهرهای پادشاهی و کشورهای همسایه آن می‌باشد. تا به حال، تعداد جاده‌هایی که اس‌بی‌جی ساخته، به هزاران کیلومتر بالغ می‌شود.

توانایی‌های اس‌بی‌جی [در زیربنا] شناخته شده و در امارات متحده عربی، اردن، یمن، و سودان به بهره‌برداری رسیده است. فهرست دستاوردهای تأثیرگذار اس‌بی‌جی شامل ساخت تأسیسات نمک‌زدایی، مخازن ذخیره آب و یکی از طولانی‌ترین خطوط لوله‌گذاری آب شیرین است. در اجرای یک چنین طرح عظیم سازندگی، اس‌بی‌جی، بزرگترین ناوگان تجهیزات سنگین و مته‌های حفاری را در دنیا فراهم آورده است.

ساختمان‌های عمومی و فرودگاه‌ها

سال‌هاست که این بخش طرح‌های گوناگون چالش برانگیز، بزرگ و در حد میانه، از قبیل تکمیل فرودگاه‌ها و جاده‌ها، بیمارستان‌ها و مجموعه‌های دانشگاهی، خانه‌سازی با امکانات رفاهی شامل امور شهری، کارهای الکترومکانیکی برای مسجدالنبی در [مدینه]، بیمارستان اکستانسیون نیروهای مسلح در ریاض، فرودگاه بندر سودان، [و] برج الموسی در دوبی را به انجام رسانده است.

بخش بازرگانی:

اس‌بی‌جی در سرتاسر خاورمیانه و خاور نزدیک در عملیات گسترده معاملات

1. Saudi Binladin Group (SBG)

دارای امتیاز در زمینه‌های مواد غذایی و سور و سات‌رسانی، مثلاً توزیع نوشابه «اسناپل[۱]» و سهیم شدن در اداره شرکت‌هایی از قبیل شرکت بین‌المللی یورک، نُرتل[۲]، شردر اس اِ[۳]، لاندیس وگیر[۴]، اودی[۵]، پروشه[۶]، فولکس‌واگن[۷] فعال است.

گل سرسبد فعالیت‌های بازرگانی اس‌بی‌جی، گروه بازرگانی میمار[۸] است که دفتر مرکزی آن در بیروت قرار دارد. میمار شرکتی است که در عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر، لبنان، سوریّه، ترکیّه، فرانسه، مالزی، هنگ‌کنگ و سنگاپور فعالیت دارد.

*

حسین خرشتو عضو القاعده در ۲۰۰۱ در محاکمه چهار متهم به داشتن نقش در حمله به دو سفارت ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، شاهد حکومتی بود. گزیده‌هایی از شهادت او که در زیر می‌آید چگونگی خشک شدن منابع مالی بن‌لادن در نتیجه مسدودسازی دارایی‌های او از سوی حکومت سعودی در ۱۹۹۴ را به طور خلاصه شرح می‌دهد. خرشتو همچنین توضیح می‌دهد که حکومت سودان مبارزان عرب مقیم آن کشور را تحت فشار قرار داده بود.(۵۲)

حکومت لیبی سودان را تحت فشار قرار داده بود تا تمام لیبیایی‌های مقیم آن کشور را بیرون براند و به اسامه بن‌لادن نیز پیغام داده بودند در صورتی که لیبیایی در نزد خود دارد، ناچار است آنها را از سودان براند. اسامه بن‌لادن به این مردان گفته بود: «شما ناچار هستید بروید، در غیر این صورت مسئولیت شما با خودتان است، و اگر کسی دستگیر شود، من مسئول او نخواهم بود. آنچه من می‌توانم برای شما انجام دهم، این است که اگر قصد رفتن داشته باشید، دو هزار و چهارصد دلار، به اضافه یک بلیت به شما و همسرتان می‌دهم.» اما، بیشتر لیبیایی‌ها پیشنهاد اسامه بن‌لادن را رد

1. Snapple
2. Nortel
3. Schreder SA
4. Landis & Gyr
5. Audi
6. Prosche
7. Volkswagen
8. Mimar

کردند. آنها به دلیل ناتوانی او در حمایت از ایشان بسیار خشمگین و عصبانی بودند و به ملاقاتش رفتند. در پایان این دیدار نامه‌ای به اسامه بن‌لادن دادند و اعلام کردند که القاعده را ترک خواهند کرد، و پول و بلیت‌ها را گرفتند و برخی از آنها [سودان را .م] ترک کردند و برخی نیز به گروه اسلامی لیبی پیوستند.

از اواخر سال ۹۴ ـ ۹۵ به بعد در القاعده دچار بحران بودیم. خود اسامه بن‌لادن با ما صحبت می‌کرد و می‌گفت که تمام پول‌هایش را از دست داده است و باید از دستمزد افراد بکاهد، هنگامی که می‌خواستم بروم مجوز پروازم در کنیا را تجدید کنم به من گفت: «فراموشش بکن!»

در دسامبر ۹۵ همسر من باردار بود و نیاز به عمل سزارین داشت، بنابراین در خارطوم به دنبال بیمارستان می‌گشتم و برای این کار نیاز به پول داشتم، به گمانم پانصد دلار لازم بود که از شیخ سید المصری [یکی از معاونان بن‌لادن] خواستم این پول را در اختیار من بگذارد. از او خواهش کردم در صورت امکان مقداری پول به من بدهد. در آن هنگام اسامه بن‌لادن درگیر یکی از طرح‌هایش در کاسالا، یکی دیگر از شهرهای سودان بود.

[شیخ سید المصری] گفت: «پولی در بساط نیست. نمی‌توانیم چیزی به تو بدهیم، چرا همسرت را به بیمارستان مسلمانان نمی‌بری؟» می‌دانستم اگر همسرم را به آنجا ببرم، در همان روز نخست خواهد مرد! گفتم: «اگر همسر یا دختر خودت هم بود، او را به آنجا می‌بردی؟» بعد افزودم: «گوش کن، چرا پول قرض نمی‌دهی؟ من این پول را به تو باز خواهم گرداند.» او گفت: «تا بازگشتن بن‌لادن کاری نمی‌توانم بکنم.» در آن هنگام اگر اسلحه داشتم، به او شلیک می‌کردم.

جمال الفضل، از نخستین اعضای القاعده.(۵۳)

[به بن‌لادن] می‌گوییم برخی از جماعت شاکی هستند، زیرا گروهی از افراد دستمزد زیادی می‌گیرند و برخی‌ها دستمزد کمتری دریافت می‌کنند و می‌خواهند بدانند اگر همه اعضای القاعده هستند، چرا برخی‌ها بیشتر از دیگران می‌گیرند؟ [بن‌لادن] می‌گوید برخی از جماعت زیاد سفر می‌کنند و کار بیشتری انجام می‌دهند. برخی از افراد از دیگر کشورها تابعیت می‌گیرند و [اگر] برای زندگی قانونی به آنجا برگردند، می‌توانند پول بیشتری در بیاورند، به همین دلیل تلاش می‌کند آنها را راضی

نگاه دارد و پول بیشتری به آنها می‌پردازد.

۱۱۰/۰۰۰ دلار [از بن‌لادن دزدیدم] هنگامی که فهمیدم آنها خبر دارند پول را برداشتم، گفتم بلی، حدود ۲۵/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰ [دلار] برمی‌گردانم. [بن‌لادن] گفت: «من نگران پول نیستم، بلکه نگران تو هستم که از آغاز شروع به این کار کرده‌ای. شما در افغانستان سخت کار می‌کنید، در گروه القاعده یکی از بهترین‌ها هستی، ما همه چیز به شما می‌دهیم، هنگام سفر به شما فوق‌العاده می‌پردازیم، هزینه پزشکی شما را می‌دهیم؛ چرا این کار را کردی؟» گفتم: «قبلاً درباره دلیل آن صحبت کرده‌ایم، جماعت مصری پول بیشتری می‌گیرند، دستمزدشان بیشتر از دیگران است، و به شما گفتیم برخی از افراد تنها چند سال است که به القاعده پیوسته‌اند، چرا دستمزد بیشتری می‌گیرند؟» او گفت: «اگر نیاز به پول داشتی، می‌توانستی به خود من بگویی و می‌گفتی می‌خواهم خانه بخرم، می‌خواهم ماشینم را عوض کنم و این کار را نکردی، پول را دزدیدی.» و گفت: «تا تمام پول را برنگردانی، بخششی در کار نیست.» گفتم: «اما پولی باقی نمانده!»، گفت: «تا زمانی که تمام پول را نپردازی، نمی‌توانم تو را ببخشم.» پس از آن، احساس کردم که ناچارم گروه را ترک کنم؛ امیدی نبود و فکر می‌کردم باید از سودان بروم.

[در ۱۹۹۶] به سفارت آمریکا در آن کشور [ناشناس] رفتم و به بخش روادید مراجعه کردم. مأمور پرسید: «روادید می‌خواهید؟» گفتم: «نه روادید نمی‌خواهم، بلکه اطلاعاتی درباره جماعتی دارم که می‌خواهند علیه حکومت شما کارهایی انجام دهند.» و او به داخل رفت، و بیست دقیقه بعد خانمی در را باز کرد و به من اشاره کرد که به داخل بروم. مرا درون اتاق برد و پرسید: «چه اطلاعاتی دارید؟» گفتم: «من در افغانستان بودم. با گروهی کار می‌کردم و آنها را به خوبی می‌شناسم، آنها می‌خواهند علیه کشور شما جنگ به راه بیندازند و به شدت مشغول آموزش هستند.» پرسید: «چه نوع جنگی؟» گفتم: «نمی‌دانم، شاید کاری در داخل ایالات متحده انجام دهند.» گفت: «شما از کجا خبر دارید؟» سؤالات زیادی کرد و گفت: «از شما می‌خواهم به تمام این سؤال‌ها پاسخ دهید و پس از آن، به باور شما و اطلاعات شما درباره گروهی که می‌خواهند علیه حکومت ما عمل کنند، خواهم پرداخت.»

«حضور بدون وقت قبلی» الفضل در سفارت ایالات متحده می‌توانست نقطه آغازی

جدی برای سیا و FBI باشد؛ برای نخستین‌بار، فردی از داخل القاعده می‌توانست از اقدامات درونی سازمان توضیحاتی ارائه دهد.(۵۴)

در ۱۹۹۶، حکومت سودان برای جلوگیری یا بیرون راندن بن‌لادن، از سوی حکومت‌های مصر، ایالات متحده، و عربستان سعودی با فشارهای فزاینده‌ای روبرو بود.

شاهزاده ترکی الفیصل در آن هنگام در رأس سازمان اطلاعات سعودی قرار داشت.(۵۵)

افراد داوطلب [بن‌لادن را] از بخش‌های مختلف جهان اسلام، از الجزیره تا مصر، از شرق آسیا تا سومالی که در این اردوگاه‌ها [ی سودان] آموزش دیده بودند، مورد بررسی دوباره قرار دادیم. این اقدامی باور نکردنی بود. در نتیجه هشدارهای ما و حکام [سودان] اطمینان یافته بودیم که اسامه اجازه نخواهد داشت علیه منافع سعودی اقدام کند. رئیس‌جمهور [سودان] البشیر درخصوص پیگرد بن‌لادن [در صورت تحویل او به ما] از ما تضمین می‌خواست که هیچ مرجع قانونی در پادشاهی [سعودی] در پی محاکمه او نباشد. البشیر گفته بود که هیچ کس بالاتر از قانون نیست و ما نمی‌توانستیم چنین تضمینی بدهیم [و این پیشنهاد را نپذیرفتیم].

ابوجندل محافظ شخصی یمنی بن‌لادن و مورد اعتماد رهبر القاعده.(۵۶)

سودانی‌ها ـ تا آخرین لحظه که بن‌لادن، سودان را ترک کرد ـ رفتار بسیار خوبی با او داشتند. او به دلیل برخورد سیاسی درباره سعودی در نطق‌ها و بیانیه‌های مؤثرش، مجبور به ترک سودان شد. فشار ریاض بر خارطوم موجب اخراج او از این کشور شد. همزمان، مصر نیز فشارهایی وارد می‌کرد که فشار آمریکا بر سودان نیز بر آن افزوده شد. بنابراین، جبهه اسلامی حاکم بر سودان به رهبری دکتر حسن الترابی، از شیخ اسامه خواست تا کشور را ترک کند. ترابی همواره برای بن‌لادن مایه دردسر بود.

ترابی فشار زیادی بر شیخ اسامه وارد می‌کرد تا او را به ترک سودان وادارد. سه روز پی‌درپی با او دیدار کرد، ملاقات‌ها طولانی بود و مذاکراتی با او صورت گرفت که تا پاسی از شب ادامه یافت تا بلکه او را راضی به ترک سودان کند. شیخ اسامه نیز سعی کرد او را متقاعد سازد: نیازی به اخراج او نیست؛ زیرا اقدامی مسلحانه علیه سودان به عمل نیاورده است، و کشور دیگری وجود ندارد تا [مردان او را] بپذیرد؛ اما ترابی گفت که: دو راه بیشتر در پیش‌رو نیست، یا خاموش ماندن یا ترک کشور. در

این هنگام بود که شیخ اسامه تصمیم گرفت آن کشور را ترک کند. او با سودانی‌ها قرار گذاشت که به همراه پیروانش از سودان عزیمت کند و به افغانستان برود.

خالد بطرفی، دوست دوران کودکی بن‌لادن در عربستان سعودی.

سودان تحت فشار بود و سرانجام سودانی‌ها او را بیرون راندند، سپس دارایی‌های او را گرفتند. از خانواده‌اش شنیدم که بدون پرداخت غرامت تقریباً همه چیز او را مصادره کردند.

ابراهیم السنوسی، معاون حسن الترابی رهبر وقت سودان.

یک روز اسامه به نزد من آمد و گفت که حکومت از او خواسته سودان را ترک کند. گفتم که نباید از سودان برود، سپس برای خداحافظی پیش من آمد و این آخرین بار بود [که او را دیدم].

سپس متوجه شدم علی عثمان طه وزیر امور خارجه وقت سودان، سفیر ایالات متحده [تیموثی] کارنی[1] را برای شام به خانه‌اش دعوت کرده و به او گفته: «ما می‌توانیم اسامه بن‌لادن را به شما تحویل دهیم». کارنی گفت: «بگذارید با واشنگتن مشورت کنم.» پس از یک ماه یا بیشتر آمد و گفت: «اتهامی قانونی علیه او در دست نداریم، بنابراین او را نمی‌خواهیم.»

سفیر تیموثی کارنی، نماینده سابق ایالات متحده در سودان، پاسخ می‌دهد.(۵۷)

هرگز هیچ سودانی، علی عثمان طه [وزیر امور خارجه سودان] یا هرکس دیگر به من نگفته که می‌تواند اسامه بن‌لادن را به ایالات متحده تحویل دهد. من و طه در نیمه ژانویه ۱۹۹۶ دربارهٔ بازگرداندن او به سعودی صحبت کردیم. این پیش از شام اوایل فوریه در خانه طه بود. در آنجا هم پیشنهادی مبنی بر تحویل بن‌لادن به ایالات متحده به عمل نیامد.

در واقع کمیسیون یازده سپتامبر به این نتیجه رسید که حکومت سودان پیشنهادی مبنی بر تحویل بن‌لادن به ایالات متحده، ارائه نکرده و به هر ترتیب، این سخنی یاوه بود؛ زیرا در بهار ۱۹۹۶ بازداشت بن‌لادن اساس قانونی نداشته تا بتوان او را به جرم جنایتی بازداشت کرد. گزارش کمیسیون یازده سپتامبر در این باره، در زیر نقل می‌شود.(۵۸)

---

1. Timothy Carney

در اواخر ۱۹۹۵ که بن‌لادن هنوز در سودان بود، وزارت خارجه و سیا متوجه شدند که مقامات سودانی دربارهٔ امکان اخراج بن‌لادن از سودان با حکومت سعودی مذاکره می‌کنند. سفیر ایالات متحده، تیموتی کارنی، سودانی‌ها را به پی‌گیری این جریان تشویق کرد، اما سعودی‌ها که تابعیت بن‌لادن را لغو کرده بودند او را نمی‌خواستند. فاتح اروا[1] وزیر دفاع سودان مدعی شده که تحویل بن‌لادن به ایالات متحده را پیشنهاد کرده است. کمیسیون در این باره به شواهد معتبر دست نیافته است. سفیر کارنی صرفاً دستور داشته که سودانی‌ها را به منظور اخراج بن‌لادن تحت فشار قرار دهد. سفیر کارنی اساس قانونی نداشته تا چیزی بیش از این از سودانی‌ها بخواهد، زیرا در آن هنگام، دادخواست قابل توجهی وجود نداشت.

وحید مژده در میانه ۱۹۹۵ و سقوط طالبان در ۲۰۰۱ در بخش‌های گوناگون وزارت امور خارجه افغانستان چندین سمت داشته است. در اینجا توضیح می‌دهد که بن‌لادن چگونه ترتیب عزیمت خود از سودان را داده است.(۵۹)

برخی از اعضای حزب اسلامی [گروه افغان] به رهبری یونس خالص در ۹۶ به سودان رفتند و به بن‌لادن پیشنهاد کردند به افغانستان برود. دو هواپیما از افغانستان به شارجه [امیرنشینی کوچک در امارات متحده عربی] رفت تا بن‌لادن را بیاورد. یک هواپیما به خارطوم رفت و برای یک توقف شبانه به شارجه بازگشت. بن‌لادن سوار این هواپیما بود. روز بعد از هواپیما پیاده شد و سوار هواپیمای دیگر شد. یکی [هواپیمای گول‌زنه] به کابل و دیگری که حامل بن‌لادن بود، به جلال‌آباد رفت. در آن هنگام جلال‌آباد در دست حاجی‌قدیر از گروه خالص بود که با او به عنوان یک مهمان عالی‌قدر رفتار کرد. آمریکایی‌ها با حاجی‌قدیر تماس گرفتند و از او خواستند بن‌لادن را بازداشت کند، اما در آن هنگام طالبان به جلال‌آباد رسیده بود [و در ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶ آن را گرفتند] و پس از آن بن‌لادن به طالبان پیوست.

ابوجندل.(۶۰)

بن‌لادن با یک جت شخصی سودان را به طرف جلال‌آباد [افغانستان] ترک کرد. در هواپیما تنها یک خلبان روسی بود که عربی نمی‌دانست. بن‌لادن را نیز دو پسرش

1. Fatih Erwa

سعاد و عمر همراهی می‌کردند. در این هواپیمای کوچک که تنها دوازده نفر در آن جا می‌گرفت، چند محافظ نیز همراه آنها بود. برادر سیف العدل [افسر سابق نیروهای ویژه مصر که در ۲۰۰۳ فرمانده نظامی القاعده شد] در پهلوی خلبان نشسته بود. او نقشه مسیر را در دست داشت؛ زیرا آنها اطمینان چندانی به خلبان نداشتند.

سفر کاملاً محرمانه صورت گرفت و برای آنکه عزیمت بن‌لادن به افغانستان با موفقیت همراه باشد، اقدامات امنیتی بسیار مهم بود. ورود او را به افغانستان با رهبر منطقه در جلال‌آباد، مهندس محمود یکی از رهبران حزب اسلامی [گروه افغان] که بر جلال‌آباد تسلط داشت، هماهنگ کرده بودند. در آنجا از شیخ اسامه استقبال شد؛ زیرا آنها از قبل آشنا بودند. آنها به گرمی از او استقبال کردند و سپس او را تا دفتر ملّایونس خالص رهبر افغان همراهی نمودند. این پذیرایی نوعی پاداش برای شیخ اسامه به شمار می‌رفت؛ زیرا او هرچه داشت، به جنگجویان افغان هدیه کرده بود.

۶

باز هم افغانستان

بن‌لادن همواره نوعی وابستگی خیالی به افغانستان داشته و گاهی با ارجاع به نام اسلامی خراسان قدیم آن را نشان داده و در یکی از اعلان‌های جنگی‌اش علیه غرب، مشخص ساخته که آن را در کوه‌های هندوکش نوشته است. همچنین افغانستان کشوری بود که بن‌لادن از نزدیک آن را می‌شناخت و هشت سال متناوب در میانه ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ به خاطر آن با کمونیست‌ها جنگیده بود.

طی سال‌هایی که بن‌لادن از پیشاور به سودان مهاجرت کرده بود، یک جنبش بنیادگرای مسلح، طالبان، یعنی «طلبه‌های دینی» به‌تدریج بر افغانستان تسلط یافته بود. این نهضت، اتحادی میان فارغ‌التحصیلان مدارس افغانستان و پاکستان، پناهندگان افغان جوان و تهیدست که در پاکستان رشد یافته بودند، و رهبران گروه‌های قبایل پشتون (از جمله، حداقل در آغاز کار، حامد کرزای که پس از سقوط طالبان رئیس‌جمهور افغانستان شد) ایجاد کرده بود.

طالبان نخستین‌بار در ۱۹۹۴ در قندهار به رهبری فردی مرموز و گوشه‌گیر، یعنی ملّاعمر یک‌چشم ظاهر شد. طالبان در نخستین سال‌های ظهور خود از محبوبیت بسیار بالایی برخوردار بود؛ زیرا برای مردمی که در طول یک‌ونیم دهه جنگ داخلی، آسیب‌های زیادی دیده بود، نظم و تا اندازه‌ای آرامش به ارمغان آورده بود. طالبان، همچنین در آغاز گفته بود که شاید پادشاهی را اعاده کند، زیرا پادشاهی همچنان از محبوبیت زیادی برخوردار بود. طالبان، همچنین فسادناپذیر و بی‌علاقه به قبضهٔ قدرت برای خود به نظر می‌رسید.

به هرحال، گفته لرد اکتون[1] «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد»، تقریباً به طور کامل نشان می‌دهد که چگونه رژیم طالبان با گذشت چند سال، درگیر فساد شد. طالبان به طور فزاینده‌ای حکومت قانونی و به‌سامان خود را به چیزی مبدل ساخت که تمایل به یک دولت اسلامی واقعاً فراگیر داشت. طالبان، نه به اندازه کافی نوگرا بود و نه به اندازه کافی توانایی موفقیت در طرح خود را داشت، فقط بیهوده تلاش می‌کرد.

از نظر بن‌لادن تحکیم جایگاه طالبان در افغانستان موهبتی ناگهانی به شمار می‌رفت؛ زیرا می‌توانست به آن کشور بازگردد و رابطه نمادین محکمی با ملّاعمر داشته باشد. القاعده می‌توانست نیاز شدید مالی طالبان را برآورد و جنگجویان متعصب عرب را در اختیار آنها بگذارد، و طالبان می‌توانست پناهگاه مطمئنی برای القاعده باشد و اختیارات نامحدودی برای ساختن اردوگاه‌های آموزشی به آن سازمان بدهد.

بن‌لادن می‌گفت که مقدر شده افغانستان به مدینه سده بیست و یکم تبدیل شود، و این اشاره به مدینةالنبی بود که پیامبر در ۶۲۲م از زادگاه خود مکّه به آنجا رفت و سپاهی از مسلمانان تشکیل داد و هشت سال بعد مکّه را از دست مشرکان آنجا گرفت. در واقع بن‌لادن در عزیمت (یا هجرت) به افغانستان، خودآگاهانه اقدامش را با هجرت پیامبر از مکّه به مدینه در چهارده سدهٔ پیش مقایسه می‌کرد.

باری، بن‌لادن با حمایت طالبان در افغانستان، جنگ مقدس خود با ایالات متحده را به طور جدّی آغاز کرد؛ جنگی که در ۱۹۹۶ با بیاناتی بر ضد «صلیبی‌ها و یهودی‌ها» به راه افتاد به تفصیل در مصاحبه‌های جنگجویان با خبرنگاران CNN، ABC و الجزیره انتشار یافت و با حمله به سفارت ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، حمله به کشتی‌های ایالات متحده در یمن در سال ۲۰۰۰، و در نهایت در یازده سپتامبر، شکل واقعی به خود گرفت.

همزمان با این فعالیتها القاعده اردوگاه‌های آموزشی را گسترش داد که در نتیجه هزاران آموزش دیده از آنها بیرون آمدند. بسیاری از این افراد به اتحاد شمال احمد شاه مسعود ناسزا می‌گفتند و علناً در جنگ با آن پیشگام بودند، در حالی که آموزش‌دیدگان مطمئن‌تر، آموزش‌های پیشرفته‌ای در شیوه‌های تروریستی و تهیه اسلحه خشونت‌بار کشتارجمعی دریافت کرده بودند.

---

1. Lord Acton: مورخ انگلیسی (۱۹۰۲-۱۸۳۴).م.

در میانه ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱ بن‌لادن به اوج قدرت خود رسید. او قادر بود در افغانستان قلمرو جهاد خود را ایجاد کند، گویی «مردی که می‌خواست سلطان باشد[1]» به عنوان جهادگری حماسی ظاهر شده بود. بن‌لادن اگرچه به ملّاعمر رهبر طالبان اظهار وفاداری کرده بود، اما عملاً به تلاش‌های مکرر طالبان در توقف حملات به غرب توجهی نداشت وی چنان عمل می‌کرد که گویی در تمام پنج سال اقامت در افغانستان به عنوان «مهمان محترم» طالبان، به میل آنها رفتار کرده است.

در هجده ژوئیه ۱۹۹۶ دفتر تحقیقات امنیتی وزارت خارجه که به دلیل تحلیل‌های بسیار شایسته، همواره از اعتبار زیادی برخوردار بوده، مدرکی فوق محرمانه با عنوان «تروریسم/ اسامه بن‌لادن چه کسی از او پیروی می‌کند؟» آماده کرد. این مدرک خلاصه‌ای از برآورد دفتر درباره رهبر القاعده پس از عزیمت از سودان و تحلیل‌های آن در رابطه با احتمال استقرار دوباره بن‌لادن در افغانستان بود. این اسناد عموماً تحت عنوان اقتضای قانون آزادی اطلاعات فراهم شد و در ژوئیه ۲۰۰۵ از حالت طبقه‌بندی خارج شد، گزیده‌های مهم آن از این قرار است:

تروریسم/ اسامه بن‌لادن، چه کسی در تعقیب اوست؟(۱)

بازگشت بن‌لادن به خانه

بن‌لادن پس از بازگشت به افغانستان احساس راحتی می‌کند، او در خلال جنگ با اتحاد شوروی سابق در همین کشور به عنوان حامی و مجاهد شناخته شد. افغانستان شاید بهشتی موعود برای بن‌لادن باشد و همچنان بتواند اداره شبکه‌های تجاری و مالی خود را تداوم ببخشد. اقامت طولانی او در افغانستان که صدها مجاهد عرب در آنجا آموزش‌های تروریستی می‌بینند و افراطی‌ترین رهبران اغلب در آنجا گرد می‌آیند که می‌تواند برای منافع ایالات متحده در درازمدت زیان‌بارتر از اقامت سه ساله او در خارطوم باشد.

در تکاپو؟

با فشار ایالات متحده و برخی از کشورهای اسلامی، به ویژه عربستان و مصر علیه اوج گرفتن بن‌لادن، ظاهراً او به تکاپو برخاسته است، اما میل او برای آشکارتر

---

۱. فیلمی سینمایی با عنوان فوق و با بازیگری شون‌کانری به نمایش درآمد.م

سخن گفتن با مطبوعات درباره مخالفت شدیدش با رژیم سعودی و غرب بیشتر از مردی حکایت دارد که از رویدادهای اخیر، چه در آن دخیل باشد یا نباشد، تشجیع شده است.

وحید مژده یک افغانی است که در دهه هشتاد با عبدالله عزّام و بن‌لادن در دفتر خدمات در پیشاور کارکرده است. در میانه ۱۹۹۵ و سقوط طالبان در ۲۰۰۱، او در وزارت امور خارجه افغانستان مناصب گوناگونی داشت. او در اواخر ۲۰۰۱ به عنوان یک مقام رسمی طالبان، گزارشی از اطلاعات خود با عنوان *افغانستان پنج سال تحت فرمانروایی طالبان*[1] منتشر کرد.(۲) گزیده‌ای از آن کتاب در زیر می‌آید:

جنبش طالبان در آغاز، تشکیلاتی سیاسی به شمار نمی‌رفت. در حقیقت این جنبش برای بیرون راندن گروهی شکل گرفته بود که [اوایل دهه نود در افغانستان] جنگ داخلی به راه انداخته بودند. طالبان گروه‌های مسلح را خلع سلاح کردند. تمام ایستگاه‌های بازرسی را از جاده‌های پررفت و آمد برداشتند و امنیت ایجاد کردند. دقیقاً به دلیل این نوع اقدامات بود که عامه مردم علاقمند به پذیرفتن آنها شدند. طالبان با امن کردن راه‌ها از بازرگانان کمک مالی دریافت می‌کردند.

طالبان پیش از ورود به کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ مدعی بودند که در امور حکومت افغانستان مداخله نخواهند کرد. بزرگترین مشکل طالبان در تشکیل حکومت این بود که آنها مردمی روستایی به شمار می‌رفتند و هنگام ورود به کابل با ارزش‌های شهر و مقتضیات آن برخوردی جدّی پیدا کردند. با گذشت زمان معلوم شد که طالبان قصد دارد ارزش‌های روستایی را بر ارزش‌های موجود شهری تحمیل کند. زنان و دختران از کارکردن و تحصیل محروم شدند. زنان فقط با مقنعه بلند می‌توانستند در شهر راه بروند. مردها اجازه نداشتند ریش خود را بتراشند؛ این کار جنایت به شمار می‌رفت. مقامات حکومتی و مدارس باید عمامه برسر می‌گذاشتند.

سربازگیری و استخدام در ادارات حکومتی طالبان نیز عجیب بود. بیشتر مقامات، ملقب به «ملّا» بودند که یک لقب افتخارآمیز مذهبی است. حتی در جاهایی که برای انجام طرح‌های فنی، نیاز به متخصص بود، بیشتر مستخدمان از معدود

---

1. Afghanistan Under Five Years of Taliban Sovereignty

تحصیل‌کرده‌های طالبان، یا معروف به ملّاهای آنها بود.

جنبش طالبان در آغاز جنبه مشورتی داشت و ملّاعمر در رأس آن بود، اما پس از تهاجم به کابل، مشورت کم رنگ شد و بسیاری از اعضا از مقام‌های حکومتی کناره گرفتند. زوال آرام این شورا، شهرت بدی در پی داشت، اما قدرت و تسلط ملّاعمر به عنوان امیرالمؤمنین، نامحدود بود و به همین دلیل موفق شد با صدور دستورهای لازم بر کشور حکومت کند.

جنبش طالبان اساساً سیاسی نبود و رهبران آن افرادی بی‌نهایت مذهبی بودند. در این گونه موضع‌گیری، گاهی تمایلات مرموزی از ملّاعمر مشاهده شده است. معلومات بسیاری از آنها از حدود چند کتاب مذهبی فراتر نمی‌رفت و دید جهانی آنها به دو ایالت در افغانستان محدود می‌شد. درک آنها از امور سیاسی کلاً شنیداری بود که مبتنی بر گوش دادن به اخبار رادیو یا صحبت با مردم بود. بیشتر این رهبران میلی به خواندن چیزی جز قرآن کریم و متون مذهبی نداشتند.

اسامه و پیروانش البته به خوبی می‌دانستند چگونه طالبان را تحت تأثیر قرار دهند، و در این مورد به تجربیات گذشته خود درباره رهبران مجاهدان متوسل می‌شدند. خرید خودروهای گرانبها برای ملّاعمر و پیروانش، نخستین گام در این مورد بود. حمایت مالی طالبان در جنگ با مخالفان، به ویژه رشوه دادن به فرماندهان مخالف، شیوه‌ای کارآمد به شمار می‌رفت. اسامه نیز در میان طالبان برای خود جایگاهی فراتر از یک مهمان صرف پیدا کرد. اسامه بن‌لادن با استفاده از دارایی خود، موفق شد در زمره طالبان در آید.

ابو ولید المصری روزنامه‌نگار مصری که با القاعده و طالبان کارکرده است.(۳)

رهبری طالبان مرکب بود از ملّا محمّد عمر که چشم راستش را در جنگ با شوروی‌ها از دست داده بود، و شورای طالبان که پانزده عضو داشت و دوازده نفر از آنها در همان جنگ به شدت زخمی شده و بخشی از اعضای خود را از دست داده بودند.

حذیفه عزّام پسر عبدالله عزّام در نیمه دهه نود در افغانستان به سر می‌برد.(۴)

[بن‌لادن در بدو ورود به افغانستان] به ملّاعمر نامه نوشت و اظهار داشت: «می‌خواهم به منطقه شما بیایم، باید قول بدهید که از من محافظت کنید و هرگز در

صدد تسلیم من نباشید.» ملّاعمر جواب فرستاد: «خیلی خوش آمدید. ما هرگز شما را به کسی تحویل نخواهیم داد.»

نخستین بیانیه اسامه بن‌لادن درباره جنگ با ایالات متحده در ۲۳ اوت ۱۹۹۶، سه ماه پس از بازگشت او به افغانستان، صادر شد. گزیدهٔ پرمعنی زیر، نظر ضدغربی و به ویژه ضد ایالات متحده او را آشکار می‌سازد، این نظر با گذشت زمان، بیشتر ثابت شده است. عقیده عموم بر این است که بن‌لادن بعدها به موضوع فلسطین پرداخته است. خواندن این بیانیه می‌تواند به انکار این اراجیف بیانجامد. (۵)

بر شما پوشیده نیست که مردم مسلمان از تجاوز، شرارت، و بی‌عدالتی ناشی از اتحاد صهیونیست ـ صلیبی و طرفداران آنها دچار آسیب شده‌اند؛ تا آنجا که خون مسلمانان پایمال گشته و دارایی آنها به دست دشمنان غارت شده است. در فلسطین و عراق خونشان را ریخته‌اند. تصاویر هولناک قتل‌عام غانا در لبنان [حمله نیروهای اسرائیلی به محوطه‌ای زیر نظر سازمان ملل متحد در هجده آوریل ۱۹۹۸ که به کشته شدن صد نفر منجر شد] هنوز از یاد ما نرفته است. کشتارهای جمعی در تاجیکستان، برمه، کشمیر، فیلیپین، سومالی، اریتره، و چچن، و آنچه در بوسنی ـ هرزگوین روی داد، کشتارهایی است که لرزه به اندام می‌اندازد و وجدان را می‌آزارد.

تازه‌ترین و بزرگترین این تجاوزات از زمان وفات پیامبر تاکنون، اشغال سرزمین حرمین شریفین است (اشاره به حضور ده‌ها هزار سرباز ایالات متحده در عربستان سعودی).

همچنین به فرمان ایالات متحده آمریکا، شمار زیادی از علما در حرمین شریفین ـ از جمله شیخ سلمان العوده و شیخ صفرالحوالی ـ را بازداشت کرده‌اند. خود من و گروه من برخی از این بی‌عدالتی‌ها را تحمل کرده‌ایم. در پاکستان، سودان و افغانستان به تعقیب ما پرداختند و من ناچار مدتی طولانی پنهان شدم، اما به لطف خدا، اکنون پایگاهی امن در کوه‌های بلند هندوکش در خراسان (نام اسلامی باستان برای افغانستان) پیدا کردیم.

حضور نظامیان صلیبی ایالات متحده آمریکا در زمین، دریا، و آسمان کشورهای اسلامی خلیج [فارس .م] بزرگترین خطری است که بزرگترین منابع نفتی جهان را تهدید می‌کند.

برادران مسلمان پول‌هایی که شما برای خرید کالاهای آمریکایی می‌پردازید، تبدیل به گلوله می‌شود و بر سر برادران فلسطینی ما می‌ریزد. با خرید این کالاها، اقتصاد آنها را تقویت و به افزایش فقر خود کمک می‌کنیم. ما از زنان سرزمین حرمین شریفین انتظار داریم که در تحریم کالاهای آمریکایی نقش خود را ایفا کنند. تمام سرویس‌های مراقبتی و امنیتی جهان نمی‌توانند احدی از شهروندان را به خرید کالاهای دشمن وادار سازند. تحریم کالاهای آمریکایی اسلحه بسیار مؤثری برای تضعیف دشمن است.

من کسانی را که تا ابد در کنار بخاری باشگاه‌ها به مذاکره مشغول‌اند، رد می‌کنم؛

من برای کسانی که اقدام به رفع مشکلات، نه پرسش یا چانه‌زنی می‌کنند، احترام قائلم؛

کسانی که به رغم سختی راه، هرگز از اهداف خود برنمی‌گردند؛

من هنوز از [فقدان] قدس در درونم رنج می‌برم؛ (قدس: اورشلیم، سومین زیارتگاه مقدس اسلام که در ۱۹۶۷ به اسرائیل ضمیمه شد). فقدان آن، مانند آتشی است که به جانم افتاده است.

بیش از ۶۰۰۰۰۰ کودک عراقی به دلیل نبود مواد غذایی و دارویی و در نتیجهٔ تحمیلات توجیه‌ناپذیر [تحریم‌های سازمان ملل در دههٔ ۱۹۹۰] بر عراق و بر مردم آن، جان خود را از دست داده‌اند. کودکان عراق، بچه‌های ما هستند. ایالات متحده آمریکا، تو مسئول ریخته شدن خون این کودکان بی‌گناه هستی.

دیوارهای ستم و تحقیر، ویران نخواهد شد، جز در زیر باران گلوله‌ها.

آزاد مرد، رهبری را به کفار و گناهکاران نمی‌سپارد.

برادران مسلمان من در جهان، برادرانتان در فلسطین و در سرزمین حرمین شریفین از شما کمک می‌طلبند و از شما می‌خواهند که در جنگ علیه دشمن ـ دشمن شما و دشمن آنها ـ یعنی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها شرکت کنید.

عبدالباری عطوان، سردبیر *القدس العربی*، روزنامه‌ای مستقل به زبان عربی در لندن، سه ماه پس از صدور فتوای جنگ علیه آمریکا، با بن‌لادن ملاقات کرد.(۶)

به دلایل شخصی تصمیم گرفتم [با بن‌لادن در نوامبر ۱۹۹۶] ملاقات کنم. روزنامه ما در آغاز تحت حمایت عربستان نبود. عربستان بسیاری از رسانه‌ها را تحت کنترل

خود درآورده بود. هیچ کس جز من نمی‌توانست با او مصاحبه کند و دیدگاه‌هایش را منتشر سازد، اما راستش را بگویم، تردید داشتم؛ زیرا این کار بسیار خطرناک بود و همچنین نمی‌خواستم با حکومت سعودی برخوردی مستقیم داشته باشم و می‌دانستم که او با خاندان سلطنتی دشمنی دیرینه دارد و در آن هنگام می‌خواستم از امور سیاسی داخلی سعودی دور باشم، روزنامه ما نیز بالفعل با درگیری واقعی با سعودی‌ها مشکلات زیادی داشت.

خالد فواز (رابط مطبوعاتی بن‌لادن در لندن) را ملاقات کردم و او گفت، شما به ملاقات با اسامه بن‌لادن علاقه‌مند هستید؟ به من گفته بودند که اسامه بن‌لادن به نوشته‌های من تمایل دارد، او شیوه مرا می‌پسندد و می‌خواهد شخصاً با من ملاقات کند. به یاد دارم که نخستین مصاحبه در سپتامبر ۱۹۹۶ انجام گرفته بود. [خالد فواز] گفت، «پس باید به دهلی‌نو بروید، سوار هواپیمای جلال‌آباد بشوید، و در جلال‌آباد مراقب شما خواهند بود.» بررسی‌هایم را انجام دادم و در این مورد اشتیاق چندانی نداشتم. راستش را بگویم می‌ترسیدم. و شکر خدا، [خالد فواز] یک هفته قبل به من تلفن کرد و گفت: «در حال حاضر نیازی به سفر نیست؛ زیرا خطرناک است.»

گفتم «چه خطری؟» گفت، «طالبان به سوی جلال‌آباد حرکت کرده است و ما نمی‌دانیم برای بن‌لادن چه اتفاقی افتاده است، باید کمی صبر کرد.» الحمدلله، در نهایت برنامه‌ها و افکار خود را تغییر دادم، و راستش را بگویم واقعاً راحت شدم.

در نوامبر [۱۹۹۶] دوباره مرا فراخواندند. گفتند اکنون رفتن به جلال‌آباد خطری ندارد. حتی به همسرم نگفتم به کجا می‌روم. تنها یکی از همکارانم در این روزنامه را باخبر ساختم. به او گفتم، «به دیدن اسامه بن‌لادن می‌روم. این کاملاً سری است. اگر اتفاقی برای من افتاد، این قدر پول دارم، این قدر بدهکارم، حساب‌های من این است.»

محمّد عاطف [فرمانده نظامی وقت القاعده] از دیدن من بسیار، بسیار خوشحال شد و از ورودم به [جلال‌آباد] ابراز شادی کرد. و او واقعاً زیبا، بسیار مهمان‌نواز، شخصی بسیار فریبنده، و بسیار زیرک بود، می‌دانید ـ پوستی تیره و چشمان سبز ـ چشمان سبز بسیار زیبایی داشت. افراد گوناگونی مرا به تورابورا، کوه مشرف بر جلال‌آباد بردند. و این سفر در یک خودروی روباز انجام گرفت. این خودرو پر از

مردان مسلح بود که در بیرون کابین نشسته بودند و در داخل کابین برای دو نفر جا بود. صندلی نخست برای راننده بود که دو نفر در پشت سر او نشسته بودند و صندلی دوم برای من در نظر گرفته شده بود، و در طرف راست من یک شبه‌نظامی قرار داشت. برف می‌بارید و بسیار سردم بود ـ یخ زده بودم. سپس به غار دلخواه اسامه بن‌لادن رسیدیم. در غاری ساده بود و انتظار مرا می‌کشید. در آنجا دو اتاق بود. اتاق نخست برای چمدان‌ها در نظر گرفته شده بود و در داخل آن برخی لوازم زندگی و رختخواب قرار داشت. مردم زیادی جمع شده بودند.

پنج دقیقه پس از ورود من، همه آنها به اتفاق بن‌لادن غار را ترک کردند. ضد هوایی‌ها و موشک‌ها به کار افتادند. گمان کردم آمریکایی‌ها محل ما را پیدا کرده‌اند و دارند ما را بمباران می‌کنند، بنابراین به خواندن قرآن پرداختم و گمان بردم، جداً به پایان زندگی خود رسیده‌ام. پس از بیست دقیقه برگشتند و گفتند، متأسفیم، این یک تمرین نظامی بود. گاهی این کار را انجام می‌دهیم. واقعاً ترسیده بودم؛ مرگ را پیش چشم خود دیده بودم.

راستش را بگویم گمان کردم رازی در کار است، آیا آنها برای تحت تأثیر قرار دادن من دست به این کار زده‌اند یا شاید تصور کرده‌اند که مراقبان آمریکایی به تعقیب من پرداخته‌اند، یا از روی عادت دست به این کار زده‌اند، اما نیم ساعت بعد، دوباره این کار را تکرار کردند، سپس شام خوردیم. واقعاً شام وحشتناکی بود. در آن غار حدود دوازده نفر حضور داشتند. شام عبارت بود از پنیر کپک‌زده، از این پنیرهای مصری. پنیری شور و واقعاً بسیار بد. در مصر روستایی‌ها به شیوه خاصی آن را می‌خورند. سیب‌زمینی خیس شده در روغن پنبه‌دانه نیز جزو شام بود. پنج یا شش تخم‌مرغ پخته و نان نیز حاضر بود که واقعاً با شن در آمیخته بود. آنها غذای بسیار کمی خوردند، زیرا بن‌لادن دوست دارد با پیروانش این گونه زندگی سختگیرانه داشته باشد؛ پسرش عبدالله به همین دلیل زندگی سختگیرانه را رها کرد و تصمیم گرفت به عربستان سعودی بازگردد.

ابوجندل محافظ شخصی سابق بن‌لادن که اکنون در یمن زندگی می‌کند. (۷)

عبدالله بزرگترین پسر [بن‌لادن] ترتیباتی با عموهایش و با خاندان حاکم سعودی به عمل آورد و [در ۱۹۹۵] به عربستان بازگشت. او می‌خواست برگردد و در عربستان

اقامت کند. عبدالله چون با دیدگاه‌های پدرش موافق نبود به عربستان بازگشت. دلیل این کار آن بود که وی از خانواده‌ای ثروتمند به شمار می‌رفت و حق داشت با استفاده از پول خانوادهٔ خود زندگی راحتی داشته باشد. این دیدگاه کاملاً با دیدگاه پدرش تفاوت داشت. شیخ اسامه پس از آن، نام عبدالله را بر زبان نمی‌آورد، زیرا عبدالله قلب او را آزرده بود. او می‌خواست پسر بزرگش با او بماند و به او کمک کند. او به خواسته‌های پسرش احترام گذاشت و به او اجازه داد که به عربستان سعودی بازگردد.

حذیفه عزّام پسر عبدالله عزّام.

در سال ۹۵ هنگامی که عبدالله [بن‌لادن] از سودان آمد او را در دبی دیدم و بیش از سه هفته با یکدیگر بودیم. عبدالله با پدرش تفاوت کلی داشت.

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه *القدس العربی*.

راستش را بگویم، مردی خوب و دوست داشتنی است. نمی‌توانستی تصور کنی که او در آینده مردی تروریست و خطرناکی خواهد شد. مانند یک رئیس یا مقام بالاتر رفتار نمی‌کرد. گویا در کنار کسی قرار داری که ده یا پانزده سال است او را می‌شناسی، وقتی برای نخستین بار او را ملاقات می‌کنی احساس غریبی نمی‌کنی. من با بسیاری از رهبران فلسطینی ملاقات کرده‌ام. آنها می‌کوشند تو را تحت تأثیر قرار دهند. این مرد چنین تلاشی نمی‌کند. شاید دلیل این کار، توانایی او باشد. شاید شیوه او چنین است. بسیار عادی، ساده، فروتن و خوش صحبت بود. احساس می‌کنیم که خجول است. چشم به چشم شما نمی‌دوزد. معمولاً هنگام سخن گفتن به زمین نگاه می‌کند. لباس‌هایش بسیار معمولی و حقیرانه و ساده است.

نه حالت دفاعی دارد و نه حالت تهاجمی. و مستمع بسیار خوبی است. می‌دانید، شباهتی به ما ندارد. ما اعراب سخن دیگران را قطع می‌کنیم. او صبر می‌کند تا شما جمله و عبارت خود را تمام کنید، سپس با عباراتی کوتاه نظر خود را ابراز می‌دارد. می‌دانید، به راستی مانند ما اهل سر و صدا نیست.

این [مصاحبه] به دو دلیل برای آنها اهمیت داشت. نخست آنکه به زبان عربی است. اسامه بن‌لادن میل داشت با جهان عرب سخن بگوید و می‌خواست سعودی‌ها به ویژه اعراب شبه‌جزیره را مورد خطاب قرار دهد و ظاهراً در نظر داشت در معرض

رسانه‌ها قرار گیرد. اولویت اصلی او مخاطبان عرب است. او می‌خواهد به زبان خود اعلان جنگ کند.

او اکنون یک گام یا شاید هم ده‌گام به جلو رفته است. می‌خواهد بگوید من اکنون، عنصری جهانی به شمار می‌روم؛ صرفاً یک سعودی نیستم. از آمریکایی‌ها آزرده‌ام؛ زیرا عربستان را اشغال و سرزمین مقدس را ناامن ساخته‌اند. این مهمترین پیغامی است که او می‌خواهد منتشر شود. به گمان من، واقعاً نمی‌خواست علیه ایالات متحده اعلان جنگ کند. به نظرم بیشتر متوجه رژیم سعودی، خاندان سلطنتی سعودی بود و می‌خواست مرا غافلگیر کند.

اسامه بن‌لادن در آغاز، خود را یک عالم مذهبی معرفی نمی‌کند. هرگز اشاره نمی‌کند که اجازه صدور فتوا دارد. معمولاً به [فتوای] علمای دیگر تکیه می‌کند.

اگر از دیدگاه روشنفکرانه به او نگاه کنیم، او در زمینه ایدئولوژی سخت تلاش می‌کند؛ می‌توانید در غار کتاب‌های درسی زیادی درباره قرآن، و ابن‌تیمیّه (عالم مسلمان سده‌های میانه که بسیاری از معادلات ایدئولوژیکی نهضت‌های جهادی را فراهم آورده) پیدا کنید. او واقعاً تحت تأثیر این آموزش‌هاست. و هنگامی که به ملاقات او می‌رفتم، تصادفاً راننده نوار سفیرالحلاوی (روحانی سعودی که بن‌لادن را تحت تأثیر قرار داده بود) را گذاشته بود. بنابراین، او تحت تأثیر این جماعت (علمای پرورش یافته نوین در عربستان سعودی) بود.

یک چیز، واقعاً عجیب بود. ضبط صوتم را برداشتم و بعد، هنگامی که از محمّد عاطف [فرمانده نظامی القاعده] پرسیدم چرا نمی‌خواهید این را ضبط کنم؟ گفت؛ [بن‌لادن] نمی‌خواهد صدایش ضبط شود. نمی‌خواهد اشتباه کند و آن اشتباه ضبط شود و [شاید] علیه‌اش از آن اشتباه استفاده شود. من مردی مذهبی و بنیادگرا نیستم، به همین دلیل آنها نمی‌توانند به من اعتماد کنند. من یکی از آنها نیستم. او گفت نمی‌خواهد اشتباهی به عربی داشته باشد و در روی نوار ضبط شود؛ زیرا برای یک واعظ، شایسته نیست که در دستور زبان عربی اشتباهی داشته باشد.

عربی [بن‌لادن] واقعاً عربی کهن است. این صحیح‌ترین نوع عربی است، بدون اشتباهات صرفی و نحوی و پر از آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم (ص).

من دو پسرش را ملاقات کردم. سعاد و فکر می‌کنم علی. آنها سیزده و چهارده ساله

بودند و در محوطه محل اقامت خانواده در جلال‌آباد، نینتندو[1] بازی می‌کردند.

[در ۱۹۹۶] از او پرسیدم چرا با یهودی‌ها، مثلاً ـ اسرائیلی‌ها نمی‌جنگید؟ آیا می‌دانید که در این باره از شما انتقاد می‌شود؟ او واقعاً پاسخی برای این پرسش نداشت.

ظاهراً از پرسش من شگفت‌زده بود. در آن هنگام، ملی‌گرایان عرب، چپ‌ها که اکثریت را در جهان عرب تشکیل می‌دهند، اسامه بن‌لادن را دوست نداشتند؛ زیرا او با اتحاد شوروی که متحد اعراب بود، می‌جنگید.

ساف یا پی ال اُ (سازمان آزادی‌بخش فلسطین[2]) از دیدگاه بن‌لادن، سازمانی ملحد به شمار می‌رفت زیرا با اتحاد شوروی همسویی داشت. او یاسر عرفات [رهبر ساف] را خائن می‌داند و یک سکولار. از ته دل از او متنفر است.

او صدام حسین را هم دوست ندارد. او صدام را مردی سکولار می‌داند، اما توهینی که به یاسرعرفات روا می‌دارد، به صدام روا نمی‌دارد. او را دوست ندارد، به من گفت که دوست دارد او از عراق بیرون برود، همچنین صدام و رژیم بعث [سوسیالیست عراق] را رژیمی ملحد می‌داند. او از ملحدان بیزار است.

درباره زندگی شخصی‌اش با او صحبت نکردیم. درباره همسرانش یا چیزهایی از این قبیل، سخن نگفتیم؛ زیرا چنین چیزی ممنوع است. او مرا برای گردش به اطراف تورابورا برد. حدود دو ساعت با هم قدم زدیم. حدود ساعت هشت صبح غار را ترک کردیم. یخبندان بود. و همچنان در اطراف می‌گشتیم، آفتاب سرزده بود و زیبایی خاصی داشت، خانه‌های برخی از افراد خود را به من نشان داد، خانه‌هایی از خشت خام که برف روی آنها را پوشانیده بود. طبیعت و کوهستان آنجا را دوست داشت. آنها می‌کوشند جامعه خود را داشته باشند، مواد غذایی‌شان را خود تهیه کنند، و با یکدیگر ازدواج کنند. اینجا مانند واحه‌ای در افغانستان است. می‌توانید ببینید که بچه‌هایشان با هم بازی می‌کنند؛ خانواده‌هایشان کنار هم هستند، مردان دور هم جمع می‌شوند. آنها غذای خود را دارند، نانشان را خودشان می‌پزند.

در واقع به من گفت که در غار زندگی نمی‌کند، بلکه از آن جهت تو را در غار

---

۱. Nintendo یک نوع بازی کامپیوتری که پیشرفته‌تر از پلی‌استیشن می‌باشد.

2. PLO (palestinian Liberation organization)

ملاقات کردم، چون آن غار را دوست دارم؛ این غار در تورابورا ویژگی خاصی دارد. او هنگام جهاد بر ضد اتحاد شوروی در آنجا اقامت داشت. و گفت که در تورابورا جنگ‌های زیادی داشته و در آن محل در یکی از جنگ‌ها پیروز شده‌اند، لذا این محل برای او خیلی عزیز است. او گفت که علاقه‌اش به آن کوهستان دلیل دیگری هم دارد: «در کوهستان احساس امنیت می‌کنم. هنگامی که در اینجا هستم واقعاً از زندگی لذت می‌برم. در این محل احساس آرامش می‌کنم.»

از او پرسیدم: «اگر روزی از افغانستان رانده شدید، همان‌طور که از عربستان و سودان، به کجا خواهید رفت؟» گفت: می‌دانی عبدالباری، به یمن خواهم رفت. به کوهستان یمن؛ زیرا آنجا دقیقاً مانند تورابوراست. من کوهستان را دوست دارم.

او در سلامت کامل به سر می‌برد هرگز از ارتفاع کوهستان و یخبندان آن شکایت نمی‌کرد . بیشتر اوقات دهانش خشک بود. متوجه شدم که آب و چای زیاد می‌نوشد.

گفت که چقدر از آمریکایی‌ها بیزار است و حتی می‌خواسته با طرح کشاورزی خود آنها را شکست دهد. بنابراین، هنگامی که به تولید آفتابگردان به آن بزرگی، بزرگتر از آفتابگردان آمریکایی، پرداخته، واقعاً خود را شادترین مرد روی زمین می‌دانسته. گفت: «حتی در کشاورزی، آنها را شکست دادم.» او به آفتابگردان‌هایش بسیار افتخار می‌کرد.

پس از سقوط طالبان به تورابورا سفر کردم، به جایی که عبدالباری عطوان با بن‌لادن مصاحبه کرده بود، می‌خواستم از جایی که رهبر القاعده به روشنی آن را دوست دارد، الهام بگیرم. غارهایی که در دل تپه‌های تورابورا جای گرفته‌اند، برای در امان ماندن از بمباران، کوچک هستند، اما مطمئناً مانند داستان‌های جیمزباند مایه شرّ نیستند. ساختمان‌هایی که اهالی تورابورا ساخته‌اند (به طور صحیح‌تر میلوا[1] نامیده می‌شود) در ردیف یک سلسله از برجستگی‌ها قرار دارد. هنگامی که در ژانویه ۲۰۰۵ از آنجا دیدن کردم، مقر سابق القاعده در خط برف قرار داشت و مشرف بر مناظر دوست‌داشتنی دره‌های سبز بود.

یک هیزم‌شکن، راهنمای من در اطراف ساختمان‌ها بود. این ساختمان‌ها که پس از بمباران‌های ایالات متحده، ویران شده، شامل یک سلسله دیده‌بانی‌های پراکنده، یک نانوایی و

1. Milewa

خانه دوخوابه بن‌لادن بود و همه آنها مانند روستاهای افغانستان پشت‌بام گلی دارند. بر خلاف انتظار، در پهلوی خانه بن‌لادن استخر ناتمامی وجود داشت که آن هم ویران شده بود. (عکس‌های این محل را می‌توان در بخش تصاویر پیدا کرد.)

در مقابل خانه بن‌لادن فضای فراخی وجود دارد که آثار بمباران در آن بر جای مانده است، اعضای القاعده، غلات خود را در اینجا می‌کاشتند. همه اینها تداعی کننده یک جامعه هیپی است که کسی میان این جامعه و کوه‌های هندوکش پلی هوایی زده است. آسایش و دوری از شهرنشینی معاصر، احساس غالبی است که در اینجا به انسان دست می‌دهد. بن‌لادن می‌توانست از این خانه تمام اراضی اربابی کوچک خود را ببیند. نزدیک‌ترین روستا دور از دید و در فاصله هزاران پا در سرازیری پوشیده از سنگ‌ریزه تپه قرار دارد.

به فاصله دوساعت پایین آمدن از سرازیری سنگلاخی تورابورا که از روستاهای تهی‌دست افغان و از میان زمزمه‌های جویبارها و باغستان‌ها می‌گذرد، محوطه اصلی القاعده در محلی به نام حدّه[1]، در مجاورت محوطه‌های بزرگ محصور و درست در بیرون شهر جلال‌آباد قرار گرفته است. محوطه حدّه که در مساحتی بیش از دو جریب گسترش یافته، مجموعه‌ای است از حدود هفتاد و پنج اتاق و می‌تواند صدها نفر را در خود جای دهد. در طول مسیر یکی دیگر از محوطه‌های بزرگ القاعده به چشم می‌خورد. یک گروه از پسرهای محل، مدخل مخفی اتاقی را به من نشان دادند که حدود پنجاه پا تا زیرزمین کشیده می شد. هر دو ساختمان‌های این محوطه‌ها در پی حملات هوایی ایالات متحده، ویران شده بود.

صفی‌الله[2] که مانند بسیاری از افغان‌ها تنها یک اسم دارد و پانزده ساله است، در همسایگی دیوار به دیوار حیاط بن‌لادن زندگی می کند.

دیدن اسامه بسیار سخت بود، نمی‌توانستی او را ببینی. با خودروهای چهارچرخ که شیشه‌های دودی داشتند به اینجا می‌آمد. هنگام شب محافظان عرب در اینجا نگهبانی می‌دادند. نگهبان‌ها یا آشپزهای محلی را به خدمت نمی‌گرفتند. محل مرموزی بود. هر کسی که به اینجا می‌آمد مورد بازرسی قرار می‌گرفت. اسامه مرد بسیار خوبی است. او یک جهادگر بزرگ است. چرا می‌گویند او آدمکش و مرد بدی است؟ اسامه یک قهرمان است.

---

1. Hadda
2. Safiwullah

خانواده مصری ـ کانادایی خدر[1] با خاندان بن‌لادن در جلال‌آباد در یک جا زندگی می‌کردند. آنچه در زیر می‌آید، گزیده‌ای است از شهادت عبدالرحمان خدر در مورد عادل چارکویی، به هنگام محاکمه در دادگاه فدرال کانادا در ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۴. شهادت خدر به عنوان بخشی از دفاعیه چارکویی در اعتراض به بازداشت خود از سوی مقامات کانادایی محسوب می‌شد.(۸)

پدر من مصری است. او شهروند کاناداست. خانه دائمی ما از سال ۸۵ تا ۹۶ در پاکستان قرار داشت. پس از سال ۹۶ خانه ما به جلال‌آباد انتقال یافت. خانه‌ای در شهر گرفتیم و در شمال شهر، خانه‌ای در محوطه القاعده داشتیم. اسامه بن‌لادن و همه اطرافیانش در این محوطه زندگی می‌کردند. ما از نیمه ۱۹۹۶ تا نیمه ۱۹۹۷ در جلال‌آباد ماندیم. در نیمه ۱۹۹۷ یکی از فرماندهان اتحاد شمال تهدید به حمله به جلال‌آباد کرد، بنابراین طالبان نگران اسامه.و محوطه او شد. اصرار کردند که او مقر خود را از جلال‌آباد به قندهار [در جنوب افغانستان] منتقل کند. [پس از آن] به کابل رفتیم و خانه‌ای اجاره کردیم و از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ در آن خانه ماندیم.

گمان می‌کنم در نیمه ۹۵ برای نخستین بار به خالدان[2] (اردوگاه آموزشی در افغانستان) رفتم. زمان دقیق یادم نیست، اما می‌دانم نخستین بار که رفتم یازده سال داشتم. و پس از آن، هر تابستان می‌رفتم، در آغاز هر تابستان، و از دو تا چهار ماه در آنجا می‌ماندم. به طوری که بعدها فهمیدم، آنجا اردوگاه آموزشی القاعده بود. آنها اصرار می‌کردند که شخص از تعلیم‌های خود برای کشتن یک آمریکایی یا حمل بمب انتحاری استفاده کند. بنابراین در اردوگاه‌های القاعده آموزش و تمرین‌های فکری و ذهنی، سهم زیادی داشت.

در سال ۹۸ [در چهارده سالگی] به یکی از اردوگاه‌های القاعده به نام جهاد ول‌الفاروق[3] رفتم. چون پدرم گمان می‌کرد من به اندازه کافی بزرگ و بالغ شده‌ام مرا به جهاد ول فرستادند که اردوگاه بزرگتری بود و آموزش‌های ذهنی بیشتری به همراه آموزش روحی و روانی اعمال می‌کردند. هفت روز در آنجا بودم.

---

1. Khadr
2. Khaldan
3. Jahad Wel Al Farooq

بله [پدرم دوست صمیمی بن‌لادن بود]. بله [پدرم اسامه بن‌لادن را تحسین می‌کرد]. بله [اسامه بن‌لادن در عروسی خواهرم شرکت داشت]. بله [پدرم، آقای بن‌لادن را تحسین می‌کرد و به همین دلیل، رفتار و مرام بن‌لادن را تأیید می‌کرد]. بله [اگر آقای بن‌لادن از خشونت اغماض می‌کرد، پدرم نیز از خشونت چشم می‌پوشید]. او [پدرم] را پیش از آنکه عضو [القاعده] باشد توصیف کردم و جنگ القاعده [از دید پدرم] جنگ آزادی بود [نه تروریسم]. از دید او، این گروه، آخرین مسلمانان بازمانده برای دفاع از اسلام به شمار می‌رفت. این بود طرز تفکر او.

من با آنها مخالفم؛ زیرا این کار، خشونتی بیش نیست. مردمان بی‌گناه کشته می‌شوند. این چیزی نیست که اسلام به آن دعوت کرده بود. اسلام برای من مذهب صلح است. من با حضور سربازان آمریکایی در سعودی مخالفم، مخالف حضور آنها از همه جهات هستم، اما موافق رویارویی با این اقدام به شیوه اسامه نیستم.

[اسامه بن‌لادن مخالف] چیزهای [غربی] مانند سس فلفل قرمز [و] یخ است. اگرچه یخ آمریکایی نیست، اما چون برای زندگی تجملی است او میل ندارد مردم از آن استفاده کنند.

[در میانه ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ که فاصله چهارده تا هفده سالگی‌ام بود، پدرم] مرا با این عالم [مذهبی] و آموزش دهنده نظامی همراه کرد و درباره آن [خدمت به عنوان حامل بمب انتحاری] صحبت کردند، حتی درباره لباسی که باید می‌پوشیدم، مذاکره کردیم، زیرا باید ریشم را می‌تراشیدم و از واکمن استفاده می‌کردم. و من چنین حالتی داشتم: «نه، نه، نه»

زینب خدر خواهر عبدالرحمان خدر است. ترنس مک‌کن[1] خبرنگار شرکت سخن‌پراکنی کانادا، مصاحبه‌ای با زینب خدر در پاکستان انجام داد، این مصاحبه برای مستند خاندان القاعده، منبع انتفاعی خاندان خدر و رابطه آنها با بن‌لادن انجام گرفت که در بیست و دوم فوریه ۲۰۰۴ روی آنتن رفت. گزیده‌ای از آن مصاحبه در زیر می‌آید.(۹)

نخستین بار آنها [خاندان بن‌لادن] را در جلال‌آباد ملاقات کردم. این حقیقت ندارد که آنها [زنان خاندان بن‌لادن] مردمی معاشرتی نیستند. خیلی هم معاشرتی

---

1. Terrence McKenna

هستند، فقط محدودیت‌های زیای دارند، کجا می‌روند، کی می‌روند، از کجا می‌آیند، کی می‌آیند، چه کسانی به دیدن آنها می‌آیند، چقدر می‌توانی در خانه آنها بمانی و از این قبیل. به همین دلیل واقعاً نمی‌توانی رابطه‌ای صمیمی با آنها داشته باشی و به معنی واقعی با آنها رفت‌وآمد کنی، زیرا آنها مراقب خیلی چیزها هستند.

درباره [رفتار بن‌لادن با فرزندانش در درون خانواده] شنیده‌ام. این مورد را هرگز ندیده‌ام. زن و مرد باهم نمی‌آمیزند، اما تا جایی که من می‌دانم، برای او بسیار مهم بوده که هر روز صبح پس از نماز، حداقل دو ساعت با فرزندان خود باشد. آنها می‌نشینند و حداقل کتاب می‌خوانند. لزوماً کتاب‌ها نباید مذهبی باشد. شعر را بسیار دوست دارد. بنابراین می‌کوشد آنها را به خواندن، حفظ و نوشتن شعر تشویق کند. به همین دلیل گاهی کتاب‌ها متفاوت است، گاهی درباره شعر، گاهی درباره تاریخ، یا گاهی درباره صرف و نحو و زبان است، گاهی هم یک کتاب مذهبی است.

اسب‌سواری و بازی والیبال را دوست دارد. این ورزش‌ها را انجام می‌دهد، منظورم این است که او وقتی در میان مردم، اسامه بن‌لادن نیست به این ورزش‌ها می‌پردازد، فقط هنگامی این ورزش‌ها را انجام می‌دهد که صرفاً اسامه است. و بچه‌ها در کنار او بازی می‌کنند، بچه‌ها با او دست می‌دهند. با آنها والیبال بازی می‌کند یا مسابقه اسب‌سواری برگزار می‌کند. او واقعاً شخصی عادی است. و [هنگامی که] به تیراندازی می‌روند او نیز با آنها می‌رود. هنگامی که تیرش به هدف نمی‌خورد، به او می‌خندند و از این نوع شیرین‌کاری‌ها انجام می‌دهند.

اجازه نمی‌دهد [بچه‌هایش] آب سرد بنوشند. شاید به این دلیل که به استفاده از وسایل رفاهی معاصر عقیده ندارد و یا شاید می‌خواهد آنها را برای روزی که آب سرد در دسترس نباشد، آماده سازد تا بتوانند مقاومت کنند و فقدان آن برای آنها مشکل نباشد. دوست ندارد نوشابه‌های آمریکایی از قبیل کوکا یا پپسی بخرد؛ اما بچه‌هایش گاهی از این نوشابه‌ها می‌خرند. دوست دارد که آنها زندگی طبیعی داشته باشند. اسب‌ها و شترهایی دارند. منظورم این است که او یک سعودی و بالاتر از آن یک بدوی است. آنها، اسب‌ها و شترها را دوست دارند و حتی در محوطه خود از آنها نگهداری می‌کنند، اما یکی از بچه‌هایش خودرو دوست دارد و هرگاه پدرش اجازه دهد، پول کافی برای خریدن یک خودرو جمع خواهد کرد.

نعمان بن عثمان، جهادگر لیبیایی، رفتار بن‌لادن هنگام اقامت در افغانستان را توضیح می‌دهد.(۱۰)

این فرضیه را می‌دانید، اگر می‌خواهید مانند یک سلطان باشید، با غلامان خود چگونه یکسان رفتار کنید؟ [در مورد بن‌لادن] چنین است. بن‌لادن فروتن است و خودش را مستبد یا سلطان نمی‌داند. زندگی عادی دارد، زندگی مردم تهیدست. بارها او را دیده‌ام. او واقعاً این‌گونه زندگی می‌کند. بچه‌هایش را ببینید ـ هرگز، در تمام زندگی، باور نخواهید کرد که آنها بچه‌های بن‌لادن هستند، [بلکه] گمان خواهید کرد که از فقیرترین خانواده‌های جهان هستند. من آنها را دیده‌ام. باور نمی‌کنید ـ این بچه‌ها با لباس‌های کهنه در اطراف می‌دوند.

او همواره به پیروانش می‌گوید: «باید یاد بگیرید که همه چیز را فدا کنید، اگر به رفاه زندگی معاصر مانند: برق، کولر و تهویه، یخچال و بنزین عادت کنید، ترک آنها و رفتن به کوه‌ها برای جنگ، بسیار مشکل خواهد بود.»

و کسی نمی‌تواند به اردوگاه او یخچال، کولر و تهویه بیاورد. من با افراد او در اردوگاه صحبت کرده‌ام و آنها به من خندیده‌اند: «خوب، من یخچال می‌خواهم.» و خانواده [بن‌لادن] او را مسخره کرده‌اند و او با آنها خندیده است. این نشانه فروتنی اوست که همراه آنها می‌خندد.

از آنجا که مرد دمکراتی است، دیدگاه خود را بیان داشته، «اگر کسی می‌خواهد به نزد خانواده‌اش برگردد، آزاد است که برود. زندگی سختی در پیش است، بسیار مشقت‌بار، اما اگر می‌خواهید به خانه برگردید، می‌توانید این کار را انجام دهید. من مانع شما نمی‌شوم.» یکی از آنها، [هنگامی که بن‌لادن در سودان به‌سر می‌برد] به خانه خود بازگشت.

*

در بیست‌وششم سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان به کابل، پایتخت افغانستان دست یافتند. روز بعد سخنگوی وزارت خارجه ایالات متحده، گلین دیویس[1]، طی بیانیه‌ای اعلام کرد که دربارهٔ طالبان چیز زیادی نمی‌داند، اما با نوعی خوش‌بینی غیرصمیمانه درباره مقاصد آنها

1. Glyn Davies

به اظهارنظر پرداخت.

گزارش‌هایی دریافت کرده‌ایم که آنها در نواحی تحت سلطه خود، قوانین اسلامی برقرار کرده‌اند، اما در این مرحله، درباره آن چیزی نخوانده‌ایم. اگر اوضاع به همین ترتیب باشد، در این مرحله مشکلی وجود نخواهد داشت. چرا از این فرصت استفاده نکنیم؟ بدیهی است که با طالبان تماس می‌گیریم و درباره اهداف آنها مذاکره می‌کنیم.

رابین رافائل[1] معاون وزیر خارجه ایالات متحده در امور آسیا، نیز در یک جلسه محرمانه، در ملل متحد در هجدهم نوامبر ۱۹۹۶ چنین اظهارنظر کرد.(۱۱)

طالبان بیش از دوسوم کشور را دراختیار دارند، آنها افغان، و مذهبی هستند. ظاهراً قدرت پایداری دارند. منبع واقعی موفقیت آنها، رضایت بسیاری از افغان‌ها به‌ویژه پشتون‌ها است که به‌طور ضمنی به جنگ‌های بی‌پایان و برهم زدن معیار آرامش و امنیت، حتی با وجود محدودیت‌های سخت اجتماعی، عادت دارند. منزوی کردن طالبان به نفع افغانستان و به نفع هیچ‌یک از ما که در اینجا هستیم، نیست.

حامدمیر روزنامه‌نگار پاکستانی است که بن‌لادن از او خواسته زندگی‌نامه‌اش را بنویسد.(۱۲)

در نوامبر ۱۹۹۶، خانم رابین رافائل، معاون وزیر خارجه آمریکا، در نیویورک در مقر ملل متحد نطقی در حمایت از طالبان ایراد کرد. بنابراین هنگامی که او سخنانی در حمایت از طالبان به میان آورد، درباره طالبان و رابین رافائل مقاله بسیار تندی نوشتم و گفتم که او مادر طالبان است. از این نظر، طالبان بسیار خشمگین بودند. برخی از مقامات آنها با من تماس گرفتند و کوشیدند درباره موضع خود توضیح دهند و گفتند که ما برای آمریکایی‌ها کار نمی‌کنیم. پس پرسیدم: «خوب، اگر برای آنها کار نمی‌کنید، شاهدی به من نشان دهید تا من متقاعد شوم.» گفتند: «باشد، می‌توانیم ترتیب ملاقات با ملّاعمر را فراهم بیاوریم. او رهبر جنبش ماست.»

در دسامبر ۱۹۹۶ نخستین بار با ملّاعمر ملاقات کردم. هنوز یادم هست که در مسجد روی زمین بدون فرش نشسته بود و پس از دست دادن گفت: «السلام علیکم،

---

1. Robin Raphael

حال شما چطور است؟» مرد بسیار ساده‌ای بود. و اطرافیانش احترام زیادی به او قائل بودند. نخستین بار بود که با او ملاقات می‌کردم و خیلی غیرعادی بود که سردسته طالبان بر روی زمین خالی نشسته بود ـ صورت‌مجلسی در کار نبود و او چای سبز به من تعارف کرد و پس از نوشیدن چای، ناهار را با او صرف کردم؛ سیب‌زمینی، کمی سوپ، و اندکی نان، همه‌اش همین، غذایی بسیار ساده. فکر کردم قصد دارد مرا تحت‌تأثیر قرار دهد؛ زیرا من مرد ساده‌ای هستم. فکر کردم در جای دیگری دفتر مجللی دارد.

در آن ملاقات، از ملّاعمر پرسیدم: «چرا رابین رافائل از شما حمایت می‌کند؟» از من سؤال کرد: «او کیست؟» تعجب کردم از اینکه نمی‌دانست او یک زن است. و برای من به‌عنوان یک خبرنگار، این موضوع، داستان بزرگی بود، زیرا آمریکایی‌ها از نهضتی حمایت می‌کنند، اما سردسته طالبان نمی‌داند کسی که طی سخنرانی در سازمان ملل از آنها طرفداری کرده، یک زن است. پس تصمیم گرفتم حقایق بیشتری از زبان ملّاعمر بیرون بکشم.

و گفتم: «خوب، حالا که می‌گویید او را نمی‌شناسید و [آمریکایی‌ها] از شما حمایت نمی‌کنند، پس چرا آنها در سازمان ملل به جانبداری از شما سخن می‌گویند؟» و ملّاعمر گفت: سه چیز هست. نخست، آمریکایی‌ها به طرح انتقال گاز از ترکمنستان (در اتحاد شوروی سابق) به پاکستان [از طریق] افغانستان و به‌وسیله لوله‌کشی گاز، علاقه‌مند هستند که هزینه این طرح پنج میلیارد دلار برآورد می‌شود. و شرکت نفت یونوکال[1] آمریکا به این طرح علاقه دارد. اما ما آنها را مجبور به این کار نخواهیم کرد؛ زیرا تصمیم گرفته‌ایم با بریداس[2] که یک شرکت آرژانتینی است، تفاهم‌نامه‌ای امضا کنیم. مورد دوم آن است که آمریکایی‌ها می‌خواهند از ما استفاده کنند. آمریکایی‌ها می‌خواهند از ما در برابر چین استفاده کنند. مورد سوم این است که می‌خواهند از ما در برابر ایران استفاده کنند.

[ملّاعمر] گفت: «رادیو تهران [در ایران] مشکلات زیادی برای من درست کرده است. آنها یک روز درمیان از ردیف شما برنامه پخش می‌کنند. حامدمیر، روزنامه‌نگار

---

1. Unocal
2. Bridas

معروف پاکستانی می‌گوید که ملّاعمر برای سیا کار می‌کند. من کارمند سیا نیستم.» با زبان اردوی بسیار ضعیف می‌گفت: «من سیا نیستم. من سیا نیستم. سیا نه،» بارها و بارها این را تکرار می‌کرد.

در پایان گفت: «چگونه می‌توانم ثابت کنم که من عامل سیا نیستم؟» گفتم: «نمی‌دانم چگونه می‌توانی ثابت کنی؟» گفت: «خوب، من دوستی دارم که دشمن بزرگ سیاست، دشمن بزرگ آمریکاست، او در افغانستان مهمان من است. شما اسامه بن‌لادن را می‌شناسید؟» گفتم: «بله، نام او را شنیده‌ام، اما چرا او مهم است؟» گفت: «شیخ اسامه بن‌لادن، دشمن بزرگ ایالات متحده آمریکاست و ایالات متحده آمریکا ترتیب اخراج او را از سودان داده است و اکنون او با ماست. مطمئنم وقتی با شیخ بن‌لادن ملاقات کنی، خواهی نوشت که ملّاعمر عامل سیا نیست.» گفتم: «خوب، این قول را می‌دهم.»

از ساده‌دلی با سفارت ایالات متحده تماس گرفتم؛ زیرا اطلاعات زیادی نداشتم و رسانه‌های پاکستان چیزی از بن‌لادن نمی‌نوشتند؛ بنابراین به سفارت ایالات متحده رفتم و از کتابدار پاکستانی پرسیدم؛ «چیزی درباره آقای بن‌لادن می‌دانید؟» گفت: «لطفاً املای آنچه می‌خواهید، به من بدهید.» نام «اسامه بن‌لادن» را نوشتم و به او دادم. او وارد اینترنت شد و دو مقاله به من داد. یکی از آنها از مجله تایم بود. تردید داشتم که برای انجام مصاحبه بروم یا نه، زیرا او شخص خیلی مهمی نیست. ببینید در مارس ۱۹۹۷، بن‌لادن داستان قابل‌توجهی نبود!

نخستین ملاقات تأثیر خوبی بر من نداشت. با مشکلات زیادی روبه‌رو شدم و به‌ویژه هنگامی که شروع به بازرسی بدنی کردند و برخی از محافظان دست‌هایشان را به داخل لباس زیر من بردند، یک مسابقه بزرگ فریاد زدن با آنها به راه انداختم، ببینید، شاید چیزی لای بیضه‌هایم باشد. به قدری خشمگین بودم که فریاد زدم: «شما همجنس‌باز هستید.» گفتند: «داریم وظیفه خود را انجام می‌دهیم.» پانزده تا بیست دقیقه، سخنان تندی به آنها زدم تا اینکه [اسامه] از راه رسید، و چون متوجه اوضاع شد، شروع به صحبت کرد: «متأسفم آقای میر، متأسفم آقای میر.» نخستین سخنانی که او [به انگلیسی] به من گفت، این بود: «متأسفم آقای میر.»

برای ما شام آوردند. اوه، شام بسیار مجللی بود، کباب بره درسته! و مقداری

زیتون، کمی هم سالاد. شگفت‌زده شدم که آنها در غارهای افغانستان، از این نوع غذاهای عربی صرف می‌کنند. متوجه شدم که چند تا تلویزیون و مقدار زیادی کتاب در غار هست. تعداد غارها زیاد بود و برخی از آنها به یکدیگر راه داشتند.

هنگامی که شروع به مصاحبه کردم او شروع به خواندن کاغذی کرد که در دست داشت. و سپس تعداد حساب‌های بانکی، شماره شناسنامه، شماره تلفن شخصی، میزان پول موجود در حساب بانکی مرا بازگو کرد. سردرگم شدم، زیرا گمان می‌کردم از زوایای پنهان زندگی خصوصی‌ام اطلاعات زیادی دارد؛ سپس گفت: «شما روزنامه‌نگار هستید، من برای آزادی می‌جنگم. امیدوارم مانند یک روزنامه‌نگار رفتار کنید، مانند یک خبرچین یا جاسوس رفتار نکنید. و اگر مانند یک روزنامه‌نگار عمل کنید، روابط ما پایدار خواهد بود.» سپس این پیام را به گفته خود افزود: سعی نکنید با من به همان شیوه متمدنانه بازی کنید!

بن‌لادن را واداشتم [در عکس‌هایی که از او می‌گرفتم] ژست بگیرد. ببینید او بسیار خجالتی بود. حاضر نبود تفنگش را روی شانه‌اش بگذارد. من او را مجبور کردم. با او مانند یک بازیگر رفتار می‌کردم، می‌گفتم: «نه، آقای بن‌لادن، شما باید لبخند بزنید.» و او می‌گفت: «نه، نمی‌توانم این کار را بکنم.» ببینید این نخستین ملاقات من بود و نمی‌دانستم او تا چه اندازه خطرناک است. در نخستین ملاقات، بسیار ملایم سخن می‌گفت. میزبان بسیار خوبی بود. خیلی مراقب ما بود، اما افکارش عمیق نبود. بر یک نکته اعتراض داشت: چرا سربازان ایالات متحده در خاک من [در عربستان سعودی] حضور دارند، همه‌اش همین بود. مشکل او این بود.

در مصاحبه با من، صدام را محکوم کرد. ناسزاهایی گفت که نوشتن آن برای من مشکل است ـ سوسیالیست مادر به حرام ـ [گفت] «خاک جهان عرب، خاک مانند مادر است و صدام مادرش را به خطا وا می‌دارد.» همچنین گفت که صدام مخالف ماست و مایه دلسردی پسران عراقی می‌شود که می‌خواهند به افغانستان بیایند.

در ۱۹۹۷ اسامه بن‌لادن را ملاقات کردم. پیتر آرنت خبرنگار CNN و من تهیه‌کننده آن چیزی بودم که به‌عنوان نخستین مصاحبه تلویزیونی بن‌لادن شکل گرفت. در آن هنگام بن‌لادن صرفاً تأمین‌کننده منابع مالی برای افراط‌گرایی اسلامی به حساب می‌آمد. هنگامی که در سال ۹۶ برای نخستین بار نام او عالمگیر شد، تلاش خود را برای مصاحبه با او آغاز کردم.

من همواره معتقد بودم که نخستین حمله به مرکز تجارت جهانی در ۱۹۹۳ صرفاً نمی‌تواند کار گروهی از رانندگان تاکسی ناراضی عرب باشد، بلکه باید سازمان بزرگتری پشت سرش باشد که رهبری آن احتمالاً با همان بن‌لادن است. آن ظن ممکن بود غلط از آب درآید. بن‌لادن کاری به این حمله نداشت، اما تبعیدی سعودی یک سازمان تروریستی جهانی را رهبری می‌کرد و ما هنگام ملاقات با او در افغانستان متوجه این موضوع شدیم.

برای ملاقات با خالدالفواز رابط رسانه‌ای او، به لندن رفتم. خیلی مکار و معترض بود: «شما عامل سیا هستید، شما این مترسک را جوانمرد جلوه خواهید داد؟» گفتم: CNN کسی را جوانمرد معرفی نمی‌کند تا درباره‌اش صحبت کنیم. و من به ایالات [متحده.م] برگشتم. پیتر آرنت و من، یک ماه بعد دعوت‌نامه‌ای دریافت کردیم تا عازم سفر شویم. سپس به لندن رفتیم، پیتر جوونال که فیلمبردار ما بود و دو نفر دیگر که باید ما را به نزد بن‌لادن می‌بردند از ما استقبال کردند. (از میان آنها بعداً) راهنمای اصلی را به نام عمر می‌شناختم.

به پاکستان رفتیم، سپس از طریق هندوکش عازم افغانستان شدیم. در آن هنگام، طالبان فیلمبرداری را تحریم کرده بود و این موضوع علناً مشکلی برای طرح ما به‌شمار می‌رفت؛ زیرا با بن‌لادن مصاحبه تلویزیونی داشتیم. هوشیار ساختن طالبان به صلاح ما نبود؛ زیرا بدون داشتن روادید وارد کشور شده بودیم و از مرز تخطی کرده بودیم. وارد جلال‌آباد شدیم و چند روز منتظر ماندیم تا یکی دو نفر از افراد بن‌لادن، از جمله جوان پشمالوی مزلفی را که مشاور رسانه‌ای بن‌لادن به‌شمار می‌رفت، ملاقات کنیم. به ما گفتند که نمی‌توانید تجهیزات خود را به‌همراه بیاورید، برای انجام مصاحبه، ما دوربین خود را دراختیار شما قرار خواهیم داد. بدیهی است این موضوعی بود که ما نمی‌توانستیم درباره‌اش با آنها بحث کنیم.

پیتر جوونال فیلمبرداری است که از مصاحبه CNN با بن‌لادن، فیلم تهیه کرده است.(۱۳)

در شانزده سالگی تصمیم گرفتم عکاس جنگ بشوم؛ بنابراین در صدد برآمدم مدتی در ارتش خدمت کنم و از آن سود جویم، زیرا شما در ارتش در محیط متفاوتی کار می‌کنید و من به همین دلیل به ارتش پیوستم. در سال ۷۹ که ارتش را ترک کردم منتظر جنگ بودم، یک جنگ مناسب یا هر جنگ دیگری که پیش آید. از بخت خوب من و نه از بخت افغانستان ـ شوروی‌ها به افغانستان حمله کردند. از آنجا که گمان می‌کردم فرصت مناسبی برای یک عکاس آزاد فراهم آمده از پایانه ویکتوریا

[در لندن] سوار اتوبوس شدم. در تمام راه از اتوبوس استفاده کردم ـ با عوض کردن چند اتوبوس به پیشاور [پاکستان] رسیدم. اهمیت این جنگ درگیری غیابی این دو ابرقدرت بود. اگر این جنگ، یکی از همین جنگ‌های نامربوط در آفریقا بود، موفقیتی نصیب من نمی‌شد، زیرا کسی به تصاویر آن علاقه‌ای ندارد، اما برای تصاویر جنگ افغان اشتهای سیری‌ناپذیری وجود داشت.

دلیل اصلی پایان سفر من در افغانستان همین بود. در سال ۸۹ که شوروی‌ها از آنجا رفتند، هفتاد و دو بار همراه مجاهدین در مرزها گشته بودم.

[مصاحبه با بن‌لادن] امتیاز دیگری برای من به‌شمار می‌رفت. چندین روز در هتل ماندیم و فیلمبردار اسامه بن‌لادن آمد و لوازم مرا بررسی کرد. او نگران بود که مبادا بمبی در دوربین باشد، این عمل یادآور چگونگی قتل [احمدشاه] مسعود است [که در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ به‌دست آدم‌کشان القاعده که خود را خبرنگار تلویزیون جا زده بودند، کشته شد]. به دلایلی او اعلام کرد که نمی‌توانم دوربینم را با خود ببرم.

سوار یک وانت شدیم. هنگام عصر بود و هوا رو به تاریکی می‌رفت. و بعد این عینک‌های دودی را با تکه‌های بریده شده از مقوا به ما دادند و گفتند از آنها استفاده کنیم، ما چنین کردیم. اصلاً احساس ترس نداشتم، می‌دانید، اسامه کسی را دعوت نمی‌کند تا او را بکشد. در آن ایام او چنین کاری نمی‌کرد. به همین دلیل اصلاً نگران نبودم. می‌دانستم که مهمانش هستیم و محافظان خوددار خواهند بود.

ما را از رفتن به کوه‌های سیاه [مشرف به جلال‌آباد] بازداشتند، سپس تردیدهای ما آغاز شد. این احساس در آنجا به ما دست داد، چراغ‌ها خاموش شد و جماعتی در پشت سنگ‌ها انتظار ما را می‌کشیدند. همه آنها به یکباره بیرون پریدند، سلاح‌های خود را به طرف خودرو نشانه رفتند، و مجبورمان کردند که از خودرو پیاده شویم و گفتند که اگر از ترتیبات اعلام شده تخطی نکنیم، اتفاقی برایمان نخواهد افتاد، اما اگر چیزی غیرمنتظره از ما ببینند، عواقب وخیمی متوجه ما خواهد شد که من آن را این‌گونه تعبیر کردم که سرهای ما بریده خواهد شد.

[ما وارد] دره‌ای بسیار کم‌عمق، تاریک که شاید سه خانه ـ کلبه گلی ـ در آن جای داشت [شدیم]. ساختمانی که به درونش رفتیم، به گمانم آغل گوسفندها در زمستان بود. خانه‌ای مرتب برای زندگی انسان به‌نظر نمی‌رسید. صدای ژنراتور به گوش

می‌رسید، زیرا از قبل به آنها گفته بودم اگر مصاحبه در شب انجام بگیرد به نور احتیاج خواهیم داشت لذا باید ژنراتور تهیه کنیم. بعد لوازم خود را درآوردیم و نشستیم و کباب‌هایمان را خوردیم و سپس اسامه پیدا شد. دقیقاً این نوع خم شدن به هنگام دست دادن را به یاد دارم. دست دادن عادی نبود. یادم می‌آید که دستانش سرد بود، مثل اینکه با یک ماهی دست داده‌ای.

اسامه بن‌لادن از میان تاریکی بیرون آمد. حتی نمی‌دانستم او چه شکلی است. فکر می‌کنم عکسی از او ندیده بودم. به نظر می‌رسید شش یا پنج پا طول قدش باشد، بسیار بلندقامت بود، و خود را بسیار افتاده نشان می‌داد، تروریستی آتش‌افروز نبود، خود را مانند یک روحانی جلوه‌گر می‌ساخت.

یکی از ویژگی‌های مصاحبه این بود که فوراً انبوهی از سؤالات را مطرح کردیم. برخی از اعضای القاعده خاطرنشان ساختند که بن‌لادن به پرسش‌هایی که درباره خانواده‌اش، پول‌هایش، یا مسائل خصوصی باشد، پاسخ نمی‌دهد؛ او فقط می‌خواهد که پیام سیاسی‌اش منتشر بشود. تا پایان روز ما برای همین در آنجا بودیم. ما آنجا بودیم که بدانیم چرا بر ضد غرب، به‌ویژه ایالات متحده اعلان جنگ کرده؛ علیه چه کسی در ایالات متحده جنگ را رهبری می‌کند؛ دلایل این جنگ چیست؟

به ما گفت که از آن رو مخصوصاً علیه ایالات متحده اعلان جنگ کرده که سیاست خارجی آمریکا تکیه خاصی بر حضور سربازان ایالات متحده در عربستان سعودی دارد و به‌نظر می‌رسد این حضور در سرزمین مقدس عربستان دائمی باشد. دلایل دیگری نیز درباره اعلان جنگ ارائه داد: تحریم‌ها بر ضد عراق، حمایت ایالات متحده از اسرائیل، پشتیبانی ایالات متحده از مصر و عربستان سعودی، یعنی رژیم‌هایی که از دید او کاملاً اسلامی نیستند.

اینها دلایلی است که بر آنها تکیه می‌کند. درباره علت حمله به ایالات متحده، تاحدودی حق داشت. سیاست خارجی آمریکا موجب آن شده بود. او درباره مادونا، هالیوود، موادمخدر، سکس، یا هر چیز دیگری از فرهنگ رایج که انتظار اشاره به آن از سوی او را داشته باشی، چیزی نمی‌گفت، بلکه درباره پشتیبانی آمریکا از امور مورد مخالفت خود سخن می‌گفت.

از نظر او این یک جنگ تهاجمی است که مبتنی بر تحقیر می‌باشد و پس از پایان جنگ

جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی از سوی بریتانیا و فرانسه، آغاز شده است. و از نظر بن‌لادن، مسلمانان هنوز هم تحقیر می‌شوند چه در کشمیر یا در فلسطین یا در عراق. تا آنجا که به او مربوط است، این جنگ با تحقیر و اعاده غرور مسلمانان در ارتباط است.

بسیار رک سخن می‌گفت. به یاد دارم که چای زیاد می‌خورد. اگر متوجه سخنانش نمی‌شدی گمان می‌کردی درباره وضع هوا صحبت می‌کند، اما هنگامی که رونوشت سخنانش را می‌خواندی آنها را پر از خشم و غضب علیه ایالات متحده می‌یافتی.

همه گفته‌هایش بجا بود، حدود یک ساعت با هم بودیم، نمی‌خواست وقت‌گذرانی کند. پس از پایان بخشی از مصاحبه رسمی، با پیتر آرنت خبرنگار به گفتگو پرداخت و موضوع صدام پیش آمد و اظهارات کاملاً منفی درباره او بیان کرد. این در سال ۱۹۹۷ خیلی پیش از آن بود که بن‌لادن بداند موضوع صدام تا چه حد مورد علاقه مردم جهان است.

جالب بود که داستان CNN با بن‌لادن که در دهم مه ۱۹۹۷ به روی آنتن رفت، واکنش زیادی برنیانگیخت تا به دنبال این حقیقت باشند که او رهبر سازمانی است که چهار سال بعد در یازده سپتامبر به ایالات متحده حمله خواهد کرد.

در سی‌ام آوریل ۱۹۹۷ که روایت خود با بن‌لادن را از نظر می‌گذراندم، این فاکس را از تیم متزِ آبرناثی مک‌گرگور[1] که شرکتی در زمینه روابط عمومی در خیابان مادیسون[2] بود، و نماینده خانواده بن‌لادن به‌شمار می‌رفت، دریافت کردم.(۱۴)

شاید شما عبارت زیر را به سخنگوی خانواده بن‌لادن نسبت دهید:

خانواده گزارش‌های ارائه شده از اسامه بن‌لادن را مبنی بر اینکه او با خانواده قطع رابطه کرده و از ۱۹۹۴ به بعد که سعودی‌ها شهروندی وی را باطل ساخته‌اند از طرف خانواده یا مؤسسات کاری آنها حمایت نشده، از نظر دور نمی‌دارد.

بن‌لادن در مصاحبه با CNN برای نخستین بار به خبرنگاران غربی گفت که علیه ایالات متحده اعلان جنگ کرده است.(۱۵)

ما از آن روز علیه حکومت ایالات متحده اعلان جهاد کردیم که حکومتی ناعادل، جنایتکار و جبار است. اعمالی مرتکب شده که بی‌نهایت غیرعادلانه، زننده و جنایتکارانه است، چه مستقیم این اعمال را مرتکب شده و چه از طریق حمایت از

1. Tim Metz of Abernathy MacGregor
2. Madison

اسرائیل که سرزمینی را که معراج پیامبر[1] در آن انجام گرفته (فلسطین) اشغال کرده‌اند. و از نظر ما ایالات متحده مسئول مستقیم کشتارهایی است که در فلسطین، لبنان، و عراق صورت گرفته است. تبعیت رژیم ستمگر و متکبر ایالات متحده از یهودی‌ها تا آنجا رسیده که به قبله مسلمانان که شمار آنها در جهان به بیش از یک میلیارد بالغ می‌شود نیز دست یازیده‌اند.

و اما درباره اینکه سؤال کردید آیا جهاد مستقیماً علیه سربازان ایالات متحده، غیرنظامیان [ایالات متحده] در حرمین شریفین؛ یا علیه غیرنظامیان در آمریکاست، نظر ما متوجه سربازان مستقر در کشور حرمین شریفین می‌باشد. در مذهب ما سرزمین حرمین شریفین برتری خاصی نسبت به دیگر سرزمین‌های اسلامی دارد. در مذهب ما، هیچ غیرمسلمانی مجاز به اقامت در آنجا نیست. بنابراین، غیرنظامیان آمریکایی حتی اگر از اهداف ما نباشند باید کشور ما را ترک کنند. ما امنیت آنها را تضمین نمی‌کنیم.

پیتر آرنت: برنامه‌های آتی شما چیست؟

بن‌لادن: آنها را در رسانه‌ها خواهید دید و راجع به آنها خواهید شنید، انشاءالله.

وادیه‌الحاج منشی مخصوص بن‌لادن در سودان، در بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۹۷ در برابر هیأت منصفه ایالات متحده آمریکا شهادت داده است. او ادعا کرده که کارکنان سابق بن‌لادن از اعلان جنگ او علیه ایالات متحده دچار شگفتی شده‌اند. (۱۶)

ابوابراهیم [مدیر برخی از امور کار و تجارت بن‌لادن در سودان] به من گفت، بن‌لادن را در مصاحبه با CNN دیده است و چیزهایی گفت که نباید می‌گفت. نمی‌دانم منظور او چیست؛ اما آنچه به نظرم می‌رسد، این است که اسامه بن‌لادن چیزهایی گفت که در آن هنگام نباید می‌گفت؛ زیرا این سخنان در برابر مردمی که او را یک سرمشق می‌دانند به نفعش نیست.

«عمر» مردی که در ۱۹۹۷ ما را برای مصاحبه با بن‌لادن برد، به گفته خودش، روزنامه‌نگار بوده و اخبار جنگجویان مسلمان را پوشش می‌داده و به عنوان پزشک در میان

---

۱. اشاره به معراج و سوره الاسراء که در آیه یک آن از سفر شبانه پیامبر از مسجدالحرام (مکّه) به مسجدالاقصی (قدس) سخن به میان آمده است. م

سربازان بن‌لادن در جنگ با شوروی‌ها کار می‌کرده است.

در گفتگوی من با عمر در اوایل ۱۹۹۷ که در فرانسه صورت گرفت، در حالی که او انگلیسی نمی‌دانست و من هم عربی نمی‌دانستم، توضیح داد که در پی تهیه ابزاری برای یک روزنامه مستقل و دفتری برای بررسی برخوردهای اسلامی است. گفت در کشمیر، بوسنی، و پاکستان خبرنگارانی دارد که می‌تواند از گزارشهای آنها در نشریه خود استفاده کند و شعبه‌ای از دفتر او در کابل دایر خواهد شد. همچنین توضیح داد از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ کمک‌های انسان‌دوستانه را جمع‌آوری می‌کرده و در پانزده سال گذشته بیشتر در غرب زندگی کرده و همسر اسپانیایی دارد و این بدان معنی بود که او دارای گذرنامه اسپانیایی است. این می‌تواند تنها بخشی از روایت کامل عمر باشد که هفت سال بعد وزارت خارجه جایزه‌ای برای ارائه اطلاعات درباره او با نام واقعی‌اش، مصطفی ست مریم ناصر تعیین کرد.

در هجدم نوامبر ۲۰۰۴، آدام فرلی[1] سخنگوی وزارت خارجه ایالات متحده، بیانیه زیر را صادر کرد:

کالین ال پاول[2] وزیر امور خارجه برای کسانی که اطلاعاتی درباره مصطفی ست مریم ناصر بیاورند، پنج میلیون دلار جایزه تعیین کرده است. مصطفی ست مریم ناصر که ابومصعب السوری نیز نامیده می‌شود عضو القاعده و آموزش‌دهنده سابق در اردوگاه‌های تروریستی درونته[3]، و غرابه[4] در افغانستان بوده و به تروریست‌ها درباره گازهای سمی و شیمیایی آموزش داده است. ناصر اهل سوریه و دارای تابعیت مضاعف اسپانیایی است.

در بیست و پنجم ژانویه ۲۰۰۵، ابومصعب السوری در واکنش به پیشنهاد جایزه پنج میلیون دلاری حکومت ایالات‌متحده، بیانیه خود را به وب‌سایت‌های جهادگران داد.(۱۷)

افتخار می‌کنم که از ۱۹۸۸ شیخ اسامه را می‌شناختم، و افتخار می‌کنم که به القاعده پیوستم و تا ۱۹۹۲ در آن سازمان کار کردم. همچنین برخی از نخستین داوطلبان آن را آموزش دادم، در اردوگاه‌های آن و دیگر اردوگاه‌های عرب افغان، به ویژه در حوزه

---

1. Adam Freli
2. Colin L Powell
3. Derunta
4. Ghuraba

تخصص‌هایم، یعنی مهندسی انفجارها، عملیات ویژه و جنگ‌های چریکی آموزش می‌دادم و در این زمینه‌ها در عراق، مصر و اردن آموزش‌های عالی دیده‌ام.

افتخار می‌کنم که در آن دوره در جهاد افغان علیه روس‌ها و کمونیست‌ها شرکت کردم، و زندگی آنها را نابود ساختیم و پرچم‌هایشان را در هم پیچیدیم و آنها را سرمشق ساختیم و به یاری خدا با آمریکا نیز چنین خواهیم کرد.

همچنین افتخار می‌کنم که وقتی دارالاسلام در افغانستان تأسیس شد به آنجا مهاجرت کردم، و افتخار می‌کنم که با امیرمؤمنان مجاهد ملّا محمّد عمر در محرم ۱۴۲۱ (۲۰۰۰) دست دادم و بیعت کردم.

پس از آن به عنوان یک مجاهد در وزارت دفاع طالبان کار کردم. و «اردوگاه خارجی‌ها» (الغرابه) را تأسیس کردم؛ در آنجا اعراب و غیراعراب زیادی را آموزش دادم. کفار و مرتدین توانایی برخی از تعلیم‌دیدگان مرا در آسیای مرکزی، در سرزمین حرمین شریفین که به طور نامناسب «عربستان سعودی» خوانده می‌شود و در دیگر کشورها، تجربه کرده‌اند.

السوری در تاریخ نهضت‌های جهادگری با عنوان دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی، توضیح داده که امکان مصاحبه بن‌لادن با CNN را فراهم آورده است. (۱۸)

در ۱۹۹۷ [بن‌لادن] را ملاقات کردم تا ترتیب مصاحبه‌ای را که از CNN پخش شد بدهم، همچنین در لندن «مرکز رسانه‌ها و پژوهش[1]» را تأسیس کردم که برخوردها در جهان اسلام را بررسی می‌کرد. در خلال آن کار، چندین بار با بن‌لادن ملاقات کردیم.

*

وحید مژده یک افغانی است که در دفتر خدمات عبدالله عزّام و بن‌لادن در دهه هشتاد در پیشاور کارکرده است. در فاصله ۱۹۹۵ و سقوط طالبان در ۲۰۰۱، او در بخش‌های گوناگون وزارت امور خارجه افغان، چندین مقام داشته است. (۱۹)

این‌بار [تقریباً پس از گذشت یک دهه] که بن‌لادن را ملاقات کردم، در حکومت طالبان بسیار مهم شده بود. یک روز دوستم در وزارت خارجه گفت: «بیا به دیدن بن‌لادن برویم.» او در کرت‌پروان در مجاورت کابل نزدیک هتل اینترکنتیننتال اقامت

---

1. Center for Media and Research (شاید بتوان «مرکز پژوهش‌های رسانه‌ای» هم ترجمه کرد)

داشت. هنگام ناهار بود. در میان اطرافیان عرب بن‌لادن، شخصی بود که متفاوت به‌نظر می‌رسید. یکی از افراد طالبان از او پرسید که اهل کجاست، او گفت: جامائیکا، همچنین گفت که با تنی چند به آنجا آمده و سال گذشته را در افغانستان سپری کرده‌اند. پس از آن پی بردم که نفوذ بن‌لادن منحصر به کشورهای اسلامی نیست. از جامائیکایی پرسیدیم: «در کشورتان چه می‌کردید؟» پاسخ داد: «ما همه رقاص هستیم.»(۲۰)

پس از آن ملاقات کوتاهی با بن‌لادن داشتم. درباره خارجیانی که به او می‌پیوستند، سؤال کردم. بن‌لادن گفت: «هر کسی که به افغانستان سفر می‌کند، احساس می‌کند که به سرشت واقعی خود نزدیک شده است.» او لباس سفیدی پوشیده بود و عمامه‌ای بر سر داشت.

ابو جندل یک سعودی یمنی تبار است که محافظ شخصی اصلی بن‌لادن بود.(۲۱)

با شیخ اسامه آشنا شدم و [در ۱۹۹۷] او را ملاقات کردم و سه روز در نزد او بودم. در آن سه روز، تلاش کرد به نوعی به ما بفهماند که در اعلام جهاد علیه آمریکا، محق است. دربارهٔ شرایط بد شبه جزیرهٔ عربستان سخن گفت و تلاش کرد ما را متقاعد سازد که این شرایط ناگوار نتیجه مداخله ایالات متحده در منطقه است. جزئیات روایت نخستین ملاقات من با شیخ اسامه، پس از گذشت شش سال از وقوع آن، هنوز بسیار زیباست.

هنگام عصر که می‌خواستیم به مهمان‌سرای محل اقامتمان برویم، شیخ اسامه آمد و به من گفت: «چطوری ابوجندل؟» و پرسید: «چند وقت است معصوبه‌القرموشی نخورده‌ای؟» معصوبه (آرد، موز، و شکر که با هم سرخ می‌کنند) در عربستان سعودی خوراک مشهوری است. پاسخ دادم: «تقریباً بیش از چهار سال.» گفت: «فردا صبح در مقرّ من برای صبحانه معصوبه خواهیم خورد؛ زیرا من برای صبحانه معمولاً معصوبه می‌خورم.»

پس از سه روز جلسات متوالی با شیخ اسامه، بعد از نماز ظهر مرا صدا کرد و گفت: «ابوجندل! عقیده‌ات درباره چیزی که شنیده‌ای چیست؟» گفتم: «شیخ، از شما پنهان نمی‌کنم، سخنان شما متقاعد کننده است و آنچه پیشنهاد می‌کنید، مورد روشنی به نظر می‌رسد؛ اما مطمئنم که از شبه‌جزیره عربستان کسی را که چنین داعیه‌ای داشته باشد، استخدام نمی‌کنید.» گفت: «حق با توست، بیشتر برادران همراه من، مصری،

الجزایری و از شمال آفریقا هستند. به همین دلیل از تو می‌خواهم به کاروان ما بپیوندی.»

ماه رمضان را در نزد شیخ اسامه سپری کردم، دو یا سه روز پس از عید (سه روز تعطیلات مذهبی به مناسبت پایان ماه رمضان) تصمیمْ گرفت مرا برای فراگرفتن آموزش نظامی به اردوگاه‌های شهر خُست بفرستد. درست است که ما در بوسنی آموزش دیده بودیم و در سومالی و تاجیکستان تجربیات عملی کسب کرده بودیم؛ اما کلیدهای عمل و شاخص شدن در آموزش‌های آی و گذرانیدن آموزش‌های تی[1] لازمه‌اش کسب مهارت در اردوگاه‌های القاعده بود. دلیل این امر آن بود که دوره آموزش ما در بوسنی کوتاه بود و در سومالی عملیات نظامی سازمان یافته‌ای وجود نداشت. در این اردوگاه‌ها کاربرد اسلحه آموزش داده می‌شد. به هر حال، این آموزش‌ها به طور غیرمستقیم برخی پیام‌های فرهنگی را در بر می‌گرفت؛ مثلاً تمام اهداف در ایالات متحده، ثابت بود. دستور عبارت بود از: «سرباز یا افسر آمریکایی را بزنید؛ خودرو ایالات متحده را منفجر کنید.» پس از زدن هدف اعلام خواهد شد که کسی سرباز یا هدف ایالات متحده را زده است. بنابراین، ایالات متحده و تمام آمریکایی‌ها ذهن ما را مشغول کرده بودند. در واقع زدن اهداف آمریکا، به صورت رویایی برای تمام افراد سازمان در آمده بود.

کتابخانه‌های اردوگاه‌های سازمان القاعده، کتب و دایرةالمعارف‌های زیادی داشت، از جمله *دایرةالمعارف جهاد* در افغانستان که تمام چیزهای مربوط به امور نظامی را توضیح می‌دهد، از مسلسل آغاز می‌شود و سپس به جنگ چریکی، جنگ‌شهری، جنگ‌های مخفی، جنگ‌های تأمین و مراقبت، جمع‌آوری اطلاعات، تانک‌های جنگی و جنگ‌های شیمیایی خاتمه پیدا می‌کند. این *دایرةالمعارف*، حدود دوازده جلد با تصاویر، نقشه‌های زمینی و دریایی است. در شکل اسلامی، این *دایرةالمعارف*، یک آموزش جامع نظامی به شمار می‌رود.

صرف‌نظر از اردوگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان، *دایرةالمعارف جهاد* مهمترین

---

۱. در متن اصلی به صورت i's و t's آمده است و مؤلف هیچ توضیحی دراین باره ارائه نکرده. بنابراین، در ترجمه عبارت «اما کلیدهای ... القاعده بود» تردید دارم. م

سهم را در ساختن جهادگران به عنوان مجاهد جنگی و شیوه‌های تروریستی دارد. *دایرةالمعارف* اثر حجیم چند هزار صفحه‌ای است که برای تمام شرایط خصومت‌آمیز قابل حدس، از جمله چگونگی استفاده از دستمال سفره به عنوان تله‌انفجاری، تیراندازی در حین رانندگی، شناسایی مار زنگی، یا معالجه نیش عقرب، تدابیری در بر دارد. (۲۲)

هر یک از مجلدات *دایرةالمعارف* که موضوعاتی از قبیل تانک‌ها، ساختن بمب، را دربر می‌گیرد به بن‌لادن «برادر محبوب ما ابوعبدالله که در جهاد افغانستان با مال و جان خود می‌جنگد»، تقدیم شده است. *دایرةالمعارف* از منابع مختلفی از جمله کتب مبانی نظامی ایالات متحده، تاریخ نظامی صدر اسلام و تجربیات اعراب افغان در جنگ با شوروی‌ها فراهم آمده است.

آنچه در زیر می‌آید تمرین آموزشی در *دایرةالمعارف* است که اشاره به یکی از اشتغالات ذهنی القاعده در رابطه با رهایی شیخ عمرعبدالرحمان از سلولش در زندان ایالات متحده دارد.

هدف: وابسته تجاری آمریکا (یهودی)

وابسته تجاری آمریکا

برنامه روزانه

۱) با خودرو خود به همراه خودروهای حفاظتی و محافظان شخصی، محل مسکونی (تحت حفاظت سنگین) را ترک می‌کند تا به سوی سفارت برود. معمولاً راننده دارد و به ندرت شخصاً رانندگی می‌کند. خودرو خاصی ندارد تا شناخته شود، جز آنکه از خودروهای رسمی سفارت که معمولاً ضدگلوله هستند، استفاده می‌کند.

۲) به محل مسکونی برمی‌گردد. محل سکونت او تحت مراقبت شدید است.

۳) سفارت تحت مراقبت شدید است.

۴) برنامه روشن و خاصی ندارد؛ همواره در حال حرکت و سفر است (مرد فعالی است)، و برنامه ملاقات‌هایش معلوم نیست. به مکان‌های مختلفی می‌رود و با شخصیت‌های متعددی دیدار می‌کند.

۵) شنبه و یکشنبه تعطیل است، اما برنامه‌ای برای این روزها ندارد. گاهی سفر می‌کند، به باشگاه می‌رود، در خانه می‌ماند، و دیدارکنندگان را می‌پذیرد. جز با خودروهای سفارت و محافظان حرکت نمی‌کند.

۶) پس از بررسی و تحلیل‌های وسیع و گسترده به ایمیلی در اینترنت دست یافته‌ایم. بانک هر ماه صورت حسابی برای او می‌فرستد. پس از بررسی گزارش‌ها متوجه شده‌ایم که مبلغ معینی از پول موجود در حسابش را در رستوران ام (رستورانی درجه یک اما غیرمعروف) خرج می‌کند.

۷) پس از دیدن وب‌سایت رستوران، دریافته‌ایم که گاه گاهی میزی رزرو می‌کند.

۸) با زیر نظر گرفتن رستوران، درباره اطلاعات فوق اطمینان یافته‌ایم و هویت او را مشخص ساخته‌ایم.

۹) ظاهراً هر از چند گاهی در رستوران با (بریان کلی[1]) مدیر هتل شرایتون، بازرگانان آمریکایی و سه بازرگان سعودی گردهم جمع می شوند.

۱۰) دو محافظ مراقب او هستند و با خودروهای سفارت رفت و آمد می‌کنند.

۱۱) گروه عملیات به رستوران رفتند، یک وعده غذا خوردند و یک میز مخصوص رزرو کردند. با محدوده عملیاتی از نزدیک آشنا شدند: ساختمان، جاده‌های مجاور و محوطه پارکینگ.

۱۲) گروه عملیات به جستجوی وب‌سایت ادامه می‌دهند تا زمان عملیات را مشخص کنند.

چگونگی ورود به صحنه عملیات

الف. وانت در ساعت هفت صبح با یک (راننده)، دو، سه و چهار، خانه امن را ترک می‌کند.

ب. وانت به محوطه پارکینگ می‌رسد و بدون مشکل وارد آن می‌شود، پارکینگ در زیرزمین قرار دارد، سپس چهار نفر (بدون اسلحه) پیاده می‌شود و مانند یک مشتری عادی به رستوران می‌رود (قبلاً یک میز برای او رزرو شده).

ج. وقتی هدف و گروه‌اش از راه می‌رسند، چهار با یک و دو تلفنی صحبت می‌کند.

د. سه با لباس دربان به داخل ساختمان می‌رود و سطل آشغالی در دست دارد (در

---

1. Brian Kelly

سطل آشغال، مواد منفجره و اسلحه با صداخفه‌کن هست.)

س. یک و دو با لباس تعمیرکاران به رستوران می‌روند و وانمود می‌کنند که برای تعمیر تهویه مرکزی آمده‌اند، اینها طناب و سلاح‌های خودکار و آماده شلیک به همراه دارند.

ش. یک و دو سلاح‌ها را آماده می‌کنند، لباس عملیات را می‌پوشند، ماسک‌ها را می‌زنند و آماده می‌ایستند.

اجرا

الف. چهار، یک را صدا می‌زند و دو شروع می‌کند.

ب. پیش از آن، چهار محل ورودی (حمام و پنجره) را آماده می‌کند.

ج. سه مواظب در خروجی می‌گردد.

د. یک و دو طناب (کمند دزدی) را آماده می‌کنند و از طریق پنجره وارد می‌شوند، سپس طناب را بالا می‌کشند (تا بعداً با آن آمریکایی را ببندند) و دو در اتاق خصوصی (با ام‌پی ـ ۵ مجهز به صداخفه‌کن مشغول می‌شود؛ در این هنگام یک وارد اتاق می‌شود (با یک ام پی ـ ۵ مجهز به صداخفه کن) تا از امنیت پشت سر خود مطمئن نباشند، کار را شروع نمی‌کنند.

در این هنگام، سه به محافظ می‌پردازد و چهار به طرف سطل آشغال می‌رود تا ام پی ـ ۵ خود را بردارد و به سرعت به اتاق اصلی رستوران برمی‌گردد. به محض آنکه کار سه با محافظ تمام شد، کلاه بره را بر سر می‌گذارد، به سرعت وارد اتاق می‌شود و درب خودکار ورودی به دفتر و در ورودی اتوماتیک را به آشپزخانه می‌بندد. اکنون وضعیت به قرار زیر است:

الف. کنترل اتاق خصوصی

ب.کنترل محوطه

ج. کنترل ورودی

د. کنترل محوطه اصلی رستوران

کارگران و سرآشپز در آشپزخانه زندانی می‌شوند.

چهار، سه و دو گروگان‌ها را به آشپزخانه می‌برند؛ نفر شماره یک هدف و گروه او را به آشپزخانه می‌برد. در آشپزخانه؛ سه مراقب در می‌شود، یک مواظب هدف و گروه

اوست. و دو هدف و گروه او را بازرسی می‌کند. پس از آن همه گروگان‌ها بازرسی می‌شوند؛ همه مردان جوان نیرومند در توالت حبس می‌شوند. هدف و گروه او در یک گوشه قرار می‌گیرند، بقیه گروگان‌ها در گوشه دیگر قرار داده می‌شوند. پس از تمام شدن طناب، بقیه را با رومیزی و دستمال‌های سفره می‌بندند. با هدف و گروه او نیز همان کار را انجام می‌دهند؛ به هر حال، اولویت با اینهاست. حالا وضعیت به ترتیب زیر است:

س. دو از هدف و گروه او مراقبت می‌کند.

ش. چهار مراقب گروگان‌هاست.

ص. یک داخل رستوران را می‌گردد و جاهای دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ض. سه شروع به امن ساختن درها و پنجره‌ها می‌کند و پرده‌ها را می‌کشد.

پس از آن، انجام وظایف به صورت زیر است:

ط. یک: مذاکرات

ظ. دو: در داخل رستوران گشت می‌زند (مسئول امنیت است).

ع. سه: مراقب هدف و گروه اوست.

غ. چهار: از گروگان‌ها مراقبت می‌کند.

ف. مذاکرات:

ق. برنامه این است:

* برای انجام خواسته‌ها دوازده ساعت به دشمن مهلت داده می‌شود.
* برای شروع یک گروگان (یک کارگر مسیحی) کشته می‌شود.
* هر شصت دقیقه یک بازرگان مسیحی در برابر یکی از دوربین‌های امنیتی کشته می‌شود. اجساد در یخچال قرار می‌گیرند و انفجار بمب برای دوازده ساعت بعد تنظیم می‌شود.

خواسته‌ها:

الف) یک هلی‌کوپتر تنها با یک خلبان که باید بر روی سکوی ساختمان بنشیند.

ب) یک بوئینگ ۷۰۷ آماده حرکت و آماده برای پروازی طولانی، فقط خلبان و کمک خلبان داخل آن باشد.

بیرون آوردن

۱. پس از رسیدن هلی‌کوپتر، دو از در بیرون می‌رود و سه برای پوشش او در را باز می‌کند.

۲. دو آمادگی هواپیما را اعلام می‌کند.

۳. دو با یک تماس می‌گیرد و به او می‌گوید که حرکت کند.

۴. سه می‌داند چگونه از هلی‌کوپتر استفاده کند.

۵. یک، سه و چهار با گروگان‌ها بیرون می‌آیند و سوار هلی‌کوپتر می‌شوند، دو آخرین نفر خواهد بود.

۶. دو از خلبان می‌خواهد که به طرف هواپیمای بوئینگ برود.

۷. پس از رسیدن، چهار پیاده می‌شود تا بوئینگ را (جهت آمادگی برای پرواز) بازرسی کند.

۸. با یک تماس می‌گیرد تا وارد بوئینگ شوند.

۹. او با تمام گروگان‌ها وارد می‌شود، و وضعیت در داخل هواپیما چنین است:

الف. یک هواپیما را بررسی می‌کند.

ب. چهار در کابین خلبان است (مشغول بررسی بوئینگ ۷۰۷ می‌شود.)

ج. سه در هواپیماست.

د. دو هدف، آمریکایی را می‌پاید.

۱۰. همه این موارد کلاً بیست دقیقه به طول می‌انجامد.

۱۱. هواپیما به پرواز در می‌آید، در آسمان، یک به کاپیتان می‌گوید که مستقیماً به قندهار برود.

۱۲. سه مسیر هواپیما را با استفاده از یک جی‌پی‌اس (دستگاه موقعیت‌یاب جهان)[1] ماژلان که همراه اوست، مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱۳. با رسیدن به قندهار [در جنوب افغانستان]، خواسته‌های زیر را مطرح می‌کنیم.

الف. آزادی شیخ عمر عبدالرحمان و یاران او

ب. بیست میلیون دلار

1. GPS (Global Positioning System)

ج. تحویل جنایتکار جنگی نرمن شوارتسکف[1] [فرمانده نیروهای ایالات متحده در نخستین جنگ خلیج‌فارس. م]

کل عملیات نباید بیشتر از بیست و چهار ساعت به طول بینجامد.

هیچ میانجی جز طالبان پذیرفته نخواهد شد.

آنچه در زیر می‌آید، بحثی است در *دایرةالمعارف* در باره خواص XDR، ماده انفجاری با کاربرد مفید برای عملیات تروریستی.(۲۳)

RDX ماده منفجره مؤثر و کشنده‌ای قوی است که برای ساختن فتیله و چاشنی انفجار نیز کاربرد مطلوبی دارد. RDX در مقابل ضربه حساس است، بدون شعله می‌سوزد، موقع انفجار، ۱۹۷ درجه سانتیگراد حرارت ایجاد می‌کند و انفجار ثانویه آن، در فضایی به وسعت ۸۳۸۷ متر پراکنده می‌شود، ضد رطوبت است و ۱/۶ TNT قدرت دارد. رنگش در حالت خالص، سفید است و مانند بلور نمک به نظر می‌رسد. RDX را می‌توان از مواد انفجاری سی۴ [یا] از کارهای آزمایشگاهی تهیه کرد.

پس از آن، *دایرةالمعارف* نحوه عمل‌آوری آردی‌ایکس را مفصلاً توضیح می‌دهد. احمدرسّام که طرح انفجار فرودگاه لس آنجلس را در دسامبر ۱۹۹۹ طراحی کرده بود، از تعلیم‌یافتگان اردوگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان است و در آنجا نحوه عمل‌آوری آردی‌ایکس را یاد گرفته بود. او برای ساختن بمب از این معلومات استفاده کرده بود تا آنها را در لس‌آنجلس به داخل هواپیما ببرد که پیش از آن در واشنگتن بازداشت شد.

*

ابوجندل.(۲۴)

معمولاً از برادر اسامه می‌خواستم برخی از مسائل استراتژیک نظامی و مفاهیم آن را برای ما توضیح دهد و او می‌گفت که نبرد ما تنها میان سازمان القاعده و ایالات متحده نیست، زیرا القاعده صرفاً هسته و ابزار بیداری برای شکست تهاجم آمریکا به جهان اسلام و کشاندن ایالات متحده به جنگی گسترده و خارج از کنترل است. معمولاً می‌گفت: «ما برای عملیات بزرگی آماده می‌شویم؛ یعنی، کشاندن ایالات متحده به رویارویی با تمام جهان اسلام.»

---

1. Norman Schwarzkopf

در حال تمام کردن دوره آموزشی خود بودیم که به شیخ اسامه در جلال‌آباد سوءقصد شد. به هر حال، کارگزاران امنیتی جنبش طالبان، طراحان سوءقصد را دستگیر کردند. ملّاعمر هلی‌کوپتری برای شیخ اسامه به جلال‌آباد فرستاد و درخواست کرد که در قندهار [در جنوب افغانستان] با او ملاقات کند. آنها در فرودگاه قندهار ملاقات کردند. ملّاعمر به شیخ اسامه گفت: «شما باید به قندهار بیایید و با ما بمانید؛ زیرا قندهار دژ محکم و مقر اصلی ماست. برای شما قندهار از جلال‌آباد امن‌تر است؛ زیرا در جلال‌آباد مردمی با مذاهب و گروه‌های نژادی مختلف به سر می‌برند و امنیتش ضعیف است.»

سه روز بعد شیخ اسامه به جلال‌آباد بازگشت و تصمیم گرفت تمام همسران خود و اعضای خانواده مجاهدان عرب را با هواپیما به قندهار بفرستد. پس از ورود به قندهار، ملّاعمر او را مخیر ساخت که در مجموعه مسکونی شرکت برق که از همه خدمات برخوردار است مستقر شود، یا در مجموعه مسکونی فرودگاه قندهار که فاقد آن خدمات است، اقامت گزینند. او مجموعه فرودگاه را برگزید، زیرا می‌خواست افرادش در این دنیا زندگی زاهدانه و میانه‌ای داشته باشند. مجموعه فاقد تسهیلات بود و آب لوله‌کشی نداشت. شیخ اسامه بن‌لادن می‌گفت: «ما خواهان زندگی ساده‌ای هستیم.»

[سربازان القاعده] نه به دلیل اوضاع اقتصادی، بلکه به دلیل شرایط سیاسی [کشورهای خود] گریخته بودند؛ زیرا بسیاری از آنها امکان اظهار عقیده پیدا نکرده بودند. اگر کشورهای عربی آزادی اظهار عقیده می‌دادند، بسیاری از فرزندانش نمی‌گریختند تا به القاعده بپیوندند، فرزندانی که برخی از آنها از بهترین دانشگاه‌های دنیا فارغ‌التحصیل شده بودند. برخی از آنها شغلهایی با درآمد مکفی داشتند از جمله سیف العدل که افسر پلیس [مصر] بود. ابوعبیده البنج‌شیری نیز افسر پلیس مصر بود. این افراد از آن رو کشور خود را ترک می‌کردند که آزادی نداشتند و ناچار به این ترتیب به اظهار عقیده می‌پرداختند.

*

ایمن الظواهری تا ۱۹۹۸ تصمیم گرفته بود گروه جهاد مصر خود را به صف القاعده وارد کند. چند تن از اعضای سازمان با این کار مخالف بودند.

نعمان بن عثمان یک جهادگر لیبیایی است که در اوایل دهه نود در افغانستان جنگید و در نیمه دهه نود در سودان به سر می‌برد.

وقتی برای پشتیبانی از افغانستان بازگشت، ظواهری تصمیم گرفت به بن‌لادن بپیوندند ـ افراد او با این کار موافق نبودند. و از یمن نامه‌ای برایش فرستادند. پنج نفر آنها از اعضای شورا (به عبارت دیگر کلاً شورای گروه جهاد) بودند و گفتند: «چگونه به بن‌لادن می‌پیوندی؟ ما به او اطمینان نداریم.»

در بیست و دوم فوریه ۱۹۹۸ بن‌لادن بیانیه‌ای از طرف جبهه‌جهانی اسلام صادر کرد و این بیانیه‌ای مشترک بود که از طرف القاعده و گروه جهاد ظواهری تهیه شده بود.

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه القدس العربی

اسامه بن‌لادن این فتوا را صادر کرد و خالد فواز (رابط رسانه‌ای بن‌لادن در لندن) به من تلفن کرد و گفت: «می‌خواهم به دیدن شما بیایم.» او با فتوا آمد بسیار خطرناک بود. واقعاً این نخستین بار بود که کسی دعوت به کشتن یهودی‌ها و صلیبی‌ها می‌کرد، این فتوا مرا تکان داد. این فتوا برای خالد فواز که نسبت به او وفادار بود، تکان دهنده بود. گفت: «من با این مخالفم. گمان می‌کنم اتفاق نادرستی دارد می‌افتد؛ نمی‌دانم چه کسی بن‌لادن را به صدور این فتوا وادار کرده است. این پذیرفتنی نیست و من با آن مخالفم.» و او واقعاً آشفته و خشمگین بود، آنها [اسامه و خالد.م] دوستان خوبی به‌شمار می‌رفتند.

اعلام جهاد علیه یهودی‌ها و صلیبی‌ها از سوی بن‌لادن، جبهه جهانی اسلام، ۲۲ فوریه ۱۹۹۸.(۲۵)

شبه جزیره عربستان را هرگز هیچ نیرویی مانند سپاهیان صلیبی که به آن یورش برده و مانند ملخ در خاک آن پراکنده شده‌اند و ثروتش را می‌خورند و کشتزارهایش را خشک می‌کنند مورد حمله شدید قرار نداده است ـ زیرا خداوند آن را وسعت بخشیده، صحراهایش را آفریده و آن را با دریاها محدود کرده است. همه این‌ها در زمانی اتفاق می‌افتد که ملت‌ها به مسلمانان حمله می‌کنند و آنها را مردمی می‌پندارند که برای یک بشقاب غذا می‌جنگند. امروز هیچ‌کس از سه حقیقتی که برای همگان روشن است، سخن نمی‌گوید؛ ما برای یادآوری به همگان، فهرست‌وار آنها را ذکر می‌کنیم:

نخست، در هفت سال گذشته [از زمان مداخله ۵۰۰/۰۰۰ سرباز ایالات متحده درپی اشغال کویت به دست صدام] ایالات متحده سرزمین‌های اسلامی را در مقدس‌ترین جاها، شبه جزیره عربستان، اشغال کرده، ثروتش را به یغما می‌برد، برفرمانروایانش حکم می‌راند، مردم آن را تحقیر می‌کند، در کشورهای همسایه آن دست به ترور می‌زند و پایگاه‌هایش را در شبه جزیره قرار می‌دهد تا از آن مانند سرنیزه‌ای در جنگ با ملل مسلمان همسایه استفاده کند.

اگر در گذشته برخی از مردم درباره موضوع اشغال سخن می‌گفتند، اکنون تمام مردم شبه جزیره از آن آگاه‌اند. بهترین دلیل این مدعا تداوم تجاوز آمریکایی‌ها برضد مردم عراق با استفاده از شبه جزیره به عنوان صحنه‌گردانی عملیات است.

دوم، به رغم ویرانی‌های گسترده‌ای که مردم عراق از اتحاد صلیبی ـ صهیونیست دیده، و با وجود انبوه کشته‌ها که از یک میلیون تجاوز کرده، آمریکایی‌ها یک بار دیگر درصدد تکرار قتل عام‌های هولناک هستند، گویی که از [مصوبه‌های ملل متحد] مبنی بر ترک منطقه درپی جنگ وحشیانه [خلیج(فارس .م)] راضی نیستند.

سوم، اگرچه آمریکایی‌ها در این جنگ‌ها اهداف مذهبی و اقتصادی را دنبال می‌کنند؛ اما خدمت به دولت کوچک یهودی‌ها و انحراف افکار از اشغال اورشلیم و کشتار مسلمانان آنجا نیز دیگر هدف آنها را تشکیل می‌دهد. بهترین شاهد این مدعا اشتیاق آنها برای ویرانی عراق نیرومندترین کشور همسایه عرب و تلاش آنها برای پاره‌پاره کردن کشورهای منطقه مانند عراق، عربستان سعودی، مصر و سودان است تا آنها را به صورت کشورهای کوچک درآورد و با ایجاد تفرقه و تضعیف آنها، بقای اسرائیل را تضمین کند و اشغال وحشیانه عربستان سعودی از سوی صلیبی‌ها را تداوم بخشد.

تمام این جرم و جنایت‌ها را آمریکایی‌ها با اعلام جنگ آشکار در برابر خداوند و پیامبر و مسلمانان، مرتکب شده‌اند. و علما در سرتاسر تاریخ اسلام، در برابر دشمنی که قصد ویرانی سرزمین‌های مسلمانان را داشته‌اند، متفقاً جهاد را تکلیف هر فرد مسلمان دانسته‌اند.

براین اساس و به پیروی از فرمان خداوند، فتوای زیر را برای تمام مسلمانان صادر می‌کنیم:

حکم کشتن آمریکایی‌ها و متحدان آنها ـ غیرنظامی و نظامی ـ بر هر فرد مسلمانی که امکان انجامش را در هر کشوری داشته باشد، به منظور آزادی مسجدالاقصی و مسجدالحرام از چنگ آنها، ساری و جاری است.

امضا:

شیخ اسامه بن‌محمّدبن‌لادن

ایمن الظواهری، امیر گروه جهاد در مصر

ابو یاسر رفائی احمدطه، گروه اسلامی مصر

شیخ میرحمزه، دبیر جماعةالعلمای پاکستان

فضل‌الرحمان، امیر نهضت جهاد در بنگلادش

گزیده‌ای از یک یادداشت سیا، به تاریخ بیست و سوم فوریه ۱۹۹۸ که یک روز پس از انتشار بیانیه جبهه جهانی اسلام، منتشر شده در زیر می‌آید.(۲۶)

این فتواها نخستین بار است که آشکارا از سوی گروه‌های موردنظر، حکم حمله به غیرنظامیان آمریکایی را از تمام دنیا می‌دهد. هر دو گروه [بن‌لادن و گروه‌های مؤتلفه اسلامی در لندن] در گذشته به طور ضمنی غیرنظامیان را اهداف مشروعی تلقی کرده بودند؛ اما این نخستین بار است که حکمی مذهبی این گونه حملات را تصویب می‌کند.

بیانیه تشکیل «جبهه جهانی اسلام برای جهاد علیه صلیبیون و یهودی‌ها» از تحولی مهم در روابط میان ظواهری و بن‌لادن که بیش از یک دهه قبل در پیشاور شکل گرفته بود، خبر می‌دهد. بن‌لادن مدت‌ها از گروه جهاد ظواهری حمایت مالی به عمل آورده بود و اکنون یک سازمان برای حمایت از عملیات مشترک تأسیس می‌کردند. اغلب، ظواهری متفکر اصلی القاعده به شمار رفته که گفتارهای سیاسی / مذهبی بن‌لادن را با تکیه بر حملات سازمان، آماده می‌کرد، و هر چند در این تفکر مسلماً عنصری از حقیقت دیده می‌شود، اما بن‌لادن بود که توجه ظواهری را از مصر (دشمن نزدیک) به حمله به ایالات متحده (دشمن دور) معطوف ساخت.

نعمان بن عثمان، جهادگر لیبیایی.

اسامه [گروه جهاد مصر را] تحت تأثیر عقیده خود قرارداد: فراموش کردن «دشمن نزدیک» (یعنی حکومت مصر). بن‌لادن گفت: «آمریکایی‌ها دشمن اصلی هستند؛ زیرا

بر تمام منطقه تسلط دارند و از این رژیم‌ها [ی عرب] حمایت می‌کنند.»

فیروز[1] علی عباسی یک بریتانیایی اوگاندایی است که پس از سقوط طالبان، در پاکستان دستگیر شد. او در یکی از اردوگاه‌های القاعده در افغانستان آموزش دیده بود. او در ژانویه ۲۰۰۵ از خلیج گوانتانامو[2] آزاد شد و اکنون به بریتانیا برگشته و چندان رخ نمی‌نماید. به گفته دولت ایالات متحده او سه بار با بن‌لادن ملاقات کرده است. عباسی در خلیج گوانتانامو خاطرات خود را در ۱۴۶ صفحه نوشت، گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید که نشان می‌دهد چگونه بن‌لادن، سازمان جهاد مصر ظواهری را در راستای حمله به ایالات متحده، تحت تأثیر عقاید خود قرار داده است.(۲۷)

در القاعده ترکیبی (بیشتر متمایل به جذب جهاد [ظواهری]) صورت گرفت. جهاد پیش از این ترکیب، متوجه بزرگترین دشمن خود، یعنی رهبر مرتدی بود که برکشوری مسلمان حکومت می‌کرد. این بدان معنی است که تلاش‌های شبانه‌روزی ما باید متوجه برکناری (درصورت لزوم با توسل به زور) او و جایگزین او با یک رهبر مشروع باشد.

القاعده با دیدگاه جهاد در تضاد نبود، اما به گفته القاعده، مسلمانان کنونی این حقیقت را نادیده می‌گیرند که حکومت‌های آنها مرتد است. رهبران حکومت خود را مشروع تلقی می‌کنند. بنابراین القاعده می‌گوید اگر با مشرکان بزرگ ـ شیطان بزرگ آمریکا ـ جنگ کنیم، مسلمانان دور ما جمع می‌شوند. اگر چنین کنند می‌توانیم با شیطان بزرگ آمریکا بجنگیم، به مسلمانان بفهمانیم که حکومت‌هایشان با قوانین غیرالهی حکومت می‌کنند، مرتد هستند، و باید با آنها جنگید.

منتصر زیّات مبارز مصری که در اوایل دهه هشتاد با ظواهری در قاهره در زندان بود نیز براین باور است که بن‌لادن به شدت ظواهری را تحت تأثیر قرارداده است.

بن‌لادن تأثیر شایانی بر ظواهری داشت، هر چند که خرد متعارف این امر را تأیید نمی‌کرد. بن‌لادن به ظواهری توصیه کرد که عملیات مسلحانه در مصر را متوقف سازد و با او برضد دشمنان مشترک: ایالات متحده و اسرائیل متحد شود. توصیه او به ظواهری هنگامی انجام گرفت که آنها [در ۱۹۹۶] به افغانستان بازگشتند و بن‌لادن

---

1. Feroz
2. Guantánamo Bay

امنیت ظواهری و اعضای جهاد اسلامی [مصر] را در زیر پرچم طالبان تضمین کرد.[۱]

احمد ابراهیم السیّد النقّار[۲] از اعضای ارشد گروه تروریستی جهاد مصر به رهبری ظواهری بود. دادگاه نظامی مصر در اکتبر ۱۹۹۷ طی محاکمه غیابی، النقّار را به مرگ محکوم کرد. سال بعد، مقامات آلبانیایی که با سیا همکاری می‌کردند او را بازداشت کردند، سپس به مصر که امکان شکنجه او در آنجا وجود داشت، بازگردانیدند. در زیر گزیده‌هایی از بازجویی او می‌آید، این بازجویی در ژوئن ۱۹۹۸ انجام گرفته و او در این بازجویی مختصری دربارهٔ سازمان گروه جهاد مصر سخن گفته و اظهار داشته که بن‌لادن از عملیات این سازمان، حمایت مالی می‌کرده است.(۲۸)

بازجویی متهم:

احمد ابراهیم السیّد النقّار

سن: ۳۶

عملیات: مشاق در سازمان خیریه حرمین[۳] در آلبانی: محل اقامت: خیابان الشیخ حوساری[۴]، ناحیه[۵]، استان جیزه[۶]، مصر، [تاریخ:] ۲ژوئیه ۱۹۹۸

پرسش‌ها را سروان یاسر عزالدّین از سازمان امنیت کشور، مطرح کرده است.

در نیمه ۱۹۹۴، [از نقار] درباره سفر به سودان سؤال شد، در آنجا او پس از ورود به فرودگاه خارطوم به ملاقات ایمن الظواهری در یکی از خانه‌های پایتخت رفته بود. ایمن الظواهری از او خواسته بود که مسئولیت سازمان غیرنظامی [در مصر] را به عهده بگیرد.

مقام رهبری، ایمن الظواهری در اکتبر [۱۹۹۵] هنگامی که او در یمن به سر می‌برد از او خواست که مسئولیت سازمان یمن در کنار مسئولیت‌اش در سازمان غیرنظامی مصر را بپذیرد.

---

۱. در متن اصلی در بالای عبارت، عدد۱۲ به عنوان ارجاع به زیرنویس چاپ شده که ظاهراً اشتباهی روی داده است. م

2. Naggar
3. Haramain charity Organization
4. Husari
5. Nahia
6. Giza

در ژانویه ۱۹۹۶ به او گفتند که در یک خیریه در آلبانی، کاری برای او در نظر گرفته شده است. او این پیشنهاد را پذیرفت و از یک گذرنامه جعلی با نام احمد رجب محمّد استفاده کرد. او در تیرانا [پایتخت آلبانی.م] برای سازمان خیریه حرمین کار می‌کرد، سپس با تلفن به او اطلاع دادند که در صورت خرابی اوضاع در آلبانی، بن‌لادن حاضر است با توجه به رابطه نزدیک‌اش با دولت طالبان، اعضای سازمان را در افغانستان بپذیرد. اسامه حتی قول داده که به هر خانواده ماهیانه صددلار بپردازد.

منابع مالی [برای سازمان جهاد]: حمایت از سوی اسامه بن‌لادن که شخصاً با رهبر، ایمن الظواهری همکاری دارد. [دیگر منابع مالی عبارت است از:] ده درصد دستمزد اعضا و طرح‌هایی از قبیل تجارت شکر یا تجارت در جنوب شرق آسیا یا پرورش بز در آلبانی، و بازسازی ساختمان قدیمی در لندن.

*

در آوریل ۱۹۹۸ حکومت ایالات متحده، رژیم طالبان را به عنوان تسهیل کننده تروریسم سرزنش کرد. ماه بعد بن‌لادن به نوبه خود پیش‌دستی کرد و در مصاحبه با تلویزیون آمریکا که نخستین و تنها کنفرانس مطبوعاتی او در افغانستان بود اعلام کرد که به اهداف آمریکایی حمله خواهد برد و به این ترتیب شهرت بیشتری پیدا کرد.(۲۹)

گزیده‌هایی از بیانات بن‌لادن که درپی معرفی طالبان به عنوان تسهیل کننده تروریسم از سوی ایالات متحده انجام گرفته، در زیر می‌آید.(۳۰)

مدت‌ها بود که حکومت طالبان به صدور چنین قطعنامه‌ای از سوی ایالات متحده احساس نیاز می‌کرد تا با تکیه بر ایستادگی و پافشاری بر موضع مستقل خود در تصمیم‌گیری‌ها و عدم تسلیم در برابر فشارهای خارجی حتی از سوی آمریکا، ثابت کند که عامل ایالات متحده نیست. بنابراین باید به طالبان تبریک گفت که آمریکا با متهم ساختن آنها به حمایت از تروریسم، مدال افتخار به آنها هدیه کرده است.

حامدمیر پاکستانی نویسنده زندگینامه بن‌لادن(۳۱)

در شانزده مه ۱۹۹۸دوباره در نزدیکی قندهار با او مصاحبه کردم. دو روز در آنجا ماندم و ایمن الظواهری در این ملاقات حضور داشت. فهمیدم که اسامه بن‌لادن دیگر فقط درباره حضور سربازان ایالات متحده در عربستان سعودی سخن نمی‌گوید. او از مقوله بزرگ دیگری همچون سرقت نفت از خاورمیانه و یا موضوع اسرائیل ـ فلسطین

سخن می‌گوید، همچنین راجع به کشمیر ـ هند یا چچنی‌ها سخن به میان می‌آورد. و تلاش دارد که یک رهبر جهانی برای مسلمانان باشد. دو پسر شیخ عمرعبدالرحمان (روحانی نابینای مصری محبوس در ایالات متحده) نیز در این گفت‌وگو حضور داشتند. بخش عمده‌ای که با او گذراندم، تنها به مذاکره درباره یک نکته گذشت. از او یک سؤال کردم: «چگونه می‌توانید ثابت کنید که ما به واسطه تعلیمات اسلام باید آمریکایی‌ها را بکشیم؟ لطفاً مرا متقاعد سازید.» و او نهایت سعی خود را به کار برد تا با نشان دادن این فتوا، مرا قانع سازد. من مردی مذهبی نیستم. برقوانین اسلام تسلط ندارم؛ اما قرآن را خوانده‌ام و برنکته‌ای بسیار روشن تأکید دارم: «قرآن می‌گوید که خون یک غیرمسلمان بی‌گناه با خون یک مسلمان برابر است. اگر شما یک مسیحی بی‌گناه غیرمسلمان را بکشید و او یک آمریکایی باشد، اگر شما یک یهودی بی‌گناه غیرمسلمان را بکشید، از نظر قرآن، مرتکب خشونت شده‌اید. شما چگونه می‌توانید ثابت کنید که به درستی فتوا داده‌اید؟» و در پایان گفت: «در واقع این فتوا از آن من نیست. در حقیقت برخی از علمای بزرگ اسلام فتوا را صادر کرده‌اند. من صرفاً از آن فتوا پیروی کرده‌ام.»

درباره امور سیاسی، خوب سخن می‌گفت. اما سخنانش درباره امور مذهبی متقاعد کننده نبود. یکی از سخنرانی‌هایش را خطاب به جنگجویانش شنیدم. به عنوان یک مستمع آزاد در آنجا نشسته بودم. و بیش از سیصد جنگجو در آنجا حضور داشتند. بن‌لادن نقشه‌ای از خاورمیانه را بر روی تابلوی بزرگی آویخت و تلاش کرد توضیح دهد که: چرا آمریکایی‌ها در کویت حضور دارند؟ چرا آمریکایی‌ها در یمن هستند؟ چرا آنها در عربستان سعودی هستند؟ آنها در بحرین چه می‌کنند؟ همچنین گفت: «آنها برای غارت ثروت ما، یعنی نفت در اینجا هستند. و جنگجویان شعار دادند، «الله‌اکبر! الله‌اکبر!» سپس شروع کرد به نقل شریعت اسلام و کتاب‌های اسلامی و گفت که: قرآن می‌گوید برای برتری قوانین اسلام با غیرمسلمان‌ها بجنگید، تزلزل به خود راه ندهید. می‌بینید که او نمی‌توانست از طریق قرآن ثابت کند که کشتن آمریکایی‌ها، کشتن هر غیرمسلمان، امری اسلامی است. نمی‌توانست این را ثابت کند.

در خلال مصاحبه یکی از یارانش به من گفت، «آقای میر دوست دارید کتابی [درباره] شیخ بنویسید». «شیخ، یعنی اسامه بن‌لادن»، گفتم، «بله، اما کتاب فقط کتاب

خواهد بود نه تبلیغ.» بنابراین، روز بعد در این باره به تبادل نظر پرداختیم و من چکیده‌ای نوشتم و گفتم که نظریات خود را خواهم نوشت که ممکن است منفی باشد یا مثبت و شما نباید معترض باشید. [بن‌لادن] گفت: «باشد، شرایط شما را می‌پذیرم، اما به شرطی که حقایق را تحریف نکنید؛ من سه همسر دارم. ننویسید من پنج همسر دارم. من ۱۶ فرزند دارم. ننویسید من ۵۶ فرزند دارم.» گفتم: «باشد، حقایق را تحریف نخواهم کرد.» در آن هنگام او مرد مشهوری نبود و گمان می‌کردم در طول سه تا چهار ماه این کتاب تمام خواهد شد.

بن‌لادن را هنگام رفتن به شکار پرندگان دیدم. همچنین دیدم که اطرافیانش فوتبال بازی می‌کنند، بازیکنان خوبی هستند، بن‌لادن بازی آنها را تماشا می‌کرد. پسرش محمّد دروازه‌بان بود.

سه پسر او را ملاقات کردم. محمّد، علی، سعاد. از سعاد شانزده ساله که در کنار پدرش نشسته بود و اسلحه‌ای در دامن داشت عکسی گرفته [بودم]؛ از بن‌لادن پرسیدم: «او جوان است چرا باید اسلحه حمل کند؟» گفت سعاد خود این تصمیم را گرفته است، سپس از سعاد پرسیدم؛ «آیا پا جای پای پدرتان می‌گذارید؟» و او با اعتماد به نفس زیادی پاسخ داد؛ «نه، من از پیامبرم پیروی می‌کنم.» گفتم: «باشد».

بن‌لادن گفت که به زودی در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت خواهد کرد و از من دعوت به عمل آورد؛ «شما باید به آن کنفرانس مطبوعاتی بیایید». روزنامه‌نگاران زیادی را دعوت خواهم کرد. پرسیدم؛ «چند روزنامه‌نگار؟»، سپس کاغذی را از کشوی میز برداشت و فهرستی را نشانم داد. بیش از بیست و دو نفر بودند. نام شما[پیتربرگن] در آنجا بود. نام پیتر آرنت و بسیاری از افراد دیگر هم بود. نام شخصی از BBC نیز در آن به چشم می‌خورد.

گفتم؛ «متأسفم، من نخواهم آمد». گفت: «چرا؟» گفتم: «گمان می‌کنم تعداد زیادی از روزنامه‌نگاران پاکستانی را دعوت خواهید کرد. تردیدی نیست که من با اشخاص روشنفکر روبه‌رو خواهم شد، اما من مخبر آنها نیستم. آنها برمی‌گردند؛ به سازمان‌های امنیتی کمک می‌کنند تا مقر شما را بمباران کنند.» گفت: «نه، نه، نه. شما خواهید آمد، شما خواهید آمد.» گفتم: «نه، نخواهم آمد.» دعوت را رد کردم. به آن کنفرانس مطبوعاتی اهمیتی نمی‌دادم؛ زیرا مطمئن بودم آن محل را بمباران خواهند کرد.[سه ماه

بعد] این محل [با موشک‌های کروز ایالات متحده] بمباران شد. و بار دیگر [که او را ملاقات کردم]، بن‌لادن گفت: «حق با شما بود. دوراندیشی شما را تحسین می‌کنم.»

در ۲۶ مه ۱۹۹۸، بن‌لادن کنفرانسی مطبوعاتی تشکیل داد تا به اطلاع عموم برساند که «با بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی در جهان اسلام، جبهه‌ای با عنوان جبهه جهانی اسلام برای جهاد با صلیبی‌ها و یهودی‌ها تشکیل داده است.»(۳۲) پسران عمر عبدالرحمان روحانی مصری، «شیخ نابینا» نیز حضور داشتند و کارت‌های کوچکی را که شامل «خواست» پدرشان بود، توزیع می‌کردند. اسماعیل‌خان، روزنامه‌نگار پاکستانی، در کنفرانس حضور داشت.(۳۳)

می‌توانستم انبوهی از گردوخاک را ببینم که در فاصله‌ای نه چندان دور به هوا برخاسته بود، سپس دیدم که سه خودرو دارند می‌آیند و اینها که صورت خود را پوشانده بودند، اسامه را همراهی می‌کردند. اسامه از خودرو بیرون آمد و لحظه‌ای در بیرون ایستاد، در آنجا تیراندازی بود، دیوانه‌وار تیراندازی می‌کردند و اینها شروع به آتشباری با آرپی‌جی در آن کوه‌ها کردند. این وضع تا پنج دقیقه پیش از کنفرانس مطبوعاتی ادامه یافت.

می‌خواهم بگویم که این وضع، هنوز افکار مرا پریشان می‌سازد ـ او از «خبرهای خوش» در هفته‌های آتی خبر داد. اسامه در وسط نشسته بود و دکتر ایمن الظواهری هم بود.

هر دو در کنفرانس مطبوعاتی سخن گفتند؛ فیلمی ویدئویی از القاعده به نمایش درآمد. پس از سقوط طالبان، BBC این فیلم را در افغانستان به نمایش گذاشت.

بن‌لادن.(۳۴)

الحمدلله، ما با بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی در جهان اسلام، جبهه‌ای با عنوان «جبهه جهانی اسلام برای جهاد علیه صلیبی‌ها و یهودی‌ها تشکیل داده‌ایم.» و یکی از آن گروه‌های بزرگ سازمان‌یافته، گروه دکتر الظواهری است و او در این گردهمایی در کنار ماست. و درخواست‌هایی از برخی سازمان‌ها برای پیوستن به این جبهه دریافت کرده‌ایم. و مهم، سرعت حرکت است. بنابراین، مایلیم این اخبار خوب را به خواست خدا، اعلام کنیم. امیدواریم که این خبر خجالت را از سیمای مسلمانان دور سازد.

ظواهری: (۳۵)

ما با برادر بن‌لادن کار می‌کنیم. سال‌هاست که او را می‌شناسیم. در این‌جا (افغانستان)، همراه او جنگیده‌ایم. در سودان و بسیاری از جاهای دیگر با او کار کرده‌ایم.

پس از پایان کنفرانس مطبوعاتی، رحیم‌الله یوسف‌زای روزنامه‌نگار پاکستانی، از بن‌لادن چند سؤال خصوصی کرد.(۳۶)

به هنگام صرف یک فنجان چای، گفتگوی مختصری داشتیم و من از آقای بن‌لادن پرسیدم که خاندان شما در عربستان سعودی شما را طرد کرده‌اند. و پاسخ کوتاه او این بود که پیوندهای خویشاوندی از دیگر پیوندها قوی‌تر و پایدارتر هستند و این به معنی پاسخ منفی تلقی می‌شد. و سپس درباره خانواده و فرزندانش سؤال کردم. گفت: «حساب از دستم در رفته، زیرا تعدادشان بسیار زیاد است!» و سپس درباره ثروتش پرسیدم. و او دست راست خود را بر روی قلب‌اش گذاشت و گفت: «ثروت و سخاوت من در اینجاست.» این جواب سنجیده، حاکی از افتخار بود و آقای بن‌لادن به رغم شرایط سخت زندگی بسیار زیرک و هوشمند است.

پیروانش می‌گفتند که بسیار شیفته اسب‌سواری است. حتی در افغانستان در حالی که شکاری بزرگ به شمار می‌رود، در هر فرصتی به اسب‌سواری می‌پردازد. افرادش به من گفتند گاهی هم می‌خواهد فوتبال بازی کند. گفتم او در پشت خود احساس درد می‌کند، این دردی دائمی است و او با کمک عصا راه می‌رود، پس چگونه می‌تواند فوتبال بازی کند؟ گفتند؛ هنگامی که احساس ناراحتی نمی‌کند، در بازی فوتبال به آنها می‌پیوندد.

اسماعیل‌خان روزنامه‌نگار پاکستانی که در کنفرانس مطبوعاتی، اخبار القاعده را پوشش داده است.

دو پسر روحانی نابینای مصری، شیخ عمر عبدالرحمان [نیز در کنفرانس مطبوعاتی حضور داشتند]. ظواهری، پسر کوچکتر او را که [عاصم] عمر عبدالرحمان بود، به ما معرفی کرد. او این برگه‌های کوچک را که حاوی خواست‌های شیخ عمر عبدالرحمان (که به اتهام تروریسم از ۱۹۹۳ در ایالات متحده زندانی است) می‌باشد، توزیع می‌کرد. می‌گفت که مسئولان زندان در ایالات متحده رفتار خوبی با پدرش

ندارند. و مدتی است با او سخن نگفته‌اند. و به او اجازه نداده‌اند لباس‌هایش را بشوید و نمازهایش را بخواند. وی گفت که [آمریکایی‌ها] به تدریج او را می‌کشند.

این برگه‌ها تنها کارت‌های پلاستیکی چندلایه تمام رنگی (عکسی که در عکاسی‌ها می‌توان پیدا کرد) است که تصویر یک روحانی مسلمان را در زندان در حال نمازخواندن نشان می‌دهد و دارای دستخط عربی است، اما همین برگه‌ها کلید درک این سؤال است که چرا در صبح یازده سپتامبر ۲۰۰۱ حدود سه هزار آمریکایی جان خود را از دست دادند. کارت‌ها در میان چند روزنامه‌نگار که در مصاحبه مطبوعاتی بن‌لادن حضور داشتند توزیع شد و من یکی از آنها را برای کپی‌کردن نیاز داشتم.

متن کامل عربی کارت که در این جا تماماً دوباره چاپ می‌شود، برای نخستین بار است که به انگلیسی در اختیار خواننده قرار می‌گیرد:

برادران من...

اگر [آمریکایی‌ها] مرا بکشند، که خواهند کشت ـ برای من مجلس ختم بگیرید و جنازه‌ام را برای خانواده‌ام بفرستید، اما اجازه ندهید خونم هدر برود. بلکه انتقام سختی بگیرید و برادرتان را که حقیقت را گفت و در راه خدا مرد، فراموش نکنید... مجاهد شیخ عمر عبدالرحمان.

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

فتوای زندانی شیخ دکتر عمر عبدالرحمان

برنامه آمریکا حذف علماست؛ زیرا آنها حقیقت را می‌گویند. و آمریکا تمایل خود را به زندانی‌شدن شیخ صفرالحوالی و شیخ سلمان العوده و تمام کسانی که حقیقت را می‌گویند، به سعودی اعلام کرده، و این درست همان کاری است که مصر به آن اقدام کرده...

و قرآن حکمی درباره این یهودی‌ها و مسیحی‌ها دارد که ما آن را فراموش کرده‌ایم یا مایل به فراموشی‌اش هستیم:

خداوند فرمود، «اگر بتوانند به کشتن شما ادامه خواهند داد تا شما را از آیین خود دور سازند.»

و شما ای مسلمانان در هر کجا که هستید. تمام روابط خود [با آمریکایی‌ها، مسیحی‌ها، و یهودی‌ها] را قطع کنید، آنها را تکه تکه کنید، اقتصادشان را نابود سازید،

شرکت‌هایشان را بسوزانید، آرامششان را به هم بزنید، کشتی‌هایشان را غرق کنید، هواپیماهایشان را ساقط کنید و آنها را در آسمان، دریا، و زمین بکشید. و هر جا که پیدایشان کردید بکشید، در کمین‌شان باشید. آنها را به گروگان بگیرید، و دیده‌بانی‌های آنها را منهدم سازید. این کفار را بکشید. تا زمانی که شاهد خشونت شما باشند. با آنها بجنگید و این خواست خداست که آنها را به دست شما عذاب کند و از آنها ناراضی است و شما را بر آنها غلبه خواهد داد و امت مؤمن در حاشیه خلقت قرار دارند و دچار خشم نخواهند شد.

برادر شما عمر عبدالرحمان از داخل زندان‌های آمریکا.

حامد میر پاکستانی نویسنده زندگی‌نامه بن‌لادن.(۳۷)

زبان شیخ عمر عبدالرحمان در راه خواسته‌هایش بسیار، بسیار تند است. [تا ۱۹۹۸] بن‌لادن، فتوا یا چیز دیگری علیه آمریکایی‌های عادی صادر نکرده بود، اما علیه سربازان آمریکایی یا حکومت آمریکا صادر کرده بود، اما دکتر ظواهری با تمام آمریکایی‌ها مخالف است؛ زیرا مستقیماً درگیر است. رهبر او [شیخ رحمان] را که نابیناست، مسئولان آمریکایی بازداشت کرده‌اند.

اگر به عمق فتوا توجه کنید، خواهید دید که براساس مرام القاعده تهیه شده است. آنها می‌گویند «آمریکایی‌ها را در آسمان و مرزها بکشید، آنها را در هر کجا که هستند بکشید، شرکت‌هایشان را نابود کنید، همه چیزشان را نابود کنید.» بنابراین، گمان می‌کنم آنچه [شیخ رحمان در فتوا بر آن تکیه کرده] تا حدودی استنباط از القاعده است.

احمد رسّام الجزایری نقشه منفجر کردن فرودگاه بین‌المللی لس‌آنجلس در دسامبر ۱۹۹۹ را طرح کرده بود. او در نیمه ۱۹۹۸ در اردوگاه آموزشی خالدان در افغانستان که چندین آموزش‌یافته بسیار خطرناک القاعده در آن‌جا تعلیم یافته بودند، مشغول آموزش بود. بعداً در یک محاکمه در ارتباط با تروریسم، او شهادت داد که فتوای شیخ رحمان در سطح وسیعی در اردوگاه آموزشی محل تعلیم او توزیع شده بود.(۳۸)

فتوای شیخ عمر عبدالرحمان، بر روی یک تکه کاغذ عکاسی نوشته شده بود. در آن نوشته شده بود که این فتوای عمر عبدالرحمان از زندان است. فتوا علیه آمریکایی‌ها و منافع [آنها] در همه جاست. فتوا چیزی است که فردی تحصیل‌کرده

می‌تواند آن را صادر کند. اگر مردم در موردی نیاز به اظهار عقیده مذهبی داشته باشند، مردم تحصیل‌کرده می‌توانند آن را بررسی کنند و درباره مجاز یا غیرمجاز بودن آن حکم بدهند.

تأثیر فتوای شیخ رحمان بر القاعده، آن‌چنان که باید و شاید موردتوجه قرار نگرفته است. فتوای شیخ رحمان ظاهراً نخستین حکمی است که براساس آن یک روحانی مسلمان علیه اهداف هوایی، دریایی و بازرگانی آمریکا فرمان حمله صادر می‌کند. فتوا با ترغیب به «ساقط‌کردن هواپیماهای آنها»، «سوزاندن شرکتهای آنها»، و «غرق‌کردن کشتی‌هایشان»، می‌تواند به بمبی ساعتی تعبیر شود که تنظیم شده است و به آهستگی کار می‌کند و نخستین انفجار آن در دوازده اکتبر ۲۰۰۰، حمله انتحاری و ایجاد سوراخی به اندازه یک خانه کوچک در بدنه کشتی *کول* ایالات متحده آمریکا در یمن بود که به مرگ هفده ملوان منجر شد و در یازده سپتامبر انفجار ثانویه شدیدتری به دنبال آورد.

برای درک تأثیر فتوا باید به اقتدار معنوی شیخ رحمان روحانی مبارز مصری و صادرکننده فتوا بر القاعده پی برد. شاید بن‌لادن و معاونش ظواهری گرداننده القاعده باشند، اما هیچ‌یک از آنها از جایگاه علمای دین برخوردار نیستند، در حالی که شیخ رحمان در فقه اسلامی از دانشگاه الازهر در قاهره، و بخش اسلامی هاروارد مدرک دکتری گرفته بود. در واقع، شیخ رحمان مدت‌ها رهبر معنوی دو گروه از خشن‌ترین تروریست‌های مصر که در حال حاضر در القاعده جایگاه اصلی رهبری را به عهده دارند، به شمار می‌رفته است.

احترام خاص القاعده به شیخ رحمان از تبلیغات نوار ویدئویی دوساعته‌ای که بخش میانه‌رو این گروه، موسوم به «ابرها»[1] در بهار ۲۰۰۱ آن را پخش کردند، قابل درک است. در میانه نوار در بخش موسوم به «دلایل»[2]، بن‌لادن علت اعلان جنگ مقدس علیه ایالات متحده را توضیح می‌دهد. بن‌لادن با اشاره به تصویر شیخ رحمان، معترضانه می‌گوید: «او در زندان آمریکا یک گروگان است. شنیده‌ایم که بیمار است و آمریکایی‌ها با او بدرفتاری می‌کنند.» بن‌لادن در جای دیگری از نوار اظهار می‌دارد: «ما حکومت آمریکا را مسئول مستقیم... نگهداری از شیخ عبدالرحمان می‌دانیم، از نظر ما او از علمای بزرگ اسلام است و در حال حاضر در زندان قوای او تحلیل می‌رود.» رحمان تنها عنصری مذهبی است که در جریان

1. The Clouds
2. Reasons

نوار ویدئویی دو ساعته نامی از او به میان می‌آید.

در واقع، حبس شیخ رحمان از سوی آمریکا، سال‌های متمادی برای القاعده به منزله سویچ داغ برق عمل کرده است. هنگامی که شیخ در ۱۹۹۳ به اتهامات تروریستی در نیویورک بازداشت شد، اعضای القاعده مستقر در سودان درباره بمب‌گذاری یا عدم اقدام به این کار در سفارت ایالات متحده در عربستان سعودی به عنوان تلافی، شروع به مباحثه کردند، این نقشه به دلیل خطر آسیب‌رسانی به غیرنظامیان رد شد، تردیدهای این گروه‌ها بعدها از میان رفت.

هنگامی که القاعده برای نخستین بار بر ضد ایالات متحده در اوت ۱۹۹۶ علناً اعلان جنگ کرد، بن‌لادن اظهار داشت که «صهیونیست‌ها ـ صلیبی‌ها» شیخ رحمان «مجاهد مقدس» را دستگیر کرده است. بن‌لادن در ۱۹۹۷ به CNN گفت که شیخ عمر عبدالرحمان یک روحانی مسلمان است که در دنیای اسلام کاملاً او را می‌شناسند. او نماینده نوع عدالتی است که ایالات متحده آمریکا را وادار می‌کند علیه او به ادعاهای بی‌پایه متوسل شود در حالی که او پیرمردی نابیناست... ایالات متحده او را به صدها سال [زندان.م] محکوم کرده است... در حال حاضر با او بسیار بدرفتاری می‌شود.(۳۹) در سپتامبر ۲۰۰۰ تلویزیون الجزیره نواری ویدئویی از رهبران القاعده در افغانستان به روی آنتن فرستاد که آنها را در حالی نشان می‌داد که زیر پرچمی نشسته بودند و روی پرچم نوشته شده بود انجمن حمایت از عمر عبدالرحمان محترم. بن‌لادن در نوار عهد می‌کرد که: «ما قول می‌دهیم برای آزادی برادرمان شیخ عمر عبدالرحمان تمام توان خود را به کار گیریم.»(۴۰) یکی از پسران شیخ در نزدیکی دوربین فریاد می‌زد: «با خون به پیش.» این نخستین بار بود که یکی از اعضای خانواده شیخ رحمان علناً خود را جزئی از القاعده معرفی می‌کرد.

شاید بیشتر آمریکایی‌هایی که او را به یاد دارند بتوانند سایه‌ای از تصاویر تلویزیونی روحانی فربهی را که در اوایل دهه نود در نیویورک می‌زیست در نظر مجسم سازند، او ردای بلندی می‌پوشید، کلاه نمدی قرمزی بر سر می‌گذاشت تا نشان دهد که روحانی بلندپایه‌ای است، برای پنهان ساختن چشم‌های نابینا و تیره خود، از عینک آفتابی استفاده می‌کرد. شیخ رحمان در تلویزیون مانند بابانوئل مهربان خاورمیانه به نظر می‌رسید که رای چارلز[1] به آن

---

1. Ray Charles

شکل بخشیده بود! واقعیت بسیار ناخوشایند است: شیخ نابینا زلیگ[۱] تروریسم اسلامی است که در دو دهه گذشته از قتل انور سادات رئیس‌جمهور مصر در قاهره در ۱۹۸۱ تا خود توطئه یازده سپتامبر بارها در مقام ملهم روحانی یا محرک تماشایی‌ترین حملات تروریستی ظاهر شده است.

اهمیت شیخ رحمان برای القاعده تنها به این دلیل نیست که این سازمان تروریستی به واسطه روحانی‌بودن شیخ رحمان احترام زیادی برای او قائل باشد، بلکه شیخ رحمان از این بابت نیز مهم است که مدت‌ها رهبر روحانی مبارزان مصری که در مرکز عملیات القاعده قرار دارند، بوده است. در غرب کمتر به این حقیقت پی برده‌اند که بن‌لادن، تبعیدی سعودی اگر چه چهره اصلی القاعده است، اما اعضای کلیدی آن مصری هستند و ایدئولوژی سازمان و شیوه‌های کاری آن، نخست در مصر شکل گرفته است. پدر تعمیدی ایدئولوژی القاعده، نویسنده مصری، سیّد قطب است که برادرش محمّد هنگامی که در عربستان دانشجوی دانشگاه بود، بر بن‌لادن تأثیر گذاشت. هر سه فرمانده متوالی القاعده، مصری بوده‌اند: نخست، ابوعبیده البنج شیری که در ۱۹۹۶ مرد، سپس محمّد عاطف که در ۲۰۰۱ در جنگ افغان کشته شد و در حال حاضر سیف العدل افسر سابق ارتش مصر. محمّد عطّار رهبر هواپیماربایی یازده سپتامبر، مصری بود و در زیر یکی از بیانیه‌های بن‌لادن در رابطه با اعلام جنگ به ایالات متحده یکی از امضاهای بسیار معتبر مربوط است به رفیع احمدطه که رهبر تروریست‌های جماعت اسلامی مصر است.

رفیع طه در سال ۲۰۰۰ بیانیه زیر را منتشر کرد.(۴۱)

در مورد عمرعبدالرحمان رهبر روحانی جماعت اسلامی که در بازداشت ایالات متحده است، کار از گفت‌وگو و تهدید گذشته است. ما با ایالات متحده با زبانی که برای او قابل فهم است، سخن خواهیم گفت. گمان می‌کنم که وقت این کار فرا رسیده است.

فتوای شیخ رحمان در راستای حمله به اقتصاد ایالات متحده و هوانوردی آمریکا، عامل مهمی در حملات یازده سپتامبر بود. رهبران مصری القاعده می‌خواستند در رابطه با حبس و «بدرفتاری» ایالات متحده با رهبر روحانی خود، از او انتقام بگیرند. در همان هنگام، شیخ

---

۱. زلیگ (Zelig) ظاهراً نام شخصیتی در یکی از داستان‌هاست.م

رحمان، فتوای حملات تروریستی را برای پیروانش صادر کرد. فتواهای شیخ رحمان در نزد القاعده موقعیتی بسیار نزدیک به بیانیه‌های سابق پاپ در مسند قدرت دارد. شیخ رحمان در مقام یک صاحب نظر در قوانین اسلام ــ زیرا اسلام مذهبی دارای شریعت است و از این منظر شباهت زیادی به یهودی‌گرایی ارتدوکس دارد ــ برای نخستین بار در تاریخ القاعده، موفق شد آن سازمان را به طور قانونی و حتی به طور مطلوب برای حمله به هواپیماها و شرکت‌های آمریکایی، مجاز سازد، دقیقاً به شیوه‌ای که در حملات یازده سپتامبر اتفاق افتاد. در واقع تا یازده سپتامبر، القاعده حملات خود را بر روی اهداف نظامی و حکومتی آمریکا متمرکز ساخته بود و از حمله به شرکت‌ها و خطوط هوایی آمریکا اجتناب می‌کرد.

همچنین در ۱۹۹۶، حامیان شیخ رحمان در ایالات متحده، جزوه‌ای به نام *شهادت من در پیشگاه تاریخ*[1] منتشر ساختند. در این جزوه که عکسی از شیخ رحمان بر روی صندلی چرخ‌دار در زندان ایالات متحده ضمیمه آن است، این روحانی به زبانی مشابه به آنچه در کنفرانس مطبوعاتی در افغانستان پراکنده شده بود، اظهار می‌دارد: «از هر کسی که مرا بکشد، انتقام بگیرید. نگذارید خون من هدر برود.»(۴۲)

البته این احتمال وجود دارد که شیخ رحمان که از ۱۹۹۳ در زندان آمریکا بوده، شخصاً فتوا را ننوشته باشد؛ لیکن در گذشته، حبس شیخ رحمان مانع از ارتباط او و رسانیدن پیام‌هایش به پیروان خود از طریق خانواده یا وکلایش نبوده است؛ مثلاً در ۱۹۹۷، آتش‌بسی را میان حکومت مصر و جماعت اسلامی تروریست تأیید کرد. بعداً شیخ رحمان در سال ۲۰۰۰ علناً از حمایت آتش‌بس مذکور دست کشید. ظواهری در زندگی‌نامه خود در ۲۰۰۱ به طور حق به جانبی نوشت: «مردمی که به عمر عبدالرحمان ارج می‌نهادند... با این ابتکار [آتش‌بس] مخالفت می‌کردند.»(۴۳)

ما واقعاً نمی‌دانیم آیا فتوا را رحمان نوشته یا رهبران القاعده آن را نوشته‌اند و به نام این روحانی منتشر ساخته‌اند. در هر صورت، رهبران القاعده می‌دانستند که برای پوشش عملیات آتی خود علیه غیرنظامیان آمریکا به تأیید دینی نیاز دارند و شیخ رحمان تنها کسی است که «اعتبار»ش می‌تواند این پوشش را فراهم آورد.

*

1. My Testimony to History

ابو ولید المصری سردبیر *الامارة*، مجلّه عربی زبان طالبان بود، وی کتابی درباره اعراب افغان نوشته که این کتاب در روزنامه *الشرق‌الاوسط* در دسامبر ۲۰۰۴ به صورت پاورقی منتشر شد. گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید: (۴۴)

در این مدت [۱۹۹۸ ـ ۱۹۹۶] معلوم بود که بن‌لادن شیفته رسانه‌ها به ویژه رسانه‌های بین‌المللی است. بزرگترین ضعف ملّاعمر ناتوانی او در ساکت‌کردن رهبر القاعده بود. وزرای [طالبان] بدون اجازه از کابل به جلال‌آباد می‌آمدند تا بن‌لادن را ببینند و گاهی با او درباره امور فنی وزارتشان به ویژه امور مربوط به کشاورزی، برق، و ساختمان‌سازی مشورت می‌کردند. آنها از تجربه او در این موارد آگاه بودند و شاید هم امید داشتند که از اهمیت او در ساختن «امارت اسلامی» افغان، اهمیتی که او قبلاً در سودان داشت، استفاده کنند. بن‌لادن محدودیتی در مشورت نداشت؛ اما به ورشکستگی مالی بسیار نزدیک بود. ملاقات‌کنندگان دستورالعمل‌هایی از ملّاعمر که خواهان همراهی با بن‌لادن بود برای او می‌آوردند: «ما شما را یکی از خودمان می‌دانیم؛ اما با رسانه‌ها صحبت نکنید.» ولی بن‌لادن نشان داد که حاضر است افغانستان و ملّاعمر را فدای سخن گفتن خود سازد.

آنگاه کانال‌های تلویزیون مصر وارد صحنه شدند و شلوغی رسانه‌ها در پیرامون بن‌لادن به اوج خود رسید. بن‌لادن نیز با تمام جوهره وجودش، بیشتر به سخن گفتن راغب شد. ملّاعمر شخصاً به او متوسل شد؛ نخست‌وزیر و وزیرخارجه نیز وساطت کردند، اما همه اینها بی‌فایده بود. فریادها و التماس‌های اینها در دو ماه آخر ۱۹۹۶ بی‌نتیجه ماند. بن‌لادن در ظاهر با آنها موافقت کرد، اما نشان داد که او تنها کسی در افغانستان است که حق دارد و می‌تواند هر کاری دلش بخواهد انجام دهد. بنابراین او قادر بود پیشرفت اسلام در افغانستان را به لبه پرتگاه ببرد.

کنترل بن‌لادن کار ساده‌ای نبود. تمایلات نجیبانه و پنهانی‌اش، به سان اسبی وحشی بود که کسی نمی‌توانست آن را مهار کند و خودش نیز توانایی این کار را نداشت.

ریک بنت[1] فیلمبرداری مستقل از اهالی کاناداست. او در یک دهه و نیم گذشته بیشتر

1. Rick Bennett

برای ABC نیوز کار کرده، در ۱۹۹۰ نخستین جنگ خلیج [فارس.م] و جنگ‌های سومالی و بوسنی را در نیمه دهه نود پوشش داده است. او در بهار ۱۹۹۸ دعوت‌نامه‌ای برای عزیمت به افغانستان دریافت کرد. قرار شد فیلمی از مصاحبه بن‌لادن با جان‌میللر[1] خبرنگار ABC نیوز تهیه شود.(۴۵)

درباره انجام این مصاحبه با من تماس گرفته بودند. با دو یا سه نفر از فیلمبرداران [در ABC نیوز] که این کار را عاری از خطر نمی‌دانستند و علناً هم چنین بود، صحبت کردم. معتقد بودم که باید تلاش کنم. درباره بن‌لادن چیزهایی شنیده بودم و به بخش پژوهش ABC رفتم و تا می‌توانستم نوشته‌های مربوط به او را جمع‌آوری کردم. در آن هنگام میزان پشتیبانی از او یا میزان محبوبیتی را که او در جهان اسلام کسب می‌کرد، کاملاً احساس نمی‌کردم.

برای نخستین بار بود که به افغانستان می‌رفتم. مثل اینکه در روزگاری متفاوت و تقریباً در سیاره‌ای دیگر هستم. ایامی را که از میان روستاها و از میان مردمی می‌گذشتیم که در خانه‌های گلی می‌زیستند، به یاد دارم. مجبوری آنچه قرنی به تو گذشته به یاد داشته باشی: نوعی تجربه بود. این مردم چقدر فقیر بودند، چگونه زندگی می‌کردند، چقدر دورافتاده و چقدر بی‌حاصل بود.

به یاد دارم که سفرهای دیگری به جاهایی مانند سومالی داشته‌ام و در جهان سوم این کار را به سادگی انجام داده‌ام. در این سفرها ناراحتی زیادی احساس نکرده‌ام. در این مرحله واقعاً نگرانی عمده‌ای وجود نداشت. این سفر از بعضی جهات شاید ساده به‌نظر می‌رسید. و مسلماً با پیشروی و رانندگی در این کوه‌ها در نیمه شب، در آن لحظه فکر می‌کردم: خود را به چه جهنمی انداخته‌ام؟ اما این اول ماجرا بود، محل تازه، مردم جدید. کلاً به این دلیل خودم را درگیر چنین کاری کرده‌ام.

هوا هنوز روشن نشده بود که وارد اردوگاه شدیم. به یاد دارم وقتی به آنجا رسیدیم، ناحیه‌ای را در کوهستان دیدیم که دورش حصار کشیده بودند و دو سکوی توپ به چشم می‌خورد و ما چند روز در آنجا ماندیم. اندکی شگفت‌زده بودم. اردوگاه نظامی‌تر از آن بود که من فکر می‌کردم و از نظر ویژگی‌های ساختاری محل،

---

1. Jhon Miller

سازمان‌دهی خوبی داشت. سرانجام اقامت سه روزه ما در آنجا به پایان رسید و آنها همواره ما را در حدس و گمان نگاه می‌داشتند. به ما نمی‌گفتند کی او را خواهیم دید، چگونه می‌توانیم او را ببینیم.

درست در همین موقع تحویل این مرد شدیم که به زبان انگلیسی تسلط کامل داشت. شما وقتی به القاعده فکر می‌کنید، گمان می‌برید که اینها اشخاص تحصیل‌نکرده‌ای هستند و به سادگی می‌توان آنها را شستشوی مغزی داد اما نه، من احساس کردم که مخصوصاً این مرد متکی به خود، بسیار فصیح و بلیغ است.

این مردان می‌توانستند در شکل رهبران ظاهر شوند. آنها با ما ملاقات کردند؛ سپس به اتاق جداگانه‌ای رفتیم و گفت‌وگو انجام شد. گفتگو از این سو به آن سو کشیده می‌شد.

جان میللر، خبرنگار ABC نیوز.(۴۶)

ما به [رهبران القاعده] معرفی شدیم. ظواهری پیش از همه اظهار داشت: «از حضور شما در اینجا بسیار خوشحالیم و به شما خوشامد می‌گوییم» وی به انگلیسی کامل سخن گفت، و [محمّد] عاطف [رهبر نظامی] بالاترین مقام امنیتی نیز حضور داشت. تفنگ‌داران او کیف‌های ما را گرفته بودند و وسایلمان را بررسی می‌کردند و او رفتار چندان دوستانه‌ای نداشت. ما را به مجموعه‌ای بردند که شاید چهار کلبه بیشتر نداشت، داخل آنجا پتوهای کهنه‌ای گسترده بودند و دیوار به دیوار فرش بود و یک جفت بالش روی آنها قرار داشت، گفتند: «شما باید در این جا بخوابید.» «می‌دانیم به این نوع رختخواب عادت ندارید، اما در پیرامون اینجا و این اردوگاه‌ها،» به قول ظواهری «این خوابگاه مجللی است.» او گفت: «شما زندانی نیستید، مهمان هستید، اما استدعا می‌کنیم که بیرون نیایید.» بنابراین، دو سه روزی در آنجا ماندیم.

ظواهری ـ مرد باهوشی بود که به او دسترسی داشتم، اما هدف دوررس سفر من دیدن بن‌لادن و روبه‌رو شدن با او بود. ظواهری برای بن‌لادن مانند کارل رو[1] برای کاخ سفید بود. منظورم این است که او پیغام‌ها را زیرکانه از نو تنظیم می‌کرد. بن‌لادن ظاهراً رهبر الهام‌بخشی بود، مردی که در جلو پرده قرار می‌گرفت، یعنی مردی که در مقابل

---

1. Karl Rove

دوربین ظاهر می‌شد، اما ظاهراً کسی که کارهای سیاسی را اداره می‌کرد و کارها را در پشت پرده انجام می‌داد، ظواهری بود.

روز بعد او برگشت و گفت: «مایلیم بدانیم شما در این مصاحبه چه سؤالاتی از آقای بن‌لادن خواهید کرد.» مانند مهمانی که بر اتاق خبر تسلط دارد[1] می‌خواستم بگویم که ما نمی‌خواهیم سؤال کنیم، اما پنج نفر مسلح به اِک ـ ۴۷[2] را در آنجا دیدم و گفتم «ببینید، دفتر دارید؟» سپس فهرست عناوین حدود شانزده سؤال خود را نوشتم. به این ترتیب، منطق ظواهری اساس سؤالات محکم خبرنگاری واقع شد. او گفت: «می‌خواهیم از مترجم خود استفاده کنیم و در صورتی که او قادر به نوشتن سؤالات باشد، آنها را به عربی می‌نویسد و اگر شما سؤال شماره یک خود را بخواهید او دقیقاً همان سؤال شماره یک شما را خواهد خواند.» من شانزده سؤال نوشتم ـ آیا [در ۱۹۹۳] شما مرکز تجارت جهانی را منفجر کردید؟ شما رمزی یوسف را می‌شناسید؟ شما نقشه قتل کلینتون و پاپ را کشیدید؟ و در نهایت، این سؤال تکراری: آیا پیغامی برای آمریکا ندارید؟

ریک بنت.

سرانجام آمد و گفت: «امروز می‌رویم.» هنگام بعدازظهر. فکر کردیم «به کجا؟» گفتند امشب برای انجام مصاحبه می‌رویم. نمی‌خواستند بیشتر از آن چیزی به ما بگویند. همه وسایل ما را حسابی گشته بودند، به گمانم می‌خواستند مطمئن شوند دستگاه ردیاب یا فرستنده داریم یا نه. و ما را به پشت خودرو سوار کردند و آوردند.

در واقع جاده‌ای وجود نداشت. کلاً بستر رودخانه و بیراهه و بسیار ناهموار بود و دست‌اندازهای زیادی داشت. در طول راه سه بار این افراد مسلح به اِک ـ ۴۷ و نارنجک‌انداز ناگهان از پشت بوته‌ها بیرون آمدند. آنها از پشت بوته‌ها بیرون می‌پریدند و تمام سلاح‌ها را به سوی ما نشانه می‌رفتند، ترسناک‌تر از آن بود که بتوانید حدس بزنید. به ما گفته بودند در برابر آنچه اتفاق می‌افتد ساکت بمانیم. اینها یک باره در خودرو را باز می‌کنند و اسلحه‌ای را روی سرت می‌گذارند و به چشمانت خیره می‌شوند. در یکی از این مراحل به نظرم رسید برای ترساندن بیشتر، این گونه سرد

---

1. Journa Lism 101

2. AK-47 [نوعی تفنگ.م]

رفتار می‌کنند، اما معلوم بود که این کار تأثیر مطلوبی دربر دارد. به خاطر این کار در یک مرحله عنان اختیار از کف دادم، اما دیگر راه برگشتی نبود. نمی‌توانی بگویی «این دیگر شوخی نیست: باید تغییر عقیده بدهم.» پس باید به جلو بروی.

همان طور تا قله آمدیم، درست پیش از رسیدن ما به ستیغ کوه در بالا، این شخص از پشت صخره‌ای بیرون می‌پرد و با تفنگ خود شلیک می‌کند و من در جایی نبودم که بتوانم بگویم او به ما شلیک می‌کرد تا می‌خواست خودرو را متوقف کند.

در رأس این کوه جلگه باز وسیعی وجود داشت و چهار سکوی بزرگ توپ در قله کوه دیده می‌شد. وقتی به آنجا رسیدیم، دو ساختمان مشاهده کردم. هر دو احتمالاً به ابعاد چهل در بیست پا بودند؛ هر دو ساختمان شکل مستطیل داشتند. ما را به یکی از ساختمان‌ها بردند و گفتند هر آن او وارد خواهد شد. و من گفتم: «گوش کنید، من دوربینم را لازم دارم، چه خبر است.» پاسخ دادند: «برای شما یک دوربین می‌آوریم.» و آنها این دوربین کوچک پاناسونیک دی وی را به من دادند و من گفتم: «خوب، اما به نورافکن‌هایم نیز احتیاج دارم، بدون آنها در این مصاحبه، نور از کجا بگیرم؟» بعداً فهمیدم که دوربینم را با خودرو دیگری آورده‌اند. اما این که دوربین در کجا بود و چگونه می‌شد به آن دست یافت، خود داستان دیگری است. به هر حال توانستم از نورافکن‌های خود استفاده کنم.

جان میللر

به هرحال رسیدیم، آنجا مانند یک تولیدی است ـ در آنجا مولدهای متحرک وجود دارد و چراغ‌هایی تعبیه شده و مردم زیادی ـ نزدیک به صدنفر ـ در یک نیم‌دایره جمع آمده‌اند. و ظواهری در آنجاست و می‌گوید، «خبر بسیار خوشی برای شما دارم. آقای بن‌لادن موافقت کرده به همه سؤالات شما پاسخ دهد.» و من گفتم: «ازدحام زیاد است.» گفت: «مطلب دیگری هم هست: بنا به رویه موجود نخواهیم توانست پاسخ‌های او را ترجمه کنیم.» گفتم: «می‌دانید که این کار درستی نیست، زیرا من نمی‌دانم او چه می‌گوید ـ پس چطور می‌توانم سؤال بعدی را مطرح کنم؟» این مشکل نیست: سؤال بعدی در کار نخواهد بود.»

گمان می‌کردم اگر بچه‌ها در کاخ سفید بتوانند چنین کنفرانس مطبوعاتی سیاسی داشته باشند، زندگی برایشان راحت خواهد بود. بنابر این، اوضاع چندان خوب نبود،

اما بازهم خوشحال بودم که می‌توانستم هر سؤالی را که در فهرست من بود از او بپرسم، زیرا برخی از این سؤال‌ها نسبتاً محرک بود.

من درباره تصویر برای خبر تلویزیون [تهیه تصاویر ویدئویی در یک مصاحبه نیازمند انجام کارهایی متفاوت از کارهای یک مصاحبه معمولی است] از بن‌لادن در اطراف اردوگاه‌ها سؤال کردم و ظواهری گفت، «این مانند سام دونالدسون[1] [از ABC] شما نیست و رئیس‌جمهور در باغ گل سرخ قدم نمی‌زند. آقای بن‌لادن مرد بسیار مهمی است.» به او توضیح دادم: «ما نمی‌خواهیم گفتگویی نیم ساعته با بن‌لادن داشته باشیم، می‌خواهیم داستانی درباره عناصر بسازیم.» گفت: «عناصر، عناصر را به شما نشان خواهیم داد.»

آن‌گاه صحنه‌ای علنی ترتیب دادند که با سؤال من درباره تصویر برای خبر تلویزیون مطابقت داشت. به این ترتیب که بن‌لادن از یک خودرو اسپورت غیرمعمولی[2] نارنجی رنگ بیرون می‌آید و تمام گروه محافظان به همراه او پیاده می‌شوند و همه شلیک هوایی می‌کنند. به گمانم، این معنی همان گفته ظواهری است که: «آمدن آقای بن‌لادن همواره با جشن همراه است.» همه شلیک می‌کنند و موشک‌ها و منورها بالا می‌رود. به نظرم رسید که این شیوه جالبی برای خوشامدگویی به یک مرد است. همچنین به گروه بزرگ امنیتی فالانژ در پیرامون او نگاه می‌کردم، با خود می‌گفتم چگونه می‌توان امنیت فرد را تأمین کرد در حالی که همه دستورآتش‌دارند؟ در ادامه جواب این پرسش را دریافتم. آنها به خاطر ما این کار را انجام می‌دادند. ما باید اندکی فاصله می‌گرفتیم و آنها باید این نمایش را به اجرا می‌گذاشتند.

ریک بنت

کار نصب چراغ‌ها را تمام می‌کنم و ناگهان غوغایی به پا می‌شود؛ در بیرون مثل اینکه جنگ جهانی سوم اتفاق افتاده است. بیرون می‌دوم و چهل و پنج یا پنجاه نفر از مردان او را می‌بینم که با سلاح‌های خودکارشان شلیک هوایی می‌کنند. از تمام سکوهای اسلحه سنگین آتش می‌بارد، رد سرخی از شلیک‌های هوایی برجا می‌ماند.

1. Sam Donaldson
2. SUV

جان میللر

به این ترتیب بن‌لادن به طرف من آمد در حالی که این بچه‌ها با اِک ـ ۴۷ در کنار گوشم شلیک می‌کردند. و من لوله تفنگ را از خودم دور می‌کردم که درست در پشت سر او قرار داشت، حالا حداقل یک گوش من کر است.

پیش از هر چیز، شوکه شدم، قدبلند و درشت اندام است. نزدیک به شش یا پنج پا قد اوست. در تمام اردوگاه بلندتر از او کسی نیست، بنابر این می‌توان او را از بالای سر این محافظان فالانژ مشاهده کرد، مانند یک زرافه بود! من به او معرفی شدم، با هم دست دادیم. این دست دادن مانند دست دادن به هنگام سلام کردن نیست. مانند این است که برای گفتن آری دست تو را تکان می‌دهم و با تو دست می‌دهم. و او روی نیمکت‌مانند کوچکی می‌نشیند و نقشه‌ای از جهان در پشت سرش قرار می‌گیرد، که گمان می‌کنم آن هم آموزنده بود. به گمانم می‌خواستند وانمود کنند که القاعده سازمانی جهانی است و بن‌لادن رهبر آن است و اِک ـ ۴۷ خود را به همراه دارد و با ملایمت آن را به دیوار تکیه می‌دهد و اندکی بی‌حوصله است، و دستیارانش هم درباره طولانی شدن نصب چراغ‌ها کمی ناشکیبا به نظر می‌رسند.

تأثیرگذاری بر مردی که نمی‌توانی مستقیم با او سخن بگویی و تلاش می‌کنند او را مردی روحانی [جلوه] دهند، سخت بود. نوعی آرامش در وجود او دیده می‌شد که من انتظار آن را نداشتم. آنچه من انتظار داشتم، شخصی در قالب «شیخ کور» (روحانی مصری، شیخ عمر عبدالرحمان)، ناطقی آتشین مزاج بود که مشت خود را گره می‌کند و هرچه در چنته دارد بیرون می‌ریزد. اگر به بن‌لادن تکیه نکنید صدای او را نخواهید شنید، زیرا تقریباً با لحنی بسیار زیر سخن می‌گوید، اما صدایش بسیار صاف است. همچنین مانند یک آموزگار مرا تحت تأثیر قرار داد. مستقیم به چشمانت نگاه می‌کند و به آن خیره می‌ماند، اما بعداً طوری چشم از ما برمی‌گیرد که گویی به اندیشه‌ای دست یافته است. دستیارانش به چشم رهبری بزرگ به او نگاه می‌کنند و او را مردی می‌دانند که می‌توانند در همه حال به او متکی باشند. هاله یا اثری از جذابیتی دارد که موجب می‌شود پیروانش از او تبعیت کنند؛ چه این گفته را قبول بکنید یا نکنید. با حرمتی خدایی با او سخن می‌گویند و ملاقاتش می‌کنند و باید ببینی چگونه به او سلام می‌کنند، چگونه او را بدرقه می‌کنند، و چگونه درباره شیخ با هیجان سخن می‌گویند.

در آنجا دوربین کوچک پاناسونیکی برای القاعده دارند و ریک بنت گفت، «من نمی‌توانم با آن فیلم بگیرم.» و من با او موافق بودم، «ریک ـ می‌دانی ـ ما این راه طولانی را برای همین کار پیموده‌ایم. برویم دنبال کارمان.» «نه. در این فرهنگ گاهی مجبوری پایت را آهسته برداری همچنین گفت «همین است» و از انعطاف سریع آن‌ها تعجب خواهی کرد.»

ریک بنت

پس شگرد اصلی من در این مرحله ضرورتِ داشتن دوربینم بود. این مورد را در چشم [بن‌لادن] بزرگ کردم، گمان داشتم اگر افرادش را در مقابل او بد جلوه دهم، شاید به جایی برسم و مطمئن باشم که دوربینم را به دست خواهم آورد. درست هنگامی که می‌خواستیم بنشینیم و کار را آغاز کنیم، اسامه اصرار کرد که همه بیرون بروند، زیرا در آنجا و در همه جای ساختمان، حشره و پشه بسیار زیاد بود. فکر می‌کردم این مرد نمی‌تواند در غار زندگی کند. دومین چیزی که در نخستین ملاقات متوجه آن شدم، ساده‌پوشی او بود. وقتی برای اولین بار به داخل اتاق قدم گذاشت حضورش فوراً احساس شد. قد من ۶/۲پا است و او از من بلندتر بود. می‌توان گفت مردانی که همراه او به درون آمدند به نوعی جای پای او را مقدس می‌شمردند.

پیش از شروع مصاحبه اصرار کرد که همه آنجا را خلوت کنند، زیرا بیش از اندازه پشه و حشره در آنجا بود. بنابر این، همه بیرون رفتند و این فرصت مناسبی بود که تنها من و اسامه در اتاق بمانیم. و یکی دیگر از افراد او به داخل آمد تا با اسپری حشرات و پشه‌ها را دفع کند. و ایستادن با این مرد در این اتاق، بسیار عجیب بود. در واقع چیزی نمی‌گفتیم. منظورم این است که کاملاً مطمئنم که او انگلیسی می‌داند، اما مسلماً نمی‌خواست با ما به انگلیسی صحبت کند.

در اولین ملاقات با من دست داد. خیلی مؤدب، خوش‌رفتار، شیرین سخن است، نه از نوع دیوانه‌های یاوه‌گوست، نه آن چنان که من انتظار داشتم یک امین است. مصاحبه شروع شد و جان میللر به انگلیسی از او سؤال کرد و اسامه به عربی پاسخ داد.

جان میللر

[از او پرسیدم] «درباره بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی [در ۱۹۹۳] چه

می‌گویید. این مانند جنگ با روس‌ها در میدان جنگ نیست. هدف این بمب‌گذاری انسان‌های بی‌گناه و غیرنظامیان است.» و او گفت، «این سؤال از طرف یک آمریکایی بسیار عجیب است. این کشور شما نبود که ناکازاکی و هیروشیما را بمباران کرد؟ در آنجا زنان و کودکان و غیرنظامیان حضور نداشتند؟ شما بودید که این بازی ترسناک را اختراع کردید و ما مسلمانان این خدعه‌ها را به خودتان برگردانیدیم.» این ترتیبی بسیار مناسب بود.

گفت، «روز سیاهی را برای آمریکا پیش‌بینی می‌کنم؛ روزی که پس از آن آمریکا دیگر آمریکا نخواهد شد و ایالات [متحده.م] دیگر متحد نخواهد بود،» و کاملاً متوجه خواهد شد که این جنگی مداوم است.

و در لحظه‌ای که می‌خواست به یکی از پرسش‌ها پاسخ دهد ما تأخیر زیادی داشتیم که او این پیغام را به آمریکا داد ـ و این همواره مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا در آن ایام به طور مبالغه‌آمیزی سر و صدا به نظر می‌رسید: «من علیه ایالات متحده اعلان جنگ می‌کنم. می‌خواهم به کشور شما حمله کنم.» و من فکر کردم، «آری، تو و کدام ارتش؟» اگر آن سخنان را برداری و به دوازده سپتامبر ۲۰۰۱ بیاوری که با گفتار نهم سپتامبر ۲۰۰۱ مطابقت نخواهد داشت، خواهی دید که سر و صدا مبالغه‌آمیز نبوده ـ او در تمام مدت در این باره با ما سخن می‌گفت.

ریک بنت

پس از پایان مصاحبه نفس راحتی کشیدیم، شروع کردم به بستن دیاگرام‌ها و نماهای وسیع اتاق. در تمام مدت مصاحبه اسامه، اِک ـ ۴۷ خود را بر دامنش گذاشته بود و به یاد دارم که فیلمی با اِک از او گرفتم. اتاق به شکل مستطیل درازی بود و در پشت سر او نقشه‌ای بر روی دیوار آویزان کرده بودند. این نقشه در زمینه مصاحبه قرار گرفت. بنابر این، فیلم‌برداری را قطع کردم. اسامه بلند شد و من فکر کردم که فرصت مناسبی است، بنابر این، بیرون دویدم و چراغ بالایی را روشن کردم و منتظر شدم تا او از تاریکی بیرون بیاید. بدین ترتیب، او از ساختمان بیرون می‌آید و من در پی او می‌روم. تمام افرادش دور او را گرفته‌اند. هنگامی که پایش را به رکاب خودرو می‌گذارد از او عکس می‌گیرم. پس از این اتفاق همه با سلاح‌های خود شلیک می‌کنند، این دیوانگی محض است. او سوار خودرو می‌شود و می‌رود. این افراد همچنان با

سلاح‌های خود شلیک می‌کنند و من در حالی که از سلاح‌های آنها آتش بیرون می‌آید به گرفتن فیلم مشغول می‌شوم.

در نخستین ورود ما، افرادی که واقعاً مرا ترسانیدند این جوانان بودند که در اواخر نوجوانی و در اوایل بیست سالگی قرار داشتند، اینها ظاهراً در مدتی که در آنجا به سر برده بودند تحت تأثیر القاعده قرار گرفته بودند و چنان با ما رفتار می‌کردند که گویی به زودی به قصد کشتن به سوی ما شلیک خواهند کرد. اگر می‌توانستی به چشمان آنها نگاه کنی درمی‌یافتی که آنها در پی کشتن هستند. این مردان به راستی مرا ناراحت می‌کردند. مردان جوان می‌کوشیدند و تو را می‌ترسانیدند، به سوی تو می‌دویدند، اسلحه‌ای را کنار گوشت می‌گرفتند، و دوازده دور شلیک می‌کردند تا تو را به ستوه بیاورند و گوشت را بیازارند.

پس از آن، ما را ناچار از ماندن کردند و شام به ما خوراک مرغ دادند. من در این مرحله اشتها نداشتم. آنچه را می‌خواستیم به دست آورده بودیم؛ هنگام رفتن بود، پس بیایید از جهنم این کوهستان بیرون برویم. دوربینم را برداشتم و به سوی خودرو خودمان رفتم و طارق [مترجم ثابت ما] را دیدم که با دو جوان مسلح وارد مباحثه عظیمی شده است. گفتم، «طارق خبر مرگت چه می‌کنی؟! این افراد مسلح هستند.» گفت، «آنها به من ناسزا می‌گویند، می‌گویند که من خائن هستم، می‌گویند با غرب هستم. به ایشان می‌گویم که اسامه ما را دعوت کرده است، ما مهمان شخص او هستیم. چگونه جرأت می‌کنند با ما چنین رفتاری داشته باشند؟» در این هنگام گفتم، «من اصلاً اهمیتی نمی‌دهم، آنها مسلح هستند، ما آنچه را که لازم داریم به دست آورده‌ایم، بیا خودمان را از این جهنم خلاص کنیم.»

پیداست که وقتی خودمان را در راه عزیمت دیدیم احساس آرامش کردیم، سرانجام از این مهلکه جان به در برده بودیم. در طول راه در دو مورد من مطمئن نبودم که جان سالم به در خواهیم برد. در آن هنگام فکر کردم که انجام این مصاحبه یک کودتای کامل است، اما از نتیجه آن رضایت کامل نداشتم، زیرا یازده سپتامبر هنوز اتفاق نیفتاده بود.

بازگشت به پاکستان تسکین بزرگی بود. خنده‌دار است، پاکستان بسیار عادی به‌نظر می‌رسد، محلی امن پس از پشت سر گذاشتن افغانستان. بازگشت به اتاق هتل،

تسکین بزرگتری بود. به یاد دارم وقتی به اتاق وارد شدم، مستخدم را صدا زدم و سفارش شش بطری یک و نیم لیتری آب دادم و با توجه به اینکه قبلاً آب بدنم از دست رفته بود، تمام علایم آن را از قبیل گیجی و سردرد می‌شناختم و یکی از علایم آن این است که احساس تشنگی نمی‌کنید. پس تمام این شش بطری را گرفتم و تا آخرین جرعه آن را نوشیدیم: مثل اینکه آنجا بیمارستان بود یا به بیمارستان رفته بودم.

یک ساعت تمام با تد کُپل[1] مجری برنامه راه شب در ABC کار کردیم. به یاد دارم وقتی برنامه روی آنتن رفت، تد کپل در تمام طول آن ساعت می‌گفت، «امشب شما را با مردی آشنا می‌کنیم که وانمود می‌کند بزرگترین تهدید برای آمریکاست، و هیچ‌کس نام او را نشنیده است، او اسامه بن‌لادن نام دارد.»(۴۷)

1. Ted Koppel

۷

حملات القاعده

در هفتم اوت ۱۹۹۸، دو ماه پس از پخش بیانیه بن‌لادن در ABC نیوز مبنی بر تصمیم (چندباره) او برای حمله به اهداف آمریکا، القاعده دو سفارت ایالات متحده در کنیا و تانزانیا را به فاصله نود دقیقه از یکدیگر، منفجر ساخت. این حملات دقیقاً هشت سال پس از اعلامیه جرج بوش پسر مبنی بر مداخله صدها هزار سرباز ایالات متحده در عربستان سعودی، در پی حمله صدام حسین به کویت انجام گرفت ــ بن‌لادن کینه شدیدی در برابر این اقدام ایالات متحده احساس می‌کرد.

حملات به سفارت نشان داد که القاعده می‌تواند هزاران مایل دورتر از پایگاه خود در افغانستان، به عملیات سنجیده‌ای دست بزند. در پی آن حملات، ایالات متحده با موشک‌های کروز، اردوگاه‌های آموزشی بن‌لادن در شرق افغانستان را بمباران کرد که فایده‌ای از آن حاصل نشد و برعکس، اهمیت رهبر القاعده در جهان اسلام افزایش یافت.

القاعده یک بار دیگر نشان داد که قادر است در خارج از پایگاه خود در افغانستان به اهداف آمریکا حمله کند و این بار، پس از دو سال، در اکتبر ۲۰۰۰ به یک ناوشکن ایالات متحده با نام *کول* ایالات متحده آمریکا حمله کرد و مهاجمان انتحاری در یمن به این حمله مبادرت کردند.

در سرتاسر این دوره، طالبان برای تسکین ایالات متحده، تلاش می‌کردند بن‌لادن را از انجام مصاحبه‌های تحریک کننده و سخت بازدارند، اما در داخل طالبان مباحثات پنهانی درباره رفتار با رهبر القاعده در حال انجام بود. چندتن از مقامات مهم طالبان از جمله وکیل

متوکل وزیرخارجه طالبان، خواهان اخراج او از افغانستان بود، اما مهمترین حامی‌او، ملّاعمر رهبر طالبان، بر ادامه حمایت رژیمش از او به شدت پافشاری می‌کرد.

*

جان میللر، خبرنگار ABC، اخبار حمله به سفارت‌های ایالات متحده در آفریقا را به یاد می‌آورد.(۱)

پس از اعلان جنگ بن‌لادن، گفتم، «درباره چه صحبت می‌کنیم؟» گفت، «آثار این فتوا را چند هفته بعد خواهید دید.» و فکر کردم این باید جالب باشد. بعداً در نیمه اوت، شما شاهد بمب‌گذاری‌های سفارت بودید و من در بیرون در یک قایق هستم و تلفن زنگ می‌زند. می‌گویند، «در ساعات اولیه صبح در شرق آفریقا، همزمان دو سفارت منفجر شده است. داریم تلاش می‌کنیم تا ببینیم موضوع از چه قرار است؟ در این باره چه نظری داری ـ آیا موردی مربوط به ملل آفریقاست؟» و من گفتم، «این بن‌لادن است. این اثرات فتواست.»

سپس متوجه شدم در جایی در آن اتاق [هنگام مصاحبه ABC با بن‌لادن] از میان جمع، شخصی به نام محمّد الأوهالی[1] آمد و به بن‌لادن گفت، «مأموریتی به من بدهید،» و بمب‌گذاری‌های سفارت به نام او ثبت شد.

محمّد الأوهالی دو هفته پس از انفجارهای سفارت، از سوی مأمور اف بی آی، استفان گودین[2]، در نایروبی، کنیا مورد بازجویی قرار گرفت. گزیده‌هایی از شهادت گودین در محاکمه الأوهالی به اتهام انفجارهای سفارت، که طی آن الأوهالی به زندان بدون عفو محکوم شد، در زیر می‌آید. الأوهالی سال ۱۹۹۶ در بیست سالگی از سرزمین مادری خود عربستان سعودی به اردوگاه‌های القاعده در افغانستان رفته بود. او از بن‌لادن درخواست مأموریتی انتحاری داشت.(۲)

الأوهالی به من گفت که در پایان این آموزش چندین بار با آقای بن‌لادن ملاقات کرده و برای انجام این مأموریت ابراز علاقه نموده و آقای بن‌لادن به او گفته ـ خود را آماده کن، وقت انجام مأموریت تو فرا خواهد رسید.

[سپس] با عزّام [عضو القاعده که کامیون حامل بمب را به درون سفارت آمریکا

---

1. al'Owhali
2. Stephen Gaudin

در نایروبی هدایت کرده] تماس برقرار کرده و عزّام گفته هنگام انجام مأموریتی که به آن اظهار علاقه کرده‌ای فرا رسیده است.

الأوهالی می‌گوید بنابر آن، او و عزّام و چهار نفر دیگر، به قول او در یک آموزش تخصصی شرکت می‌کنند و این آموزش یک ماه به طول می‌انجامد. الأوهالی توضیح داد که این آموزش در رابطه با رفتار در کانون بود. او توضیح داد که کانون از چهار بخش جداگانه تشکیل یافته است، بخش مراقبت، بخش اداری، بخش برنامه‌ریزی و آمادگی، و بخش اجرا.

خالد [عضو القاعده که به طرح حملات به سفارت کمک می‌کرد] به او گفته این مأموریت عملیاتی شهادت‌طلبانه است که در نتیجه آن خود الأوهالی نیز کشته خواهد شد، زیرا الأوهالی کمک راننده کامیونی خواهد بود که پر از مواد منفجره است.

الأوهالی به من توضیح داد که در حدود این زمان، حدود زمان مصاحبه ABC با بن‌لادن در خُست، افغانستان، بیش از یک بار با بن‌لادن ملاقات کرده بود.

الأوهالی به من اظهار داشت که اسامه در رأس القاعده قرار دارد، و چندین فرمانده ارشد نظامی زیر نظر او هستند و بن‌لادن اهداف سیاسی را برای این رهبران نظامی یا رهبران ارشد مشخص می‌کند و آن‌گاه این جماعت دستورالعمل‌های تخریب را طی سلسله مراتب آماده می‌کنند. الأوهالی گفت که رسم نیست بن‌لادن دستورالعمل‌ها را مستقیماً به کسانی مانند عزّام یا مانند من اعلام کند. الأوهالی گفت که هرگز با خود نگفته که این مأموریت از سوی بن‌لادن است، بلکه همواره ایمان داشته که باید چنین عمل کند. الأوهالی به من اظهار داشت که از نظر او بن‌لادن واسطه انجام کارهاست ـ احتمال ندارد که او برای انجام این نوع حملات اعتبار خاصی دریافت کرده باشد.

محمّد صدیق عوده نیز مانند الأوهالی به جرم توطئه برای انفجارهای سفارت ایالات متحده، به زندان بدون عفو محکوم شده بود. در ششم اوت ۱۹۹۸، دو روز پیش از آن انفجارها، از نایروبی، کنیا به قصد رفتن به افغانستان و ملاقات با بن‌لادن، عازم پاکستان شد. مسئولان بخش مهاجرت در فرودگاه بین‌المللی کراچی به گذرنامه او شک بردند و او را بازداشت کردند. مأموران FBI از پانزده اوت تا بیست و هشت اوت ۱۹۹۸ در نایروبی از او

بازجویی کردند.[1] گزیده‌ای از گزارش آنها در زیر می‌آید.(۳)

عوده در اوت ۱۹۹۴ به کنیا آمد. عوده اظهار داشت که در نوامبر ۱۹۹۴، ابوحفص [فرمانده نظامی القاعده] برای دیدن او به مومباسا آمده است. ابوحفص قایقی از جنس پشم شیشه که در خرید و فروش کلی ماهی کاربرد دارد در اختیار عوده قرار داده است. عوده سزاوار دریافت پول برای رفع نیازهای زندگی خود و دادن بقیه آن به مستخدمان دیگر القاعده، تشخیص داده شده بود. عوده دو روز در قایق تجارت ماهی اقامت کرد. عوده افزود که القاعده سالیانه به او پول پرداخت می‌کرده. عوده آخرین پول سالیانه را در نوامبر ۱۹۹۷ دریافت کرده است.

[درآوریل ۱۹۹۸]، مصطفی [فاضل عضو مصری القاعده] برای دیدن او به ویتو[2] [شهر کوچکی در کنیا] آمد. عوده درباره اعلان جنگ بن‌لادن علیه مردم آمریکا در دو فتوای آخر او، با مصطفی صحبت کرد. آنها درباره جدیت القاعده در این باره با هم سخن گفتند، آنها از آمادگی القاعده برای رویارویی با چنین دشمنی، نگران بودند. مصطفی گفت که مجاهدان در سودان مخالف حمله به اهداف آمریکایی هستند. آنها از قدرت زیاد ایالات متحده می‌ترسند. حتی القاعده در افغانستان، بن‌لادن را زیر سؤال می‌برند و حتی می‌خواهند بن‌لادن فتوای خود را پس بگیرد.

تقریباً چهل روز پیش از ششم اوت [۱۹۹۸] احمد مصری [عضو القاعده] پیغامی به عوده داد مبنی بر این که شیخ حسّان [رهبر قبیله اوگادن[3]] از سومالی می‌خواهد بن‌لادن را ملاقات کند. در پیغام دیگری نیز گفته می‌شد که بن‌لادن طرح‌های تازه‌ای دارد و عوده باید [به افغانستان] سفر کند و با بن‌لادن به مشورت بپردازد. [این] پیغام دوم، با آخرین فتوای بن‌لادن ارتباط داشت و از چگونگی اقدام بن‌لادن برای پیوستن دیگر گروه‌های تروریست اسلامی به جنگ علیه مردم آمریکا سخن می‌گفت و به همین دلیل آنها باید برای دیدن بن‌لادن می‌رفتند.

عوده گفت که در اول اوت ۱۹۹۸، صالح [رهبر کانون القاعده در کنیا] به او

---

۱. در متن اصلی، در بالای این عبارت، عدد «۲» درج شده که ظاهراً ارجاع به جای دیگری بوده و ارتباطی به این جا ندارد.م

2. Witu

3. Ogaden

دستور داد که تا ششم اوت ۱۹۹۸ از کنیا بیرون برود. عوده گفت در تمام مدتی که عضو القاعده بوده، چیزی مانند این فوریت برایش پیش نیامده بود.

استفان گودین مأمور FBI از محمّد الأوهالی بازجویی کرد. گزیده‌های زیر از شهادت گودین در محکمه رسیدگی به انفجارهای سفارت انتخاب شده است.(۴)

صالح [مجری عملیات نایروبی] به او گفته [بود] که انفجار سفارت در نایروبی چند دلیل دارد. نخست، در سفارت ایالات متحده در نایروبی، آمریکایی‌های زیادی حضور دارند؛ از آنجا که سفیر ایالات متحده در این سفارت، یک زن است، اگر در نتیجه انفجار کشته شود، آوازه این اقدام بیشتر خواهد شد. همچنین افرادی در سفارت نایروبی هستند که مسئول کارهایی در کشور سودان می‌باشند. شماری از هیأت‌های مذهبی مسیحی مستقر در نایروبی نیز در سفارت به سر می‌برند. و در نهایت، سفارت هدف آسانی است. صالح به الأوهالی گفت که باید حملات متعددی را در خارج علیه ایالات متحده انجام دهیم و این کار موجب تضعیف ایالات متحده می‌شود و راه را برای توانایی ما برای زدن اهداف در داخل ایالات متحده هموار می‌سازد.

الأوهالی یکشنبه دوم اوت وارد نایروبی شد. صالح به الأوهالی گفت که درحقیقت دو حمله با بمب در نظر گرفته شده، یک حمله با بمب به سفارت ایالات متحده در نایروبی و حمله دیگر به سفارت ایالات متحده در دارالسلام، تانزانیا؛ که این دو حمله باید در یک روز، در فاصله ۱۰/۳۰ تا ۱۱ صبح روز جمعه، هفتم اوت انجام بگیرد. صالح به الأوهالی گفت که او باید به عزّام کمک کند تا کامیون حامل بمب وارد سفارت در نایروبی شود. عزّام رانندگی را به عهده خواهد داشت و الأوهالی مسافر آن کامیون است. الأوهالی به من گفت که صالح لاف می‌زده ما قادر به ساختن این بمب هستیم و تنها در عرض ده روز همه چیز آماده خواهد شد.

الأوهالی و عزّام در داخل خودرو بمب‌گذاری شده هستند و به راه افتادند. الأوهالی به من توضیح داد که من و عزّام به نوار گوش می‌دهیم، به گفته او این نوار سرودی حماسی است که به انگیزه آمادگی برای مرگ در راه سفارت تهیه شده است. به محض رسیدن به پارکینگ پشت سفارت، عزّام به داخل سفارت می‌راند و شروع می‌کند به رفتن به سوی مانع متحرک در پارکینگ پشت سفارت. الأوهالی از خودرو بیرون می‌پرد و به طرف نگهبانان می‌رود. در دست راست نارنجکی را آماده نگاه

می‌دارد و به نگهبانان نزدیک می‌شود و به انگلیسی از آنها می‌خواهد که مانع را بالا ببرند. و الأوهالی به من گفت که نگهبانان با سرعت لازم حرکت نکردند، بنابراین ضامن نارنجک را با دست چپ می‌کشد و آن را به سوی نگهبانان پرت می‌کند که با صدای بلندی منفجر می‌شود و نگهبان‌ها فرار می‌کنند. الأوهالی می گوید در این لحظه عزّام با تپانچه مستقیماً به سوی سفارت شلیک می‌کند. و الأوهالی می‌گوید که در فاصله آتش گشودن عزّام با تپانچه در سفارت و صدای بلند ناشی از انفجار نارنجک، مردم پراکنده می‌شوند.

و الأوهالی به من توضیح می‌دهد که او در این لحظه پی می‌برد که مأموریتش به انجام رسیده، آنچه را به او دستور داده بودند دقیقاً انجام داده است. مأموریت او کمک به عزّام بوده تا کامیون را به نزدیک‌ترین محل سفارت برساند و مردم کنیا را از دور و بر سفارت دور سازد. الأوهالی به من گفت که در آن لحظه، ضرورتی نداشته که او در آن حمله بمیرد. اما برای مرگ آمادگی کامل داشته، زیرا مرگ در راه انجام مأموریت به منزله شهید شدن و نیل به شهادت است. الأوهالی به من گفت که پس از انجام مأموریت، مردن شهادت نیست، بلکه خودکشی است. او به من توضیح می‌دهد که به‌سوی ساختمان می‌دود و در این لحظه عزّام بمب را به کار می‌اندازد و انفجار حاصل می‌شود.

انفجارهای هفتم اوت در سفارت‌های ایالات متحده در کنیا و تانزانیا دویست و دوازده کشته داشت. بن‌لادن هرگونه دخالت در حملات را علناً انکار کرد. در بیست اوت ۱۹۹۸ ظواهری در گفت‌وگو از طریق تلفن ماهواره با رحیم‌الله یوسف‌زای روزنامه‌نگار پاکستانی، از سوی بن‌لادن، این بیانیه را به او تحویل داد.(۵)

بن‌لادن، مسلمانان را به ادامه جهاد با یهودی‌ها و آمریکایی‌ها و رهایی اماکن مقدس فرا می‌خواند. ضمناً او هرگونه دخالت در انفجارهای نایروبی و دارالسلام را انکار می‌کند.

یک ساعت پس از گفتگوی ظواهری با یوسف‌زای، موشک‌های کروز از ناو ایالات متحده شلیک شد و اردوگاه‌های آموزشی القاعده در نزدیکی خست در شرق افغانستان را ویران ساخت.

از گفته‌های ابوجندل می‌توان دریافت که این تصمیم تحریک‌کننده از سوی بن‌لادن

اتخاذ شده، زیرا هنگامی که موشک‌های کروز ایالات متحده اردوگاه‌های او را می‌زد، رهبر القاعده صدها مایل از آنجا دور بود.(۶)

من یکی از محافظان شخصی بن‌لادن بودم. شب حمله [با موشک‌های کروز ایالات متحده] با او از قندهار به کابل رفتم. روز بعد، آنها این اردوگاه‌ها را به خیال اینکه بن‌لادن و افرادش در اردوگاه‌های خُست هستند مورد حمله قرار دادند. یک شب پیش از حمله، شیخ اسامه بن‌لادن تصمیم گرفت به اردوگاه‌های خُست برود. هنگامی که قندهار را به سوی خُست ترک کردیم، آمریکایی‌ها از طریق آشپز افغانی که برای ما کار می‌کرد رد ما را گرفتند. پس از آن فهمیدیم که او خبرچین ایالات متحده بوده.

یادم هست وقتی به گذرگاه‌های میان خُست و کابل رسیدیم، شیخ اسامه بن‌لادن گفت: «دوستان نظر شما چیست، به خُست برویم یا به کابل؟ گفتیم، برای دیدن دوستانمان به کابل می‌رویم. او گفت: «به لطف خدا به کابل می‌رویم.» ما به کابل رسیدیم و روز بعد حمله ایالات متحده به اردوگاه‌های خُست انجام گرفت. این حمله، بمبارانی متمرکز بود. به هر خانه یک موشک زده شد، اما اردوگاه‌ها به تمامی نابود نشد. آنها آشپزخانه اردوگاه، مسجد، و برخی از حمام‌ها را زدند. شش مرد کشته شد.

گزیده‌هایی از سخنان رئیس‌جمهور کلینتون خطاب به ملّت در بیست و پنجم اوت ۱۹۹۸.

عصر بخیر. امروز به نیروهای مسلح دستور دادم وسایل ارتباطی تروریست‌ها در افغانستان و سودان را بزنند، زیرا آنها به شدت امنیت ملی ما را تهدید می‌کنند. می‌خواهم درباره هدف از این اقدام و ضرورت آن با شما سخن بگویم. ترور هدف ماست، وظیفه ما روشن است ـ زدن شبکه گروه‌های تندرو وابسته و بنیان‌گذاری شده به وسیله اسامه بن‌لادن که شاید بزرگترین سازمان‌دهنده و حامی مالی تروریسم بین‌المللی در جهان امروز باشد. گروه‌های متحد او از جاهای مختلف می‌آیند، اما در تنفر از دمکراسی، تجلیل غیورانه از خشونت و تحریف وحشتناک مذهب در راستای کشتار بی‌گناهان، یک دل هستند. علناً ایالات متحده را به دلیل موضع‌گیری ما برله یا علیه امور، دشمن می‌دانند.

با توجه به شواهدِ قانع‌کننده مبنی بر اینکه شبکه گروه تروریستی بن‌لادن،

حملات بیشتری را علیه آمریکا و دیگر مردم دوستدار آزادی تدارک می‌بینند، تصمیم گرفتم آمریکا را به این کار وادار سازم. و همچنین امروز صبح براساس توصیه تمام اعضای امنیت ملی، به نیروهای مسلح دستور دادم در برابر تهدیدات شبکه بن‌لادن بی‌درنگ اقدام کنند.

امروز صبح زود، ایالات متحده حملات هم‌زمانی علیه وسایل ارتباطی و زیربنایی تروریست‌ها در افغانستان انجام داد. نیروهای ما یکی از فعال‌ترین پایگاه‌های تروریستی در جهان را مورد هدف قرار داد. این پایگاه زیرساخت عناصر کلیدی بن‌لادن به شمار می‌رود و به عنوان اردوگاه آموزشی برای هزاران تروریست فعال از تمام دنیا، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به دلایلی معتقدیم که امروز رهبران اصلی تروریست‌ها در آنجا جمع بوده‌اند، به همین دلیل بر ضرورت اقدام خود تأکید می‌کنیم.

خالد بطرفی، دوست دوران کودکی بن‌لادن در جدّه، عربستان سعودی.(۷)

برای بیشتر مردمی که من می‌شناختم، به ویژه برای همبازی‌ها و همشاگردی‌های او بسیار شگفت‌آور بود که او در رأس مردان تحت تعقیب در دنیاست. یادم هست هنگامی که در آمریکا بودم، کلینتون از بن‌لادن، از این مرد خطرناک سخن می‌گفت و به عنوان واکنش می‌خواست موشک‌های تاماهاوک[1] به افغانستان بفرستد. من این را باور نداشتم. آن بن‌لادن ما بود؟ شگفت‌آور است، با کسی که بزرگ شده‌ای و او را کاملاً می‌شناسی، متوجه می‌شوی که او را نشناخته‌ای. او مردی عادی با شایستگی‌های خاصی بود، تبدیل شدن او به دشمن شماره یک بزرگترین قدرت دنیا به‌راستی شگفت‌آور بود!

حبیب احمد به هنگام اصابت موشک‌های کروز ایالات متحده، در یکی از اردوگاه‌ها بوده. احمد ادعا کرده که در اردوگاه صرفاً به آموزش تعالیم قرآن اشتغال داشته است. او دوهفته پس از بستری شدن در بیمارستان در پیشاور، پاکستان مورد بازجویی قرار گرفته، او به‌خاطر گرفتار شدن در حملات دچار سوختگی شده بود.(۸)

نام من حبیب احمد است. اهل سوات[2] (ناحیه‌ای در دورترین منطقه شمال

---

1. Tomahawk
2. Swat

پاکستان) هستم. نوزده سال دارم. پس از نماز عصر مشغول خواندن قرآن بودیم. پس از آن به اردوگاه رفتیم تا بخوابیم. در همان هنگام صدای انفجار شدیدی را شنیدیم. بلند شدیم. هنوز اردوگاه را ترک نکرده بودیم که صدای بلند انفجار دوم به گوش رسید. حمله موشکی را در همان اردوگاه مشاهده کردیم. جماعت زیادی در آنجا بودند. آنها پس از مصدوم شدن فریاد می‌زدند. قرآن مجید سوخته بود. از این منظره شوکه شده بودیم. حدود سیصد نفر [در اردوگاه بودند]. [این اردوگاه] اردوگاه خالد بن ولید بود. این اقدامی [بزدلانه] بود؛ حمله در اواخر شب از دور.

ما مکلف هستیم از اسامه بن‌لادن که به تنهایی در کوهستان مقاومت می‌کند حمایت کنیم. اسامه مسلمان است و ما هم مسلمان هستیم. او در برابر ستم ایستاده و ما هم در برابر ستم ایستاده‌ایم. از هرجا به او حمله شود او به آنجا حمله می‌کند، چه ایالات متحده باشد چه بریتانیا. و ما مسلمانان در تفکرات او سهیم هستیم.

شلیک موشک‌های کروز علیه بن‌لادن، ناموفق بود و بر شهرت رهبر القاعده افزود. عبدالباری عطوان سردبیر روزنامه *القدس العربی* این را می‌گوید:(۹)

[۲۰] اوت ۱۹۹۸ بود. با خانواده‌ام تعطیلات را در تونس می‌گذراندم که ناگهان حمله اتفاق افتاد. می‌دانید، غرایز روزنامه‌نگاری من به کار افتاد. گفتم، «شاید اقدامی از سوی القاعده در حال انجام باشد.» تعطیلات را متوقف ساختم و خانواده‌ام را در آنجا گذاشتم و به اینجا به دفترم [در لندن] آمدم. در سر راه از فرودگاه تا دفتر، محمّد عاطف [فرمانده نظامی القاعده] به تلفن [همراه] من زنگ زد. و گفت: «اسامه بن‌لادن زنده و سرحال است و برای او اتفاقی نیفتاده است. ما پیغامی برای رئیس‌جمهور کلینتون داریم. ما انتقام خواهیم گرفت و هرجا آسیب‌پذیر باشند به آنها حمله خواهیم کرد. درسی به آمریکایی‌ها خواهیم داد که هرگز فراموش نخواهند کرد.»

تأثیر [حملات بر القاعده] در واقع جزئی بود. و به نفع اسامه بن‌لادن شد، زیرا بار سنگینی را از روی دوش ملّاعمر برداشت. ملّاعمر به راستی احساس می‌کرد که مورد توهین واقع شده است. و به این ترتیب، اسامه بن‌لادن نیز در افغانستان بیشتر احساس آزادی می‌کرد. شهرتش به نحو چشمگیری افزایش یافته بود. او مظلوم است و آمریکایی‌های نیرومند به او حمله کرده‌اند، این حادثه موقعیت او را در چشم و ذهن مردم ضعیف عرب و جهان اسلام به اوج اعتبار رسانید.

یک زندانی ناشناس در خلیج گوانتانامو در یک خودنمایی به هنگام محاکمه نظامی در دادگاه ایالات متحده.(۱۰)

بازداشتی: اسامه را از خیلی وقت پیش می‌شناختم. هنگامی که با او آشنا شدم، شهرتی نداشت. این حدود پانزده سال پیش در خلال جنگ با روسیه اتفاق افتاد. هنگام حمله روس‌ها به افغانستان، اسامه بن‌لادن تفاوتی با دیگران نداشت. پس از جنگ خلیج [فارس.م] او معروف شد. چه کسی او را مشهور ساخت؟ شما می‌دانید چه کسی او را معروف ساخت؟

رئیس دادگاه: شما بگویید.

بازداشتی: من به شما می‌گویم: آمریکا. با مطبوعات و تلویزیون و مجلات. همه درباره اسامه بن‌لادن صحبت می‌کنند. از طریق رسانه‌ها، شما او را معروف کردید. در دهه هفتاد، کارلوس [«شغال»، تروریستی مشهور] بود. امروز، اسامه بن‌لادن است.

سامی الحقّ رئیس مدرسه بزرگی در بیرون پیشاور به نام دارالعلوم حقّانی است که چند تن از اعضای دولت طالبان از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند. حقّ در دهه هشتاد در پیشاور با بن‌لادن رفت و آمد می‌کرد. او اندکی پس از اصابت موشک‌های کروز ایالات متحده به اردوگاه‌های القاعده در افغانستان، در یک مصاحبه شرکت کرد.(۱۱)

به گمانم آمریکا از اسامه موجودی خارق‌العاده ساخت. هرجا که عملیاتی تروریستی رخ می‌دهد، نظر آنها یکراست به سوی او جلب می‌شود. به گمان من، او دارای نفوذ، یا تسلط یا منابع چندانی نیست. اسامه بن‌لادن در جهان اسلام به یک نماد تبدیل شده است. تمام قدرت‌های خارجی که مسلمانان را مزاحم می‌دانند می‌کوشند آنها را درهم شکنند؛ او تنها مرد باشهامتی است که در برابر آنها صدای خود را بلند کرده است. بله، او برای ما یک قهرمان است، اما این خود آمریکاست که نخستین بار از او یک قهرمان ساخت.

پس از بمباران اردوگاه‌های القاعده در افغانستان، دو نامه زیر را برای محمّد عاطف نوشتم، چون در آن هنگام فکر می‌کردم او به نوعی مشاور مطبوعاتی بن‌لادن است. بعداً فهمیدم که او، در واقع فرمانده نظامی القاعده است و معمولاً به نام ابوحفص خوانده می‌شود. ابوحفص از اعضای بنیان‌گذار القاعده به شمار می‌رفت. تبادل فاکس‌ها و مکالمات تلفنی ما در فاصله میان دفتر مرکزی کابل که مقر عاطف بود و هتل‌های محل اقامت من در

پاکستان انجام گرفت.(۱۲)

به: دکتر محمّد عاطف

از: پیتر برگن، خبرنگار CNN

فاکس ۶۵۵_۸۳۷_۸۱ [شماره فاکس دفتر مرکزی در کابل]

دکتر عاطف گرامی،

من خبرنگار CNN هستم. سال گذشته سفری به افغانستان داشتم، این سفر به گفته خالد فواز با کمک شما انجام گرفته بود. خالد شماره فاکس شما را به من داد و گفت که می‌توانم با شما تماس بگیرم. من تا یک هفته در پاکستان خواهم ماند. بسیار مایلم در هرجا که مناسب می‌دانید با شما ملاقات کنم. راستش اکنون در اسلام‌آباد در هتل ماریوت اقامت دارم. در نظر دارم تا روز جمعه در اینجا بمانم و پس از آن به پیشاور خواهم رفت. در پرل کنتیننتال اقامت خواهم کرد. می‌توانید به کانون من هم تلفن کنید، شماره آن ۵۹۴۳۳۶_۰۳۰۰ است. منتظر تماس شما هستم.

ارادتمند شما

پیتر برگن

خبرنگار CNN

در دوازده سپتامبر ۱۹۹۸، عاطف از من دعوت کرد و گفت در افغانستان است. او قرار ملاقات را در هتل اینتر کنتیننتال در کابل گذاشت، و پیشنهاد کرد از عواقب شلیک موشک‌های کروز ایالات متحده به اردوگاه‌های القاعده که سه هفته پیش از آن اتفاق افتاده بود، فیلم تهیه کنم.

به: دکتر محمّد عاطف

از: پیتر برگن، خبرنگار CNN

فاکس: ۶۵۵_۸۳۷_۸۱

تاریخ: ۱۴ سپتامبر

دکتر عاطف گرامی

از دعوت دو روز قبل شما متشکرم. من مشتاق دیدار شما هستم. سال گذشته در نزدیکی جلال‌آباد مصاحبه‌ای با اسامه بن‌لادن برای CNN انجام دادم. CNN باز هم مایل است با بن‌لادن مصاحبه کند. ما یک هفته دیگر در پاکستان خواهیم ماند.

روز دوشنبه می‌توانید مرا در پرل کنتیننتال در پیشاور ببینید. روز سه‌شنبه برای گرفتن روادید از طالبان برای سفر به افغانستان، به اسلام‌آباد خواهیم رفت. در اسلام‌آباد در [هتل.م] ماریوت اقامت خواهیم کرد.

در خصوص پیشنهاد شما برای تهیه فیلم از محل اصابت موشک‌های ایالات متحده به نزدیکی خُست، البته من به این پیشنهاد علاقمندم، اما استحضار دارید که BBC و ABC قبلاً این تصاویر را پخش کرده‌اند و من پیش از این عکس‌های زیادی از آنجا گرفته‌ام. منتظر تماس شما هستم.

ارادتمند شما،

پیتر برگن

خبرنگار CNN

در شانزدهم سپتامبر ۱۹۹۸ عاطف در یک مکالمه دیگر تلفنی به من خبر داد که انجام مصاحبه دیگری با CNN برای بن‌لادن «در حال حاضر مشکل» است.

ابوجندل، محافظ شخصی بن‌لادن.(۱۳)

عاطف مردی جدّی بود، مردی منضبط. مانند اسامه بن‌لادن از آن نوع افرادی نبود که بتواند با مجاهدان جوان زندگی کند، آنها را درک نماید و مشکلاتشان را برطرف سازد و به دلواپسی‌های آنها مشغول شود. شاید این امر از موقعیت نظامی او در سازمان ناشی می‌شد. گاهی کارها و فعالیت‌هایش او را به دوری از مردم و فاصله گرفتن از مردم وادار می‌کرد. او ورزشکاری درجه یک بود و اسب‌سواری را دوست داشت، اما به خوبی اسامه بن‌لادن سوارکاری نمی‌کرد. او یک بازیکن حرفه‌ای والیبال بود. هرجا که والیبال بازی می‌کردیم ما با اسامه در یک تیم قرار می‌گرفتیم و عاطف تیم دیگری ترتیب می‌داد، زیرا این دو نفر بلندقد و باتجربه بودند.

در پی انفجارهای دو سفارت ایالات متحده در نایروبی و دارالسلام در ۱۹۹۸، ما در محاصره اقتصادی بودیم و مشکلات مالی را تجربه می‌کردیم. یک‌بار در نزدیکی فرودگاه قندهار مسئولیتی به عهده داشتم. شیخ اسامه به دیدن ما آمد و گفت: «امروز چه می‌خورید؟» پاسخ دادم: «برنج و سیب‌زمینی.» گفت، «الحمدلله، تو از ما ثروتمندتری.» پرسیدم، «ثروتمندتر از شما، چطوری؟» گفت: «ما امروز نان و ماست می‌خوریم.» او زندگی بسیار ساده‌ای داشت. مردی را مجسم کنید که با داشتن همه‌نوع

امکانات، با ما می‌نشست و برنج و سیب‌زمینی می‌خورد. یادم هست یک مدت تنها نان خشک و آب می‌خوردیم. شیخ اسامه نان خشک و سفت را برمی‌داشت و آن را در آب خیس می‌کرد و می‌خورد، می‌گفت: «خدایا شکر. ما خوردیم، اما میلیون‌ها نفر هستند که آرزو می‌کنند چیزی مانند اینکه ما خوردیم داشته باشند.»

*

در اواخر دهه ۱۹۹۰ حکومت ایالات متحده به تدریج بر فشار به طالبان افزود، در حالی که رهبران طالبان درباره چگونگی رفتار با مشهورترین مهمانشان با یکدیگر اختلاف داشتند. در دومین سالگرد حملات یازده سپتامبر، بایگانی امنیت ملی[1] غیرانتفاعی واشنگتن دی.سی. نتایج درخواست‌های خود مبنی بر کسب اطلاعات مربوط به طالبان از وزارت خارجه را منتشر ساخت.(۱۴) آنچه در زیر می‌آید شرحی تصحیح شده از مخابره‌های مربوط به بن‌لادن، و نخستین تلخیص از گفتگوی کاملاً غیرعادی میان یک مقام ایالات متحده و ملّاعمر رهبر طالبان (که از هرگونه رویارویی با غربی‌ها اجتناب می‌کرد) است.

وزارت خارجه ایالات متحده

مخابرات غیرطبقه‌بندی شده، بخش افغانستان

۲۲ اوت ۱۹۹۸

ملّاعمر رهبر عالی طالبان در بیست و دوم اوت در یک گفتگوی تلفنی علنی با یک مقام وزارت خارجه در واشنگتن گفته که طالبان در فکر استقرار وسیله‌ای هستند تا بتوانند امنیت ارتباطات با مقامات ایالات متحده را فراهم آورند.

ملّاعمر گفت اگرچه پیشنهاد خاصی ندارد، اما چند نصیحت ارائه می‌کند. او گفت که به منظور تجدید وجهه ایالات متحده در جهان اسلام و به دلیل مشکلات سیاسی داخلی جاری آن کشور، کنگره باید رئیس‌جمهور کلینتون را به استعفاء وادار کند.(۱۵) او گفت، می‌داند که مدرکی دال بر دخالت یا طرح برنامه تروریستی از سوی بن‌لادن در مدت اقامت او در خاک افغان وجود ندارد. عمر با تکرار لفاظی‌های معمول بن‌لادن، گفت که ایالات متحده باید نیروهای خود را از خلیج [فارس.م] بیرون ببرد و هشدار داد که ایالات متحده برای مقدس‌ترین اماکن اسلامی، از جمله کعبه (در مکّه)،

1. National Security Archive

یک تهدید به شمار می‌رود. او گفت که مردم عربستان سعودی سرانجام حکومت سعودی را به اخراج آمریکایی‌ها مجبور خواهند ساخت.

عمر هشدار داد که انفجارها[ی موشک‌های کروز ایالات متحده] برای ایالات متحده نتیجه برعکس دربر خواهد داشت. این اقدام از حملات تروریستی نخواهد کاست، بلکه بر آن خواهد افزود و همبستگی اسلامی بر ضد ایالات متحده را بیشتر خواهد کرد. جهان اسلام، در صورت تکرار حملات، در کنار افغانستان قرار خواهد گرفت. عمر تأکید کرد که این بهترین نصیحت اوست و گفت که نسبت به پیامدهای حملات موشکی نگران است.

عمر در مورد بن‌لادن گفت که رهایی از دست یک شخص نمی‌تواند به مشکلات موجود ایالات متحده با جهان اسلام پایان دهد. همچنین گفت که مدرک قابل قبولی بر ضد بن‌لادن نیافته است.

[مقام وزارت خارجه ایالات متحده، مایک] مالینوسکی[1] در پاسخ گفت که مدارک قابل توجهی بر ضد بن‌لادن وجود دارد و این مدارک، معتبر است. او یادآور شد که عمر و طالبان باید به خوبی بدانند که بن‌لادن با افغانستان چه کرده است. او گفت که ایالات متحده تنها از خود دفاع کرده است؛ رئیس‌جمهور کاری کرده که هر پدری برای حفظ فرزندانش از خطر باید انجام دهد. حملات موشکی ما هرگز به طور مستقیم بر ضد مردم افغان یا طالبان نبوده است. عمر باید بداند که ایالات متحده دوست افغان‌هاست و بهترین‌ها را برای آنها می‌خواهد. مالینوسکی با توجه به اشارات عمر مبنی بر ضرورت کمک به بازسازی افغانستان اظهار داشت، تا زمانی که افغانستان دچار آشوب است و تا زمانی که بن‌لادن از خاک آن کشور اقدام به تهدید می‌کند، نباید انتظار بازسازی داشت.

در خصوص پشتونوالی، یا مجموعه مقررات رفتار با پشتون‌ها [گروه هم‌نژاد ملّاعمر] که طالبان از آن بیشتر برای قانونی کردن تداوم پناه دادن به بن‌لادن در افغانستان استفاده می‌کنند، مالینوسکی گفت که از این مجموعه مقررات اطلاع دارد، اما استدلال کرد که پشتون‌ها، از جمله، ملّاعمر نباید به یک مهمان یا پناه‌جو اجازه

---

1. Mike Malinoski (Malinowski):

در متن اصلی هر دو شکل ثبت شده که شکل دوم صحیح‌تر است. شکل نخست، ظاهراً غلط چاپی است.م

دهند از مهمان‌نوازی افغان پشتون سوءاستفاده کند. او گفت که بن‌لادن مانند مهمانی است که از بیرون پنجره میزبان به همسایه‌ها تیراندازی می‌کند.

عمر شخصاً مراقب بود و با خودداری رفتار کرد. هرگز لاف نزد و یا تهدید نکرد.

تفسیر: تماس عمر با مقام یواس‌جی [حکومت ایالات متحده] تا حدودی قابل توجه است و طبیعت منزوی و اجتناب او از تماس با هر چیز مربوط به آمریکا در گذشته را نشان می‌دهد. این نشان‌دهنده جدیّت نظریات طالبان درباره موشک‌باران‌های ایالات متحده و بن‌لادن خشمگین ماست. طالبان به رغم آنکه اشاره می‌کنند ما برای مذاکره پیش‌قدم شده‌ایم، علاقمند هستند با ما درباره بن‌لادن و مسائل دیگر مذاکره کنند. لیکن برای اقدام درست طالبان درباره بن‌لادن راه درازی در پیش است.

مخابره مختصر زیر به صراحت میان عبدالحکیم مجاهد، یکی از مقامات طالبان، و یک دیپلمات ایالات متحده در پاکستان انجام گرفته است. به نظر می‌رسد برای نخستین بار مقام حکومتی ایالات متحده از زبان یکی از مقامات ارشد طالبان می‌شنود که طالبان مخالفت زیادی با بن‌لادن پیدا کرده‌اند.

وزارت خارجه ایالات متحده

مخابرات غیرطبقه‌بندی شده، بخش افغانستان

۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸

چکیده: در ملاقاتی در سیزدهم سپتامبر با یک مقام ارشد طالبان، عبدالحکیم مجاهد، دی‌سی‌ام [وکیل کل هیأت سفارت ایالات متحده در پاکستان[1]] در تبادل نظرها، کلاً در برابر تروریسم جبهه‌گیری کرد. مجاهد در پاسخ گفت که ایالات متحده در مورد بن‌لادن باید «صبور» باشد. او مدعی شد که ملّاعمر رهبر طالبان از تداوم حضور او در کشور به شدت حمایت می‌کند، اما هشتاد درصد مقامات طالبان مخالف او هستند. دی‌سی‌ام گفت که بن‌لادن، طالبان و ایالات متحده را رویاروی هم قرار داده است؛ حالا وقت آن است که طالبان با او و گروه‌اش برخورد کنند. مجاهد گفت که طالبان «نقاط ضعفی» دارد و دنیا نباید انتظار زیادی از آنها داشته باشد.

1. DCM [deputy chief of mission at U.S.embassy in Pakistan]

مجاهد در پاسخ به دیدگاه‌های ایالات متحده، تفاسیر زیر را ارائه داد:

الف. او گفت صبح زود با وکیل احمد [از مقامات مهم طالبان] هماهنگی کرده، و اگرچه اخبار «بازداشت خانگی» اسامه بن‌لادن دروغ است، اما طالبان یک بار دیگر به او هشدار داده‌اند در امور سیاسی یا فعالیت‌های خبری مداخله نکند. همچنین طالبان تمام «وسایل ارتباطی» او را جمع کرده‌اند.

ب. مجاهد افزود که شخصاً به وکیل تأکید کرده تا مطمئن شود که طالبان تمام فعالیت‌های بن‌لادن را زیر نظر دارند.

ج. افراد معدودی موافق حضور بن‌لادن در افغانستان هستند. هشتاد درصد رهبران طالبان مخالف حضور او [در افغانستان.م] می‌باشند که از آن جمله‌اند ملّا ربّانی معاون رهبری، وکیل احمد، و ملّاجان «کفیل وزارت معادن». ملّاعمر حامی بزرگ بن‌لادن است.

د. طالبان از «۱۰ گروه جداگانه» تشکیل یافته است. تنها انگیزه‌ای که آنها را متحد ساخته، تمایل به شکست «سالاران جنگ» و پایان دادن به «هرج و مرج» است. این خواسته تحقق یافته و جنگ به پایان رسیده، گروه‌های مختلف طالبان به یکدیگر خواهند پرداخت و اموری مانند امور بن‌لادن و رفتار با زنان به شیوه مثبتی مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

س. موضوع بسیار پیچیده است؛ طالبان به راحتی نمی‌توانند بن‌لادن را بیرون برانند، زیرا از سوی دیگر مسلمانان تحت فشار قرار می‌گیرند. لیکن، به گفته مجاهد در نهایت، یک روز بن‌لادن ناچار از ترک افغانستان خواهد شد.

ش. بنابراین، ایالات متحده باید «صبور» باشد و «خردمندانه عمل کند.» به مورد بن‌لادن رسیدگی خواهد شد.

تفسیر

مجاهد اگرچه در طول یک ساعت مکالمه، تعابیر متضادی ارائه کرد و به نظر می‌رسید می‌خواهد فاصله‌ای میان گفته‌های خود و طالبان ایجاد کند، اما ظاهراً پیغام ما را در مورد بن‌لادن درک کرده است. به هر حال، مدت مدیدی است که معلوم شده مجاهد ـ یک طالبان میانه‌رو ـ با ملّاعمر که سرپرستی طالبان را در دست دارد، صمیمی نیست، و مکالمه به تأکید بر محدودیت‌های نفوذ مجاهد در قندهار [پایتخت

توافقی طالبان] منجر شد. اظهارات او صریح بود و در نهایت بهترین بده بستانی بود که می‌توانستیم با یک مقام طالبان در مورد بن‌لادن داشته باشیم. مجاهد نشان داد که عمیقاً به حمایت عمر از بن‌لادن و مخالفت بیشتر رهبران طالبان با حضور او [در افغانستان.م] ایمان دارد. (یادآوری: کاملاً محرز شده که عمر قویاً موافق حضور بن‌لادن است؛ طرز تلقی‌های دیگر رهبران طالبان چندان مشخص نیست.) مجاهد با توجه به افزایش قدرت عمر در آینده‌ای نزدیک، ظاهراً مطمئن نیست که طالبان در کوتاه مدت بتواند به موضوع بن‌لادن بپردازند و به همین دلیل به ایالات متحده توصیه می‌کند که «صبور» باشد. ما مراقب بودیم که ناشکیبایی نکنیم.

در چهارم مارس ۱۹۹۹، با عبدالحکیم مجاهد از مقامات طالبان، درباره بن‌لادن صحبت کردم؛ او گفت: (۱۶)

با توجه به نگرانی‌های برخی از کشورها در ارتباط با استفاده بن‌لادن از افغانستان برای عملیات تروریستی، تمام وسایل ارتباطات جمعی او از جمله تلفن‌های ماهواره را در اوایل فوریه [۱۹۹۹] توقیف کردیم. طالبان همچنین به بن‌لادن گفت در تمام مدتی که در افغانستان است نمی‌تواند در خاک افغان به عملیات نظامی دست بزند.

ابوولید المصری، اهل مصر، سردبیر مجلّه *الامارة*، مجلّه عربی زبان طالبان بود. ابوولید کتابی درباره «اعراب افغان» نوشت که در دسامبر ۲۰۰۴ به صورت پاورقی در روزنامه *الشرق الاوسط* منتشر شد.(۱۷)

در این هنگام ریشه‌های مخالفت با بن‌لادن در میان طالبان جان گرفت. ملّامحمّدحسن [وزیر خارجه وقت طالبان] برجسته‌ترین عنصر مخالف در صف طالبان بود. او یکی از اعضای نیرومند انجمن شورای طالبان و مدتی وزیر خارجه بود. او معتقد بود که بن‌لادن در سیاست خارجی امارت [افغانستان] به عنصری تصمیم‌گیرنده تبدیل شده و به دلیل فعالیت‌های رسانه‌ای او، ایالات متحده، پاکستان و ارتجاع عرب، تحت تأثیر ایالات متحده، اروپا و ملل متحد بر ضد طالبان برخاسته‌اند. [اشاره به تحریم‌هایی که ملل متحد در اکتبر ۱۹۹۹ بر ضد طالبان اعمال کرده بود.](۱۸)

این جناح آشتی‌گرا معتقد بودند که بن‌لادن بایستی مجازات یا اخراج شود، زیرا بارها از اطاعت فرامین «امیرالمؤمنین» [ملّاعمر] و خودداری از مصاحبه با رسانه‌ها،

سر باز زده است.

ملّا خاکشار[1] معاون وزیر کشور طالبان، جایگاه نیرومندی داشت. او با حضور بن‌لادن در افغانستان، تقریباً از همان نخستین لحظه‌ای که تبعیدی سعودی در سال ۱۹۹۶ قدم به خاک افغان گذاشت، مخالف بود. (۱۹)

برای اولین و آخرین بار بن‌لادن را در مهمان‌سرای متعلق به ملّا ربّانی، رئیس‌الوزراء، [در ۱۹۹۶] ملاقات کردم. هفت تا هشت نفر، از جمله خود من، ملّاربّانی، دو مهمان او، یک مترجم، اسامه و دو همراهش حضور داشتند. به بن‌لادن گفتم: «وقت آن رسیده که جماعت شما کشور ما را ترک کنند. البته اختلافاتی در میان افغان‌ها هست، اما این موضوعی داخلی است و ما به مرور زمان این مشکلات را حل خواهیم کرد.» این ملاقات، تنشی میان من و اسامه ایجاد کرد و دیگر ملاقاتی میان ما اتفاق نیفتاد. در آن هنگام ملّاربّانی به من گفت که جلسه را ترک کنم. دیگر هیچ وقت بن‌لادن را ندیدم. پس از آن، بن‌لادن از من دوری می‌کرد. او می‌گفت که من مشکل ذهنی دارم.

به درخواست شخص او، من در خلوت خودم بودم. هیچ‌کس مهمانی را که حرمت خانه را می‌شکند، دوست ندارد. هر از چندگاهی به ملّاعمر می‌گفتم: «ببینید، ملّاصاحب، اقامت اسامه در افغانستان هیچ ضرورتی ندارد. حضور او برای کشور ما زیان‌آور است.» علت اینکه رهبران طالبان مشکلات زیادی با من دارند و می‌کوشند جایگاه مرا تضعیف کنند، موضع گیری من درباره بن‌لادن است. خدا می‌داند چرا به سوی من آتش نگشودند و خدا را شکر که زندانی نشدم.

در میان طالبان گروه کوچکی وجود داشت که حضور بن‌لادن را در کشور برنمی‌تافت. ما به گروه میانه‌رو طالبان پیشنهاد کردیم که به نزد ملّاعمر بروند و درباره حضور بن‌لادن با او صحبت کنند. این اتفاق هرگز نیفتاد. کسی جرأت نکرد این موضوع را بهٔ ملّاعمر بگوید. از سوی دیگر بن‌لادن به پخش پول، خودرو و وسایل نقلیه پرداخت و به همین دلیل برخی از اعضای طالبان او را دوست داشتند.

احمد زیدان رئیس دفتر [تلویزیون. م] الجزیره در پاکستان.(۲۰)

1. Khakshar

می‌دانید، این [روابط میان ملّاعمر و بن‌لادن] یک معماست. اسامه بن‌لادن این حکایت را به من گفت: ملّاعمر در ۱۹۹۹ به من گفت: «ببین، می‌توانی گفتگو [با رسانه‌ها] را متوقف کنی ـ خوب؟» و بعد بن‌لادن گفت: «ببین، مکّه مقدس‌ترین مکان در روی زمین است و من آن را ترک کردم و به اینجا آمدم، زیرا می‌خواستم خودم را نشان بدهم. حالا، اگر می‌خواهی من ساکت شوم، افغانستان را ترک می‌کنم.» ملّاعمر مانند مردی عمل می‌کرد که می‌خواهد کشورش را اداره کند، اما بن‌لادن مانند مردی عمل می‌کرد که می‌خواهد دنیا را تغییر دهد.

به باور من القاعده موفق شد از نظر مرامی طالبان را بفریبد. شواهد حاکی است که افغان‌ها در سیاست مانند هم هستند. افکار آنها، همواره متوجه [امور سیاسی] بین‌الملل نیست و القاعده توانست طرز تفکر طالبان را به کلی متحول سازد. حالا آنها به آمریکا، فلسطین، به این، به آن، به سیاست بین‌المللی می‌اندیشند. این یک شوخی بود. این شماره یک است. و شماره دو آن است که القاعده موفق شد ملّاعمر را راضی کند تا تمام کشورش را فدای یک نفر سازد.

حامد میر، زندگینامه‌نویس پاکستانی بن‌لادن. (۲۱)

گمان می‌کنم که ملّاعمر با بن‌لادن رابطه‌ای شخصی داشت. بیشتر رهبران طالبان با بن‌لادن مخالف بودند و به همین دلیل هرگاه که برای مصاحبه با بن‌لادن به افغانستان می‌رفتم، طالبان مرا دستگیر می‌کرد. گمان می‌کنم بن‌لادن در این گفته خود به ملّاعمر موفق بود که «من جهادی به راه انداخته‌ام و این مهمترین برهه از تاریخ است، اگر تقاضای اخراج مرا از افغانستان بپذیری، تمام مردم افغانستان را در تاریخ سرافکنده خواهی کرد.» به همین دلیل ملّاعمر حاضر شد همه چیز را فدای اسامه بن‌لادن بکند، اما دیگر اعضای طالبان می‌گفتند که اسامه بزرگترین تهدید برای نخستین حکومت اسلامی در روزگار معاصر است و اگر او مجبور به ترک افغانستان نشود، ما قادر نخواهیم بود کلمة‌الله را در حکومت خود رایج کنیم. بنابراین، در واقع در میان طالبان دو مکتب فکری وجود داشت و اکثریت رهبران طالبان با بن‌لادن مخالف بودند.

عبدالباری عطوان، سردبیر روزنامه القدس العربی.

اسامه بن‌لادن با ترتیب دادن پیوستن جلال‌الدّین حقّانی (یک ژنرال افغانی متکلم به زبان عربی که در مقام نیرومندترین فرمانده نظامی طالبان قرار دارد) به طالبان، لطف

بزرگی به ملّاعمر کرد، زیرا طالبان فاقد این شیوه نظامی بودند، شیوه‌ای که طی آن ژنرال‌ها بر نیروهای آنها و کاربرد آگاهانه سلاح‌ها نظارت کنند. بن‌لادن حقّانی را به میان طالبان آورد. این لطف بزرگی بود.

در گزارشی داخلی از طالبان که در دوره‌ای بعد از ۱۹۹۶ نوشته شده، ابوحفص، فرمانده نظامی القاعده، شرایط رهبری طالبان را خلاصه کرده و طرز تلقی آنها را از القاعده آشکار کرده است. گزیده آن در زیر می‌آید. (۲۲)

۱. تمام رهبران جنبش از مدارس عربی فارغ‌التحصیل شده‌اند و بیشتر آنها روحانی و طلبه هستند.

۲. برخی از رهبران جنبش قبلاً عضو سازمان‌های گوناگون بوده‌اند و نه یک سازمان واحد.

۳. بیشتر رهبران در جهاد سابق بر ضد روس‌ها مصدوم شده‌اند.

۴. ما آنها را مخلص و مصمم به تحکیم مذهب و ادامه جهاد در هر جا که خواست خدا باشد، یافتیم.

۵. موضع‌گیری آنها نسبت به اعراب که در جهاد افغانستان جنگیدند برتر شمردن جایگاه‌شان است، از آنها استقبالی باشکوه به عمل می‌آورند و از فداکاری مجاهدان عرب سپاسگزارند و بر اقامت‌شان در افغانستان به عنوان مسلمان و مجاهد، صحّه می‌گذارند.

گزارش ابوحفص دربارهٔ طالبان حاکی از تفاهمی جزئی درباره منافع اقتصادی آمریکا در ناحیه و در آن ایام است که بر تدارکات انرژی کاسپین متمرکز بود.

اهمیت افغانستان برای ایالات متحده آمریکا:

ایالات متحده آمریکا می‌کوشد بر هر ناحیه‌ای که دارای فرآورده‌های نفتی کلان است تسلط پیدا کند. از جمله این نواحی، جمهوری‌های مسلمان حاشیه دریای خزر (ترکمنستان و دیگران) است. این ناحیه ۱/۸ ذخیره نفت جهان را داراست و مقادیر زیادی نیز گاز دارد. اهمیت افغانستان در این رابطه به شرح زیر است. باید سه مسیر نقل و انتقال را به منظور آوردن نفت و گاز دریای خزر به آب‌های گرم و انتقال آن به سایر نقاط جهان در نظر گرفت.

۱. لوله‌گذاری از مسیر جمهوری‌های روسیه و از آنجا به اروپا. این مسیر بسیار

طولانی است و تحت کنترل روسیه و اروپا قرار دارد.

۲. از طریق ایران به بندرعبّاس. لوله‌گذاری در این مسیر، ایرانی‌ها را قادر می‌سازد که به این نفت تسلط کامل داشته باشند، و آمریکایی‌ها کلاً این مورد را رد می‌کنند.

۳. مسیر سوم از طریق افغانستان به پاکستان (کراچی) است، و این بهترین و مطمئن‌ترین راه است و منافع سرشاری برای پاکستان و آمریکا دارد.

در نهایت، حکومت آمریکا سخت به انتقال نفت و گاز از طریق لوله‌گذاری از ترکمنستان و از طریق افغانستان به پاکستان توجه دارد و این امر مستلزم تسلط آمریکا بر خلیج [فارس. م] است و این لوله‌گذاری از اراضی پاکستان نیز که متحد آمریکاست، می‌گذرد. از این رو، ایران از این مورد بی‌بهره می‌ماند و شرکت‌های آمریکایی نیز طرحی را که ارزش آن به پنج میلیارد دلار می‌رسد، مقاطعه خواهند کرد.

ابوحفص در تحلیلی از طالبان، تعبیری از مهمان‌نوازی و خطرات حاصله از پناه دادن القاعده دارد.

خوشامدگویی عمومی است و این نشانه روشنی از خلوص آنهاست مخصوصاً که به دلیل حضور مجاهدان عرب و خودداری از تحویل هر یک از رهبران [مجاهدان عرب] به حکومت‌ها که شب و روز خواهان اخراج‌شان هستند، سخت تحت فشار قرار دارند.

او همچنین به بررسی ضعف‌های طالبان می‌پردازد که به شرح زیر است:

کاستی‌های جنبش

۱. افراد جنبش طلبه‌ها و روحانیونی است که به اندازه کافی تجربه اداری یا سازمانی یا سیاسی ندارند.

۲. جایگاه اقتصادی آنها بسیار ضعیف است.

ابوجندل محافظ شخصی بن‌لادن (۲۳)

مناسبات میان ملّاعمر و شیخ [بن‌لادن] در پی پیشروی احمدشاه مسعود فرمانده افغان به سوی کابل [پس از ۱۹۹۶] و هشدار شیخ اسامه بن‌لادن به مجاهدان عرب در افغانستان برای دفاع از کابل، قوی‌تر و محکم‌تر شد. آنها در دفاع از کابل نقش مهمی داشتند و دفع نیروهای مسعود تجربه نظامی خوبی برایشان در پی داشت. در آن ایام خون اعراب و افاغنه در جبهه‌های افغان ریخته شد و این عامل مهمی در تقویت رابطه

و تحکیم همبستگی میان سازمان القاعده و جنبش طالبان بود.

اما در مورد احمدشاه مسعود و اختلاف او با شیخ اسامه، به شما اطمینان می‌دهم که این اختلافات ناشی از اختلافات کوتاه مدت او با طالبان نبود و تازگی هم نداشت. مسعود و بن‌لادن از قدیم اختلاف داشتند. این اختلافات از همان روزهای اول جهاد در افغانستان شروع شد.

مناسبات میان ملّاعمر و شیخ اسامه بن‌لادن در نتیجه همگرایی شرایط مذهبی و مرامی حاصل شد. آنها دشمن مشترک داشتند؛ یعنی ایالات متحده. ملّاعمر می‌گفت ایالات متحده، طالبان را نه به خاطر اسامه بن‌لادن، بلکه به این خاطر مورد حمله قرار می‌دهد که حکومت طالبان را از افغانستان براندازد، زیرا این حکومت شریعت اسلام را در کشور برقرار می‌سازد.

حکومت سعودی به گفتگوهایش ادامه داد و هیأت‌های متعددی را به نزد بن‌لادن فرستاد و تلاش کرد او را به عقب‌نشینی از سیاست‌های جهادی‌اش وادار سازد. دلیل این امر، روابط محکم میان خاندان بن‌لادن و خاندان سعودی حاکم بود. گاهی برادران او و گاهی مادرش را می‌فرستادند. یک بار حکومت سعودی مادر و برادر ناتنی او را که از مادر یکی بودند با یک هواپیمای مخصوص سعودی فرستاد که این هواپیما در فرودگاه قندهار به زمین نشست. آنها پس از ورود به قندهار تلاش کردند او را متقاعد سازند. شیخ اسامه گفت: «این یک اصل است. این اصل در قلبم قرار دارد و با خدا عهد کرده‌ام که از آن برنگردم. مانند یکی از اصحاب پیامبر که گفت: «والله، اگر هزار جان به من ببخشی و این جان‌ها یک به یک راه هلاک بپیمایند، نخواهی توانست مرا از راه خود منحرف سازی.» با این همه، با مادرش بسیار مهربان بود و با او خوش‌رفتاری کرد و برای متقاعد ساختن مادرش از شیوه خاص خود بهره گرفت. او با دست خالی برگشت.

خالد بطرفی دوست دوران کودکی بن‌لادن است. او با مادر بن‌لادن و بچه‌هایش که حاصل ازدواج دوم اوست، رابطه دارد.

این موضوع، برای مادر او، بدتر و بدتر و بدتر شد. آن‌گاه به افغانستان رفت. در آغاز، اسامه با او گفتگو می‌کرد و بعدها تنها کانال ـ تلفن ـ از کار افتاد.

او پسری فرمانبردار بود، بیشتر از برادران و خواهرانش. منظورم این است که

بسیار مطیع بود. هرگز صدایش را برای مادرش بلند نمی‌کرد. و همواره لبخند می‌زد، دست‌های او را می‌بوسید، و بر پاهای او بوسه‌می‌زد و مثل این بود که می‌گوید، غلام توام. و همواره به یاد او بود ـ همواره. درباره کوچکترین چیزها از او سؤال می‌کرد: امروز چه غذایی درست می‌کنی و چه کار می‌کنی، کجا می‌روی. و مادرش به همین دلیل او را دوست دارد، اما با خط فکری و اعمال او موافق نیست. بنابراین، حدس می‌زنم کار سختی است. مادرش با مردم زیاد صحبت نمی‌کند. حتی نمی‌خواهد همسر مرا ـ که به او نزدیک است ـ ببیند زیرا نمی‌خواهد کسی به دیدن او برود: او در وضعی نیست که حال گفتگو داشته باشد.

شاهزاده ترکی الفیصل، رئیس سازمان امنیت سعودی تا ۲۰۰۱. (۲۴)

[در ژوئن ۱۹۹۸] ملک فهد و ولیعهد عبدالله مرا به ملاقات ملّاعمر فرستادند تا او را ترغیب کنم که بن‌لادن را به پادشاهی تحویل دهد. دلیل این امر برخی اقدامات و بیانیه‌های او بود. از ملّاعمر خواستم او را تحویل دهد و او موافقت کرد. آنها از علاقه خود به ما و نه شخصی واحد سخن گفتند. ملّاعمر از من خواست که به پادشاه و ولیعهد بگویم که او خواستار تشکیل انجمنی مشترک از سعودی ـ افغانی است تا شرایط تحویل او را فراهم آورند. [یکی از مشاوران ملّاعمر] آمد تا به ولیعهد بگوید که درخواست پادشاهی برای تحویل او پذیرفته شده و به همین دلیل باید انجمنی مشترک تشکیل شود تا شرایط تحویل را فراهم آورد.

ای کاش [دوباره در سپتامبر ۱۹۹۸ پس از انفجارهای سفارت ایالات‌متحده در آفریقا به افغانستان] نرفته بودم. پس از توافق آشکار برای تحویل اسامه، متوجه شدم ملّاعمر تصمیم خود را تغییر داده و نسبت به پادشاهی [سعودی] و مردم آن، بدبین است. در آن شرایط، چاره‌ای جز آغاز مذاکرات نداشتم. اما، هنوز لحظه‌ای را که از جلسه بیرون می‌آمدم به یاد دارم، به ملّاعمر گفتم که یک روز از تصمیم خود پشیمان خواهد شد و مردم بدبخت افغان بهای آن را خواهند پرداخت.

به گفته ابوجندل، محافظ شخصی بن‌لادن، سعودی‌ها نه تنها دیپلمات‌ها، بلکه آدم‌کشان را نیز به افغانستان فرستادند.(۲۵)

سازمان امنیت سعودی چندین بار کسانی را مأمور کشتن شیخ اسامه بن‌لادن کرد، اما موفقیتی به دست نیاورد. من در دستگیری یکی از این عاملان که می‌کوشیدند

بن‌لادن را در افغانستان بکشند، شرکت داشتم. سازمان امنیت سعودی، جوان اوزبکی را که مقیم عربستان سعودی بود به قندهار فرستاد و به او قول داد که در صورت موفقیت در کشتن بن‌لادن، دو میلیون ریال سعودی (بیش از ۵۰۰/۰۰۰ دلار) به اضافه تابعیت سعودی را به او خواهد داد. پس از دستگیری از او پرسیدم: «تصور می‌کردی بتوانی شیخ اسامه بن‌لادن را بکشی و از میان چهارده محافظ مسلح به سلاح‌های اتوماتیک و در سطح عالی آموزش‌یافته بگریزی؟» او کاملاً گیج بود و مثل اینکه از یک بیهوشی طولانی بیدار شده است. مانند یک بچه به نظر می‌رسید. تنها هجده سال داشت و فریب خورده بود. به طور رقت‌انگیزی گریه می‌کرد و می‌گفت: «اشتباه کردم.» سرانجام بن‌لادن گفت: «آزادش کنید.» [سوءقصد] تقریباً با شلیک [موشک‌های کروز ایالات متحده] علیه اردوگاه‌های سازمان القاعده [در ۲۰ اوت ۱۹۹۸] مصادف بود.

جمال اسماعیل، روزنامه‌نگار فلسطینی که رئیس دفتر [تلویزیون .م] الجزیره در پاکستان بود، در دسامبر ۱۹۹۸ با بن‌لادن مصاحبه کرد، علاقه او به فیلم رسانه‌ای و مخالفت برخی از مقامات طالبان را افزایش داد. (۲۶)

به احتمال زیاد در ۱۸ دسامبر سال ۹۸ بود، در خانه‌ام نشسته بودم. کسی از دفتر ملّاعمر به من تلفن کرد. ابوحفص مصری، محمّد عاطف، گفت، «جمال، صریحاً به تو می‌گویم خودت را به قندهار برسان و ترتیب مصاحبه‌ای با تو را خواهیم داد.» گفتم، من سؤالات خودم را برای الجزیره مطرح می‌کنم و سؤالاتی نیز دارم که یکی از دوستانم [پیتربرگن از CNN در اختیارم گذاشته] که با بن‌لادن ملاقات داشته مطرح کرده و او درخواست کرده به این سؤالات پاسخ داده شود. او گفت؛ «در این باره باید با اسامه صحبت کنم.»

نزدیک به دو ساعت و چهل و پنج دقیقه از شهر قندهار به سوی [ولایت] هلمند رانندگی کردیم، و از راه اصلی گذشتیم. در یکی از تپه‌های آنجا، چادرها و برخی از جنگجویان عرب را دیدیم. برخی از آنها گلوله‌های استینگر [ضدهوایی آمریکایی] حمل می‌کردند. آنجا سه چادر دیده می‌شد. یکی از چادرها برای نمازگزاران بود، یکی برای مصاحبه و دیگری برای محافظان در نظر گرفته شده بود. در این چادرها بیش از بیست نفر حضور داشتند و شاید به همین تعداد نیز در رأس کوه‌های مشرف [به اردوگاه] دیده می‌شدند.

محمّد عاطف به من گفت، «جمال، از تو یک خواهش داریم. به دِلایل امنیتی، جز از اسامه و ایمن [الظواهری] از کسی دیگر فیلم نگیر.» اسامه آمد و از او سؤالاتی [که از پیتر برگن بود] کردم. او گفت، «جمال، تعهد کرده‌ام که با هیچ‌یک از رسانه‌های غربی مصاحبه نکنم یا هیچ نوع خبری در اختیار آنها نگذارم. همه آن رسانه‌ها را غیرمسلمان تلقی می‌کنم و ما باید روایات خود را از طریق مسلمانان منتشر سازیم.» گفتم، «اگر عقیده شما این است، باشد.»

از سال ۹۲ به بعد پیش از آنکه عازم سودان شود نخستین بار بود که او را می‌دیدم. در مدت شش سال تغییرات زیادی روی داده بود و می‌شد تفاوت را دریافت. در آن هنگام، او اسلحه‌اش را همه‌جا با خود نداشت. [حالا] بر باور ضدآمریکایی و کلاً غربی و مخصوصاً دولت یهودی اسرائیل به شدت پافشاری می‌کرد. چهار ساعت با او بودیم.

دو پسر، و محافظانش را در آنجا دیدم. گمان می‌کنم در آن هنگام یکی از آنها هجده یا نوزده و آن دیگری عثمان، چهارده یا هفده سال داشت. و پسر دیگر، عمر یا عبدالرحمان نامیده می‌شد.

بنا به آیین اسلام و تعالیم اسلامی به ویژه در امور جهاد، ما به کشتار غیرنظامیان فکر نمی‌کنیم. اسامه گفت، «در حالی که آنها [یهودیان و مسیحیان] غیرنظامیان ما را می‌کشند، سرزمین‌های ما را اشغال می‌کنند، خواهران و برادران ما را بی‌سیرت می‌سازند و میان هیچ‌یک از ما تفاوتی نمی‌گذارند، چرا ما باید میان آنها تفاوت بگذاریم؟»

گزیده‌هایی از مصاحبه بن‌لادن با جمال اسماعیل از الجزیره، ۱۹۹۸. (۲۷)

امروز هرگونه تجاوز آمریکا به افغانستان نباید صرفاً تجاوز علیه افغانستان تلقی شود، بلکه باید علیه جهادی به شمار رود که در جهان اسلام به راه افتاده است. روابط ما با طالبان بسیار محکم است و این رابطه‌ای مرامی است و نه رابطه‌ای براساس روابط سیاسی یا مالی.

ما همواره خدا را شکر می‌کنیم، زیرا من از سلامتی کامل برخوردارم. ما در اینجا در این کوهستان، سرمای سخت را تحمل می‌کنیم و تابستان‌های بی‌نهایت گرم آن را تاب می‌آوریم. سرگرمی دلخواه من، اسب سواری است و هنوز می‌توانم بی‌وقفه هفتاد کیلومتر (۴۰ مایل) اسب‌سواری کنم.

جمال اسماعیل.

این مستند [مصاحبه با بن‌لادن در] ژوئن ۹۹ [به صورت خبر پخش شد]. الجزیره یک ماه برای آن تبلیغ کرد: «تنها در الجزیره، مردی علیه یک کشور و یک کشور علیه یک مرد [مستند] «نابودی القاعده» را ببینید. و آنها بخشی از مصاحبه بن‌لادن را پخش کردند، بخشی که او آمریکا را به اقدام علیه اعراب و مسلمانان، و حمایت از اسرائیل متهم می‌سازد و [می‌گوید. م] این حق قانونی ماست که آنها را مجبور کنیم از اراضی مقدس ما بگریزند و بخش‌هایی از نطق بیل کلینتون علیه اسامه بن‌لادن [را نیز پخش کردند. م]

به گفته اِ اف پی[1] (آژانس اخبار) هنگامی که الجزیره شروع به پخش این برنامه کرد، خیابان‌های ریاض و دیگر شهرهای سعودی خلوت شد. و پس از پخش آن، مقالات و تحلیل‌های زیادی در نشریات عربی نوشته شد. برخی‌ها اگرچه آشکارا از او حمایت نکردند، اما حداقل از دیدگاه او دفاع کردند و از آمریکا خواستند سرزمین مقدس را ترک کند یا از حمایت اسرائیل دست بردارد.

در اوایل ژوئیه ۱۹۹۹ حوصله دولت کلینتون از سخت‌گیری طالبان درباره بن‌لادن، سر رفت. رئیس‌جمهور کلینتون با صدور فرمانی، تحریم‌هایی علیه رهبری طالبان در نظر گرفت، گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید. (۲۸)

۶ ژوئیه ۱۹۹۹

کاخ سفید

اداره معاونت مطبوعات

برای انتشار فوری ۶ ژوئیه ۱۹۹۹

فرمان اجرایی

تسدید دارایی و جلوگیری از

انجام معامله با طالبان

من، **ویلیام جی. کلینتون**، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا تشخیص داده‌ام که عملکرد و سیاست طالبان در افغانستان این است که اجازه دهند قلمرو تحت اداره‌شان

---

1. AFP

در افغانستان، پناهگاهی امن و پایگاهی برای عملیات اسامه بن‌لادن و سازمان القاعده درآید که علیه ایالات متحده و مردم دست به اعمال خشونت‌آمیز زده‌اند و تهدید به تداوم آن کرده‌اند که این تهدیدی غیرمعمول و غیرعادی برای امنیت ملی و سیاست خارجی ایالات متحده است، و از این رو، برای مقابله با تهدید مذکور، یک حالت فوق‌العاده ملی اعلام می‌کنم.

بنابراین، دستور می‌دهم:

الف) تمام دارایی و سهام قانونی مالی طالبان؛ و

ب) تمام دارایی و سهام قانون مالی اشخاصی که وزارت خزانه‌داری، با مشورت وزارت خارجه و دادستان کل مشخص می‌کند که:

(نخست) مالکیت یا کنترل، یا کفالت، یا نمایندگی اموال طالبان را دارند؛ یا (دوم) تدارکات مالی، مادی، یا حمایت فنی، یا خدمات حمایتی، هر یک از موارد فوق که، در ایالات متحده قرار دارد و از این پس وارد ایالات متحده می‌شود، یا از این به بعد به مالکیت یا کنترل افراد در ایالات متحده درمی‌آید، مسدود شود.

ویلیام جی. کلینتون

کاخ سفید

۴ ژوئیه ۱۹۹۹

*

ابومصعب السوری اهل سوریّه که به القاعده پیوسته بود، در نهضت جهادی، نظریه‌پرداز مهمی به شمار می‌رفت. او شخصی بود که من از طریق عمر که در ۱۹۹۷ برای مصاحبه CNN با رهبر القاعده ما را به نزد بن‌لادن برده بود، با او آشنا شده بودم. روابط السوری با بن‌لادن، به رغم اهمیت او به عنوان یک نظریه‌پرداز برای القاعده، غالباً تشنج‌زا بود.

پس از سقوط طالبان، شش نوار ویدئویی در افغانستان پیدا شد که دارای تاریخ اوت ۲۰۰۰ است و السوری را در جلوی یک وایت‌بُرد در حال نطق نشان می‌دهد. دوربین کلاً روی السوری ثابت شده و او نظریات خود را بر روی بُرد می‌نویسد. (۲۹)

در نوار نخست السوری عناوین اهدافی را که از سخنرانی در نظر دارد مشخص می‌سازد. ابتدا می‌خواهد نوارهای ویدئویی توزیع شود تا افراد یاد بگیرند چگونه پیروان جهاد را با آگاهی دادن درباره «ستم یهودی ـ صلیبی بر مسلمانان» برانگیزند.

سپس به جنبه عملی وارد می‌شود، مثلاً امنیت هسته‌های جهادی چگونه تأمین شود و در صورت شکست در یک عملیات اصلی چه طرح‌های ضمنی باید تهیه کرد.

نوار با نخستین درس سوری به پایان می‌رسد. سوری از فساد جهان غرب بحث می‌کند و می‌گوید که این راه خوبی برای برانگیختن مسلمانان است. او از گناه، هرزه‌گی‌ها، هم‌جنس بازی‌های زنان بحث می‌کند.

سوری که نقشه‌ای از جهان در پشت سر او دیده می‌شود، می‌گوید هشتاد درصد نفت در سرزمین‌های اسلامی است. او غرب را متهم به پایین نگاه داشتن قیمت نفت به طور ساختگی، می‌کند.

سوری توضیح می‌دهد چگونه مسلمانان با استفاده از فرصت حتی در پشت جبهه می‌توانند اهداف را مورد حمله قرار دهند. «اگر در مالزی می‌شنوید بر چچن چه می‌رود، بروید و سفیر روسیّه را با چاقو بکشید.»

اگر مسلمانی در بریتانیا اقامت دارد لازم نیست کار یا دانشگاه را رها کند و برای جهاد به جبهه برود. کاری که باید بکند این است که عوامل مطبوعاتی را فرا بخواند و بگوید من عضو مقاومت جهان اسلام هستم و مسئولیت آنچه را در جهان اتفاق می‌افتد به عهده بگیرد. اگر کسی در سوئد زندگی می‌کند نقطه امنیت یهودی را پیدا کند و به آن حمله برد.

سوری توضیح می‌دهد که اهداف باید براساس دو معیار انتخاب شود. نتیجه آن تا حد ممکن برای دشمن دردناک باشد و تا آنجا که ممکن است موجب بیداری مسلمانان بشود.

فهرست اهداف:

۱. مراکز مبلغان و هیأت‌های فرهنگی، زیرا اینها کارخانه‌های دشمنان [اسلام] و سکولاریسم هستند.

۲. شرکت‌ها، معادن، مولدها و عوامل شرکت‌های خارجی، نمایندگی‌های شرکت آرامکو [در عربستان سعودی] که نفت مسلمانان را سرقت می‌کند.

۳. تمام امکانات دیپلمات‌ها و کنسولگری‌ها.

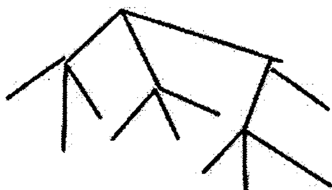
۴. تمام امکانات نظامی، از جمله مساکن خانواده‌ها در پایگاه‌ها.

۵. تمام مراکز امنیتی بیگانه، تمام آموزگاران و پزشکانی که در واقع موجب

گمراهی و جاسوس هستند.

۶. تمام اشکال گردشگری.

سپس سوری از ساختار سلسله مراتبی متداول در القاعده در سال ۲۰۰۰، انتقاد می‌کند. او با رسم نمودار نشان می‌دهد که دور زدن ساختار یک هسته که با هسته‌های متعدد به رهبری وصل است، چقدر ساده است:



سوری در کلاس می‌گوید، «شما باید در مرحله جدید یک پل تشکیل بدهید. توصیه می‌کنم پل شما بیشتر از ده عضو نداشته باشد.»

در سال ۲۰۰۳ یک قاضی اسپانیایی، بالتازار گراتسون،[1] سی‌وپنج متهم به فعالیت تروریستی را معرفی کرد که ابومصعب السوری در زمره آنها قرار داشت، نام واقعی او مصطفی ست مریم ناصر است. در کیفرخواست گراتسون، السوری آموزش‌دهنده اسلوب‌ها معرفی شده است.(۳۰)

مصطفی ست مریم ناصر، ابومصعب السوری یک شهروند سوریّه است، تابعیت اسپانیایی دارد. او امیر(رهبر) یک گروه سوری متحد با القاعده است که به عضویت انجمن یا «شورا»ی القاعده درآمده است. ست مریم نخستین بار در ۱۹۸۸ با بن‌لادن در افغانستان ملاقات کرد. ست مریم به محض ورود به افغانستان، اردوگاه آموزشی مجاهدان را برای القاعده به راه انداخت. ست‌مریم نوآیین‌هایی را از مبارزان و مجاهدان از فرانسه، ایتالیا و اسپانیا که مایل به آموزش بودند تحویل گرفت. این مجاهدان اروپایی پس از پایان آموزش باید به کشورهای مربوطه بازمی‌گشتند. در آنجا دوباره با جامعه درمی‌آمیختند، در واقع مانند «خواب‌آلودها» عمل می‌کردند و منتظر فرامین القاعده باقی می‌ماندند. پس از انتقال القاعده به سودان در سال ۱۹۹۱، السوری (ست‌مریم) در افغانستان ماند و گاهی به خارطوم مسافرت می‌کرد. او در سال ۱۹۹۵

1. Baltasar Grazon

به اسپانیا و سپس به بریتانیای کبیر رفت.

وحید مژده گزارشی داخلی از روزگاری که خود در میان طالبان صاحب مقام بود، تحت عنوان *افغانستان پنج سال تحت فرمانروایی طالبان* منتشر کرد. گزیده‌هایی از آن کتاب که در اواخر سال ۲۰۰۱ به زبان دری انتشار یافت در زیر می‌آید.(۳۱)

نباید پنداشت که القاعده در افغانستان سازمانی منسجم و کارآمد و بی‌نقص بود یا هر عرب داوطلب، از وابستگان آن به شمار می‌رفت. نفوذ معنوی اسامه آن‌قدر زیاد نبود که همه آنها را به اطاعت بی‌چون و چرا وادار سازد. ابومصعب السوری نیز در صف مخالفان اسامه قرار داشت.

ابومصعب که شهروندی بریتانیا را به دست آورده بود از زمان جهاد بر ضد اتحاد شوروی به افغانستان آمده بود. او همواره به طالبان توصیه می‌کرد که جلوی کارهای اسامه را بگیرد، زیرا مطمئن بود که اسامه نمی‌داند،چه می‌کند. هنگامی که ابومصعب در یک مصاحبه تلویزیونی با الجزیره گفت که روابطش با اسامه به سرآمده، منازعه میان آن دو به اوج خود رسید.

پس از سقوط طالبان، آلن کولیسون[1] خبرنگار *وال استریت ژورنال*، در کابل رایانه‌ای مستعمل خرید که معلوم شد یکی از رایانه‌های اصلی القاعده است ـ رایانه‌ای که بیشتر خود ایمن الظواهری از آن استفاده می‌کرده. کولیسون با همکارش اندرو هیگینس[2] تقریباً هزار سند را که در رایانه ذخیره شده بود رمزگشایی کرد، بیشتر این سندها رمزدار بود یا به رمز نوشته شده بود. نتایج بررسی‌ها ابتدا در *ژورنال* و بعداً در مجله *آتلانتیک* منتشر شد. یکی از اسناد القاعده در رایانه، نامه‌ای بود از ابومصعب السوری به ظواهری،به تاریخ نوزده ژوئیه ۱۹۹۹ که گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید.(۳۲)

سخت‌ترین چیزی که تاکنون شنیدم این است که ابوعبدالله [بن‌لادن] می‌گوید او از امیرالمؤمنین [ملّاعمر] حرف‌شنوی ندارد و هنگام گفتگو سخنان او را قطع می‌کند. گمان می‌کنم برادرمان [بن‌لادن] به مرض مصاحبه‌ها[ی تلویزیونی]، فلاش‌ها، پنکه‌ها، و تحسین‌ها گرفتار آمده است.

نعمان بن عثمان اهل لیبی است که در افغانستان همراه با القاعده جنگیده است.(۳۳)

---

1. Alan cullison
2. Andrew Higgins

پیش از یازده سپتامبر،[السوری و بن‌لادن] از یکدیگر نفرت داشتند. السوری رهبری بن‌لادن را برنمی‌تافت، زیرا می‌گفت، «بن‌لادن یک مستبد است،» و حتی او را «یک فرعون» می‌خواند.

*

وحید مژده، مسئول سابق وزارت خارجه طالبان، می‌گوید که عملیات نابودی میراث‌های فرهنگی افغانستان در سال ۲۰۰۱ از گرایش بیشتر رهبری طالبان به افراط‌گرایی حکایت داشت.

فرمان عمر برای نابود کردن مجسمه‌های [بودایی، در گنجینه کابل در بهار ۲۰۰۱] بی‌چون و چرا بود، و باید محرمانه انجام می‌گرفت تا توجه جهانیان را جلب نکند. تمام امیدها برای جلوگیری از این تصمیم برباد رفت. مقامات طالبان به گنجینه رفتند تا فرمان را اجرا کنند. در گنجینه باز شد و گروه‌ها که هر یک مسلح به نوعی چماق کلفت بودند وارد شدند و با گفتن عبارت «الله‌اکبر»، مجسمه‌ها را خرد کردند.

فرمان ملّاعمر برای نابود کردن مجسمه‌های بامیان [در ۲۴ فوریه ۲۰۰۱] ابلاغ شد. (این مجسمه‌ها مشهورترین آثار تاریخی افغانستان بودند، دو مجسمه از بودا، صدها پای‌بلند که در پرتگاه‌ها، در سده‌های سوم و پنجم میلادی کنده شده. طالبان به رغم نصیحت جامعه جهانی، از جمله بسیاری از ملل مسلمان، در مه ۲۰۰۱ درصدد برآمدند با توپ و انفجار، بوداها را نابود سازند.)

در آن هنگام مولانا متوکل در کابل، وزیر امورخارجه بود. صبح روز بعد از اجرای فرمان، او را در دفتر کارش ملاقات کردم و دیدم که اندوهگین است. گفت که روز قبل از فرمان ملّاعمر آگاه شده و با او تلفنی صحبت کرده است. متوکل در میان مقامات بالای طالبان، بسیار روشنفکر بود. متوکل با شناختی که از ملّاعمر داشت می‌دانست که فرمان باید تا آخر عملی شود و تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای جلوگیری از تصمیم او بی‌فایده است. نابودی مجسمه‌های بامیان احساس نفرت و بی‌اعتمادی جهانیان را نسبت به طالبان برانگیخت.

اما، نیروهای بیگانه در افغانستان، از جمله اعراب و جنگجویان آسیای مرکزی از نابودی مجسمه‌های بامیان بسیار خشنود شدند. یکی از افراد مدافع طالبان، شیخ محمّدعقلا، رهبر روحانی نابینای سعودی بود. او از روحانیون عالی‌مقام عرب به شمار

می‌رفت و گروهی او را از اخلاف شیخ‌محمّدبن‌باز [مفتی‌اعظم سابق سعودی] به‌حساب می‌آوردند. او همان کسی است که حملات یازده سپتامبر را به عنوان مقابله به مثل از سوی مسلمانان تأیید کرد و علناً به ستایش طراحان آن پرداخت.

نوارهای کاست سخنرانی شیخ‌عقلا که در ستایش از اقدام ملّاعمر بود به کابل فرستاده شد. [عقلا] همچنین اظهار شگفتی کرد که چرا نابودی مجسمه‌ها این قدر طول کشیده است. ملّاعمر به عنوان واکنش دستور داد یک‌صد گاو را سر ببرند و گوشت آنها را به عنوان کفاره تأخیر در میان نیازمندان در سراسر کشور توزیع کنند. ذبح یک‌صد گاو به عملی سیاسی تعبیر شد. در حالی که بوداییان در سرتاسر جهان نابودی مجسمه‌ها را محکوم کردند، ذبح یک‌صد گاو در یکجا، خشم هندوها را نیز برضد طالبان برانگیخت. گفته شده که قیمت چهارپایان را تراست الرشید که مؤسسه خیریه توانمندی در پاکستان است، پرداخته بود. از برخی مبارزان عرب و مقامات طالبان شنیدم که یک ماه پس از رویداد بامیان، شماری از داوطلبان عرب به القاعده پیوستند و تعداد سربازان طالبان در افغانستان به ده‌برابر ماه‌های قبل رسید.

یکی از اسنادی که در رایانه خریداری شده توسط خبرنگاران *وال‌استریت‌ژورنال* در کابل پس از سقوط طالبان به دست آمد نامه‌ای بود از بن‌لادن به ملّاعمر.(۳۴)

از خدا مسئلت دارم همان طور که شما را در نابودی خدایان بی‌جان،کر، و لال و دروغین [مجسمه‌های بامیان] موفق گردانید، در نابودی خدایان دروغین زنده [مانند] ملل‌متحد نیز توفیق دهاد.

وحید مژده اظهار می‌دارد که رژیم طالبان اگرچه بر عملیات جنگ بی‌پایان تاب می‌آورد، اما مخالفت‌های داخلی را نیز برانگیخته بود و این مخالفت‌ها صرفاً به چگونگی رفتار با بن‌لادن برنمی‌گشت.

رهبری طالبان برنامه‌ای جز جنگ نداشت. فرماندهان نظامی آنها قدرت نامحدودی داشتند. طالبان در اوایل با اسرای جنگی خود رفتاری انسانی داشت و در مواردی فرماندهان پس از گرفتن اسلحه اسرا آنها را آزاد می‌کردند. فرماندهان نظامی طالبان تنها به ملّاعمر گزارش می‌دادند. در عین حال فرماندهان نظامی فعالیت‌های مالی خود را به هیچ اداره‌ای گزارش نمی‌کردند. طبعاً آنها با چنین قدرت و اقتداری که از جنگ کسب کرده بودند، نمی‌خواستند در افغانستان صلح برقرار شود و به عنوان

ژنرال حاکم با هرگونه ابتکار صلح مخالفت می‌کردند. طالبان شکنجه‌گران بی‌رحمی نیز بودند، فنی که بیشتر مورد استفاده آنها بود زدن مردم با کابل‌های برق بود.

یکی از جالب‌ترین ابتکارات طالبان در سیاست منطقه، فرمان شفاهی ملّاعمر در سال ۲۰۰۱ در خصوص ارتباط سیاسی با حکومت‌های بیگانه بود که باید دستی انجام می‌گرفت. طالبان اگرچه با بیشتر کشورها روابط دیپلماتیک رسمی نداشت، اما وزارت خارجه آنها به مناسبت تولد یا درگذشت رهبران خارجی، گاهی نامه‌های شادباش یا پیام‌های تسلیت به این‌گونه کشورها می‌فرستاد. ملّاعمر فرمان داد که به هیچ رهبر کشور نامسلمان نامه شادباش فرستاده نشود. ملتی که به بلایای طبیعی مانند سیل یا زلزله گرفتار شده نباید پیام همبستگی یا همدردی دریافت کند، زیرا اینها خواست خداست. همچنین، نباید برای رهبر غیرمسلمان بیگانه پیغام آرزوی طول عمر و سلامتی ارسال گردد.

طالبان از مخالفت‌های داخلی نیز برکنار نبود. تفرقه به جایی رسید که ملّاعمر ناچار شد از این گروه‌ها بخواهد که اختلافات خود را کنار بگذارند. او در توصیه‌نامه خود یادآور شد که «درنتیجه برخی از تنش‌ها، آینده مبارزه در خطر است. هر کس پشت سر دیگری غیبت می‌کند و رهبران بیش از دیگران چنین می‌کنند.» بسیاری از این اختلافات علناً در مورد مردم و ایالات گوناگون نمود پیدا می‌کرد، اما طبعاً برخی از آنها اختلافات بسیار اساسی بود. مهمترین عنصر در این مورد، مولانا متوکل بود.

متوکل پس از گرفتن مسئولیت وزارت خارجه، نهایت تلاش خود را برای انجام کارها به شیوه‌ای متفاوت به کار برد، اما چگونگی برخورد با اسامه بن‌لادن واقعاً دست‌های او را بسته بود. او معتقد بود طالبان برای آنکه از سوی جامعه جهانی پذیرفته شوند، نباید اقداماتی برخلاف خواست این جامعه انجام دهند. به همین دلیل، وقتی در قندهار بود دستور داد که اسامه را زیرنظر بگیرند و اجازه ندهند به هر کجا که می‌خواهد برود. متوکل پس از تصدی وزارت خارجه، از ملّاعمر درخواست کرد که فعالیت‌های اسامه را تا حدود زیادی محدود سازد. اسامه درباره متوکل می‌گفت، «دو وجود علیه جهاد ما هستند. یکی ایالات متحده است، و دیگر وزیر امورخارجه خود طالبان.»

*

در سال ۲۰۰۰ توجه بن‌لادن به سرزمین نیاکانش، یمن جلب شد. القاعده نقشه انفجار کشتی‌های جنگی آمریکا را در آنجا، طرح کرد، و این در حالی بود که بن‌لادن یک یمنی را به عنوان پنجمین همسر خود می‌گرفت.

ابوجندل محافظ شخصی یمنی بن‌لادن.(۳۵)

در خصوص ازدواج شیخ اسامه با آخرین همسرش امل آل‌صدّاح که اهل یمن بود، من باید جهیزیه را از سوی اسامه می‌بردم و به خانواده عروس تحویل می‌دادم. شیخ ۵۰۰۰ دلار به من داد و گفت که در یمن آن را به مردی تحویل دهم و آن مرد نیز پول را به خانواده عروس داد. در آن هنگام نمی‌دانستم پول جهیزیه چه زمانی برای عروس شیخ اسامه در نظر گرفته شده بود. بعداً فهمیدم. هنگامی که می‌خواستم به افغانستان برگردم، برادران از من خواستند که عروس شیخ اسامه را ببرم و زنان وابستگان عروس او را با من همراهی کنند. به این منظور بیشتر از دو ماه در یمن ماندم و دیگر بیشتر از آن نتوانستم دوام بیاورم و یمن را ترک کردم. یک ماه بعد عروس و وابستگانش، در پی من آمدند. در قندهار، جشن عروسی باشکوهی برای شیخ برگزار کردیم که همسران و فرزندانش نیز در آن شرکت داشتند. شادمانی و سرور با آتش تیراندازی هوایی در هم آمیخت. تا آنجا که من می‌دانم او هنوز با شوهرش شیخ اسامه در افغانستان است.

در هفتم اکتبر ۲۰۰۰ دو بمب‌گذار انتحاری یک قایق توپ‌دار را به ناوشکن *کول* یواس‌اس ایالات‌متحده که در بندر عدن در یمن پهلو گرفته بود کوبیدند. بمب سوراخی به اندازه یک خانه کوچک در بدنه کشتی ایجاد کرد و هفده نفر از ملوانان آمریکایی را کشت. سال بعد القاعده حمله مشابهی را طرح کرد و کوشید در یمن ناوشکن *سولیوانز* یواس‌اس را منفجر کند، اما موفقیتی به دست نیاورد.

ابوجندل، هنگام انفجار *کول* رئیس محافظان شخصی بن‌لادن بود. او از منطق القاعده درآن حمله سخن می‌گوید.(۳۶)

در واقع دلایل چندی وجود دارد: نخست تضعیف اعتبار ایالات‌متحده در دریا و افزایش روحیه امت اسلام با گفتن اینکه پسران او می‌توانند دشمنان امت را در هرکجا که باشند، در زمین، دریا، یا در هوا، درهم بکوبند. همچنین می‌گوید که ما توانایی رویارویی با دشمنان را حتی با ظرفیت‌های فردی دارا هستیم. جهان اسلام را

که حدوداً مرکب از هفتاد و یک کشور است، برمی‌کشد.

من به تنهایی نمی‌توانم به ایالات متحده، نه بگویم، اما، ماها می‌توانیم. این کار به جهان اسلام ثابت کرد که یک مسلمان می‌تواند اعتبار و برتری ایالات متحده بر مسلمانان در سواحل و دریاها را به زیر سؤال ببرد. دلیل عمده انتخاب ناوشکن *کول* ایالات متحده برای انفجار همین بود. البته کشتی‌های اقیانوس‌پیما زیاد بودند، اما انتخاب بهترین ناوشکن نیروی دریایی ایالات متحده، مانند سیلی زدن به صورت ایالات متحده بود. این به آن معنی بود که به ایالات متحده بگوییم ما هروقت و هر کجا که اراده کنیم می‌توانیم او را درهم بکوبیم.

در نوامبر ۲۰۰۲ حکومت امارات متحده‌عربی، عبدالرحیم الناشری[1] را دستگیر کرد. ناشری فرمانده القاعده در شبه‌جزیره عربستان، حمله القاعده به *کول* را هدایت کرده بود. ناشری که یک سعودی است فعلاً در محلی ناشناس در زندان ایالات متحده است. براساس گزارش‌های بازجویان ایالات‌متحده از دیدگاه ناشری و دیگر اعضای القاعده، کمیسیون یازده سپتامبر، کیفرخواست زیر را در مورد او تهیه کرده است.(۳۷)

عبدالرحیم ناشری ـ مغز متفکر انفجار *کول* و رئیس عملیات آتی القاعده در شبه‌جزیره عربستان ـ ظاهراً توسط شخص بن‌لادن خط مشی تروریستی را برگزیده است.

ناشری که قبلاً در جهاد افغان شرکت داشته، یک گروه حدوداً سی نفری از مجاهدان را برای تعقیب جهاد در تاجیکستان همراهی کرده است. پس از جنگ‌های سخت بی‌نتیجه، گروه به جلال‌آباد رفت و با بن‌لادن که به تازگی [در مه ۱۹۹۶] از سودان بازگشته بود، روبه‌رو شد. بن‌لادن همه آنها را مورد خطاب قرار داد و اصرار کرد که در «جهاد علیه آمریکایی‌ها» به او بپیوندند. اگرچه همه آنها در صدد بیعت با بن‌لادن بودند، اما بسیاری، از جمله ناشری، عقیده او را نادرست یافتند و از بیعت خودداری کردند. پس از چند روز ارشاد که شامل مخزنی از چینش‌های خبری و مستندهای تلویزیونی بود، ناشری، افغانستان را ترک کرد، ابتدا به کشور خود عربستان سعودی بازگشت و سپس برای دیدار از خانه‌اش به یمن رفت. او می‌گوید، در آنجا،

1. Nashiri

پس از مشاهده کشتی‌های متعدد ایالات متحده و دیگر کشتی‌های بیگانه که در آب‌های سواحل جنوب غربی یمن پهلو گرفته بودند، به فکر انجام نخستین عملیات تروریستی خود افتاده است.

ناشری احتمالاً در سال ۱۹۹۷ به افغانستان برگشت، ابتدا به بررسی جنگ در آنجا و تحقیق درباره طالبان پرداخت. دوباره با بن‌لادن روبه‌رو شد که هنوز از او می‌خواست «در جنگ آتی با ایالات‌متحده» به او بپیوندند. ناشری نظامیان قراردادی بیشتری را برانگیخت تا در جنگ علیه اتحاد شمال احمد مسعود به طالبان بپیوندند و در فاصله جبهه و قندهار رفت‌وآمد می‌کرد، او بن‌لادن و مجاهدان دیگر را در قندهار ملاقات کرده بود. در همین زمان، ناشری نقشه قاچاق چهار موشک ضدتانک روسی از یمن به داخل عربستان سعودی در اوایل ۱۹۹۸ را نیز طرح کرد.

ناشری بنا به ملاحظاتی به القاعده پیوست. وی میان یمن و افغانستان رفت و آمد می‌کرد. همچنین در اواخر ۱۹۹۸ پیشنهاد حمله به یک کشتی ایالات متحده را ارائه داد. بن‌لادن آن را تصویب کرد. او ناشری را مأمور اجرای برنامه کرد و عاملانی را به یمن فرستاد و سپس پول تهیه کرد. ناشری تنها به بن‌لادن گزارش می‌داد و به گفته او فقط بن‌لادن به عنوان نفر دوم از جزئیات عملیات آگاه بود. پس از آن که ناشری حمله به کشتی‌های نیروی دریایی ایالات متحده در طول ساحل غربی یمن را مشکل یافت، بن‌لادن به قرار مسموع به او دستور داد، مورد بندر عدن در ساحل جنوبی را به جای آن به موقع اجرا بگذارد. پیامد بعدی، تلاش برای حمله به *سولیوانز* یواس‌اس در ژانویه ۲۰۰۰ و عملیات موفق حمله به *کول* یواس‌اس در اکتبر ۲۰۰۰ بود.

موفقیت ناشری موجب تثبیت جایگاهش در القاعده شد. و بعدها به عنوان رئیس عملیات القاعده در داخل و پیرامون شبه‌جزیره عربستان عمل می‌کرد؛ او در حالی که برای برنامه‌ریزی در رابطه با طرح‌های آتی تروریستی با بن‌لادن مشورت می‌کرد، درباره انتخاب عملیات و تدبیر حملات تردید داشت. در فاصله دو سال از انفجار *کول* و دستگیری ناشری ناظر چندین عملیات پیشنهادی برای القاعده بود. در ششم اکتبر ۲۰۰۲ نیز ناشری، لیمبورگ[1] تانکر [نفت] فرانسه را در خلیج عدن منفجر کرد.

1. Limburg

اگرچه بن‌لادن به ناشری اصرار می‌کرد که طرح‌های انفجار علیه منافع ایالات متحده در خلیج‌فارس را ادامه دهد، اما ناشری می‌گفت که به دلیل نگرانی‌های امنیتی یکی از این عملیات را به تأخیر می‌اندازد. ظاهراً، آن نگرانی بسیار به جا بوده، زیرا دستگیری ناشری در نوامبر ۲۰۰۲ در امارات متحده عربی سرانجام به دوران زندگانی او به عنوان یک تروریست پایان داد.

ابوجندل (۳۸)

القاعده از اسلوب یا اصلی پیروی می‌کرد که عبارت بود از «تمرکز در تصمیم‌گیری و پراکندگی در اجرا.» تصمیم‌گیری به صورت متمرکز انجام می‌گرفت، اما شیوه حمله و اجرا از وظایف فرماندهان بود. مثلاً افرادی مانند عبدالرحیم ناشری و دیگران که در یمن بودند در این عملیات شرکت کردند.

آنها نقشه را طرح کردند و پس از مدت‌ها انتظار، خداوند در اجرای این برنامه به آنها توفیق داد. طرح عملیات *کول* را مردم تهیه کردند. اندیشه شکل گرفت و هدف مشخص شد و سپس انجمن عالی نظارت نظامی در القاعده موسوم به انجمن امور نظامی طرح را نپذیرفت، اما چراغ سبز نشان داد، حمایت کرد، و وجوه لازم برای این عملیات را پرداخت، اما برنامه‌ریزی، اجرا، و نحوه حمله کلاً به عهده فرماندهان درگیر در میدان عملیات محول شد.

چند هفته پس از حمله القاعده به *کول*، به سوی وادی دوان[1] سفر کردم، این مکان، دره‌ای به طول یک صد مایل در ناحیه حضرموت یمن است و از جاده‌ای باریک‌تر از بستر یک رودخانه می‌گذرد و به رباط، روستای اجدادی خاندان بن‌لادن می‌رسد که در منتهی‌الیه دره قرار دارد. دره با پرتگاه‌های بزرگ و صخره‌های رگه‌دار به وضوح افغانستان را در نظرم تداعی می‌کرد. در واقع سفر به رباط یادآور سفر به تورابورا از جلال‌آباد بود با این تفاوت که در وادی دوان، شما در صحرا قرار می‌گیرید. در حوزه وادی، زنان با پوشش سیاه و کلاه‌های مخروطی حصیری کار می‌کردند، منظره‌ای بود شبیه به نقاشی‌های سده‌های میانه که با شتاب کشیده شده بود.

روستای بن‌لادن در سایه پرتگاه‌های وادی آرمیده بود (در فصل مربوط به تصاویر،

---

1. Doan

عکسی از آن وادی به چشم می‌خورد). ملّای خوش‌مشرب رباط که مدرسه‌ای را در بیرون املاک قدیمی خاندان بن‌لادن اداره می‌کند به من گفت، «ما با این جنگ مقدس مخالفیم. حمله به *کول* بیش از آنچه به اعتبار آمریکا ضربه بزند به اعتبار یمن آسیب وارد کرد. ما برای پسران و دختران آمریکایی متأسفیم. آنها مهمان‌های ما بودند.» خالد العمری سی‌ساله از عموزاده‌های بن‌لادن که در خیابان بن‌لادن مغازه خواربارفروشی دارد، از اظهارنظر درباره مشهورترین خویشاوندش خودداری کرد، اما هنگامی که نظر او را درباره جهاد پرسیدم، او مغرورانه به پسر سه‌ساله‌اش اشاره کرد و گفت، «جهاد من این است.»(۳۹)

یک ماه پس از انفجار *کول*، احمد زیدان، رئیس دفتر الجزیره در پاکستان،دعوت شد تا با رهبران القاعده صحبت کند، آنها به طور ضمنی پذیرفتند که در پشت سر حمله قرار داشته‌اند.

نوامبر ۲۰۰۰ کسی مرا فرا خواند و گفت، «می‌خواهیم به کویته [پاکستان] بیایید؛ خبرهای خوبی برای شما داریم.» به کابل که رسیدیم [اسامه را دیدم و او گفت،] «البته، ما در بسیاری از موارد با طالبان موافق نیستیم، اما آنها از دیگران [گروه‌های افغان] بهتراند. در کشور هرج و مرج نیست.» و آن‌گاه به او گفتم، «خوب، شما با طالبان در مواردی مانند مسئله زنان اختلاف دارید، پس چرا موضع خود را مشخص نمی‌کنید؟ به این دلیل که بسیاری از اعراب این سیاست سخت‌گیرانه طالبان را نمی‌پسندند.» گفت، ما نگران این نیستیم، دغدغه ما جنگ با آمریکایی‌ها یا جنگ با غربی‌هاست.

بسیاری از اندیشمندان [الجزیره]، می‌پندارند که او صرفاً درباره مذهب حرف می‌زند. نه، این درست نیست. او از مذهب سود می‌جوید تا عقاید خود را درباره اموری جاری ابراز کند یا امور جاری را مطابق با مذهب تعبیر نماید.

اسامه نشسته بود و من می‌خواستم [به] حمام بروم، اما حمام اشغال بود، برگشتم. و او به یکی از افرادش اشاره کرد و گفت، «خوب، بررسی کن و ببین این حمام کی خالی می‌شود.» و در حقیقت، تنها پس از چند دقیقه کسی به من گفت، «خوب، حمام خالی است» و [اسامه] از من خواست که به حمام بروم. این حمام تا حدودی شایسته انسان بود.

من کلاً با کسانی که می‌گویند او تحت تأثیر ایمن الظواهری است مخالفم. ابداً چنین نیست. اسامه بن‌لادن اعتماد به نفس زیادی دارد. و هنگامی که صحبت می‌کند

می‌توانی از گفتارش به درونش پی ببری. مثلاً وقتی به عربی می‌خواند، کامل به نظر می‌رسد. شاید من نتوانم این را ثابت کنم، اما اسامه بن‌لادن می‌خواهد خود را اندکی متفاوت از ظواهری نشان دهد و احساس من این است که همواره اندکی از او فاصله می‌گیرد.

و اسامه اگر به کسی اعتماد می‌کرد آن کس ابوحفص (فرمانده نظامی مصری القاعده بود که در حملات هوایی ایالات متحده به افغانستان در نوامبر ۲۰۰۱ کشته شد) بود که اسامه اعتماد زیادی به او داشت. ابوحفص به القاعده پیوست و به تمامی القاعده‌ای شد. او خیلی آرام بود. و احساس می‌کردی که طراح است. سازمان‌دهنده‌ای بسیار خوب بود و همواره لبخند می‌زد و زیاد مطالعه می‌کرد. می‌دانست در دنیا چه می‌گذرد. بسیار دوراندیش بود. هنوز به یاد دارم هنگام مطالعه [آینده] چیزهایی به من گفت. او در نوامبر ۲۰۰۰ پس از پایان مصاحبه‌ام با بن‌لادن، با من سخن گفت. او گفت، «چیزی به تو می‌گویم، [حمله به]*کول* [یواس‌اس] کار ما بود، می‌خواستیم ایالات متحده واکنش نشان دهد. و اگر آنها واکنش نشان می‌دادند، به افغانستان حمله می‌کردند و این همان چیزی است که ما می‌خواهیم. ما می‌خواهیم آنها به کشور ما بیایند، از پایگاه‌های آنها در پاکستان، ازبکستان، قزاقستان خبر داریم. و آنها می‌خواهند برای زدن افغانستان از این کشورها استفاده کنند. و ما در این هنگام جنگ مقدس با آمریکایی‌ها را شروع خواهیم کرد، دقیقاً مانند جنگ با شوروی‌ها.

پس از آن در بیست‌وششم ژانویه ۲۰۰۱ [القاعده] دوباره مرا فراخواند. من آماده می‌شدم تا با همسرم به حج بروم. همسرم هر سال منتظر می‌ماند تا به حج [زیارت مکه] برویم و این مشکل است، می‌دانید، ما روزنامه‌نگار هستیم؛ همواره حادثه‌ای روی می‌دهد. همواره چیزی ... تنها شش روز به حج مانده بود و همسرم گفت که «مطمئنم امسال به حج نخواهیم رفت.» گفتم، «نه، خواهیم رفت.» [آنگاه از سوی القاعده فراخوانده شدم] در آن هنگام احساس خودخواهی می‌کردم. به سوی افغانستان، قندهار حرکت کردیم. فکر می‌کردم برای مصاحبه با اسامه بن‌لادن می‌رویم.

[برخلاف انتظار] جشن عروسی محمّد، پسر بن‌لادن بود که با دختر ابوحفص ازدواج می‌کرد. بیش از چهارصد، پانصد نفر در یک ردیف نشسته بودند درست مانند این که در صف نماز هستند. زیاد طول نکشید، شاید یک ساعت، سپس شام، و بعد

پخش میوه. بیشتر حضار از القاعده بودند و اندکی از طالبان.

اسامه بن‌لادن و ابوحفص حضور داشتند. یک [دوربین] ویدئو با خود داشتم. بدیهی است که عمده‌ترین چیز [در این نوع] جشن عروسی، عدم حضور [عروس] بود! و آن‌گاه اسامه بن‌لادن طبق معمول شعر می‌خواند، او سخنرانی نمی‌کند. نهایت کوشش خود را به کار می‌برد تا اشعاری بسراید، اما موفق نمی‌شود. شعر خود را می‌خواند و جماعت می‌گویند، «الله‌اکبر!» تا او را تشویق کنند.

پس از پایان عروسی گفت، «خوب، با من بیا.» و به اتاق او در خانه‌اش رفتیم. و در آنجا نشستیم و شروع به صحبت کردیم و او گفت، «احمد، گمان نمی‌کنم اجرای من خوب بوده باشد.» او به روابط عمومی اهمیت زیادی می‌دهد. زیاد اهمیت می‌دهد که چگونه در تلویزیون ظاهر شود. و گفت، «این کار را دوست ندارم. می‌خواهم اجرای دیگری داشته باشم.» و [دوباره] این کار را انجام داد و سپس آنها را مقایسه کرد. گفت، «نه، نه. اولی بهتر بود.» شعر[ی که او خواند] البته برضد آمریکا بود. و [حمله به]*کول* [یواس‌اس] را بسیار ستود.

شعر اسامه بن‌لادن در بزرگ‌داشت حمله به کول یواس‌اس.(۴۰)

یک ناوشکن: حتی دلاور از قدرت آن می‌هراسد
در بندر و در دریای پهناور احساس غرور می‌کند
در میان امواج ره می‌سپارد
با غرور، تکبر و قدرت کاذب، پهلو گرفته.
آرام به سوی هلاکت می‌رود
قایقی سوار بر امواج، در انتظار اوست.

(اشاره به قایقی کوچک که حمله‌کنندگان انتحاری با این کرجی کوچک حفره‌ای به اندازه چهل پا در بدنه کول ایجاد کردند.)

احمدزیدان.

حسّان برادر [اسامه] در آنجا بود. شخص بسیار زیبایی است. می‌دانید، این خانواده بسیار شمرده حرف می‌زنند، سپس بن‌لادن [گفت] که، «مادر و برادرم در اینجا هستند. بسیار خوشحالم. اگر ایست و بازرسی [ملل‌متحد] در مور طالبان نبود، می‌توانستم هواپیمای مخصوصی برای او بیاورم و از اینجا [مستقیماً] او را به عربستان

سعودی بفرستم.» با اندکی عصبانیت [می‌گفت]، «با مادرم زیاد مهربان نیستم.»

عثمان بن‌لادن پسر اسامه در عروسی برادرش، سخنانی در بزرگداشت پدر خود ایراد کرد. گزیده‌ای از این سخنرانی که بر روی نوار ویدئویی ضبط شده، در زیر می‌آید.(۴۱)

اگر پدرم تلاش کرده کلاً احساس و تمایل به مقاومت در برابر قدرت کفار (بی‌دینان) را تلقین کند پس چه کسی می‌تواند او را سرزنش کند یا او را مسئول بداند؟پدرم صدایی را بلند کرده و مصراً از مسلمانان می‌خواهد برضد کفار متحد شوند. مادرم گمان می‌کند و احساس مداوم بی‌پایانی را در من به وجود می‌آورد که همواره منادی جنگ باشم و برای عظمت اسلام بمیرم. امروز من در برابر کفار به جهاد برخاسته‌ام و تا پایان چنین خواهم کرد. جهاد در ذهن و قلب من جای دارد و مانند خون در رگ‌های من جاری است. نه ترس، نه تهدید، هیچ کدام هرگز نمی‌تواند این احساس را از ذهن و کالبد من بیرون کند.

۸

رهبری کاریزماتیک

حمله به *کول* یواس‌اس موضع بن‌لادن را در میان زمامداران جهاد در جهان اسلام، تثبیت کرد. شهرت بن‌لادن عامل مهمی در کشانیدن جهادگران آرزومند به افغانستان بود که بسیاری از آنها از کشورهای غربی بودند و درباره مبارز سعودی، از واعظان تندرو، وب‌سایت‌ها، یا به سادگی از تلویزیون شنیده بودند. در واقع، یکی از عوامل پرستش بن‌لادن در دوره‌ای میان حملات موشک‌های کروز ایالات متحده به افغانستان در تابستان ۱۹۹۸ و حملات یازده سپتامبر انجام گرفت. این پرستش موجب شد که داوطلبان به طور بی‌سابقه‌ای به اردوگاه‌های القاعده هجوم بیاورند. همچنین در نتیجه این پرستش گروه‌های متعدد مبارز مسلمان را به سوی ایجاد روابط با بن‌لادن جذب کرد.

اگرچه بن‌لادن در پیش‌بینی‌های امنیتی دقت کرده بود و این امر دسترسی به او را محدود می‌ساخت، اما بسیاری از جهادگران مشتاق که درباره او مطالبی شنیده بودند برای مذاکره با او به اردوگاه‌های القاعده می‌آمدند. به این ترتیب پس از آن، اشخاص بیشتر به حضور رهبر القاعده می‌رسیدند و کسانی که می‌خواستند مأموریتی از سوی القاعده به عهده بگیرند، به نوعی با بن‌لادن ملاقات می‌کردند و تصویب نهایی نقشه با تأیید بن‌لادن انجام می‌گرفت. بن‌لادن به دلیل اعتماد به نواب خود از جمله ابوحفص و سیف‌العدل، بسیاری از طرح‌های عملیاتی را به آنها محول می‌کرد. او شخصی بود که در بیشتر موارد، در رأس کسان قرار می‌گرفت و به ندرت در امور روزمره القاعده دخالت می‌کرد.

عبدالستار دهمن، ساکن بلژیک، در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ پس از تصویب نهایی بن‌لادن،

احمدشاه مسعود رهبر اتحاد شمال را به قتل رساند. دهمن در سال ۲۰۰۰ پس از دیدن تصویر بن‌لادن در بخش اخبار تلویزیون در بلژیک، مشتاق دیدار بن‌لادن شد و به افغانستان رفت. ملکه مالک همسر او در کتابی که درباره تجربیات شوهرش در افغانستان، تحت‌عنوان *سربازان نور*[1] و به زبان فرانسه نوشته و خود آن را منتشر کرده به روشنی این لحظه را یادآوری می‌کند.(۱)

یک روز اسامه بن‌لادن در اخبار ظاهر شد: شوهرم به من گفت، «صورتش را نگاه کن، به نظر تو زیبا نیست؟» به شوهرم گفتم، «تو هم خیلی خوش‌قیافه‌ای.» عبدالستار گفت، «او را دوست دارم.» گفتم، «من هم او را دوست دارم.» هنگامی که عبدالستار از زیبایی اسامه بن‌لادن سخن می‌گفت، نور چهره‌اش نشان از ایمان او داشت. آن لحظه، تنها لحظه‌ای بود که اسامه و شوهرم را در ذهنم به هم آمیختم. زیرا گمان می‌کردم محبتی که به شوهرم دارم محبت یک همسر عاشق است، اما اسامه برادر بزرگتر در اسلام است. برای یک دقیقه هم نمی‌توانم باور کنم که او دستور حملات یازده سپتامبر را صادر کرده باشد.

چه صفایی در حالات آن دو مشاهده کردم! چشمانم را به صورت شوهرم و آن رهبر اسلامی دوختم، اسامه هنگام اعلان جنگ علیه متجاوزان به جامعه فقیر و بی‌دفاع اسلام، در جلوی دوربین ثابت بود و لرزه‌ای مرا گرفت و حسی به من دست داد که فقط خدا می‌داند.

چیزی بر سعادت عبدالستار سایه افکنده بود: او ننگ داشت بدون انجام تلاشی فوق‌العاده در راه خدا: جهاد، بمیرد. و مخصوصاً هنگامی که بن‌لادن داشت این پیام را می‌داد، عبدالستار سخت تحت تأثیر آن تفکر بود.

ابوجندل در یک سلسله مصاحبه با خالد حمّادی خبرنگار روزنامه *القدس العربی*، در یمن، گزارشی از درون القاعده ارائه داده است. این گزارش‌ها در اوت ۲۰۰۴ در روزنامه *القدس* منتشر شد. ابوجندل نخستین ملاقات خود با بن‌لادن را در زمانی که بن‌لادن «زیبا» شخصاً در سال ۱۹۹۷ او را استخدام کرده توضیح داده است. در این چکیده او از چگونگی انتخابش از سوی بن‌لادن به عنوان رئیس محافظان شخصی، و چگونگی اقدامش به عنوان

---
1. Soldiers of Light

گره‌گشا برای بن‌لادن، به منظور جدا نگاه داشتن رهبرش از منازعات داخلی القاعده سخن می‌گوید.(۲)

پس از تکمیل دوره‌های آموزشی به عنوان محافظ شخصی بن‌لادن برگزیده شدم. پس از انتخاب من، حادثه خاصی اتفاق افتاد. در قندهار در میان جمع نشسته بودیم و مردی وابسته به جریان تکفیری (گروه اسلامی فوق‌العاده تندرو که قبلاً در سودان تلاش کرده بودند بن‌لادن را بکشند) وارد شد و ابوالشأثه[1] سودانی نام داشت. در میان جمع، بی‌مقدمه شروع کرد به گفتن سخنان تند و بی‌ادبانه خطاب به شیخ اسامه. از آنجا که در پیرامون شهر زیاد گشته بودم، می‌دانستم که این مرد عضوی از گروه تکفیری است.

هنگامی که الشأثه به شیخ اسامه نزدیک شد، با صدای بلند گفتم، «شیخ ابوعبدالله (بن‌لادن)، اجازه بدهید پهلوی شما بنشینم.» پاسخ داد: «نه، نیازی نیست.» درخواستم را تکرار کردم و بر آن اصرار ورزیدم، زیرا نگران سلامتی او بودم و می‌ترسیدم آن مرد آسیبی به او برساند. من عمیقاً شیخ اسامه را دوست داشتم و، در واقع، پس از مدتی او را شیخ خطاب نکردم و شروع کردم او را «عمو» صدا بزنم. سرانجام پس از التماس‌های زیاد من، بن‌لادن گفت: «بیا و در پشت این در پهلویی من بنشین.»

به پشت در رفتم و چون می‌ترسیدم آن سودانی به او حمله کند یا حتی موفق به کشتن او شود مراقب حرکات ناگهانی آن مرد بودم. شیخ اسامه در حین گفت‌وگو دستش را بر روی هفت تیرش گذاشته بود. سرانجام مرد سودانی کار شگفتی انجام داد و دستش را به سوی شیخ اسامه دراز کرد. بدون تأمل خود را به روی آن مرد انداختم و بر روی سرش نشستم تا دیگر نتواند حرکت کند. او فریاد کرد و کمک خواست و گفت: «من کاری نکردم.» گفتم «ساکت باش وگرنه سرت را از تنت جدا می‌کنم.» پس از آن، اسامه گفت او را از آنجا ببرم و از خانه دورش سازم.

پس از آن، شیخ اسامه تپانچه‌ای به من داد و مرا محافظ شخصی خود ساخت. تپانچه تنها دو گلوله داشت، زیرا در صورت محاصره یا امکان افتادن به دست دشمن، باید شیخ اسامه را می‌کشتم تا زنده به دست دشمن اسیر نشود. من تنها محافظی بودم

1. Abu al sha'tha

که از این اختیار [کشتن اسامه] و استفاده از آن تپانچه برخوردار بودم. در نگهداری دو گلوله دقت می‌کردم تا در بهترین شرایط نگهداری شوند و هر شب آنها را تمیز می‌کردم، در حالی که با خود می‌گفتم: «اینها گلوله‌های شیخ اسامه است. دعا می‌کنم خداوند نگذارد من از آنها استفاده کنم.»

براساس ترتیبات امنیتی ما، اگر نیروهای دشمن شیخ اسامه را محاصره می‌کرد و امکان فرار او وجود نداشت، پیش از آنکه او را زنده دستگیر کنند من باید او را می‌کشتم. در مدت شش ماهی که من محافظ شخصی بودم، دائماً پشت سرش می‌ایستادم و در تمام مدت او را همراهی می‌کردم. او نمی‌خواست زنده به اسارت در بیاید، دوست داشت شهید شود، نه اسیر، و خون او عاملی برای برانگیختن غیرت و اراده پیروانش باشد. یادم هست که می‌گفت: «شهادت از اسارت بهتر است.» این بود دیدگاه روشن او.

وظیفه اصلی من دفاع از شیخ اسامه بود. اما، گاهی مرا به عنوان نماینده خود به قرارگاه‌ها و اردوگاه‌های القاعده می‌فرستاد. در گفت‌وگوها، من نماینده او به شمار می‌رفتم. گاهی دستور می‌داد به ملاقات برخی پاسداران نظامی بروم و درباره برخی از مسائل مشکل‌ساز آنها با ایشان گفت‌وگو کنم. گاهی به بررسی این مسائل و علل آنها می‌پرداختم و نظر خودم را برای تصمیم‌گیری به شیخ اسامه ابراز می‌کردم.

در واقع رقابت‌هایی میان اعضای القاعده درباره کشورهای متبوعشان وجود داشت. مصری‌ها به مصری بودنشان افتخار می‌کردند. سعودی‌ها، یمنی‌ها، سودانی‌ها و شهروندان عرب مراکش نیز گاهی چنین می‌کردند. این کار شیخ اسامه را می‌آزرد و گاهی مرا می‌فرستاد تا به از بین بردن این رقابت‌های مبتنی بر افتخار به سرزمین‌ها کمک کنم، زیرا دشمنان خدا که در قلوبشان مرض لانه کرده، و جاسوسان می‌توانند از این طرز تلقی‌های غافلانه سود جویند و تخم نفاق و اختلاف را در میان اعضای القاعده بکارند من خودم را شخصی می‌دانستم که آموزش تکمیلی را از شیخ اسامه دریافت کرده است. او را مانند یک پدر به حساب می‌آوردم. معتقد بودم که اگر بخواهیم با دشمن قوی یا در جبهه گسترده‌ای که ایالات متحده در برابر ما گشوده صف‌آرایی کنیم، باید اتحاد میان خود را نگه داریم و اختلافات مبتنی بر افتخار به سرزمین را از میان ببریم. خود شیخ در این گونه امور مداخله نمی‌کرد و بیشتر من برای

حل این مشکلات به شیوه خاص خود عمل می‌کردم و حتی این را به شیخ نمی‌گفتم، زیرا خود را از بن‌لادن، از سازمان القاعده و از امت اسلام به حساب می‌آوردم.

سربازان داوطلب القاعده پیش از تقرب به بن‌لادن باید به شیوه‌های خاصی مورد سنجش قرار می‌گرفتند. شادی عبدالله، یک اردنی فلسطینی‌الاصل در سال ۲۰۰۰ مدت کوتاهی در افغانستان محافظ بن‌لادن شد. در زیر، چکیده‌ای از بازجویی شادی عبدالله از سوی پلیس آلمان پس از دستگیری او در سال ۲۰۰۰ و سؤالات بی‌واسطه‌ای که به‌عمل‌آمده، نقل می‌گردد. بازجویی او اشاره‌ای به چگونگی ورودش به محفل خصوصی بن‌لادن، تجربه‌اش از اردوگاه‌های آموزشی القاعده، و اشاراتی دست اول به توسل بن‌لادن به سربازان داوطلب القاعده به هنگام افتخار به برنامه‌ریزی عظیم حملات علیه ایالات متحده دارد.(۳)

شادی عبدالله در ژوئیه ۱۹۹۹ عازم کرفلد[1]، آلمان شد. در چهاردهم دسامبر ۱۹۹۹، با یک گروه پنج نفری از کرفلد از آلمان به عربستان سعودی و سپس به پاکستان و افغانستان رفت. او در مکه، با مردی به نام عبدالله المکی با نام مستعار عبدالله الحلّابی ملاقات کرد و او به شادی توصیه کرد که به افغانستان برود، زیرا در آنجا «اسلام راستین» درس داده می‌شود. المکی، که ـ بنا به کشف بعدی عبدالله ـ داماد اسامه بن‌لادن است، شماره تماس تلفنی در کراچی، پاکستان را به او داد. در این تماس، شادی عبدالله به یک «مرکز طالبان» در کویته رهنمون شد و ترتیبی به عمل آمد تا قاچاقی از مرز افغانستان وارد قندهار شود.

شادی عبدالله در قندهار حدود یک هفته در مهمان‌سرای القاعده که خانه عرب نامیده می‌شد، اقامت کرد. در آنجا با محمّد عاطف معروف به ابوحفص، معاون اسامه بن‌لادن، همچنین سیف العدل مکّاوی معروف به سیف‌العدل، معاون ابوحفص دیدار کرد. آنها درباره توانایی‌ها و طرز تفکر سیاسی و مذهبی‌اش با وی مصاحبه کردند. ابوحفص اظهار داشت که عبدالله پیش از افزودن بر معلومات مذهبی خود باید «جنگیدن» را یاد بگیرد.

شادی عبدالله در اوایل سال ۲۰۰۰ آموزش اولیه نظامی را در اردوگاه «الفاروق» نزدیک فرودگاه در شهر قندهار، موسوم به «اردوگاه فرودگاه» آغاز کرد. در حین

---

1. Krefeld

آموزش در اردوگاه، عهد کرد که در «جهاد» شرکت کند. او طرز تلقی افراطی از اساس ایدئولوژی «القاعده» را فرا گرفته بود. شادی عبدالله، تقریباً پس از بیست روز، آموزش خود را پیش از موعد تمام کرد، زیرا هنگام اقامت در اردوگاه، سرش آسیب دیده بود. او در بیمارستان بستری شد و سرش بهبود یافت و اجازه دادند به «خانهٔ عرب» برگردد. در دو هفته اقامت بعدی در مقر مرکزی اسامه بن‌لادن در فرودگاه قندهار، با رمزی بن الشیبه [طراح یازده سپتامبر ملاقات] کرد.

عبدالله در محفل رهبری اردوگاه موقعیت مطمئنی پیدا کرد، زیرا بن‌الشیبه سفارش او را کرده بود و المکی داماد اسامه بن‌لادن او را به آنجا فرستاد بود. (دختر بن‌لادن در پانزده سالگی با المکی ازدواج کرده بود.) المکی محافظ بن‌لادن بود و بعدها به جستجوی افرادی برای کارهای مورد نظر بن‌لادن پرداخت. او با زیرکی تمام این کار را انجام می‌داد، ابتدا موضوع جهاد را مطرح می‌ساخت و سپس موضوع اصلی را در میان می‌گذاشت. همچنین، در فنون نظامی مهارت زیادی دارد. مثلاً مشت‌زن خوبی است و طرز استفاده از چاقو را می‌داند. تیرانداز خوبی هم هست. همه محافظان بن‌لادن در استفاده از اسلحه مهارت دارند.

اظهارات صریح شادی عبدالله در برابر بازجویان آلمانی، چنین است.

داماد بن‌لادن شماره تلفنی به من داد که گمان می‌کردم مربوط به پاکستان است. به شخصی به نام حمزه رسیدم. حدود چهل و هشت ساعت با او ماندم و سپس مرا به کویته برد. این شهر در مرز افغانستان واقع است. در آنجا به خانه بزرگی وارد شدم که مرکز طالبان بود. در اصل از این خانه برای نگهداری از مصدومان طالبان استفاده می‌کنند، اما سه اتاق آن نیز به مهمانان عرب اختصاص داشت.

در چند روز نخست، [رمزی] بن‌الشیبه سؤالات زیادی از من به عمل‌آورد. جایگاه ویژه او در القاعده از اینجا پیدا بود که سرش را با دستاری پوشانده بود که افراد سطح بالای امنیتی در افغانستان از آن استفاده می‌کنند. هنگامی که برای نخستین بار او را در افغانستان ملاقات کردم، افرادی معدود در مهمان‌سرای قندهار در افغانستان حضور داشتند. در آن هنگام (بن‌الشیبه)، «دستار» به سر نداشت. سپس در سال ۲۰۰۰ که سربازان داوطلب زیادی به قندهار آمدند، او معمولاً این دستار را بر سر می‌گذاشت زیرا نمی‌توانست این حقیقت را از نظر دور نگاه دارد که امکان حضور جاسوسان یا

خائنان در میان آنها هست.

به دلیل کمبود نفرات، درخواست کردم که محافظ شخصی بن‌لادن باشم، کلاً مردان جوان طالب این شغل بودند. مرا زیر نظر گرفتند و فعالیت‌هایم را بررسی کردند. به من اجازه دادند هنگام حرکت بن‌لادن از ملازمان او باشم؛ سپس با خود بن‌لادن راه می‌رفتم. ما هیچ وظیفه‌ای نداشتیم الّا یک وظیفه: حفاظت از بن‌لادن. محافظان سابق نیز که مدتی به این کار اشتغال داشتند، به کارهای دیگر گماشته شدند. همه اینها نشان می‌داد که به ما اطمینان صد درصد ندارند.

برای عضویت در القاعده دو راه وجود داشت. شخص می‌توانست عهد موسوم به کوچک یا عهد بزرگ ببندند. عهد نخست با حضور بن‌لادن انجام می‌گرفت. در اصل شخص با او پیمان می‌بست که اسرار را حفظ کند و مطیع او باشد. هم‌زمان شخص با او دست می‌داد. مورد دیگر، یعنی عهد بزرگ شامل همان پیمان بود، اما با حضور ملّاعمر [رهبر طالبان] صورت می‌گرفت.

اردوگاه [آموزشی] به شکل یک بیضی بزرگ بود. ساختمان‌ها از مصالح سبک درست شده بود، تنها آشپزخانه و ساختمان افسران از سنگ بود. مسجد را از کاه‌گل ساخته بودند؛ وسایل بهداشتی از حلب ساخته شده بود. افغان‌ها متصدی تأسیسات مربوط به امور مالی بودند.

ما احتیاجات روزانه از قبیل خوراک را نیز از آنها می‌گرفتیم. سلاح‌های روسی، تفنگ‌ها، همچنین سلاح گرم کوچک را نیز افغان‌ها می‌فروختند. جایگاه‌های آموزش برای هر گروه آموزشی، یعنی جنگ خانه به خانه در اطراف اردوگاه واقع بود. بن‌لادن در آنجا اقامت داشت. تأمین مالی به عهده القاعده بود. تازه‌واردان به اردوگاه‌های آموزشی را در مهمان‌سراهای مخصوص جا می‌دادند. آنها مجبور بودند تمام متعلقات خود (کارت‌های بانکی، گذرنامه‌ها و غیره) را تحویل دهند. آموزگاران در گفت‌وگوها می‌کوشیدند از خلوص تازه‌واردان آگاه شوند. نگرانی از وجود جاسوس‌ها زیاد بود.

پس از آموزش مقدماتی، امکان فراگیری آموزش تخصصی براساس استعدادهای ویژه / یا علاقه، وجود داشت. تصمیم نهایی با ابوحفص (معاون بن‌لادن) بود. امکانات برای آموزش عبارت بود از: آموزش شیوه‌های جنگ در کوهستان، شهر یا صحرا؛ جنگ ضدهوایی با موشک‌های آرپی‌جی؛ جنگ علیه اهداف مسلح؛ یعنی تانک‌ها؛

حملات تروریستی و آدم‌کشی. آموزش ویژه گازهای سمی، در اردوگاه ابوخباب انجام می‌گرفت. تمام آموزش‌های خاص در اردوگاه‌های جداگانه‌ای انجام می‌گرفت که فقط اشخاص مربوطه می‌توانستند وارد آنها شوند.

واحدهای آموزشی معمولاً مرکب از شش و حداکثر ده نفر بودند. هر واحد نامی داشت. کارآموزها در چادرهای شش تا ده نفره می‌خوابیدند. در مواردی هم تنها دو نفر در یک چادر به سر می‌بردند. هر چادر یک رئیس داشت که مسئولیت به عهده او بود. این شخص باید هنگام آمدن آموزگار به دیگران خبر می‌داد. اگر کسی بیمار می‌شد او گزارش می‌داد. او مسئول انضباط چادر بود.

نخستین درس ما در خصوص آموزش مربوط به اسلحه گرم بود. درس دوم شامل رفتار صحیح در بیرون از محل آموزش بود: استتار، اشکال حرکت، فریب. سومین درس آموزش جهت‌یابی در بیرون بود. چهارمین و آخرین درس به استفاده از مواد منفجره اختصاص داشت. آموزش اسلحه سه هفته طول کشید؛ آموزش‌های دیگر هر کدام یک هفته به طول انجامید.

در طول آموزش غالباً از آموزگار می‌شنیدم که از آمریکا به عنوان نیروی اشغالگر در عربستان سعودی، سخن می‌گفت. این به معنی تحریک کارآموزان علیه ایالات متحده بود. در فرودگاه قندهار نقشه بزرگی از جهان عرب مشاهده کردم. در این نقشه موقعیت پایگاه‌ها و کشتی‌های نیروهای غربی، یعنی بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها نیز دیده می‌شد. این نقشه شامل تمام نواحی خلیج [فارس.م]، خاورمیانه و ترکیه بود. آنها فیلم‌های تبلیغاتی نیز درباره چچن، بوسنی، عربستان سعودی، فلسطین، افغانستان، اندونزی و سومالی نشان می‌دادند. یک بار فیلمی درباره *کول* یو‌اس‌اس نشان دادند.

پس از جلسات آموزشی، هنگام شب با آموزگاران جمع می‌شدیم و درباره اشتباهات و رفتارهای غلط کارآموزان صحبت می‌کردیم. تنبیه عبارت بود از نگهبانی دادن. این کار بسیار معمول بود و تنبیه مشهور گماشتن افراد در قله کوه‌ها در تاریکی مطلق بود. تنبیه شوندگان با دادن علامت به وسیله نور فلاش یا فریاد زدن در واقع نشان می‌دادند که تنبیه شده‌اند. در موارد جدی مجبور می‌شدیم ظرف بزرگی را پر از آب بکنیم و در سربالایی آن را پشت خود حمل کنیم. ظرف‌ها بسیار سنگین بودند.

یکی از تنبیه‌های نسبتاً معمول این بود که مجبورت می‌کردند کفش‌ها را دربیاوری و بعد هنگام ظهر روی شن‌های داغ راه بروی.

بسیاری از مردان جوان [از آموزش] سر باز می‌زدند یا دوست داشتند این کار را انجام دهند. اگر شخص مهمی آنها را فرستاده باشد، این کار معمولاً مشکل‌ساز نمی‌شود، اما در مورد کسانی که خودشان آمده‌اند و به گروه خاصی تعلق ندارند، مسئله فرق می‌کند. این جماعت حتی ممکن است شکنجه شوند. این کار حتی در دوره آموزش می‌تواند اتفاق بیفتد. متداول‌ترین شیوه شکنجه، زدن با کابل برق، اختناق تا حد مرگ، کشیدن ناخن‌های انگشتان، ندادن غذا و بیدار نگاه داشتن است. یادم هست هنگامی که در آنجا بودیم، شخصی در نتیجه اختناق زیاد مرد. در قندهار دو سلول وجود دارد که از سقف آنها طناب آویزان کرده‌اند. این طناب‌ها را به بازوهای افراد می‌بندند. یک سلول حلبی نیز وجود دارد که فاقد پنجره است و همواره در تاریکی فرو رفته است. بسیاری از افراد را در داخل آن قرار می‌دهند در حالی که فضا برای حرکت و هوا برای تنفس ندارند. بی‌اغراق، آنها دیوانه می‌شوند.

بن‌لادن مهمانان عالی‌رتبه خارجی را در نوعی مهمان‌سرا که در بیرون محوطه واقع شده ملاقات می‌کند و این محل به منزله قرارگاه خصوصی او به شمار می‌رود. بن‌لادن هنگام رانندگی ـ که کمتر اتفاق می‌افتد ـ از کامیون روباز سیاهی استفاده می‌کند. او سفرهایش را بسیار سرّی انجام می‌داد. بسیار غافلگیر کننده به نظر می‌رسید. محافظان پیش از عبور بن‌لادن راه را پاکسازی می‌کردند. به دلیل سرّی بودن سفرهای بن‌لادن معمولاً با شیپور و سر و صدا به او سلام نمی‌دادند؛ تنها به هنگام تهیه فیلم‌های تبلیغاتی یا چیزهایی مانند آن، سازمان آتش‌نشانی و غیره به راه می‌انداخت تا خبرنگاران را تحت تأثیر قرار دهد.

در خلال گردش با بن‌لادن متوجه اختلافاتی میان رئیس و مردانش، درباره اهداف بالقوه ایالات متحده شدم. همچنین شاهد بازداشت چند تن به اتهام جاسوسی بودم. معمولاً اینها از منتقدین بن‌لادن بودند.

می‌خواهم بگویم که بن‌لادن شخصی بسیار فرهمند است که توانسته افراد را صرفاً با حرف برانگیزد.

می‌توان گفت که او مردان جوان بسیاری را «فریفته» است. در حین گفت‌وگو از

من پرسید که آیا برای «جهاد» آماده‌ام. گفت که راه مشترک ما باید فداکاری برای اسلام باشد. راه راست این است. پاسخ دادم که من هنوز آماده نیستم. من ابتدا باید در دین عمیق‌تر باشم.

[بن‌لادن] همواره از چیزی [حمله بر ضد ایالات متحده] می‌گفت که من از دیگران شنیده بودم. اما تا آنجا که می‌دانم از اهداف خاصی نام نمی‌برد. گفته‌اند که می‌خواسته پشت ایالات متحده را بشکنند. دقیقاً نمی‌دانم این به چه معنی است.

ابوجندل زندگی با بن‌لادن را توصیف می‌کند. او توضیح می‌دهد که پیروان بن‌لادن از ساده زیستی او الهام می‌گرفته‌اند.(۴)

همسرم در محوطه‌ای که برای خانواده‌های مجاهدان در فرودگاه قندهار [در جنوب افغانستان] در نظر گرفته شده بود با من زندگی می‌کرد، اما خانواده‌های مجاهدانی که در کابل به سر می‌بردند مانند افغان‌های دیگر ناچار خانه‌های کوچکی اجاره کرده بودند. در واقع مجاهدان عرب در قندهار و کابل در مناسبت‌های گوناگون افغان‌ها، عروسی‌ها و مراسم عزاداری آنها شرکت می‌کردند. ما یک زندگی اجتماعی عادی داشتیم، اما زبان، محیط و شیوه زندگی این جامعه برای ما نامأنوس بود.

[بن‌لادن] با تمام همسران و فرزندانش به بیابان‌های خارج قندهار می‌رفت. او همراه ما به خودرو خصوصی خود سوار می‌شد و خانواده‌اش سوار اتوبوس می‌شدند. پسران بالغ او سوار بر اسب درپی ما می‌آمدند، این مسافت با خودرو در عرض حدوداً یک ساعت طی می‌شد. سپس او با همسرانش می‌نشست و ما خودرو را از آن محل می‌بردیم و آن قدر دور می‌شدیم که ما را نبینند و ما هم او را نبینیم. از طریق رادیو ارتباط برقرار می‌کردیم. در آن محل، نحوه استفاده از سلاح‌های گرم را به همسرانش یاد می‌داد. با هم بازی می‌کردند و ورزش‌های ساده بدنی انجام می‌دادند. یک زندگی خانوادگی معمولی را اداره می‌کرد.

اسب سواری خوب بود و اسب‌ها را دوست داشت. هر روز سوارکاری نمی‌کرد، اما تجربه زیادی از اسب‌ها داشت. نژاد اسب‌ها را می‌شناخت و با یک نگاه می‌توانست بگوید که از چه نژادی هستند. شاید زندگانی اشرافی اولیه و تماس با خاندان حاکم سعودی این را به او آموخته باشد، زیرا اعضای خانواده حاکم، اسب‌ها و مسابقه را دوست دارند. اعضای دیگر خانواده بن‌لادن نیز اسب‌ها را دوست دارند. شیخ اسامه

از جهت خلوص مذهبی نیز، اسب‌ها را دوست داشت، زیرا پیامبر صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْهِ می‌گفت: «تا روز قیامت مهربانی در وجود اسب‌هاست.» بن‌لادن گاهی در میان اعضای سازمان مسابقه اسب سواری ترتیب می‌داد. یک بار آمد و از من پرسید: «ابوجندل، می‌توانی اسب‌سواری کنی؟» گفتم، «هر چیزی را می‌توانم برانم، اما نمی‌توانم اسب‌سواری کنم.» گفت، «چه شرم‌آور» و دستور داد درس سوارکاری بیاموزم، اما من طفره رفتم و دوره آموزش را تمام نکردم.

بنابر این، ما در تمام مدتی که با آن مرد بودیم از او نمی‌ترسیدیم. عشق ما به شیخ اسامه از این جا برمی‌خاست که ما کاملاً گرسنه به آنجا رفتیم و کاملاً سیر شدیم. با او گریستیم و با او شاد شدیم. تقدیری عادی ما را به هم پیوست. با او زندگی کاملی داشتیم. این مرد در تمام رفتارها و موارد زندگی بسیار ساده بود. با دیگران همواره سخاوتمند بود. هیچ کس نبود که تقاضای مالی داشته باشد و دست خالی برگردد. برادر عربی که می‌خواست به خارج سفر کند، آمد و شرایط دشوار خود را به او توضیح داد. شیخ اسامه به درون خانه رفت و با هر آنچه در نزد خانواده‌اش بود و کلاً به صد دلار بالغ می‌شد بیرون آمد و آن را به مرد داد. من از وضع مالی شیخ آگاه بودم و گفتم: «ابوعبدالله چرا مقداری از پول را برای ما نگاه نداشتید؟ آنها که اینجا می‌مانند استحقاق بیشتری دارند تا آنها که اینجا را ترک می‌کنند.» او پاسخ داد: «وضع ما بد نیست، خداوند به ما پول خواهد رساند» تا پنج روز پس از آن چیزی نداشتیم بخوریم جز انار که در اطراف این خانه می‌رویید و هنوز کال بود. به باور من، خدا مرتبه بالایی به اسامه بن‌لادن اعطا کرده، زیرا با وجود ثروت کلان، بسیار ساده زندگی می‌کند و تنها به گرفتن پاداش از خدا قانع است.

با خانواده و فرزندانش نیز همین‌گونه رفتار می‌کند. فرزندانش را به شیوه‌ای ساده تربیت کرده و به آنها یاد داده که در همه حال اعتماد به نفس داشته باشند. یادم هست هنگامی که در قرارگاه فرودگاه قندهار بودیم، پسرش سعاد آمد و گفت: «پدر، می‌خواهم ازدواج کنم». اسامه گفت: «به من مربوط نیست. به خودت متکی باش.» پسر گفت: «چه باید بکنم؟» شیخ اسامه پاسخ داد: «این قطعه زمین و این بودجه را بگیر. در آن کشاورزی کن و از درآمد حاصله، پول کنار بگذار و ازدواج کن.» و پسر، زمین را به زیر کشت غلات برد. پدرش تنها توصیه کرد که او چه کار کند.

بدین‌ترتیب، او روی پاهای خود ایستاد و به اندازه‌ای پول درآورد تا بتواند ازدواج کند. شیخ اسامه به هریک از پسرانش قطعه زمینی زراعی و بودجه‌ای برای کشت آن می‌داد. بن‌لادن پسرانش را به احساس مسئولیت و اتکاء به خود، نه تکیه به میلیون‌ها [پول.م] پدر، عادت می‌داد. معمولاً وقتی با پسرانش سخن می‌گفت، حرف‌هایش را می‌شنیدم. «پسرها، میلیون‌های پدرتان که درباره آن می‌شنوید برای استفاده پدرتان نیست. این پول مسلمانان است و من به خاطر خدا مانند یک امانتدار از آن نگهداری می‌کنم. یک ریال [معادل سی سنت] آن هم مال شما نیست. هرکدام از شما یک مرد هستید. به خود متکی باشید.»

بیشتر اوقات خود را با او می‌گذراندم، زیرا محافظ شخصی او بودم. مثلاً هرگاه با خانواده‌اش از جایی به جای دیگر می‌رفت. وقتی از کابل دیدار می‌کرد، گروهی از محافظان شخصی که چهارده تا شانزده نفر بودند با او می‌رفتند. خانواده‌اش که عبارت از همسران و فرزندانش بودند معمولاً سوار اتوبوس می‌شدند و خودرویی پر از محافظ، آنها را همراهی می‌کرد.

سه همسر او در خانه‌ای یک طبقه زندگی می‌کردند. با یکدیگر هماهنگی کاملی داشتند. شیخ اسامه همان‌طور که در اداره امور بیرون از خانه، قاطعیت داشت، در اداره امور خانه نیز قاطع بود. هرگز نشنیدیم که میان همسرانش برخوردی پیش آید. یکی از آنها مانند مادرش اهل سوریّه است. دوتای دیگر سعودی هستند. آخرین همسر او که پس از طلاق ام‌علی با او ازدواج کرده، اهل یمن است. نخستین همسرش ام‌عبدالله اهل سوریّه است. با دو همسر دیگرش پس از مبادرت به جهاد، ازدواج کرده است. می‌دانم که همسرش ام‌خالد از خاندان الشریف و خواهر یکی از همکاران جهادی اوست.

اندکی پس از ورود همسر یمنی او، افغانستان را ترک کردم. بعد شنیدم که او دختری به دنیا آورده است. پس از آخرین عزیمت من از افغانستان که دو ماه پیش از انفجار ناوشکن *کول* ایالات متحده در عدن، در [اکتبر] ۲۰۰۰ اتفاق افتاد، شنیدم که همه همسرانش جز همسر اولش ام عبدالله که پیش از حادثه از آن جا رفته بود، در کنار او مانده‌اند.

یادم هست که تعداد فرزندان پسر او در قندهار تا زمان عزیمت من از آنجا، به نُه تن می‌رسید. اگر عبدالله و علی را هم اضافه کنیم تعداد فرزندان پسر او از تمام

همسرانش، جز آخرین آنها، همسر یمنی، به یازده خواهد رسید. در مورد دختران، امکان پی‌بردن به تعداد آنها وجود ندارد.

داوطلبان مأموریت از طرف القاعده غالباً در پی تماس با بن‌لادن بودند. بازجویی‌های زیر از عاملان القاعده نشان می‌دهد آنها مدتی را که با رهبر خود گذرانیده‌اند بهتر به یاد دارند تا جزئیات مذاکره برای انجام عملیات. این برنامه‌ریزی‌ها باید از سوی معاونان رده بالای بن‌لادن ترتیب داده می‌شد.

نزار طرابلسی یک تونسی است که در آلمان فوتبال حرفه‌ای بازی می‌کرد. او در اواخر بیست سالگی به موادمخدر معتاد شد و بعد به اسلام برگشت، در نهایت در سال ۲۰۰۰ به افغانستان رفت و در آنجا به یکی از حواریون تند بن‌لادن تبدیل شد. طرابلسی در سیزدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در بروکسل دستگیر شد و افسران پلیس بلژیک از او بازجویی کردند. او گفت که از طرف القاعده مأموریت داشته در مقر ناتو در بلژیک بمب‌گذاری کند.(۵)

این ملاقات [با بن‌لادن]، کم و بیش، به چند هفته بعد از حمله به *کول* یو اس‌اس (در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۰) برمی‌گردد. هنگام شب، این شخص [ابوزبیده، یکی از سربازان داوطلب القاعده] نزد من آمد و مرا به ویلایی در حومه جلال‌آباد [در جنوب افغانستان] برد. به اتاقی وارد شدم که جمعیت زیادی در آن حضور داشتند. با بسیاری از حضار دست دادم و نشستم. در همان موقع فهمیدم که بن‌لادن نیز در آنجا حضور دارد. پس از صرف غذا، ابوزبیده مرا به نزد اسامه بن‌لادن برد. ظاهراً درباره من قبلاً با او صحبت کرده بودند. ابوزبیده به بن‌لادن توضیح داد که من بازیکن فوتبال هستم و اخیراً به اسلام گرویده‌ام. همچنین گفت که من به افغانستان آمده‌ام تا در آنجا کنار همسرم بمانم و به مردم محلی کمک کنم. اسامه بن‌لادن گفت اگر به چیزی نیاز داشتم به او بگویم.

دو یا سه هفته بعد بار دیگر کوشیدم از طریق مردی که در پی ویلای بن‌لادن می‌گشت، او را ملاقات کنم. نشانی را به این مرد دادم و روز بعد جواب گرفتم: می‌توانم روز شنبه به کابل بروم و به هواپیمایی که در ۸/۴۵ باند فرودگاه را به سوی قندهار ترک می‌کند سوار شوم. وقتی به قندهار رسیدم شخصی در فرودگاه منتظر من بود. در نخستین ملاقات من با بن‌لادن، این شخص حضور داشت. او مرا به خانه‌ای موسوم به دارالسلام برد و این خانه‌ای بود که تنها مدعوین بن‌لادن می‌توانستند به

آن داخل شوند. این ویلا تا فرودگاه یک و نیم ساعت راه بود. دوش گرفتم و چیزی خوردم. مردی که مرا برده بود گفت اسامه در این جا نیست، اما احتمالاً شب خواهد آمد. هنگام شب، مردی که در فرودگاه انتظار مرا می‌کشید و مرا به ویلا برده بود، مرا به ویلای دیگری برد و در آنجا با بن‌لادن ملاقات کردم. او [از دیدن من] خوشحال بود.

هنگامی که [برای نخستین بار.م] او را دیدم چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که نتوانستم با او سخن بگویم. از من درباره خانواده‌ام چیزهایی پرسید و چون فهمید که من احساس ناراحتی می‌کنم تلاش کرد مرا بر سر ذوق آورد. سه روز در آنجا ماندم و پیوسته در نزد بن‌لادن بودم. من مهمان او بودم. در طول این مدت، درباره جنبه‌های مختلف زندگی با یکدیگر صحبت کردیم.

در خلال اقامتم، با ابوحفص، اهل مصر، و با دکتر ایمن ظواهری ملاقات کردم. در نخستین دور اقامتم در قندهار جرأت نکرده بودم با بن‌لادن درباره مشکلاتم صحبت کنم، زیرا سخت تحت‌تأثیر این شخص قرار گرفته بودم. علت اینکه سه روز در آنجا ماندم همین بود.

دومین ملاقات من نه روز به طول انجامید. روز شنبه سوار هواپیما شدم و صبح روز یکشنبه هفته بعد برگشتم. درباره تمام مشکلات زندگی‌ام با او صحبت کردم. درباره پدر و مادرم سخن گفتم. در پایان، اسامه بن‌لادن گفت که می‌توانم او را پدر خود به حساب بیاورم. به همین دلیل، خیلی شیفته او شدم. گفت که می‌توانم با او بمانم و او می‌تواند به من کمک کند.

در خلال این اقامت با سازمان اطلاعات که بن‌لادن آن را اداره می‌کرد ارتباط برقرار کردم. به سازمان رفتم و مردی یک کاست ویدئویی و دو سی‌دی به من داد. با تماشای کاست ویدئویی تصاویری از رنج‌های مسلمانان در بخش‌های گوناگون دنیا مشاهده کردم. تصاویری بود از بوسنی، چچن، فلسطین و اندونزی. مخصوصاً یک مسیحی را دیدم که قلب مسلمانی را درآورده و آن را خورده بود. همچنین زنی بود که هفت مرد به او تعرض کرده بودند. همسرم بارها کاست ویدئویی را تماشا کرد. او گفت صحنه‌ای را دیده که طی آن کودکی چهار یا پنج ماهه را در فلسطین کشته‌اند، این دختربچه در حالی که در اتوبوس در آغوش مادرش بوده از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود.

در پایان این هفته به جلال‌آباد بازگشتم. بارها کاست ویدئویی را که از قندهار آورده بودم، تماشا کردم. این تصاویر مرا سخت تکان داد و تصمیم گرفتم تعهدم را نسبت به مردمی که دوستشان دارم [افغان‌ها] بیشتر کنم. فقر آنها را مانند فقر مردمی می‌دیدم که در کاست ویدئویی دیده بودم.

مشکلات من در جلال‌آباد ادامه داشت. دو نفر برای من مشکل درست می‌کردند. یکی از این دو مرد به مسائل مالی من علاقه زیادی داشت. پرسش‌های او مرا آزار می‌داد و به همین دلیل تصمیم گرفتم به قندهار به نزد اسامه بن‌لادن برگردم. این اتفاق یک یا دو هفته پس از بازگشت من به جلال‌آباد روی داد. دوباره بن‌لادن را ملاقات کردم و از او پرسیدم آیا می‌توانم کاری برای اسلام انجام دهم. گفت که ناراحت نباشم. او می‌کوشد اوضاع را مساعد کند.

در مدتی که در قندهار بودم مذاکراتی درباره امکان انهدام مجسمه‌های بودا در بامیان در جریان بود. (دو مجسمه بودا که هریک بیش از صد پا ارتفاع داشتند و در صخره، در سده‌های سوم و پنجم میلادی کنده شده بودند. اینها معروف‌ترین آثار در افغانستان برای جذب گردشگر به شمار می‌رفت. طالبان بوداها را با توپخانه و مواد منفجره در مه ۲۰۰۱ نابود کرد.)

یک یا دو روز پس از ورودم به قندهار، اسامه بن‌لادن از من خواست که او را [به بامیان در مرکز افغانستان] همراهی کنم. ما با هلی‌کوپتر به آنجا رفتیم. نیم روزی در آنجا ماندیم. از کوه بالا رفتیم و در انهدام یکی از مجسمه‌ها شرکت کردیم. با پاهایمان بر سر آن کوبیدیم. یادم هست مواد منفجره [طالبان] مجسمه را کاملاً تخریب نکرده بود و در نتیجه اصابت گلوله توپ طالبان به مجسمه، حفره‌ای در سر آن ایجاد شده بود.

پس از بازگشت به خانه، فعالیت خود را از سر گرفتم و به تماشای کاست ویدئو [درباره ستمگری بر ضد مسلمانان] که از قندهار آورده بودم مشغول شدم. پس از تماشای کاست ویدئو کنترل احساساتم را از دست دادم و به قندهار به نزد اسامه بن‌لادن برگشتم. در ویلایی که بن‌لادن در آنجا بود، اقامت کردم. پس از آن به اردوگاه آموزشی در مجاورت فرودگاه قندهار رفتم. هنگامی که رسیدم تجمعی بر ضد آمریکایی‌ها در حال شکل‌گیری بود. در حین تجمع، از دست دادن بن‌لادن

و ایمن ظواهری تصاویر ویدئویی ضبط شد. بن‌لادن اعلام کرد آنچه که برای *کول* یو اس‌اس اتفاق افتاده در مقایسه با آنچه بعداً آمریکایی‌ها با آن روبه‌رو خواهند شد، هیچ است. در خلال تجمع [در ژوئیه ۲۰۰۱] اتحادی میان ایمن ظواهری و بن‌لادن علیه آمریکایی‌ها و یهودی‌ها شکل گرفت. بن‌لادن و ظواهری پیش از این اتحاد، دو گروه جداگانه به شمار می‌رفتند. پس از تجمع به قندهار برگشتم و در آنجا ماندم و با ابوحفص [فرمانده نظامی القاعده] صحبت کردم.

درباره احساساتم پس از تماشای کاست ویدئو، به او توضیح دادم و از خشم خود درباره آمریکایی‌ها با او سخن گفتم. از تمایلم برای مذاکره با بن‌لادن حرف زدم، اما او پاسخ داد که باید با او به صراحت سخن بگویم. آن‌گاه گفتم حاضرم انجام حمله‌ای را به عهده گیرم. منظورم یک حمله انتحاری بود، تقدیم زندگانی خود. در شرایط بدی قرار داشتم و می‌خواستم در اسرع وقت کار را انجام دهم، نتوانستم منتظر پاسخ ابوحفص بمانم و مستقیماً به سراغ بن‌لادن رفتم. آنچه را به ابوحفص گفته بودم [به بن‌لادن] توضیح دادم و او شرایط خود را درباره طرح من بیان کرد. گفت که باید صبر کنم، زیرا فهرست [مردمی که خواهان] شهادت [اند] پر است.

روز بعد دوباره با بن‌لادن صحبت کردم و زیاد اصرار ورزیدم. گفت که باید مستقیماً با ابوحفص صحبت کند. او به طریقی، دستوری به ابوحفص داد. این بدان معنی بود که بن‌لادن پذیرفته نام من برای عملیات بعدی، در فهرست شهدا ثبت شود. پس از آن با ابوحفص صحبت کردم و او گفت که تقاضای من پذیرفته شده و باید منتظر بمانم. در این میان کسی به من خبر داد که همسرم مشکلاتی پیدا کرده، خانه‌مان را فروختم و همسرم به اروپا برگشت.

سه یا چهار هفته در آن ویلا [در قندهار] ماندم و طرز استفاده از مواد منفجره را یاد گرفتم. برخی از اهداف به من پیشنهاد شد، از جمله هدفی که من بعداً آن را برگزیدم: پایگاه آمریکا در بلژیک. این هدف، پایگاه ناتو در کلین بروگل[1] بود. در انجام این حمله، سه نفر در کنار من قرار می‌گرفتند: دو تا از آنها سعودی و یمنی بودند که با من در همان ویلا اقامت داشتند. وظیفه من، انجام حمله و خرید لوازم برای

1. Klein Brogel

ساختن بمب بود.

فهرستی برای خرید فرآورده‌های شیمیایی در اختیار من قرار گرفت و نام این فرآورده‌ها را ازبر کردم. با پرواز سوئیس ایر از کراچی به زوریخ رفتم و از آنجا با قطار عازم بروکسل شدم. یک یا دو هفته بعد از ورود به بروکسل به یک سعودی که در هلند بود تلفن کردم که بررسی کند آیا دو فرد سعودی و یمنی که با من آموزش دیده بودند رسیده‌اند یا نه. پاسخ مثبت بود.

استون، سولفور و نیترات خریدم. همچنین سعی کردم هیدرازین بخرم که موفق نشدم. هیدرازین را بعداً فرد سعودی که در هلند می‌زیست تهیه کرد. منطقه [مورد نظر] را بررسی کردم تا با آن آشنایی پیدا کنم. محل حمله، کلین بروگل [پایگاه ناتو] را فرد سعودی پیشنهاد داده بود. تاریخی برای حمله تعیین نشده بود. فقط پس از آماده شدن بمب باید [به القاعده] خبر می‌دادیم.

دادگاه بلژیک در سال ۲۰۰۳ طرابلسی را به جرم توطئه برای انفجار پایگاه ناتو به ده سال زندان محکوم کرد.

آنچه در زیر می‌آید گزیده‌ای است از بازجویی محمّد منصور جباره[1] سرباز داوطلب القاعده، اهل کانادا که سازمان اطلاعات و امنیت کانادا در سال ۲۰۰۲ از او به عمل آورده است. جباره در اواخر سال ۲۰۰۱ به سفارت‌های ایالات متحده و اسرائیل در فیلیپین حمله کرده بود. اهداف مشابهی را نیز در سنگاپور زیر نظر گرفته بود. پس از کشف اسناد و نوارهای ویدئویی مربوط به عملیات سنگاپور که در حمله نظامی ایالات متحده در افغانستان کشف شد، که در نهایت، این عملیات به شکست انجامید. جباره به تایلند، قطر، و بعداً به عمان گریخت.(۶) در مارس ۲۰۰۲ در آنجا دستگیر و به مقامات کانادا و سپس با همکارش به مقامات ایالات متحده تحویل شد.(۷)

جباره با اُبی‌ال[2] [بن‌لادن] در حدود ژوئیه ۲۰۰۱ ملاقات کرد و سپس کوشید اُبی‌ال را متقاعد سازد که به دلیل تسلط کامل به زبان انگلیسی، داشتن گذرنامه معتبر کانادایی و جایگاه بالایش در دوره‌های آموزشی ا کیو[3]، عامل نیرومندی از ا کیو

1. Jabara

2. OBL [اب‌ل= (اسامه بن‌لادن). م]

3. AQ [اق = (القاعده). م]

[القاعده] به شمار می‌رود. اُبی‌ال ظاهراً تحت تأثیر قرار گرفت و به جباره گفت که با محمّد پاکستانی [«ام‌پی[1]»]ملاقات کند تا او دستور عملیات و وجوه مربوط به آن را در اختیار جباره قرار دهد. محمّد پاکستانی در منابع، خالدشیخ‌محمّد [فرمانده عملیات ۱۱ سپتامبر] شناخته می‌شود.

جباره به منظور ملاقات با ام‌پی، در نیمه اوت ۲۰۰۱ به کراچی، پاکستان رفت. ام‌پی درس‌ها و رهنمودهایی درباره چگونگی حفظ حیات در یک شهر و نحوه آمادگی برای مأموریت‌های القاعده به او ارائه داد. این امر لازم بود، زیرا او با زندگی در خارج از افغانستان آشنایی نداشت. ام‌پی به جباره گفت که وظیفه جباره تهیه پول لازم برای یک عملیات انتحاری در فیلیپین است. جباره باید واسطه میان عملیات اس‌ای[2] [جنوب شرق] آسیا و ا کیو باشد.

از جباره نخواستند که در عملیات رانندگی را به‌عهده بگیرد یا حامل بمب انتحاری باشد، زیرا صدها نفر در افغانستان مشتاقانه آماده انجام این نقش بودند. او بیشتر به دلیل توانایی‌هایش، تسلط کامل به زبان انگلیسی و داشتن گذرنامه معتبر کانادایی مورد توجه بود. یک هفته بعد، جباره مردی مالزیایی به نام هامبالی[3] را در آپارتمان هامبالی ملاقات کرد. هامبالی جزئیات عملیات برنامه‌ریزی شده، در فیلیپین، از جمله اهدافی مانند سفارت‌های آمریکا و اسرائیل را دراختیار او گذاشت.

روز بعد، ام‌پی به جباره گفت مطمئناً پیش از سه‌شنبه حرکت خواهی کرد و منظورش این بود که جباره پیش از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ پاکستان را ترک کند. براساس منابع موجود، جباره پی برده بود که در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ عملیات بزرگی انجام خواهد گرفت، اما نمی‌دانست کجا و چگونه این حادثه روی خواهد داد. چنان که از منابع برمی‌آید، جباره حالا معتقد است که ام‌پی در پشت حملات یازده سپتامبر قرار داشته است. ام‌پی برای هزینه عملیات، ۱۰۰۰۰ دلار به جباره داد.

جباره در دهم سپتامبر ۲۰۰۱ عازم هنگ‌کنگ شد و سه روز در آنجا ماند. جباره در هنگ‌کنگ در هتل از خود پرسید آیا واقعاً قادر است وظیفه محوله را به انجام

---

1. MP[م پ = (محمّد پاکستانی). م]
2. SE
3. Hambali

برساند. لیکن، فکر کرد که اُبی‌ال شخصاً او را از میان تمام افراد در افغانستان برگزیده است و به سادگی نمی‌تواند از زیر عملیات شانه خالی کند. سرانجام جباره تصمیم به پیش بردن عملیات گرفت.

«اطلاعات به‌دست آمده از محمّد منصور جباره،» وزارت دادگستری ایالات متحده، اداره تحقیق فدرال، ۲۱ اوت ۲۰۰۲.(۸)

جباره گفت که القاعده از کلمات رمز استفاده می‌کرد. کلمات رمزی را معمولاً اعضای هسته‌ها ابداع می‌کردند. برخی از کلمات رمزی مورد استفاده آنها در آسیا عبارت است از:

مرکل[۱] = مالزی

سوپ = سنگاپور

ترمینال = اندونزی

هتل = فیلیپین

کتاب = گذرنامه

آمریکایی = گوشت سفید

فیروز علی عباسی یک بریتانیایی اوگاندایی است که پس از سقوط طالبان، در پاکستان دستگیر شده است. در خلال سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ در یکی از اردوگاه‌های القاعده در افغانستان آموزش دیده است. عباسی که در زندان گوانتانامو بود (و در ۲۰۰۵ آزاد شد) خاطرات زندان را در ۱۴۶ صفحه نوشت و توضیح داد که چگونه در دوران پیش از یازده سپتامبر نه‌تنها بن‌لادن، بلکه معاونان مهم او، ابوحفص و سیف‌العدل او را برای عملیات ضدآمریکایی بسیار مناسب تشخیص داده‌اند. آنها از این جهت به عباسی علاقه داشتند که به اشتباه فکر می‌کردند چون او از بریتانیا آمده و یک نام غیراسلامی دارد می‌تواند بدون جلب توجه به غرب سفر کند.(۹)

ابوحفص و سیف‌العدل در اتاق حضور داشتند. اینها در القاعده مقام دوم و سوم را داشتند. مصاحبه به قرار زیر انجام گرفت.

ابوحفص: «نام واقعی تو چیست؟»

---

۱. Murkel [نامی خاص و در اینجا ظاهراً منظور آنگلا مرکل صدراعظم آلمان است. م]

عباسی: «برای چه می‌خواهی بدانی؟»

ابوحفص: «ناراحت نشو، در اینجا هرچه بگویی محرمانه باقی می‌ماند.»

عباسی: «فیروز علی عباسی.»

ابوحفص: «اهل کجا هستی؟»

عباسی: «اهل اوگاندا هستم.»

ابوحفص: در این لحظه به آرامی عمامه‌اش را از سرش برداشت و آن را خاراند. «مایلی اقداماتی علیه آمریکایی‌ها و یهودی‌ها انجام دهی؟»

عباسی: پاسخ دادم، «بله، حاضرم علیه نیروهای آمریکایی و اسرائیلی اقدام کنم، زیرا جهاد (جنگ نظامی علیه هر متجاوز) برای من یک تکلیف است.

ابوحفص: «چیزی از امور مربوط به یهودی‌ها در اوگاندا می‌دانی؟»

عباسی: بی‌درنگ به این سؤال پاسخ دادم. «نه.»

ابوحفص: «خوب، برای دادن آموزشی ویژه به تو، تدبیری خواهیم اندیشید.»

[آنها] تصور می‌کردند که من نامی مسیحی دارم. گمان می‌کنم من هم به حق فکر می‌کردم که ابوحفص [این مورد را] برای کاری که در نظر دارد بسیار مهم می‌شمارد. نمی‌خواستم از ابوحفص درباره نقشه‌اش سؤال کنم، زیرا آنها در مورد این قبیل موضوعات محرمانه، به من که عضوی از آنها نبودم، چیزی نمی‌گفتند. نام من کاملاً اسلامی است. و گمان می‌کنم ابوحفص به خطا رفته بود که وقتی نام مرا پرسید انتظار داشت یک نام مسیحی بشنود.

به گفته حکومت ایالات متحده، فیروز عباسی در اردوگاه‌های آموزشی القاعده چندین بار سخنان بن‌لادن را شنیده بود،(۱۰) اما عباسی ملاقات حضوری با بن‌لادن نداشته است، تا آنجا که رهبر القاعده در خاطرات او تاحدودی عنصری جزئی ظاهر می‌گردد. عباسی گفته بود:

ابوحفص مغز متفکر القاعده بود، اسامه بن‌لادن فقط برای نمایش در آنجا حضور داشت.

دیگران که با رهبر القاعده تماس محدودی داشته‌اند بیشتر تحت‌تأثیر قرار گرفته‌اند. محمّد عبدالله ورسام در ایالات متحده اقامت دائمی قانونی دارد و شهروند کانادایی است که در اردوگاه‌های آموزشی القاعده در افغانستان در سال ۲۰۰۰ حضور داشته است. آنچه در

زیر می‌آید برگرفته از اقرارنامه اوست که FBI برای ارائه به دادگاه عالی به هنگام طرح قضیه او در سال ۲۰۰۵، تنظیم کرده است.(۱۱)

به اعتراف مدعی‌علیه، احتمالاً او در اوایل سال ۲۰۰۰ به جامعه اسلامی «آرمانی» که در افغانستان شکل گرفته بود، علاقمند شد. ورسام در گفتگو با مأموران اظهار داشت که قصدش از سفر به افغانستان حضور در اردوگاه آموزشی نبوده، اما پس از ورود به کابل، افغانستان، به زودی به اردوگاه آموزشی القاعده پیوسته است.

وقتی از او سؤال شد از کجا می‌دانسته که بن‌لادن، امیر اردوگاه است، مدعی‌علیه اظهار کرد که در چندین مورد بن‌لادن را در حال سخنرانی دیده و ورسام [مدعی‌علیه] هنگام صرف غذا در کنار بن‌لادن [بر روی زمین] نشسته است. مدعی‌علیه گفت که بن‌لادن بسیار الهام‌بخش است.

جان واکر لیند[1]، «طالبان آمریکایی»، جهادگر داوطلبی است که تاحدودی بن‌لادن را دارای جایگاه ناچیز می‌شمارد. لیند در فوریه ۱۹۸۱ در واشنگتن دی.سی.، به دنیا آمد و پیش از آنکه خانواده‌اش به مارین کانتی[2]، کالیفرنیا بروند، دوران کودکی را در واشنگتن دی.سی.، سپری کرد. در شانزده سالگی به اسلام گروید و این موجب شد که برای آموختن زبان عربی به یمن و سپس به پاکستان برود. در ژوئن ۲۰۰۱ به طالبان پیوست و در اردوگاه آموزشی الفاروق القاعده، هفت هفته آموزش دید و در آنجا بن‌لادن را ملاقات کرد. لیند بخشی از نیروی طالبان بود که در اواخر نوامبر ۲۰۰۱، در پی حملات یازده سپتامبر و آغاز عملیات نظامی ایالات متحده، به اسارت اتحاد شمال درآمد. در زیر گزیده‌هایی از گزارش FBI درباره لیند در دسامبر ۲۰۰۱، نقل می‌شود. در این گزارش‌ها، لیند از ملاقات با بن‌لادن و آموزش در افغانستان سخن می‌گوید.

گزارش FBI، «مصاحبه با جان فیلیپ واکر لیند»، ۹ ـ ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱. (۱۲)

لیند اظهار داشت که اسامه بن‌لادن (یوبی‌ال)[3] سه تا پنج نوبت از اردوگاه [الفاروق] دیدن کرد و معمولاً یک یا دو تن از پسرانش او را همراهی می‌کردند. لیند گمان می‌کند که نخستین دیدار یوبی‌ال از اردوگاه، سه هفته پس از حضور لیند انجام

1. Jhon Walker Lindh
2. Marin
3. UBL

گرفته است. سخنان بن‌لادن در رابطه با اوضاع محلی، مسائل سیاسی، جنگ‌های دیرین افغان/ شوروی و غیره بوده است. لیند به همراه چهار نفر دیگر در یک جلسه خصوصی حدود پنج دقیقه با یوبی‌ال ملاقات کرده است. یوبی‌ال در سخنان کوتاهی از همه آنها به واسطه شرکت در جهاد، تشکر کرده است.

لیند، یوبی‌ال را چنین توصیف کرد؛ حدود ۶/۴ پا قد، خوش‌بنیه، معمولاً در حال نشسته، آب زیاد می‌خورد، زود اشک می‌ریزد، گاهی سخن گفتن را متوقف می‌سازد و عذرخواهی می‌کند. لبخند بر لب دارد، و به آرامی سخن می‌گوید. یوبی‌ال حداقل با دو تویوتا لندکروزر (به گمان لیند، سفید) و همراه حداقل شش محافظ حرکت می‌کند. لیند گمان می‌کند که محافظان با توجه به سیمای آنها، از عربستان سعودی یا از یمن بوده‌اند.

لیند گفت که در چند هفته اول آموزش، اوایل ژوئن ۲۰۰۱، به گمانش، امیر [اردوگاه] عبدالقدّوس، در صورتی که آموزگار دیگری نبوده باشد، به کارآموزان گفته است که یوال‌بی پنجاه نفر را برای انجام بیست «عملیاة استشهادیه»[1] (عملیات انتحاری) فرستاده است. در میان جمع، سخن از عملیاتی بود که یوبی‌ال علیه ایالات متحده و / یا اسرائیل طرح کرده بود.

لیند به همراه تقریباً بیست نفر دیگر از خارجی‌ها (انگلیسی‌ها، استرالیایی‌ها، آفریقایی‌ها، فیلیپینی‌ها) یک‌به‌یک برای ملاقات با ابومحمّد المصری، اهل مصر، مدیرکل اردوگاه‌ها، فرا خوانده شدند. المصری از لیند پرسید آیا حاضر است در عملیات علیه ایالات متحده و اسرائیل شرکت کند. لیند گفت که این پیشنهاد را نپذیرفته و المصری از او خواسته که به جبهه برود و [با اتحاد شمال] بجنگد. لیند گفت، ضمناً در خلال آموزش به او پیشنهاد شده با یوال‌بی بیعت کند. لیند گفت که این پیشنهاد را رد کرده؛ اما پیمان جهاد را پذیرفته است.

اگرچه بسیاری از کارآموزان اردوگاه‌های آموزشی القاعده محدودیت‌هایی در مراوده شخصی با بن‌لادن داشته‌اند، اما برخی از ملاقات‌کنندگان که با القاعده مرتبط نبوده‌اند، تاحدودی به آسانی به او دسترسی داشته‌اند. فؤاد الربیع یک کویتی متأهل و دارای چهار فرزند است که در گوانتانامو زندانی بوده. الربیع، به قول خودش، اهل کسب و کار بوده و

---

1. Amniat Istish Hadia [در متن اصلی، «امنیة» «Amniat» آمده که درست نیست. م]

شغل مددکاری داشته و در ژوئن ۲۰۰۱ به افغانستان رفته و در آنجا صرفاً دیداری تفننی با بن‌لادن به‌عمل آورده است. الربیع می‌گوید که دولت کویت او را انتخاب کرده بود تا در پیشاور در یک مؤسسه مددکاری اسلامی مشغول کار شود.

شهادت الربیع در برابر دادگاه نظامی گوانتانامو از جایی شروع می‌شود که او همراه با یک روحانی مسلمان به نام ابوملده[1]، کویت را ترک کرده، و باور ملده این بوده که بن‌لادن می‌تواند وسیله‌ای برای هدایت به راه مهدی، یک منجی در اسلام، شخصی که مطلقاً خداوند او را راهنمایی می‌کند، باشد.(۱۳)

هنگام سفر از کویت فهمیدم که هدف ملده از مسافرت به افغانستان با هدف من یکی نیست. من به آنجا رفته بودم تا پناه‌جویان را ببینم و به بهبود شرایط آنها کمک کنم. ابوملده گفت که مردی مبلغ در آنجاست که می‌گوید حاکمی به نام بن‌لادن در اینجا حضور دارد. ابوملده گفت شاید بن‌لادن همان الابوعصا [کسی که راه را برای بازگشت مهدی هموار می‌سازد] باشد. ابوملده گفت باید صحت این موضوع را دریابد. اگر این امر صحت نداشته باشد، باید مردم را متوجه ساخت تا از پیشگویی دروغین پیروی نکنند. از ابوملده پرسیدم، برای دیدن این شخص چه برنامه‌ای دارد. و آیا به قله کوه صعود خواهیم کرد یا در نیمه شب بیرون خواهیم رفت. ابوملده گفت نه، و اظهار کرد که به او گفته‌اند بن‌لادن در یک منطقه مسکونی در قندهار زندگی می‌کند. در آنجا مردم زیادی با بن‌لادن درست مثل یک فرد عادی ملاقات می‌کنند. ابوملده به من اطمینان داد که با این کار در هیچ امر غیرقانونی درگیر نمی‌شویم. گفتم باشد. من به دنبال کار خود به افغانستان می‌روم.

پیش از این، بن‌لادن برای ما در کویت، میلیونری غیرعادی جلوه می‌کرد که انقلابی شده است. این چیزی بود که پیش از [۱۱] سپتامبر اتفاق افتاد، و پیش از آن بود که ما بفهمیم بن‌لادن قادر به انجام چه کاری است. خانه [بن‌لادن] در قندهار بود و در آنجا همه چیز آرام به نظر می‌رسید. ما به داخل رفتیم. نگهبانان در آنجا نبودند و ما را بازرسی نکردند. بن‌لادن در اتاق بزرگی نشسته بود و به ما سلام کرد. ما نشستیم. ابوملده صحبت کرد و من گوش دادم.

---

1. Muldah

ابوملده از این شخص، بن‌لادن پرسید اهل کجاست؛ پرسش‌هایی از این قبیل. سپس ابوملده از بن‌لادن پرسید درباره کشتن غیرنظامیان چه عقیده‌ای دارد. گمان می‌کنم منظور ابوملده، انفجار در [دو سفارت ایالات متحده در ۱۹۹۸] در آفریقا بود. بن‌لادن پاسخ داد، او دستور انفجار را صادر نکرده، اما از این حادثه تعجب هم نکرده است. بن‌لادن با ذکر بیانیه‌های عربی گفت که من فرمان کشتار را صادر نمی‌کنم، اما این بیانیه‌ها را هم اگر ببینم رد نمی‌کنم. ابوملده این گفته را زیاد نپسندید؛ الابوعصا کشتن مردم را تأیید نمی‌کند، تصور می‌رود او به نصیحت مردم بپردازد و آنها را [به‌سوی مهدی] هدایت کند. این گفت‌وگو در اواخر ظهر به پایان رسید.

جوانی به نام ابوسلیمان آمد و دست‌گرم‌کن را [که الربیع از کویت آورده بود] به بن‌لادن نشان داد. ابوسلیمان گفت از این وسیله در کویت به عنوان آتشدان استفاده می‌کنند، اما در واقع این یک دست‌گرم‌کن است. برای مردم کوه‌نشین، وسیله سودمندی به‌شمار می‌رود. [بن‌لادن] به من نگاه کرد و گفت ترجیح می‌دهیم به جای دست‌گرم‌کن‌ها، سیصد دست لباس زیر پشمی داشته باشیم.

ابوملده از بن‌لادن خواست درباره هدفش به صراحت سخن بگوید. بن‌لادن گفت می‌خواهد که آمریکایی‌ها خلیج[فارس.م] را ترک کنند. سپس من پرسیدم «کویت را چطور؟ اخیراً که صدام وارد کویت شد [در ۱۹۹۹ پیش از نخستین جنگ خلیج(فارس.م)] به این دلیل بود که کسی از ما حمایت نکرد.» بن‌لادن گفت، «به این نقشه بزرگ نگاه کن»، معنی آن این است که صدام دوباره می‌تواند وارد کویت شود.

این رسم ماست که اگر کسی شما را به خانه‌اش دعوت کند، شما هنگام ترک شهر، برای خداحافظی باید دوباره به خانه او بروی. بنابراین، به آن خانه برگشتیم، اما بن‌لادن در خانه نبود. بنابراین، ابوملده و من به اتاقی رفتیم که در آنجا نوار ویدئویی مصاحبه بن‌لادن با CNN، الجزیره، و دیگر سازمان‌های خبری پخش می‌شد.

نافیه نورالدّین در سال ۱۹۶۷ در مراکش به دنیا آمد. در ۱۹۹۱ از مراکش به افغانستان رفت و در آنجا گروه مبارز اسلامی مراکش[1] را تأسیس کرد. مذاکرات نورالدّین با رهبران القاعده،

1. Moroccan Islamic Combat Group

حاکی از نوع معاملاتی است که آنها با گروه‌های کوچکتر که از تظلم خاص ملی به جان آمده بودند، انجام می‌دادند.(۱۴)

در آغاز سال ۲۰۰۱ با اسامه بن‌لادن و ایمن ظواهری ملاقات کردم. در خلال ملاقات در رابطه با مفاهیم «جماعه اسلامیه مقاتله مغربیه»[1] [گروه مبارز اسلامی مراکش] سخن گفتم و از اهداف و اصول گروه صحبت کردم. از رهبر القاعده خواستم از گروه حمایت مالی و نظامی به عمل آورد. اسامه بن‌لادن گفت که اعضای گروه می‌توانند در اردوگاه‌های آموزشی القاعده، تعلیمات شبه‌نظامی ببینند و در این‌باره باید با ابوحفص [فرمانده نظامی القاعده] تماس بگیری.

دو روز پس از ملاقات من با بن‌لادن، جلسه‌ای با ابوحفص تشکیل دادیم. [به ما] قول دادند که القاعده در آموزش مجاهدان و نیروهای گروه مبارز اسلامی مراکش مساعدت کند، و حدود ۳۰۰۰ دلار به نشانه حمایت القاعده از گروه، دراختیار ما گذاشتند.

در سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاهی در مراکش، نورالدّین را به دلیل «همکاری با جنایت‌کاران برای اقدام به حملات با هدف برهم زدن نظم عمومی و جعل اسناد،» مقصر شناخت و او را به بیست سال زندان محکوم کرد.

*

محمود و عبدالقادر السیّد مصری (آقا ابوصالح) در ۱۹۹۷ به اتهام مشارکت در کشتن پنجاه و هشت گردشگر خارجی در لوکسور، مصر، به‌طور غیابی به ده سال زندان محکوم شد. السیّد در بهار ۱۹۹۸ وارد رم شد و تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. در اواخر سال ۱۹۹۸ به میلان رفت، در آنجا مسجدی ساخت و زیرنظر دیگوس[2]، یک واحد ضدتروریستی پلیس ایتالیا قرار گرفت. در دهم ژوئیه ۲۰۰۱ با حکم قضایی منزل السیّد مورد بازرسی قرار گرفت (چون از ایتالیا گریخته بود، دستگیر نشد) در آنجا نامه‌ای به تاریخ چهاردهم مه ۲۰۰۱ پیدا شد که حاوی دستورالعمل رسانیدن مبارزان به کراچی افغانستان بود. در سی‌ویکم دسامبر ۲۰۰۱، روزنامه عربی الحیات خبر کشته شدن السیّد در افغانستان را تأیید کرد.

آنچه در زیر می‌آید نسخه تصحیح شده نوارهایی است که پیش از حملات یازده

1. Jamaa Islamiya Moukatila Maghrebia
2. Digos

سپتامبر، مجریان قانون ایتالیا از گفتگو با السیّد درباره گروه جهادگران همفکر او ضبط کرده‌اند. این گفتگو، نشان‌دهنده تمایل قوی و تقریباً مرموز جهادگران به سفر و ملاقات با بن‌لادن است.(۱۵)

مکالمه در هفتم دسامبر ۲۰۰۰، در ۱۲/۰۴ بعدازظهر توسط میکروفون کار گذاشته شده در یک سیتروئن زد ایکس ۱۶وی[1] به شماره پلاک ۹۸۸۷ج ـ۴[2] که به نام السیّد ثبت شده و مورد استفاده او بوده، ضبط شده است.

ابوصالح همان محمودو[3] عبدالقادر السیّد، یک مبارز مصری است که برای القاعده جعل اسناد می‌کرد.

نبیل، بناتیّه نبیل و تونسی است

عادل، بن سلطان عادل و تونسی است

نبیل ـ امروز چیز شورانگیزی دیده‌ایم. من چهار سر جدا شده روسی را مشاهده کرده‌ام. (احتمالاً اشاره به نوار ویدئویی است که به‌طور گسترده‌ای در میان محافل مبارز، در راستای جنگ جهادگران با روس‌ها، در چچن، پخش شده بود.)

ابوصالح ـ چی، جدا شده یا بریده؟

نبیل ـ بریده... (می‌خندند) مثل بزها. برای مهمانی...

عادل ـ شیخ، وقتی کسی می‌خواهد برود و بجنگد چرا به او اجازه نمی‌دهید؟

ابوصالح ـ مهم آن چیزی است که در رؤیاهایتان می‌بینید، مهم ترویج ایمان شماست. وقتش که برسد نخواهید دانست کجا شهید می‌شوید، در الجزیره، تونس، آمریکا یا در آسیای مرکزی.

عادل ـ می‌خواهم آن خوک‌ها را نابود کنم، آن گرازها را، از آنها بیزارم. ـ باید از دست آنها خلاص شد. کافی است امیر را ببینم.

ابوصالح ـ کدام امیر؟

عادل ـ امیر عبدالله [اسامه بن‌لادن]

ابوصالح ـ راهی طولانی است، اما این را تو ذهنت فرو کن که تمامی راه‌ها

1. Citroen ZX 16V
2. 4-G9887
3. Mahmodu

خطرناک است.

عادل ـ من حاضرم همه این راه‌ها را بپیمایم، از اینجا [در میلان] ماندن بهتر است.

ابوصالح ـ متوجه نیستی. اگر امیر را ببینی، راه‌های زیادی برای رهایی و عبور گروه‌های متعدد خواهی داشت. با توجه به تجربیات گذشته، پیش از ملاقات با او، با گروه‌های متعدد هم‌قسم می‌شدم، در میان اردوگاه‌های آموزشی گوناگون رفت‌وآمد می‌کردم.

نبیل ـ چه احساسی داشتی؟

ابوصالح ـ بسیار شورانگیز است، نمی‌توانم آن را وصف کنم، التماس دعا.

عادل ـ شیخ محتاجیم به دعا

نبیل ـ جای ما در کوه‌ها [ی افغانستان] است و هر کسی این آرزو را دارد. کسی که این را نمی‌داند خر است و چیزی نمی‌فهمد، زیرا این راهی است که شخص را در پیشگاه خدا نجات می‌دهد.

مضمون مکالمه زیر که سیزده ماه پیش از حملات یازده سپتامبر انجام گرفته، مهم است، زیرا از توطئه‌ای سخن می‌گوید که هدف آن حمله به هواپیماهای مورد استفاده در خطوط هوایی ایالات متحده است.

رونوشت مکالمه‌ای که در دوازدهم اوت ۲۰۰۰، ساعت ۱۰/۱۶ پیش از ظهر، با میکروفون کار گذاشته شده در سیتروئن زد ایکس ۱۶وی خودرو متعلق به السیّد و مورد استفاده او با شماره پلاک ۹۸۸۷ج۴ ضبط شده است:

ابوصالح، محمودو عبدالقادر السیّد، مبارز مصری است که برای القاعده، سند جعل می‌کرد.

عبدالسّلام علی، علی عبدالرحمان عبدالسّلام است که با گذرنامه‌ای سیاسی وارد ایتالیا شده و اهل یمن می‌باشد.

ابوصالح: سفرت چطور بود؟

عبدالسّلام: خوب، من هواپیماها را بررسی می‌کنم.

ابوصالح: چی؟

عبدالسّلام: من هواپیماها را بررسی می‌کنم.

ابوصالح: [هواپیماهای] شرکت یمنی یا شرکتی دیگر؟

عبدالسّلام: امیدوارم، اگر خدا بخواهد، نوبت دیگر که با هم خواهیم بود، پنجره یا قطعه‌ای از یک هواپیما را برایت بیاورم.

عبدالسّلام: اما خبر تکان‌دهنده از کشوری دیگر خواهد رسید.

ابوصالح: بله.

عبدالسّلام: این از آن خبرهای تکان‌دهنده‌ای خواهد بود که هرگز مانند آن را نخواهیم شنید.

ابوصالح: بله.

عبدالسّلام: چنان خرابی‌ای ایجاد خواهد شد که هرگز از عهده ترمیم آن برنخواهند آمد. این چیزی وحشتناک است. این چیزی است که از شمال به جنوب، از شرق به غرب گسترده است. کسی که این برنامه را طراحی کرده، دیوانه‌ای است از بیمارستان روانی، دیوانه، اما نابغه، ذهنش با این برنامه پر شده. او همه را مبهوت خواهد کرد.

ما با آمریکایی‌ها ازدواج خواهیم کرد، بدین ترتیب آنها ایمان خواهند آورد و قرآن خواهند خواند. به‌یاد داشته باش، در آینده به اخبار گوش کن و کلمات را به یاد بیاور. ما می‌توانیم با هواپیماهای پرقدرت پرواز کنیم، حتی با سلاح‌های سنگین قادر به متوقف ساختن ما نیستند، ما فقط آنها را می‌زنیم، در تاریکی آنها را می‌زنیم، روز و شب، مهم دست‌یابی به هدف است. خطر در هواپیماهاست.

ابوصالح: باران، باران.

عبدالسّلام: بله! آسمان ابری است، در قلمرو بین‌المللی، در آن کشور آتش روشن شده و تنها منتظر باد است.

۹

توطئه یازدهم سپتامبر

توطئه یازده سپتامبر به اندازه کافی اهمیت محوری بن‌لادن در القاعده را نشان می‌دهد. اگرچه بن‌لادن شخصاً در جزئیات عملیات یازده سپتامبر درگیر نبوده، اما فرمانده نهایی، خود او بوده است. در سال ۲۰۰۲ که یسری فوضه[1] خبرنگار الجزیره با خالدشیخ‌محمّد و رمزی بن‌الشیبه، هماهنگ‌کنندگان عملیات یازده سپتامبر مصاحبه کرد، بن‌الشیبه به فوضه گفت که در اواخر اوت ۲۰۰۱ از هامبورگ به پاکستان سفر کرد تا مطمئن شود که بن‌لادن از تاریخ اجرای عملیات که پنج روز پس از آن انجام می‌گرفت، آگاه است. نقش نظارتی بن‌لادن در عملیات واشنگتن، دی.سی.، و نیویورک در انجمن خبر[2] به تفصیل ذکر شده و اعلام می‌دارد که بن‌لادن در سال ۱۹۹۹ محمّد عطّا مصری را به رهبری هواپیماربایان تعیین کرده است. این گزارش چنین نتیجه می‌گیرد، «پس، روشن است که بن‌لادن و عاطف [فرمانده نظامی او] عهده‌دار بخش مهمی از عملیات بوده‌اند.»(۱)

اسامه بن‌لادن در جلسه‌ای خصوصی با یک حامی سعودی که در برخی از ایام نوامبر ۲۰۰۱ جریان آن بر روی نوار ویدئویی ضبط شده، درباره توطئه یازده سپتامبر سخن گفته است. نیروهای ایالات متحده، پس از سقوط طالبان، این نوار را در جلال‌آباد پیدا کردند که گزیده‌هایی از آن در زیر می‌آید.(۲)

---

1. Fouda
2. Commission Report

پیشاپیش شمار تلفاتی را که ممکن است در موقعیت برج کشته شوند، برآورد کرده‌ایم. سه یا چهار طبقه از برج مورد اصابت حمله ما قرار می‌گیرد. بنابه تجربه‌ای که من در این زمینه [ساختمان‌سازی] دارم، درباره ویرانی کامل آن خوشبین هستم. گمان می‌کنم آتش ناشی از گاز هواپیما، اسکلت آهنی بنا را ذوب می‌کند و تنها ناحیه‌ای که هواپیما به آن برخورد کرده و طبقات بالای آن فرو می‌ریزد. این کلاً چیزی است که به آن امیدواریم.

[اعضای القاعده در افغانستان] پس از اصابت نخستین هواپیما به ساختمان، احساس لذت کردند، اما من گفتم: «صبور باشید.» فاصله برخورد اولین و دومین هواپیما به برج‌ها بیست دقیقه طول کشید. و فاصله میان اولین هواپیما و هواپیمایی که پنتاگون را زد، یک ساعت بود. ما از سه‌شنبه قبل می‌دانستیم که حادثه در آن روز اتفاق خواهد افتاد. در آن روز کارمان را تمام کرده بودیم و گوش به رادیو داشتیم. به وقت ما، ۵/۳۰ بعدازظهر بود. بلافاصله شنیدیم که هواپیمایی به مرکز تجارت جهانی زده است. اندکی بعد اعلام شد که هواپیمای دیگر مرکز تجارت جهانی را زد. برادران با شنیدن خبر، بسیار مشعوف شدند.

سلیمان ابوغیث، سخن‌گوی القاعده به یاد می‌آورد که هنگام پخش تصاویر تلویزیونی حوادث یازده سپتامبر، با بن‌لادن نشسته بود.(۳)

با شیخ [بن‌لادن] در اتاقی نشسته بودم. سپس برخاستم تا به اتاق دیگری بروم که تلویزیون در آن قرار داشت. تلویزیون خبر حوادث بزرگ را پخش می‌کرد. صحنه، خانواده‌ای مصری را نشان می‌داد که در اتاق منزلشان نشسته بودند و سرشار از لذت بودند. مانند همان لذتی که هنگام پیروزی تیم مورد علاقه‌ات در یک مسابقه فوتبال احساس می‌کنی. در آن صحنه، زیرنویسی به چشم می‌خورد: «اسامه بن‌لادن به انتقام کودکان الاقصی [فلسطینی‌ها]، عملیاتی علیه آمریکا به راه می‌اندازد.» به نزد شیخ [بن‌لادن] برگشتم که با پنجاه یا شصت نفر در اتاق نشسته بود. خواستم درباره چیزی که دیده بودم با او سخن بگویم، اما شیخ با دست به من اشاره کرد، یعنی: «می‌دانم، می‌دانم.»

جمال اسماعیل در تابستان ۲۰۰۱ خبرنگار تلویزیون ابوظبی در پاکستان بود. او به یاد دارد که یکی از شبکه‌های رقیب، اخبار مهمی از رهبران القاعده پخش کرد.(۴)

بکر عطیانی[1] رئیس دفتر MBC (بنگاه خبرپراکنی خاورمیانه)[2] در اواخر ژوئن [۲۰۰۱] بن‌لادن را به همراه ایمن الظواهری و ابوحفص در افغانستان ملاقات کرد. برخی از دستیاران بن‌لادن به‌طور غیررسمی به او گفته بودند که «هدیه بزرگی برای انتفاضه داریم. می‌خواهیم تعلقاتی از آمریکا را که بزرگتر از *کول* است مورد حمله قرار دهیم.» این خبر را بی‌ام‌سی در بیست‌وسوم ژوئن [۲۰۰۱] پخش کرد. حکومت طالبان، این روایت را انکار کرد و از ابوحفص خواست بلافاصله آن را تکذیب کند. پس از این گزارش، ملّاعمر به بن‌لادن گفت «در خاک افغان بدون اطلاع ما هیچ کاری نکن.»

بکر عطیانی رئیس دفتر سابق بنگاه سخن‌پراکنی خاورمیانه در پاکستان.(۵)

[القاعده] با من تماس گرفت. شاید به این دلیل که MBC کانال مهمی در خاورمیانه است. آنها مرا به محل خود در اطراف قندهار بردند. واقعاً سیما و مشخصات جایی را که در آن هستید نمی‌توانید به‌خاطر بسپارید به‌خصوص که این مکان، یک صحراست.

[اسامه] با ایمن الظواهری و ابوحفص ـ محمّد عاطف در آنجا بود. [اسامه] هنگام استقبال از من بسیار راحت بود. بن‌لادن گفت که یک منسف[3] [ظرفی عربی برای برنج و گوشت] به افتخار من آماده کنند، زیرا من مهمان او بودم. هنگامی که شروع به خوردن کردیم من دستپاچه شدم، زیرا برنج از لای انگشتان من فرو ریخت. بن‌لادن به من نگاه کرد و به دستیارانش گفت که برو یک کارد و چنگال بیاور.

گفتم، «اکنون موقع انجام وظیفه است، لطفاً اگر ممکن است دوربین مرا بیاورید تا مصاحبه را شروع کنیم.» گفتند، «دوربین را می‌آوریم، اما مصاحبه‌ای در کار نیست.»

بن‌لادن [به من] گفت که شاید نتواند مستقیماً در مقابل دوربین سخن بگوید، زیرا به طالبان قول داده است که بیانیه‌های خبری نداشته باشد. اسامه گفت، «شما را به این دلیل به اینجا آوردیم تا موضوعی را [درباره تهیه فیلم از آموزش القاعده و سالگرد حمله به *کول* یواس‌اس] به اطلاع شما برسانیم. الآن تنها می‌توانیم همین مطلب را به

1. Atyani
2. MBC (Middle East Broadcasting Corporation)
3. Mensaf

شما بگوییم. هنگامی که در جلو دوربین قرار گرفتیم [بن‌لادن] حرفی نزد.

ابوحفص [گفت،] «طی چند هفته آینده کار بزرگ غیرمنتظره‌ای انجام خواهیم داد و به منافع آمریکا و اسرائیل ضربه خواهیم زد یا آن را مورد حمله قرار خواهیم داد.» این خبری بود که آن روز [آنها به من دادند]. از [اسامه] پرسیدم، «آیا شما این را تأیید می‌کنید.» او لبخند زد. و [هنگامی که دوربین] ضبط نمی‌کرد، این حرکت انجام گرفت. گمان می‌کنم دلیل عمده‌ای داشت [که مرا به آنجا برده بودند]. خوب، برای من واقعاً خبر بزرگی بود.

ابوحفص، آن‌طور که فهمیدم شخص مهمی بود. [زیرا] همنشین اسامه به‌شمار می‌رفت. ابوحفص شخصی بسیار تندخو بود و این تندخویی را می‌شد از چشمان او دریافت. از من سؤالات خاصی درباره خودم و کانال تلویزیونی مربوط به من به‌عمل آورد. و یکی از گفته‌هایش را به یاد دارم که، «ما منتظر ضربه‌ای به آمریکا هستیم، و به همین دلیل باید آماده باشیم تا بتوانیم ظرف سی دقیقه پایگاه‌هایمان را تخلیه کنیم.»

هنگامی که دوربین را آوردند، اسامه [از ظواهری] خواست بیاید و در کنار او بنشیند. او هم آمد. سپس [اسامه] ابوحفص را خواست. ابوحفص نیامد و گفت، «نمی‌خواهم در مقابل دوربین قرار گیرم.» اما کاملاً روشن بود که آنها وقتی سه نفری در کنار هم نشسته بودند، با یکدیگر تفاهم خوبی داشتند. به گمان من، ابوحفص به اسامه از ایمن نزدیک‌تر بود.

گمان می‌کنم هیچ کس واقعاً [تهدیدهای القاعده را] جدی نگرفت. به یاد دارم هنگامی که با پاملا کنستابل[1] خبرنگار *واشنگتن‌پست* [چاپ ۸ ژوئیه ۲۰۰۱] مصاحبه می‌کردم از من پرسید، «شما واقعاً باور می‌کنید آنها در صدد چنین اقدامی هستند؟» و من به این خانم گفتم، «واقعاً پام، من باور می‌کنم، آنها واقعاً می‌خواهند چنین کاری انجام دهند، زیرا سروصدای زیادی به راه انداخته‌اند.»

وحید مژده مقام سابق وزارت خارجه طالبان.(۶)

خبرنگار MBC هنگام ترک افغانستان، این رویداد را با آب و تاب بسیار گزارش کرد و جنجال بین‌المللی عظیمی آفرید. این رویداد به افزایش تنش میان اسامه و [وزیر

---

1. Pamela Constable

خارجه طالبان] متوکل کمک کرد و آن را به اوج رسانید. متوکل می‌گفت که از دید من هر گونه حمله علیه آمریکا در هر کجا که باشد موجب سرزنش ما از سوی جهانیان خواهد شد.

این رویداد در درون طالبان نیز تنش زیادی ایجاد کرد. متوکل معتقد بود که طالبان، اسامه و پیروان او را به‌عنوان مهمان پذیرفتند و آنها اکنون می‌خواهند [افغانستان را] نابود کنند.

یک عضو القاعده در اوایل سال ۲۰۰۱ فاش کرد که رهبران آنها دستور داده‌اند تا فهرستی از داوطلبان مأموریت‌های انتحاری فراهم شود. تنها در قندهار، کابل و شرق افغانستان صدوبیست‌ودو نفر پیدا شد. اگر فهرستی از داوطلبان شمال افغانستان در دست بود، تعداد خیلی بیشتری به ثبت می‌رسید. اعضای القاعده آشکارا از عملیات شهادت‌طلبانه سخن می‌گفتند و تلاشی برای پنهان کردن آن به عمل نمی‌آوردند. خیلی پیش از عملیات یازده سپتامبر، القاعده در تجمعات گسترده خود از مأموریت‌های شهادت‌طلبانه علیه ایالات متحده سخن گفته بود.

ابوولید المصری سردبیر مجله *الاماره*، مجله عربی‌زبان طالبان بود. او هم‌چنین کتابی درباره «اعراب افغان» نوشت که در دسامبر ۲۰۰۴ در روزنامه *الشرق‌الاوسط* به صورت پاورقی چاپ شد. گزیده آن در زیر می‌آید.(۷)

افراط‌گرایی بن‌لادن زمانی به اوج خود رسید که گمان برد ایالات متحده بسیار ضعیف‌تر از آن است که برخی از اطرافیانش می‌پندارند. در چندین گردهم‌آیی این را به زبان آورد و به‌عنوان شاهد به انفجار مقر نیروی دریایی ایالات متحده در بیروت اشاره می‌کرد که موجب فرار ایالات متحده از لبنان شد [۱۹۸۳]. برخی از پیروان جوان سعودی بنابه تجربه ناچیزی که از سفرهای خود به ایالات متحده کسب کرده بودند و معتقد بودند که آن کشور تنها با چند ضربه سقوط خواهد کرد، فریب بن‌لادن را می‌خوردند. با تکیه بر آنچه ظاهراً او دوست داشت بشنود و با توجه به لاف‌زنی‌هایش، پیروانش مصراً می‌گفتند که ایالات متحده تاب تحمل بیش از دو یا سه ضربه را ندارد. این طرز فکر، اساساً غلط و خطرناک بود.

به گفته حامد میر، زندگی‌نامه‌نویس پاکستانی بن‌لادن، شش ماه پیش از حملات یازده سپتامبر هم در میان طالبان و هم در میان رهبران افغان، این طرز فکر به‌طور گسترده‌ای شیوع

یافته بود که امکان حمله ایالات متحده به افغانستان وجود دارد.(۸)

در آوریل ۲۰۰۱ گلبدین حکمتیار [رهبر افغان] را در تهران ملاقات کردم. او آشکارا از بن‌لادن حمایت می‌کرد: «اسامه بن‌لادن مرد بزرگی است و من از مرام او و اهدافش حمایت می‌کنم. سال‌هاست که اسامه بن‌لادن را می‌شناسم. او از دوستان خوب من و یک مجاهد واقعی است.» او پیشگویی کرد که حکومت طالبان امسال سقوط خواهد کرد. امسال آمریکا به افغانستان حمله خواهد کرد، حکومت طالبان برچیده خواهد شد، و آن‌گاه ما جهاد خود علیه آمریکایی‌ها را ادامه خواهیم داد.

دوم یا سوم اوت ۲۰۰۱ بود. شاید چهل روز [پیش از یازده سپتامبر] در کابل. شروع به گزارش اطلاعاتی کرده بودم که از یک مقام ارشد وزارت دفاع طالبان به دستم رسیده بود مبنی بر اینکه ما می‌دانیم آمریکایی‌ها قصد حمله به افغانستان را دارند و اینها پیش از پانزده اکتبر ۲۰۰۱ حمله را آغاز خواهند کرد و برای تعدیل این اقدام دو راه وجود دارد، یا طالبان کنترل افغانستان را به دست گیرد، یا حمله بزرگی علیه منافع آمریکا در داخل آن کشور یا هر جای دیگر دنیا آغاز شود.

پیتر جوونال فیلم‌بردار بریتانیایی در ۲۰۰۱ در کابل و پیشاور پادوی افغانی بیست و سه ساله‌ای به نام «احمد» داشت. احمد در عین حال پیغام‌رسان بن‌لادن نیز به‌شمار می‌رفت. در بهار ۲۰۰۱، احمد در صدد برآمد به مقامات ایالات متحده بگوید که القاعده برای ربودن جت‌ها در ایالات متحده برنامه‌ریزی کرده تا به این وسیله، عمر عبدالرحمان «شیخ نابینای» مصری، مرشد روحانی القاعده را از زندان ایالات متحده نجات دهد. احمد به جوونال متوسل شد تا در این راه به او کمک کند.(۹)

به این دلیل از احمد استفاده می‌کردم که انگلیسی و عربی را بسیار خوب صحبت می‌کرد و بر رایانه هم تسلط داشت. در آن روزها طالبان، کابل را دراختیار داشت. اگر می‌خواستم با آنها درباره موضوعی صحبت کنم، احمد را می‌فرستادم. و از او به‌عنوان پیک نیز استفاده می‌کردم. تقریباً از سال ۹۹ او را می‌شناختم. روزی نزد من آمد و گفت، «به من کمک می‌کنید به یک کشور خارجه بروم؟ اینجا برای من بسیار خطرناک است.» و شروع کرد به گفتن اینکه چگونه به عنوان پیک برای اسامه بن‌لادن کار می‌کرده است؛ در پاکستان افراد را ملاقات می‌کرده و آنها را به مرز می‌برده، پیغام‌های اسامه را به اطراف می‌برده، برای او غذا می‌خریده، پیغام‌ها را وارد اینترنت می‌کرده،

آنها را ثبت، دریافت و چاپ می‌کرده و می‌فرستاده. خرید غذای او را به عهده داشته. می‌گفت که بن‌لادن به خاگینه و پنیر فتا علاقه داشت. بنابراین، برای صبحانه او پنیر فتا می‌خرید و برای عصرانه، خاگینه درست می‌کرد.

احمد می‌خواست درآمدی کسب کند. در کابل هیچ کار دیگری برای پسر جوان وجود نداشت. بنابراین، احمد به این کار روی آورد. اندکی عربی می‌دانست و در نزد آنها مکالمه این زبان را به خوبی فرا گرفت و به همین دلیل سرانجام به محفل اسامه راه یافت.

احمد به من گفت که بسیاری از اعراب و افاغنه وقتی اسامه به خانه‌ای می‌رفت احترام زیادی به او می‌گذاشتند و همیشه تلاش می‌کردند موجبات راحتی او را در اتاق فراهم آورند. و او همواره در جایی جداگانه بر روی زمین می‌خوابید و اسلحه‌اش را در کنار خود می‌گذاشت. هیچ وقت طالب آسایش نبود و به خود سخت می‌گرفت. و همه آنها با این کار سخت تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

در حال حاضر، احمد در جایی با سیا تماس برقرار کرده است. و القاعده می‌کوشد او را پیدا کند و با خانواده او ملاقات کرده‌اند. وقتی کسی به القاعده پیوست، آنها در واقع می‌آیند و خانواده‌اش را ملاقات می‌کنند تا بدانند آنها در کجا زندگی می‌کنند و مهملاتی از این قبیل. بنابراین، آنها در تلاش هستند تا او را بیابند.

[احمد] در عید پاک سال ۲۰۰۱ گفت که [القاعده] برنامه‌ریزی کرده تا هواپیمایی را در ایالات متحده برباید این اقدام برای آن است تا تلاش کنند شیخ نابینا [عمر عبدالرحمان] را از زندان رها سازند. آنها در صدد هواپیماربایی هستند و سپس آزادی شیخ نابینا را خواستار خواهند شد.

سپس بازی آغاز می‌شود، زیرا من گمان می‌بردم که اف‌بی‌آی سازمان شایسته‌ای است. یکی [از مأموران اف‌بی‌آی] لبنانی بود و دیگری اهل نیویورک. و از من خواستند که با احمد به تایلند بروم. بنابراین پرسیدم، «پس دربارهٔ ویزا؟» احمد گفت: اوه [مأموران اف‌بی‌آی] گفتند: مشکلی نیست. کلاً ترتیب آن را داده‌اند. و من گمان کردم، خوب، این اف‌بی‌آی است، آنها در این بلوک پسران بزرگی هستند. و به این ترتیب در جلوی میز بازرسی ایستادیم. گذرنامه و بلیط احمد را دادم و آنها گفتند، «ویزای شما کجاست؟» ما به هتل برگشتیم: روی دستگاه من این پیغام قرار داشت: «به

کسی نگویید. ما واقعاً خراب شدیم»، تحت فشار نیویورک هستیم.

سپس احمد عازم بانکوک [پایتخت] می‌شود و سه هفته منتظر این کارآگاهان سرآمد [اف‌بی‌آی] می‌ماند تا برگردد. به زودی، پس از حادثه یازده سپتامبر، [احمد و] تمام خانواده [اش] به موقع عازم ایالات‌متحده می‌شوند. آنها [اف‌بی‌آی] ظاهراً پس از یازده سپتامبر یک کمی جدی می‌شوند.

این یادداشتی فوق محرمانه است که رئیس‌جمهور بوش در ششم اوت ۲۰۰۱، درباره تصمیم القاعده برای حمله به ایالات‌متحده دریافت کرده و در جریان رسیدگی‌های انجمن یازده سپتامبر، منتشر شده است. رئیس‌جمهور، یادداشت کوتاهی در این رابطه، در گاوداری خود در کراوفورد[1]، تگزاس، نوشته، او در اینجا مشغول گذراندن تعطیلات چهار هفته‌ای خود بود. در این یادداشت، همچنین بر محوریت شیخ عمر عبدالرحمان در القاعده تأکید شده است.

تصمیم بن‌لادن برای ضربه زدن به ایالات متحده

محرمانه، امور خارجه و گزارش‌های رسانه‌ها خبر می‌دهند که بن‌لادن از سال ۱۹۹۷ در صدد حملات تروریستی در داخل ایالات‌متحده است. بن‌لادن در مصاحبه با تلویزیون‌های ایالات‌متحده در ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ اشاره کرده که پیروان او از یوسف رمزی منفجرکننده مرکز تجارت جهانی پیروی خواهند کرد و «جنگ را به داخل آمریکا خواهند کشانید.»

بن‌لادن پس از حملات موشکی ایالات‌متحده به پایگاه او در افغانستان در ۱۹۹۸، به پیروانش گفته که در صدد تلافی این عمل در واشنگتن است، یک سازمان ـــــ چنین می‌گوید.

یک عامل جهاد اسلامی مصر (ای‌آی‌جی)[2] به یک سازمان ـــــ نیز گفته که بن‌لادن نقشه کشیده از وجود عاملی که دسترسی به ایالات‌متحده دارد برای زدن ضربه تروریستی استفاده کند.

ممکن است در برنامه‌ریزی هزاره[3] در ۱۹۹۹ در کانادا بخشی از نخستین

---

1. Crawford

2. Egyptian Islamic Jihad (EIJ)

۳. منظور آغاز هزاره سوم میلادی است. م

تلاش جدی بن‌لادن برای زدن ضربه تروریستی به ایالات‌متحده تحقق یابد. احمد رسام توطئه‌گر محکوم، به اف‌بی‌آی گفته که او شخصاً حمله به فرودگاه بین‌المللی لوس‌آنجلس را در نظر داشته، اما ابوزبیده سردار بن‌لادن او را تشویق می‌کند و در تسهیل عملیات به او یاری می‌رساند. رسّام همچنین گفته که در سال ۱۹۹۸ ابوزبیده نقشه حمله به ایالات‌متحده را طرح کرده است.

رسّام می‌گوید بن‌لادن از عملیات لوس‌آنجلس آگاه بوده است.

اگر چه بن‌لادن موفقیتی به دست نیاورده، اما حملات او علیه سفارت‌های ایالات‌متحده در کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ نشان می‌دهد که برای عملیات در سال‌های آتی آماده می‌شود و خیال عقب‌نشینی ندارد. متحدان بن‌لادن، سفارت‌های ما را در نایروبی و دارالسلام از اوایل ۱۹۹۳ تحت نظر گرفته‌اند و برخی از اعضای شاخه نایروبی که طرحی برای انفجار تهیه کرده بودند در ۱۹۹۷ دستگیر و اخراج شدند.

اعضای القاعده ـ از جمله برخی از آنها که شهروند ایالات‌متحده هستند ـ سال‌ها در ایالات‌متحده سکونت داشته یا به آنجا سفر کرده‌اند و ظاهراً گروهی در آنجا دارند که بتواند از حملات آنها حمایت اساسی به عمل آورد. دو عضو القاعده که در توطئه انفجار سفارت‌های ما در شرق آفریقا مقصر شناخته شدند، شهروند ایالات‌متحده بودند، و یک عضو ارشد ای‌آی‌جی در اواسط دهه ۱۹۹۰ در کالیفرنیا زندگی می‌کرد.

یک منبع مخفی در ۱۹۹۸ گفته که کانون بن‌لادن در نیویورک جوانان داوطلب مسلمان آمریکایی را برای حمله جمع‌آوری می‌کند.

ما نتوانسته‌ایم برخی از گزارش‌های حساس مبتنی بر تهدید، از قبیل گزارش یک سازمان ـــ در ۱۹۹۸ را هماهنگ کنیم که می‌گوید بن‌لادن می‌خواهد یک هواپیمای ایالات‌متحده را برباید و از آن برای آزادی «شیخ نابینا» عمرعبدالرحمان و دیگر افراط‌گرایان زندانی در ایالات‌متحده سود جوید.

با وجود این، اطلاعات FBI از آن دوره، موجب شده که این سازمان برای رویارویی با فعالیت‌های مشکوک از جمله هواپیماربایی آماده باشد یا اخیراً به مراقبت از ساختمان‌های فدرال در نیویورک بپردازد.

اف‌بی‌آی نزدیک به هفتاد برگ بازجویی در سرتاسر ایالات‌متحده پر کرده که این حاکی از توجه به بن‌لادن است. سیا و اف‌بی‌آی، تلفنی را که در ماه مه به سفارت

ما در امارات‌متحده عربی انجام گرفته مورد بررسی قرار می‌دهند، در این پیغام گفته می‌شود که پیروان بن‌لادن برنامه‌ریزی می‌کنند تا انفجارهایی در ایالات‌متحده انجام دهند.

در نیمه اوت ۲۰۰۱، از انتشار یک نوار ویدئویی دوساعته القاعده در چت‌روم‌های مخفی اینترنت آگاه شدم. نوار را بسیار سودمند تشخیص دادم، زیرا به صورت حرفه‌ای مستندی تهیه شده بود که تمام اهداف و دیدگاه‌های القاعده را برملا می‌کرد. نوار، نخستین محصول القاعده بود که آرم تولید ویدئویی آن سازمان؛ السحاب (ابرها) را داشت. توصیف مختصری از نوار در زیر می‌آید.(۱۰)

بن‌لادن یک دست سفید پوشیده، شعری درباره پیروزی صلاح‌الدین بر صلیبیون در سده‌های میانه می‌خواند: «خون کفار از شمشیر صلاح‌الدین می‌چکد.»

بن‌لادن: «یهودی‌ها در القدس (اورشلیم) آزاد هستند تا زنان مسلمان را بی‌سیرت کنند و جوانان بی‌تربیتی را که در مقابل آنها می‌ایستند، زندانی سازند. تمام رؤسای جمهور و پادشاهان عرب، امت مسلمان را فریب داده‌اند. دنبال مرگ رفتن بهتر از منتظر شدن برای آن است.»

فیلم، سربازان اسرائیلی را در حالی نشان می‌دهد که یک زن فلسطینی را با دست هول می‌دهند و با یک پسر جوان فلسطینی که تیر خورده بیش از اندازه بدرفتاری می‌کنند.

راوی عصبانی: «یهودی‌ها بر سخن خود پافشاری می‌کنند؛ بیش از پنجاه سال تحمل کرده‌ایم.» سربازان اسرائیلی برای تنبیه زنان فلسطینی به سوی آنها شلیک می‌کنند، به نوجوانان شلیک می‌کنند، اجساد در سر راه رها می‌شود.

بن‌لادن مشتش را برای تأکید بلند می‌کند: «خون مسلمانان ارزان‌ترین خون‌هاست.»
ابوحفص (فرمانده نظامی القاعده): «آشغال‌های زمین، یهودی‌ها و اسرائیلی‌ها بر اماکن مقدس ما می‌تازند.»

بن‌لادن: ما از حکومت آمریکا سخن می‌گوییم، در حالی که واقعاً یک حکومت اسرائیلی است، زیرا با نگاه به حساس‌ترین بخش‌های حکومتی، چه پنتاگون، یا وزارت کشور یا سیا می‌بینید که یهودی‌ها در داخل حکومت آمریکا، حرف اول را می‌زنند. در نتیجه، آنها برای اجرای برنامه‌های خود در سرتاسر دنیا از آمریکا استفاده

می‌کنند.»

این تفسیر آخری بن‌لادن، بسیار روشنگر است. من همواره از این حقیقت که بن‌لادن در سال ۱۹۹۸ بر ضد «صلیبیون و یهودی‌ها» اعلان جنگ کرده بود و از آن تاریخ به بعد بر اهداف اسرائیلی یا یهودی حمله نکرده بود، گیج بودم. پس از حملات یازده سپتامبر متوجه شدم که از نظر بن‌لادن و هم‌قطاران ضدسامی متعصب او، پنتاگون هدفی یهودی به *شمار می‌رود.*

همچنین متوجه شدم که نوار ویدئویی جدید القاعده بسیار هشداردهنده است، زیرا از یک حمله بزرگ القاعده سخن می‌گوید. نامه زیر را به جان برنز[1] که کلاً بهترین خبرنگار خارجی *نیویورک تایمز* به شمار می‌رفت، با پست الکترونیک فرستادم. تنها سه هفته به حملات یازده سپتامبر باقی‌مانده بود. (۱۱)

۱۷ اوت ۲۰۰۱

جان،

گمان می‌کنم درباره نوار ویدئویی جدید بن‌لادن و تهدیدهای متعدد علیه امکانات ایالات‌متحده در ماه‌های گذشته بتوان داستان پیچیده عظیمی را دریافت که به وسیله آن می‌توان هم تصویر امروزی سازمان بن‌لادن را تکمیل کرد و هم قاطعانه به حمله قریب‌الوقوع القاعده ارجاع داد.

بگذار من تلاش کنم و تو آن را در معرض دید عموم قرار بده. می‌دانی که نشانه‌های قوی دال بر حملات به اهداف ایالات‌متحده در یمن در ژوئن وجود داشت. همچنین در ژوئن، دو مرد در دهلی‌نو بازداشت شدند که گفتند قصد داشته‌اند بخش صدور ویزای سفارت ایالات‌متحده را منفجر کنند. همچنین نشانه‌هایی مبنی بر طرح انفجار سفارت آمریکا در بنگلادش وجود داشت.

در هجدهم ژوئیه وزارت کشور بیانیه‌ای صادر کرد که یواس‌جی شواهدی قوی در دست دارد مبنی بر این که ممکن است افرادی برای حمله به منافع ایالات‌متحده در شبه‌جزیره عربستان برنامه‌ریزی کرده باشند.

مطمئناً القاعده بوده و طرح‌هایی در دست دارد.

در نوار ویدئویی دوساعته تبلیغاتی بن‌لادن، کوچکترین اشاره‌ای به آنچه که

---
1. Jhon burns

CNN و رویترز در اواخر ژوئن [۲۰۰۱] درباره کویت روایت کردند، وجود ندارد، اما هیچ کس نوار را به طور کامل تماشا نکرده، یا اگر کسانی به طور کامل آن را دیده‌اند، به خود زحمت نداده‌اند بنشینند و تمام آن را ترجمه کنند. نوار در یک فورمت پلی‌یر واقعی قرار گرفته که می‌تواند در تمامی پنجره‌ها به نمایش آید.

همچنین هیچ کس فکر نکرده نوار ویدئویی را با شیوه عملکرد القاعده که زیرکانه نشان از انجام توطئه‌ای قریب‌الوقوع دارد، بسنجد. ما در مه ۱۹۹۸ که بن‌لادن کنفرانسی مطبوعاتی در افغانستان به راه انداخت و از «اخبار خوب در هفته‌های آتی» خبر داد و چند روز بعد BBC خبر داد که او «روز سیاهی» را برای آمریکا پیش‌بینی کرده، شاهد آن بوده‌ایم. نه هفته بعد، سفارت‌ها در آفریقا منفجر شد.

پس از آن، طالبان، بن‌لادن را از مصاحبه با رسانه‌ها منع کرد. اکنون بن‌لادن متوجه نامه شده است، زیرا نامه شامل منع نمی‌شود و به این ترتیب خود را به آغوش رسانه‌ها انداخته تا نوارهای ویدئویی سخنان او از رسانه‌های عربی در تمام دنیا پخش شود، و رسانه‌های غربی نیز به نوبه خود آن را بردارند.

چند روز پیش از انفجار *کول* [در یمن]، همان‌طور که می‌دانی، یک نوار ظاهر شد که به دو دلیل حائز اهمیت است: بن‌لادن خنجر جمبیه[1] یمنی به کمر بسته، که در ده‌ها عکس قبلی او چنین چیزی دیده نمی‌شود، و معاون او ایمن الظواهری مخصوصاً از حمله به نیروهای آمریکایی در یمن سخن می‌گوید. این نوار که چندان مورد علاقه بازرسان ایالات‌متحده نیست، باز هم زیرکانه از حرکات بعدی القاعده حکایت دارد.

نواری که اکنون من در دست دارم و در سرتاسر خاورمیانه توزیع شده و در تفصیلات آن همه نوع مهملات به چشم می‌خورد، نواری نیست که طی آن بن‌لادن فهرستی از بیانیه‌هایش را برای کسب اعتبار در اقدامات ضدآمریکایی تا امروز با صراحت کامل و در سطح گسترده ارائه کرده باشد.

نوار ویدئویی دو ساعته تبلیغی که با مهارت پرشده، حاوی چکیده دیدگاه‌های بن‌لادن و شیوه‌های مورد استفاده القاعده است. بن‌لادن و مشاورانش در نوار، نطق‌های مهیجی درباره مورد حمله قرار گرفتن مسلمانان در چچن، کشمیر، عراق،

---

۱. Jambiya [یا جنبیه؛ خنجر کوتاهی که در یمن مردان به کمر می‌بندند. م]

اسرائیل ، لبنان، اندونزی و مصر ایراد می‌کنند؛ نطق‌هایی که متکی بر تصاویری از کشته‌شدن مسلمانان، مضروب شدن و زندانی شدن آنهاست. نوار ویدئویی ده تا پانزده دقیقه می‌کوشد فلسطینی‌ها را تحت حمله سربازان اسرائیلی مجسم سازد. در صورتی که نوار کلاً تنظیم و تصحیح شود، سرنخ مهمی نیز به دست می‌آید، زیرا با اشاره به [نخست‌وزیر اسرائیل آریل] شارون[1]، یا پس از آن گاهی به باراک[2] [سلف شارون] که در پایان فوریه استعفا کرد، معلوم می‌شود که نوار در مارس [۲۰۰۱] ضبط شده است.

اما از نظر بن‌لادن، تداوم حضور آمریکایی‌ها در سرزمین مقدس عربستان، بزرگترین توهین به مسلمانان است. بن‌لادن می‌گوید: «این آمریکایی‌ها زنان [آمریکایی .م] و زنان یهودی را با خود آورده‌اند که در سرزمین مقدس ما به هر کجا که می‌خواهند می‌روند» و می‌افزاید «حکام عرب خدای کاخ سفید را می‌پرستند.» این اظهارات، حدس‌ها را درباره ملاقات اعضای خاندان سلطنتی سعودی با رهبران آمریکا از جمله کالین پاول[3] را تقویت می‌کند.

بن‌لادن می‌گوید که مسلمانان باید انتقام این توهین‌ها را بگیرند: «اگر نجنگید به عذاب الهی دچار خواهید شد.» تبعیدی سعودی می‌گوید چاره این مشکلات آن است که مسلمانان به افغانستان سفر کنند و چگونگی انجام جهاد را یاد بگیرند. سپس، نوار صدها تن از پیروان نقابدار بن‌لادن را نشان می‌دهد که در اردوگاه الفاروق در شرق افغانستان آموزش می‌بینند، پرچم‌های سیاه برافراشته‌اند و به عربی شعار می‌دهند «جنگ با شرارت.» جنگجویان بن‌لادن با ضدهوایی‌ها و آرپی‌جی‌ها شلیک می‌کنند، قرآن‌ها و کلاشنیکف‌هایشان را بالا می‌گیرند، در مسیرهای با مانع می‌دوند، از تخته‌های پرش به داخل استخرهای آب می‌پرند، ساختمان‌ها را منفجر می‌کنند و به سوی رئیس‌جمهور کلینتون خیالی شلیک می‌کنند. خود بن‌لادن چند بار با تفنگ خودکار شلیک می‌کند. نوار همچنین به طور چندش‌آوری ده‌ها پسر جوان را که بیشتر آنها ده ساله به نظر می‌رسند نشان می‌دهد که اونیفورم‌های استتاری پوشیده‌اند و شعار

---

1. Ariel Sharon
2. Barak
3. Calin Powell

جهاد می‌دهند و در همان مسیرها با مانعی که قبلاً در نوار دیده می‌شد، مشغول‌اند.

در پایان نوار بن‌لادن به اقدامات بیشتری علیه ایالات‌متحده اشاره می‌کند: «پیروزی اسلام نزدیک است. و پیروزی یمن [بر ضد *کول* یواس‌اس] ادامه خواهد یافت...» کل نوار اکنون در فورمت یک دی‌وی‌دی قابل دسترسی است و همچنین در یکی از چت‌روم‌های مخفی اینترنت، بنا به خواست آشنایان با سازمان بن‌لادن پخش می‌شود. به قول یک دگراندیش سعودی: «به گمان من این تهدیدها جدی است، زیرا پیروان بن‌لادن واقعاً خود را برای حمله بر بیش از یک هدف آمریکایی آماده می‌کنند...»

مایلم در صورتی که این موضوع را مهم تلقی کنید با شما همکاری کنم. و شاید هم در مورد آنچه که فکر می‌کنم واقعاً داستان مهمی است، زیاده‌روی کرده باشم.

منتظرم با تو صحبت کنم. با بهترین آرزوها، پیتر

بعدها جان برنز روایت پیشگویانه‌ای با عنوان بن‌لادن در نوار ویدئویی نقشه‌های خشونت‌آمیزی برای آینده ترسیم می‌کند، نوشت و در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ آن را به وب‌سایت نیویورک تایمز فرستاد، اما به دنبال منازعه‌ای بر سر تنظیم و تصحیح، روزنامه تا یک روز پس از یازده سپتامبر به شرحی از روایت برنز نپرداخت. *تایمز* در یک بازنویسی اروِلی[1] از تاریخ، روایت پیش از یازده سپتامبر برنز را در وب‌سایت خود به نمایش گذاشت، بعداً یک ویراستار گفت که «بدجوری گند زده‌اند». گزیده‌هایی از روایت برنز در زیر می‌آید.

پنداره‌ای که بر روی یک نوار ویدئویی، مسحورکننده است: مرد عرب بلندقد، متبسم، میانسال، با ریش انبوه، جامه بلند و دستار سفید ویژه مسلمانان در برابر جمعی در افغانستان ایستاده است. به عربی شعری می‌خواند که ظاهراً خود او سروده و نسیم کاغذها را ورق می‌زند.

در این اشعار که در اوایل سال جاری در عروسی پسر ارشدش در افغانستان می‌خواند، آقای بن‌لادن منظور خود را ـ کشتن آمریکایی‌ها و یهودی‌ها ـ جدی‌تر از همیشه بیان می‌کند. مغرورانه به حاملان بمب انتحاری در حمله به ناوشکن *کول*

۱. Orwellian: اشاره به جرج ارول نویسنده انگلیسی است که در کتاب «قلعه حیوانات» مقطعی از تاریخ «شوروی» را از زبان حیوانات بازگو کرده است. م

آمریکا در یمن در بندر عدن در اکتبر که به کشته شدن هفده آمریکایی منجر شد، سلام نظامی می‌کند و قول حملات بیشتری می‌دهد.

آقای بن‌لادن از نوار استفاده می‌کند تا به دقت به دشمنان بنیادی خود، ایالات‌متحده و اسرائیل بفهماند که کابوس او ادامه خواهد یافت. از گسترش جهاد به منظور حمایت از جنگجویان فلسطین علیه اسرائیل سخن می‌گوید ـ که به گفته تحلیل‌گران آگاه، این بار با تأکیدی متفاوت سخن گفته است. در سال‌های اخیر، آقای بن‌لادن از طریق حملات خشونت‌آمیز تلاش کرده تا نیروهای آمریکایی را از شبه‌جزیره عربستان بیرون براند.

او همچنین با اشاره به طرح‌هایی در راستای توسعه آموزش عملیات تروریستی در افغانستان می‌گوید که طالبان، جنبش مبارزان مسلمان که از ۱۹۹۶ به او پناه داده‌اند دولتی مطلوب و کاملاً اسلامی به وجود آورده است که موجب شده پایگاه کاملی برای جهاد علیه «کفار» در گستره جهانی، شکل بگیرد.

در همان روزی که تایمز روایت برنز را برگزید تا آن را به رخ بکشد، احمدشاه مسعود، فرمانده افغان که تنها مانع در برابر طالبان برای غلبه بر تمام افغانستان شناخته می‌شد، به دست دو عضو القاعده که خود را خبرنگار تلویزیون معرفی کرده بودند، کشته شد.

وحید مژده، مقام سابق طالبان به یاد دارد که قاتلان مسعود چگونه خود را در داخل افغانستان جای دادند. (۱۲)

[وزیر خارجه طالبان] متوکل برنامه‌ریزی می‌کرد تا **مرکز الاعلام**[1] یکی از شبکه‌های القاعده را که با چاپ تبلیغات برای طالبان، خود را پیش انداخته بود، تعطیل کند. در اینجا، مجلاتی به عربی، اردو، پشتو، انگلیسی، و دری چاپ می‌شد. روزی چند جعبه مقوایی که حاوی تجهیزات رایانه بود به دفاتر مرکز الاعلام [در قندهار] وارد شد. این تجهیزات از پاکستان آمده بود. روز بعد سه نفر به مرکز آمدند. یکی از آنها **ابوهانی** بود و دیگری **عابد** نامیده می‌شد. و سومی خود را **کریم** معرفی کرد. این دو نفر آخر به تازگی وارد قندهار شده بودند و می‌گفتند که در بلژیک زندگی می‌کنند.

آنها از میان جعبه‌ها، جعبه بزرگی را برداشتند که دارای نشان بود و یک دوربین

---

1. al Elaam

ویدئویی در آن قرار داشت و ادعا می‌کردند که متعلق به آنهاست. یک بار جعبه در حضور اعضای طالبان در اتاق باز شد و آنها از دیدن دوربینی بسیار قدیمی در شگفت شدند و این کار، کریم و عابد را بسیار نگران ساخت. طالبان متوجه دستپاچگی عابد و کریم شدند. سه روز بعد همان سه نفر به مرکز آمدند و گفتند که با [وزیر خارجه] متوکل قرار ملاقات داشته‌اند. پس از اتمام مصاحبه با متوکل، مترجم، نسخه‌ای از مصاحبه را درخواست کرده است. آنها هم پذیرفته‌اند، اما این ویدئو هرگز دریافت نشد.

به نظر می‌رسد این سه نفر عمداً ترتیب مصاحبه با متوکل را داده و دوربین را با خود برده‌اند تا کنجکاوی روز قبل را بی‌اثر سازند. این اتفاق باعث شد که آنها نهایت احتیاط را در کار خود داشته باشند. عابد و کریم بعداً به کابل رفتند و از آنجا به شمال افغانستان عزیمت کردند و در آنجا موفق شدند احمد شاه مسعود را به قتل برسانند.

ملکه مالک، همسر بلژیکی عبدالستار دهمن، یکی از قاتلان مسعود، کتابی تحت عنوان *سربازان نور* درباره تجربیات شوهرش در افغانستان، به زبان فرانسه نوشت و خود آن را منتشر کرد. این کتاب روایت می‌کند که چگونه یک زن غربی و شوهر تونسی او تحت تأثیر پیام و جذابیت بن‌لادن از بلژیک به افغانستان رفتند. گزیده‌هایی از *سربازان نور* در زیر می‌آید. (۱۳)

داستان من و شوهرم داستان زوج مسلمانی است که تاریخ آنها را به سوی اقدامی غیرمنتظره سوق داد: شوهرم، مسعودِ مشهور، «شیر پنج شیر» را که جلوی ارتش روس درآمده بود، کشت. اما چه چیزی باعث شد که ما از زندگی راحت در یک کشور اروپایی دست برداریم و برویم و در زندگی مردم افغان و زیر سلطه رژیم طالبان سهیم شویم؟

در نهم سپتامبر ۲۰۰۱، روز یکشنبه، یک تونسی سی و نه ساله بی‌پروا به اتفاق همدست بیست و هشت‌ساله‌اش، خود را پیش مرگ ساخت. آنها به شیوهٔ فلسطینی‌ها بمبی را که در کمربند عضو جوان‌تر این گروه پنهان شده بود، منفجر کردند، اما بمب دومی هم در داخل دوربین بود که ظاهراً برای ضبط مصاحبه مسعود، مخالف اصلی طالبان، از آن استفاده می‌شد، ولی در واقع این دوربین برای کشتن «شیر پنج شیر» بود. یکی از دو گروه کوچک پیش‌مرگ، در همان لحظه مرد و دیگری را گلوله‌ها نقش

زمین کرد. بعداً رسانه‌ها این نفر دوم را محرک جنایت معرفی کردند. برای برخی‌ها او جانی بود، اما از نظر مردم ستمدیده جهان سوم، قهرمانی بود که این امید را در دل آنها زنده کرد که از این پس صدای آنها شنیده می‌شود و با آنها با احترام بیشتری رفتار می‌کنند و نیز قربانی منافع صاحبان قدرت در جهان نخواهند شد. این قهرمان، شوهر من بود، عبدالستّار.

و روزها همچنان گذشت [در حالی که من در جلال‌آباد، افغانستان به سر می‌بردم] تا دوازده سپتامبر [۲۰۰۱]. در حال عبور از خیابان بودم که زنی پاکستانی به عربی مرا مورد خطاب قرار داد. به سختی چند کلمه را فهمیدم، او می‌گوید قلب من از کار می‌افتد. به مسجد به نزد برادری رفتم که شوهرم مرا به او سپرده بود. «برای عبدالستّار چه اتفاقی افتاده؟ این زن می‌گوید او مرده است.» او سرش را پایین می‌اندازد و نمی‌خواهد در این باره در خیابان صحبت کند. چند دقیقه بعد به خانه من می‌آید و از پشت در می‌گوید: «بله، حقیقت دارد، عبدالستّار مرده است.» هیچ‌یک از ما نتوانستیم جلوی گریه‌مان را بگیریم. ظاهراً همه می‌دانستند شوهر من مرده است، اما نمی‌خواستند در این باره چیزی به من بگویند؛ زیرا شوهرم یک نوار برایم پر کرده بود تا خودش خبر مرگش را به من بدهد. او نمی‌خواست من از کسی دیگر این خبر را بشنوم. در آن هنگام سخت افسرده شدم. وقتی خبر تهدید به جنگ از سوی آمریکایی‌ها اعلام شد، اهمیتی نمی‌دادم حتی اگر تمام بمب‌های جهان بر سر من بریزد.

در این دوره مرا تنها نگذاشتند. دوره‌ای بود که افغان‌ها به طور طعنه‌آمیزی مرگ مسعود را جشن گرفته بودند و ده‌ها زن افغان و غیرافغان به نزد من آمدند تا درباره آنچه شوهرم انجام داده بود به من تبریک بگویند. سرانجام نواری را که شوهرم برایم باقی گذاشته بود تا آخرین وداع را با من به عمل آورد و برای آخرین بار بگوید دوستم دارد، به دست آوردم. امیدوار بودم بتوانم دلیل اقدام او را بفهمم، اما چیزی نیافتم. از محتوای نوار چیزی استنباط نکردم. عبدالستّار می‌خواست آخرین گفتگوی ما، بین من و او بماند. او گفت که تا آخر عمر مرا دوست دارد.

برادر[ی که ضبط صوت برای پیاده کردن نوار آورده بود] پاکتی به من داد و گفت: «این را اسامه بن‌لادن برای شما فرستاده و ۵۰۰ دلار در این پاکت است که به عنوان

ادای دین برای شوهر شما، پرداخت شده است.» از او تشکر کردم، اما نفهمیدم چرا باید پاکت را از سوی اسامه بن‌لادن دریافت کنم!

ملکه مالک در یک مصاحبه درباره آنچه در کتابش نوشته، توضیح بیشتری می‌دهد.(۱۴)

[پولی که بن‌لادن داد] مبلغ زیادی نبود. به منظور ادای دین مختصر پرداخت شده بود. پول برای من نبود. ما مسلمان‌ها نمی‌توانیم مدیون بمیریم یا زندگی کنیم. اگر شخصی بمیرد و معلوم شود که دینی به عهده داشته، آن دین باید ادا شود. شوهرم ۵۰۰ دلار به شخصی بدهکار بود و چند سال بود که این وام پرداخت نشده بود. ظاهراً اسامه این را می‌دانست و به این ترتیب می‌خواست خدمتی برای تلافی انجام دهد. اگر من بدهی داشته باشم به نزدیک‌ترین کسم می‌گویم که اگر مردم، او از این بدهی خبر داشته باشد. ما نمی‌توانیم زیر دین بمانیم. این خیلی مهم است.

من با خانواده اسامه بن‌لادن ملاقات نکردم. اما او در جلال‌آباد بود. در یک پایگاه به سر می‌برد. مردم درباره‌اش زیاد سخن می‌گفتند. نخستین مولود هر خانواده‌ای را اسامه می‌نامیدند. او محبوبیت داشت، زیرا برای عدالت می‌جنگید. می‌خواست سرزمین‌های اسلامی را نجات دهد. همگان بر این عقیده بودند. او ثروتمند بود، پول داشت و این پول را در اختیار جامعه خود گذاشته بود و آن را در راه دیگران خرج می‌کرد. مورد احترام بودن و محبوبیت داشتن، ارزشمند است. این کار از هر کسی بر نمی‌آید. این طبیعی است که ما او را داشته باشیم. او برای ما یک قهرمان است، برادر بزرگ است، و کسی است که مسلمانان را به مقاومت در برابر اشغالگران فرا می‌خواند.

[شوهرم] عبدالستّار هرگز درباره ملاقاتش با بن‌لادن چیزی به من نگفت. تنها چیزهایی را می‌دانم که مردم پس از مرگ او به من گفتند. به من گفتند که او با اسامه ملاقات و بیعت کرده بود که از فرامینش اطاعت کند.

یوسف العیّاری عملیات القاعده در منطقه خلیج [فارس.م] را در اواخر ۲۰۰۲ اداره می‌کرد. او در فهرست مهمترین فراریان حکومت سعودی قرار داشت و در مه ۲۰۰۳ در

ریاض کشته شد. *ندای جهاد*[1]، مجلّه القاعده در عربستان سعودی، زندگی‌نامه او را چاپ کرد. این گزیده، نقش و واکنش القاعده را در کشته شدن مسعود نشان می‌دهد.(۱۵)

پس از آن، بزرگترین حادثه در تاریخ افغانستان روی داد ـ کشته شدن فرماندهٔ پست، احمدشاه مسعود، و شادی شیخ العیّاری وصف‌ناپذیر بود. یادم می‌آید از او پرسیدم؛ «چه اتفاقی افتاده است؟» و چنین پاسخ داد که شیخ اسامه از برادران پرسید: «چه کسی برعهده می‌گیرد خواسته مرا درباره احمد [شاه] مسعود به موقع اجرا بگذارد، زیرا او برای خدا و ابناء او زیان‌آور است؟» چند تن از برادران، داوطلب کشتن مسعود شدند و پاداش خود را از خدا گرفتند و شما خبر خوش را شنیدید.

فیروز علی عبّاسی، بریتانیایی اوگاندایی که پس از سقوط طالبان، در پاکستان دستگیر شد. گزیده‌ای از خاطرات او در زندان، نقل می‌گردد.(۱۶)

مرگ مسعود، رویدادی درخشان بود. ما به آن برادران افتخار کردیم؛ سپس به رادیو گوش دادیم. مسعود در عملیاتی شهادت‌طلبانه از میان رفته بود ـ مجاهدین عرب مسئول این اقدام بودند. وقتی این اتفاق افتاد، گمان کردم که طالبان سرانجام بر تمام افغانستان دست می‌یابد. مسعود در اتحاد شمال بسیار قاطع بود. او سردار بسیار مجربی بود.

از این حادثه چنان متأثر شدم که نزد سیف‌العدل [دومین فرمانده نظامی القاعده] رفتم. عصبانی بودم، اما نمی‌خواستم احساسم را بروز دهم. گفتم: «شنیده‌ام مسعود در عملیاتی شهادت‌طلبانه کشته شده است. دوست دارم کاری مثل این (یعنی انجام عملیات شهادت‌طلبانه علیه اهداف دشمن) انجام دهم.» او گفت: «عملیات علیه مسعود را پسندیدی؟» گفتم، «آری».

عبدالله انس یک الجزایری است که در خلال جهاد علیه کمونیست‌ها مدت هشت سال در کنار مسعود جنگید.(۱۷)

به خدا سوگند می‌خورم. مسعود پاک‌ترین، خالص‌ترین مجاهد در افغانستان است. ناب‌ترین اسلام‌گرایان، افراطی نیستند، و مسعود یک اسلام‌گراست، اسلام‌گرایی بسیار عمیق، اما نه افراطی.

1. Voice of Jihad

جمال خشوقّی روزنامه‌نگار سعودی که در خلال جنگ علیه کمونیست‌ها، هم اخبار بن‌لادن و هم اخبار مسعود را پوشش داده است.(۱۸)

[مسعود] بسیار عمل‌گرا [بود]. و شاید مسعود آینده نهضت اسلامی باشد. مسلمانان عمل‌گرا می‌توانند موفق باشند، اما مسلمانان سخت‌گیر موفق نمی‌شوند، زیرا با چپ و راست، و ... جنگ دارند.

در نخستین هفته پس از تسخیر کابل [در ۱۹۹۲] از سوی مسعود، با او ملاقات کردم. و مانند هر کس دیگر عاشقش شدم. به راستی فردی شگفت‌انگیز بود. آرزو می‌کنم که کاش اسامه، مسعود را ملاقات کرده بود. اگر اسامه، مسعود را ملاقات می‌کرد، مسیر تاریخ تغییر می‌کرد.

*

خالد شیخ‌محمّد، طراح کلیدی حملات یازده سپتامبر، دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در کویت سپری کرد. در شانزده سالگی به اخوان‌المسلمین پیوست و پس از ورود به دانشگاه در ایالات‌متحده ، برای جهاد علیه شوروی‌ها، به پاکستان و سپس به افغانستان سفر کرد. در ۱۹۹۶، بن‌لادن را در تورابورا، افغانستان، مدت‌ها پس از نخستین دیدار در جهاد افغان، ملاقات کرد. پس از آن بود که شیخ محمّد «شخصاً داوطلب عملیات در راستای آموزش خلبانانی شد که باید هواپیماها را به ساختمان‌های ایالات‌متحده می‌کوبیدند.» (۱۹) در اول مارس ۲۰۰۳، خالدشیخ‌محمّد در راولپندی، پاکستان، نزدیک اسلام‌آباد دستگیر شد و در نهایت به زندان ایالات‌متحده تحویل داده شد. از او در جایی نامعلوم نگهداری می‌کنند. گزیده‌هایی از گزارش انجمن یازده سپتامبر درباره خالدشیخ‌محمّد، یا کا اس ام[1] در زیر می‌آید. (۲۰)

کا اس ام پس از دستگیری [رمزی] یوسف [در ۱۹۹۵] سفرهای مداومی را در جامعه جهادگران در گستره جهانی به عمل آورد، و در ۱۹۹۵ به سودان، یمن، مالزی، و برزیل رفت. شواهدی بر ارتباط او با فعالیت‌های تروریستی در آن نواحی وجود ندارد. در ژانویه ۱۹۹۶، چون مطمئن شد که مقامات ایالات‌متحده در تعقیب او هستند، به افغانستان گریخت.

---

1. KSM (Khalid Sheikh Mohammad)

درست هنگامی که کا اس ام در نیمه ۱۹۹۶ جای خود را در افغانستان محکم می‌کرد، بن‌لادن و یاران او نیز به مهاجرت خود از سودان خاتمه داده بودند. کا اس ام از طریق عاطف، در تورابورا ـ استحکاماتی کوهستانی از روزگار جنگ افغان به بعد ـ با بن‌لادن ملاقاتی انجام داد. کا اس ام در این ملاقات فهرستی از طرح‌های عملیات تروریستی به رهبر القاعده تقدیم کرد. به گفته کا اس ام، در این ملاقات او برای نخستین بار پس از ۱۹۸۹ بن‌لادن را ملاقات کرد. اگرچه آنها در ۱۹۸۷ در کنار هم جنگیده بودند، اما بن‌لادن و کا اس ام پیش ازآن رابطه نزدیک و خاصی با یکدیگر نداشته‌اند. در واقع، کا اس ام اعتراف کرده که بن‌لادن احتمالاً از آن رو پذیرفته که با او ملاقات کند که برادرزاده کا اس ام، یوسف، شهرتی داشته [او در ۱۹۹۳ طراح اصلی نخستین حمله به مرکز تجارت جهانی بود].

در این ملاقات، کا اس ام اطلاعات مختصری درباره نخستین انفجار مرکز تجارت جهانی در اختیار بن‌لادن و عاطف گذاشت. کا اس ام همچنین عملیاتی را پیشنهاد کرد که بنابر آن بایستی خلبانانی تربیت شوند تا هواپیماها را به ساختمان‌ها در ایالت متحده بکوبند. این پیشنهاد سرانجام در یازده سپتامبر، عملیاتی شد. کا اس ام می‌دانست که موفقیت چنین حمله‌ای نیازمند افراد، پول، و پشتیبانی تدارکاتی است و تنها سازمان گسترده و دارای بنیه قوی مالی نظیر القاعده است که می‌تواند این امکانات را فراهم آورد. او فکر می‌کرد برای انجام این عملیات باید به بن‌لادن که سابقه‌ای طولانی در سرزنش ایالات‌متحده دارد، متوسل شود.

از دید کا اس ام، بن‌لادن در مرحله تحکیم موقعیت خود در افغانستان قرار داشت و به اندیشه‌های دیگران کاملاً توجه می‌کرد، اما هنوز به انجام عملیاتی علیه ایالات‌متحده در آینده تصمیمی نگرفته بود. بن‌لادن در این ملاقات، بدون هیچ‌گونه تفسیری به نظرات کا اس ام گوش داد، اما رسماً از کا اس ام خواست که به القاعده بپیوندند و خانواده‌اش را به افغانستان بیاورد.

کا اس ام این پیشنهاد را نپذیرفت. او ترجیح می‌داد که مستقل بماند و تا زمانی که در افغانستان مشغول عملیات است با دیگر گروه‌های جهادی همکاری کند. به گفته کا اس ام، انفجار سفارت‌های ایالات‌متحده در نایروبی و دارالسلام در ۱۹۹۸، سرچشمه‌ای در تحول توطئه یازده سپتامبر بود. کا اس ام مدعی است که این انفجارها

او را متقاعد ساخت که بن‌لادن واقعاً علیه ایالات‌متحده دست به حمله زده است و تصمیم گرفت با جمع‌آوری اخبار و مقالات، مفیدتر عمل کند و به دیگر اعضای القاعده در استفاده از تجهیزات رایانه‌ای خارج از رده ایشان، کمک نماید. بن‌لادن ظاهراً به اصرار عاطف، سرانجام در اواخر سال ۱۹۹۸ یا اوایل سال ۱۹۹۹ تصمیم گرفت برای انجام عملیات یازده سپتامبر به کا اس ام چراغ سبز نشان دهد.

پس از آن، کا اس ام دعوت مقرر بن‌لادن را برای کوچ به قندهار و کار مستقیم با بن‌لادن را پذیرفت. همچنین کا اس ام به منظور نظارت بر طراحی و آمادگی برای عملیات یازده سپتامبر، با القاعده همکاری کرد و سرانجام رهبری انجمن رسانه‌های آن سازمان را به عهده گرفت، اما کا اس ام می‌گوید که از بیعت رسمی با بن‌لادن خودداری کرده، زیرا نشانه‌هایی از دوام خودکامگی در او مشاهده کرده است.

در این مرحله، اواخر سال ۱۹۹۸ تا اوایل سال ۱۹۹۹ برنامه‌ریزی جدّی برای عملیات یازده سپتامبر آغاز شد. با اینکه طرح یازده سپتامبر تمام توجه کا اس ام را به خود جلب کرده بود، اما او از توجه به دیگر امکانات حملات تروریستی نیز غافل نبود. در تابستان ۲۰۰۱، کا اس ام به بن‌لادن پیشنهاد کرد که یک خلبان نیروی هوایی عربستان سعودی را استخدام کند تا با یک جنگنده به شهر ایلات[1] در اسرائیل حمله کند. بن‌لادن ظاهراً این پیشنهاد را پسندید، اما به کا اس ام دستور داد که توجه خود را نخست به عملیات یازده سپتامبر معطوف دارد.

کا اس ام ظاهراً در میان اعضای عادی القاعده شهرتی داشت. به نظر می‌رسد که او، به ویژه پس از حملات یازده سپتامبر، رهبری باکفایت تلقی می‌شد. همکارانش او را باهوش، کارآمد، و مدیری کارآزموده توصیف می‌کنند که طرح‌هایش را ساده ارائه می‌کرد تا همکارانش در آن سهیم شوند.

یسری فوضه، رئیس گزارش‌های تحقیقی الجزیره، هرگز با بن‌لادن ملاقات نکرده، اما تنها خبرنگاری است که با خالدشیخ‌محمّد و رمزی بن‌الشیبه، طراحان کاربردی حملات یازده سپتامبر مصاحبه کرده است. فوضه در بهار ۲۰۰۲ هر دو نفر آنها را در کراچی، پاکستان ملاقات کرد و آنها جزئیات توطئه یازده سپتامبر را افشا کردند. بیشتر آنچه که فوضه

---
1. Eilat

داوطلبانه بر زبان آورده بود بعداً مورد تأیید انجمن گزارش یازده سپتامبر قرار گرفت.(۲۱)

از پله‌ها بالا می‌روم. میانجی‌ای که مرا از حومه کراچی آورده، راهنمایی‌ام می‌کند. هنگام بالا رفتن از پله‌ها، چهار طبقه را شمردم. صدای زنگ در را می‌شنوم، سپس او چشم‌بند را از روی چشمانم برمی‌دارد. چشم‌هایم را باز می‌کنم. مدتی طول می‌کشد تا به محل عادت کنم. چهار اتاق را به انضمام آشپزخانه شمردم. در یکی از اتاق‌ها، فرد دیگری نشسته و اطرافش پر از لپ‌تاپ‌ها و گوشی‌های تلفن همراه است. در این لحظه به فکر فرو رفتم، اما صد در صد مطمئن نبودم. خالدشیخ‌محمّد از من پرسید: «قبلاً ما را می‌شناختید؟» گفتم: «به نظرم آشنا می‌آیید.» بعداً فهمیدم آنها کی هستند.

تمام داستان را به من گفتند. خالد گفت که در فاصله دو و نیم تا سه سال پیش از ساعت صفر [یازده سپتامبر] گردهمایی‌هایی در انجمن نظامی [القاعده] داشته‌اند و درباره طراحی و اجرای عملیات علیه برخی اهداف آمریکایی در خاک آمریکا مذاکره کرده‌اند. واحدهای شناسایی را به داخل ایالات‌متحده فرستاده‌اند تا درباره اهداف توصیه شده در این زمینه، بررسی کنند. هنگامی که گفت در نظر داشته‌اند دو تأسیسات هسته‌ای را بزنند، در همان ابتدا مشت سنگینی به سوی من حواله کرد. و گفت که بعداً تصمیم گرفته‌اند این هدف را از فهرست خارج کنند. همچنین از امکان اداره عملیات مطمئن نبوده‌اند.

آنها گفتند که به بررسی اهداف زمینی مشغول بودند، در آغاز، کاخ سفید در فهرست قرار داشت، اما بنا به دلایل ناوبری تصمیم گرفتیم آن را از فهرست خارج کنیم. ظاهراً، به گفته خودشان، زدن کاخ سفید از بالا برای آنها مشکل بوده است، سپس هدفی جالب، کاپیتول هیل[1] جای آن را گرفت.

خالدشیخ‌محمّد مردی بسیار تیز است. از نتیجه کارهایش و نیز مسائل امنیتی کاملاً باخبر است. و بسیار عمل‌گراتر از هر مرد مذهبی دیگر است. مثلاً هنگام نماز، معمولاً پیرترین مسلمان در جلوی صف نمازگزاران می‌ایستد، و اگر چه رمزی [بن‌الشیبه] جوان‌تر از خالد بود و حدود هجده سال از خالد جوان‌تر است، اما او امامت ما را در نماز به عهده گرفت. خالد می‌خواهد بگوید که رمزی مردی واقعاً مذهبی است و در

---

۱. Capitol Hill [نام تپه‌ای در شهر واشنگتن که کاخ کنگره (دو مجلس آمریکا) روی آن قرار دارد.م]

این مورد بر من برتری دارد و خالد چنین نیست. خالد مردی بسیار عمل‌گرا، پرتحرک و بسیار بی‌قرار است. آری، او مسلمان است، نماز می‌گزارد و پسر یک واعظ کویتی است، اما به عنوان مردی مذهبی، تأثیری بر من نگذاشت.

کسی دقیقاً نمی‌داند خالدشیخ‌محمّد از چه زمانی تصمیم به اتحاد با بن‌لادن گرفت، اما به نظرم می‌رسد این اتفاق در حدود سال ۹۶، ۹۷ افتاده، یعنی زمانی که خالد در وجود بن‌لادن نوعی مرشدی پیدا کرد، چتری مذهبی که می‌توانست زیر آن مهارت‌های عملی خود را نشان دهد: هنگامی که عملیات معروف به بوجینکا[1] [ساقط کردن یک دوجین از هواپیماهای خطوط هوایی ایالات‌متحده در آسیا] با شکست روبه‌رو شد، خالدشیخ‌محمّد به بررسی اوضاع پرداخت و سال بعد در ۱۹۹۶ بن‌لادن به افغانستان رفت. بن‌لادن به شخصی مانند او [خالدشیخ‌محمّد] نیاز داشت. بن‌لادن مظهر و رئیس کل القاعده است. خالدشیخ‌محمّد فردی است که بر امور جاری احاطه دارد. در این مورد تجربه‌ای بسیار طولانی و ثابت دارد.

سال ۱۹۹۵ خالدشیخ‌محمّد تلاش کرد عملیاتی تماشایی به مورد اجرا بگذارد که در آن ایام یک یازده سپتامبر کوچک درباره یک دوجین هواپیمای خطوط هواپیمایی آمریکا در [آسیا] شکل می‌گرفت و آنها ساقط می‌شدند. این برنامه شکست خورد، اما رؤیای خالدشیخ‌محمّد هرگز رنگ نباخت. خلاصه او مردی بسیار عمل‌گراست. دوست دارد در رأس طراحی عملیات باشد، اینجا و آنجا افراد را هدایت کند، درباره اهداف و موضوعات فکر کند. این هم یک حس است و هم یک بازی. او برای این کار، قرینه مذهبی ارائه می‌کند. هنگامی که برای نخستین بار به خانه امن در کراچی وارد شدم، گفتم: «می‌گویند شما تروریست هستید.» خالد گفت، «آری، راست می‌گویند؛ ما تروریست هستیم. ما دوست داریم کفار را بترسانیم.»

برای من شگفت نبود [که خالدشیخ‌محمّد یازده سپتامبر را سازمان داده باشد]. این کار در حوزه عملکرد بن‌لادن قرار نداشت. او به جزئیات توجه زیادی ندارد، بلکه بیشتر بر آن نظارت می‌کند. او یک معماست؛ و رئیس شرکت است، پس فقط حرف می‌زند. او مظهر سازمان است و هنوز به جماعتی مانند خالدشیخ‌محمّد نیاز دارد تا در

---

1. Bojinka

برخی عملیات با آنها مشاوره کند و خالدشیخ‌محمّد نیز، به نوبه خود، برای انجام امور به چنین افرادی احتیاج دارد.

آنچه در زیر می‌آید گزیده‌ای است از مستند فوضه، به سوی یازده سپتامبر، که در نخستین سالگرد حملات از تلویزیون الجزیره پخش شد. اظهارات بعدی خالدشیخ‌محمّد و بن‌الشیبه در برابر بازجویان ایالات متحده که در گزارش انجمن یازده سپتامبر منعکس شده، دقیقاً با آنچه آنها در مستند فوضه گفته‌اند، مطابقت می‌کند. (۲۲)

رمزی بن الشیبه:

اما درباره پرسش‌های شما در راستای هماهنگی [حملات یازده سپتامبر]، بدیهی است که این جریانی درون گروهی از هسته‌های متعدد است که خطی ارتباطی میان این هسته‌ها و قرارگاه کل در افغانستان برقرار است و کارهای این گروه‌ها در تمام مراحل عملیات ـ تا لحظه انجام ـ زیر نظر همان خط اداره می‌شود.

من با برادر زید [جراح یکی از خلبانان در حملات یازده سپتامبر] صحبت کردم و از او پرسیدم: «چه احساسی داری؟» گفت: «قلبم آرام است و احساس می‌کنم که علمیات ان‌شاءالله به انجام خواهد رسید.» [در اواخر ژانویه ۲۰۰۱] آنچه [خلبان‌های یازده سپتامبر] نیاز داشتند، ساعت‌ها پرواز، تمرین بیشتر بر روی شبیه‌سازهای هواپیماهای بزرگ تجاری از قبیل بوئینگ ۷۴۷ و ۷۶۷ و بررسی جوانب امنیتی در تمام هواپیماها بود. یک بار، برادران، مروان و زید [دو خلبان توطئه یازده سپتامبر] در جریان پروازهای شناسایی از نیویورک به کالیفرنیا از سوی افسران امنیتی مورد تعقیب قرار گرفتند، اما خدا با آنها بود.

[رهبر هواپیماربایی، محمّدعطّا،] اطمینان می‌داد که ما روزی یکدیگر را خواهیم دید. همیشه می‌گفت: «اندوهگین نباشید. ما به زودی، به خواست خدا، یکدیگر را در بهشت ملاقات خواهیم کرد.» من به او گفتم اگر محمّد پیامبر(ص)، را دید و به اعلی مرتبه بهشت رسید، سلام ما را به او برساند.

خالدشیخ‌محمّد:

[هواپیماربایان موسوم به عضله که خلبان نبودند] می‌دانستند که در عملیاتی شهادت‌طلبانه درگیر می‌شوند، اما برای جلوگیری از درز اطلاعات، از ارائه جزئیات بیشتر خودداری می‌کردند. ما به آنها گفته بودیم برادر ابوعبدالرحمان [رهبر

هواپیماربایان، محمّدعطّا] درمراحل بعدی، جزئیات را در اختیار آنها خواهد گذاشت.

رمزی بن‌الشیبه:

[اندکی پیش از حملات یازده سپتامبر، محمّدعطّا] با لهجه مصری به من گفت: «یکی از دوستانم معمایی به من داده که نمی‌توانم آن را حل کنم، از تو می‌خواهم که در حل آن به من کمک کنی.» گفتم، «محمّد، وقت معماها فرا رسیده؟» گفت: «بله، اما می‌دانم که تنها تو دوست من می‌توانی به من کمک کنی نه کس دیگر.» او گفت، «دو ترکه، یک خط تیره، و یک کلوچه با ترکه افتاده. این چه معنی می‌دهد؟» گفتم: «مرا بیدار کردی که این معما را بگویی؟!» این طور که معلوم می‌شود، ترکه‌ها نشان عدد یازده است، یک خط تیره هم یک خط تیره است و کلوچه با ترکه افتاده، عدد نُه است. و این به معنی یازده سپتامبر می‌باشد.» (در خارج از ایالات متحده، تاریخ یازده سپتامبر، به جای آنکه ۹/۱۱ نوشته شود به صورت ۹-۱۱ نوشته شده است.)

لحظه بسیار حساسی بود. شما به جنگی نامتعارف علیه نیرومندترین قدرت روی زمین می‌روید. در سرزمین آنها با ایشان روبه‌رو می‌شوید، در میان نیروهای آنها، و سربازانشان، با گروه کوچکی از نوزده [هواپیماربا] می‌جنگید.

این تنها یک عملیات هواپیماربایی نیست، بلکه چهار عملیات است. مسلم است که همه آنها همزمان دست به کار می‌شوند، و همه برادران دریک زمان در حال پرواز هستند و باید در پانزده دقیقه فرصت طلایی نخست اختیار هواپیماها را به دست بگیرند و به سوی هدف روانه شوند.

[روز حمله] تمام اردوگاه‌ها و محوطه‌های مسکونی [در افغانستان] در وضعیت هشدار بالا قرار داشتند. برادران، پراکنده بودند. پیغام، مبتنی بر اخبار مهم برای شیخ ابوعبدالله (بن‌لادن)، حفظه‌الله بود.

[پس از دریافت خبر] برادران فریاد زدند: «الله اکبر! الحمدلله!» و گریستند. همه فکر می‌کردند که تنها همین یک عملیات است (حمله بر نخستین برج مرکز تجارت جهانی). به آنها گفتیم: «صبر کنید، صبر کنید.» ناگهان برادرمان مروان [خلبان] هواپیما را به شدت و به طرزی باورنکردنی به مرکز تجارت [جهانی.م] کوبید! ما به طور زنده، صحنه را تماشا می‌کردیم و دعا می‌کردیم: «خدایا... هدف... هدف... هدف...»

بلافاصله پس از پخش مستند الجزیره، رمزی بن‌الشیبه در یازده سپتامبر ۲۰۰۲ در کراچی، پاکستان، دستگیر و به زندان ایالات متحده انتقال یافت.

وزارت دادگستری ایالات متحده، چکیده‌ای از بازجویی‌های رمزی بن‌الشیبه را در مه ۲۰۰۵ در رابطه با یک مورد تروریستی در هامبورگ، به دادستان‌های آلمان تحویل داد. این چکیده‌ها نشان می‌دهد که یک ملاقات در قطار آلمان در ۱۹۹۹ فرصتی پیش آورد که توطئه‌گران یازده سپتامبر نه تنها به چچن بروند تا اقدام به جهاد کنند، بلکه توانستند به افغانستان نیز بروند و در آنجا ملاقاتی سرنوشت‌ساز با رهبران رده بالای القاعده از جمله بن‌لادن داشته باشند و از آنجا، قدم در راه انجام حملات یازده سپتامبر بگذارند که دو سال بعد به وقوع پیوست. گزیده‌ای از آنچه وزارت دادگستری به دادگاه هامبورگ فرستاده، در زیر می‌آید.(۲۳)

تعابیر زیر صرفاً از رمزی بن‌الشیبه است و احتمال تحت تأثیر قرار گفتن و ارائه اطلاعات در آن بعید نیست. همچنین احتمال دارد که بن‌الشیبه عمداً از دادن اطلاعات خودداری کرده و از فنون ضدبازجویی سود جسته باشد.

بن‌الشیبه اظهار داشت که نخستین تماس او با محمّد الصلاحی[1]، معروف به ابومصعب الموریتانیه در اواخر اکتبر یا اوایل نوامبر ۱۹۹۹ از طریق تلفن انجام گرفت. مردی به نام خالد المصری که همراه مروان الشهی و [زید] جراح [دو خلبان یازده سپتامبر] با قطار در آلمان مسافرت می‌کرد، نام و شماره تلفن ابومصعب را به بن‌الشیبه داده بود. بن‌الشیبه گفت که مسافرت او در قطار کاملاً تصادفی بود و شاید خالد از آن رو به آنها نزدیک شده که ایشان ریش داشتند و ظاهرشان به خلیج‌فارسی[2]ها می‌خورد.

ابومصعب تاریخ ملاقاتی در اختیار بن‌الشیبه گذاشت و به او گفت که به دویسبورگ[3]، آلمان برود و بن‌الشیبه حدود دو یا سه روز بعد شخصاً با زید، و مروان ملاقات کرد. بن‌الشیبه گفت که قطار فاصله میان هامبورگ و دویسبورگ را حدود سه یا چهار ساعته می‌پیماید و ابومصعب در ایستگاه قطار با آنها ملاقات کرد. ابومصعب وقتی شنید آنها قصد عزیمت به چچن را دارند از سختی‌های سفر در آن سرزمین و

---

1. Mohamed Ould Slahi: مؤلف، محمّدُالصَلاحی را به این شکل ثبت کرده.ـ م

۲. در متن اصلی خلیج عربی آمده است.م

3. Duisburg

خطراتی که در راه گرجستان [کشوری در مجاورت چچن] متوجه افراد است، سخن گفت. به گفته ابومصعب بسیاری از مسافران در آنجا دستگیر می‌شوند و حکام محلی گرجستان آنها را در چاه زندانی می‌کنند. بن‌الشیبه گفت که، در این میان، ابومصعب شروع کرد به متقاعد ساختن گروه و اینکه بهترین راه آن است که به افغانستان بروند. به گفته بن‌الشیبه، ابومصعب به آنها گفت که، بهترین راه برای رفتن به چچن از طریق افغانستان است و در اینجا می‌توانند آموزش‌های لازم برای جهاد را فرا بگیرند و این اقبال را خواهند داشت با جهادگرانی که در چچن بوده‌اند ملاقات کنند. ابومصعب اعلام کرد که به این ترتیب امکان عزیمت گروه به سوی چچن فراهم خواهد آمد.

بن‌الشیبه گفت که آنها ابتدا نسبت به ابومصعب بدگمان بودند، اما در ملاقات‌های بعدی درباره او اطمینان حاصل کردند. ابومصعب به آنها گفت که در مرحله نخست باید روادید پاکستان را بگیرند، زیرا پاکستان به منزله نخستین نقطه ورود آنها برای سفر به افغانستان است و دستور داد برای گرفتن روادید از گذرنامه‌های حقیقی خود استفاده کنند و مدت معینی را برای بازگشت در نظر بگیرند. بن‌الشیبه نمی‌دانست میان ملاقات اول و دوم چه مدت سپری شده، اما تخمین می‌زد که فاصله آن حدود دو یا سه هفته بوده است.

بن‌الشیبه گفت: اگرچه محمّد عطّا [رهبر هواپیماربایان] در ملاقات حضور نداشت، اما او هم تصمیم گرفت به افغانستان برود. آنها روادید سی روزه پاکستان را تهیه کردند. عطّا روادید خود را از برلین گرفت؛ مروان برای گرفتن روادید به امارات متحده عربی رفت، و بن‌الشیبه و زید روادید خود را از هامبورگ دریافت داشتند.

حدود نوامبر ۱۹۹۹، گروه پس از دریافت ویزا با ابومصعب تماس گرفتند و او به آنها گفت که دوباره به دویسبورگ سفر کنند. ابومصعب هنگام ورود آنها در ایستگاه راه‌آهن منتظر بود و آن‌ها را به خانه خود برد. یک بار دیگر با تأکید بر داشتن روادید پاکستان، دستور داد به کراچی، پاکستان، و از آنجا به کویته [پاکستان] بروند. بن‌الشیبه گفت که گروه در میانه نوامبر ۱۹۹۹ و دسامبر ۱۹۹۹ به افغانستان سفر کرد.

علی حمزه احمد سلیمان البهلول، اهل یمن، متهم شده که در دفتر رسانه‌های القاعده و به عنوان محافظ شخصی بن‌لادن در ایام یازده سپتامبر خدمت کرده است. گزیده‌هایی از برگ بازجویی او در گوانتانامو از آنچه در حدود یازده سپتامبر، بدون دلیل در اردوگاه‌های

القاعده اتفاق افتاده، سخن می‌گوید.(۲۴)

پیش از هشدار بن‌لادن در هفته‌های قبل از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، البهلول به اسامه بن‌لادن و دیگر اعضای القاعده کمک می‌کرد تا بسیج شوند و از قندهار [شهری در جنوب افغانستان] بروند.

اسامه بن‌لادن در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از البهلول خواست یک ماهواره ارتباطی نصب کند تا بن‌لادن و دیگر اعضای القاعده بتوانند گزارش‌های خبری را ببینند. البهلول با وجود جدیت، به دلیل کوهستانی بودن منطقه موفق به انجام این کار نشد.

بلافاصله چند هفته پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، اسامه بن‌لادن، البهلول را موظف کرد تا اخبار رسانه‌ها را درباره حملات یازده سپتامبر جمع‌آوری و خسارات ناشی از این حملات را برآورد کند.

البهلول پیش از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و پس از آن به عنوان محافظ شخصی بن‌لادن خدمت می‌کرد و حفاظت از او را به عهده داشت. از اواخر سال ۲۰۰۰ تا نوامبر ۲۰۰۱، البهلول به طور عادی در کاروان‌های خودروها، همراه با بن‌لادن سفر می‌کرد. البهلول در حین سفر، مسلح بود و کمربند انفجاری به خود می‌بست تا بتواند امنیت و حفاظت جانی بن‌لادن را تأمین کند.

فیروز علی عباسی اظهار شگفتی می‌کند که چرا آمریکا با وجود آگاهی از آنچه در اطراف اردوگاه‌های القاعده در رابطه با حمله قریب الوقوع علیه ایالات متحده می‌گذشت، علیه بن‌لادن اقدامی به عمل نمی‌آورد.(۲۵)

بن‌لادن در کشوری به سر می‌برد که برای او و افرادش مطلوب بود. افرادش همواره او را در میان گرفته بودند و با توجه به پیش‌بینی‌های احتیاطی (از قبیل محافظان شخصی)، بیگانگانی که افرادش او را نمی‌شناختند، به اندازه‌ای می‌توانستند به او نزدیک شوند که بتوانند با او دست بدهند. این فن انگلیسی[1] است که بن‌لادن در غارهای فوق‌العاده از نظر تکنیکی که در سرتاسر افغانستان پراکنده است، پنهان می‌شود. غارها در کجا هستند! آن‌ها وجود ندارند! درحالی که مأموران ویژه جهانی در زمین افغانستان بودند، مأموران آمریکا در کجا بودند؟ آن‌ها باید در افغانستان

1. BS

باشند، اما هنوز باد به گوش آنها نرسانیده که اسامه بن‌لادن نقشه حمله به هدف آمریکایی را طرح کرده است. این اطلاعات چنان عادی بود که در اردوگاه‌های آموزشی همه از آن باخبر بودند. چه چیزی مانع آنها [آمریکایی‌ها] در کشتن بن‌لادن بود؟ آیا دلیل این امر آن است که اسامه بن‌لادن را افرادش در میان گرفته بودند و کشتن او فداکاری می‌خواست، بله فداکاری، زندگی یک آمریکایی در برابر هزاران آمریکایی؟

ابومصعب السوری جهادگر اهل سوریّه که گاهی با بن‌لادن برخورد داشته است.(۲۶)

بن‌لادن در سپتامبر ۲۰۰۱ به پیروانش گفت موقع ترک [افغانستان] و بازگشت به یمن فرا رسیده است. شگفتی و امید ناشی از این تغییر در میان اعراب افغان، شایعه وقوع انفجارهای یازده سپتامبر را دامن می‌زد.

سیف العدل، فرمانده نظامی القاعده.(۲۷)

اهداف حمله به نیویورک: آمریکا در خلال دو سده از تاریخ بشر و ثبات و استقلال از سلطنت بریتانیا در همه جای دنیا غوغا به راه انداخته است. آمریکا مردم را تهدید می‌کند و به آنها حمله می‌برد. منابع ملل را غارت می‌کند. شاید برخی از مردم تعجب کنند اگر بگوییم که ایالات متحده در سال ۱۸۱۷ کشتی‌های جنگی خود را آماده می‌کرد تا الجزایر را اشغال کند. مجاهدان و ملوانان عرب در مدیترانه ـ که غرب به آنها برچسب دزدان دریایی [بربر] می‌زند ـ با ناوگان ایالات متحده درگیر شدند و آنها را شکست دادند. جنگ‌های میان ایالات متحده و گروه‌های مسلمان بیش از سه ماه ادامه یافت.

بنابراین، هدف اصلی ما، زدن ضربه به سر مار در لانه‌اش است تا غرورش نابود شود. الحمدلله بخشی از این هدف تحقق یافته است. حملات موفق راه را برای زدن برج‌های دوقلو باز کرد، مردم تغییر ناگهانی را احساس کردند. هدف نهایی ما از این حمله دردناک به سر مار آن بود که او را از لانه‌اش بیرون بکشیم. این شیوه، کار ما را برای وارد آوردن ضربات پی در پی بر پیکر او و تحلیل بردن قوایش، آسان می‌سازد تا بتوانیم او را تکه پاره کنیم. این کار، اعتبار ما را در میان مردم خودمان و مردم محاصره شده جهان، افزایش می‌دهد. فردی که ضربات دردناکی بر سرش از سوی دشمنی در دوردست وارد آمده واکنشی بی‌هدف نشان خواهد داد. این ضربات شخص را وادار

می‌سازد تا اقدامات بی‌هدفی انجام دهد و خود را برای اشتباهات جدی و گاهی مهلک آماده سازد. این بود آن چه بالفعل اتفاق افتاد.

نخستین واکنش، حمله به افغانستان و دومی حمله به عراق بود. اشتباهات می‌تواند بیشتر شود و واکنش‌های بی‌هدف دیگری شکل بگیرد. این قبیل واکنش‌های آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان آنها به قصد وارد آوردن ضرباتی محکم بر سر و بخش‌های حساس بدن امت ما که حدود دو سده در بی‌خبری مانده‌اند، انجام می‌گیرد. به خواست خدا، این ضربات به امت ما کمک می‌کند تا از خواب بیدار شوند.

عبدالعزیز العمری، یک سعودی از استان اسیر، همراه با محمّد عطّا و سه تروریست دیگر، در ۸:۴۵ صبح یازدهم سپتامبر، از فرودگاه بین المللی لوگان بوستون، با پرواز شماره یازده خطوط هوایی آمریکا، سفر می‌کنند؛ پرواز شماره یازده آمریکا به برج شمالی مرکز تجارت جهانی برخورد می‌کند. گزیده زیر از نوار ویدئویی «اراده» العمری است که الجزیره در دهم سپتامبر ۲۰۰۲ آن را پخش کرده است.

درباره این اراده می‌نویسم و نمی‌دانم از کجا شروع کنم. افکار، ذهنم را پر کرده است. این پیامی است برای تمام کفار و آمریکا. پیام این است: «شبه‌جزیره عربستان مغلوب را ترک کنید و دست از حمایت یهودی‌های جبون در فلسطین بردارید.» تا زمانی که کتاب خدا و تعالیم محمّد پیامبر در دست ماست، درصدد مرگ و خواری شما برخواهیم آمد. مخصوصاً می‌خواهم به رهبر مجاهد شیخ اسامه بن‌لادن بگویم که خداوند او را از توطئه‌های توطئه‌گران، از رشک حاسدان و کینهٔ کینه‌جویان حفظ کند. خداوند این اعمال را بر دیگر اعمال نیک او بیفزاید.

محمّد عطّا، رهبر هواپیماربایی، نسخه‌ای از «اراده» خود را در بسته‌ای گذاشته که پس از حملات یازدهم سپتامبر در فرودگاه لوگان بوستون کشف شد. گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید.(۲۸)

کسی برای من گریه نکند، جیغ و داد نزنند، لباسش را پاره نکند و بر صورت خود نزند ــ اینها حرکاتی ابلهانه است.

عبارات زیر میان جان میللر خبرنگار ABC نیوز که در مه ۱۹۹۸ با بن‌لادن در افغانستان

مصاحبه داشته، و سرپرست خبرگزاری ABC، پیتر جنینگز[1] در ۱۰:۲۹ پیش از ظهر، در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مبادله شده است.

میللر: به نظر می‌رسد برج شمالی در حال فروریزی است.

جنینگز: اوه، خدای من!

میللر: دومی ـ برج دوم.

جنینگز: (*با درنگی طولانی.*) سخن گفتن از آن سخت است، و شاید نیازی به این کار نباشد. هر دو برج تجاری، که امروز سه‌شنبه هزاران نفر در داخل آن‌هاست، مورد هجوم قرار گرفته و هزاران نفر در داخل یا در مجاورت آن برج‌ها نابود شده‌اند.

1. Peter Jennings

آمریکا در یمن در بندر عدن در اکتبر که به کشته شدن هفده آمریکایی منجر شد، سلام نظامی می‌کند و قول حملات بیشتری می‌دهد.

آقای بن‌لادن از نوار استفاده می‌کند تا به دقت به دشمنان بنیادی خود، ایالات‌متحده و اسرائیل بفهماند که کابوس او ادامه خواهد یافت. از گسترش جهاد به منظور حمایت از جنگجویان فلسطین علیه اسرائیل سخن می‌گوید ـ که به گفته تحلیل‌گران آگاه، این بار با تأکیدی متفاوت سخن گفته است. در سال‌های اخیر، آقای بن‌لادن از طریق حملات خشونت‌آمیز تلاش کرده تا نیروهای آمریکایی را از شبه‌جزیره عربستان بیرون براند.

او همچنین با اشاره به طرح‌هایی در راستای توسعه آموزش عملیات تروریستی در افغانستان می‌گوید که طالبان، جنبش مبارزان مسلمان که از ۱۹۹۶ به او پناه داده‌اند دولتی مطلوب و کاملاً اسلامی به وجود آورده است که موجب شده پایگاه کاملی برای جهاد علیه «کفار» در گستره جهانی، شکل بگیرد.

در همان روزی که تایمز روایت برنز را برگزید تا آن را به رخ بکشد، احمدشاه مسعود، فرمانده افغان که تنها مانع در برابر طالبان برای غلبه بر تمام افغانستان شناخته می‌شد، به دست دو عضو القاعده که خود را خبرنگار تلویزیون معرفی کرده بودند، کشته شد.

وحید مژده، مقام سابق طالبان به یاد دارد که قاتلان مسعود چگونه خود را در داخل افغانستان جای دادند. (۱۲)

[وزیر خارجه طالبان] متوکل برنامه‌ریزی می‌کرد تا **مرکز الاعلام**[1] یکی از شبکه‌های القاعده را که با چاپ تبلیغات برای طالبان، خود را پیش انداخته بود، تعطیل کند. در اینجا، مجلاتی به عربی، اردو، پشتو، انگلیسی، و دری چاپ می‌شد. روزی چند جعبه مقوایی که حاوی تجهیزات رایانه بود به دفاتر مرکز الاعلام [در قندهار] وارد شد. این تجهیزات از پاکستان آمده بود. روز بعد سه نفر به مرکز آمدند. یکی از آنها **ابوهانی** بود و دیگری **عابد** نامیده می‌شد. و سومی خود را **کریم** معرفی کرد. این دو نفر آخر به تازگی وارد قندهار شده بودند و می‌گفتند که در بلژیک زندگی می‌کنند.

آنها از میان جعبه‌ها، جعبه بزرگی را برداشتند که دارای نشان بود و یک دوربین

---

1. al Elaam

ویدئویی در آن قرار داشت و ادعا می‌کردند که متعلق به آنهاست. یک بار جعبه در حضور اعضای طالبان در اتاق باز شد و آنها از دیدن دوربینی بسیار قدیمی در شگفت شدند و این کار، کریم و عابد را بسیار نگران ساخت. طالبان متوجه دستپاچگی عابد و کریم شدند. سه روز بعد همان سه نفر به مرکز آمدند و گفتند که با [وزیر خارجه] متوکل قرار ملاقات داشته‌اند. پس از اتمام مصاحبه با متوکل، مترجم، نسخه‌ای از مصاحبه را درخواست کرده است. آنها هم پذیرفته‌اند، اما این ویدئو هرگز دریافت نشد.

به نظر می‌رسد این سه نفر عمداً ترتیب مصاحبه با متوکل را داده و دوربین را با خود برده‌اند تا کنجکاوی روز قبل را بی‌اثر سازند. این اتفاق باعث شد که آنها نهایت احتیاط را در کار خود داشته باشند. عابد و کریم بعداً به کابل رفتند و از آنجا به شمال افغانستان عزیمت کردند و در آنجا موفق شدند احمد شاه مسعود را به قتل برسانند.

ملکه مالک، همسر بلژیکی عبدالستار دهمن، یکی از قاتلان مسعود، کتابی تحت عنوان *سربازان نور* درباره تجربیات شوهرش در افغانستان، به زبان فرانسه نوشت و خود آن را منتشر کرد. این کتاب روایت می‌کند که چگونه یک زن غربی و شوهر تونسی او تحت تأثیر پیام و جذابیت بن‌لادن از بلژیک به افغانستان رفتند. گزیده‌هایی از *سربازان نور* در زیر می‌آید. (۱۳)

داستان من و شوهرم داستان زوج مسلمانی است که تاریخ آنها را به سوی اقدامی غیرمنتظره سوق داد: شوهرم، مسعودِ مشهور، «شیر پنج شیر» را که جلوی ارتش روس درآمده بود، کشت. اما چه چیزی باعث شد که ما از زندگی راحت در یک کشور اروپایی دست برداریم و برویم و در زندگی مردم افغان و زیر سلطه رژیم طالبان سهیم شویم؟

در نهم سپتامبر ۲۰۰۱، روز یکشنبه، یک تونسی سی و نه ساله بی‌پروا به اتفاق همدست بیست و هشت‌ساله‌اش، خود را پیش مرگ ساخت. آنها به شیوهٔ فلسطینی‌ها بمبی را که در کمربند عضو جوان‌تر این گروه پنهان شده بود، منفجر کردند، اما بمب دومی هم در داخل دوربین بود که ظاهراً برای ضبط مصاحبه مسعود، مخالف اصلی طالبان، از آن استفاده می‌شد، ولی در واقع این دوربین برای کشتن «شیر پنج شیر» بود. یکی از دو گروه کوچک پیش‌مرگ، در همان لحظه مرد و دیگری را گلوله‌ها نقش

زمین کرد. بعداً رسانه‌ها این نفر دوم را محرک جنایت معرفی کردند. برای برخی‌ها او جانی بود، اما از نظر مردم ستمدیده جهان سوم، قهرمانی بود که این امید را در دل آنها زنده کرد که از این پس صدای آنها شنیده می‌شود و با آنها با احترام بیشتری رفتار می‌کنند و نیز قربانی منافع صاحبان قدرت در جهان نخواهند شد. این قهرمان، شوهر من بود، عبدالستّار.

و روزها همچنان گذشت [در حالی که من در جلال‌آباد، افغانستان به سر می‌بردم] تا دوازده سپتامبر [۲۰۰۱]. در حال عبور از خیابان بودم که زنی پاکستانی به عربی مرا مورد خطاب قرار داد. به سختی چند کلمه را فهمیدم، او می‌گوید قلب من از کار می‌افتد. به مسجد به نزد برادری رفتم که شوهرم مرا به او سپرده بود. «برای عبدالستّار چه اتفاقی افتاده؟ این زن می‌گوید او مرده است.» او سرش را پایین می‌اندازد و نمی‌خواهد در این باره در خیابان صحبت کند. چند دقیقه بعد به خانه من می‌آید و از پشت در می‌گوید: «بله، حقیقت دارد، عبدالستّار مرده است.» هیچ‌یک از ما نتوانستیم جلوی گریه‌مان را بگیریم. ظاهراً همه می‌دانستند شوهر من مرده است، اما نمی‌خواستند در این باره چیزی به من بگویند؛ زیرا شوهرم یک نوار برایم پر کرده بود تا خودش خبر مرگش را به من بدهد. او نمی‌خواست من از کسی دیگر این خبر را بشنوم. در آن هنگام سخت افسرده شدم. وقتی خبر تهدید به جنگ از سوی آمریکایی‌ها اعلام شد، اهمیتی نمی‌دادم حتی اگر تمام بمب‌های جهان بر سر من بریزد.

در این دوره مرا تنها نگذاشتند. دوره‌ای بود که افغان‌ها به طور طعنه‌آمیزی مرگ مسعود را جشن گرفته بودند و ده‌ها زن افغان و غیرافغان به نزد من آمدند تا درباره آنچه شوهرم انجام داده بود به من تبریک بگویند. سرانجام نواری را که شوهرم برایم باقی گذاشته بود تا آخرین وداع را با من به عمل آورد و برای آخرین بار بگوید دوستم دارد، به دست آوردم. امیدوار بودم بتوانم دلیل اقدام او را بفهمم، اما چیزی نیافتم. از محتوای نوار چیزی استنباط نکردم. عبدالستّار می‌خواست آخرین گفتگوی ما، بین من و او بماند. او گفت که تا آخر عمر مرا دوست دارد.

برادر[ی که ضبط صوت برای پیاده کردن نوار آورده بود] پاکتی به من داد و گفت: «این را اسامه بن‌لادن برای شما فرستاده و ۵۰۰ دلار در این پاکت است که به عنوان

ادای دین برای شوهر شما، پرداخت شده است.» از او تشکر کردم، اما نفهمیدم چرا باید پاکت را از سوی اسامه بن‌لادن دریافت کنم!

ملکه مالک در یک مصاحبه درباره آنچه در کتابش نوشته، توضیح بیشتری می‌دهد.(۱۴)

[پولی که بن‌لادن داد] مبلغ زیادی نبود. به منظور ادای دین مختصر پرداخت شده بود. پول برای من نبود. ما مسلمان‌ها نمی‌توانیم مدیون بمیریم یا زندگی کنیم. اگر شخصی بمیرد و معلوم شود که دینی به عهده داشته، آن دین باید ادا شود. شوهرم ۵۰۰ دلار به شخصی بدهکار بود و چند سال بود که این وام پرداخت نشده بود. ظاهراً اسامه این را می‌دانست و به این ترتیب می‌خواست خدمتی برای تلافی انجام دهد. اگر من بدهی داشته باشم به نزدیک‌ترین کسم می‌گویم که اگر مردم، او از این بدهی خبر داشته باشد. ما نمی‌توانیم زیر دین بمانیم. این خیلی مهم است.

من با خانواده اسامه بن‌لادن ملاقات نکردم. اما او در جلال‌آباد بود. در یک پایگاه به سر می‌برد. مردم درباره‌اش زیاد سخن می‌گفتند. نخستین مولود هر خانواده‌ای را اسامه می‌نامیدند. او محبوبیت داشت، زیرا برای عدالت می‌جنگید. می‌خواست سرزمین‌های اسلامی را نجات دهد. همگان بر این عقیده بودند. او ثروتمند بود، پول داشت و این پول را در اختیار جامعه خود گذاشته بود و آن را در راه دیگران خرج می‌کرد. مورد احترام بودن و محبوبیت داشتن، ارزشمند است. این کار از هر کسی بر نمی‌آید. این طبیعی است که ما او را داشته باشیم. او برای ما یک قهرمان است، برادر بزرگ است، و کسی است که مسلمانان را به مقاومت در برابر اشغالگران فرا می‌خواند.

[شوهرم] عبدالستّار هرگز درباره ملاقاتش با بن‌لادن چیزی به من نگفت. تنها چیزهایی را می‌دانم که مردم پس از مرگ او به من گفتند. به من گفتند که او با اسامه ملاقات و بیعت کرده بود که از فرامینش اطاعت کند.

یوسف العیّاری عملیات القاعده در منطقه خلیج [فارس.م] را در اواخر ۲۰۰۲ اداره می‌کرد. او در فهرست مهمترین فراریان حکومت سعودی قرار داشت و در مه ۲۰۰۳ در

ریاض کشته شد. *ندای جهاد*[1]، مجلّه القاعده در عربستان سعودی، زندگی‌نامه او را چاپ کرد. این گزیده، نقش و واکنش القاعده را در کشته شدن مسعود نشان می‌دهد.(۱۵)

پس از آن، بزرگترین حادثه در تاریخ افغانستان روی داد ـ کشته شدن فرماندهٔ پست، احمدشاه مسعود، و شادی شیخ العیّاری وصف‌ناپذیر بود. یادم می‌آید از او پرسیدم؛ «چه اتفاقی افتاده است؟» و چنین پاسخ داد که شیخ اسامه از برادران پرسید: «چه کسی برعهده می‌گیرد خواسته مرا درباره احمد [شاه] مسعود به موقع اجرا بگذارد، زیرا او برای خدا و ابناء او زیان‌آور است؟» چند تن از برادران، داوطلب کشتن مسعود شدند و پاداش خود را از خدا گرفتند و شما خبر خوش را شنیدید.

فیروز علی عبّاسی، بریتانیایی اوگاندایی که پس از سقوط طالبان، در پاکستان دستگیر شد. گزیده‌ای از خاطرات او در زندان، نقل می‌گردد.(۱۶)

مرگ مسعود، رویدادی درخشان بود. ما به آن برادران افتخار کردیم؛ سپس به رادیو گوش دادیم. مسعود در عملیاتی شهادت‌طلبانه از میان رفته بود ـ مجاهدین عرب مسئول این اقدام بودند. وقتی این اتفاق افتاد، گمان کردم که طالبان سرانجام بر تمام افغانستان دست می‌یابد. مسعود در اتحاد شمال بسیار قاطع بود. او سردار بسیار مجربی بود.

از این حادثه چنان متأثر شدم که نزد سیف‌العدل [دومین فرمانده نظامی القاعده] رفتم. عصبانی بودم، اما نمی‌خواستم احساسم را بروز دهم. گفتم: «شنیده‌ام مسعود در عملیاتی شهادت‌طلبانه کشته شده است. دوست دارم کاری مثل این (یعنی انجام عملیات شهادت‌طلبانه علیه اهداف دشمن) انجام دهم.» او گفت: «عملیات علیه مسعود را پسندیدی؟» گفتم، «آری».

عبدالله انس یک الجزایری است که در خلال جهاد علیه کمونیست‌ها مدت هشت سال در کنار مسعود جنگید.(۱۷)

به خدا سوگند می‌خورم. مسعود پاک‌ترین، خالص‌ترین مجاهد در افغانستان است. ناب‌ترین اسلام‌گرایان، افراطی نیستند، و مسعود یک اسلام‌گراست، اسلام‌گرایی بسیار عمیق، اما نه افراطی.

---

1. Voice of Jihad

جمال خشوقّی روزنامه‌نگار سعودی که در خلال جنگ علیه کمونیست‌ها، هم اخبار بن‌لادن و هم اخبار مسعود را پوشش داده است.(۱۸)

[مسعود] بسیار عمل‌گرا [بود]. و شاید مسعود آینده نهضت اسلامی باشد. مسلمانان عمل‌گرا می‌توانند موفق باشند، اما مسلمانان سخت‌گیر موفق نمی‌شوند، زیرا با چپ و راست، و ... جنگ دارند.

در نخستین هفته پس از تسخیر کابل [در ۱۹۹۲] از سوی مسعود، با او ملاقات کردم. و مانند هر کس دیگر عاشقش شدم. به راستی فردی شگفت‌انگیز بود. آرزو می‌کنم که کاش اسامه، مسعود را ملاقات کرده بود. اگر اسامه، مسعود را ملاقات می‌کرد، مسیر تاریخ تغییر می‌کرد.

*

خالد شیخ‌محمّد، طراح کلیدی حملات یازده سپتامبر، دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در کویت سپری کرد. در شانزده سالگی به اخوان‌المسلمین پیوست و پس از ورود به دانشگاه در ایالات‌متحده ، برای جهاد علیه شوروی‌ها، به پاکستان و سپس به افغانستان سفر کرد. در ۱۹۹۶، بن‌لادن را در تورابورا، افغانستان، مدت‌ها پس از نخستین دیدار در جهاد افغان، ملاقات کرد. پس از آن بود که شیخ محمّد «شخصاً داوطلب عملیات در راستای آموزش خلبانانی شد که باید هواپیماها را به ساختمان‌های ایالات‌متحده می‌کوبیدند.» (۱۹) در اول مارس ۲۰۰۳، خالدشیخ‌محمّد در راولپندی، پاکستان، نزدیک اسلام‌آباد دستگیر شد و در نهایت به زندان ایالات‌متحده تحویل داده شد. از او در جایی نامعلوم نگهداری می‌کنند. گزیده‌هایی از گزارش انجمن یازده سپتامبر درباره خالدشیخ‌محمّد، یا کا اس ام[1] در زیر می‌آید. (۲۰)

کا اس ام پس از دستگیری [رمزی] یوسف [در ۱۹۹۵] سفرهای مداومی را در جامعه جهادگران در گستره جهانی به عمل آورد، و در ۱۹۹۵ به سودان، یمن، مالزی، و برزیل رفت. شواهدی بر ارتباط او با فعالیت‌های تروریستی در آن نواحی وجود ندارد. در ژانویه ۱۹۹۶، چون مطمئن شد که مقامات ایالات‌متحده در تعقیب او هستند، به افغانستان گریخت.

1. KSM (Khalid Sheikh Mohammad)

درست هنگامی که کا اس ام در نیمه ۱۹۹۶ جای خود را در افغانستان محکم می‌کرد، بن‌لادن و یاران او نیز به مهاجرت خود از سودان خاتمه داده بودند. کا اس ام از طریق عاطف، در تورابورا ـ استحکاماتی کوهستانی از روزگار جنگ افغان به بعد ـ با بن‌لادن ملاقاتی انجام داد. کا اس ام در این ملاقات فهرستی از طرح‌های عملیات تروریستی به رهبر القاعده تقدیم کرد. به گفته کا اس ام، در این ملاقات او برای نخستین بار پس از ۱۹۸۹ بن‌لادن را ملاقات کرد. اگرچه آنها در ۱۹۸۷ در کنار هم جنگیده بودند، اما بن‌لادن و کا اس ام پیش ازآن رابطه نزدیک و خاصی با یکدیگر نداشته‌اند. در واقع، کا اس ام اعتراف کرده که بن‌لادن احتمالاً از آن رو پذیرفته که با او ملاقات کند که برادرزاده کا اس ام، یوسف، شهرتی داشته [او در ۱۹۹۳ طراح اصلی نخستین حمله به مرکز تجارت جهانی بود].

در این ملاقات، کا اس ام اطلاعات مختصری درباره نخستین انفجار مرکز تجارت جهانی در اختیار بن‌لادن و عاطف گذاشت. کا اس ام همچنین عملیاتی را پیشنهاد کرد که بنابر آن بایستی خلبانانی تربیت شوند تا هواپیماها را به ساختمان‌ها در ایالت متحده بکوبند. این پیشنهاد سرانجام در یازده سپتامبر، عملیاتی شد. کا اس ام می‌دانست که موفقیت چنین حمله‌ای نیازمند افراد، پول، و پشتیبانی تدارکاتی است و تنها سازمان گسترده و دارای بنیه قوی مالی نظیر القاعده است که می‌تواند این امکانات را فراهم آورد. او فکر می‌کرد برای انجام این عملیات باید به بن‌لادن که سابقه‌ای طولانی در سرزنش ایالات‌متحده دارد، متوسل شود.

از دید کا اس ام، بن‌لادن در مرحلهٔ تحکیم موقعیت خود در افغانستان قرار داشت و به اندیشه‌های دیگران کاملاً توجه می‌کرد، اما هنوز به انجام عملیاتی علیه ایالات‌متحده در آینده تصمیمی نگرفته بود. بن‌لادن در این ملاقات، بدون هیچ‌گونه تفسیری به نظرات کا اس ام گوش داد، اما رسماً از کا اس ام خواست که به القاعده بپیوندند و خانواده‌اش را به افغانستان بیاورد.

کا اس ام این پیشنهاد را نپذیرفت. او ترجیح می‌داد که مستقل بماند و تا زمانی که در افغانستان مشغول عملیات است با دیگر گروه‌های جهادی همکاری کند. به گفته کا اس ام، انفجار سفارت‌های ایالات‌متحده در نایروبی و دارالسلام در ۱۹۹۸، سرچشمه‌ای در تحول توطئه یازده سپتامبر بود. کا اس ام مدعی است که این انفجارها

او را متقاعد ساخت که بن‌لادن واقعاً علیه ایالات‌متحده دست به حمله زده است و تصمیم گرفت با جمع‌آوری اخبار و مقالات، مفیدتر عمل کند و به دیگر اعضای القاعده در استفاده از تجهیزات رایانه‌ای خارج از رده ایشان، کمک نماید. بن‌لادن ظاهراً به اصرار عاطف، سرانجام در اواخر سال ۱۹۹۸ یا اوایل سال ۱۹۹۹ تصمیم گرفت برای انجام عملیات یازده سپتامبر به کا اس ام چراغ سبز نشان دهد.

پس از آن، کا اس ام دعوت مقرر بن‌لادن را برای کوچ به قندهار و کار مستقیم با بن‌لادن را پذیرفت. همچنین کا اس ام به منظور نظارت بر طراحی و آمادگی برای عملیات یازده سپتامبر، با القاعده همکاری کرد و سرانجام رهبری انجمن رسانه‌های آن سازمان را به عهده گرفت، اما کا اس ام می‌گوید که از بیعت رسمی با بن‌لادن خودداری کرده، زیرا نشانه‌هایی از دوام خودکامگی در او مشاهده کرده است.

در این مرحله، اواخر سال ۱۹۹۸ تا اوایل سال ۱۹۹۹ برنامه‌ریزی جدّی برای عملیات یازده سپتامبر آغاز شد. با اینکه طرح یازده سپتامبر تمام توجه کا اس ام را به خود جلب کرده بود، اما او از توجه به دیگر امکانات حملات تروریستی نیز غافل نبود. در تابستان ۲۰۰۱، کا اس ام به بن‌لادن پیشنهاد کرد که یک خلبان نیروی هوایی عربستان سعودی را استخدام کند تا با یک جنگنده به شهر ایلات[1] در اسرائیل حمله کند. بن‌لادن ظاهراً این پیشنهاد را پسندید، اما به کا اس ام دستور داد که توجه خود را نخست به عملیات یازده سپتامبر معطوف دارد.

کا اس ام ظاهراً در میان اعضای عادی القاعده شهرتی داشت. به نظر می‌رسد که او، به ویژه پس از حملات یازده سپتامبر، رهبری باکفایت تلقی می‌شد. همکارانش او را باهوش، کارآمد، و مدیری کارآزموده توصیف می‌کنند که طرح‌هایش را ساده ارائه می‌کرد تا همکارانش در آن سهیم شوند.

یسری فوضه، رئیس گزارش‌های تحقیقی الجزیره، هرگز با بن‌لادن ملاقات نکرده، اما تنها خبرنگاری است که با خالدشیخ‌محمّد و رمزی بن‌الشیبه، طراحان کاربردی حملات یازده سپتامبر مصاحبه کرده است. فوضه در بهار ۲۰۰۲ هر دو نفر آنها را در کراچی، پاکستان ملاقات کرد و آنها جزئیات توطئه یازده سپتامبر را افشا کردند. بیشتر آنچه که فوضه

---

1. Eilat

داوطلبانه بر زبان آورده بود بعداً مورد تأیید انجمن گزارش یازده سپتامبر قرار گرفت.(۲۱)

از پله‌ها بالا می‌روم. میانجی‌ای که مرا از حومه کراچی آورده، راهنمایی‌ام می‌کند. هنگام بالا رفتن از پله‌ها، چهار طبقه را شمردم. صدای زنگ در را می‌شنوم، سپس او چشم‌بند را از روی چشمانم برمی‌دارد. چشم‌هایم را باز می‌کنم. مدتی طول می‌کشد تا به محل عادت کنم. چهار اتاق را به انضمام آشپزخانه شمردم. در یکی از اتاق‌ها، فرد دیگری نشسته و اطرافش پر از لپ‌تاپ‌ها و گوشی‌های تلفن همراه است. در این لحظه به فکر فرو رفتم، اما صد در صد مطمئن نبودم. خالدشیخ‌محمّد از من پرسید: «قبلاً ما را می‌شناختید؟» گفتم: «به نظرم آشنا می‌آیید.» بعداً فهمیدم آنها کی هستند.

تمام داستان را به من گفتند. خالد گفت که در فاصله دو و نیم تا سه سال پیش از ساعت صفر [یازده سپتامبر] گردهمایی‌هایی در انجمن نظامی [القاعده] داشته‌اند و درباره طراحی و اجرای عملیات علیه برخی اهداف آمریکایی در خاک آمریکا مذاکره کرده‌اند. واحدهای شناسایی را به داخل ایالات‌متحده فرستاده‌اند تا درباره اهداف توصیه شده در این زمینه، بررسی کنند. هنگامی که گفت در نظر داشته‌اند دو تأسیسات هسته‌ای را بزنند، در همان ابتدا مشت سنگینی به سوی من حواله کرد. و گفت که بعداً تصمیم گرفته‌اند این هدف را از فهرست خارج کنند. همچنین از امکان اداره عملیات مطمئن نبوده‌اند.

آنها گفتند که به بررسی اهداف زمینی مشغول بودند، در آغاز، کاخ سفید در فهرست قرار داشت، اما بنا به دلایل ناوبری تصمیم گرفتیم آن را از فهرست خارج کنیم. ظاهراً، به گفته خودشان، زدن کاخ سفید از بالا برای آنها مشکل بوده است، سپس هدفی جالب، کاپیتول هیل[۱] جای آن را گرفت.

خالدشیخ‌محمّد مردی بسیار تیز است. از نتیجه کارهایش و نیز مسائل امنیتی کاملاً باخبر است. و بسیار عمل‌گراتر از هر مرد مذهبی دیگر است. مثلاً هنگام نماز، معمولاً پیرترین مسلمان در جلوی صف نمازگزاران می‌ایستد، و اگر چه رمزی [بن‌الشیبه] جوان‌تر از خالد بود و حدود هجده سال از خالد جوان‌تر است، اما او امامت ما را در نماز به عهده گرفت. خالد می‌خواهد بگوید که رمزی مردی واقعاً مذهبی است و در

---

۱. Capitol Hill [نام تپه‌ای در شهر واشنگتن که کاخ کنگره (دو مجلس آمریکا) روی آن قرار دارد.م]

این مورد بر من برتری دارد و خالد چنین نیست. خالد مردی بسیار عمل‌گرا، پرتحرک و بسیار بی‌قرار است. آری، او مسلمان است، نماز می‌گزارد و پسر یک واعظ کویتی است، اما به عنوان مردی مذهبی، تأثیری بر من نگذاشت.

کسی دقیقاً نمی‌داند خالدشیخ‌محمّد از چه زمانی تصمیم به اتحاد با بن‌لادن گرفت، اما به نظرم می‌رسد این اتفاق در حدود سال ۹۶، ۹۷ افتاده، یعنی زمانی که خالد در وجود بن‌لادن نوعی مرشدی پیدا کرد، چتری مذهبی که می‌توانست زیر آن مهارت‌های عملی خود را نشان دهد: هنگامی که عملیات معروف به بوجینکا[1] [ساقط کردن یک دوجین از هواپیماهای خطوط هوایی ایالات‌متحده در آسیا] با شکست روبه‌رو شد، خالدشیخ‌محمّد به بررسی اوضاع پرداخت و سال بعد در ۱۹۹۶ بن‌لادن به افغانستان رفت. بن‌لادن به شخصی مانند او [خالدشیخ‌محمّد] نیاز داشت. بن‌لادن مظهر و رئیس کل القاعده است. خالدشیخ‌محمّد فردی است که بر امور جاری احاطه دارد. در این مورد تجربه‌ای بسیار طولانی و ثابت دارد.

سال ۱۹۹۵ خالدشیخ‌محمّد تلاش کرد عملیاتی تماشایی به مورد اجرا بگذارد که در آن ایام یک یازده سپتامبر کوچک درباره یک دوجین هواپیمای خطوط هواپیمایی آمریکا در [آسیا] شکل می‌گرفت و آنها ساقط می‌شدند. این برنامه شکست خورد، اما رؤیای خالدشیخ‌محمّد هرگز رنگ نباخت. خلاصه او مردی بسیار عمل‌گراست. دوست دارد در رأس طراحی عملیات باشد، اینجا و آنجا افراد را هدایت کند، درباره اهداف و موضوعات فکر کند. این هم یک حس است و هم یک بازی. او برای این کار، قرینه مذهبی ارائه می‌کند. هنگامی که برای نخستین بار به خانه امن در کراچی وارد شدم، گفتم: «می‌گویند شما تروریست هستید.» خالد گفت، «آری، راست می‌گویند؛ ما تروریست هستیم. ما دوست داریم کفار را بترسانیم.»

برای من شگفت نبود [که خالدشیخ‌محمّد یازده سپتامبر را سازمان داده باشد]. این کار در حوزه عملکرد بن‌لادن قرار نداشت. او به جزئیات توجه زیادی ندارد، بلکه بیشتر بر آن نظارت می‌کند. او یک معماست؛ و رئیس شرکت است، پس فقط حرف می‌زند. او مظهر سازمان است و هنوز به جماعتی مانند خالدشیخ‌محمّد نیاز دارد تا در

---

1. Bojinka

برخی عملیات با آنها مشاوره کند و خالدشیخ‌محمّد نیز، به نوبه خود، برای انجام امور به چنین افرادی احتیاج دارد.

آنچه در زیر می‌آید گزیده‌ای است از مستند فوضه، به سوی یازده سپتامبر، که در نخستین سالگرد حملات از تلویزیون الجزیره پخش شد. اظهارات بعدی خالدشیخ‌محمّد و بن‌الشیبه در برابر بازجویان ایالات متحده که در گزارش انجمن یازده سپتامبر منعکس شده، دقیقاً با آنچه آنها در مستند فوضه گفته‌اند، مطابقت می‌کند. (۲۲)

رمزی بن الشیبه:

اما درباره پرسش‌های شما در راستای هماهنگی [حملات یازده سپتامبر]، بدیهی است که این جریانی درون گروهی از هسته‌های متعدد است که خطی ارتباطی میان این هسته‌ها و قرارگاه کل در افغانستان برقرار است و کارهای این گروه‌ها در تمام مراحل عملیات ـ تا لحظه انجام ـ زیر نظر همان خط اداره می‌شود.

من با برادر زید [جراح یکی از خلبانان در حملات یازده سپتامبر] صحبت کردم و از او پرسیدم: «چه احساسی داری؟» گفت: «قلبم آرام است و احساس می‌کنم که علمیات ان‌شاءالله به انجام خواهد رسید.» [در اواخر ژانویه ۲۰۰۱] آنچه [خلبان‌های یازده سپتامبر] نیاز داشتند، ساعت‌ها پرواز، تمرین بیشتر بر روی شبیه‌سازهای هواپیماهای بزرگ تجاری از قبیل بوئینگ ۷۴۷ و ۷۶۷ و بررسی جوانب امنیتی در تمام هواپیماها بود. یک بار، برادران، مروان و زید [دو خلبان توطئه یازده سپتامبر] در جریان پروازهای شناسایی از نیویورک به کالیفرنیا از سوی افسران امنیتی مورد تعقیب قرار گرفتند، اما خدا با آنها بود.

[رهبر هواپیماربایی، محمّدعطّا،] اطمینان می‌داد که ما روزی یکدیگر را خواهیم دید. همیشه می‌گفت: «اندوهگین نباشید. ما به زودی، به خواست خدا، یکدیگر را در بهشت ملاقات خواهیم کرد.» من به او گفتم اگر محمّد پیامبر(ص)، را دید و به اعلی مرتبه بهشت رسید، سلام ما را به او برساند.

خالدشیخ‌محمّد:

[هواپیماربایان موسوم به عضله که خلبان نبودند] می‌دانستند که در عملیاتی شهادت‌طلبانه درگیر می‌شوند، اما برای جلوگیری از درز اطلاعات، از ارائه جزئیات بیشتر خودداری می‌کردند. ما به آنها گفته بودیم برادر ابوعبدالرحمان [رهبر

هواپیماربایان، محمّدعطّا] درمراحل بعدی، جزئیات را در اختیار آنها خواهد گذاشت.

رمزی بن‌الشیبه:

[اندکی پیش از حملات یازده سپتامبر، محمّدعطّا] با لهجه مصری به من گفت: «یکی از دوستانم معمایی به من داده که نمی‌توانم آن را حل کنم، از تو می‌خواهم که در حل آن به من کمک کنی.» گفتم، «محمّد، وقت معماها فرا رسیده؟» گفت: «بله، اما می‌دانم که تنها تو دوست من می‌توانی به من کمک کنی نه کس دیگر.» او گفت، «دو ترکه، یک خط تیره، و یک کلوچه با ترکه افتاده. این چه معنی می‌دهد؟» گفتم: «مرا بیدار کردی که این معما را بگویی؟!» این طور که معلوم می‌شود، ترکه‌ها نشان عدد یازده است، یک خط تیره هم یک خط تیره است و کلوچه با ترکه افتاده، عدد نُه است. و این به معنی یازده سپتامبر می‌باشد.» (در خارج از ایالات متحده، تاریخ یازده سپتامبر، به جای آنکه ۹/۱۱ نوشته شود به صورت ۹–۱۱ نوشته شده است.)

لحظه بسیار حساسی بود. شما به جنگی نامتعارف علیه نیرومندترین قدرت روی زمین می‌روید. در سرزمین آنها با ایشان روبه‌رو می‌شوید، در میان نیروهای آنها، و سربازانشان، با گروه کوچکی از نوزده [هواپیماربا] می‌جنگید.

این تنها یک عملیات هواپیماربایی نیست، بلکه چهار عملیات است. مسلم است که همه آنها همزمان دست به کار می‌شوند، و همه برادران دریک زمان در حال پرواز هستند و باید در پانزده دقیقه فرصت طلایی نخست اختیار هواپیماها را به دست بگیرند و به سوی هدف روانه شوند.

[روز حمله] تمام اردوگاه‌ها و محوطه‌های مسکونی [در افغانستان] در وضعیت هشدار بالا قرار داشتند. برادران، پراکنده بودند. پیغام، مبتنی بر اخبار مهم برای شیخ ابوعبدالله (بن‌لادن)، حفظه‌الله بود.

[پس از دریافت خبر] برادران فریاد زدند: «الله اکبر! الحمدلله!» و گریستند. همه فکر می‌کردند که تنها همین یک عملیات است (حمله بر نخستین برج مرکز تجارت جهانی). به آنها گفتیم: «صبر کنید، صبر کنید.» ناگهان برادرمان مروان [خلبان] هواپیما را به شدت و به طرزی باورنکردنی به مرکز تجارت [جهانی.م] کوبید! ما به طور زنده، صحنه را تماشا می‌کردیم و دعا می‌کردیم: «خدایا... هدف... هدف... هدف...»

بلافاصله پس از پخش مستند الجزیره، رمزی بن‌الشیبه در یازده سپتامبر ۲۰۰۲ در کراچی، پاکستان، دستگیر و به زندان ایالات متحده انتقال یافت.

وزارت دادگستری ایالات متحده، چکیده‌ای از بازجویی‌های رمزی بن‌الشیبه را در مه ۲۰۰۵ در رابطه با یک مورد تروریستی در هامبورگ، به دادستان‌های آلمان تحویل داد. این چکیده‌ها نشان می‌دهد که یک ملاقات در قطار آلمان در ۱۹۹۹ فرصتی پیش آورد که توطئه‌گران یازده سپتامبر نه تنها به چچن بروند تا اقدام به جهاد کنند، بلکه توانستند به افغانستان نیز بروند و در آنجا ملاقاتی سرنوشت‌ساز با رهبران رده بالای القاعده از جمله بن‌لادن داشته باشند و از آنجا، قدم در راه انجام حملات یازده سپتامبر بگذارند که دو سال بعد به وقوع پیوست. گزیده‌ای از آنچه وزارت دادگستری به دادگاه هامبورگ فرستاده، در زیر می‌آید.(۲۳)

تعابیر زیر صرفاً از رمزی بن‌الشیبه است و احتمال تحت تأثیر قرار گفتن و ارائه اطلاعات در آن بعید نیست. همچنین احتمال دارد که بن‌الشیبه عمداً از دادن اطلاعات خودداری کرده و از فنون ضدبازجویی سود جسته باشد.

بن‌الشیبه اظهار داشت که نخستین تماس او با محمّد الصلاحی[1]، معروف به ابومصعب الموریتانیه در اواخر اکتبر یا اوایل نوامبر ۱۹۹۹ از طریق تلفن انجام گرفت. مردی به نام خالد المصری که همراه مروان الشهی و [زید] جراح [دو خلبان یازده سپتامبر] با قطار در آلمان مسافرت می‌کرد، نام و شماره تلفن ابومصعب را به بن‌الشیبه داده بود. بن‌الشیبه گفت که مسافرت او در قطار کاملاً تصادفی بود و شاید خالد از آن رو به آنها نزدیک شده که ایشان ریش داشتند و ظاهرشان به خلیج‌فارسی[2]ها می‌خورد.

ابومصعب تاریخ ملاقاتی در اختیار بن‌الشیبه گذاشت و به او گفت که به دویسبورگ[3]، آلمان برود و بن‌الشیبه حدود دو یا سه روز بعد شخصاً با زید، و مروان ملاقات کرد. بن‌الشیبه گفت که قطار فاصله میان هامبورگ و دویسبورگ را حدود سه یا چهار ساعته می‌پیماید و ابومصعب در ایستگاه قطار با آنها ملاقات کرد. ابومصعب وقتی شنید آنها قصد عزیمت به چچن را دارند از سختی‌های سفر در آن سرزمین و

---

1. Mohamed Ould Slahi: مؤلف، محمّدُالصَّلاحی را به این شکل ثبت کرده.ـ م

۲. در متن اصلی خلیج عربی آمده است.م

3. Duisburg

خطراتی که در راه گرجستان [کشوری در مجاورت چچن] متوجه افراد است، سخن گفت. به گفته ابومصعب بسیاری از مسافران در آنجا دستگیر می‌شوند و حکام محلی گرجستان آنها را در چاه زندانی می‌کنند. بن‌الشیبه گفت که، در این میان، ابومصعب شروع کرد به متقاعد ساختن گروه و اینکه بهترین راه آن است که به افغانستان بروند. به گفته بن‌الشیبه، ابومصعب به آنها گفت که، بهترین راه برای رفتن به چچن از طریق افغانستان است و در اینجا می‌توانند آموزش‌های لازم برای جهاد را فرا بگیرند و این اقبال را خواهند داشت با جهادگرانی که در چچن بوده‌اند ملاقات کنند. ابومصعب اعلام کرد که به این ترتیب امکان عزیمت گروه به سوی چچن فراهم خواهد آمد.

بن‌الشیبه گفت که آنها ابتدا نسبت به ابومصعب بدگمان بودند، اما در ملاقات‌های بعدی درباره او اطمینان حاصل کردند. ابومصعب به آنها گفت که در مرحله نخست باید روادید پاکستان را بگیرند، زیرا پاکستان به منزله نخستین نقطه ورود آنها برای سفر به افغانستان است و دستور داد برای گرفتن روادید از گذرنامه‌های حقیقی خود استفاده کنند و مدت معینی را برای بازگشت در نظر بگیرند. بن‌الشیبه نمی‌دانست میان ملاقات اول و دوم چه مدت سپری شده، اما تخمین می‌زد که فاصله آن حدود دو یا سه هفته بوده است.

بن‌الشیبه گفت: اگرچه محمّد عطّا [رهبر هواپیماربایان] در ملاقات حضور نداشت، اما او هم تصمیم گرفت به افغانستان برود. آنها روادید سی روزه پاکستان را تهیه کردند. عطّا روادید خود را از برلین گرفت؛ مروان برای گرفتن روادید به امارات متحده عربی رفت، و بن‌الشیبه و زید روادید خود را از هامبورگ دریافت داشتند.

حدود نوامبر ۱۹۹۹، گروه پس از دریافت ویزا با ابومصعب تماس گرفتند و او به آنها گفت که دوباره به دویسبورگ سفر کنند. ابومصعب هنگام ورود آنها در ایستگاه راه‌آهن منتظر بود و آن‌ها را به خانه خود برد. یک بار دیگر با تأکید بر داشتن روادید پاکستان، دستور داد به کراچی، پاکستان، و از آنجا به کویته [پاکستان] بروند. بن‌الشیبه گفت کهِ گروه در میانه نوامبر ۱۹۹۹ و دسامبر ۱۹۹۹ به افغانستان سفر کرد.

علی حمزه احمد سلیمان البهلول، اهل یمن، متهم شده که در دفتر رسانه‌های القاعده و به عنوان محافظ شخصی بن‌لادن در ایام یازده سپتامبر خدمت کرده است. گزیده‌هایی از برگ بازجویی او در گوانتانامو از آنچه در حدود یازده سپتامبر، بدون دلیل در اردوگاه‌های

القاعده اتفاق افتاده، سخن می گوید.(۲۴)

پیش از هشدار بن‌لادن در هفته‌های قبل از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، البهلول به اسامه بن‌لادن و دیگر اعضای القاعده کمک می‌کرد تا بسیج شوند و از قندهار [شهری در جنوب افغانستان] بروند.

اسامه بن‌لادن در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ از البهلول خواست یک ماهواره ارتباطی نصب کند تا بن‌لادن و دیگر اعضای القاعده بتوانند گزارش‌های خبری را ببینند. البهلول با وجود جدیت، به دلیل کوهستانی بودن منطقه موفق به انجام این کار نشد.

بلافاصله چند هفته پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، اسامه بن‌لادن، البهلول را موظف کرد تا اخبار رسانه‌ها را درباره حملات یازده سپتامبر جمع‌آوری و خسارات ناشی از این حملات را برآورد کند.

البهلول پیش از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و پس از آن به عنوان محافظ شخصی بن‌لادن خدمت می‌کرد و حفاظت از او را به عهده داشت. از اواخر سال ۲۰۰۰ تا نوامبر ۲۰۰۱، البهلول به طور عادی در کاروان‌های خودروها، همراه با بن‌لادن سفر می‌کرد. البهلول در حین سفر، مسلح بود و کمربند انفجاری به خود می‌بست تا بتواند امنیت و حفاظت جانی بن‌لادن را تأمین کند.

فیروز علی عباسی اظهار شگفتی می‌کند که چرا آمریکا با وجود آگاهی از آنچه در اطراف اردوگاه‌های القاعده در رابطه با حمله قریب الوقوع علیه ایالات متحده می‌گذشت، علیه بن‌لادن اقدامی به عمل نمی‌آورد.(۲۵)

بن‌لادن در کشوری به سر می‌برد که برای او و افرادش مطلوب بود. افرادش همواره او را در میان گرفته بودند و با توجه به پیش‌بینی‌های احتیاطی (از قبیل محافظان شخصی)، بیگانگانی که افرادش او را نمی‌شناختند، به اندازه‌ای می‌توانستند به او نزدیک شوند که بتوانند با او دست بدهند. این فن انگلیسی[1] است که بن‌لادن در غارهای فوق‌العاده از نظر تکنیکی که در سرتاسر افغانستان پراکنده است، پنهان می‌شود. غارها در کجا هستند! آن‌ها وجود ندارند! درحالی که مأموران ویژه جهانی در زمین افغانستان بودند، مأموران آمریکا در کجا بودند؟ آن‌ها باید در افغانستان

---

1. BS

باشند، اما هنوز باد به گوش آنها نرسانیده که اسامه بن‌لادن نقشه حمله به هدف آمریکایی را طرح کرده است. این اطلاعات چنان عادی بود که در اردوگاه‌های آموزشی همه از آن باخبر بودند. چه چیزی مانع آنها [آمریکایی‌ها] در کشتن بن‌لادن بود؟ آیا دلیل این امر آن است که اسامه بن‌لادن را افرادش در میان گرفته بودند و کشتن او فداکاری می‌خواست، بله فداکاری، زندگی یک آمریکایی در برابر هزاران آمریکایی؟

ابومصعب السوری جهادگر اهل سوریّه که گاهی با بن‌لادن برخورد داشته است.(۲۶)

بن‌لادن در سپتامبر ۲۰۰۱ به پیروانش گفت موقع ترک [افغانستان] و بازگشت به یمن فرا رسیده است. شگفتی و امید ناشی از این تغییر در میان اعراب افغان، شایعه وقوع انفجارهای یازده سپتامبر را دامن می‌زد.

سیف العدل، فرمانده نظامی القاعده.(۲۷)

اهداف حمله به نیویورک: آمریکا در خلال دو سده از تاریخ بشر و ثبات و استقلال از سلطنت بریتانیا در همه جای دنیا غوغا به راه انداخته است. آمریکا مردم را تهدید می‌کند و به آنها حمله می‌برد. منابع ملل را غارت می‌کند. شاید برخی از مردم تعجب کنند اگر بگوییم که ایالات متحده در سال ۱۸۱۷ کشتی‌های جنگی خود را آماده می‌کرد تا الجزایر را اشغال کند. مجاهدان و ملوانان عرب در مدیترانه ـ که غرب به آنها برچسب دزدان دریایی [بربر] می‌زند ـ با ناوگان ایالات متحده درگیر شدند و آنها را شکست دادند. جنگ‌های میان ایالات متحده و گروه‌های مسلمان بیش از سه ماه ادامه یافت.

بنابراین، هدف اصلی ما، زدن ضربه به سر مار در لانه‌اش است تا غرورش نابود شود. الحمدلله بخشی از این هدف تحقق یافته است. حملات موفق راه را برای زدن برج‌های دوقلو باز کرد، مردم تغییر ناگهانی را احساس کردند. هدف نهایی ما از این حمله دردناک به سر مار آن بود که او را از لانه‌اش بیرون بکشیم. این شیوه، کار ما را برای وارد آوردن ضربات پی در پی بر پیکر او و تحلیل بردن قوایش، آسان می‌سازد تا بتوانیم او را تکه پاره کنیم. این کار، اعتبار ما را در میان مردم خودمان و مردم محاصره شده جهان، افزایش می‌دهد. فردی که ضربات دردناکی بر سرش از سوی دشمنی در دوردست وارد آمده واکنشی بی‌هدف نشان خواهد داد. این ضربات شخص را وادار

می‌سازد تا اقدامات بی‌هدفی انجام دهد و خود را برای اشتباهات جدی و گاهی مهلک آماده سازد. این بود آن چه بالفعل اتفاق افتاد.

نخستین واکنش، حمله به افغانستان و دومی حمله به عراق بود. اشتباهات می‌تواند بیشتر شود و واکنش‌های بی‌هدف دیگری شکل بگیرد. این قبیل واکنش‌های آمریکایی‌ها و هم‌پیمانان آنها به قصد وارد آوردن ضرباتی محکم بر سر و بخش‌های حساس بدن امت ما که حدود دو سده در بی‌خبری مانده‌اند، انجام می‌گیرد. به خواست خدا، این ضربات به امت ما کمک می‌کند تا از خواب بیدار شوند.

عبدالعزیز العمری، یک سعودی از استان اسیر، همراه با محمّد عطّا و سه تروریست دیگر، در ۸:۴۵ صبح یازدهم سپتامبر، از فرودگاه بین المللی لوگان بوستون، با پرواز شماره یازده خطوط هوایی آمریکا، سفر می‌کنند؛ پرواز شماره یازده آمریکا به برج شمالی مرکز تجارت جهانی برخورد می‌کند. گزیده زیر از نوار ویدئویی «اراده» العمری است که الجزیره در دهم سپتامبر ۲۰۰۲ آن را پخش کرده است.

درباره این اراده می‌نویسم و نمی‌دانم از کجا شروع کنم. افکار، ذهنم را پر کرده است. این پیامی است برای تمام کفار و آمریکا. پیام این است: «شبه‌جزیره عربستان مغلوب را ترک کنید و دست از حمایت یهودی‌های جبون در فلسطین بردارید.» تا زمانی که کتاب خدا و تعالیم محمّد پیامبر در دست ماست، درصدد مرگ و خواری شما برخواهیم آمد. مخصوصاً می‌خواهم به رهبر مجاهد شیخ اسامه بن‌لادن بگویم که خداوند او را از توطئه‌های توطئه‌گران، از رشک حاسدان و کینهٔ کینه‌جویان حفظ کند. خداوند این اعمال را بر دیگر اعمال نیک او بیفزاید.

محمّد عطّا، رهبر هواپیماربایی، نسخه‌ای از «اراده» خود را در بسته‌ای گذاشته که پس از حملات یازدهم سپتامبر در فرودگاه لوگان بوستون کشف شد. گزیده‌ای از آن در زیر می‌آید.(۲۸)

کسی برای من گریه نکند، جیغ و داد نزند، لباسش را پاره نکند و بر صورت خود نزند ـ اینها حرکاتی ابلهانه است.

عبارات زیر میان جان میللر خبرنگار ABC نیوز که در مه ۱۹۹۸ با بن‌لادن در افغانستان

مصاحبه داشته، و سرپرست خبرگزاری ABC، پیتر جنینگز[1] در ۱۰:۲۹ پیش از ظهر، در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مبادله شده است.

میللر: به نظر می‌رسد برج شمالی در حال فروریزی است.

جنینگز: اوه، خدای من!

میللر: دومی ـ برج دوم.

جنینگز: (*با درنگی طولانی.*) سخن گفتن از آن سخت است، و شاید نیازی به این کار نباشد. هر دو برج تجاری، که امروز سه‌شنبه هزاران نفر در داخل آن‌هاست، مورد هجوم قرار گرفته و هزاران نفر در داخل یا در مجاورت آن برج‌ها نابود شده‌اند.

1. Peter Jennings

۱۰

سقوط طالبان و فرار به تورابورا

بدبختانه بن‌لادن پاسخ آمریکا به حملات یازدهم سپتامبر را اشتباه برآورد کرده بود، و فکر می‌کرد که پاسخ آمریکا به یکی از دو طریق زیر انجام خواهد گرفت: عقب‌نشینی نهایی از خاورمیانه به همان ترتیبی که در ۱۹۹۳، ایالات متحده از سومالی عقب نشست، یا تهاجم تمام عیار آمریکا به افغانستان مانند تهاجم ۱۹۷۹ شوروی که در این صورت طالبان و القاعده قادر خواهند بود به سبک جنگ‌های چریکی قدیمی به نبرد برخیزند. هیچ‌یک از این دو نمایش اتفاق نیفتاد. عملیات جنگی ایالات متحده علیه طالبان از طریق تهاجم گسترده نیروی هوایی ایالات متحده صورت گرفت، ده‌ها هزار نیروی اتحاد شمال و کمتر از سیصد سرباز نیروهای ویژه ایالات متحده در جنگ زمینی درگیر شدند. و القاعده که به عربی معنی «پایگاه» دارد، بهترین پایگاهی را که تا آن زمان در اختیار داشت، از دست داد. یازده سپتامبر شاید برای القاعده یک پیروزی موقت بود، اما برای آن سازمان، مصیبتی دائمی در پی داشت.

اسامه بن‌لادن.(۱)

آمریکا قدرت بزرگی است که نیروی نظامی عظیم و اقتصاد گسترده‌ای در اختیار دارد، اما همه اینها بر شالوده‌ای سست قرار گرفته و با توجه به نقاط ضعف آشکار آن، می‌توان این شالوده را مورد هدف قرار داد. گروه کوچکی از [جنگجویان] جوان مسلمان، عملاً این حقیقت را به مردم ثابت کردند که امکان ورود به جنگ و نبرد با کشوری معروف به ابرقدرت وجود دارد. آنها از مذهب خود بهتر از حکومت‌ها و

مردم متفرق پنجاه کشور اسلامی حفاظت کردند، زیرا برای دفاع از ایمان خود به جهاد متوسل شدند.

جمال اسماعیل، خبرنگار تلویزیون ابوظبی در پاکستان در ۲۰۰۱.(۲)

صبح روز بعد از یازده سپتامبر پیغامی از اسامه دریافت کردم. او مسئولیت را به عهده نگرفته بود. کسی از افغانستان آمد و به من گفت: «جمال، شب گذشته با عجله از افغانستان آمدم.» گفتم: «خوب، یک لحظه به من فرصت بده. بگذار هر آنچه را می‌گویی بنویسم.» او آن را خواند و من پس از تصحیح آن را در رایانه ثبت کردم. پس از فاکس آن، تلفنی نیز متن آن را برای تلویزیون ابوظبی خواندم. اسامه در آن پیغام، مسئولیت را نمی‌پذیرفت. او می‌گفت؛ «به گمان ما آنچه در واشنگتن و سایر جاها علیه آمریکایی‌ها اتفاق افتاده، عقوبتی است از طرف خدای توانا و کسانی که دست به این کار زدند، مردمان خوبی بودند. ما با آنها موافقیم.» اسامه هرگز از غیرمسلمان ستایش نمی‌کرد. از این رو فهمیدم که او چیزی در این باره می‌داند و از هویت آنها؛ کسانی که در این کار درگیر بودند، به خوبی آگاه است.

هنگامی که دومین هواپیما به مرکز تجاری خورد، دانستم که این کار القاعده است. گروه دیگری نه قصد حمله به ایالات متحده و نه توانایی آن را داشت. مطمئن بودم که القاعده در نظر دارد در خلال آن تابستان علیه اهداف آمریکا به حمله گسترده‌ای دست بزند، اما نمی‌توانستم تصور کنم که این حمله در خود ایالات متحده انجام خواهد گرفت، اما هنگامی که دومین هواپیما به هدف خورد یادم آمد که ایهاب علی یکی از افراد بن‌لادن در دهه نود در ایالات متحده آموزش خلبانی دیده بود و خود بن‌لادن ترتیب خرید یک جت در آریزونا را در ۱۹۹۳ فراهم آورده بود.

جمال خشوقّی روزنامه نگار سعودی که در اواسط دهه ۱۹۸۰ اخبار بن‌لادن را پوشش داده است.(۳)

در دفترم در *عرب‌نیوز* در جدّه [عربستان سعودی] بودم. به اسامه فکر می‌کردم. به او فکر می‌کردم ـ بدون تردید درباره او فکر می‌کردم. دو روز بعد مقاله‌ای راجع به یازده سپتامبر نوشتم و گفتم: «خدایا به ما کمک کن! آمریکایی‌ها زخم خود را بهبود خواهند بخشید، اما سرانجام یک زمانی ما دچار مشکل خواهیم شد.» و به گمانم حق با من بود.

پائولوخوزه دو آلمدیا سانتوز[1] پرتغالی که به اسلام گرویده بود یکی از نخستین سربازان داوطلب القاعده است که در چندین مورد با بن‌لادن در سال ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ در پاکستان ملاقات کرده است.(۴)

قرآن و اسلام صریحاً کشتن زنان، کودکان و پیران را ممنوع کرده است. آنچه به مذاق من خوش نمی‌آید، استفاده از هواپیماهاست در جایی که مردم بی‌گناه و شاید کودکان هم در آن حضور داشتند. گمان می‌کنم حمله به برج‌های مرکز تجارت جهانی یک اشتباه اساسی بود. اگر آنها به لانگلی[2] حمله می‌بردند می‌شد گفت که از هوش زیادی برخوردارند. لانگلی پایگاه سیا است. این اقدام می‌توانست جنگی مشروع تلقی گردد. دربرج‌ها، مردم زیادی با ملیت‌های گوناگون از پای درآمدند، بسیاری از آنها بی‌طرف بودند.

هنگامی که ما [در ۱۹۹۹] در افغانستان بودیم، هدف ما تشکیل دولتی اسلامی، یک خلافت [جامعه‌ای اسلامی با الگوی صدر اسلام] بود. این اهداف، در سال‌های اخیر تغییر یافته است. به گمان من، در حال حاضر، هدف به راه انداختن جنگ با ایالات متحده است. باور نمی‌کنم ما بتوانیم جنگ [موفقیت‌آمیزی] را علیه ایالات متحده پیش ببریم. در خصوص برج‌ها گمان می‌کنم کار اشتباهی انجام گرفته است، اما اگر پنتاگون یا لانگلی مورد حمله قرار می‌گرفت، من از این حمله حمایت می‌کردم.

بریان فیفیلد ـ شایلر معلم انگلیسی سابق بن‌لادن در عربستان سعودی.(۵)

هنگامی که صورت و چشمان بسیار پرفروغ او را در کتابچه‌های مربوط به تحلیل‌های اخبار یازده سپتامبر دوباره دیدم به خود گفتم که در اینجا یک چیزی درست نیست، زیرا دانش‌آموزی که من می‌شناختم در آن عصر، متعصب نبود، پس باید در این فاصله‌ای که من او را می‌شناختم و وقوع این حوادث سهمگین، اتفاقی افتاده باشد. به همین علت کلاً به این باور رسیدم: به جای جیغ و داد زدن گفتم، «اوه، این عجب هیولایی است، چقدر ترسناک است و این متعصبان و بنیادگرایان و نظایر آن، چقدر مخوف هستند،» باید بگویم، صبر کن، پشت سر همه اینها باید شخصی سنگدل و خونریز بوده باشد. او دانش‌آموزی بسیار باصفا، فریبنده، عادی بود و

1. Paulo José de Almedia Santos
2. Longley

دانش‌آموزی استثنایی به نظر نمی‌رسید. چه چیزی او را از آن حالت به شخصی با این افکار امروزی تبدیل کرده است؟ و، البته، گمان کردم که این تجربه در افغانستان برای او حاصل آمده است.

بکر عطیانی، رئیس دفتر ام‌بی‌سی در پاکستان، ده هفته قبل از حادثه، از رهبران القاعده شنیده بود که حمله بزرگی علیه منافع آمریکا در حال شکل‌گیری است.(۶)

باور داشتم که القاعده پشت یازده سپتامبر قرار دارد، اما در یازده سپتامبر و حتی یک هفته پس از آن، در جهان اسلام نمی‌شد گفت که این کار القاعده است، زیرا در زمره کسانی قرار می‌گرفتی که علیه مسلمانان کار می‌کنند. همه درباره موساد (سازمان امنیت اسرائیل) سخن می‌گفتند.

مسعد عمر یک یمنی است که در خلیج گوانتانامو محبوس است. عمر مدعی است که به افغانستان رفته تا «اوضاع آن را» تحت حکومت طالبان ببیند و این اقدام زمانی انجام گرفته که یکی از آشنایانش در یمن او را برای این کار استخدام کرده است. در گزیده زیر که از شهادت او در دادگاه نظامی ایالات متحده در گوانتانامو نقل می‌گردد، عمر آنچه را که در اردوگاه‌های القاعده در حول و حوش حملات یازده سپتامبر جریان داشته، بازگو می‌کند.(۷)

نخستین روز حوادث یازده سپتامبر بود. افراد در اردوگاه [آموزش نظامی الفاروق] می‌گفتند، «اگر کسی بخواهد برود، مانعش نمی‌شویم. احتمال دارد مشکلاتی پیش آید و احتمال بمباران هست؛ بنابراین اگر نمی‌خواهید به دردسر بیفتید، می‌توانید بروید. اگر تصمیم به ماندن دارید، می‌توانید بمانید.» من خواهان دردسر نبودم، بنابراین آنجا را ترک کردم، زیرا قصد جنگیدن نداشتم.

بن‌لادن را تنها یک بار در اردوگاه آموزشی [الفاروق] دیدم وی از اردوگاه آموزشی دیدن می‌کرد و من او را از فاصله سی، تا چهل و شاید پنجاه متری دیدم. بار دوم، بن‌لادن را در خُست (شرق افغانستان) دیدم. او برای دیدن مردم به تمام روستاها می‌رفت. این یک ماه پیش از سقوط کابل (در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۱) بود.

اردوگاه آموزشی را با کامیونی که مرتباً میان الفاروق و قندهار رفت و آمد می‌کرد، ترک کردم. حدود دو یا سه ساعت راه بود، سپس با اتوبوسی غیرنظامی از قندهار به کابل رفتم. بیست و پنج نفر از یاران من در یک گروه بودند. آنها از طالبان نبودند.

از راه‌های اصلی سفر نمی‌کردیم. از میان کوه‌ها می‌گذشتیم. [من با] یک گروه از اعراب، افاغنه، پاکستانی‌ها و جماعت دیگر [بودم]. از خُست به محلی به نام زورمات[1] [رفتیم]. از آنجا به روستایی کوچک در مسیر مرز رفتیم و این نشان می‌داد که به پاکستان رسیده‌ایم.

عضو دادگاه می‌پرسد: [در میان کسانی که به شما کمک کردند] جنگجویی هم بود؟

عمر: نه، نه، نه. فقط مردم یاری می‌رساندند. اینها مردمی بودند که در آنجا زندگی می‌کردند. مردمی که در یک محل می‌زیستند ما را به محل دیگری می‌بردند و باز به خانه خود باز می‌گشتند.

عضو دادگاه: اینها چرا به شما کمک می‌کردند؟

عمر: چون مسلمان بودند.

در بیست و یکم سپتامبر ۲۰۰۱، شبکه رادیویی صدای آمریکا با ملّاعمر مصاحبه کرد. زیرفشار وزارت خارجه ایالات متحده، این مصاحبه به روی آنتن نرفت. گزیده‌ای از آن در زیر نقل می‌شود.(۸)

مصاحبه کننده: پس شما اسامه بن‌لادن را تسلیم نمی‌کنید؟

ملّاعمر: نه، نمی‌توانیم این کار را بکنیم. چنین اقدامی به این معنی است که ما مسلمان نیستیم؛ به این معنی است که اسلام پایان یافته است. اگر ما از حمله می‌ترسیدیم در آخرین تهدید به حمله، او را تسلیم می‌کردیم. پس آمریکا می‌تواند دوباره ما را بزند.

ابو ولید المصری، اهل مصر است که به محافل درونی القاعده و طالبان دسترسی داشته است.(۹)

ملّاعمر با صراحت معروف خود اعلام کرد: «من یک مسلمان را به دست یک کافر نخواهم داد.» تردیدی نیست که این جمله سرنوشت نهایی رابطه میان ایالات‌متحده و طالبان را تعیین کرد. همچنین این جمله‌ای بود که اقدام به جنگ را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

---

1. Zurmat

رحیم‌الله یوسف‌زای از روزنامه‌نگاران برجسته پاکستان. او هم با بن‌لادن و هم با ملّاعمر مصاحبه کرده است.(۱۰)

بارها با ملّاعمر ملاقات کردم. او پیش از یازده سپتامبر و پس از آن به من می‌گفت: «بن‌لادن را هرگز تحویل نمی‌دهم. ایمان دارم که خدا به ما کمک خواهد کرد.» او می‌گفت می‌داند این اقدام چه پیامدی دربر خواهد داشت. از سوی دیگر، متوکل، وزیر خارجه [طالبان] می‌گفت که ملّاعمر مسائل جهانی را درک نمی‌کند.

ملّاعمر به من گفت: «می‌دانم که نمی‌توانم با آمریکایی‌ها بجنگم، اما اگر خداوند کمک کند، باقی خواهم ماند. نمی‌خواهم در تاریخ از من به عنوان کسی یاد شود که مهمانش را تسلیم کرد. حاضرم زندگی و رژیم خود را از دست بدهم، زیرا ما به او پناه داده‌ایم، اکنون نمی‌توانم او را بیرون برانم.»

ملّاعمر اعتقاد عمیقی به خواب داشت. از من پرسید، «شما کاخ سفید را دیده‌اید؟» گفتم، «بله، یک بار در آنجا بوده‌ام.» ملّاعمر گفت، «برادرم خواب دیده که کاخ سفید در آتش می‌سوزد. نمی‌دانم این خواب را چگونه تعبیر کنم!»

آنچه در زیر می‌آید گزیده‌هایی است از مصاحبه بن‌لادن با روزنامه پاکستانی *امت* که در بیست و هشت سپتامبر ۲۰۰۱ منتشر شده است. بن‌لادن می‌گوید که تلاش‌های حکومت ایالات متحده برای توقیف منابع مالی او پس از حملات یازده سپتامبر، بی‌فایده است.(۱۱)

خداوند درهای رحمت را به روی کسانی که برای او کار می‌کنند می‌گشاید. مسدود کردن حساب‌ها تفاوتی به حال القاعده یا دیگر گروه‌های جهادی نمی‌کند. القاعده بیش از سه شیوه مالی جایگزین دارد که هریک از آنها از یکدیگر جدا و به کلی مستقل از هم می‌باشند.

یکی از اسناد کشف شده در رایانه‌ای که خبرنگاران *وال استریت ژورنال* در پی سقوط طالبان، در کابل خریده بودند نامه‌ای بود از بن‌لادن به ملّاعمر به تاریخ سوم اکتبر ۲۰۰۱، چهار روز پیش از شروع عملیات بمباران‌های ایالات متحده علیه طالبان. بن‌لادن در نامه‌ای اظهار می‌دارد که ایالات متحده در آستانه انفجار قرار دارد. گزیده‌ای تصحیح شده از آن در زیر می‌آید.(۱۲)

روزنامه‌ها خبر داده‌اند که بررسی‌ها نشان می‌دهد در پی حملات به نیویورک و واشنگتن از هر ده آمریکایی هفت نفر از مشکلات روانی رنج می‌برند.

عملیات جنگی از سوی ایالات متحده علیه افغانستان، تحمیلات اقتصادی درازمدتی [بر ایالات متحده] خواهد داشت که آمریکا به ناچار مانند اتحاد شوروی سابق یک شق را اختیار خواهد کرد: عقب‌نشینی از افغانستان، فروپاشی، و شکست.

فرج اسماعیل روزنامه‌نگار مصری که برای نشریهٔ *المجله* کار می‌کند، در دهه نود اخبار جهاد افغان و جنگ علیه طالبان در سقوط ۲۰۰۱ را پوشش داده است.(۱۳)

ملّاعمر را نخستین بار در جنگ علیه شوروی‌ها ملاقات کردم؛ جوانی بود با رفتاری دوستانه و تنها یک چشم داشت. از همه مذهبی‌تر بود و در یک مؤسسه مذهبی در قندهار تحصیل می‌کرد. عربی را به طور نامفهومی صحبت می‌کند. در سخنرانی‌های عبدالله عزّام نیز حاضر می‌شد.

در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ در قندهار با ملّاعمر مصاحبه کردم. بمباران‌های ایالات متحده همان شب شروع شد و من به پاکستان برگشتم. درباره مصاحبه هیجان زیادی داشتم: ملّاعمر متقاعد نشده بود که بن‌لادن در پشت حملات یازده سپتامبر قرار دارد. او گفت، «من بر افغانستان تسلط دارم، مطمئن هستم که او این کار را نکرده است.» ملّاعمر واقعاً نمی‌دانست در دنیا چه می‌گذرد. طالبان تلویزیون و روزنامه‌ها را بسته بود.

نشریهٔ *المجله* در چهارده اکتبر ۲۰۰۱ مصاحبه فرج اسماعیل با ملّاعمر را منتشر کرد. گزیده زیر نشان می‌دهد که ملّاعمر در آن هنگام مانند بسیاری دیگر در جهان اسلام دچار این توهم بوده که حملات یازده سپتامبر توطئه صهیونیست‌ها است.(۱۴)

ملّاعمر: نه اسامه نه طالبان منابعی در اختیار دارند که بتوانند رویدادهای اخیر علیه ایالات متحده را به وجود آورند. گمان می‌کنم که عاملان آن از داخل خود ایالات متحده بوده‌اند.

اسماعیل: چطور؟

عمر: مثلاً، درباره غیبت آن روز ۴۰۰۰ یهودی که در برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک کار می‌کنند بررسی به عمل نیامده است.

با شروع عملیات بمباران طالبان از سوی ایالات متحده در هفتم اکتبر ۲۰۰۱، بن‌لادن به طور شگفت‌آور در شبکه‌های تلویزیونی در اطراف جهان از طریق نوار ویدئویی ظاهر شد که این نوار احتمالاً اندکی پیش از آن تاریخ ضبط شده بود. پس از حملات یازده سپتامبر این نخستین بار بود که او در تلویزیون ظاهر می‌گشت.(۱۵)

اَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلّا الله وَ مُحَمّداً رَسُولُ الله.

خداوند یکی از ضعیف‌ترین نقاط آمریکا را مورد هدف قرار داد. این نقطه از بزرگ‌ترین ساختمان‌ها بود که نابود شد، خدا را شکر.

این است آمریکا، پر از ترس از شمال تا جنوب، از غرب تا شرق. خدا را شکر. اکنون آمریکا چه حسی دارد، در مقایسه با آنچه که ما سال‌ها تحمل کرده‌ایم، این چیز بی اهمیتی است. امت ما [جهان اسلام] بیش از هشتاد سال این خواری و حقارت را تحمل کرده است.

هنگامی که خداوند یکی از گروه‌های اسلامی را [در یازده سپتامبر] سرافراز گردانید آنها آمریکا را ویران کردند. دعا می‌کنم خداوند مرتبه آنها را بالا ببرد و آنها را بیامرزد. به خدایی که آسمان‌ها را بدون ستون برافراشته سوگند می‌خورم که نه آمریکا و نه مردمی که دوستدار او هستند، پیش از آنکه ما در فلسطین مستقر شویم، و پیش از آنکه ارتش کفار سرزمین محمّد علیه‌السلام را ترک نکنند، خواب آرامی نخواهند داشت.

حامد میر، زندگی‌نامه‌نویس پاکستانی بن‌لادن.(۱۶)

شب هفتم اکتبر، پس از آغاز حملات آمریکا به افغانستان، اسامه بن‌لادن از طریق نوار ویدئویی، در کانال عربی تلویزیون ما بیاناتی اظهار کرد و در این بیانات، به ستایش از حملات [یازده سپتامبر.م] پرداخت. او گفت، خداوند به برخی از مسلمانان شهامت داد تا به ایالات متحده آمریکا حمله کنند و این مسلمانان به بهشت خواهند رفت. به این ترتیب، میان عقاید اسامه بن‌لادن درباره حملات تروریستی و عقاید عمومی در کشورهای اسلامی، تضاد بزرگی می‌بینید. تمام روحانیون برجسته مسلمان و رهبران مذهبی اسلام، حملات را محکوم کردند. آنها اعلام کردند که این حملات ربطی به اسلام ندارد. این تضاد بزرگی است و ثابت می‌کند که او یک عالم مذهبی نیست. او به این دلیل با آمریکا می‌جنگد که از او نفرت دارد. به هر دلیلی که باشد ـ فلسطین ـ یا حضور سربازان آمریکایی در عربستان سعودی. به گمان من اعتقادات مذهبی او نمی‌تواند درست باشد.

[بن‌لادن] تلویزیون‌های CNN و BBC را تماشا می‌کند. با چشم‌های خودم دیده‌ام که اسامه بن‌لادن به تلویزیون CNN نگاه می‌کند. چیز بسیار جالبی به شما خواهم گفت. هنگامی که پس از یازده سپتامبر او را دیدم، [بن‌لادن] گفت، «چند روز پیش

شما را در شو لاری کینگ[1] تماشا می‌کردم و شما به لاری کینگ گفتید اسامه بن‌لادن هنگامی که از مذهب سخن می‌گوید متقاعدکننده به نظر نمی‌رسد، اما هنگامی که از سیاست حرف می‌زند بسیار متقاعدکننده به نظر می‌آید، بنابراین، امروز در برخی از مسائل مذهبی شما را متقاعد خواهم کرد.» پس گفتم، «خوب، شما شو لاری کینگ را تماشا می‌کنید؟» گفت، «بله، من جنگ بزرگی را اداره می‌کنم و فعالیت‌های دشمنم را از طریق این کانال‌های تلویزیونی زیر نظر دارم.» و یک چیز جالب در آن روزها، این است که حکومت طالبان بی‌کم و کاست بود و ملّاعمر تماشای تلویزیون را در تمام افغانستان قدغن کرده بود و بن‌لادن فرامین ملّاعمر را نادیده می‌گرفت.

کتاب [*بن‌لادن: مردی که به آمریکا اعلان جنگ داد*[2]، انتشار در ۱۹۹۹] اثر یوسف بودانسکی[3] در برابر [بن‌لادن] قرار داشت. در خلال مصاحبه سخنی از کتاب به میان نیامد. پس از پایان مصاحبه، ذکری از آن به میان آوردم و گفتم: «آقای بن‌لادن، شما این روزها این نوع کتاب‌ها را می‌خوانید؟» خندید و پاسخ داد: «بله، کتاب بسیار جالبی است. اگر این کتاب را بخوانید، متوجه خواهید شد که شوخی‌های زیادی در آن هست. و گمان می‌کنم آقای یوسف بودانسکی یکی از دوستان بزرگ من باشد. او درباره من آمریکایی‌ها را گمراه می‌کند. و اگر آمریکایی‌ها این نوع اطلاعات را درباره من داشته باشند، من خوشبخت‌ترین شخص در روی زمین خواهم بود.»

نمی‌توانستم به بن‌لادن بگویم که در حملات [یازده سپتامبر] درگیر بوده است. ببینید، من از اتهامی سؤال می‌کردم که او در آن دخالت داشت. هنگامی که به افغانستان رفتم چند روزی در آن جا ماندم، با دیدن تصاویر عطّا [رهبر هواپیماربایی] در مخفیگاه‌ها[ی القاعده] کلاً متحول شدم. آنها به طور محرمانه همه‌چیز را پذیرفته بودند. می‌گفتند، آنها [مهاجمان یازده سپتامبر] برادران ما هستند، اما می‌گفتند که، «وقتی آمریکایی‌ها، مسلمانان را در سودان می‌کشند، مسئولیت آن را به عهده نمی‌گیرند. وقتی اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌ها را می‌کشند، نمی‌پذیرند که مسئول حملات هستند. وقتی هندی‌ها، کشمیری‌ها را می‌کشند نمی‌گویند که ما اینها را کشته‌ایم. پس

1. Larry King
2. Bin Laden: The Man Who Declared War on America
3. Bodansky

حالا نوبت ماست. ما آنها را کشته‌ایم و نمی‌خواهیم آن را بپذیریم.»

ضبط صوت من از برخی جهات برای رهبر القاعده بسیار مهم بود و او ضبط را خاموش کرد و گفت: «بله، کار من بود. خوب. حالا ضبط صوت ما کار می‌کند.» من ضبط را به کار انداختم و او گفت؛ «نه، من مسئول نیستم.»

[بن‌لادن] گفت: «پس از یازده سپتامبر صاحب دختری شدم و نام او را صفیه نهادم.» گفتم؛ «چرا صفیه؟» و او گفت، «نامش را صفیه نهادم چون صفیه در روزگار حضرت محمّد، یک جاسوس یهودی را کشت، دلیلش این است.» گفتم، «دخترتان چه سنی دارد؟» گفت، «درست یک ماه. او مانند صفیه زمان پیامبر، دشمنان اسلام را خواهد کشت،» درباره دختر کوچکش با من سخن گفت. پس تصور کنید دختری یک ماهه مانند صفیه شمار زیادی از یهودی‌ها را بکشد... این است طرز فکر!

خالد بطرفی، دوست دوران کودکی بن‌لادن، همچنان با مادر بن‌لادن در تماس است.(۱۷)

می‌گفت پس از یازده سپتامبر مأیوسانه اخبار را تعقیب می‌کرده تا آثاری از راحتی و رفاه او پیدا کند و داستان‌های مختلفی درباره دستگیری یا آسیب دیدن او به هنگام درگیری، می‌شنیده است. مادرش احساس بیماری می‌کند.

گاهی گفته‌اند که بیمار است و ناراحتی کلیه دارد. آن‌طور که از طریق خانواده‌اش فهمیدم، او برخی ناراحتی‌هایی دارد. برای کاستن از نمک بدن خود باید آب زیادی بنوشد، زیرا در معرض گاز زردی قرار گرفته که روس‌ها در جنگ شیمیایی [علیه او در دهه هشتاد] از آن استفاده کردند. مجبور است آب زیادی بنوشد.

اظهارنظرهای قابل توجهی درباره سلامتی بن‌لادن وجود دارد و گزارش‌های متعددی حاکی است که او از بیماری کشنده کلیوی رنج می‌برد. این اهمیتی ندارد. در حالی که بن‌لادن از فشارخون پایین رنج می‌برد و در جنگ با روس‌ها از ناحیه پا و در جنگ تورابورا از ناحیه کتف زخمی شده، همچنان طاقت آورده و شواهد حاکی است که او به این زودی‌ها در اثر بیماری‌های طبیعی نخواهد مرد، چنان که گزارش‌های زیر، این را تأیید می‌کند.

ابوجندل محافظ شخصی بن‌لادن در ۱۹۹۸.(۱۸)

در خلال معاشرت نزدیکم با او متوجه هیچ نوع بیماری در وجود او جز تورمی نسبتاً حاد در تارهای صوتی‌اش نشدم. دلیل این هم قرار گرفتن در معرض حملات

شیمیایی در جهاد علیه نیروهای شوروی بود که موجب شد از ناحیه گلو مسموم شود. تا زمانی که با اطرافیان زیاد صحبت نمی‌کرد، این بیماری او را نمی‌آزرد، باید آب زیادی می‌نوشید. به همین دلیل، هرگاه مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاری انجام می‌داد یک روز تمام پس از آن مکالمه، برای حفظ قدرت تکلم، تنها از حرکات سر و دست استفاده می‌کرد.

صرف‌نظر از این بیماری، از نظر جسمانی در شرایط خوبی به سر می‌برد. به یاد دارم که حتی با جوانان مسابقه اسب‌سواری ترتیب می‌داد و مسافتی حدود هفتاد کیلومتر [چهل مایل] را بی‌وقفه می‌تاخت. اگر به بیماری مبتلا بود نمی‌توانست این کار را انجام دهد.

احمد زیدان از الجزیره هشت ماه پیش از یازده سپتامبر با بن‌لادن مصاحبه کرده.(۱۹)

[درباره سلامتی بن‌لادن] هیچ‌چیز غیرعادی ندیدم. دو تا سه ساعت با او نشستم. هیچ‌چیز ندیدم.

بکر عطیانی از بنگاه سخن‌پراکنی خاورمیانه سه ماه پیش از یازده سپتامبر با بن‌لادن مصاحبه کرد.

گمان می‌کنم که [اسامه] دارد سنگین می‌شود، از سلامت کامل برخوردار است. باور ندارم که مشکلی داشته باشد؛ این را باور نمی‌کنم، از رخساره‌اش معلوم است که در سلامتی به سر می‌برد.

دکتر عامر عزیز، جراح برجسته پاکستانی و هوادار طالبان، پس از حملات ۱۱ سپتامبر هنگام سفر در افغانستان در نوامبر ۲۰۰۱ با بن‌لادن مواجه شده است. او قبلاً در ۱۹۹۹ که بن‌لادن در پی سقوط از اسب مصدوم شده بود با او ملاقات داشته است.(۲۰)

آخرین بار که او را دیدم، از سلامت کامل برخوردار بود. در حال قدم زدن بود. سالم بود. هیچ اثری از بیماری کلیوی در او ندیدم. هیچ شاهدی بر دیالیز شدن او پیدا نکردم.

*

مصاحبه زیر میان تیسیر الونی[1] خبرنگار الجزیره و بن‌لادن در اکتبر ۲۰۰۱ صورت

1. Taysir Alouni

گرفته و تنها مصاحبه تلویزیونی است که رهبر القاعده پس از حملات یازده سپتامبر انجام داده است. CNN، این مصاحبه را در پنجم فوریه ۲۰۰۲ به روی آنتن فرستاد، زیرا الجزیره به دلایلی که زیاد منطقی به نظر نمی‌رسید، از جمله به این بهانه که مصاحبه مذکور «ارزش خبری» ندارد، از پخش آن خودداری کرد. گزیده‌های مهمی از آن در زیر می‌آید.(۲۱)

الونی: بینندگان عزیز، به این مصاحبه کاملاً پیشتازانه با شیخ اسامه بن‌لادن رهبر سازمان القاعده خوش آمدید. شیخ، در ذهن بسیاری از مردم جهان این سؤال مطرح است که آمریکا ادعا می‌کند شواهد کافی درباره تبانی شما در رویدادهای نیویورک و واشنگتن در دست دارد. پاسخ شما چیست؟

بن‌لادن: اگر این تروریسم است که مردم را وادار به انجام کاری می‌کند، و اگر کشتن کسانی که پسران ما را می‌کشند، تروریسم است، پس بگذارید تاریخ شاهد باشد که ما تروریست هستیم. ما کسانی را می‌کشیم که ما را می‌کشند، بدین ترتیب موازنه‌ای در ترور ایجاد می‌شود. این نخستین بار است که ترور میان دو گروه، میان مسلمانان و آمریکایی‌ها، در روزگار معاصر به توازن می‌رسد. نبرد به داخل آمریکا کشیده شده. به خواست خدا، این جنگ را تا پیروزی یا تا زمان ملاقات خدا پیش از این اتفاق، ادامه خواهیم داد.

س: درباره کشته شدن غیرنظامیان بی‌گناه چطور؟

بن‌لادن: کشتار غیرنظامیان بی‌گناه، چنان که آمریکا و برخی از روشنفکران ادعا می‌کنند، واقعاً داستان بسیار شگفتی است. وقتی ما آن بی‌گناهان را می‌کشیم، تمام دنیا از شرق تا غرب بر سر ما فریاد می‌کشند. چه کسی گفته که خون ما خون نیست، اما مال آنها هست؟ چه کسی این فتوا را ساخته؟ چه کسی در کشورهای ما به مدت چندین دهه دست به کشتار زده؟ بیش از یک میلیون کودک در عراق و در جاهای دیگر از گرسنگی مرده‌اند و هنوز دارند می‌میرند. چرا نمی‌شنویم کسی فریاد بزند یا آن را محکوم کند، یا حتی کسی تعزیت و تسلیت بگوید؟ ما غیرنظامیان کافر را به جای کودکانمان که آنها می‌کشند، می‌کشیم. این از نظر قانونی و روشنفکری جایز است. آن مردان که خدا [در یازده سپتامبر] یاریشان کرد قصد کشتن کودکان را نداشتند؛ می‌خواستند بزرگترین نیروی نظامی در دنیا را از میان بردارند، به پنتاگون حمله کنند که بیش از ۶۴۰۰۰ کارمند دارد و یک مرکز نظامی است که سازمان امنیت نظامی در

درون آن مستقر است.

س: در مورد برج‌های دوقلو چطور؟

بن‌لادن: برج‌ها یک منبع اقتصادی است نه مدرسه اطفال. کسانی که در آنجا بودند، حامیان بزرگترین قدرت اقتصادی جهان هستند.

س: نظر شما درباره تعبیر برخورد تمدن‌ها چیست؟ شما همواره و در تمام مدت، صلیبی‌ها و کلماتی مانند این را به کار می‌برید. این بدان معنی است که شما از برخورد تمدن‌ها حمایت می‌کنید؟

بن‌لادن: بدون شک چنین نیست. یهودی‌ها و آمریکایی‌ها این را ساخته‌اند تا آرامش را در جهان برقرار سازند. آرامشی که آنها در نظر دارند، داستان بزرگ جن و پری است. آنها مسلمانان را به جان کندن وا می‌دارند و آنها را به کشتارگاه می‌برند. و کشتار هنوز ادامه دارد. اگر ما از خودمان دفاع بکنیم، به ما می‌گویند که تروریست هستیم.

در نوزدهم اکتبر ۲۰۰۱ دوازده روز پس از آغاز بمباران طالبان از سوی ایالات متحده، روزنامه پاکستانی *د نیوز*،[1] با جلال‌الدّین حقانی، فرمانده نظامی طالبان و متحد نزدیک بن‌لادن به مدت بیش از یک و نیم دهه، مصاحبه کرد.(۲۲)

به طرف کوه‌ها خواهیم رفت و جنگ چریکی طولانی‌مدت را آغاز خواهیم کرد تا سرزمین پاک خود را از کفار پس بگیریم و کشورمان را مانند دوران جنگ با شوروی‌ها دوباره آزاد کنیم. ما مشتاقانه در انتظاریم تا سربازان آمریکایی در خاک ما پیاده شوند. آمریکایی‌ها زاده رفاه‌اند. ما تا این مدت دفاع خود را ادامه داده‌ایم. در هیچ کجا عقب‌نشینی در کار نیست. ضربات نظامی نتوانسته آسیبی جدی یا خزنده بر ما وارد آورد. ملّاعمر، اسامه بن‌لادن، و تمام رهبران سالم‌اند و دوباره انجام تکالیف خود را فریاد می‌زنند. نمی‌توانم [به شما بگویم کی بن‌لادن را خواهم دید]. به هرحال بگذارید آشکارا بگویم که بن‌لادن نه تنها سالم و سرحال است، بلکه روحیه بالایی هم دارد.

در دوازدهم نوامبر ۲۰۰۱ کابل به دست اتحاد شمال افتاد. پیتر جوونال که در ۱۹۹۷

---

1. The News

از مصاحبه بن‌لادن با CNN فیلم گرفته و از ۱۹۸۰ به بعد به طور گسترده‌ای اخبار افغانستان را پوشش داده بود، احتمالاً نخستین غربی بود که هنگام سقوط کابل بر آنجا پا گذاشت. جوونال با خبرنگار مشهور BBC، جان سیمپسون[1] (که در ۱۹۸۹ در محاصره جلال‌آباد، بن‌لادن او را به مرگ تهدید کرده بود) کار می‌کرد. (۲۳)

برآن شدم که نزدیک‌تر بودن به جبهه بهتر خواهد بود؛ مردم نقشه‌هایی درباره فضای تهاجم در اختیارم گذاشته بودند. روز نخست در ساعت یازده [شب] دست به حمله زدند. من با رهبر [گروه] نبودم، بلکه در پشت سر آنها قرار داشتم. به چند تن از رفقا که از دوره جهاد آنها را می‌شناختم برخوردم. همه آنها اکنون سردار و فرمانده ارشد بودند که می‌خواستند بر پشت‌بام‌ها بایستند و ادامه جنگ را تماشا کنند. بنابراین، آنها مسیر درست را به من نشان دادند. ما عامل راهبر بودیم. از جاده به پایین رفتیم، انبوه مردم از کابل بیرون می‌آمدند. تصاویر تلویزیونی زیادی تهیه شد و جان [سیمپسون] قطعه‌های موردنظر خود را فراهم آورد. شخصی از او پرسید چه کسی کابل را آزاد می‌سازد؟ و چون اتحاد شمال در بالای جاده قرار داشت، او بدون ملاحظه گفت که: BBC، کابل را می‌رهاند!

مردم خوشحال بودند که از دست چنین رژیم سرکوبگری آزاد می‌شوند. در آغاز که طالبان آمد گمان بردم آنها خوب هستند، اما بعد بسیار فریبکار ظاهر شدند. مهمترین مشکل بسیاری از افغان‌ها فقدان کسب و کار بود، اقتصاد صفر بود و به ناکجاآباد می‌رفت. آزادی نداشتی، نمی‌توانستی بادبادک به هوا بفرستی، موسیقی اجرا کنی، هنگام اذان مجبور به ادای نماز بودی، اندازه ریشتان را باید رعایت می‌کردی، نمی‌توانستی لباس‌های خارجی بپوشی. دوستی داشتم که او را در فرودگاه کابل با یک بطری لوسیون اصلاح بازداشتند و طالبان آن را از او گرفت. او پرسید: «چرا لوسیون اصلاح مرا می‌گیرید؟» گفتند: «برای اینکه اصلاح نکنی.» او از کشور بیرون رفت و دیگر به آنجا بازنگشت.

مشکل طالبان این بود که افراد تحصیل‌کرده را تا حدود زیادی نادیده می‌گرفت. هر روز بیش از پیش درنده‌خو می‌شد. بنابراین واقعاً حوصله مردم سر رفته بود. در

1. John Simpson

دوره طالبان، من در کابل کار می‌کردم. من در حیطه جنگ جهانی دوم در پاریس زندگی نکرده‌ام، اما احساس می‌کنم کار طالبان مانند کار گشتاپو بود که تلاش می‌کرد نهضت مقاومت فرانسه را پیدا کند و شهر را در اختیار بگیرد. رژیمی بود بسیار سرکوبگر، بسیار ساکن، و من مجبور بودم ریشم را یکدست بلند کنم. بنابراین، همه‌چیز یکباره از میان رفت.

ابتدا به سراغ [القاعده] رفتم و آنها گفتند اعراب از ساختمان‌های کنار خیابان به بناهای دیگری رفته‌اند. به آن بناها رفتم. نقشه‌ای بر روی دیوار بود که نشان می‌داد چگونه می‌توان با استفاده از مسیرهای روی نقشه و حرکت از طبقات موردنظر، خود را به القاعده رساند. احمد [دوست افغانی جوونال که با القاعده کار می‌کرد] گفت که یکی از خانه‌ها به همسر بن‌لادن تعلق داشته. نگفت به کدام همسرش. این ساختمان از بیرون زیبایی خوشایندی داشت و متروکه بود، اما در آن روزها به نوعی بیشتر ساختمان‌ها در افغانستان متروکه به نظر می‌رسید. دوتا از همسایگان را پیدا کردم؛ جوانک بسیار زیبایی خوشبختانه مرا به داخل برد. معتقد بود که خانواده بن‌لادن در آنجا زندگی نمی‌کرده‌اند، بلکه خانواده یمنی آنجا می‌زیسته‌اند.

من قبلاً در کابل زندگی می‌کردم. فکر کردم چرا دوباره خانه‌ای اجاره نکنم؟ جان سیمپسون گفت که مردم دوست دارند [در خانه بن‌لادن] اقامت کنند. در آغاز بنا نداشتم هتلی بسازم و واقعاً می‌خواستم خانه‌ای برای خود تهیه کنم.

صاحبخانه خیلی خوشحال بود، زیرا اسامه هر ماه صدوپنجاه دلار می‌پرداخت، اما هنگام ترک خانه، اجاره سه ماه عقب‌افتاده بود. تا آنجا که به صاحبخانه مربوط می‌شد، یمنی‌ها این خانه را اجاره کرده بودند. در آن خانه زنی زندگی می‌کرد و با صاحبخانه سخن نمی‌گفت. آنها با علاقمندان خود رفتار دوستانه‌ای نداشتند. باغبان حق نداشت در این خانه کار کند، اما اکنون دوباره برگشته و کارش را از سر گرفته است.

به طبقه دوم ساختمان رفتم. قبلاً سفارت سعودی در این جا مستقر بود. سپس به زیرزمین رفتم. بسیار جالب بود. تمام این خانه‌های محصور در اختیار آنها بوده پس می‌توانسته‌اند در آن‌جا جمع شوند. اسباب و لوازم ـ لباس، کاغذ یادداشت، دارو، آسپیرین و اقلامی از این قبیل، چند تا سرنگ، نه برای استفاده از موادمخدر، چون

استفاده از موادمخدر ممنوع است ـ بر کف زیرزمین ریخته بود. ظاهراً اینجا مرکزی برای اعراب بوده که اندکی پس از یازده سپتامبر برای جنگ می‌آمده‌اند. به گمانم هنگامی که آمریکایی‌ها خود را برای رفتن به داخل افغانستان آماده می‌کردند، اعراب زیادی برای حمایت از طالبان به افغانستان آمده‌اند. برخی از آنها، این چمدان‌های بزرگ مضحک را آورده بودند گویی که به تعطیلات می‌روند. شماره‌ای به این چمدان‌ها بسته و وسایل شخصی خود را داخل آن ریخته بودند. پس می‌توانسته‌اند لباس‌های خود را بپوشند و بیرون بروند.

افغان‌ها پس از راهیابی به داخل ساختمان آن را غارت کردند و تمام لباس‌های خوب را برداشتند و مهمات، گذرنامه‌ها، جعبه‌های ابزاری در آنجا بود که در تمام عمرم نظیر آن را ندیده بودم. پس از یازده سپتامبر مختصر آشنایی با آنها داشتم، اما تعداد آنها در پیرامون ما بسیار اندک بود. از تمام اینها فیلم گرفتم و جان در میان این نخاله‌ها راه می‌رفت و قطعه‌ای برای دوربین تهیه می‌کرد. کاملاً شگفت‌آور بود، زیرا ساختمان دارای برق و یک سونا بود. از این سونا استفاده نمی‌شد.

تمام این خانه‌ها[ی القاعده] واقعاً ابتدایی، خیلی کثیف، حتی رنگ نشده بود. این پتوهای خاکستری را به جای فرش روی زمین گسترده بودند. تشک‌ها در کنار دیوار قرار داشت. مدام بوی نم به مشام می‌رسید. در برخی از گوشه‌ها خرده‌نان خشک جمع شده بود، زیرا آنها هرگز نان را بیرون نمی‌ریزند چون این کار را گناه می‌دانند. آنها در اینجا سختی می‌کشیده‌اند، هرچه سخت‌تر، بهتر. کمی شبیه به لارنس عربستان است. آنها می‌خواستند خود را بیازمایند. گمان می‌کنم این نتیجه مجاب شدن بوده تا یک ضرورت. آنها می‌توانستند یک قوطی رنگ بیاورند؛ زیباسازی محل هزینه چندانی در برنداشته. آنها آمده بودند جهاد کنند، نه اینکه در رفاه زندگی کنند.

وحید مژده، مقام سابق وزارت خارجه طالبان، از سقوط طالبان می‌گوید. (۲۴)

چند روز پیش از آغاز حملات هوایی آمریکا به افغانستان، ملّاعمر به گروهی از همراهانش گفت: «شاید مرا ضعیف و ترسو بدانید، اما باید خانواده‌ام را به پاکستان بفرستم» طالبان تا این لحظه تصور می‌کرد اگرچه ملّاعمر فاقد بسیاری از فضایل است، اما حداقل پرهیزگار و با شهامت است؛ اما اکنون نخستین نشانه‌های ضعف در او ظاهر می‌شد!

به رغم اینکه حکومت پاکستان از پشتیبانی طالبان دست برداشته بود؛ هزاران نفر از نواحی قبایلی [پاکستان] مایل بودند به جهاد علیه آمریکایی‌ها در افغانستان بپیوندند. این مردم، مانند طالبان گمان می‌کردند که با سربازان آمریکایی در یک جنگ زمینی، رودررو خواهند جنگید. وقتی بمباران سنگین هوایی آمریکا شروع شد، جنگجویان طالبان تنها چند هفته صفوف خود را در برابر آن حفظ کردند.

پس از آن چند هفته، اوضاع در شمال وخیم شد و بسیاری از داوطلبان پاکستانی را که به زور وارد افغانستان شده بودند به مزارشریف (در شمال افغانستان) فرستادند، در حالی که اینها از موقعیت آن چیزی نمی‌دانستند. ملّاعمر امیدوار بود با فرستادن این سربازان به شمال، مشکلات کاهش یابد.

در قندهار به تداوم مقاومت معتقد بودند، اما بمباران‌های شدید، به تدریج موقعیت را برای ملّاعمر بسیار دشوار کرد. مجبور شد شب‌ها را در فضای باز یا در جاهای چرکینی بگذراند که قبلاً آنها را ندیده بود. ملّاعمر اگرچه رسماً متصدی امور نظامی بود، اما در حقیقت با جبهه تماس نداشت، زیرا می‌ترسید که محل اقامتش شناسایی و بمباران شود، اما رهبران طالبان از هیچ کس جز ملّاعمر فرمان نمی‌بردند. ملّا نوری، فرمانده منطقه شمال با حالتی معترض می‌گفت: «ما زیر بمباران هوایی قرار داریم، خطوط مزارشریف از زمین مورد حمله قرار گرفته و در داخل شهر، شورشی در حال شکل‌گیری است. ملّاعمر باید بگوید من چه کنم.»

طالبان بیش از هر چیز دیگر از خشم توده مردم وحشت داشت. آنها هرگز درصدد کسب حمایت عموم برنیامده بودند و به خوبی می‌دانستند که مردم در اولین فرصت انتقام شکنجه‌ها و سختی‌هایی را که به دست طالبان تحمل کرده‌اند، خواهند گرفت. این سرنوشت همه رژیم‌های ستمگر محکوم به فناست.

ملّاعمر در قندهار به تأثیر بخت چشم دوخته و برای تصمیم‌گیری از تعبیر خواب استمداد می‌جست! به فرماندهانش می‌گفت جنگ را ادامه دهند؛ زیرا آمریکا به زودی نابود خواهد شد، اما ویرانی آمریکا به جایی نرسید در حالی که ویرانی قندهار تحقق یافت. ملّاعمر سرانجام از خواب دیدن دست برداشت و تصمیم گرفت قندهار را ترک کند. او وقتی به این نتیجه رسید که هواپیماهای آمریکایی تمام نیروهایی را که او برای استمداد استان اروزگان [زادگاهش] فرستاده بود نابود کردند.

فیروز علی عبّاسی، بریتانیایی اوگاندایی که پس از سقوط طالبان، در پاکستان دستگیر شد.(۲۵)

پس از یازده سپتامبر بیشتر برادران انگلیسی زبان در مهمان‌سرا [در قندهار] ماندند. من بدون اسلحه و بی‌دفاع، بیش از پیش عاطل و باطل نشسته و منتظر حمله قریب‌الوقوع بودم. سیف‌العدل [فرمانده نظامی شماره دو القاعده] سه راه پیش‌پای همه ما گذاشت: «می‌توانید به کابل بروید، یا در قندهار با گروه کوهستان یا با گروه فرودگاه بمانید. گروه فرودگاه از همه خطرناک‌تر است. کدام‌یک را می‌خواهید انتخاب کنید؟» همه از جمله من، خطرناک‌ترین گروه ـ گروه فرودگاه ـ را برگزیدند. اردوگاه عبیده [که ما در آن جای گرفته بودیم] در فاصله اندکی [از فرودگاه] قرار داشت. من لباس غیرنظامی به تن کرده بودم و اسلحه نداشتم. تصمیم گرفتم برخی کارهای نظافت را به عهده بگیرم و در اردوگاه منتظر هر حادثه‌ای باشم که امکان زنده ماندنم را در جنگ آتی بیشتر کند. لباس غیرنظامی‌ام را با لباس نظامی عوض کردم. من تنها کسی بودم که به این کار مبادرت کردم. درباره لباس غیرنظامی پوشیدن مجاهدان، یکی به من گفت، واقعیت این است که اگر به سختی گیر افتاد، مدعی خواهد شد که غیرنظامی است. در مدت باقی‌مانده پیش از بمباران، به کار رفتگری پرداختم تا برای اسلحه‌ام مهمات تهیه کنم.

هواپیماهای متحدین شب یک‌شنبه [هفتم اکتبر] آمدند. من انتظار داشتم آنها روز سه‌شنبه بمباران را آغاز کنند، زیرا حدود یک ماه پیش شنیده بودم از آمریکا [شخصی] فاکسی به اسامه بن‌لادن فرستاده، این شخص یک خط فاکس با اسامه بن‌لادن داشت. این موضوع را از هنگام [آموزش مقدماتی] که اسامه بن‌لادن برای سخنرانی و اعلام جنگ به مسجد آمد و آمریکا خود را برای بمباران در طی یک ماه بعد آماده کرد، می‌دانستم.

حتی خنده‌دارتر است که چگونه آمریکایی‌ها این حقیقت را در رسانه‌ها منتشر کرده بودند که به اتحاد شمال خبر داده‌اند که چگونه از هواپیماها استفاده خواهند کرد. تلگراف زده بودند که دارند می‌آیند. شاید به همین دلیل اسامه بن‌لادن قبلاً جمع و جور کرد و رفت.

به هر ترتیب، بمباران شروع شد و من بقیه وقتم را در پیرامون فرودگاه مانند

دیوانه‌ای در جایی ناشناخته می‌گذراندم تا از شر گلوله‌هایی که به نظر می‌رسید هر لحظه نزدیک‌تر می‌آیند در امان بمانم.

احتمالاً در هفدهم رمضان [سوم دسامبر ۲۰۰۱] نیروهای مخالف پشتون تصمیم به تصرف ناحیه فرودگاه گرفتند. تبادل آتش در دل شب ادامه داشت. احتمالاً در نوزدهم رمضان نیروهای پشتون دست به حمله دیگری زدند و این بار قویاً بر ما غلبه کردند. ما به خط پوششی دیگری عقب رانده شدیم. بیشتر افغانستان سقوط کرده بود (تنها قندهار و تورابورا و شاید دژ دیگر طالبان در شمال که تحت محاصره قرار داشت در دست مجاهدان باقی‌مانده بود.) شاید تصور «امروز به جنگ رفتن یا روز دیگر» ذهن مجاهدان را به خود مشغول کرده بود.

از آنچه ملّاعمر گفته بود پیروی می‌کردم، ترجمه آن دوباره برای من تکرار شده بود: «همه مجاهدان به قندهار برمی‌گردند. از اینجا یا پراکنده می‌شویم و افغانستان را دوباره می‌گیریم یا در همین جا می‌میریم.» من آن را جدّی گرفته بودم، مرگ یا پیروزی.

گروهی که مرا پذیرفته بودند در بستر رودخانه‌ای خشک به سر می‌بردند. من با فردی یمنی هم‌گروه شده بودم که تقریباً تسلیم عربی ابتدایی من شده و پذیرفته بود که مواظب یک هلی‌کوپتر آمریکایی باشد. [اما] یک روز صبح زود بیدار شدم و کسی را آنجا نیافتم. همه گریخته بودند.

یکی از محبوسان ناشناس خلیج گوانتانامو در دادگاه نظامی ایالات متحده. (۲۶)

پس از قرائت خلاصه طبقه‌بندی نشده از پرونده، از سوی رئیس دادگاه، زندانی گفت که همه موارد صحیح است.

هر مدرکی که علیه من ارائه شده، مورد قبول من است. من همان روایت را گفته‌ام و در این باره دروغ نمی‌گویم. من به بن‌لادن کمک کردم.

حرف من همان است که گفتم. من قصد دارم حقیقت را بگویم. من [به مدون‌سازی] کمک کردم و با اسامه [بن‌لادن] بودم. من با شاهد موافقم. این کار را برای پول انجام دادم. پنج سال عضو طالبان بودم و با آمدن آمریکایی‌ها، برای تهیه منابع مالی حمله به آمریکایی‌ها به [مدون‌سازی] پول پرداخت می‌شد. اعراب به ما گفته بودند، همه پول را می‌پردازند، و برنامه‌ریزی می‌کنند تا با بیست خلبان به

ایالات‌متحده حمله کنند.

روایت دوم [مدون‌سازی] مربوط به من است. ما به جلال‌آباد رفتیم. بن‌لادن در جلال‌آباد بود و او را تا مرز پاکستان بردیم. کسی این راه را نمی‌شناسد، راهی مخفی است. [بن‌لادن و خانواده‌اش را] در مرز پاکستان گذاشتیم و برگشتیم. آنها [بن‌لادن و خانواده‌اش] ناپدید شدند. این است روایتی از القاعده که من در آن دخیل بودم.

سؤال از سوی یک عضو دادگاه:

س: شما ایالات متحده را دشمن تلقی می‌کنی؟

ج: من برای پول کار کردم. دیگران به من می‌گفتند آمریکایی‌ها بد هستند، اما هرگز به آمریکایی‌ها فکر نکردم. من برای پول دست به این کار زدم.

فواد الربیع یک کویتی چهل و پنج ساله که در زندان گوانتانامو محبوس است، در ژوئن ۲۰۰۱ با بن‌لادن ملاقات کرده است. چهار ماه بعد که ایالات متحده به طالبان حمله کرده، او به افغانستان بازگشته است. الربیع می‌گوید که قصد داشته تنها دیداری کوتاه از افغانستان به عمل آورد، اما جنگ او را به سوی خود کشیده است. او گزارش روشنی از عقب‌نشینی القاعده به کوه‌های تورابورا در شرق افغانستان نزدیک شهر جلال‌آباد، تهیه کرده است.(۲۷)

در آن ایام، کسی از ترس تیراندازی یا بمب‌گذاری، به عرب خانه اجاره نمی‌داد. از روی التفات اجازه می‌دادند دو روزی در خانه آنها بمانیم. بنابراین، هر چند روز از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌رفتیم و در جستجوی راهی برای خروج برمی‌آمدیم. در آن ایام به ما گفته بودند که باید به شمال جلال‌آباد برویم. تصور می‌رفت که در آنجا راهی برای خروج پیدا شود. بنابراین، در جستجوی مفری به جلال‌آباد رفتیم. حالا کشور در حال سقوط است. کسی باور نمی‌کرد کشور به این سرعت ـ در عرض یک هفته ـ سقوط کند.

خودروها[یی که جلال‌آباد را ترک می‌کردند] پر از مردمی بودند که مانند اسباب سفر روی یکدیگر افتاده بودند. در حاشیه جلال‌آباد به خانه‌ای رفتیم که متعلق بود به شخصی به نام عبدالقدوس. او در القاعده مرد بزرگی به شمار می‌رفت. هرچه که لازم بود از آن خانه برداشتیم و به راه افتادیم، زیرا جلال‌آباد سقوط کرده بود. کنترل زیاد

وجود نداشت. در خیابان ماندن علناً استقبال از مرگ بود. از آنجا به سوی رأس‌الخط لبه کوه حرکت کردیم. این کوه‌ها در مرز قرار داشت و کوهستان تورابورا نامیده می‌شد. این‌جا مسیری برای فرار از کشور به شمار می‌رفت، زیرا در مرز افغانستان و پاکستان واقع شده است. این تنها راه فرار بود. در بالای کوه شب و روز انفجار دیده می‌شد. در تمام مسیر سربالایی کوه، می‌توانستم صدای کودکان و مردان را بشنوم؛ کودکان خردسال را می‌دیدم که در اطراف راه می‌روند. کوهستان پر از غیرنظامی‌هایی بود که از منطقه می‌گریختند. من به قله کوه رسیدم.

عبدالقدوس دستور داد که همه بروند؛ زیرا می‌ترسیدیم که برف ببارد و در این صورت راه‌ها مسدود می‌شد.

دکتر محمّد آصف‌قاضی زنده[1] معاون حاکم ننگرهار[2] است، استانی که تورابورا در آن واقع شده. دکتر قاضی‌زنده، دامپزشک تجربی، سال‌ها در تورابورا با شوروی‌ها جنگیده و در میانه سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ در خلال جهاد علیه کمونیست‌ها چندین‌بار با بن‌لادن روبه‌رو شده و «در آن ایام او را بسیار محترم» یافته بود. احترام خاص او به تورابورا نشان می‌داد که چرا بن‌لادن به آنجا عقب‌نشینی کرده است.(۲۸)

من از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ که در اوایل بیست سالگی قرار داشتم، در تورابورا، معاون فرمانده بودم. ما سکوهای توپ را آماده می‌کردیم و ضدهوایی‌ها را نصب می‌نمودیم. برای روس‌ها سخت بود که به ما حمله کنند، زیرا در کوهستان غارها و پناه‌گاه‌ها ساخته شده بود. از تورابورا به راحتی می‌شد به پاکستان رفت چون از آنجا راهی برای پیاده تا پاراچنار وجود دارد (پاراچنار قلمروی از پاکستان که به شکل «منقار طوطی» در داخل افغانستان فرو رفته است.)

من شاهد حملات متعدد شوروی‌ها به تورابورا بوده‌ام. یک بار ۲۰۰۰ روسی و ۲۰۰۰ سرباز کمونیست افغانی با پشتیبانی پنجاه هلی‌کوپتر روسی و جت‌های میگ به تورابورا حمله کردند. با مسلسل دو هلی‌کوپتر را ساقط کردیم و یک سرباز اکراینی را به اسارت گرفتیم. در خلال جهاد علیه شوروی‌ها، نیرویی مرکب از صدو بیست تا صد و سی نفر داشتیم که در تورابورا مستقر بودند.

---

1. Qazizanda
2. Naranghar: با این تلفظ، نرنگهار خوانده می‌شود.ـ م

اعراب به دو دلیل پس از یازده سپتامبر به تورابورا گریختند. نخست، حمله به آنجا برای آمریکایی‌ها سخت بود؛ و راهی برای فرار از تورابورا به پاکستان وجود داشت.

سردار محمّد موسی فرمانده شبه نظامیان افغان، فرماندهی سربازان در خط مقدم جبهه در جنگ تورابورا را به عهده داشت. موسی داماد هزاره[1] علی یکی از فرماندهان ارشد جنگ بود. هنگامی که در تابستان ۲۰۰۳ با او مصاحبه می‌کردم، موسی به من گفت که در سال ۱۹۹۱ با بن‌لادن ملاقات کرده، بی‌آنکه جزئیات بیشتری در کار باشد. یک دهه بعد موسی رهبری سربازان را در جنگی به عهده گرفت که هدف آن بیرون راندن رهبر القاعده از پناه‌گاهش در تورابورا بود.

هنگام عزیمت از جلال‌آباد به تورابورا ششصد نفر همراه من بودند. پس از شروع حمله تا یک هفته نتوانستیم به پیشرفتی دست پیدا کنیم. آنها در کوهستان بودند و به سوی ما راکت پرتاب می‌کردند. جنگیدن با آنها بسیار مشکل بود، زیرا در پایگاه‌ها پنهان بودند و ما در معرض دید قرار داشتیم. آنها راکت و سلاح‌های نیمه‌خودکار داشتند. القاعده به شدت تمام با ما می‌جنگید. وقتی آنها را به اسارت می‌گرفتیم، با نارنجک خودکشی می‌کردند. خود من سه نفرشان را دیدم که به این کار اقدام کردند. در بی‌سیم‌های ما می‌گفتند، «شما نباید با ما بجنگید. ما نمی‌خواهیم با شما بجنگیم. شما مسلمان هستید.» چچنی‌ها جنگجویان بسیار سرسختی بودند و تا آخر مقاومت می‌کردند.

[در دوازدهم دسامبر ۲۰۰۱] حاجی زمان (فرمانده دیگر افغان) درباره آتش‌بس با اعراب با من صحبت کرد. القاعده می‌خواست از طریق روستای مخصوصی به نام غالانجالی[2] که در کوهستان قرار داشت، بگریزد. القاعده گفت، «می‌خواهیم به ملل متحد تسلیم شویم، ما خواهان آتش‌بس هستیم.» زمان گفت، «ما آتش‌بسی را در ساعت چهار بعدازظهر خواهیم پذیرفت.» آن شب القاعده و طالبان به پاکستان گریختند. تنها سیزده نفر از فراری‌ها را اسیر کردیم. ما خواهان آتش‌بس نبودیم. این حاجی زمان بود که با آن موافقت کرد.

---

1. Hazarat
2. Ghalanjali

[سربازان ایالات متحده] در جنگ شرکت نکردند. برخی از افراد با ما بودند و انفجارها را هماهنگ می‌کردند. شش سرباز آمریکایی از نیروهای ویژه ایالات متحده با ما بودند که آتشباری‌های هوایی را هماهنگ می‌کردند. بمب‌باران‌های آمریکا بسیار مؤثر بود؛ دقیقاً به مواضع القاعده اصابت می‌کرد. بنابراین، بسیار مفید واقع می‌شد.

شخصاً معتقدم اگر آمریکایی‌ها راه پاکستان را می‌بستند؛ راه فراری برای القاعده باقی نمی‌ماند. آمریکایی‌ها در اینجا مهمان من بودند، اما از جنگ چیزی نمی‌دانستند؛ نمی‌دانستند چه باید بکنند؟

آمریکایی‌ها در پایان جنگ، چهار یا پنج خودرو دو محور داتسون در اختیار من گذاشتند. چهار نفر از نیروهای من کشته و هشت نفر زخمی شدند.

پیتر جوونال، افسر سابق ارتش بریتانیا که فیلم‌برداری را به جای جنگ انتخاب کرده، نبرد تورابورا را برای ABC نیوز پوشش داده است.

معمولاً نیروهای ویژه آمریکایی خوب هستند، اما اشتباه آنها [در تورابورا] این بود که به اطلاعات افغان‌ها تکیه کردند. و به همین دلیل، اسامه خیلی راحت فرار کرد. برای نیروهای ویژه انتقاد وارد نیست. من تنها حدود دوازده تن از نیروهای ویژه را مشاهده کردم.

آمریکایی‌ها با شمار اندکی از اس‌اف[1] (نیروهای ویژه) جنگ بسیار موفقی انجام دادند و گمان نمی‌کنم آنها از نظر روانی حاضر بوده‌اند سربازان زیادی را از طریق زمینی وارد جنگ کنند. شاید تأکید زیادی بر روی اس‌اف بوده که کارهای درخشانی انجام دادند ـ آنها بر رژیم [طالبان] تسلط یافتند، اما او روباهی است که شما در تعقیب آن هستید، پس در روی زمین به چکمه‌های زیادی نیاز دارید.

این سؤال که آیا ایالات متحده فرصت را برای دستگیری یا کشتن بن‌لادن در جنگ تورابورا در افغانستان شرقی در دسامبر ۲۰۰۱ از دست داده یا نه، در اواخر ۲۰۰۴ در مناظرات ریاست‌جمهوری ایالات متحده به یک دعوا تبدیل شد. در سی سپتامبر ۲۰۰۴ در مناظرات ریاست‌جمهوری، حریف دمکرات، جان کری[2] از دستگیری بن‌لادن سخن گفت:

1. SF (special forces)
2. John Kerry

«او به کوه‌های تورابورا گریخت. ما او را محاصره کردیم.»(۲۹) دو هفته بعد، ژنرال تامی فرانکس[1] حامی بوش و فرمانده کل عملیات تورابورا در مقاله‌ای در *نیویورک تایمز* نوشت: «نمی‌دانیم آیا در آن روز آقای بن‌لادن در تورابورا بوده یا نه»(۳۰) دیک چنی[2] معاون رئیس‌جمهور در یک گردهم‌آیی در شهرداری اُهایو در نوزده اکتبر گفت که: انتقاد کری از عملیات تورابورا «مزخرفات صرف» است.(۳۱)

خود رئیس‌جمهور بوش درخصوص موضوع حضور یا عدم حضور بن‌لادن در تورابورا، در اجتماع مبارزات ریاست‌جمهوری یک هفته پیش از انتخابات می‌گوید: [«بخشی از] الگوی [کری این است که] برای بردن انتخابات هرچه می‌خواهد می‌گوید. مثل همان موقعی که ارتش ما را در گرفتن بن‌لادن در تورابورا متهم به ناتوانی کرد، اگرچه ژنرال تامی فرانکس سرفرمانده ارتش ما، گفت، «درک سناتور از رویدادها موافق واقعیت نیست.» و گزارش‌های مراقبتی حاکی است که بن‌لادن در آن ایام می‌توانسته در یکی از چند کشور مختلف باشد.»(۳۲)

به هر حال بنا به گزارش مفصل مقامات پنتاگون برای اطلاع‌رسانی به وکلا در نیمه دسامبر ۲۰۰۱، «با توجه به دریافت اخباری از طریق امواج رادیویی، با «اطمینانی معقول» می‌توان گفت که بن‌لادن به راستی در تورابورا بوده.(۳۳) در حقیقت، ژنرال تامی فرانکس در زندگی‌نامه خود، *سرباز آمریکایی*[3]، که در دسامبر ۲۰۰۱ در تگزاس نقل گردیده، در گزارشی به بوش می‌گوید، «قربان، اخبار تأیید نشده حاکی است که بن‌لادن در سفیدکوه[4] دیده شده. در ناحیه تورابورا.»(۳۴) در ژوئن ۲۰۰۳ با چند تن از مقامات ارشد ضدتروریسم ایالات متحده ملاقات کردم، آنها اظهار داشتند، «مطمئن هستیم که او [بن‌لادن] در تورابورا بوده و با گروه کوچکی ناپدید شده است.» همچنین گری برنتسن[5] مقام سیا، مسئول عملیات تورابورا در برابر سازمان [سیا.م]، علناً گفته است که بن‌لادن در خلال جنگ در تورابورا بوده است. (۳۵)

گزارش‌های زیر نیز ثابت می‌کند که بن‌لادن در تورابورا بوده است.

---

1. Tommy Franks
2. Dick Cheney
3. American Soldier
4. White Mountains
5. Gary Berntsen

پیتر جوونال

برخی از دوستان افغان به من گفتند که اسامه در توراابوراست. این را در همان روز و یا روز پیش از تصرف کابل از سوی اتحاد شمال [در دوازده نوامبر ۲۰۰۱] به من گفتند. این اطلاعات را [در اصل] راننده [افغان] بن‌لادن به من داد.

[سپس] خودرویی تهیه کردم و به سوی تورابورا رفتیم. با اعراب به اسارت درآمده [در تورابورا توسط یک فرمانده محلی افغان] مصاحبه‌هایی انجام دادم. آنها هنگام شب به اسارت درآمده بودند و واقعاً چیزی نمی‌دانستند، آنها را در خانه کوچکی در زیرزمین نگاه می‌داشتند. به من اجازه دادند وارد آنجا شوم، همه خوابیده بودند. واقعاً درهم شکسته به نظر می‌رسیدند. یکی از آنها سیاه بود. به احتمال زیاد سودانی یا یکی از کشورها نظیر سودان بود. این جوانک‌ها که چهار نفرشان لباس زمستانی پاکستانی به تن داشتند، آب بینی‌شان سرازیر بود و ظاهراً در کوهستان سرماخورده بودند، زیرا به هوای سرد عادت نداشتند. زیرپوش‌های لانگ‌جان[1] به تن کرده بودند. با این شیرخشک‌های نستله[2] اطفال پرورش یافته بودند. من قوطی‌های نستله را در کوهستان پیدا کرده بودم. ماست و عسل و خمیره. در تمام مدت بایستی از این نوع خوراکی خورده باشند. بنابر این، نخستین نگرانی من این بود که بیدار شوند و گمان کنند ارتش آمریکا در اینجاست چون من با ریش تراشیده و سبیل بودم.

من عکس پیتر [برگن] و خودم را با اسامه بن‌لادن [از مصاحبه ۱۹۹۷ CNN] به همراه داشتم. می‌دانستم که این عکس روزی به درد خواهد خورد.

خیلی تاریک بود و ناچار یکی از این چراغ‌های گازی را برداشتم و آن را در اطراف حرکت دادم تا آنها را ببینم. آنها همان شب به اسارت درآمده بودند کاملاً درهم شکسته بودند. اکنون باید نُه صبح بوده باشد. دو روز است که نخوابیده‌اند. یکی از آنها را بیدار می‌کنم. نمی‌خواهم هر چهار نفر بیدار شوند، زیرا می‌ترسم با وجود همراهی یک افغانی با من در آن اتاق، به سویم حمله کنند. بنابر این یکی از آنها را بیدار می‌کنم، یکی که عرب به نظر می‌رسد. کمی ترسیده بود. عکس پیتر برگن، [اسامه]، و خودم

1. Long - Johns
2. Nestlé

را نشان دادم و گفتم کی هستم. [از او پرسیدم] «بن‌لادن را دیده‌ای ـ او در این اطراف است؟» و او پس از دیدن عکس، اندکی آسوده شد و به انگلیسی روان صحبت کرد. گفت که چند روز پیش بن‌لادن را دیده‌اند، اما در حال حاضر نمی‌دانند او کجاست.

ابوجعفر الکویتی در اوایل دسامبر ۲۰۰۱ از شاهدان عینی حملات هوایی ایالات متحده به تورابورا بود. گمانش این بوده که بن‌لادن از منطقه گریخته و حول و حوش دسامبر موفق به فرار شده است. گزیده‌ای از گزارش ابوجعفر ـ که در نخستین سالگرد یازده سپتامبر در وب‌سایت اصلی القاعده منتشر شده ـ در زیر می‌آید.(۳۶)

چهاردهم نوامبر ۲۰۰۱، مجاهد شیخ اسامه بن‌لادن و گروه ویژه او وارد ناحیه در ارتفاع ۹۰۰۰ پایی از سطح دریا در کوهستان تورابورا شدند، ناحیه‌ای که بسیار گسترده است و هوای سردی دارد. ما با او بودیم. این موضع با بیش از پانزده سنگر، مجاهدان را از حملات دیوانه‌وار آمریکا که از پنج روز قبل آغاز شده حفظ می‌کند. سنگرها به دست ما و با تلاش ما و برادران مجاهد افغان ساخته شده است. اما به دلیل نیاز ما به سنگرهای بیشتر، برادر فارس و عبدالقدوس از قبایل مجاور خواستند که در ادامه این تلاش‌ها آنها را یاری دهند. مردان قبایل مرتب به نزد ما آمدند. سپس شاهد افزایش پرواز زنبورها (زنبورهای شکاری ایالات متحده) بودیم که شب و روز ناحیه را ترک نمی‌کردند.

[در نهم دسامبر] در اواخر شب با صدای انفجارهای عظیم و ترسناک در مجاورت خودمان، بیدار شدیم. این انفجارها در محلی صورت گرفت که سنگر شیخ اسامه بن‌لادن در آنجا قرار داشت. شبی بسیار طولانی و دلهره آور بود منتظر بودیم تا صبح نتایج این حمله وحشیانه را مشاهده کنیم.

[هنگام صبح] اخبار ترسناکی شنیدیم!! سنگر شیخ اسامه ویران شده بود؛ سنگری که هر روز شیخ از آن بیرون می‌آمد تا به وضعیت مجاهدان رسیدگی کند و به پیگیری اخبار جنگ بپردازد. [اما] خداوند، اسامه بن‌لادن را حفظ کرده بود، زیرا او دو شب [قبل] به سنگر دیگری در دویست متری آنجا رفته بود.

عبدالله تبارک[1]، اهل مراکش که راننده بن‌لادن بود، در دسامبر ۲۰۰۱ از سوی پاکستان

1. Tabarak

و ایالات متحده به زندان افتاد و سپس او را از گوانتانامو، در اوت ۲۰۰۴ به سرزمین مادریش مراکش فرستادند تا به صورت حضوری مورد محاکمه قرار گیرد.(۳۷)

در پی بمباران افغانستان از سوی ایالات متحده، به همراه بن‌لادن، ایمن الظواهری، و شماری از محافظان از طریق جلال‌آباد، قندهار را به سوی کابل ترک کردم و یک بار دیگر به کابل بازگشتیم. پس از سقوط کابل دوباره به جلال‌آباد رفتیم. در رمضان همان سال وارد تورابورا شدیم و بیست روز در آنجا ماندیم. ایمن الظواهری به همراه عثمان پسر بن‌لادن از آنجا گریخت. پس از آن بن‌لادن با پسرخود محمّد به همراه محافظان افغان فرار کرد و من با گروهی که عمدتاً از یمنی‌ها و سودانی‌ها متشکل بود به سوی پاکستان گریختم. مسئولان پاکستانی در ایست بازرسی مرزی ما را دستگیر کردند و به مقامات آمریکایی تحویل دادند، سپس ما را به بازداشتگاه گوانتانامو در کوبا فرستادند.

اسامه بن‌لادن تجربیات خود را از تورابورا در یک نوار ویدئویی که در یازده فوریه ۲۰۰۳ روی آنتن الجزیره رفته، بازگو کرده است.(۳۸)

حالا، می‌خواهم درباره آن نبرد بزرگ [تورابورا] با شما صحبت کنم تا ثابت شود که [آمریکایی‌ها] تا چه حد زبون هستند. ما تنها سیصد جنگجو بودیم. ما همواره در مساحتی که بیش از یک مایل مربع نبود، یک صد سنگر می‌کندیم.

در صبح هفده رمضان [سوم دسامبر ۲۰۰۱] بمباران بسیار سنگینی آغاز شد، این کار مخصوصاً پس از آن صورت گرفت که رهبران آمریکا مطمئن شدند، رهبران القاعده از جمله خود من و برادر مجاهد، دکتر ایمن الظواهری در تورابورا هستیم. بمباران نزدیک به یک ساعت طول کشید.

در طول روز و شب حتی یک ثانیه نمی‌گذشت که یک هواپیمای جنگنده بالای سر ما دور نزند. نیروهای آمریکایی با بمب‌های هوشمندی که بیش از هزاران پوند وزن داشت و در غارها رخنه می‌کرد و انواع بمب‌های دیگری که به درون غارها می‌آمد، ما را بمباران می‌کردند. بمب‌افکن‌های جنگی از قبیل ب۵۲ به مدت دو ساعت بالای سر ما پرواز می‌کردند و هربار بین بیست تا سی بمب می‌ریختند.

همچنین نیروها[ی اتحاد شمال نیز در آنجا] بودند که یک ماه تمام با حملات خود می‌خواستند ما را به کوهستان برانند و ما هربار آنها را شکست می‌دادیم. با این

همه، نیروهای آمریکایی جرأت نمی‌کردند به مقرهای ما داخل شوند. این جز زبونی آنها، نشانه چه چیزی می‌تواند باشد؟

[آمریکا.م] با تمام نیرو در برابر گروه کوچکی از مجاهدان، سیصد مجاهد در سنگرها، در محدودهٔ یک مایل مربع، در منهای ده درجه می‌جنگید. در نتیجه جنگ، شش درصد [هجده نفر] از نیروهای خود را از دست دادیم.

بن‌لادن که آشکارا سالخورده به نظر می‌رسید، در یک نوار ویدئویی در بیست و هفت دسامبر ۲۰۰۱، سخنانی به زبان آورد، لحن سخنان او ظاهراً می‌رساند که در تورابورا مرگ را احساس کرده است. بن‌لادن، که دست چپش در نوار ویدئویی سی و چهار دقیقه‌ای، حرکتی نداشت، به احتمال قوی در خلال جنگ آسیب جدّی دیده بود.(۳۹)

من بنده ناچیز خدا هستم. چه زنده باشم چه مرده، جنگ ادامه خواهد یافت.

عبدالباری عطوان در ۱۹۹۶ دو روز در تورابورا با بن‌لادن مصاحبه داشت.(۴۰)

[از بودن اسامه در تورابورا] تعجبی نکردم. انتظار داشتم به آنجا برود. من در منطقه خلیج [فارس] بودم و با کسی از القاعده ملاقات کردم و او گفت که اسامه بن‌لادن در بمباران تورابورا زخمی شده و بر روی شانه چپ خودِ عمل جراحی انجام داده است. و من هنگامی که اولین نوار ویدئویی او را پس از تورابورا دیدم، گفتم شانه چپ او مشکل دارد، شانه چپش بسیار خشک بود و نمی‌توانست دست چپ خود را حرکت دهد. و بسیاری از جماعت القاعده بیش از حد عصبانی بودند؛ زیرا به گمان من [عموماً] نمی‌خواستند او با آن وضع به گزارش بپردازد.

آنچه ارتش ایالات متحده ـ مقتدرترین نیروی مسلح در تاریخ ـ انجام داد، مسدود کردن تورابورا نبود، بلکه صرفاً تکیه به مشتی از نیروهای ویژه ایالات متحده در روی زمین بود. مورخان تا سال‌ها بدون تردید درباره این سؤال مباحثه خواهند کرد، اما بخشی از پاسخ آن سؤال این است که ارتش ایالات متحده، قربانی موفقیت‌های خود شد. فراخوانی دسته‌دسته از سربازان نیروهای ویژه ایالات متحده برای انجام عملیات هوایی، به همراهی هزاران افغانی در روی زمین، موجب نابودی ارتش طالبان در جنگی چند هفته‌ای شد، که می‌تواند موضوع کتاب درسی از یک جنگ نامرسوم باشد.

لیکن، این موفقیت، شکستی در تورابورا در پی داشت، شمار زیادی از آمریکایی‌ها باید در روی زمین به کار گرفته می‌شدند تا به طور مؤثر دیواری حفاظتی به دور رهبران

القاعده بکشند. مصداق بارز این حقیقت را در چگونگی موفقیت عملیات آناکانده[1] پنتاگون در مرکز افغانستان، سه ماه پس از جنگ تورابورا می‌توان مشاهده کرد. در عملیات آناکانده، به عنوان همان دیوار حفاظتی مؤثر، حدود هزار سرباز آمریکایی در ناحیه‌ای نزدیک گردیز در شرق افغانستان در برابر صدها سرباز طالبان و القاعده صف‌آرایی کردند.

بهانه‌تراشی برای شکست ارتش ایالات متحده در تورابورا بدون تردید با دلایلی در این راستا، از جمله فقدان قابلیت ترابری هوایی از پایگاه ایالات متحده موسوم به ک۲ در مجاورت اوزبکستان همراه خواهد بود، اما این قبیل توجیهات را نمی‌توان با این حقیقت برابر دانست که شمار زیادی از روزنامه‌نگاران راه خود را به تورابورا باز کردند و اخبار جنگ را در برنامه‌های زنده تلویزیونی با هدایت سازمان‌های خبری پوشش دادند. اگر فاکس‌نیوز و CNN توانستند ترتیبی دهند تا کارکنانشان اخبار تورابورا را پوشش دهند، گیج‌کننده است که ارتش ایالات متحده نتواند سربازان بیشتری را روی زمین بسیج کند تا هسته مرکزی القاعده را به دام بیندازد. متأسفانه، شمار روزنامه‌نگاران آمریکایی در تورابورا بیشتر از سربازان ایالات متحده بود. در جمع، جنگ تورابورا فرصت اجرای عدالت درباره بن‌لادن را از بین برد.

---

1. Anaconda [نوعی مار بوآ.م]



۱۱

القاعده در جستجوی سلاح‌های کشتار جمعی

اسامه بن‌لادن در ۱۹۹۹. (۱)

به دست آوردن سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی یک تکلیف دینی است.

بن‌لادن نتوانست درباره سیاست القاعده در راستای سلاح‌های کشتار جمعی WMD[1] در بیانات خود، دو سال پیش از حملات یازده سپتامبر، با صراحت بیشتری سخن بگوید. در آغاز دهه نود، اعضای القاعده تلاش کردند مواد هسته‌ای تهیه کنند، در آن ایام این گروه در سودان مستقر بود. پس از استقرار دوباره القاعده در افغانستان، بن‌لادن با دانشمندان ارشد هسته‌ای پاکستان ملاقات کرد. و احتمالاً تلاش می‌کرد از اتحاد شوروی سابق مواد هسته‌ای خریداری کند. در همان حال، اعضای القاعده نیز مطالعه درباره سلاح‌های شیمیایی ناخالص را آغاز کردند و کوشیدند درباره سلاح‌های میکروبی اطلاعاتی به دست بیاورند.

برخی از اعضای القاعده از همان روزهای نخست، خواب وارد آوردن تلفات عظیم در حمله با WMD را می‌دیدند. پائولو خوزه دو آلمیدا سانتوز عضو پرتغالی القاعده است که در ۱۹۹۰ به این گروه پیوست. سانتوز پس از تحمل هشت سال زندان در ایتالیا به جرم سوءقصد به پادشاه افغانستان در رم در سال ۱۹۹۱ ـ جایی در شرق آفریقا ـ مستقر شد و در آنجا در آوریل ۲۰۰۲ با خوزه پردوکاستانهیرا[2] از مجلّه پرتغالی *اکسپرسو*[3] مصاحبه

1. Weapon of mass destruction (WMD)
2. José Perdo Castanheira
3. Expresso

کرد. او در این مصاحبه گفت که رهبران القاعده درآغاز کار نسبت به WMD نظر منفی داشته‌اند.(۲)

من برای کشتن اسرائیلی‌ها نقشه‌ای وحشتناک و دیوخویانه‌ای کشیدم، مثلاً استفاده از جیوه برای آلوده کردن آب‌ها، که می‌توانست محصولات و غلات را مسموم کند. وحشتناک! فکر آن نقشه‌های دیوخویانه اکنون ستون فقراتم را می‌لرزاند [رهبری القاعده] این نقشه را نپذیرفت.

در یک آزمایشگاه طبی در پاکستان چند روزی به مطالعه سم‌های ترکیبی پرداختم که می‌توانست کاربرد پوستی داشته باشد و به سرعت وارد مجاری خونی شود (همان‌طور که بسیاری از کرم‌ها عمل می‌کنند). این فکر به تهیه سمی انجامید که با تماس ساده با پوست اشخاص می‌توانست در عرض چند دقیقه یا ساعت آنها را بکشد. در پیشاور جماعتی بودند که می‌دانستیم جاسوس غرب هستند. پیشنهاد کردم: «چرا یک جاسوس نمی‌گیریم، یک آمریکایی، یک اروپایی، یا هرکس دیگر، او را به خانه بیاوریم و بر روی او آزمایش را انجام دهیم؟»

القاعده گفت نخست باید عقیدهٔ یک مفتی را جویا شد. به دیدن یک شیخ رفتیم و او پس از شنیدن پیشنهاد، تقریباً به من اعتراض کرد. بسیار خشمگین بود: «تو می‌خواهی بر روی مخلوقات بشر چنین آزمایشی انجام دهی؟ فکر می‌کنی ما نازی هستیم؟» سپس گفتند: «بر روی حیوانات آزمایش کنیم.» بر روی یک خرگوش آزمایش کردیم اما تأثیری نداشت. ظاهراً بهترین حیوانات برای این آزمایش، خوک‌ها بودند، زیرا دارای همان متابولیسم انسانی هستند؛ اما [در پاکستان مسلمان] خوک کجا پیدا می‌شد؟

جمال الفضل عضو القاعده، در محاکمه چهارتن از متهمان حمله به سفارت‌های ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، در دادگاه نیویورک شهادت داده است. در نیمه دهه ۱۹۹۰، الفضل در سودان می‌زیست، او در آنجا شاهد تلاش‌های القاعده برای به دست آوردن اورانیوم بود.(۳)

به یاد دارم ابوفضل المکی (از دستیاران بن‌لادن که از طریق ازدواج با اسامه خویشی پیدا کرده بود) مرا صدا زد و گفت می‌شنویم در خارطوم کسی به اورانیوم دست پیدا کرده و می‌خواهیم تو بروی و در این باره بررسی کنی که حقیقت دارد یا

نه. به دفتر دیگری در خیابان جمبوریه[1] در خارطوم رفتیم. [فروشنده اورانیوم] به من گفت: «شما جدّی هستید؟ شما اورانیوم می‌خواهید؟» گفتم: «بله، من آن جماعت را می‌شناسم، بسیار جدّی هستند و می‌خواهند اورانیوم بخرند. درباره اورانیوم اطلاعاتی می‌خواهند، می‌خواهند بدانند دارای چه کیفیتی است، کدام کشور آن را می‌سازد، و بعد درباره قیمت با شما صحبت خواهیم کرد.» گفت: «این اطلاعات را به شما می‌دهم و ۱,۵۰۰,۰۰۰ دلار می‌خواهیم. پول‌ها را در خارج از سودان می‌گیریم.» گفت این مبلغ برای اورانیوم است و او هم درصدی برای خود می‌خواهد.

به شرکت ایخلاق[2] در ساختمان برکه[3] در خارطوم سیتی رفتم و درباره تمام این اطلاعات [با ابورضا السوری عضو القاعده] صحبت کردم و او گفت: «به او بگو ما دستگاه خودمان را داریم، دستگاه برقی، ما اورانیوم را امتحان می‌کنیم، اما ابتدا به اطلاعات نیاز داریم، می‌خواهیم سیلندر را ببینیم و درباره کیفیت آن اطلاعاتی حاصل کنیم.»

پس از چند دقیقه، بسته بزرگی می‌آورند و در آن را می‌گشایند و [این] سیلندری است که دو سه پا درازی دارد. روی سیلندر نوشته زیادی به چشم می‌خورد. اطلاعات مانند حکاکی به نظر می‌رسد. به گمانم این نوشته نمودار «آفریقای جنوبی» و شماره سری بود. نوشته‌ها کلاً به انگلیسی بود.

لیکن به نظر می‌رسد که معامله اورانیوم صورت نگرفته است.

ممدوح محمود سالم، از اعضای بنیانگذار القاعده، نیز از تلاش آن سازمان در به دست آوردن اورانیوم در اوایل دهه ۱۹۹۰ سخن گفته است. در سپتامبر ۱۹۹۸، پس از دستگیری او در آلمان، یک مأمور ویژه FBI شکایت‌نامه‌ای برای سالم پر کرده و او را یک بار برای توطئه قتل و یک بار توطئه برای استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی متهم کرده است. گزیده‌هایی از آن شکایت‌نامه در زیر می‌آید.(۴)

در اواخر ۱۹۹۳، در پی صدور فتوای خصوصی بن‌لادن برای اعضای القاعده و متحدانش مبنی بر دشمنی با ایالات متحده و ضرورت حملهٔ به آن، اعضای القاعده

---

1. Jambouria
2. Ikhlak
3. Baraka

کوشیدند اورانیوم غنی شده به دست بیاورند و به سلاح‌های کشتار جمعی دست پیدا کنند. مخصوصاً سندی در مورد خرید اورانیوم به سالم نسبت داده می‌شود، زیرا به اعتقاد او و پس از رؤیت سند، اظهار داشت که طرح خرید اورانیوم سابقه داشته است.

در چهارده مه ۱۹۹۸، بن‌لادن در پی آزمایش‌های هسته‌ای دولت هند سه روز پیش از آن، در صحرایی دور افتاده، حداقل یک صدمایل دور از مرز پاکستان، بیانیه‌ای صادر کرد.(۵)

سه‌شنبه گذشته دنیا از صدای سه انفجار هسته‌ای زیرزمینی هند از خواب بیدار شد، این اقدام با بیاناتی انفجارآمیز از سوی دولت هندو در هند همراه بود. رهبران جهان اسلام دچار کوری سیاسی هستند و نمی‌توانند این خطر را ببینند. ما از جهان اسلام عموماً و از پاکستان و ارتش آن خصوصاً دعوت می‌کنیم برای جهاد مقرر از سوی خدا و ترساندن دشمن از طریق تهیه نیروی لازم، از این به بعد آماده باشند. این آمادگی می‌تواند شامل یک نیروی هسته‌ای برای ایجاد ترس در میان تمام دشمنان به رهبری متحدان صهیونیستی مسیحی برای سرنگونی جهان اسلام، و دشمن هندوی اشغالگر کشمیر مسلمانان باشد.

دکتر سلطان بشیرالدّین محمود، دانشمند ارشد هسته‌ای پاکستان و همفکر طالبان که اخیراً بازنشست شده، در ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ با بن‌لادن و ملّاعمر در قندهار ملاقات کرد. او می‌گوید که رویارویی‌اش با بن‌لادن کاملاً بی‌ضرر بود. کارشناسان فرآوری هسته‌ای و حکومت ایالات متحده این ملاقات‌ها را با تمایل القاعده برای داشتن سلاح‌های هسته‌ای و پرتوزا مرتبط می‌دانند. دکتر محمود مصاحبه‌ای نادر با روزنامه پاکستانی *د نیوز* داشته که گزیده آن در زیر می‌آید.(۶)

من هرگز با تروریست‌های القاعده تماس نداشته‌ام، اما با ملّاعمر، اعضای شورای وزیران او، همچنین اسامه بن‌لادن، تنها برای جلب همکاری آنها در ادامه اهداف مؤسسه خیریه[ام] یعنی اُمّه تامیر ـ ه ـ نو (یوتی‌ان) [1] ملاقات کرده‌ام. من با اسامه به خاطر سه میلیون دلار برای طرح‌های نیروی انسانی و توسعه اراضی در افغانستان ملاقات کردم، اما او گفت که حساب‌هایش مسدود است و هیچ کمکی

1. Ummah Tameer - e - Nav (UTN)

نکرد. درباره کسانی که ملاقات من با اسامه را در راستای انتقال فنون هسته‌ای تعبیر می‌کنند، احساس خوبی ندارم. من نمی‌دانستم این ملاقات چنین پیچیدگی‌هایی پیدا خواهد کرد.

چکیده زیر از بیانیه مکتوبی است که پل اونیل وزیر خزانه‌داری ایالات متحده درباره تعیین اُمّه تامیر ــ ه ــ نو (یوان‌تی) به عنوان یک سازمان تروریستی نوشته. یوان‌تی ظاهراً از سوی چند دانشمند هسته‌ای پاکستان از جمله دکتر محمود به قصد امور خیریه شکل گرفت.(۷)

امروز، ما حساب‌های سازمان تروریستی، یوتی‌ان، و سه مدیر آن را به دلیل تأمین منابع مالی تروریسم می‌بندیم. یوتی‌ان و مدیران آن برای القاعده کمکی به مراتب بالاتر از پول فراهم آورده‌اند، آنها دانش سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی، و میکروبی را در اختیار القاعده گذاشته‌اند. بانی یوتی‌ان [محمود] سابقاً طراح اصلی و مدیر یک مولد هسته‌ای در پاکستان بود. شماری از دانشمندان برجسته پاکستانی، افسران نظامی بازنشسته، و صنعتگران به او پیوسته‌اند. در مواردی نمایندگان یوتی‌ان به افغانستان سفر کرده‌اند، و مدیران یوتی‌ان در آنجا با اسامه بن‌لادن و رهبران القاعده ملاقات داشته و درباره سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی مذاکره کرده‌اند. نمایندگان یوتی‌ان حتی پس از یازده سپتامبر درصدد تهیه سلاح‌های ویرانگرتر و قتل‌عام کننده‌تر برای بن‌لادن و ملّاعمر بوده‌اند.

پس از سقوط طالبان، CNN، حدود دویست نوار ویدئویی از آنچه به نظر می‌رسید مخزن اصلی ویدئو القاعده بوده باشد، به دست آورد. در برخی از این نوارها، اعضای القاعده سلاح‌های شیمیایی، احتمالاً گاز سیانور را بر روی سگ‌ها آزمایش می‌کنند. این آزمایش‌ها احتمالاً در اردوگاه آموزشی دارونته در خارج جلال‌آباد انجام گرفته، این اردوگاه را یک مصری به طور شگفتی با نام مستعار «ابوخباب» نامیده که سرپرستی برنامه‌های WMD القاعده را به عهده داشته است. آنچه در زیر می‌آید توصیفی است از یکی از فیلم‌های این آزمایشها.(۸)

در یک اتاق سگی در داخل قفس قرار دارد. در نزدیکی آن یک دیگ زودپز دیده می‌شود. طنابی به گردن سگ بسته شده و سر طناب بیرون از قفس افتاده است.

در داخل قفس، گاز سفیدی تولید می‌شود. صدای کسی با لهجه مصری شنیده می‌شود که می‌گوید: «شمارش را آغاز کنید.»

سگ شروع می‌کند به پارس کردن و نالیدن. سگ عصبی است و می‌کوشد گره طناب را باز کند. به شدت لگد می‌اندازد و دم تکان می‌دهد و سرانجام بی‌حرکت می‌ماند.

ابوخباب، رئیس WMD القاعده، ازبکستان ـ کشوری در مرز شمالی افغانستان که سابقاً بخشی از اتحاد شوروی بود ـ را به دلیل منابع اولیه آن برای برنامه سلاح‌های شیمیایی برگزیده بود. این چکیده‌ای است از فرمانی که او در دوم آوریل ۲۰۰۱ نوشته و این سند در نزدیک جلال‌آباد به دست آمده است.(۹)

ما برای تهیه مواد شیمیایی مایع و غیرمایع در اسرع وقت، به ازبکستان نیازمندیم. قبلاً پیش‌بینی‌های احتیاطی لازم را در خصوص تحویل مواد و سلامتی افراد ما به عمل بیاورید. سعی کنید از افراد ارتش اوزبک که در این زمینه تجربه دارند استفاده کنید. استفاده از ماسک‌های صورت، لباس حفاظتی و کفش‌های محافظ را فراموش نکنید. این دستور را بدون تأخیر انجام دهید.

ابوولید المصری سردبیر مجلّه *الاماره*، مجلّه عربی زبان طالبان بود.(۱۰)

رؤیاهای جناح تندرو القاعده، که در مواردی به شکل تقاضا در راستای اهمیت داشتن سلاح‌های کشتار جمعی و انبار برخی از آن در خاک آمریکا مطرح می‌شد، برای آن بود که در برابر تجاوز آمریکا به افغانستان واکنشی سریع و مستقیم نشان داده شود.

نتیجه این شد که القاعده به منظور دفاع باید این سلاح‌ها را در اختیار داشته باشد و در صورتی که موفق به تهیه آن به شکل سلاح هسته‌ای، میکروبی، یا میادین شیمیایی بشود، در صورت ضرورت، و استفاده طرف دیگر از سلاح‌های کشتار جمعی، و عدم گریز از عکس‌العمل، از آن استفاده کند.

گروه دیگر بر این باور بودند که این نوع سلاح‌ها، در صورتی که بن‌لادن بتواند آن را تهیه کند، می‌تواند به واسطه کهنگی و قدرت تخریبی اندک، [صرفاً از نظر ماهیتی] استفاده موقتی داشته باشد. به هرحال برای ایجاد ترس، آنها را همچنان «سلاح‌های کشتار جمعی» می‌نامیدند. اینها از نظر تاکتیکی سلاح‌های کهنه‌ای هستند و توانایی‌های استراتژیک ندارند. به عبارت دیگر، استفاده از آنها به مجاهدان، اعتبار، توانایی، شخصیت می‌دهد و تأثیر روانی بر آنها به جای می‌گذارد.

جمعیت نزدیک به بن‌لادن معتقد بودند که این سلاح‌های ویرانگر می‌تواند توانایی جنگی و نیروی روانی جنگجویان القاعده را بسیار افزایش دهد. مهمترین سؤال‌ها عبارت بودند از: اگر چنین سلاحی تهیه شود از آن باید در خطه مسلمانان علیه دشمن استفاده شود یا در خاک خود دشمن؟ نیروهای نظامی دشمن هدف این سلاح‌ها (در صورت تأمین) خواهد بود یا غیرنظامیان نیز مورد هدف قرار خواهند گرفت؟ در این زمینه تعابیر و نظرات گوناگونی وجود داشت، سپس سؤال‌های بیشتری مطرح شد. کدام‌یک از این سلاح‌ها برای موقعیت فعلی مجاهدان سودمندتر است: هسته‌ای، شیمیایی، یا میکروبی؟ اطلاعات مربوط به تهیه چنین سلاح‌هایی، محرمانه می‌ماند، یا این اطلاعات باید در میان تمام گروه‌های مجاهدان در همه نواحی پراکنده شود؟

دیگران، پرسش‌هایی درباره امکان ترکیب سلاح عمل انتحاری (تنها سلاح ترسناک موجود در دست مسلمانان) و آن سلاح‌ها [ی کشتار جمعی] به عمل آوردند. آنها یادآوری کردند که اقدامات امنیتی دشمن میزان کارآیی عملیات شهادت‌طلبانه را به مقدار زیادی کاهش می‌دهد و تداول این نوع سلاح‌ها می‌تواند ارزش عملیات شهادت‌طلبانه و تأثیر آن بر دشمن را به نحو چشمگیری گسترش دهد.

بن‌لادن در وهله نخست پیشنهادهای مربوط به WMD را تأیید نکرد و فرضیه تکراری او چنین بود که ایالات متحده، تحمل بیش از دو یا سه ضربه او را ندارد، اما نگذاشت صدایش در راستای رد این اندیشه علنی شود، احتمالاً دلیل این امر، رفتار مؤدبانه او با اطرافیانش بود. دلیل دیگرش آن بود که این مرد راستگرای القاعده، ابوحفص، جناح باز[1]ها را رهبری می‌کرد و قویاً از تهیه منابع جدید، به ویژه WMD حمایت به عمل می‌آورد. اما فکرش را درباره استراتژی کاربرد این سلاح‌ها ابراز نمی‌کرد، می‌خواست تا زمان تهیه این سلاح‌ها اندیشه خود را به تعویق اندازد. ابوحفص امور WMD را به عهده گرفت و با سرسختی و قاطعیت مشهور خود عمل کرد.

یکی از اسناد ذخیره شده در رایانه القاعده که پس از سقوط طالبان، توسط *وال استریت ژورنال* به دست آمد، نامه‌ای بود از ایمن الظواهری به ابوحفص به تاریخ پانزدهم آوریل

---

۱. پرنده شکاری. م

۱۹۹۹، چکیده آن در زیر می‌آید.(۱۱)

[غرب] دشمن، پیش از جنگ جهانی اول به فکر این سلاح‌ها[ی شیمیایی و میکربی] افتاد. به رغم خطر بی‌نهایت این سلاح‌ها، ما زمانی از وجود آن آگاه شدیم که دشمن با اظهارات مکرر خود درباره توانایی‌اش در تولید آسان این سلاح‌ها از مواد آسان‌یاب، توجه ما را به سوی آنها جلب کرد.

تعبیر طعنه‌آمیز ظواهری درباره علاقه فزاینده القاعده به سلاح‌های شیمیایی و میکربی، قابل توجه است. این غرب بوده که با پیش کشیدن قضایای مربوط به فرآوری سلاح‌های شیمیایی و میکربی، برای نخستین بار توجه القاعده را به سوی این سلاح‌ها جلب کرده است.

ابوولید المصری(۱۲)

مقامات طالبان در کابل مقدار قابل توجهی مواد رادیواکتیو در اختیار داشتند که آن را از قاچاقچی‌هایی ضبط کرده بودند که از کشورها[ی سابق اتحاد شوروی] به ویژه تاجیکستان، آمده بودند و یا از محموله‌های به‌جای مانده از نیروهای شوروی‌ها در افغانستان به دست آمده بود. برخی از این مواد برای مصارف طبی بود و مورد استفاده برخی معلوم نبود. مقامات طالبان در کابل رازهای هسته‌ای خود را به شدت پنهان نگاه می‌داشتند و همواره ترجیح می‌دادند این رازها را با پاکستان در میان بگذارند. بیشتر اوقات به اعراب اطمینان نمی‌کردند. پاکستانی‌ها مبالغ مختصری پرداخت می‌کردند، اما به مراتب مواد بیشتری از رادیواکتیو به دست می‌آوردند و فقط اینها از ارزش آن باخبر بودند و شاید به برنامه‌های هسته‌ای طالبان که چند سال بعد موضوع آن علنی شد، کمک می‌کردند. طالبان به اعراب اجازه دادند با آنچه که از این مواد باقی مانده بود، آزمایش انجام دهند.

در سپتامبر ۱۹۹۷، پنج ماه پس از مصاحبه من و پیتر جوونال با بن‌لادن، جوونال فیلم‌بردار کهنه‌کار بریتانیایی که از سال ۱۹۸۰ در افغانستان مشغول خبرنگاری بود به من گفت که شنیده گروهی از افاغنه مواد هسته‌ای به جای مانده از اتحاد شوروی سابق را می‌فروشند. آنها به یکی از دوستان جوونال نزدیک شدند، و او هم درباره مواد هسته‌ای به جوونال پیشنهاد داد.

مواد را در پنج ظرف آوردند که روی آنها توضیحاتی به خط روسی دیده می‌شد.

فروشندگان مواد مدعی بودند مواد دیگری که قابلیت استفاده در سلاح را داشته به خریداران بعضی از کشورها به قیمت حداقل دو هزار دلار فروخته‌اند. پایگاه فروشندگان در مزار شریف در شمال افغانستان نزدیک مرز اتحاد شوروی سابق واقع بود. به معنی عام می‌توان گفت که این شهر برای فروش مواد هسته‌ای که از جمهوری‌های شوروی سابق درآسیای مرکزی می‌آمد، مکان مطلوبی به شمار می‌رفت.

پیتر جوونال درباره علائمی که در یکی از جعبه‌های مواد رادیواکتیو متعلق به فروشندگان افغان پیدا شده بود، برای من یک فاکس فرستاد.

(یادداشتی نشان دهندهٔ اورانیوم) U 235 150g

(یادداشتی نشان دهنده پلوتونیوم) UP 239 50g

(یادداشتی نشان دهنده اتحاد شوروی) MO 9999 rOCT 1988 CCCP

پیتر جوونال(۱۳)

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی همواره شایعاتی درباره پخش فرآورده‌های هسته‌ای یا پاره‌هایی از پلوتونیوم در خاک افغانستان بر سر زبان‌ها بوده است. در واقع با نگاهی به گذشته گمان می‌کنم بیشتر این شایعات را مردم روسیه با حیله‌ای ماهرانه درست کرده بودند تا افغان‌ها را به خرید مواد هسته‌ای تشویق کنند. از یک دستگاه اشعه ایکس می‌شد رادیواکتیو زیادی به دست آورد. بنابر این، این شایعات درباره پلوتونیوم و اورانیوم و هرآنچه که فروشی بود، شکل گرفته بود. من شخصاً گمان می‌کنم این نقشه‌ای ماهرانه بوده است.

[دوست افغانی اطلاعاتی درباره مواد هسته‌ای آورد.] او بیمار بود. فکر می‌کنم با دوستی در مزارشریف این مواد را رؤیت کرده بود. به گمانم به او سپرده بودیم مراقب مواد باشد و اگر منعی در کار نباشد مواد را معاینه کند. او همه این توصیه‌ها را به کار بست و روز بعد خودش و دوستش بیمار شدند. گفت که ابروهایش شروع به ریزش کرده. همواره تصور می‌کردم که این مواد نوعی ضایعات رادیواکتیو است که می‌توان آن را از دستگاه اشعه ایکس در بیمارستان به دست آورد.

پس از مشورت با یک فیزیک‌دان هسته‌ای به این نتیجه رسیدیم که مواد «هسته‌ای» مذکور، به هیچ عنوان خالص نیست و احتمال دارد به نوعی ضایعات رادیواکتیو آلوده بوده باشد. به هرحال، این ضایعات می‌توانست برای تروریست‌ها در تهیه سلاح‌های

پرتوزا، یا یک بمب «کثیف» مفید باشد که با مواد منفجره مرسوم و مواد رادیواکتیو حاصل از طرح‌های صنعتی یا بیمارستان‌ها ترکیب می‌یافت. اگرچه این قبیل بمب‌ها قادر به کشتن اندکی از مردم بود، اما در صورت انفجار در یک منطقه شهری، اختلال گسترده‌ای ایجاد می‌کرد و این اختلال از واکنش عموم مردم هراسان و این واقعیت حاصل می‌شد که گروه‌های کارشناس اعزامی برای پاک‌سازی منطقه، باید مدت‌های مدید به این کار مشغول می‌شدند.

ابوخباب رئیس WMD القاعده در نامه‌ای که پس از سقوط طالبان در افغانستان کشف شده، از امکان استفاده از مواد رادیواکتیو از سوی القاعده، سخن می‌گوید.(۱۴)

همان‌طور که به ما دستور داده‌اید خلاصه‌ای از اقدامات درباره مولد هسته‌ای سنتی را به همراه شرحی از عناصر رادیواکتیو که می‌تواند کاربرد نظامی داشته باشد، فراهم آورده‌ایم. می‌توان از آنها برای حفاظت یک ناحیه یا جلوگیری از پیشروی دشمن استفاده کرد. می‌توانیم از دوستان پاکستانی خود که تجربیات زیادی در این زمینه دارند، اطلاعات بیشتری کسب کنیم.

گزیده‌های زیر از رئوس مطالب یک یادداشت معقول وزارت دفاع آمریکا مبنی بر تداوم حبس خوزه پادیلا[1] شهروند ایالات متحده به عنوان یک دشمن مخالف، نقل می‌گردد. پادیلا، یک جنایتکار خرده‌پا از فلوریدا، با ابوزبیده که به القاعده خدمت می‌کرد، و خالدشیخ‌محمّد، طراح عملیات یازده سپتامبر، در اوایل سال ۲۰۰۲ در پاکستان ملاقات کرد و تصور می‌رود درباره حمله به ایالات متحده با رادیواکتیو مذاکراتی به عمل آمد. پادیلا در هشتم مه ۲۰۰۲ در فرودگاه شیکاگو اوهار[2] دستگیر شد.(۱۵)

پادیلا می‌پذیرد که پس از عزیمت به پاکستان، دوباره با ابوزبیده در مهمان‌سرا در لاهور، پاکستان ملاقات کرده است. پادیلا پس از یک ماه اقامت در آنجا، به همراه همدست آینده‌اش و چند نفر دیگر به فیصل‌آباد سفر می‌کند و در آنجا ابوزبیده بار دیگر به آنها می‌پیوندد. پادیلا اظهار داشت که او و همدستش عملیاتی را به ابوزبیده پیشنهاد کردند مبنی بر اینکه یک بمب هسته‌ای که نحوه ساخت آن را از اینترنت فرا گرفته‌اند در ایالات متحده منفجر کنند. پادیلا مدعی است که ابوزبیده در این مورد

---

1. Jose Padilla
2. Chicago O'Hare

تردید داشت، اما، با وجود این، به آنها گفته که می‌تواند ایشان را به کراچی بفرستد تا نظر خود را به خالدشیخ‌محمّد («کاالس‌ام») ارائه کنند. کاالس‌ام در آن ایام رهبری برنامه‌های عملیاتی و تشکیلاتی القاعده را به عهده داشت. ابوزبیده ترتیبی داد تا پادیلا و همدستش پیشنهاد خود را به کاالس‌ام تسلیم کنند.

بازداشتی ارشد القاعده ۱ # با تأیید اعترافات پادیلا می‌گوید که ابوزبیده مدعی بود که فکر بمب هسته‌ای از همان آغاز فکر مناسبی نبوده، اما فکر پوشاندن مواد منفجره در اورانیوم (به عبارت دیگر «بمب کثیف») فکر بسیار مناسب‌تری بوده است. به گفته این بازداشتی، ابوزبیده به پادیلا و همدست او هشدار داد که برنامه‌ریزی بمب کثیف آن‌طور که آنها فکر می‌کنند کار ساده‌ای نیست، اما آنها معتقد بودند که می‌توانند این کار را انجام دهند و دستگیر نشوند. این بازداشتی می‌گوید که ابوزبیده تصور می‌کرد پادیلا و همدستش درباره مواد منفجره دارای معلومات هستند، آموزش مواد منفجره دیده‌اند، و جهادگر می‌باشند، اما او حضور آنها را در اردوگاهها به یاد نمی‌آورد و به یاد نمی‌آورد این دو عضو القاعده باشند، و تصور نمی‌کرد پادیلا قصد عملیات شهادت‌طلبانه داشته باشد.

این بازداشتی ارشد القاعده همچنین اظهار کرده که ابوزبیده قصد داشته از پادیلا و همدستش در عملیات آتی خود استفاده کند، اما آنها را به دلیل ناشکیبایی ایشان به نزد کاالس‌ام فرستاده است. ابوزبیده معرفی‌نامه‌ای در خصوص پادیلا و همدستش به کاالس‌ام نوشت. ابوزبیده هزینه سفر هر دو نفر را برای سفر به کراچی و ملاقات با کاالس‌ام برای تسلیم طرح به او تهیه کرد. ابوزبیده به کاالس‌ام طرح بمب کثیف را پیشنهاد کرد و هرچند که این کار را عملی نمی‌دانست، از کاالس‌ام خواست که پیشنهاد را ارزیابی کند. ابوزبیده افزود که کاالس‌ام می‌تواند در صورت تمایل، از آنها در عملیاتش در ایالات متحده استفاده کند. ابوزبیده، در نیمه مارس ۲۰۰۲، پادیلا و همدست او را به کراچی به نزد کاالس‌ام فرستاد.

سلیمان ابوغیث، اهل کویت که به عنوان سخنگوی رسمی القاعده خدمت می‌کرد، مقاله‌ای سه قسمتی تحت عنوان «*در سایه نیزه‌ها*»[1] نوشت که در ژوئن ۲۰۰۲ در الندا،

1. In the shadow of lances

وب‌سایت سازمان منتشر شد. ابوغیث با تکیه بر موردی غیرعادی به القاعده «حق» می‌دهد میلیون‌ها آمریکایی را با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، بکشد و معلول کند. چکیده‌ای از آن مقاله در زیر می‌آید.(۱۶)

چرا میلیون‌ها نفر از مردم از آنچه در یازده سپتامبر در آمریکا اتفاق افتاد دچار حیرت شدند؟ آیا دنیا منتظر اتفاق دیگری بود؟ آنچه در آمریکا اتفاق افتاد چیزی طبیعی بود، حادثه‌ای مورد انتظار برای کشوری که از ترور، سیاست تکبر، و سرکوبی امت‌ها و ملت‌ها سود می‌جوید، و تنها یک شیوه تفکر و راه زندگی را به آنها تحمیل می‌کند، گویی که مردم تمام دنیا منشی‌های ادارات دولتی او هستند و برای شرکت‌های بازرگانی و مؤسسات او استخدام شده‌اند.

یهودی‌ها مدت پنجاه سال است که ـ به برکت و حمایت آمریکایی‌ها ـ عملیات نفرت‌آوری در راستای قتل، سرکوب، سوءاستفاده، و تبعید انجام می‌دهند. یهودی‌ها حدود پنج میلیون فلسطینی را آواره کرده و نزدیک ۲۶۰۰۰۰ نفر از آنها را کشته‌اند. حدود ۱۸۰۰۰۰نفر را زخمی و نزدیک به ۱۶۰۰۰۰ نفر را معلول کرده‌اند. در نتیجه بمباران و محاصره عراق از سوی آمریکا (اشاره به تحریم‌های ملل متحد درباره عراق، پس از نخستین جنگ خلیج [فارس.م] بیش از ۱/۲۰۰/۰۰۰ مسلمان در دهه قبل کشته شده‌اند.

با توجه به ارقام، ما هنوز در آغاز راه هستیم. آمریکایی‌ها هنوز آنچه را از دست آنها کشیده‌ام از دست ما نکشیده‌اند. [شمار] کشته‌ها در مرز تجارت جهانی و پنتاگون تنها جزئی کوچک از شمار کشته‌های فلسطین، سومالی، سودان، فیلیپین، بوسنی، کشمیر، چچن و افغانستان است.

ما به برابری با آنها دست نیافته‌ایم. ما حق داریم چهار میلیون آمریکایی ـ که دومیلیون آن شامل کودکان باشد ـ را بکشیم و بیش از دو برابر آن را زخمی و صدها هزار نفر را معلول کنیم. همچنین حق ماست که با سلاح‌های شیمیایی و میکربی با آنها بجنگیم تا آنها را به ناخوشی‌های مهلک مبتلا سازیم آن‌چنان که مسلمانان در نتیجه استفاده [آمریکایی‌ها] از سلاح‌های شیمیایی و میکربی به این ناخوشی‌ها دچار گشته‌اند. آمریکا فقط زبان زور را می‌فهمد. آمریکا، تنها در تنگنایی خونین گیر افتاده است.

ابومصعب السوری، عضو سوری القاعده و محرم راز بن‌لادن برای مدتی طولانی، این بیانیه را در وب سایت جهادگران در بیست و پنجم ژانویه ۲۰۰۵ منتشر ساخت.(۱۷)

متأسفم از این که در هواپیماهایی که به نیویورک و واشنگتن در یازده سپتامبر حمله کردند، سلاح‌های کشتار جمعی وجود نداشت. ما باید بیشترین تعداد از کسانی را که در انتخابات دور دوم به بوش رأی دادند، راحت می‌کردیم!

آخرین چاره، ویرانی آمریکاست با عملیات استراتژیک از طریق استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی هسته‌ای، شیمیایی، و میکربی، در صورتی که مجاهدان بتوانند با همکاری دارندگان این سلاح‌ها، یا از طریق خرید آنها یا فرآوری و استفاده از بمب‌های اتمی سنتی، معروف به «بمب کثیف» [سلاح‌های پرتوزا] بتوانند به این سلاح‌ها دست یابند.

حامد میر، زندگی‌نامه نویس پاکستانی بن‌لادن، پس از حملات یازده سپتامبر با بن‌لادن مصاحبه کرده است.(۱۸)

در سال ۹۸ با او مصاحبه کردم. در مصاحبه، این سؤال را پیش کشیدم که بنابر بعضی از گزارش‌ها شما سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارید و در پی تهیه سلاح‌های هسته‌ای می‌باشید. در آن هنگام سؤال مرا نادیده گرفت و گفت: «سؤال بعدی.» بنابر این، در هشتم نوامبر ۲۰۰۱ سؤال خودم را تکرار کردم. و او در این هنگام پاسخ داد؛ «سیاست ما بازدارندگی است و این برای دفاع از خودمان است.»

پس از پایان مصاحبه، صبحانه خوردیم و پس از صرف آن، برایمان چای آورد. و هنگام صرف چای، من اظهار علاقه کردم که اطلاعات بیشتری درباره این موضوع هسته‌ای در اختیار داشته باشم. بنابر این، دکتر ایمن الظواهری را وارد گفت‌وگو کردم و پرسیدم: «مشکل بتوان باور کرد که شما سلاح هسته‌ای در اختیار داشته باشید. چگونه می‌توانید این نوع سلاح را خریداری کنید؟» او گفت: «آقای حامد میر، کار مشکلی نیست. اگر شما سی میلیون دلار داشته باشید، می‌توانید این نوع بمب‌های [هسته‌ای] را از بازار سیاه آسیای مرکزی بخرید، کار مشکلی نیست.»

[بن‌لادن درباره] سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای [سخن گفت]. او هرگز از کلمه میکربی استفاده نکرد، بنابراین، درباره سیاه‌زخم این سؤال را پرسیدم: «برخی از مردم گمان می‌کنند شما در پی حمله به آمریکا از طریق انتشار سیاه زخم هستید.» [یک

سلسله نامه‌های حاوی سیاه زخم پس از حملات یازده سپتامبر، در فلوریدا، واشنگتن، و نیویورک پست و باعث مرگ پنج نفر شده بود.]

خندید و گفت: «این حملات هیچ ارتباطی به ما ندارد. سؤال بعدی.»

اظهارات اسامه بن‌لادن به حامدمیر در هشتم نوامبر ۲۰۰۱.(۱۹)

مایلم بگویم در صورتی که آمریکا از سلاح‌های شیمیایی یا هسته‌ای علیه ما استفاده کند، در آن صورت ممکن است با سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای به او پاسخ دهیم. ما از این سلاح‌ها به عنوان بازدارنده استفاده می‌کنیم.

جان واکرلیند[1]، «طالبان آمریکایی» پس از دستگیری توسط سربازان ایالات متحده در افغانستان در نوامبر ۲۰۰۱ به بازجویان خود گفت که در پیرامون اردوگاه‌های آموزشی شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه پس از یازده سپتامبر موج دیگری از حملات انجام خواهد گرفت و سخن از WMD در کار خواهد بود. گزیده‌ای از «مصاحبه جان واکرلیند» در اول دسامبر ۲۰۰۱ با وزارت دفاع در زیر می‌آید.(۲۰)

حمله دوم پیش از رسیدن رمضان [دسامبر۲۰۰۱] یا در آغاز آن انجام خواهد گرفت. مرحله دوم حملات می‌تواند عوامل ناشناخته میکربی را دربرداشته باشد، امکان حمله به منابع گازهای طبیعی یا تأسیسات سلاح‌های هسته‌ای در ایالات‌متحده وجود دارد [زمینه تعبیر ـ منبع اظهارنظر براساس فرضیات و حدسیات ناشی از مذاکرات هم‌قطاران او بوده است]. تصور می‌رود این مرحله دوم باعث شود که ایالات‌متحده مرحله اول را به دست فراموشی بسپارد. انتظار می‌رود مرحله سوم کار ایالات‌متحده را تمام کند و این مرحله طی شش ماه آینده عملی گردد [زمینه تعبیر ـ منبع اظهارنظر براساس فرضیات و حدسیات ناشی از مذاکرات هم‌قطاران او بوده است].

یکی از نتایج مثبت جنگ آمریکا در افغانستان در زمستان ۲۰۰۱ که از آن قدردانی به عمل نیامده، پایان دادن به برنامه تازه پا گرفته القاعده در رابطه با WMD می‌باشد. در نتیجه این جنگ، دسترسی یا حتی جمع‌وجور کردن مواد خام سلاح‌های هسته‌ای برای بن‌لادن غیرممکن شده است. لیکن، مسلم است که القاعده سلاح‌های شیمیایی را آزمایش

1. John walker lindh

کرده و تلاش‌هایی برای دسترسی به مواد هسته‌ای به عمل آورده، تلاش‌هایی که بیهوده از آب درآمده است. کارشناسان فرآوری هسته‌ای، افسانه‌های موجود روسی، معروف به سلاح‌های هسته‌ای چمدانی را آن طور که ایمن الظواهری علناً به حامد میر گفته بود که القاعده این قبیل بمب‌ها را خریداری کرده و به نوبه خود لاف دلیری زده بود، رد می‌کنند. با وجود این، حکومت آمریکا در مورد برنامه‌ریزی خوزه پادیلا برای حمله به آمریکا با بمب کثیف، چه با شایستگی عمل کرده باشد و چه با بی‌لیاقتی، مسلم است که القاعده، یا طرفداران آن، امکان حمله با مواد پرتوزا را در برهه‌هایی از آینده خواهند داشت. در حقیقت، تا حدودی شگفت‌آور است که چرا تاکنون چنین مرحله‌ای صورت نگرفته است. زیرا دانش فنی ساختن سلاح رادیواکتیو بالاتر از دانش یک فارغ‌التحصیل فیزیک نیست.

۱۲

چگونگی ریشه دوانیدن القاعده در عراق و داستان ابومصعب الزرقاوی

جنگ ایالات‌متحده در عراق، به القاعده، گروه‌های وابسته به آن، و همفکران جهادگر، در سرتاسر جهان، نیرو بخشیده است. آنچه در عراق اتفاق افتاده، چیزی است که بن‌لادن در رؤیاهای گسترده‌اش، امیدی به آن نداشته است: ایالات‌متحده به ملت مسلمان دارای منابع غنی نفت در قلب خاورمیانه حمله کرده، از همان نوع ماجراجویی امپریالیستی که بن‌لادن مدت‌ها قبل پیشگویی کرده بود که «صلیبی‌ها» در منطقه اهداف درازمدتی را تعقیب می‌کنند. تهاجم آمریکا موجب برکناری صدام سوسیالیست و سکولار شد که بن‌لادن مدت‌ها او را به دلیل روشن کردن آتش اختلاف میان سنی و شیعیان بنیادگرای متعصب در عراق، و تحریک به جهاد «دفاعی» دیرینه برای برانگیختن مسلمانان معتقد به جهاد در سرتاسر دنیا، سرزنش کرده بود.

این در علوم دینی اسلام، موضوعی مخفی نیست، اما دلیل محکمی است بر مرگ شمار قابل‌توجهی از آمریکایی‌ها در عراق در حال حاضر. قرآن دو نوع مجوز برای جهاد دارد: یکی مربوط به جهاد «دفاعی» و این در صورتی است که سرزمین مسلمانان از سوی غیرمسلمانان مورد حمله قرار گیرد، در حالی که مجوز دیگر به جهاد «تهاجمی» مربوط است که شامل حمله بی‌جهت به کفار می‌باشد. مسلمانان عموماً مجوز جهاد دفاعی را مشروع‌ترین زمینه برای جنگ تلقی می‌کنند. مثلاً، اعلان جنگ روحانیون مسلمان علیه اشغال افغانستان از سوی شوروی در دهه ۱۹۸۰، جهاد «دفاعی» به شمار می‌رفت.

به طوری که مسلمانان سنی ـ که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند ـ یک واتیکان

دارند و آن دانشگاه الازهر باستانی در قاهره است که مرکز مهم تفکر اسلامی به شمار می‌رود. پیش از جنگ عراق، الازهر یک فتوا صادر کرد، یک قانون لازم‌الاجرا از نظر اسلام که اظهار می‌داشت در صورت حمله نیروهای «صلیبی» به عراق، جنگ با نیروهای اشغالگر، تکلیف هر مسلمانی است.(۱) روحانیون الازهر در این دیدگاه تنها نبودند. روحانیون برجسته لبنان و شیخ فضل‌الله رهبر مذهبی حزب‌الله نیز مسلمانان را به جنگ با نیروهای آمریکایی در عراق دعوت کردند.(۲) در میان آنچه این روحانیون مقتدر پس از حملات یازده سپتامبر به عمل آوردند، این سخت‌ترین مقابله به شمار می‌رفت. فضل‌الله فتوایی در محکوم‌سازی حملات صادر کرد و رئیس روحانی دانشگاه الازهر نیز چنین کرد.(۳) و روحانیون برجسته مسلمان دیگر که حملات یازده سپتامبر را محکوم کرده بودند، در برابر جنگ آمریکا برای اشغال عراق، اغماض کردند.

برخی، از جمله، رئیس‌جمهور بوش اظهار داشته بودند که جنگ با تروریست‌ها در خیابان‌های بغداد بهتر از جنگ با آنها در بوستون است. این گفته تسلی‌بخش بر اساس این قول سست استوار بود که تروریست‌های معدودی جذب محلی می‌شوند که در آنجا امکان کشته شدن هست. واقعیت این است که جنگ عراق حیطه تروریستی را بسیار گسترش داده و این از زمان شروع جنگ در موجی از حملات «چشمگیر» انعکاس یافته است. سال ۲۰۰۳ شاهد بالاترین رویارویی در این مورد در دو دهه گذشته بود. و، به طور شگفتی، تعداد حملات چشمگیر در ۲۰۰۴ به سه برابر افزایش یافت.(۴) با توجه به این ارقام، شگفت‌آور است که دونالد رامسفلد[1] وزیر دفاع شکایت کرده که «ما معیارهایی نداریم تا بدانیم در جنگ جهانی علیه ترور، موفق بوده‌ایم یا شکست خورده‌ایم.»(۵) افزایش ارقام تروریسم به‌طور نمایانی یک الگوی شاخص به نظر می‌رسد.

رئیس‌جمهور بوش مکرر گفته که عراق «مرکز جبهه جنگ با ترور» است. شاید این تنها اظهارنظری است که رئیس‌جمهور و رهبر القاعده نسبت به آن اشتراک نظر دارند. بیانات زیر از بن‌لادن است که نشان می‌دهد او هم عراق را مرکزی برای جنگ خود می‌بیند.

در هجده اکتبر ۲۰۰۳، الجزیره از بن‌لادن «پیغامی برای مردم عراق» پخش کرد. رهبر القاعده، از مشکلات موجود در برابر نیروهای ایالات‌متحده در عراق پرده برداشت.(۶)

1. Donald Rumsfeld

شکر بر جهاد شما و خداوند شما را مؤیّد کند. از اخبار خوب مشعوف شوید: آمریکا در باتلاق‌های دجله و فرات فرو رفته است. بوش صید راحتی است. در اینجا، او فعلاً وضعیت آشفته‌ای دارد و آمریکا در اینجا، در چشم مردم جهان نابود شده است. ای جوانان اسلام در هر کجا که هستید، به ویژه در کشورهای همسایه (عراق)، جهاد تکلیف شماست. خدا شاهد است اگر امکان پیوستن به شما را داشتم، تأخیر نمی‌کردم.

بن‌لادن در یک نوار ویدئویی که در ششم مه ۲۰۰۴ پخش شد، برای کشتن سفیر ال.پل «جری» برمر[1] و دیگر مقامات عالیرتبه مستقر در عراق، جایزه تعیین کرد.(۷)

آمریکا برای کشتن مبارزان راه خدا (یعنی رهبران القاعده) جایزه‌های بزرگی تعیین کرده است. ما در شبکه القاعده، ده کیلو طلا به عنوان جایزه برای کسی در نظر گرفته‌ایم که برمر اشغالگر، یا معاون او، یا فرمانده نیروهای آمریکایی، یا معاون او در عراق را بکشد.

بن‌لادن در اظهاراتی که در شانزده دسامبر ۲۰۰۴ در اینترنت منتشر شد، بر اهمیت از کار انداختن صنایع مهم نفت در عراق تأکید کرد.(۸)

هدف قراردادن آمریکا در عراق از نظر اقتصادی و تلفات جانی، فرصتی طلایی و منحصر به فرد به حساب می‌آید. فرصت را از دست ندهید تا بعداً افسوس بخورید. یکی از مهمترین دلایلی که باعث سلطه دشمنان بر سرزمین ما شده، سرقت نفت است. برای جلوگیری از بزرگترین غارت در تاریخ، هرکاری که می‌توانید انجام دهید. جدی باشید و نگذارید آنها به نفت دست پیدا کنند، و عملیات خود را در عراق و خلیج [فارس.م] هماهنگ و دقیق‌تر کنید.

این بخش، افزایش نقش القاعده در شورش عراق و روابط میان بن‌لادن و ترسناک‌ترین فرمانده شورشی در عراق، ابومصعب الزرقاوی اردنی را نشان می‌دهد. زرقاوی رابطه‌ای شل‌کن سفت‌کن با القاعده داشته که سابقه آن به اوایل دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد که زرقاوی برای نخستین بار در افغانستان می‌جنگید. او در ۱۹۹۹ برای گروه توحید خود، یک اردوگاه آموزشی در غرب افغانستان برپا کرد؛ این سازمان در ابتدا تا حدودی با القاعده

---

1. L. paul "Jerry" Bremer

از نظر سربازگیری و منابع رقابت داشت. لیکن با ورود عراق به دومین سال جنگ در ۲۰۰۴، زرقاوی علناً بیعت خود با بن‌لادن را اعلام کرد و نام این سازمان را به القاعده در بین‌النهرین[1] (یعنی عراق) تغییر داد. اکنون زرقاوی نماینده بن‌لادن در زمین عراق است[2]، و این تحول مایه خشنودی رهبران القاعده می‌باشد.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام، زرقاوی را از اوایل دهه ۱۹۹۰ می‌شناسد، آنها در آن ایام در افغانستان علیه کمونیست‌ها می‌جنگیدند.(۹)

زرقاوی را در ۱۹۹۱ ـ ۱۹۹۰ در خُست [در شرق افغانستان] ملاقات کردم. فردی معمولی بود، فردی که پس از ارتکاب گناهان بی‌شمار به سوی خدا برگشته بود. او در اردن فردی خیابانی بود ـ چاقوی زیادی خورده بود؛ حدود سی‌وهفت ضربه در اردن [به او] چاقو زده بودند. او مشروب می‌خورد و سرانجام تصمیم گرفت توبه کند. به افغانستان آمد و فرد خوبی شد. بسیار دلیر بود.

در ۱۹۹۳ به اردن بازگشت و برای پانزده سال به زندان افتاد، و در ۱۹۹۹ مورد عفو پادشاه قرار گرفت و آزاد شد. پس از آن دوباره به افغانستان بازگشت؛ به القاعده یا به بن‌لادن نپیوست. به هرات در مرز ایران رفت. اردوگاه آموزشی خاص خود را برپا کرد.

به جرأت می‌گویم که قلب باشهامتی دارد، نه تنها قلب باشهامتی دارد، بلکه دل ناآرامی هم دارد، زیرا جنگجوی بسیار، بسیار، بسیار معروفی است. و معنی ترس و هراس را نمی‌داند. می‌تواند به تنهایی با یک لشکر بجنگد؛ حتی اگر همه او را ترک کنند، باز هم آماده جنگ است.

سیف‌العدل از ۲۰۰۲ به بعد فرمانده نظامی القاعده بوده است. او هم مانند حذیفه‌عزّام نخستین بار زرقاوی را در اوایل دهه ۱۹۹۰ در افغانستان ملاقات کرد. عادل گزارش مفصلی از تحول رابطه میان القاعده و زرقاوی در *الزرقاوی: نسل دوم القاعده*[3]، ارائه می‌دهد، این کتاب را فؤادحسین، روزنامه‌نگار اردنی نوشته است. روزنامه عربی زبان *القدس‌العربی*، مستقر در لندن، در مه ۲۰۰۵، انتشار این کتاب را به صورت پاورقی آغاز کرد.(۱۰)

---

1. Land of The Tow Rivers [اراضی میان دو رودخانه]

۲. زرقاوی در ۷ ژوئن ۲۰۰۶ در عراق کشته شد. این کتاب پیش از کشته شدن او، تألیف شده است. م

3. Al Zarqawi: The Second al Qaeda Generation

گزارش‌هایی دریافت کردم مبنی بر اینکه گروهی از اردنی‌ها [در ۱۹۹۹] وارد قندهار شده‌اند. در خارج از منطقه به کار خود مشغول بودم. دو هفته پس از ورود ابومصعب[الزرقاوی] به قندهار برگشتم و در مهمان‌سرایی که فرماندهی برای تازه‌واردان تهیه کرده بود به ملاقات او رفتم. ابومصعب، در نگاه اول که با دیگر برادران مخلص از در ناسازگاری درآمد، مردی تندخو جلوه کرد.

برای ملاقات با شیخ بن‌لادن و شیخ الظواهری برنامه‌ریزی کرده بودم. پس از آنکه پیشنهاد داده بودم درباره ابومصعب گفتگویی داشته باشیم، برنامه‌ای برای گفتگو در این زمینه ترتیب دادیم. ابومصعب مردی بااراده بود که گفتار چندان خوشایندی نداشت. بی‌مقدمه و مختصر از خود سخن می‌گفت. با هیچ‌یک از باورهایش سازگاری نداشت، غیرقابل سازش بود، اما هدف او روشن بود و برای نیل به آن سخت می‌کوشید ـ هدف او برقراری دوباره اسلام در جامعه بود. در خصوص اینکه چگونه جز از راه درک ایمان و آغاز جهاد به این هدف می‌توان دست یافت، توضیح زیادی ارائه نمی‌کرد. یکی از عناوین بحث ما این بود که از ابومصعب و یاران او بیعت کامل نمی‌خواستیم، بلکه می‌خواستیم برای رسیدن به اهداف مشترک، با یکدیگر همکاری و هماهنگی داشته باشیم.

هدف اصلی طرح [گفته شده] ناشی از اهمیت پیدا کردن ناحیه‌ای در افغانستان بود، ناحیه‌ای که بتوان در آنجا اردوگاه ساده‌ای برای آموزش روزانه برپا کرد. ابومصعب ناظر اردوگاه شد و برادران مخلص را از اردن، فلسطین، سوریه، لبنان، عراق و ترکیه آورد تا حضور ما در این نواحی مهم را پررنگ‌تر سازد. دومین نکته‌ای که ما با برخی از کارشناسان برادروار مورد مذاکره قرار دادیم این بود که چنین منطقه‌ای باید دور از پایگاه مرکزی ما و در معرض غربی افغانستان در مجاورت ایران باشد. پس از آنکه اولیای امور پاکستان کمند را بر دور نهضت ما سفت کردند، ایران به گذرگاهی امن برای عبور برادران مخلص تبدیل شد. ورود اعراب به افغانستان از طریق پاکستان بسیار مشکل بود، از سوی دیگر، گفته شد برادران مسیر خود را از ترکیه به ایران و از آنجا به افغانستان ترتیب دهند. هرات در افغانستان، شهر مناسبی برای عبور از مرز ایران به شمار می‌رفت و تا حدودی برای ما دور بود.

روزها به سرعت گذشت و تاریخ ملاقات‌های ماهانه ما فرا رسید. ابومصعب با

خبرهای خوبی آمد. تعداد افراد در اردوگاه به چهل‌ودو مرد، زن، و کودک، از جمله خانواده‌های ابومصعب و دو تن از یاران او رسیده بود. سه خانواده جدید سوری از راه رسیدند که یکی از آنها از اروپا آمده بود. ابومصعب به ایجاد یک جامعه کوچک اسلامی از سوی آنها امیدوار بود. گفت که برادران مخلص اردنی و فلسطینی به زودی وارد هرات خواهند شد. گفت که مسیر ایران ـ افغانستان برای عبور، امن است. این موضوع ما را به فکر انداخت تا با برخی از مردم پرهیزگار ایران روابطی برقرار کنیم تا در مورد مسائل مورد علاقه طرفین هماهنگی به عمل آید. همکاری با ایرانی‌ها بعداً ما را به افراد مخلصی رساند که با آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها خصومت داشتند. حکومت ایران در این میان نقشی نداشت.

در این میان متوجه شدم که ابومصعب مهذب‌تر شده. هنگامی که نخستین بار با هم ملاقات کردیم او آدم دیگری بود و هنگام مذاکره آدم دیگری شد. اندیشه‌ها و علایق او به اخبار سیاسی محدود شده بود، به هر حال، اکنون کسی شده بود که باید مذاکره را آغاز می‌کرد. به هر موضوعی علاقه نشان می‌داد. برای موفقیت طرح خود به روابط عمومی اهمیت می‌داد. متوجه شدم که هنگام صحبت با کسی تأثیر بیشتری بر وی می‌گذارد.

بیشتر به عربی رسمی صحبت می‌کرد در حالی که قبلاً به لهجه عادی [اردنی] خود سخن می‌گفت. همه اینها نشان می‌داد که او می‌خواهد به رهبری برجسته تبدیل شود. برادران صمیمی پرهیزگار از ملیت‌های مختلف که آنها را در هرات جمع کرده بود برای فراگیری آموزش به او پیوستند. اینها سوری، اردنی، فلسطینی، و چند لبنانی و عراقی بودند. ابومصعب توانست روابطی با **انصارالاسلام کُرد** برقرار سازد و شروع کرد به برپایی پایگاه‌هایی در شمال عراق [در ناحیه‌ای خارج از کنترل صدام‌حسین].

در پایان ۲۰۰۱ حمله ایالات‌متحده [به افغانستان] آغاز شد. ابومصعب به هرات بازگشت تا برادران ائتلافی و گروه خود را جمع کند. ما برای رویارویی، طرحی روشن یا دفاعی نداشتیم. مردان جوان القاعده، طالبان و گروه ابومصعب چاره دیگری نمی‌یافتند جز عقب‌نشینی سریع و پیوستن به ما در شرق افغانستان. برادران ائتلافی عرب القاعده در منطقه، و بازماندگان برادران ائتلافی طالبان با ۱۳۵ خودرو عقب‌نشینی کردند. در آغاز تصمیم گرفتیم بدون توجه به پیامدها، از قندهار دفاع کنیم.

برای تأمین امنیت همسران و کودکان، برآن شدیم که آنها را به پاکستان بفرستیم. خود را آماده رویارویی کردیم.

یک روز با جمعی از برادران ائتلافی سرشناس از جمله ابومصعب جلسه‌ای داشتیم. یکی از برادران مخلص از این تلفن ماهواره‌ای ثریا استفاده کرد. چند دقیقه پس از استفاده از این تلفن، محل ملاقات را با سه برادر دیگر ائتلافی ترک کردم. ده دقیقه پس از عزیمت ما، یک هواپیمای ایالات متحده، خانه‌ای را که در آن جلسه داشتیم بمباران کرد. ابومصعب و برخی از برادران مخلص هنوز در آنجا بودند. سقف خانه در نتیجه بمباران خراب شد. کسی کشته نشد، اما برخی از برادران ائتلافی از جمله ابومصعب جراحاتی برداشتند و دنده‌های ابومصعب شکست. او در نتیجه ریزش آوار دچار کوفتگی شده بود.

حمله [ایالات‌متحده] به قندهار شروع شد. رهبری تصمیم تازه‌ای برای عقب‌نشینی به کوهستان و حمل زخمی‌ها به محلی امن گرفت. ابومصعب چون زخمی بود به او گفتند به پاکستان برود، اما او اعتنایی نکرد و اصرار ورزید که برای شرکت در جنگ، همراه ما باشد.

کسی که جرأت کند به این فیل عظیم‌الجثه ـ ایالات‌متحده ـ آسیب برساند، مجازات می‌شود. مجازات بی‌نهایت افراطی است. این یکی از چالش‌های عمده رویاروی ما در آغاز کار بود. بنابراین، رهبری تصمیم بی‌باکانه‌ای برای جدایی از امارت [طالبان] و پیوستن به جامعه افغان برای یک بار دیگر، اتخاذ کرد. این حرکت سازمان را قادر ساخت به هفت سال قبل برگردد. به یک هماهنگی کاملاً آزموده که نتیجه آن شکست آمریکایی‌ها و حامیان آنها خواهد بود.

ما یکی پس از دیگری در عراق گرد هم جمع شدیم. برادران صمیمی در شبه‌جزیره عربستان، کویت، و امارات متحده عربی که در خارج از افغانستان بودند، قبلاً به آنجا رسیده بودند. آنها مبالغ فراوانی پول داشتند. منازلی برای برادران صمیمی و خانواده آنها اجاره کردیم. برادران صمیمی گروه گلبدین حکمتیار [رهبر اسلام‌گرایان تندرو در افغانستان، متحد درازمدت القاعده] با رضایت حاضر شدند به ما در این زمینه کمک کنند. منازلی برای ما تهیه کردند و تعدادی مزارع تحت مالکیت خود را در اختیار ما گذاشتند.

شادی عبدالله، اردنی فلسطینی‌الاصل، با گروه تروریستی توحید به رهبری زرقاوی، مربوط بود. پلیس آلمان در آوریل ۲۰۰۲ او را دستگیر کرد. عبدالله در بازجویی‌هایش در برابر قوه مجریه آلمان، در باره تأسیس التوحید، حضور آن در بریتانیا و نقش ابوقتاده رهبر معنوی آن سخن گفت. (عبدالله مدت کوتاهی نیز محافظ شخصی بن‌لادن بود.)

عبدالله همچنین توضیح می‌دهد که زرقاوی، حداقل تا اوایل ۲۰۰۲، توجه خود را به عملیات تروریستی در اردن و علیه اسرائیل و اهداف یهودی متمرکز ساخته بود نه علیه ایالات‌متحده و این اختلاف مرامی اصلی میان التوحید و القاعده را تشکیل می‌داد. آنچه در زیر می‌آید چکیده‌ای از بازجویی‌های شادی عبدالله در برابر بازجویان آلمانی و سؤال‌هایی در راستای آن بازجویی‌هاست.(۱۱)

الزرقاوی (با نام مستعار مُهنَّد[1]) سازمانی تروریستی متشکل از فلسطینی‌های اردنی موسوم به «گروه محمّد ابومصعب الزرقاوی» یا «التوحید» را رهبری می‌کند. شادی همچنین توضیح داد که «الزرقاوی» در ترکیب نام ابومصعب نشان می‌دهد که او اهل شهر زرقای اردن است. مرکز سازمان در هرات [در غرب افغانستان] قرار دارد. پایگاه مرکزی آنها نیز که یک اردوگاه آموزشی است در همانجا واقع است. مهنّد در کابل به سر می‌برد نه در پایگاه مرکزی. او با خانواده خود در یک منزل خصوصی زندگی می‌کند.

نمی‌توان گفت که مهنّد (زرقاوی) رهبر یک سازمان است. این با مورد بن‌لادن که همواره با محافظان خود حرکت می‌کند، متفاوت است. مهنّد خیلی عادی در خیابان‌ها راه می‌رود.

از طریق دست دادن با رهبر و خوردن سوگند وفاداری و فرمانبرداری [عضو گروه زرقاوی می‌شوید]. این کار در تمام سازمان‌ها متداول است. اگر عضو سازمانی باشید در هر اتفاقی که برای آن سازمان بیفتد سهیم هستید. باید فرامین را انجام دهید و از لودادن سازمان بپرهیزید. شخص با بستن پیمان با فرد مافوق به عضویت سازمان درمی‌آید، «در برابر خدا عهد می‌کنم که با تو کار کنم و آنچه رضای الله و پیامبر در آن باشد، در پیش گیرم.» این عهد پس از آن انجام می‌گیرد که معیار، بررسی شده باشد،

---

1. Muhannad

یعنی روشن شود که شخص فلسطینی و مسلمان است، و از اردن می‌آید و ضامنی ضمانت او را به عهده گیرد. شخص همچنین تعهد می‌کند که معتقدانه از شریعت پیروی کند. همچنین، شخص نظمی جهانی از قبیل آنچه را که اکنون در اردن برقرار است، رد می‌کند.

بسیاری از اعضای [التوحید]، نه تنها در افغانستان، بلکه در بریتانیای کبیر نیز حضور دارند. جماعت زیادی از کشورهای غربی، در سازمان از شهرت ویژه‌ای برخوردارند، زیرا به آزادی می‌توانند میان کشورها سفر کنند. حمله به یهودی‌ها، اسرائیل و ارتش اردن از اهداف سازمان است. نقشه‌ها درست پیش از اجرا، طرح می‌شد. تصور می‌رفت که حملات با انفجار یا استفاده از سلاح گرم همراه باشد. التوحید «اِ ال تی» عمدتاً در دو کشور اروپایی: آلمان و انگلستان حضور دارد.

همان‌طور که القاعده ریشه فاجعه را در وجود ایالات متحده می‌بینند، التوحید این ریشه را در وجود اسرائیل جستجو می‌کند. بنابراین، اهداف عمده هر دو سازمان در وهله نخست، از دید القاعده آمریکا و از دید التوحید، اسرائیل یا یهودی‌هاست، اما سازمان‌های موازی نیز وجود دارند که تنها از کشورهای خود عضو می‌پذیرند. مثلاً التوحید تنها از اردن عضو می‌پذیرد. این سازمان‌ها فقط اهدافی را تعقیب می‌کنند که با کشورهای مادری آنها مرتبط باشد. می‌توان سازمان‌هایی را مثال زد که مردمی از سوریه، الجزایر یا تونس را دربر می‌گیرد. بن‌لادن در پی اتحاد همه سازمان‌ها و جلب توجه آنها به سوی دشمن مشترک، یعنی ایالات‌متحده است.

می‌دانم که [در حول و حوش هزاره] حمله‌ای علیه یک هدف گردشگری در اردن ترتیب یافته بود، این هدف عبارت از کوهی بود که ظاهراً موسای نبی در آنجا توقف کرده بود تا ارض مقدس (کوه نبو[1]، اردن) را به یهودی‌ها نشان دهد. اینجا یک هدف گردشگری، مخصوصاً برای یهودی‌هاست. (سازمان اطلاعات اردن این توطئه را درهم شکست.)

معمولاً مؤسسات یهودی‌ها در سرتاسر دنیا به چشم می‌خورد و این مؤسسات در ایالات‌متحده ، فرانسه، بریتانیای کبیر و آلمان، همه اهداف مناسبی هستند. اعضای

---

1. Nebo

التوحید در ۲۰۰۲ مذاکره درباره حمله به مؤسسات یهودی در آلمان را شروع کردند. این گروه از حوادث اخیر در رویارویی اسرائیلی ـ فلسطینی بسیار خشمگین بودند. هیچ نقشه‌ای واقعی به مرحله عمل درنیامد.

من هرگز [به التوحید] نپیوستم. سوگند وفاداری نخوردم. رابطه صمیمانه من با [زرقاوی] براساس آشنایی‌ام با ابوعلی [یکی از رهبران التوحید] شکل گرفته بود. زرقاوی غالباً از من می‌خواست که سوگند بخورم، اما من به بهانه شناخت بهتر از او و مذهب، این خواسته را به تعویق می‌انداختم. از چنان موقعیتی [در سازمان] برخوردار بودم که می‌توانستم سوگند خوردن را به تعویق بیندازم. از آنجا که اجازه اقامت در آلمان را داشتم، برای سازمان مهم به حساب می‌آمدم.

فقط با تلفن با افراد مشخصی که زیر فرمان ابوعلی بودند صحبت می‌کردم و از این افراد درخواست پول می‌کردم. مقداری از این پول در مسجد جمع می‌شد. افراد پردرآمدی که بسیار مذهبی بودند این پول‌ها را می‌پرداختند. به این افراد می‌گفتیم که پول‌ها را در راه مقاصد مذهبی صرف می‌کنیم. در بیشتر موارد آنها نمی‌دانستند که پول‌ها به سوی القاعده یا سازمان‌های دیگر سرازیر می‌شود.

مشروعیت مذهبی دادن به یک حمله در اصل وظیفه ابوقتاده بود نه مهنّد (اسم مستعار زرقاوی). در انگلستان، شخصی بالاتر از مهنّد بود که ابوقتاده نامیده شد.

بازجویی شادی عبدالله نکته مهمی را آشکار می‌سازد: ابوقتاده برای مدتی طولانی مرشد روحانی زرقاوی بوده، این شخص یک روحانی اردنی بود که در ۱۹۹۳ در لندن اقامت داشت. پس از انفجار لندن در هفتم ژوئیه ۲۰۰۵ که به مرگ پنجاه‌وشش نفر منجر شد، دولت بریتانیا برنامه‌ای را برای بازگرداندن ابوقتاده به سرزمین مادریش اردن به اجرا گذاشت.

*

محرک اصلی دولت بوش برای آغاز جنگ در عراق، گزارش کالین پاول وزیر امورخارجه به شورای امنیت سازمان ملل‌متحد در پنجم فوریه ۲۰۰۳ بود. بخشی از سخنان پاول در راستای ایجاد اتحادی میان صدام‌حسین و القاعده از طریق شخص زرقاوی بود.(۱۲)

آنچه امروز می‌خواهم توجه شما را به آن جلب کنم، رابطه بالقوه بسیار شومی

است میان عراق و شبکه تروریستی القاعده، رابطه‌ای که سازمان‌های تروریستی قدیمی و شیوه‌های جدید کشتار را در یکدیگر ادغام کرده است. عراق امروز پایگاه تروریستی مرگباری است به رهبری ابومصعب الزرقاوی که همنشین و همکار اسامه بن‌لادن و نایبان او در القاعده است.

به هرحال بیشتر آگاهی‌هایی که سازمان‌های اطلاعاتی آلمان از گفته‌های شادی عبدالله و منابع دیگر در ۲۰۰۲ به دست آوردند نشان می‌دهد که زرقاوی و القاعده بیش از آنچه همکاری داشته باشند رقیب یکدیگر بوده‌اند. آنچه در زیر می‌آید خلاصه‌ای است از گزارش دفتر رسیدگی به جنایات در آلمان (*بی کا اِ*)[1] درباره زرقاوی.(۱۳)

بنابراین، به گفته شادی عبدالله میان القاعده و شیوه مورد نظر الزرقاوی فاصله‌ای وجود داشته است. الزرقاوی حمله به افسران ارتش، پلیس، و نیروهای امنیتی، سقوط دولت اردن، و تأسیس یک دولت اسلامی، همچنین حمله به یهودی‌ها و منافع آنها را در نظر دارد. از دیدگاه زرقاوی یهودی‌ها مظهر و جرثومه شرارت به شمار می‌روند؛ اما از دیدگاه القاعده، ایالات‌متحده نماینده جرثومه شرارت است. همچنین زرقاوی به عبدالله گفته که امکان دارد مغایرتی با جهت‌دهی‌های مذهبی ابوحفص الموریتانی مسئول امور مذهبی یا اسلامی در القاعده وجود داشته باشد، زیرا این جهت‌دهی با آموزش‌های موردنظر زرقاوی در تضاد است. این دیدگاه در آن ایام ظاهراً به گروه‌های دیگر هم سرایت کرده تا آنجا که زرقاوی به القاعده نپیوسته است.

حتی در بازجویی‌های رهبران القاعده نشانی از عضویت زرقاوی در القاعده دیده نمی‌شود. بنابراین، ابوزبیده (یکی از سربازان داوطلب القاعده) به جای القاعده از «گروه الزرقاوی» سخن می‌گوید.

پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر، بی‌کا اِ شروع به ردگیری مکالمات تلفنی میان مظنونان به تروریسم در آلمان و زرقاوی در افغانستان کرد. بی‌کا اِ، اف بی‌آ آلمان در فاصله نوزده اکتبر ۲۰۰۱ و هفتم آوریل ۲۰۰۲ چهل و یک مکالمه را ضبط کرد. بیشتر مکالمات میان زرقاوی و ابوعلی، نزدیک‌ترین پیرو او در آلمان انجام گرفته بود. مکالمات

---

1. German Bureuu of Criminal Investigations: علامت اختصاری آن به آلمانی «BKA» می‌باشد. م

دیگر مربوط به پیروان زرقاوی در آلمان یا میان پیروان او در آلمان و اردن رد و بدل شده بود. این گزارش امنیتی را بی‌کا اِ در آوریل ۲۰۰۲ جمع‌آوری کرد و این اطلاعات تصویر جالبی از سازمان زرقاوی و انتقال آن از افغانستان پس از یازده سپتامبر به دست می‌دهد. (در میانه ۲۰۰۲ زرقاوی به عراق رفت.)(۱۴)

نام‌ها و القاب زرقاوی

* سخنگویان می‌کوشند با استفاده از نام‌های مختلف برای زرقاوی هویت او را پنهان نگاه دارند.
* در گفتگوی مستقیم، او را حبیب یا «مهنّد» خطاب می‌کنند. وقتی با دیگران درباره او صحبت می‌کنند، او را «الزرقاوی» یا «ابومصعب» صدا می‌کنند. در مواردی او را «قریب،» «ابوحسین» یا «ایسن[1]» می‌نامند. یک بار شخصی او را «الزریجه[2]» خطاب کرد.
* در مواردی گوینده پیش از آنکه طرف مکالمه او بداند که طرف درباره زرقاوی صحبت می‌کند، از چندین نام استفاده می‌کند. نام‌های مختلف موجب آشفتگی‌هایی شده است.

کلمات رمزی

* «دانشگاه» = زندان؛ «بیمارستان» = حبس
* (احتمالاً): «خوک‌ها» = آمریکایی‌ها؛ «پروانه‌ها» = هلی‌کوپترها
* «دختر» یا «رقاصه (زن)» = گذرنامه جعلی
* «مجله» = گذرنامه؛ «دستیار گروه» = روادید (احتمالاً)
* (احتمالاً) «شرکت» = سازمان تروریستی
* «بیمار شدن» = تحت نظر پلیس قرار گرفتن

ارتباطات

* زرقاوی در افغانستان از وسائل ارتباطی ماهواره‌ای استفاده می‌کرد.

بازسازی التوحید (سازمان تروریستی اردن)

* زرقاوی در اوایل ۲۰۰۲ نشان داد که می‌خواهد التوحید را بازسازی کند. به گمان

1. Eisen
2. Ezzarija

بی‌کا اِ، ساختار قبلی در جنگ افغانستان از میان رفته بود و زرقاوی در پی فرصتی می‌گشت تا تحت رهبری خود سازمان جدیدی را تشکیل دهد.

* در آن ایام همه شبکه‌های تروریستی در حال تغییر بودند، اردوگاه‌های آموزشی در افغانستان متروک بود و تروریست‌ها ناچار بودند گروه خود را در کشورهای همسایه، به ویژه ایران و پاکستان تشکیل دهند.
* ارتباط با دوستان و همقطاران در کشورهای خارج به طور فزاینده‌ای دشوار می‌شد، زیرا سازمان‌های امنیتی بر آنها سخت می‌گرفتند و بیشتر خطوط تلفنی تحت مراقبت قرار داشت.
* شماری از مکالمات میان پیروان زرقاوی در آلمان نشان می‌دهد که بازسازی سازمان در حین اقامت زرقاوی در ایران، بعید بوده، زیرا اولیای امور از فعالیت‌های سیاسی او حمایت نمی‌کردند.

سیف‌العدل، فرمانده نظامی القاعده توضیح می‌دهد که چگونه زرقاوی در ۲۰۰۲ که ایالات‌متحده درگیر حمله به عراق بود، ایران را ترک کرده است.(۱۵)

ابومصعب [زرقاوی] و همراهان اردنی و فلسطینی‌اش ترجیح دادند به عراق بروند. در پی مباحثاتی طولانی، رنگ پوست و لهجه اردنی به آنها امکان داد به آسانی در جامعه عراق پذیرفته شوند. برداشت ما از شرایط نشان می‌داد که آمریکایی‌ها اشتباه اجتناب‌ناپذیری مرتکب خواهند شد و به زودی یا با تأخیر به عراق حمله خواهند کرد. هدف چنین حمله‌ای سرنگونی رژیم خواهد بود. بنابراین، ما خواهیم توانست نقش مهمی در مقاومت داشته باشیم.

برخلاف تکرار مکررات آمریکایی‌ها، القاعده با صدام‌حسین یا رژیم او رابطه‌ای نداشت. ما ناچار بودیم برای ورود به عراق از شمال که تحت اداره رژیم [صدام] نبود، نقشه‌ای طرح کنیم. در آن هنگام ما در جنوب در نواحی برادران سنی پراکنده بودیم. برادران مخلص انصارالاسلام [یک گروه از جهادگران کُرد مستقر در شمال عراق] اعلام کردند که حاضر هستند برای رسیدن به این هدف به ما یاری رسانند. هدف رفتن به نواحی سنی‌نشین در مرکز عراق و آمادگی برای رویارویی با تهاجم ایالات‌متحده و شکست آمریکایی‌ها بود.

بی‌کا اِ آلمان خط‌سیر زرقاوی را از ایران به شمال عراق در مسیری خارج از کنترل رژیم

صدام‌حسین ردگیری کرد. زرقاوی در آنجا با گروه تروریستی اسلام‌گرای انصارالاسلام تماس برقرار ساخت و با رهبر این گروه قرار آغاز عملیات علیه اهداف ایالات‌متحده در عراق، پس از حمله زمینی قریب‌الوقوع ایالات متحده را گذاشت.(۱۶)

پس از مداخله نظامی ایالات‌متحده که منجر به حضور نیروهای مسلح در پایان سال ۲۰۰۱ در افغانستان شد، ظاهراً اعضای القاعده از افغانستان از طریق ایران به قلمرو انصارالاسلام در شمال عراق رفتند. گفته می‌شد در میان اینها گروهی ۲۵ ـ ۲۰ نفری از اردنی‌ها و سوری‌ها دیده می‌شدند که تحت رهبری زرقاوی قرار داشتند.

به گفته احمد الریاضی[1] شهروند اردنی، میان زرقاوی و انصارالاسلام همکاری نزدیکی نیز وجود داشت. به گفته الریاضی، ملاقات میان ملّا کرکار[2] [رهبر انصارالاسلام] و الزرقاوی احتمالاً در نیمه ۲۰۰۲ در عراق صورت گرفت. گفته می‌شود که طرفین در این ملاقات توافق کردند گروهی پانزده نفره با، سلاح‌های گرم و مواد منفجره مجهز سازند تا حملاتی علیه خارجیان و اهداف آمریکا در اردن انجام دهند.

در اوایل سال ۲۰۰۴ سازمان امنیت ایالات‌متحده نامه‌ای از زرقاوی به بن‌لادن را به دست آورد که طی آن بن‌لادن را از اوضاع عراق آگاه می‌ساخت و برای پیشبرد جهاد توصیه‌هایی دربرداشت. زرقاوی در این نامه جنگ افسار گسیخته‌ای را میان سنّی‌ها و شیعیان پیشنهاد می‌کند، پیشنهادی که بن‌لادن از دید تاریخی به منظور تجدید خلافتی واحد و نیز با توجه به اینکه برخی از رهبران ارشد القاعده در ایران عمدتاً شیعی، به نوعی در بازداشت به سر می‌بردند، آن را نپذیرفت. ائتلاف موقتی اولیای امور، ترجمه‌نامه را در فوریه ۲۰۰۴ منتشر ساخت که چکیده‌هایی از آن در زیر می‌آید.(۱۷)

به مردان در قله‌های کوه [یعنی بن‌لادن و ظواهری]، به شاهین‌های شکوهمند، سلام‌علیکم‌ورحمة‌الله‌وبرکاته.

اگرچه جسم‌هایمان از هم جداست، اما دل‌هایمان بسیار به هم نزدیک است.

گزارشی [از] عراق برایتان می‌فرستم.

---

1. al Riati
2. Krekar

پس از بررسی و آزمون، می‌توانیم دشمنانمان را به چهار گروه تقسیم کنیم.

۱. آمریکایی‌ها: همان طور که می‌دانید اینها ترسوترین مخلوقات خداوند هستند. الحمدلله که طعمه آسانی می‌باشند. از خداوند می‌خواهیم قدرت کشتن و اسارت آنها را به ما عطا فرماید تا پشتیبانانشان به هراس بیفتند و برای آزادی برادران محبوسمان با آنها معامله کنیم.

۲. کُردها: اینها لقمه‌ای [در گلو] هستند و خاری می‌باشند که زمان کَندن آنها فرا رسیده است. آنها در ته فهرست قرار دارند، به خواست خدا تلاش می‌کنیم به عناصر برجسته آنها آسیب بزنیم.

۳. سربازان، پلیس، و کارگزاران: اینها چشم، گوش و دست اشغالگران هستند و از طریق اینان می‌بینند، می‌شنوند و ضربات خشونت‌بار وارد می‌کنند. ان‌شاءالله، تصمیم داریم در آینده، پیش از تثبیت اوضاع، به شدت بر آنها بتازیم.

۴. شیعه: به گمان ما اینها کلید تغییرات هستند. منظورم این است که حمله به مذهب، سیاست، و سپاه آنها، شیعیان را مجبور خواهد کرد تا کینه‌هایی را که نسبت به سنی‌ها در دل دارند بیرون بریزند. اگر بتوانیم آنها را به سوی جنگ فرقه‌ای سوق دهیم، امکان بیداری سنی‌های بی‌تفاوت را پیدا خواهیم کرد تا این خطر تهدیدکننده را دریابند.

شما [اسامه بن‌لادن و ایمن الظواهری] برادران خیرخواه، رهبر، راهنما، و مظهر جهاد و نبرد هستید. ما خود را شایسته چالش با شما نمی‌دانیم و هرگز برای کسب جاه برای خود، مبارزه نکرده‌ایم. همه ما امیدواریم که سرنیزه‌ای باشیم و پیشاپیش حرکت کنیم و پلی باشیم تا امت [اسلام] در راه پیروزی موعود از روی آن بگذرند و فردایی که آرزویش را داریم از راه برسد. اعتقاد ما این است. اگر فکر جنگ با فرقه‌های بدعت‌گذار [شیعه] را تأیید می‌کنید، ما سربازان آماده‌ای برای شما خواهیم بود، زیرپرچم خواهیم بود، از فرامین شما پیروی خواهیم کرد و علناً و در رسانه‌های خبری نسبت به شما سوگند وفاداری خواهیم خورد. اگر شما غیر از این فکر می‌کنید، ما با هم برادریم، و مخالفت شما دوستی[مان] را خدشه‌دار نخواهد کرد. منتظر پاسخ شما هستم، خدا شما را حفظ کند.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام، بیش از یک دهه است که زرقاوی را به خوبی می‌شناسد.

او تأکید دارد که روابط میان زرقاوی و بن‌لادن تنها پس از عملیات ایالات‌متحده در عراق در ۲۰۰۳ تحکیم یافته است.

[زرقاوی] تا پیش از عزیمت به عراق با اسامه رابطه نداشت. رابطه او با اسامه از یک سال پیش [پیش از ۲۰۰۴] از طریق اینترنت آغاز شد.

دونالد رامسفلد وزیر دفاع در یک گردهمایی در شورای روابط خارجی[1] در نیویورک در چهارم اکتبر ۲۰۰۴، این دیدگاه را بعید توصیف کرد.(۱۸)

در مورد القاعده معتقدم افراد برجسته زیادی نسبت به اسامه بن‌لادن سوگند وفاداری خورده‌اند، اما تا جایی که من می‌دانم زرقاوی رهبر اصلی شبکه در عراق، نسبت به اسامه بن‌لادن تا این اواخر سوگند وفاداری نخورده است.

دو هفته پس از اظهارنظر رامسفلد در هفدهم اکتبر ۲۰۰۴، زرقاوی طی بیانیه‌ای به نام گروه توحید خود، نسبت به بن‌لادن سوگند وفاداری به عمل آورد.(۱۹) زرقاوی نام تازه‌ای، «القاعده در عراق» برای گروه خود برگزید. و نزدیک به دو سال پس از اظهارنظر نخست مقامات بوش که زرقاوی بخشی از القاعده را تشکیل می‌دهد، سرانجام تروریست اردنی نسبت به بن‌لادن سوگند وفاداری خورد.

[معلوم باشد که] التوحید با تمام رهبران و سربازانش نسبت به فرمانده مجاهد، شیخ اسامه بن‌لادن (چه زبانی و چه عملی) و نسبت به جهاد در راه خدا سوگند وفاداری یاد می‌کند تا اختلافی در میان [صفوف اسلام] نباشد و همه مذاهب متوجه خدا باشند.

ای شیخ مجاهدان، به خدا اگر فرمان دهی در اقیانوس فرو برویم از تو اطاعت خواهیم کرد. اگر چنین فرمانی بدهی، ما خواهیم پذیرفت. اگر ما را از چیزی نهی کنی، به خواست تو از آن چشم خواهیم پوشید، زیرا تو فرمانده خوبی برای سپاهیان اسلام و دشمن دیرین کفار و بدعت‌گذاران هستی!

بن‌لادن در یک نوار ویدئویی که در بیست و هفت دسامبر ۲۰۰۴ از الجزیره پخش شد، ورود زرقاوی به القاعده را خوش‌آمد گفت.(۲۰)

معتقدم که برادر ارجمند ابومصعب الزرقاوی و گروه او، خوب هستند و

1. Council on Foreign Relations

از گروهی می‌باشند که در راستای فرامین خدا می‌جنگند. خوشحال می‌شویم که آنها علیه آمریکایی‌ها دست به عملیات بزنند. ما در سازمان القاعده از اتحاد آنها با خودمان به گرمی استقبال می‌کنیم. باید یادآوری کنم که برادر مجاهد ابومصعب الزرقاوی امیر سازمان القاعده در بین‌النهرین [یعنی عراق] است. برادران گروه در آنجا باید دستورات او را به کار ببندند و در هر کار پسندیده از او اطاعت کنند.

زرقاوی در مه ۲۰۰۵ سوگند وفاداری نسبت به بن‌لادن را در نامه‌ای پی گرفت. این نامه به‌طور متفاوتی دستوراتی از رهبر القاعده می‌خواهد.(۲۱)

از سربازی که در خط آتش ایستاده، از ابومصعب الزرقاوی به امیر بزرگش اسامه بن‌لادن، سلام‌الله و برکاته علیه. امیر ما از خداوند برایتان سلامتی و طول عمر مسئلت داریم. از خدا می‌خواهیم شما را خاری در پهلوی دشمنان قرار دهد و سرانجام به شهادت نایل گرداند. ما در انتظار فرامین و دستورات شما هستیم.

آنچه در زیر می‌آید ترجمه تصحیح شده‌ای است از یک نامه ایمن الظواهری که در ژوئیه ۲۰۰۵ به یکی از همکاران زرقاوی فرستاده شده است. این نامه که در عراق به دست نیروهای ایالات متحده افتاده و در نیمه اکتبر ۲۰۰۵ منتشر گردیده، جلوه شگفتی از صراحت ظواهری را آشکار می‌سازد؛ او بر «اشتباهات» القاعده در عدم ارتباط با توده‌ها تأسف می‌خورد و تأکید می‌کند که زرقاوی در مبارزه خود با شیعه و سربریدن قربانیانش، مرتکب این اشتباه نشود.

برادر گرامی، خدای متعال می‌داند چه فرصت‌هایی را برای ملاقات با تو از دست داده‌ام، چقدر در انتظار پیوستن به تو در جنگ تاریخی‌ات علیه بزرگترین جانیان و بدعتگذاران در قلب جهان اسلام بوده‌ام، سرزمینی که محل حماسه و نبردهای بزرگ تاریخ اسلام در آنجا به وقوع پیوسته است. گمان می‌کنم اگر راهی برای پیوستن به تو پیدا کنم، به خواست خدا یک روز هم تأخیر نخواهم کرد.

برادر عزیزم، ما به رغم مشکلات و سختی‌ها اخبار تو را پی‌گیری می‌کنیم. ما پیغام تو را به اسامه بن‌لادن، حفظه‌الله دریافت کردیم (احتمالاً منظورش سوگند وفاداری زرقاوی نسبت به بن‌لادن در اکتبر ۲۰۰۴ است). از سوی دیگر، در آخرین

سخنانم ـ که روز یکشنبه هجده ژوئن ۲۰۰۵ از الجزیره پخش شد ـ با اطمینان به تو سلام رساندم و از اعمال قهرمانانه تو در دفاع از اسلام و مسلمین حمایت و قدردانی کردم.

می‌خواهم دوباره تو را از موضع‌گیری خودمان مطمئن سازم. تابستان با گرمای عملیات فزاینده در افغانستان آغاز شده است. خطر واقعی از سوی ارتش دست‌نشانده پاکستان است که به عملیاتی در نواحی قبایلی پرداخته و در جستجوی مجاهدان است.

پس ما باید مدت مدیدی درباره گام‌های بعدی و چگونگی نیل به هدف بیاندیشیم و به اعتقاد حقیر، جهاد در عراق نیازمند چند هدف مترقی است:

مرحله نخست: اخراج آمریکایی‌ها از عراق.

مرحله دوم: تأسیس دولت یا امارتی اسلامی، سپس پیشبرد و حمایت آن تا نیل به مرحله خلافت ـ در خطه بیشتری از عراق، یعنی نواحی سنّی‌نشین که شما در آنجا پراکنده هستید.

مرحله سوم: گسترش موج جهاد به کشورهای سکولار در مجاورت عراق.

مرحله چهارم: تلاش برای کنار آمدن با پیشامد: برخورد با اسرائیل، زیرا اسرائیل تنها مدعی موجود در برابر هر موجودیت جدید اسلامی است.

اگر به دو هدف کوتاه‌مدت که عبارت است از بیرون راندن آمریکایی‌ها و برقراری یک امارت اسلامی در عراق برگردیم، خواهیم دید مؤثرترین اسلحه‌ای که مجاهدان می‌توانند ـ بعد از کمک و توفیق الهی ـ از آن سود جویند، حمایت توده‌های مسلمان عراق و کشورهای مسلمان همسایه است. توده‌های مسلمان ـ به دلایل متعددی که در اینجا فرصت پرداختن به آن وجود ندارد ـ گردهم جمع نمی‌شوند، مگر علیه دشمن خارجی اشغالگر، به ویژه آنکه دشمن در وهله نخست یهودی و در وهله دوم آمریکایی باشد. بنابراین جنبش مجاهدان باید از هرگونه عملی که برای توده‌های نامفهوم و مبهم باشد، احتراز جوید.

ما نمی‌خواهیم اشتباه طالبان را تکرار کنیم که تجربه حکومت را تنها به طلاب دینی و مردم قندهار محدود ساخت. آنها در رژیم حکومتی خود جایی برای

نمایندگان مردم افغانستان در نظر نگرفتند، بنابراین مردم افغان به آنها نپرداختند. جتی افراد سرسپرده موضعی تماشاگرانه در پیش گرفتند، با آمدن مهاجم، امارت (طالبان) در عرض چند روز از هم پاشید، زیرا مردم منفعل بودند و حالت خصومت داشتند.

بنابراین، یک بار دیگر به شما و تمام برادرانتان تأکید می‌کنم که اقدامات سیاسی و نظامی را، با اتحاد، همکاری و همراهی تمام رهبران فکری و متنفذ در صحنه‌های عراق توأم سازید. نمی‌توانم شیوه‌های خاصی از اقدام عملی را برای شما تعریف کنم. تو آگاهی خوبی از اوضاع داری. اما تو و برادرانت باید تلاش کنید حمایت، یاری و همکاری محافل پیرامون را جلب کنید و از طریق آنها پیش بروید تا به اجتماع، موجودیت، سازمان، یا انجمن تبدیل شوید که نماینده تمام مردم شریف عراق به حساب آید. بار دیگر خطر جدایی از توده‌ها را گوشزد می‌کنم که چقدر می‌تواند خطرناک باشد.

به این دلیل، بسیاری از ستایشگران مسلمان تو در میان توده‌های عادی، از حملات تو بر شیعه شگفت‌زده می‌شوند. هنگامی که این حملات متوجه یکی از مساجد آنها شود، پرسش‌ها جدّی‌تر می‌گردد. به باور من، این عمل نمی‌تواند مورد تأیید عموم مسلمانان باشد هرچند که سعی کنید در این مورد توضیح دهید، و این امر به تداوم تنفر خواهد انجامید.

در احساسات عامه مسلمانان که به محبت و حمایت تمایل دارد، صحنه‌های کشتار گروگان‌ها هرگز مورد پسند واقع نخواهد شد. نباید فریب ستایش مشتی از جوانان غیور و توصیف آنها از تو به عنوان شیخ کشتارکنندگان و غیره را بخوری. به شما می‌گویم که ما درگیر جنگ هستیم و بیش از نیمی از این جنگ در رسانه‌ها می‌گذرد.

میل ناتمامی برای سفر به نزد شما دارم، اما نمی‌دانم که آیا امکان سفر و پیوستن به شما هست یا نه، لطفاً در این مورد مرا آگاه سازید.

اما در مورد وضعیت خودم، به لطف و مرحمت و عنایت خداوند، در سلامت هستم. تنها از نمازگزاران خالص شما به دورم و التماس دعا دارم که مرا فراموش نکنید. خداوند متعال دختری به من عنایت فرموده که نامش را (نوّار) گذاشته‌ام، نوّار

به معنی: آهوی رَمان و زن عاری از سوءظن است.

برادر دوستدار شما

ابومحمّد [ایمن الظواهری]

یکشنبه، ۹ ژوئیه ۲۰۰۵

*

تا زمانی که اشغال نامحدود عراق را در نظر داشته باشیم، این سؤال مطرح خواهد بود که پس از پایان جنگ، «جنگجویان خارجی» به رهبری زرقاوی اردنی چه خواهند کرد. بهتر خواهد بود که به کشورهای خود برگردند و به زندگی غیرنظامی بپردازند. با داوری از «فساد» حاصله از سوی سربازان کهنه‌کار در جنگ افغان با شوروی‌ها، این جنگجویان به احتمال کارت‌های بازرگانی به دست خواهند گرفت، جنگ مؤثر مهارت‌ها و چانه‌زنی برای حقوق به راه خواهند انداخت و تکان تازه‌ای به سربازان جنبش جهاد بین‌المللی خواهند داد.

چند عامل می‌تواند به فسادی از جنگ عراق بینجامد که حتی خطرناک‌تر از فساد حاصله از جنگ افغانستان باشد. جنگجویان خارجی حتی پیش از سقوط رژیم صدام حسین وارد عراق شده بودند. آنها بیشتر حملات انتحاری را انجام دادند ـ از جمله حملاتی که منجر به عقب‌نشینی بیشتر سازمان‌های بین‌المللی و ملل متحد شد ـ و زرقاوی اردنی احتمالاً مؤثرترین فرمانده شورشی در منطقه است. اینها جنگ‌دیده‌تر از اعراب افغان هستند که با سربازان وظیفه بدون روحیه شوروی می‌جنگیدند. امروز، جنگجویان خارجی در عراق خود را در برابر بهترین ارتش تاریخ به طور قابل بحثی محک می‌زنند، در برابر نیروهای ائتلافی مهارت‌هایی کسب می‌کنند که بالاتر از مهارت‌هایی است که همپالگی‌های آنها در دهه ۱۹۸۰ کسب کرده بودند و این مهارت‌ها در عملیات تروریستی آینده‌شان بسیار مفیدتر خواهد بود. یاد می‌گیرند چگونه از مواد منفجره بیشترین استفاده را ببرند یا چگونه به جای استفاده از شیوه‌های چریکی در جنگ علیه ارتش سرخ در افغانستان، در مناطق شهری به حمله انتحاری مبادرت ورزند. فرماندهان نظامی ایالات متحده می‌گویند که فنون تکمیلی در عراق، از جنگ افغانستان مایه گرفته است.

در نهایت، درگیری در جنگ‌های عراق، احتمالاً ملت عراق را در معرض تروریسم بین‌المللی قرار خواهد داد. افغان‌ها خوشبخت بودند که پول عرب پشتوانه آنها بود و بالفعل

از نظر مذهبی، روانی از اعراب افغان فاصله گرفتند؛ آنها نه به القاعده پیوستند و نه با الهیات افراطی آن آشنا شدند؛ اما عراقی‌ها از نظر فرهنگی به جنگجویان خارجی بسیار نزدیک‌اند، و برخی‌ها داوطلب تداوم جهادهایی دیگر، حتی پس از رفتن ایالات متحده از کشورشان خواهند بود.

۱۳

بن‌لادن گریزان

اسکات مک‌کلان[1]، سخنگوی کاخ سفید، ۵ اکتبر ۲۰۰۵(۱)

ما به تعقیب بن‌لادن ادامه می‌دهیم. او را به دست عدالت خواهیم سپرد. او فعلاً گریزان است. در فروپاشی و گسستگی رهبری القاعده موفقیت بزرگی به دست آورده‌ایم. و سه چهارم سران رهبری القاعده به طرق مختلف به دست عدالت سپرده شده‌اند؛ اما این جنبشی گسترده است نه جنبش یک فرد تنها.

آنچه در زیر می‌آید، بخشی از بیانات مهمی است که بن‌لادن در حال فرار ایراد کرده است. این بیانات حاکی از یک بدبینی ابتدایی به دنبال سقوط طالبان و نبرد تورابوراست، اما پس از گذشت سال‌ها، لحن بن‌لادن به نیرومندی و اعتماد به نفس بیشتری گراییده است. حتی پس از سال ۲۰۰۴ تلاش کرده با پیشنهاد «متارکه» و عقب‌نشینی امت‌ها از ائتلاف در عراق، درست پیش از انتخابات ریاست جمهوری و خطاب مستقیم به رأی‌دهندگان آمریکایی، در نقش یک زمامدار ظاهر شود. بن‌لادن در سال‌های اخیر به طور فزاینده‌ای نقش زمامدار ارشد جهاد را پذیرفته است.

در چهاردهم دسامبر ۲۰۰۱، اسامه بن‌لادن در حول و حوش فرار از تورابورا، خواست خود را مکتوب ساخت که یادداشتی حاکی از خودنگری و دلسردکننده است. چکیده زیر برای نخستین بار در نشریه المجلّه در اکتبر ۲۰۰۲ منتشر شد.(۲)

---

1. Scott Mcclellan

خداوند به ما سفارش می‌کند هنگام فرارسیدن مرگ هر یک از ما، میراثی برای والدین و منسوبان دیگر و کلاً همه مسلمانان باقی بماند. اگر هر مسلمانی از خود بپرسد که چرا امت به این درجه از حقارت و شکست دچار شده، به این پاسخ روشن خواهد رسید که علت آن هجوم دیوانه‌وار برای یک زندگی راحت و کنار گذاشتن کتاب خداست. یهودی‌ها و مسیحی‌ها ما را با زندگی راحت و وسوسه‌های گذران آن اغوا کرده و پیش از آنکه با ارتش خود به ما حمله کنند، با ارزش‌های مادی بر ما تاخته‌اند و ما، مانند زنان ایستاده‌ایم و هیچ‌کاری نمی‌کنیم؛ زیرا عشق به مرگ در راه خدا از دل‌ها رخت بربسته است.

موضوع اصلی امتحان امت ما، ترس از مرگ در راه خداست. ای جوانان امت، آرزوی مرگ کنید، زندگی خواهید یافت. آخرین توصیه من به مجاهدان در هر کجا که هستند: نفسی تازه کنید و برای مدتی جنگ با یهودی‌ها و صلیبی‌ها را به دست فراموشی بسپارید. خود را وقف جدایی از مرتبه و مقام و ضعف و روحانیان بدی کنید که از جهاد روی‌گردان هستند و اجازه می‌دهند امت به زمین بخورد.

برادر شما ابوعبدالله اسامه بن‌محمّد بن‌لادن، روز جمعه، ۲۸ رمضان ۱۴۲۲ هجری، برابر با ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱.

بن‌لادن روز بعد از شب قدر که با بیست و هفت رمضان مطابقت دارد، خواست خود را امضا کرده. بنابر آنچه در سوره آل‌عمران[1] آمده، این روز برای مسلمانان اهمیت ویژه‌ای دارد و مخصوصاً اگر گمان مرگ در پیش باشد، زیرا در این شب، دروازه‌های بهشت باز است. در این دوره، مرگ به روشنی ذهن بن‌لادن را مشغول کرده بود.

در بیست و هفتم دسامبر ۲۰۰۱ الجزیره نخستین نوار ویدئویی از سخنان بن‌لادن را پس از فرارش از تورابورا به روی آنتن فرستاد. بن‌لادن اظهار داشت که اکنون تأکید برنقش شخص او و پیروانش (سازمان القاعده) نیست، بلکه باید بر بیداری مسلمانان (ایدئولوژی القاعده) تأکید شود. (۳)

رویدادهای اخیر، حقایق مهمی را آشکار ساخت. اکنون روشن شده که غرب کلاً و آمریکا خصوصاً تنفری ناگفتنی از اسلام دارند. تروریسم ضدآمریکا شایسته ستایش

۱. مشخص نیست از کدام آیه چنین برداشتی شده است؟!.م

است، زیرا واکنشی است در برابر بی‌عدالتی و هدف آن واداشتن آمریکا به دست کشیدن از حمایت اسرائیل است که مردم ما را می‌کشد. ما می‌گوییم که مرگ آمریکا نزدیک است، چه بن‌لادن یا پیروان او زنده باشند یا مرده، زیرا بیداری امت مسلمان تحقق یافته است.

حمزه بن‌لادن یکی از پسران بن‌لادن است. حمزه در شعری که در ژوئن ۲۰۰۲ به وب‌سایت اصلی القاعده «مطالعات و تحقیقات اسلامی» پست شده، درباره مشکلات جاری زندگی، پدرش را مورد خطاب قرار داده است. (۴)

ای پدر! به کجا می‌گریزی و ما کی خانه‌ای خواهیم داشت؟ ای پدر! به هر جای کره زمین می‌نگرم، آن را خطرناک می‌بینم. کی خانه ما از تعقیب رهایی خواهد یافت؟ چرا فقط ما در سر راهمان مانع می‌بینیم؟ ای پدر! چرا بمب‌ها مانند باران بر سر ما می‌بارد؟ چرا به کودکی رحم نمی‌شود؟

ای پدر! چه اتفاقی برای ما افتاده که خطر در کمین ماست؟ سرنوشت ما جاودانگی است، خدای متعال پیروزی را از آن ما گرداند. پدر درباره آنچه می‌بینم، چیزی قانع‌کننده به من بگو.

بن‌لادن با اشعار خود به پسرش پاسخ داد:

ای پسر! کافی است بگویم من پر از غصه و اندوهم. چه می‌توانم بگویم در حالی که ما در دنیایی پر از کاهلی و ناخشنودی زندگی می‌کنیم؟ درباره دنیایی که نابینا و بینا یکسان آن را درک می‌کنند، چه می‌توانم بگویم؟ پسرم مرا ببخش، جز همین راه دشوار راهی در پیش‌رو نمی‌بینم. یک دهه در آوارگی و سفر سپری شده و ما اکنون در مصیبت گرفتاریم. امنیت رخت بر بسته، اما خطر همچنان باقی است. این دنیای پر از جنایتی است که در آن کودکان را مانند چهارپایان سر می‌برند. تا کی مرد واقعی کم پیدا خواهد شد؟ کسی باید از حرم محافظت کند. من به خدای متعال سوگند خورده‌ام که با کفار بجنگم.

بن‌لادن و مرد شماره دو او، ایمن الظواهری، به رغم فرار توانسته‌اند از طریق یک سلسله نوارهای ویدئویی که در سطح گسترده‌ای منتشر شده، همچنان مبارزان جهادگر را در سرتاسر دنیا تحت تأثیر قرار دهند. رهبران القاعده برای به راه انداختن حملات و اقدامات بعدی خود از ارتباط محکمی برخوردارند.(۵) اندکی پس از دعوت بن‌لادن به

تجدید حملات علیه غرب در اکتبر ۲۰۰۲، در بالی اندونزی، بمبی در یک دیسکو منفجر شد و دویست نفر را که بیشترشان گردشگر خارجی بودند، کشت و یک نفتکش فرانسوی در ساحل یمن مورد حمله انتحاری قرار گرفت. الظواهری در سپتامبر ۲۰۰۳ رئیس‌جمهور پرویز مشرف را به دلیل حمایت از عملیات ضد القاعده سرزنش کرد؛ مشرف سه ماه بعد از دو سوءقصد به زحمت جان به در برد.(۶) در اکتبر ۲۰۰۳، بن‌لادن حملاتی علیه اعضای ائتلاف در عراق ترتیب داد.(۷) در نهایت تروریست‌ها به یک کنسولگری بریتانیا در ترکیّه به کسانی که در مادرید و لندن به سر کار می‌رفتند، یورش بردند.

احمد زیدان ــ رئیس دفتر الجزیره در پاکستان ــ در دوازده نوامبر ۲۰۰۲، یک ماه پس از حملات بالی یک نوار ویدئویی مرموزی دریافت کرد.(۸)

ساعت ده بود که شخصی به من زنگ زد و گفت: «خوب، چیزی برایت دارم. یک چیز ضروری برای تو. بیا به محل ملاقات. و من به محل رفتم و ماشینم را پارک کردم، و شخصی کاملاً غافلگیرانه به من نزدیک شد، البته شب بود. و گفت: «خوب، این مال توست، بردار.» گفتم: «این چیست؟» گفت: «این نوار بن‌لادن است.» گفتم: «خوب، یک دقیقه صبرکن. می‌خواهم بپرسم...» و او ناپدید شد و البته نتوانستم صبر کنم. نوار را در داخل ویدئو گذاشتم و نوار بدون تردید مال اسامه بن‌لادن بود. بدیهی است که این خبر تازه برای من واقعاً مهم بود. او زنده بود.

نوار ویدئویی بن‌لادن در دوازده نوامبر ۲۰۰۲ از الجزیره پخش شد. تقریباً در عرض یک سال، این نخستین بیانات ویدئویی‌اش بود. ترجمه تصحیح شده آن در زیر می‌آید:

آنچه در پی پیروزی‌های نیویورک و واشنگتن تا به حال اتفاق افتاده، از جمله عملیات مربوط به آلمان‌ها در تونس [حمله یازده آوریل ۲۰۰۲ به یک کنیسه که هفده کشته داشت]، عملیات مربوط به فرانسوی‌ها در کراچی [در مه ۲۰۰۲ که به کشته شدن دوازده تن انجامید]، عملیات مربوط به استرالیایی‌ها و بریتانیایی‌ها در انفجارهای بالی [در دوازده اکتبر ۲۰۰۲ با دویست کشته]، همچنین گروگان‌گیری اخیر در مسکو [در اکتبر ۲۰۰۲ که به کشته شدن صدوبیست و نه گروگان و چهل‌ویک تروریست انجامید] و عملیات دیگر در اینجا و آنجا چیزی نبوده جز واکنش مسلمانان مشتاق به دفاع از مذهب و اجابت فرمان خدا و پیامبرشان.

آیا دولت‌های شما نمی‌دانند که کاخ سفید بزرگترین کشتار قرن را رقم زده است؟

رامسفلد قصاب ویتنام است که بیش از دو میلیون نفر را کشته است. [رامسفلد در پایان جنگ ویتنام، وزیر دفاع بود]. چنی و پاول بیش از هلاکو [سالار جنگ مغولی که در سده سیزده بغداد را تسخیر کرد و خلافت عباسیان را برانداخت] در بغداد خرابی و کشتار به بار آورده‌اند.

چرا دولت‌های شما برای حمله به ما در افغانستان، با آمریکا متحد شدند و مخصوصاً روی سخنم با بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، کانادا، آلمان و استرالیاست؟ به استرالیا درباره شرکت [در جنگ] در افغانستان هشدار داده شده بود؛ اما او این هشدار را نادیده گرفت تا اینکه انعکاس انفجارات در بالی او را بیدار کرد. این حکومت بعداً به دروغ اعلام کرد که شهروندانش هدف حملات مذکور نبوده‌اند.

اگر شما از کشته شدن [مردم] خود و متحدانتان در تونس، کراچی، بالی رنج می‌برید، کشته شدن [مردم] ما از جمله کودکان را در فلسطین و عراق به یاد بیاورید. کشته‌های ما را در افغانستان به یاد بیاورید. اگر کشته‌هایتان را در مسکو می‌بینید، کشته‌های ما را در چچن به یاد بیاورید.

تا کی بهرهٔ ما ترس، کشتار، خرابی، تبعید، یتیمی و بیوگی خواهد بود در حالی که امنیت، ثبات، و اقامت در سرزمین خود، تنها نصیب شما می‌شود؟ مدت زیادی است که با کشتار شما این وضع به تعادل رسیده، پس شما [کشته] خواهید شد و در مقابل بمب‌هایتان، پاسخ خواهید شنید.

چکیده‌ای از سخنان بن‌لادن که در شانزدهم فوریه ۲۰۰۳ منتشر شده است. از این اظهارات روشن می‌شود که قرارداد سایکس ـ پیکو[1] که در راستای فروپاشی امپراتوری عثمانی، در پایان جنگ جهانی اول میان فرانسه و انگلستان به امضا رسید، برای بن‌لادن همان نقش معاهده ورسای[2] در سال ۱۹۱۹ برای آدولف هیتلر را ایفا می‌کند: با پستی خنجر از

---

۱. قرارداد سایکس ـ پیکو (Sykes-PicotNote) توافقی سرّی بود که در شانزده مه ۱۹۱۶ سرمارک سایکس (از سوی دولت بریتانیا) و ژرژ پیکو (از طرف دولت فرانسه) آن را امضا کردند. بنابه این قرارداد، فرانسه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، سوریه، لبنان، کلیکیّه و موصل را به دست می‌آورد، در حالی که بریتانیا صاحب ماورای اردن، عراق و فلسطین شمالی می‌شد. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به **فرهنگ تاریخ معاصر**، تألیف آلن دابلیو پالمر، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۷خ.)

۲. متفقین پس از پیروزی در جنگ جهانی اول، در بیست و هشت ژوئن ۱۹۱۹ معاهده ورسای را با آلمان

←

پشت زدن به منظور کین‌توزی و انتقام.(۹)

ما هنوز در قرن اخیر از تأثیرات جنگ‌های صلیبی بر جهان اسلام و قرارداد سایکس ـ پیکو میان بریتانیا و فرانسه که دنیای اسلام را تکه پاره کرد، رنج می‌بریم. و اکنون یک بار دیگر خود را تحت تأثیر روح قرارداد سایکس ـ پیکو [با نامی دیگر] می‌بینیم: قرارداد بوش ـ بلر، که زیر همان پرچم و برای همین منظور انجام گرفته است ـ منظور از پرچم صلیب و هدف نابودی و غارت [مسلمانان] است.

در چهاردهم آوریل ۲۰۰۴، یک ماه پس از انفجار قطار در مادرید که ۱۹۱ کشته داشت، بن‌لادن به ملل اروپایی شرکت‌کننده در ائتلاف عراق پیشنهاد «متارکه» کرد. چکیده آن در زیر می‌آید.(۱۰)

[فکر کنید] درباره آنچه در یازده سپتامبر و یازده مارس [۲۰۰۴، انفجار در مادرید،] اتفاق افتاد. من به [اروپا] پیشنهاد صلح می‌کنم. این صلح ابتدایی می‌تواند پیش از انقضا تجدید شود و طرفین در تأسیس حکومتی جدید به توافق برسند. و اعلام آتش‌بس با عقب‌نشینی سربازان از سرزمین ما [اشاره به افغانستان و عراق] انجام می‌گیرد و تا سه ماه پس از انتشار این اعلامیه، درها باز خواهد بود. هرکس این متارکه را رد کند و خواهان جنگ باشد، ما فرزند جنگیم و هرکس این متارکه را بپذیرد، ما همراهی خواهیم کرد.

*

یکی از برجسته‌ترین رویدادهای پس از یازده سپتامبر، تصمیم بن‌لادن به اجرای عملیاتی تروریستی علیه رژیم سعودی است. این اوج تغییر اکراه اولیه بن‌لادن در مخالفت با خاندان سلطنتی سعودی بود که در اواخر دهه ۱۹۸۰ در دشمنی با دولت کینه‌جوی سعودی شکل گرفته بود.

←

امضا کردند. براساس این معاهده، آلزاس و لرن که همواره موجب منازعه میان آلمان و فرانسه بود، به فرانسه تعلق گرفت؛ چندین اراضی و شهرهای مختلف آلمان در اختیار لهستان؛ بلژیک و تحت سرپرستی سازمان ملل قرار گرفت، معادن زغال حوزهٔ سار را فرانسه تصاحب کرد؛ حوزه‌های نفوذ اقتصادی آلمان در چین، سیام، لیبریا، مصر، مراکش و سایر نواحی از دست رفت؛ ارتش آلمان به حداکثر صد هزار نفر محدود شد؛ و بیست‌وهفت میلیارد دلار غرامت به آلمان تحمیل شد. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به **تاریخ اروپا**، عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴ خ، ص ۶-۲۲۵.)

چکیده‌ای از بیانیه اسامه بن‌لادن که در شانزده دسامبر ۲۰۰۴، که به وب‌سایت قلعه پست شده است.(۱۱)

حکومت ریاض (پایتخت عربستان سعودی) به اتحادیه بین‌المللی صلیبیون کافر به رهبری بوش پیوسته که دشمن اسلام و مسلمین است. این پیام کوتاهی است به حکام ریاض و گردانندگان آن حکومت ـ میان حاکم و رعایایش درباره حقوق الزامی و اجبار طرفین اختلاف است. یکی از ویژگی‌های عمده آن این است که حاکم، حافظ مردم خود باشد؛ اما حقیقت چیز دیگری است. شما بی‌آنکه مردم بخواهند به آنها ستم می‌کنید. مردم از خواب بیدار شده‌اند و از میزان ستمگری و فساد شما آگاهی یافته‌اند. همچنین باید از سرنوشت شاه ایران و سرنوشت چائوشسکو[1] در رومانی پند بگیرید (این دو دیکتاتور در پی انقلابات مردمی، سرنگون شدند).

عبدالعزیز المقرن[2]، معروف به ابوهاجر[3]، فرماندهی عملیات القاعده در عربستان سعودی در مارس ۲۰۰۴ را به عهده گرفت. کانون المقرن حملاتی را در نواحی مسکونی در شهرهای ریاض و خُبَر در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ ترتیب داد که پنجاه و یک کشته برجای گذاشت. او همچنین مسئول مرگ سیمون کومبرس[4]، فیلم‌بردار BBC و دو آمریکایی به نام‌های رابرت جاکوبس[5] و پل جانسون[6] شناخته شد. المقرن در هجده ژوئن ۲۰۰۴ [در ریاض] کشته شد.

در اکتبر ۲۰۰۳، القاعده یک مجلّه اینترنتی با نام *صوت الجهاد*[7] به راه انداخت. المقرن در شماره‌های نخست و دوم این مجله، مصاحبه‌ای به عمل آورد. گزیده‌هایی از آن در زیر می‌آید.(۱۲) المقرن در این مصاحبه به مخالفت‌های اولیه در انجام حملات به خود عربستان سعودی اشاره می‌کند. پس از حملات یازده سپتامبر و تهاجم ایالات متحده به افغانستان، بن‌لادن و دیگر رهبران القاعده به این نتیجه رسیدند که باید کانون‌های محلی را برای انجام عملیات مورد نظر خود، فعال سازند.(۱۳) در دوازده مه ۲۰۰۳، القاعده سه ناحیه مسکونی در ریاض را مورد حمله قرار داد، سی‌وپنج تن را کشت و دویست نفر را زخمی کرد.

---

1. Ceausescu
2. Muqrin
3. Abu Hajjer
4. Simon Cumbers
5. Robert Jacobs
6. Paul Johnson
7. Voice of Jihad

امروز، الحمدلله من [در عربستان سعودی] در جبهه‌ای هستم که درصدد پاک‌سازی و آزادی از لوث حکام خیانتکار و حتی پیش از آنها از لوث صلیبیون آمریکایی و متحدان آنهاست. من سوگند خورده‌ام شبه جزیره عربستان را از شرک پاک کنم. ما در این خاک به دنیا آمده‌ایم و در روی همین خاک با صلیبی‌ها و یهودی‌ها خواهیم جنگید تا آنها را بیرون برانیم و یا به [شهادت] نایل شویم.

من پیشنهادهای زیادی از شیوخ [برای رفتن به عراق] دریافت کرده‌ام. بدبختانه خواست آنها موجب بیرون رفتن ما از شبه جزیره عربستان می‌شود. در واقع، عراق یک جبهه است و الحمدلله ما تلاش‌های زیادی در آنجا به عمل می‌آوریم. آنجا جبهه‌ای است که می‌خواهیم از آن مانند دیگر جبهه‌های [جهاد] برای جنگ با آمریکایی‌ها استفاده کنیم. به کسانی که به من پیشنهاد می‌کنند[به عراق] بروم، می‌گویم: «فراموش کنید. شما باید به برخورد با این کفار در اینجا [عربستان سعودی] نیز فکر کنید.»

[در عملیات در عربستان سعودی]، اعضای جهاد و دوستداران مجاهدان دچار تفرقه بودند، گروهی می‌گفتند که برای پاکسازی اماکن مقدسه باید به نیروهای اشغالگر حمله کنیم. گروهی دیگر می‌گفتند باید امنیت این پایگاه و این کشور [عربستان] را حفظ کنیم تا سپاهیان خود و پشتیبانی [مالی] را از آن تأمین نماییم. درواقع ما باید از این کشور استفاده کنیم؛ زیرا منابع اولیه مالی برای بیشتر نهضت‌های جهادی از این کشور تأمین می‌شود و تا اندازه‌ای امنیت و آزادی برای نهضت‌ها وجود دارد. به هرحال ما باید توازنی میان این کشور و تهاجم آمریکا به جهان اسلام و نهضت جهاد [رو به رشد آن] ایجاد کنیم.

به آنها [که با انفجار در عربستان مخالف‌اند] می‌گوییم: کافی است شما زندان‌های پر از مجاهدان جوان و عاشقان جهاد را ببینید. شما باید کاری بکنید؛ باید با دشمنان خدا بجنگید و به استخوانی در گلوی صلیبیون و یهودی‌ها تبدیل شوید.

القاعده با به راه انداختن عملیات ترور در عربستان سعودی در سال ۲۰۰۳، شروع به انتشار خبرنامه با عنوان *نشریه اردوگاه نظامی البطر*[1] کرد که جهادگران سعودی آن را اداره می‌کردند و از تصمیم القاعده به تعمیم عملیات به پادشاهی سعودی سخن می‌گفت.

1. Al Batar Military Camp Publication

متن زیر از چاپ سال ۲۰۰۳ است که برای آگاهی از اعضای القاعده در عربستان سعودی، مفید است. سیف‌العدل رهبر نظامی وقت القاعده، درباره انتخاب و اداره خانه امن توضیح می‌دهد.(۱۴)

از خانه امن برای پوشش عملیات و مقاصد امنیتی استفاده می‌شود.

چگونگی انتخاب خانه امن

۱. از محل‌های امنیتی رسمی دور باشد
۲. از نواحی جنایتکاران و قاچاقچیان موادمخدر دور باشد
۳. از نواحی پرازدحام یا پایین شهر دور باشد
۴. محلی باشد که با نواحی مسکونی پیرامون خود ترکیب شده باشد
۵. محلی باشد که مراقبت دائمی از آن مشکل باشد
۶. ترجیحاً خروجی‌های مخفی زیادی داشته باشد
۷. تنها برای یک منظور از آن استفاده شود، به منظور خانه امن

چگونگی استفاده از خانه امن

۱. برای فعالیت‌های مخفی، اما عمومی از آن استفاده شود، باید تحت پوشش داستان مناسبی از آن استفاده شود.
۲. مالک اصلی خانه نباید بداند که خانه را برای چه منظوری اجاره می‌کنید.
۳. استفاده کنندگان از خانه نباید توجه کسی را جلب کنند (یعنی مردمی ثروتمند در خانه‌ای اشرافی جلوه کنند).
۴. مرتباً باید از امنیت خانه مطمئن شوید.
۵. در خانه باید ملزومات پزشکی، غذا و تدارکات به اندازه کافی وجود داشته باشد و نیاز به ترک خانه امن به حداقل برسد.
۶. در آن واحد فقط از یک عملیات حمایت شود.
۷. نقشه‌ای از خانه با تمام درها و خروجی‌های آن تهیه و در جایی مطمئن پنهان شود.
۸. اگر درباره امنیت خود تردید داشتید، بی‌درنگ خانه را تخلیه کنید.

تلاش اساسی سعودی در راستای پاکسازی پادشاهی از القاعده با عملیات نظامی شدید و اقدامات امنیتی برای دستگیری یا کشتن تروریست‌هایی مانند عبدالعزیز مقرن بود

که در ژوئن ۲۰۰۴ پل جانسون آمریکایی متخصص تعمیر و نگهداری هلی‌کوپتر را اعدام کرد. دو روز پس از انتشار نوار ویدئویی جسد سربریده جانسون از طریق اینترنت، نیروهای امنیتی، مقرن را کشتند. به گفته مقامات رسمی سعودی از سال ۲۰۰۳ بیش از نود شبه‌نظامی کشته و هشتصد تن بازداشت شده‌اند.(۱۵)

به طور خلاصه، القاعده در عربستان سعودی خطرناک ظاهر می‌شود، اما تنها موفق می‌شود به عملیاتی پراکنده و بی‌نتیجه مبادرت کند. لیکن جهادگران سرسخت سعودی اکنون در عراق می‌جنگند. بعضی از بررسی‌ها حاکی است که بیش از نیمی از عملیات انتحاری عراق را سعودی‌ها انجام می‌دهند، و به همین دلیل، در حال حاضر، شبه‌نظامیان سعودی شوریده به نظر می‌رسند. تا زمانی که جنگ عراق به پایان نرسد، این شبه‌نظامیان به عملیات تروریستی مرگ‌آوری در پادشاهی عربستان دست خواهند زد.(۱۶)

*

پس از حملات یازده سپتامبر بن‌لادن و معاون ارشدش، ایمن الظواهری بیش از سی نوار صوتی و ویدئویی، یعنی با میانگین یک نوار در هر شش هفته، منتشر کرده‌اند. پیگیری منبع این نوارها، شیوه مطمئنی برای پیدا کردن محل رهبران القاعده است؛ لیکن با وجود این حقیقت که بیشتر این نوارها را عموماً تلویزیون الجزیره برای نخستین‌بار پخش کرده، مأموران امنیتی ایالات متحده (که سالیانه حداقل سی میلیارد دلار هزینه آنهاست) ظاهراً از ردگیری منبع نگهداری نوارها عاجزند، و این امر برای گروه امنیتی یک نوع خواری به شمار می‌رود.

انتشار نوار ویدئویی بن‌لادن درست پیش از انتخابات ریاست جمهوری، غیرمنتظره نبود. احمد زین‌الدین، رئیس دفتر الجزیره در پاکستان که نوار مشابهی از بن‌لادن، دو سال پیش از عملیات تروریستی در بالی، اندونزی، دریافت کرده بود، پنج روز پیش از انتخابات ایالات متحده در دوم نوامبر ۲۰۰۴، یک نوار ویدئویی مرموز در اسلام‌آباد دریافت کرد. باربارا استار[1] از CNN گزارش کرده در همان روزی که نوار بن‌لادن پخش می‌شد، مأموران پنتاگون، هیچ تعجبی نکردند که بن‌لادن پیرامون انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده به اظهار نظر پرداخته، هنوز هیچ نشانه‌ای در دست نیست که نیروهای امنیتی آمریکا،

1. Barbara Starr

شناخته‌ترین دریافت‌کننده این نوارها، یعنی دفتر الجزیره در پاکستان را تحت نظر گرفته باشد.(۱۷)

نوار ویدئویی بن‌لادن که در بیست و نهم اکتبر ۲۰۰۴ از الجزیره و شبکه‌های تلویزیونی سرتاسر دنیا پخش شد. برروی نوار که گویی مانند شوخی مسخره‌آمیز یک روز هالووین، از اتاق کار رئیس‌جمهور انجام گرفته، بن‌لادن از پشت یک میز مستقیماً با مردم آمریکا صحبت می‌کند و ردای طلایی رنگ به تن دارد. زمینه گفتگو بسیار روشن است و حاکی از تهیه نوار در شرایطی بسیار خوب است، و بن‌لادن را بدون تفنگ می‌بینیم که مورد نادری به نظر می‌رسد. بن‌لادن برروی نوار برای نخستین‌بار به طور دو پهلو، دخالت خود در توطئه یازده سپتامبر را می‌پذیرد و مستقیماً به ادعای معمول رئیس‌جمهور بوش که می‌گوید القاعده، ایالات متحده را به دلیل آزادی‌های آن و نه سیاست خارجی‌اش، مورد حمله قرار داده، پاسخ می‌دهد.(۱۸)

مردم آمریکا! امروز درباره بهترین راه اجتناب از یک فاجعه دیگر و درباره جنگ با شما سخن می‌گویم، درباره علل و پیامدهای جنگ صحبت می‌کنم، و در این خصوص به شما می‌گویم که امنیت مهمترین رکن زندگی انسان است و به همین دلیل مردمان آزاد بر سر امنیت خود، سازش نمی‌کنند. برخلاف آنچه بوش می‌گوید و ادعا می‌کند که ما از آزادی [شما] بیزاریم، [در این صورت] چرا ما به سوئد حمله نمی‌کنیم؟(۱۹)

من از شما [مردم] تعجب می‌کنم. [در حال حاضر] چهار سال از یازده سپتامبر گذشته، و بوش هنوز مبهم عمل می‌کند و گمراهتان می‌سازد و دلیل واقعی [حمله به شما] را به شما نمی‌گوید؛ بنابراین انگیزه‌هایی برای تکرار آن اتفاق برای شما وجود دارد.

ما با رهبر [هواپیماربایی‌های یازده سپتامبر]، محمّد عطّا موافقت کردیم تمام حملات را در عرض بیست دقیقه، پیش از آنکه بوش و دولتش بفهمند چه اتفاقی دارد می‌افتد، جامه عمل بپوشانیم. و به شما می‌گویم: فقط خدا می‌داند که ما هرگز قصد تخریب برج‌ها[ی دوقلو] را نداشتیم؛ اما پس از آن همه بی‌عدالتی و مشاهده ائتلاف میان آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها علیه مردم ما در فلسطین و لبنان، فکر خرابی برج‌ها به ذهن من خطور کرد.

امنیت شما در دست کری یا بوش یا القاعده نیست. امنیت شما در دست‌های

خودتان است. هر کشوری که امنیت ما را به هم بزند، امنیت خود را برهم زده است.

احمد زیدان رئیس دفتر الجزیره در پاکستان

اسامه طوری نگاه می‌کرد که گویی دارد در دانشگاه جرج‌تاون سخنرانی می‌کند. حالا یک روابط عمومی بسیار خوب را اداره می‌کند و بازی رسانه‌ای را به نحو احسن انجام می‌دهد.

نعمان بن عثمان، اهل لیبی که در اوایل دهه نود همراه القاعده در افغانستان جنگید، پیغام ضبط شده بن‌لادن برروی نوار ویدئویی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.(۲۰)

گویا می‌خواهید جرج بوش انتخاب شود، به عاقبت آن بیندیشید، این استدلالی بسیار ساده است. انتخاب او منطقی نیست. هشت میلیون مسلمان در آمریکا زندگی می‌کنند ـ پس آنها هم هدف مشروع به شمار می‌روند؟

جمال خلیفه داماد بن‌لادن که روزگاری هم دوست صمیمی او بوده.(۲۱)

کارهایی که اسامه می‌کند منطقی نیست، اسلامی نیست و حتی اساسی هم نیست. من بسیار متأسفم. من او را دوست دارم. واقعاً دوستش دارم؛ اما او واقعاً اشتباهات بزرگی مرتکب می‌شود. او واقعاً تصویر مخربی از اسلام ارائه می‌دهد.

حملات لندن در هفتم ژوئیه ۲۰۰۵ که طی آن چهار بمب‌گذار انتحاری بریتانیایی پنجاه و دو نفر را کشتند، حاکی از تداوم نفوذ بن‌لادن و ظواهری در میان جهادگران سرتاسر دنیاست. در یک نوار ویدئویی که بازوی رسانه‌ای القاعده، معروف به *السحاب* (ابرها) تهیه کرده و در اول سپتامبر ۲۰۰۵ منتشر شده، رهبر کانون تروریستی لندن، محمّد صدیق‌خان می‌گوید که از سوی بن‌لادن به انجام عملیات می‌پردازد. خان احتمالاً پس از کناره‌گیری از شغل خود به عنوان معلم در شهر لیدز در شمال انگلستان و عزیمت به پاکستان در نوامبر ۲۰۰۴، با القاعده ارتباط یافته است. خان بر روی نوار به لهجه یورکشایری معمول در شهرخود لیدز سخن می‌گوید، و بدون سه همکار بریتانیایی بمب‌گذار انتحاری خود ظاهر می‌گردد و اشاره می‌کند که نوار به هنگام دیدار او از پاکستان در اواخر ۲۰۰۴ تهیه شده است. چکیده اظهارات او در زیر می‌آید.(۲۲)

الحمدلله و رحمةالله و برکاته علی نبیّه. می‌خواهم این سخن و این نکته را کوتاه کنم، زیرا پیش از من مردمی که بسیار فصیح‌تر از من بوده‌اند، در این باره سخن گفته‌اند و عبارات ما شما را تحت تأثیر قرار نخواهد داد، بنابراین می‌خواهم به زبانی که برایتان

قابل فهم است، سخن بگویم: کلمات ما مرده‌اند مگر آنکه ما با خون خود به آنها زندگی بدهیم. من و هزاران مثل من، همه چیز را فدای باورهایمان می‌کنیم. دولت‌های منتخب شما که از طریق دمکراسی شکل گرفته‌اند، ستمگری‌های مداوم و فراموش نشدنی علیه مردم من و مردم دنیا مرتکب شده‌اند و حمایت شما از آنها، مسئولیت مستقیم را متوجه شما ساخته است، به همین دلیل من مستقیماً مسئول محافظت و گرفتن انتقام برادران و خواهران مسلمانم از شما هستم. تا زمانی که احساس امنیت نکنیم، شما هدف حملات ما خواهید بود و تا زمانی که بمباران، استفاده از گازهای سمی، زندانی کردن و شکنجه مردم مرا متوقف نکنید، دست از جنگ با شما نخواهیم کشید. ما در جنگ هستیم و من یک سربازم. حالا شما هم واقعیت این امر را درک خواهید کرد. این اقدام مرا در میان کسانی که دوستشان دارم مطرح خواهد ساخت، یعنی قهرمانان امروز، مانند شیخ اسامه بن‌لادن محبوب ما، دکتر ایمن الظواهری، و ابومصعب الزرقاوی، و تمام برادران و خواهرانی که در راه خدا می‌جنگند.

در همان نوار ویدئویی مربوط به خان، ظواهری می‌گوید که انفجارهای لندن به منظور انتقام‌گیری از شرکت بریتانیا در جنگ عراق انجام گرفته و نتیجه بی‌توجهی به پیشنهاد «متارکه» با ملل درگیر در ائتلاف در عراق، از سوی بن‌لادن در ۲۰۰۴ بوده که مدت آن در پانزده ژوئیه ۲۰۰۴ دقیقاً یک سال پیش از حملات لندن، به سر آمده بود.

امروز درباره حملات مبارک لندن با شما سخن می‌گوییم. آری، مردم صلیبی ائتلاف از فاجعه‌ای که دچار آن شده‌اید و به خواست خدا، پولیس‌های بوش و بلر و پیروان آنها برای شما چنین فجایعی به بار خواهند آورد، لذت ببرید. آری مردم صلیبی ائتلاف، ما به شما هشدار داده بودیم، اما ظاهراً شما از ما می‌خواهید که مزه ترس از مرگ را به شما بچشانیم. مزه‌ای که برخی از شما آن را به ما چشانیده‌اند. شیر اسلام، مجاهد شیخ اسامه بن‌لادن، حفظه‌الله، به شما پیشنهاد متارکه نکرده بود تا سرزمین‌های اسلام را ترک کنید؟

*

عبدالباری عطوان در سال ۱۹۹۶ برای روزنامه *القدس العربی*، مصاحبه‌ای با بن‌لادن انجام داد. او توضیح می‌دهد که چرا پیدا کردن رهبر القاعده بسیار سخت است.(۲۳)

[ایالات متحده] به یک دلیل نتوانست اسامه بن‌لادن را پیدا کند: او مرد فروتنی

است. می‌تواند به لقمه نانی بسازد. می‌تواند بدون تجملات زندگی کند، و مانند میلیون‌ها مردمی است که در آن بخش دنیا در افغانستان یا پاکستان زندگی می‌کنند. و همچنین محبوب مردمی است که در میان آنها و در کنار آنها حرکت می‌کند، هرجا که باشند در پاکستان یا در افغانستان. و من باور نمی‌کنم که آنها او را تحویل دهند. مردم پیرامونش او را تحسین می‌کنند. او برای آنها یک رهبر نیست. او همه چیز است. پدر است؛ برادر است؛ رهبر است، پیشواست. او سرمشقی عالی است، مردی است که از تمام دارایی‌اش دست کشیده و آمده با آنها زندگی کند، در میانشان و برای اهدافشان بجنگد، او متفاوت و فساد ناپذیر است و مظهری از پیشگامان تاریخ صدر اسلام ـ صحابه محمّد نبی ـ است.

«بن‌لادن کجاست؟» این سؤال متداولی است، اما تا حدودی سؤال بی‌پاسخی است، جز آنکه گفته می‌شود احتمالاً در مرز میان افغانستان و پاکستان جای گرفته است. اما مرز افغانستان و پاکستان ۱۵۰۰ مایل است، تقریباً فاصله‌ای از واشنگتن دی.سی تا دنور. از این محل محافظت نمی‌شود و حتی در برخی جاها بدون دفاع است؛ بنابراین، مسافرت پنهانی در این محل، نسبتاً آسان است. دو ایالت نزدیک پاکستان به افغانستان، یکی بلوچستان است که صحاری وسیع دارد و به دلیل گرمای سوزان چندان مطلوب نیست، و دیگری ایالت مرز شمال غربی است که ناحیه‌ای کوهستانی و پوشیده از سنگ چخماق می‌باشد که رؤسای قبایل با ساختن دژهایی آن را نشانه‌گذاری کرده‌اند. قبایل پشتون که یکی از بزرگترین گروه‌های قبیله‌ای در دنیا را تشکیل می‌دهند، اکثریت سکنه هر دو ایالت را تشکیل می‌دهند. آنها به پشتونوالی، قانون پشتون‌ها بسیار وفادار هستند که مهمان‌نوازی را بسیار تشویق می‌کند و همین‌طور است در مورد پناه دادن به هرکسی که در جستجوی پناهندگی است، و این نعمتی آشکار برای اعضای فراری القاعده است.

همچنین امکان دارد که بن‌لادن در جایی شهرمانند مخفی شده باشد. بیشتر نوارهای ویدئویی اخیر او قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۰۴ به طریقی حرفه‌ای تهیه شده که نشان می‌دهد به خوبی از او نگهداری می‌شود و از رویدادهای جاری آگاهی کامل دارد و این چیزی نیست که بتوان از کسی که در غارهای ناحیه مرزی قبایل گرفتار شده، انتظار داشت. در واقع از یازده سپتامبر به بعد، هیچ‌یک از فعالان مؤثر القاعده که در پاکستان دستگیر شده‌اند در نواحی قبایلی این کشور پیدا نشده‌اند؛ در عوض، اینها

در شهرهای کراچی، پیشاور، کویته، فیصل‌آباد، گجرات، و راولپندی رفت و آمد داشته‌اند. این نشان می‌دهد که بن‌لادن نیز ممکن است در برخی از نواحی شهری پناه گرفته باشد، شاید در میان نواحی قبایلی، که در طول مرز افغانستان ـ پاکستان در چند شهر کوچک سکونت دارند، اما کوتاه‌ترین پاسخ به این پرسش که بن‌لادن کجاست، می‌تواند این باشد: کی می‌داند!

۱۴

میراث بن‌لادن

رئیس‌جمهور جرج بوش در ششم اکتبر ۲۰۰۵ سخنرانی مهمیّ در موقوفه ملی برای دمکراسی در واشنگتن، دی.سی درباره جنگ با تروریسم ایراد کرد. رئیس‌جمهور در این نطق چندین‌بار از بن‌لادن نام برد، چیزی که رئیس‌جمهور به ندرت به آن مبادرت می‌کند. چکیده آن در زیر می‌آید.

شیوهٔ مرگ‌آور تندروهای اسلامی چالش بزرگی برای سده نوین ما به شمار می‌رود؛ لیکن در مواردی این جنگ به نبرد با کمونیسم در سده گذشته، شباهت‌هایی دارد. بر خلاف شیوهٔ کمونیسم، تندروی اسلامی، نخبه‌گراست و یک پیشگام خود منصوب شده‌ای آن را هدایت می‌کند که وانمود می‌کند از طرف همه توده‌های مسلمان سخن می‌گوید. بن‌لادن اظهار می‌دارد که نقش او این است که برای مسلمانان نقل قول کند؛ «چه چیزی برای آنها خوب است و چه چیزی خوب نیست.» و آنچه این مرد پرورش‌یافته در ثروت و ناز و نعمت، برای مسلمانان فقیر شایسته می‌بیند این است که آنها آدمکش و بمب‌گذار انتحاری باشند. به آنها اطمینان می‌دهد که این راه بهشت است ـ با وجود این، نمی‌تواند به تنهایی اسب سواری کند.

به سان شیوهٔ کمونیسم، دشمن تازه ما، افراد بی‌گناه را آموزش می‌دهد تا قربانی دیدگاهی سیاسی شوند. و این حاکی از خونسردی آنها در اهانت به زندگی انسان است.

شاید یک سال طول بکشد، اما سرانجام بن‌لادن دستگیر یا کشته خواهد شد. مفهوم این

کارها چیست؟ اگر بن‌لادن زنده دستگیر شود، مثلاً، در کجا محاکمه خواهد شد؟ از آنجا که جنایات او کشورهای زیادی را گرفتار کرده، می‌توان گفت که او باید در یک دادگاه ویژه بین‌المللی محاکمه شود. رفتاری که با صدام‌حسین پس از دستگیری او در عراق در دسامبر ۲۰۰۳ به عمل آمد، در صورت زنده دستگیر شدن بن‌لادن می‌تواند سرمشق خوبی برای او تلقی شود. تصاویری که از او به هنگام تسلیم و معاینه سرش از سوی پزشک برای یافتن شپش به جهانیان عرضه شد، بیش از هر چیز دیگر، دیکتاتور مرموز عراق را بی‌اعتبار کرد. چنین رفتاری می‌تواند شخصیت رمزآلود بن‌لادن را بیشتر خدشه‌دار سازد. بدیهی است که زنده دستگیر کردن بن‌لادن بعید به نظر می‌رسد. بن‌لادن بارها گفته که آماده است در راه جنگ مقدس خود، جان ببازد ـ بیاناتی که در ظاهر ارزشمند است.

در کوتاه مدت، مرگ بن‌لادن ممکن است به شکستن سد حملات خشونت‌بار علیه آمریکایی‌ها در تمام دنیا منجر شود، اما مرگ او در میان‌مدت آسیب جدی به القاعده وارد خواهد کرد، سازمان رسمی‌ای که جاذبه و مهارت‌های سازماندهی بن‌لادن، نقش خطیری در موفقیت آن داشته است؛ اما بن‌لادن یازده پسر دارد. برخی از آنها می‌توانند نقش پدرشان را در سازمان به عهده بگیرند. تاکنون سعاد بن‌لادن که در میانه بیست سالگی قرار دارد، نقش برجسته‌ای در القاعده ایفا کرده است.

در دراز مدت، «شهادت» بن‌لادن ممکن است به گسترش تأثیر تفکرات او منجر گردد. سیّد قطب به هنگام اعدام از سوی دولت مصر در ۱۹۶۶ نویسنده‌ای نسبتاً گمنام بود. پس از مرگ قطب، نوشته‌هایش که در راستای به راه‌انداختن جنگی مقدس علیه دشمنان اسلام بود، آثار بی‌حد و حصری در پی آورد. (۱) ممکن است با مرگ بن‌لادن همین جریان تکرار شود، اما اعتبار و شهرت بن‌لادن، به مراتب بیشتر از شهرت و اعتبار قطب اثرگذار خواهد بود. و به این ترتیب، عقاید بن‌لادن در صورت مرگ او، احتمالاً به معیاری در روند جاری تبدیل خواهد شد.

چکیده زیر از «خواست» بن‌لادن است که در چهارده دسامبر ۲۰۰۱ نوشته شده و در اکتبر ۲۰۰۲ در نشریه المجلّه انتشار یافته است. (۲)

خدا شاهد است که عشق به جهاد و مرگ در راه خدا زندگی مرا دربرگرفته و آیات جهاد سلول‌های قلبم را پر کرده است، «و همه با هم با مشرکان بجنگید چنان که آنها همه با هم با شما می‌جنگند.» بارها در حال تکرار این آیه مقدس از خواب بیدار

شده‌ام!

ای زنان خویشاوند! هرگز از آرایش استفاده نکنید و از اداهای فواحش و مردانه زنان غرب بپرهیزید.

ای همسران [من]، شما بعد از خدا بهترین یار و یاور من بودید؛ از روز نخست شما می‌دانستید که این راه پر از خار است و هر آن خطر نابودی در آن به چشم می‌خورد. شما زندگانی راحت در کنار بستگان خود را رها کردید و به سختی‌ها در کنار من رضایت دادید.

و اما فرزندانم، مرا ببخشید، زیرا از روزی که به ندای جهاد پاسخ مثبت داده‌ام، کمتر به شما پرداخته‌ام. من راهی پرخطر برگزیده‌ام و در این راه سختی‌ها، تلخی‌ها، فریب‌ها، و خیانت‌ها دیده‌ام. به شما نصیحت می‌کنم که با القاعده و جبهه [جبهه اسلامی برای جنگ با صلیبی‌ها و یهودی‌ها] کار نکنید.

جمال خلیفه، داماد بن‌لادن.(۳)

عمر پسر اسامه، شاید ۲۴، ۲۵ [ساله] در یازده سپتامبر در افغانستان بود. [پیش از یازده سپتامبر] پدرش به او می‌گفت که اتفاق بزرگی دارد می‌افتد: خیلی بزرگ. بنابراین، او به عربستان آمد. واقعاً از دست پدرش خشمگین بود. از اوضاع ناراحت بود. می‌گفت آنها پس از تخریب این دو برج، در پی چه چیزی خواهند بود؟ می‌گفت، این فکری واقعاً احمقانه است.

[حالا عمر] می‌خواهد تحصیل کند و مشغول کار شود؛ زیرا اسامه به تحصیل فرزندان خود نپرداخته است. او فرزندانش را به مدرسه نفرستاده است. او می‌خواهد فرزندانش به همان سنت قدیمی درس بخوانند. می‌خواهد حافظ قرآن شوند و بعد حدیث و شعر بیاموزند. بنابراین، عمر واقعاً احساس تأسف می‌کند. او تفاوتی میان خود و دیگر اعضای خانواده می‌بیند. همه آنها تحصیل‌کرده [دانشگاه] هستند.

حذیفه عزّام، پسر عبدالله عزّام.(۴)

[پسران بن‌لادن] عبدالله و عمر در عربستان هستند. عبدالرحمان در سوریه با مادرش [نخستین همسر بن‌لادن] در دمشق زندگی می‌کند. و بقیه در افغانستان هستند.

عمر پس از جنگ افغانستان برگشت. او با پدرش مخالف است. [دو سال پس از

یازده سپتامبر] او را دیدم و در مراسم حج [زیارت مکه] چهار روز در یک چادر به سر بردیم.

به او گفتم: «درباره یازده سپتامبر چه فکر می‌کنی؟» گفت، «دیوانگی است. آن افراد، آدم‌های گنگی هستند. به خاطر هیچ چیز همه‌چیز را نابود کرده‌اند. از یازده سپتامبر چه طرفی بسته‌ایم؟ مصری‌های دیوانه مسبب این رویداد هستند» و به پدرش ناسزا می‌گفت.

عبدالباری عطوان در سال ۱۹۹۶ با بن‌لادن مصاحبه کرد.(۵)

در ارزیابی از اسامه تعابیر مختلفی می‌توان به عمل‌آورد. برخی از مردم او را پدیده‌ای از قهرمانی تلقی خواهند کرد، او را داود کوچک نیرومندی در برابر جالوت نیرومند، یعنی آمریکایی‌ها قلمداد خواهند کرد. برخی از مردم او را منحوس خواهند دانست. یازده سپتامبر در حقیقت آمریکایی‌ها را به منطقه کشانید و موجب اشغال عراق شد. به باور من، اسامه بن‌لادن کسی است که چشمان آمریکایی‌ها را در رابطه با اشتباهاتشان در حمایت از دیکتاتوری‌های فاسد و منحط [در جهان عرب] باز کرد. آنها سابقاً از رفتار خود با این دیکتاتوری‌های پوسیده، خشنود بودند. از حفظ وضع موجود منطقه رضایت داشتند، اما پس از یازده سپتامبر، آمریکایی‌ها به این حقیقت پی بردند که با رژیم‌هایی کنار آمده‌اند که به نهایت استیصال رسیده‌اند و افراط‌گرایی را به نحو چشمگیری افزایش داده‌اند و به‌راستی جهان اسلام را از بنیادگرایی علیه غرب پر کرده‌اند.

ابوجندل، رئیس سابق محافظان شخصی بن‌لادن.(۶)

القاعده تبدیل به یک ایده شد. آنچه موجب دگرگونی این سازمان از یک گروه مسلح به یک ایده شد، ایالات‌متحده بود، تمام مسلمانان جهان به این نتیجه رسیدند که سرچشمه مصیبت‌شان یک چیز است: ایالات‌متحده. ایالات متحده منشأ تمام مشکلات آنها بود و در امور داخلی مسلمانان از شرق دور گرفته تا غرب دور دخالت می‌کرد. آنها به این نتیجه رسیدند که تنها راه مؤثر برای بازداشتن ایالات متحده از مداخله، راه القاعده، یعنی حملات مستقیم و رویارویی مسلحانه است. [حالا] هر عنصر القاعده فعال مایشاست. هر کسی فرصتی برای حمله پیدا می‌کند، به پیش می‌تازد. تصمیم‌گیری با خود آنهاست. این بی‌اعتنایی، تردید ایجاد می‌کند که آیا آنها

در بیعت با شیخ اسامه بن‌لادن قرار دارند یا نه.

به گمان من، او در صورت مرگ، به ویژه در صورت کشته شدن، به نمادی برای تمام پیروان خود، تبدیل خواهد شد و برای کسانی که او را باور کرده‌اند به صورت یک بت در خواهد آمد. برای کسانی که پا جای پای او بگذارند، به منبع بزرگ الهام تبدیل خواهد شد. مرگ او نیروی بزرگی از هیجان برای جنبش و تحرک تمام کسانی ایجاد خواهد کرد که در راه شهادت از او پیروی می‌کنند.

دستگیری او گزندگی بیشتری در پی خواهد داشت. این امر ممکن است به شکست روانی بزرگی برای اعضای گروه‌ها و بسیاری از مسلمانان منجر گردد.

خالد خواجه افسر سابق ارتش پاکستان که در افغانستان در ۱۹۷۸ همراه بن‌لادن جنگیده است.(۷)

او هرگز دستگیر نخواهد شد. او صدام حسین نیست. او اسامه است. اسامه مرگ را دوست دارد. بن‌لادن نقش خود را بازی می‌کند، بن‌لادن‌های خفته را بیدار کرده است.

جمال اسماعیل روزنامه‌نگار فلسطینی مستقر در پاکستان، نخستین بار در ۱۹۸۴ با بن‌لادن ملاقات کرد و از آن به بعد بارها با او روبرو شده است.(۸)

اگر بن‌لادن کشته شود، شخصیت جاذبه‌داری نیست که جایش را بگیرد. ایمن الظواهری یک روشنفکر است، نه یک رهبر، و به هر ترتیب مصری‌های دیگر رهبری او را به چالش خواهند کشانید. رهبری بن‌لادن را کسی نمی‌تواند به چالش بکشاند.

مرگ بن‌لادن برای جهادگران هزاران بار سخت‌تر از مرگ [نظریه‌پرداز جهادگر مصری سیّد] قطب [در ۱۹۶۶] خواهد بود؛ زیرا وسایل ارتباط جمعی امروز، بسیار گسترده است.

منتصرالزیّات حقوقدان مصری که نخستین بار در پی کشته شدن رئیس‌جمهور مصر انورسادات در سال ۱۹۸۱ با ایمن الظواهری در زندان آشنا شد. الزیّات در سال ۲۰۰۲ زندگی‌نامه نقادانه ظواهری را تحت عنوان *راه به سوی القاعده* نوشت، چکیده آن در زیر می‌آید.(۹)

نکته مورد مخالفت میان اسلام‌گرایان، و به ویژه میان ظواهری و من، مربوط به

بهترین راه درگیری با ابرقدرت دنیاست. بن‌لادن می‌خواهد با بی‌اعتنایی از آمریکا و مسئولیت بین‌المللی انتقام بگیرد و این شیوه در آینده نهضت‌های اسلامی جهان را گرفتار خواهد ساخت و آمریکایی‌ها و دیگر دولت‌ها را قادر خواهد کرد که در جلوی چشم ما، اسلام‌گرایان را نابود کنند. تمام اسلام‌گرایان در افغانستان با القاعده یا بن‌لادن ارتباط ندارند و حتی برخی‌ها با این مرد و افکار گروه او مخالف‌اند.

رفتار بن‌لادن و ظواهری انتقادات بسیاری را از سوی اسلام‌گرایان در مصر و خارج برانگیخت. برخی از آنها با من تماس گرفتند و از نتایج حملات [۱۱ سپتامبر] و فقدان صراحت آنها [رهبران القاعده] که آیا در پشت این عملیات قرار داشته‌اند یا نه، به شدت انتقاد کردند. بسیاری از اسلام‌گرایان از جمله ستیزه‌جویان، همچنین حامیان استفاده از ابزارهای صلح‌آمیز، از تلاش‌های ظواهری در پیوند دادن اسلام‌گرایان مصر به بن‌لادن مخالف بودند. اسلام‌گرایان ستیزه‌جو گمان می‌کردند جنگ آمریکایی‌ها در افغانستان، این امید را بیشتر خواهد کرد که اسلام‌گرایان مصری مقیم خارج بازگردند و مبارزه علیه دولت مصر را از سر گیرند. در جهان پس از یازده سپتامبر هیچ کشوری نتوانست دشمنی‌های اعمال شده از سوی ایالات‌متحده را محکوم سازد.

رحیم‌الله یوسف‌زای، یکی از روزنامه‌نگاران برجسته پاکستان، در اواخر دهه ۱۹۹۰ دوبار با بن‌لادن مصاحبه کرد.(۱۰)

گمان می‌کنم آقای بن‌لادن خود را مردی می‌بینند که زندگی‌اش را فدای باورهایش کرده است. او دوست دارد جنگ فروکش کند؛ دوست دارد شهید شود. نمی‌خواهد خود را تسلیم کند. گمان می‌کنم که به خود اجازه نمی‌دهد اسیر شود و در دادگاه‌های نیویورک او را محاکمه کنند و به این علت چنین باوری دارم که می‌دانم او تا حد مرگ خواهد جنگید. معتقدم در صورتی که شهید شود اعتبار زیادی در میان بسیاری از مسلمانان به دست خواهد آورد؛ زیرا آقای بن‌لادن در صورت مرگ قدرت بیشتری خواهد داشت تا در دوران زنده بودن.

ابو مصعب السّوری از معاشران دیرپای بن‌لادن، در دسامبر ۲۰۰۴ کتاب خود را تحت عنوان *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی* منتشر ساخت. السّوری به‌طور ضمنی روشن می‌سازد که نهضت جهادگران پس از حملات یازده سپتامبر، آسیب جدی دیده است.(۱۱)

در پی رویدادهای یازده سپتامبر وضعیت مردم مسلمان دگرگون شد. ما در

مرحله‌ای قرار داریم که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و دوستان یهودی آنها نقش رهبری را به دست آورده‌اند. از یازده سپتامبر چند نکته مهم حاصل شد که تأثیرات منفی برای مسلمانان به بار آورد:

آمریکا، امارت اسلامی در افغانستان را که پناهگاه مجاهدان بود، نابود کرد. آنها صدها تن از مجاهدان مدافع امارت را کشتند. آمریکا بیش از ششصد مجاهد را از کشورهای مختلف عربی و پاکستان بازداشت و زندانی کرد. نهضت جهاد در دهه ۱۹۶۰ شکوفا شد و در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ ادامه یافت و به برپایی امارت اسلامی در افغانستان منجر شد، اما پس از یازده سپتامبر روی به نابودی گذاشت.

دوران کلینتون با انتخاب بوش پسر بوش اول به سرآمد و این بوش اول در دوران خود، جنگ صلیبی علیه مسلمانان را آغاز کرده بود. این امر موجب ظهور مسیحیان افراط‌گرا و نهضت معروف به «مخالفان جدید» شد. آنها بی‌شرمانه به پیشبرد اندیشه‌ها، باورها و نقشه‌های خود پرداختند و اعلام کردند که آمریکا وارث امپراتوری روم است و می‌رود تا جای خود را در تاریخ و در آینده بگیرد. و آمریکا از جنگ خود با ترور سود جست تا اسلام را از بیداری دوباره باز دارد.

سعاد الفقیه، یک جراح سابق در عربستان سعودی، در لندن به یک گروه مخالف سعودی پیوست.(۱۲)

به گمان من حالا [القاعده] نفوذ بیشتری در میان جهان اسلام و عرب دارد. آنچه رهبران [ایالات متحده پس از حملات یازده سپتامبر] انجام دادند، دقیقاً همان خواست بن‌لادن بود. و آن عبارت بود از عملیات جنگی منظم علیه مسلمانان.

نعمان بن عثمان اهل لیبی که در اوایل دهه نود همراه القاعده در افغانستان جنگید.(۱۳)

یازده سپتامبر به نابودی ۹۵ درصد سازمان‌های موجود منجر شد. ایالات متحده آمریکا مستقیماً در این جنگ درگیر شد. سازمان‌ها بیش از این مقاومت نکردند.

گمان می‌کنم تاکتیک‌های بن‌لادن موجب شکست او شد نه استراتژی او ـ این تاکتیک‌ها بر استراتژی غلبه داشت. این تاکتیک‌ها همواره بر کشتن، اعدام، نابودی، انفجار، در افغانستان، در عراق اشاره داشت و حالا این تاکتیک‌ها به آمریکا و اروپا سرایت کرده بود. با این مردم نمی‌توانید سخن بگویید. کار آنها کشتن، هدف تیر قرار دادن، و سرسپردگی است.

به اعتقاد من، شخص بن‌لادن و گروه او چیزی به دست نیاورده‌اند. آنها در به دست آوردن مراد خود شکست خواهند خورد و اعتبار بن‌لادن کاهش خواهد یافت نه افزایش. آنچه رو به فزونی خواهد رفت، این تاکتیک جدید ـ حملات انتحاری ـ است.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و حتی ۱۹۹۰ تمام این گروه‌های جهادی در سرنگون‌سازی دولت‌ها شکست خوردند. خود من این را به آنها گفتم. به ظواهری گفتم، «ما شکست خوردیم. تمام نهضت‌های جهادی شکست خوردند؛ زیرا نتوانستیم مردم را به عنوان سرباز به خدمت بگیریم.» این کار به همین سادگی انجام گرفت. قوانین جنگ به ویژه جنگ نامنظم همین است. گمان می‌کنم پدرخوانده همه این چیزها مائوتسه‌تونگ باشد. این یک نظریه است، یک نظریه کامل، نظریه مائوست. ما نتوانستیم مردم را به خدمت بگیریم.

ظواهری در *سلحشوران زیر پرچم پیامبر* که مبتنی بر زندگی‌نامه است و در دسامبر ۲۰۰۱ منتشر شده، اعتراف می‌کند که القاعده نتوانسته توجه توده‌ها را جلب کند.(۱۴)

نهضت جهادی باید به توده‌ها نزدیک‌تر شود. ما باید اعتماد، احترام، و توجه مردم را جلب کنیم. توده‌ها ما را دوست نخواهند داشت، مگر آنکه احساس کنند ما آنها را دوستشان داریم، مراقبشان هستیم و آماده‌ایم از آنها دفاع کنیم.

امت اسلام به ما نخواهد پیوست مگر آنکه شعارهای مجاهدان برای توده‌های ملت مسلمان قابل فهم باشد. یگانه شعاری که امت [مسلمان] آن را درک کرده و در پنجاه سال گذشته به آن پاسخ مثبت داده، دعوت به جهاد علیه اسرائیل است. این حقیقت باید روشن شود که مسئله فلسطین، موضوعی است که احساسات امت مسلمان را در پنجاه سال گذشته، از مراکش تا اندونزی برانگیخته است. همچنین، این موضوع، محل اجماع اعراب، چه مؤمن و چه غیرمؤمن بوده است.

امت مسلمان در کنار این شعار، مشتاقانه به دعوت برای جهاد علیه آمریکایی‌ها پاسخ داده است.

این جنگ مرام‌هاست، جنگ برای بقاست و جنگی بدون متارکه است. از همه مهمتر، این هدفی است که می‌تواند چندین نسل را در راه تحقق خود به کار گیرد. صلیبی‌ها در پی دو سده جهاد مداوم [در سده‌های میانه] فلسطین و سوریه را ترک

کردند. فرانسوی‌ها [پیش از ترک الجزایر در ۱۹۶۲] بیش از یک سده آن را اشغال کرده بودند.

*

در ایالات متحده عموماً بن‌لادن تجسم «اسلام فاشیست»، یا جنایتکاری شریر شناخته می‌شود. البته تا زمانی که بن‌لادن واقعاً در مقام روشنفکری مسبب بسیاری از جنایات باشد، عنصری بسیار پیچیده‌تر از تصاویری خواهد بود که این کاریکاتورها نشان می‌دهند. به اعتقاد من، بن‌لادن بازیگر سیاسی باهوشی است که با احساس عمیق مذهبی، در برابر غرب می‌جنگد.

بن‌لادن مانند کسانی که پیش از او بودند، تروریسم را به عنوان انتخابی معقول در تحقق اهداف سیاسی زودرس و راه میان‌بری در چشم‌انداز تغییرات سیاسی پذیرفته است. مثلاً پس از جنگ جهانی دوم، نخست‌وزیر آتی اسرائیل، مناخیم بگین[1] و سازمان ایرگون[2] یک عملیات تروریستی علیه اهداف بریتانیایی به راه انداختند تا عقب‌نشینی بریتانیا از کشور را به تأخیر بیندازند و این استراتژی موفق از آب درآمد. سازمان بن‌لادن، هزاران نفر را کشته است، در حالی که قربانیان ایرگون بسیار انگشت‌شمار بودند، با این حال از تروریسم با همان انتخاب استراتژیک استفاده می‌شود ـ این اسلحه‌ای است که ضعیف از آن در برابر قوی استفاده می‌کند. بن‌لادن امیدوار است که عملیات تروریستی او علیه آمریکا، اهداف درازمدت او را در تزلزل و سرنگونی خاندان سعود تحقق ببخشد.

عمده‌ترین اهداف سیاسی بن‌لادن به درک او از مذهب بر می‌گردد. چنانکه از مصاحبه‌های این کتاب بر می‌آید، بن‌لادن از نخستین سال‌های زندگی، یک مذهبی متعصب بوده، کسی که مذهب‌گرایی‌اش حتی در نوجوانی در محیط محافظه‌کارانه عربستان سعودی در دهه ۱۹۷۰، چشمگیر بوده است.

تجربیات جنگی بن‌لادن با شوروی‌ها در افغانستان، در رابطه با اعتقادات مذهبی به او اعتماد به نفس داد ـ به اعتقاد او یک ابرقدرت در برابر مسلمانانی شکست خورده بود که سلاح چندانی نداشتند، اما مذهب، آنها را برانگیخته بود. آن تجربیات، همچنین او را تبدیل به رهبری کرد که مطمئن بود توانایی رهبری نیروها در جنگ را دارد.

1. Menachem Begin
2. Irgun

بن‌لادن اعتقادات مذهبی‌اش را در برنامه‌های سیاسی وارد کرد، برنامه‌هایی که برخی از آنها شکلی انقلابی به خود گرفته ـ سرنگون‌سازی خاندان سعود ـ و برخی شکل ضداستعماری دارد ـ پایان دادن به نفوذ غرب، به ویژه آمریکا، در شبه‌جزیره عربستان و در نهایت در تمام خاورمیانه، و سپس از جهان بزرگتر اسلام.

در سال‌های گذشته، سازمان القاعده درگیر مرام «بن‌لادنیسم» شده، مرامی که می‌تواند در مخالفت جدی با سیاست‌های خارجی غرب در خاورمیانه و میل به تغییر رژیم و حکومت شریعت و قانون اسلام، در پهنه جهان اسلام خلاصه شود. این مرام، پس از حملات یازده سپتامبر، در نتیجه انتشار گسترده بیانات بن‌لادن، به حضوری وسیع در جهان دست یافته است. همچنین، اینترنت تأثیرات گسترده‌ای در اندیشه‌های القاعده داشته است. حالا دیگر لازم نیست به افغانستان بروند و زیرپای رهبران القاعده بنشینند تا آموزش‌های مواد منفجره ببینند. امضای جهاد به یک کلیک موس از دور نیاز دارد. بن‌لادنیسم در عصر معاصر هرگز موفق نخواهد شد برای نابودی مرام‌های دیگری، مانند کمونیسم به توده‌ها متوسل شود، اما مطمئناً امروز حمایت بیشتری از سوی سوسیالیست‌های سکولار عرب که در دهه‌های گذشته عمدتاً متوجه خاورمیانه بوده‌اند دریافت می‌کند. و این به آن معنی است که ما جنگی علنی با القاعده و گروه‌های وابسته به آن به راه انداخته‌ایم؛ زیرا هزاران شاغل نیمه وقت و ناراضی در جهان اسلام به استقبال از دکترین خشونت‌بار ضد وسترنیسم [غرب‌گرایی.م] بن‌لادن ادامه خواهد داد.

من این را درحالی می‌نویسم که بیش از چهار سال از حملات یازده سپتامبر می‌گذرد و یک سؤال روشن با نگاه به آن سال‌ها این است: طرح بن‌لادن در پیشبرد جهان اسلام تا چه حد موفق بوده است؟تا این حد که به مرز افلاس رسیده است. ارتش آمریکا اکنون افغانستان و عراق را اشغال کرده است. درحالی که نیروهای ایالات متحده علناً از عربستان سعودی عقب کشیده، اما در بخش‌هایی از شبه‌جزیره عربستان، مانند قطر، بحرین، و کویت نیروی عمده دیگری باقی مانده است. ازدواج مصلحتی میان عربستان و ایالات متحده پس از یازده سپتامبر و انتشار این خبر که پانزده نفر از نوزده هواپیماربا در یازده سپتامبر سعودی بوده‌اند، دچار تزلزل شد، اما در حال حاضر که قیمت نفت به شدت رو به افزایش است و دولت سعودی با تأخیر به جنگ با افراط‌گرایان پرداخته، رابطه این دو از همیشه محکم‌تر است. و بسیاری از حکومت‌های پیرامون جهان اسلام در جنگ با تروریسم، با

ایالات متحده همکاری کرده‌اند.

و همچنین، آیا به راستی یازده سپتامبر می‌تواند آخرین شکاف را در میان تندروهای اسلام‌گرا ایجاد کند؟ در ۱۹۹۲، الیویه روی[1] محقق فرانسوی کتاب مهمی تحت عنوان *شکست اسلام سیاسی*[2] نوشت که در آن کتاب اظهار کرد که اسلام سیاسی با انقلاب خمینی در ایران در ۱۹۷۹ به اوج خود رسید و از آن به بعد در سراشیبی قرار گرفته است.(۱۵) گیل کپل[3] یک محقق برجسته دیگر فرانسوی یک سال پیش از یازده سپتامبر در جهاد: فراز و فرود اسلام‌گرایی[4] به تفصیل توضیح داد که نکته غیرقابل بحث این است که کشورهای مسلمانی از قبیل سودان و افغانستانِ تحت اداره طالبان به اوج ناتوانی خود برگشته‌اند. کپل پس از یازده سپتامبر کتابی به انگلیسی تحت عنوان جهاد: یدک‌کش اسلام سیاسی[5] نوشت و در آن استدلال کرد: «به رغمِ نتیجه‌گیری فوری مفسران عجول، حمله به ایالات متحده نشانه مأیوس‌کننده‌ای از انزوا، پراکندگی و انحطاط نهضت اسلام‌گرا بود نه نشانه نیرومندی آن.»(۱۶)

جای تعجب است: به رغم حمایت صریح یا ضمنی طبقه‌ای از مبارزان اسلام‌گرا و جهادگران از این دیدگاه، در این کتاب شنیده‌ایم که به دلایل گوناگون یازده سپتامبر مورد تقبیح قرار گرفته است، حمله با تأیید اسلام همراه نبود؛ حمله موجب نابودی طالبان شد و غول خفته آمریکا را بیدار کرد تا به جنگ مبارزان اسلامی در گستره جهان اسلام، شامل مناطقی از قبیل چچن و کشمیر برود، قبلاً دولت آمریکا مبارزات اینها را جنگ‌های مشروع ملی‌گرایی تلقی می‌کرد.

از تجربه سال‌های اخیر آموخته‌ایم که اطلاعات فوق «محرمانه»، به روشنی غلط از آب درمی‌آید، اما اطلاعات علنی ـ مثلاً دعوت‌های علنی بن‌لادن برای حمله به ایالات متحده در سال‌های قبل از ۲۰۰۱ ـ در بیشتر موارد عملی می‌گردد. یکی از درس‌های یازده سپتامبر این است که توجه کنیم تا ببینیم جهادگرایان واقعاً چه می‌گویند. و درباره یازده سپتامبر که حملاتی با پیروزی موقتی و مصیبتی اساسی بوده است، زیرا به از دست رفتن افغانستان

---

1. Olivier Roy
2. *The Failure of Political Islam*
3. Gills Kepel
4. *Jihad: Expansion et declin de I'islamism*
5. *Jihad: The Trail of Political Islam*

به عنوان یک پایگاه و عملیات ایالات متحده برای بازداشت اعضای نهضت‌های جهادی در سرتاسر دنیا انجامیده، چه می‌گویند.

چرا مبارزان اسلام‌گرا از فرمان دولت بوش برای حمله به عراق خوشحال‌اند؟ بدون جنگ عراق جنبش آنها، در نتیجه حملات بیرونی و حملات پراکنده داخلی، یک یا دو سال پس از یازده سپتامبر از هم می‌پاشید. اکنون مخالفان آمریکا در عراق، بن‌لادن را راهنمایی می‌کنند و در حقیقت رهبر مهم شورشی در عراق، ابومصعب الزرقاوی، به اولویت القاعده در رأس نهضت جهادی، اعتراف کرده است. با این حال، برنامه بزرگتر بن‌لادن در راستای برخورد تمدن‌ها میان غرب و جهان اسلام ـ که به اعتقاد او نیروهای اسلام در درازمدت حتماً به پیروزی دست خواهند یافت ـ با شکست روبرو شده است.

ظواهری در سال ۲۰۰۱ در شرح حال خود، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، اظهار کرده که توده‌ها از القاعده استقبال نکرده‌اند. (این برخلاف واقعیتی است که بن‌لادن به دلیل موضعگیری در برابر ایالات متحده، در جهان اسلام از اعتبار زیادی برخوردار است.) ظواهری در عبارتی که در این فصل، در بالا ذکر شد، می‌گوید: «نهضت جهادی باید به توده‌ها نزدیک‌تر شود. ما باید اعتماد، احترام و توجه مردم را جلب کنیم.» اما این امر ممکن نیست، زیرا میانگین مسلمانان می‌دانند که قرآن به صراحت کشتار غیرنظامیان را منع کرده است و القاعده به دلیل اقدامات مبهم در تجدید خلافت، دیدگاه مثبتی به جهانیان ارائه نکرده است.

القاعده با بسیاری از چیزها مخالف است: سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه؛ اسرائیل؛ نقش هند در کشمیر و جنگ روسیه در چچن که جنگ محدودی است، اما اهداف آن در دیدگاه جهانی درست شناخته نشده است. افغانستانِ تحت اداره طالبان نمونه‌ای از جامعهٔ آرمان‌گرایی است که ظاهراً القاعده می‌خواست آن را به بقیه جهان اسلام تحمیل کند. این نظریه در آینده نظر اکثریت مسلمانان جهان را جلب نخواهد کرد. در این میان، بن‌لادن و دیگر اعضای القاعده ظاهراً مجبورند خود را در گوشه‌ای به زحمت بیندازند و تنها اصل اساسی آنها در آنجا دعوت به خشونت بیشتر است. همان‌طور که نعمان بن عثمان جهادگر لیبیایی به طور قابل درکی در این فصل اظهار داشته، این تاکتیکی است که بر استراتژی فائق آمده است. و اگر من مأمور نوشتن عبارات روی سنگ قبر اسامه بن‌لادن بودم، می‌نوشتم، او مردی بود که تاکتیک‌های خشونت‌بارش تنها استراتژی او بود.

*

مناجات اسامه بن‌لادن که در دسامبر ۲۰۰۱ آن را نوشته است.(۱۷)

سپاس خدای را و رحمت او بر سرور انبیا، خاندان و اصحاب او باد! از او آمرزش می‌طلبیم، از او هدایت می‌خواهیم، و از گناهان و اعمال بد خود به او پناه می‌بریم. خدا را می‌پرستیم، شکوه و عظمت از آنِ اوست، ما را با شهدا و بندگان پرهیزگارش محشور گرداند و ما را مسلمان بمیراند.

پیوست الف

آنها اکنون کجا هستند؟

عباسی، فیروز علی: پس از آزادی از خلیج گوانتانامو در ژانویه ۲۰۰۵، به انگلستان برگشت.

انس، عبدالله: بنیانگذار **جبهه رستگاری اسلامی الجزایر** (FIS)[1] که تا سال ۱۹۶۶ در کمیته اجرایی آن کار می‌کرد. در لندن زندگی می‌کند.

عاطف، محمّد (ابوحفص): در نوامبر ۲۰۰۱ در حمله هوایی ایالات متحده به افغانستان کشته شد.

عطوان، عبدالباری: سردبیر روزنامه *القدس العربی* و مهمان همیشگی کانال‌های تلویزیونی عربی‌زبان و انگلیسی زبان.

العوده، شیخ سلمان: درسال ۱۹۹۹ از زندان سعودی آزاد شد. عوده در سال ۲۰۰۴ فتوایی (همراه با ۲۵ روحانی دیگر) علیه اشغال عراق از سوی ایالات متحده صادر کرد.

عزام، حذیفه: در اردن زندگی می‌کند. در دانشگاه اردن در حال گذراندن دورهٔ دکتری در ادبیات عرب می‌باشد.

البنج‌شیری، ابوعبیده: در ۱۹۹۶ هنگام عبور از دریاچه ویکتوریا، کنیا، در حادثه‌ای کشته شد.

1. The Algerian Islamic Salvation Front (FIS)

بطرفی، خالد: در جدّه، عربستان زندگی می‌کند و سردبیر روزنامه محافظه‌کار *المدینه* است. همچنین برای *عرب نیوز* انگلیسی، پاورقی می‌نویسد.

بن عثمان، نعمان: ساکن لندن است، در کانون توسعه انسانی و سیاسی لیبی کار می‌کند که هدف این سازمان سرنگون‌سازی معمر قذافی دیکتاتور لیبی است.

بن‌لادن، اسامه: فراری

بن‌لادن، بکر محمّد: کار ساختمان‌سازی خانواده را ادامه می‌دهد.

بن‌الشیبه، رمزی: در سپتامبر ۲۰۰۲ در کراچی، پاکستان، دستگیر شد و اکنون در مکانی نامعلوم در حبس ایالات متحده است.

دراز، عصّام: بازنشسته است و درقاهره زندگی می‌کند.

الفضل، جمال: در ایالات متحده، تحت مراقبت زندگی می‌کند.

الفیصل، شاهزاده ترکی: ده روز پیش از یازده سپتامبر از ریاست سازمان امنیت سعودی کناره گرفت. در ۲۰۰۲ سفیر سعودی در انگلستان شد. در سپتامبر ۲۰۰۵ سفارت سعودی در ایالات متحده به عهده او گذاشته شد.

الفواز، خالد: در پی تقاضای ایالات متحده مبتنی بر استرداد او به اتهام بمب‌گذاری در سفارت ایالات متحده در آفریقا در ۱۹۹۸، در همان سال در لندن بازداشت شد. ظاهراً در انگلستان در حبس است و با تقاضای استرداد مخالفت می‌کند.

فوضه، یسری: رئیس بازرسی خبری الجزیره و رئیس دفتر لندن.

فیفیلد ـ شایلر، بریان: بازنشسته شده و در دِوُن در جنوب انگلستان زندگی می‌کند.

غانم، عالیه: در جدّه، عربستان در همان محل رشد بن‌لادن زندگی می‌کند.

حقّانی، جلال‌الدّین: رهبر نظامی طالبان. در افغانستان یا احتمالاً در پاکستان فراری است.

الحوالی، شیخ صفر: در سال ۱۹۹۹ از زندان سعودی آزاد شد. فعلاً در تشکیلات مبارزه جهانی علیه تجاوز خدمت می‌کند که یک سازمان ضدآمریکایی است و در واکنش به تهاجم عراق به سرکردگی آمریکا، شکل گرفته است.

حکمتیار، گلبدین: پس از تصرف کابل از سوی طالبان در سال ۱۹۹۶ به ایران گریخت و در آنجا پس از تهاجم ایالات متحده به افغانستان به تشکل اعضای القاعده

کمک کرد. از موقعیت فعلی او خبری در دست نیست، شاید در افغانستان بوده باشد.

اسماعیل، فرج: خبرنگار نشریه *المجله* در قاهره.

اسماعیل، جمال: در پاکستان یک شرکت تولید تلویزیون دایر کرده است.

ابوجندل: در پایتخت یمن، صنعا، زندگی می‌کند، و دولت، محدودیت‌هایی برای فعالیت‌های او اعمال کرده است. در ۲۰۰۵ _ ۲۰۰۴، مصاحبه‌های مفصلی با روزنامه *القدس العربی* انجام داد.

جوونال، پیتر: در کابل زندگی می‌کند، در آنجا مهمانخانه گندمک را اداره می‌کند که بهترین مهمانسرای شهر است و سابقاً تا سه ماه پیش از یازده سپتامبر، منزل یکی از همسران بن‌لادن بوده است.

جولیدان، وائل: در سال ۱۹۹۴ پاکستان را ترک کرد و به عربستان سعودی برگشت، در آنجا اداره اموال غیرمنقول خانواده را به دست گرفت. نقش مهمی در کمک سعودی به بوسنیایی‌ها در آخر دهه ۱۹۹۰ ایفاء کرد. وزارت خزانه‌داری در سپتامبر ۲۰۰۲ دارایی‌های او را مسدود کرد، و ایالات متحده او را پشتیبان مالی تروریسم شناخت، اتهامی که او به شدت آن را رد می‌کند.

خلیفه، جمال: در اداره رستورانی به نام سلطانه در حومه جدّه که به خاطر خوراک‌های دریایی‌اش معروف است، و سمینارهای با انگیزه‌ای در آنجا برگزار می‌شود، به برادرش کمک می‌کند.

خشوقّی، جمال: معاون سردبیر *عرب نیوز* شد و پس از یازده سپتامبر، شاهزاده ترکی الفیصل او را به عنوان مشاور رسانه‌ای خود برگزید، الفیصل بعداً سفیر سعودی در انگلستان شد و اکنون سفیر سعودی در ایالات متحده است.

خواجه خالد: در اسلام‌آباد زندگی می‌کند. وکالت پاکستانی‌های محبوس در خلیج گوانتانامو را به عهده گرفته و به حزب سیاسی اسلام‌گرای عمران‌خان پیوسته است؛ فرد اخیر هنگامی که وارد سیاست شد، کریکت‌باز مشهوری شد.

خرشتو، حسین: در ایالات متحده زیرنظر است.

مالک، ملکه: در سوئیس زندگی می‌کند. اجازه ندارد به خارج از کشور سفر کند.

مسعود، احمدشاه: در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ به دست دو تن از افراد بن‌لادن کشته شد.

میللر، جان: در سپتامبر ۲۰۰۵ در دفتر مرکزی FBI در واشنگتن، دی.سی. به عنوان دستیار مدیر امور عمومی، آغاز به کار کرد. پیش از آن، دو سال ریاست بخش مبارزه با تروریسم اداره پلیس لوس‌آنجلس را به عهده داشت.

حامد، میر: در اسلام‌آباد رئیس دفتر کانال خصوصی ژئوتی‌وی[1] در پاکستان است. همچنین میزبان یک نمایش هفتگی مشهور در رابطه با مسائل سیاسی پاکستان است. قبلاً زندگی‌نامه بن‌لادن را منتشر کرده است.

محامد، علی: در سال ۱۹۹۸ دستگیر شد؛ بنابه توافق، در ایالات متحده تحت نظر است.

محمّد خالد شیخ: در ایالات متحده در محلی نامعلوم زندانی است.

مژده وحید: سخنگوی دیوان عالی افغان است.

متوکل، وکیل احمد: در سال ۲۰۰۲ در پایگاه هوایی قندهار تسلیم مقامات نظامی ایالات متحده شد. در سال ۲۰۰۴ آزادی خود را بازیافت. در مه ۲۰۰۵ از سوی طالبان برای مذاکره با دولت حامد کرزای برگزیده شد.

عمر، ملّامحمّد: پس از سقوط طالبان پنهان شد و گمان می‌رود در جایی از افغانستان، احتمالاً در اوروزگان، ایالت زادگاهش باشد.

ابوقتاده: در لندن در بازداشت خانگی است؛ او با تلاش‌های بریتانیا برای بازگردانیدن او به میهن مادری‌اش اردن مخالفت می‌ورزد.

عبدالرحمان، شیخ عمر: از ۱۹۹۳ در زندان ایالات متحده است.

الرضی، عصّام: پس از حملات یازده سپتامبر در تگزاس زندگی می‌کرده. فعلاً جای او معلوم نیست.

رشدی، اسامه: در سال ۱۹۹۳ از پاکستان به هلند، و پس از آن در سال ۲۰۰۳ به بیرمنگام در انگلستان رفت. او با گروه‌های مخالف دولت حسنی مبارک در مصر، همکاری دارد.

السنوسی، ابراهیم: در خارطوم، سودان زندگی می‌کند.

السّرایحی، عبدربّه: پس از شش سال زندانی بودن، دولت سعودی او را در نوامبر

---

1. Geo TV

۲۰۰۱ آزاد کرد.

السّوری، ابومصعب: در نوامبر ۲۰۰۵ در پاکستان دستگیر شد.

الترابی، حسن: در سال ۱۹۹۹ در مبارزه قدرت از عمر بشیر رئیس‌جمهور سودان شکست خورد. در فاصله ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ در بازداشت خانگی بود و در میانه ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ زندانی شد. در ژوئیه ۲۰۰۵ آزاد شد و در سودان زندگی می‌کند.

یوسف رمزی: در سال ۱۹۹۵ در پاکستان دستگیر شد و در زندان «سوپر ماکس»[1] در فلورنس کلرادو[2]، زندانی است.

یوسف‌زای، رحیم الله: رئیس دفتر روزنامه نیوز در پیشاور، پاکستان.

زیدان، احمد: رئیس دفتر تلویزیون الجزیره در اسلام آباد.

الزرقاوی، ابومصعب: فراری در عراق[3]

الظواهری، ایمن: ظاهراً در افغانستان یا پاکستان است، چندین نوار ویدئویی، از جمله نواری که مسئولیت انفجارهای لندن در هفتم ژوئیه ۲۰۰۵ را پذیرفته، از سوی القاعده منتشر کرده است.

الزیات، منتصر: در قاهره به وکالت ادامه می‌دهد.

---

1. Supermakx
2. Colorado

۳. الزرقاوی در ۷ ژوئن ۲۰۰۶ در عراق کشته شد.م

پیوست ب

خاندان بلافصل بن‌لادن

خاندان بن‌لادن محرمانه مانده و عربستان سعودی جامعه‌ای بسته است، بنابراین در اینجا نمی‌توان اطلاعات قابل اعتمادی مانند اطلاعات درباره یک خاندان با کسب و کار عظیم در ایالات متحده، ارائه کرد. همان‌طور که در مقدمه گفته شد تقویم غربی با تقویم اسلامی اختلاف دارد، در مواردی تاریخ‌ها ممکن است یک سال یا بیشتر به جلو بیفتد یا عقب بماند. همچنین، بنیادگرایان در عربستان، روزهای تولد را جشن نمی‌گیرند، بنابراین در برخی موارد سن اشخاص به حدس و گمان پیوند می‌خورد. با توجه به این مورد، آنچه در زیر می‌آید، اطلاعات گونه‌ای درباره خاندان اسامه بن‌لادن.

محمّد بن‌لادن، پدر (۱۹۶۷ ـ ۱۹۰۸)

محمّد، نبیره سالم بن‌لادن، نوهٔ عبود بن‌لادن، و پسر عوض بن‌لادن بود. محمّد در سال ۱۹۰۸ در روستای رباط، حضرموت، فعلاً ایالتی در جنوب شرقی یمن به دنیا آمد. محمّد در سال ۱۹۳۰ پس از ورود به عربستان سعودی و پیش از آن که شرکت ساختمان‌سازی گروه سعودی بن‌لادن (اس‌بی‌جی) را در داخل یکی از شرکت‌های منطقه به راه بیندازد، در جدّه برای زائران باربری می‌کرد. در سال ۱۹۵۱ موفق شد قراردادی برای کشیدن جاده‌ای از جدّه به مدینه امضا کند، شرکت بریتانیایی (تامس وارد آوشفلید)[1] با بررسی مشکلات ناحیه، از پذیرش این قرارداد عذر خواسته بود.(۱) محمّد

1. Thomas Ward of Sheffield

بن‌لادن، گروه تولیدی سنگ مرمر بن‌لادن را تأسیس کرد و خودْ را به عنوان بزرگترین پیمانکار در عربستان سعودی جای داد. محمّد همچنین جاده‌ای از جدّه به طائف که استراحتگاه ملک عبدالعزیز بود، کشید. محمّد بن‌لادن در تابستان ۱۹۶۷ در پنجاه و نه سالگی در یک سانحه هوایی در عربستان سعودی کشته شد.(۲) در کل، احتمالاً بیست همسر داشت و حداقل بیست و پنج پسر و بیست و نه دختر از او برجای ماند.(۳)

عالیه غانم، مادر

عالیه غانم مادر سوری‌الاصل بن‌لادن است، تنها بچه او از شوهر اولش محمّد، در ۱۹۵۷. عالیه غانم اهل لتیکیه، شهری ساحلی در سوریه است که گروه سعودی بن‌لادن به توسعه آن کمک کرده است. او پس از تولد اسامه از بن‌لادن طلاق گرفت و در نهایت با محمّد العطّاس از یک خانواده تاجر اهل جدّه، ازدواج کرد. او یک دختر و سه پسر از عطّاس دارد. اسامه جوان پس از ازدواج دوباره مادرش، به مشرفه در حومه جدّه رفت و مادرش تا به امروز در آنجا زندگی می‌کند.(۴)

برادران اسامه بن‌لادن

گفته شده که محمّد بن‌لادن حداقل بیست و پنج پسر داشته است که عبارتند از: سالم، علی، بکر، طارق، حسن، محروس، تابت، خالد، یسلم، عبدالعزیز، غالب، عیسی، احمد، عمر، محمّد، عبدالله، اسامه، حیدر، حمزه، ابراهیم، یحیی، یاسر، خلیل، ابراهیم، و طارق.(۵) در زیر شرح حال مختصری از برادران مشهور اسامه بن‌لادن نقل می‌شود.

سالم، بزرگترین پسر محمّد در حدود سال ۱۹۴۵ در جدّه، عربستان سعودی به دنیا آمد. به مدرسه‌ای در انگلستان فرستاده شد و در آنجا به آموزشگاه شبانه‌روزی میلفیلد[1] رفت. سالم در سال ۱۹۶۷ در پی مرگ پدر به عربستان سعودی بازگشت تا جای پدر و ریاست خانواده را به دست آورد، علی دومین پسر محمّد از همسری دیگر، با این موقعیت سالم موافقت نداشت.(۶) پس از مرگ پدر، اس‌بی‌جی از سوی دولت سعودی به یک تراست سپرده شد که مدیر مشهوری به نام محمّد باحارث[2] آن را اداره می‌کرد. سالم در حدود سال ۱۹۷۳، اداره اس‌بی‌جی را به دست گرفت و

1. Millfield
2. Baharith

درصدد تقویت شرکت برآمد.(۷) در اواخر دهه ۱۹۷۰، اس‌بی‌جی ساخت جاده‌ای به طول ۴۰۰ مایل از جیزان تا جدّه را به عهده گرفت.(۸) در بیست و نه مه ۱۹۸۸ در یک سانحه هوایی در سن‌آنتونیو، تگزاس کشته شد.

علی دومین پسر محمّد بن‌لادن از مادری غیر از مادر سالم است. او در جدّه تحصیل کرده. در ۱۹۷۴ عربستان سعودی را ترک کرد و اکنون در پاریس زندگی می‌کند.

بکر بن‌لادن در سال ۱۹۴۶ در مکّه به دنیا آمد و فعلاً مدیر اس‌بی‌جی و رئیس خانواده بن‌لادن است.(۱۰) بکر در سال ۱۹۷۲ از دانشگاه میامی در فلوریدا فارغ‌التحصیل شده است.(۱۱) او همچنین در مدرسه حقوق هاروارد تحصیل کرده است.(۱۲) او سختگیر، عبوس، اما مؤدب توصیف شده.(۱۳) در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بکر ظاهراً با برادر تنی خود سالم در اداره اس‌بی‌جی همکاری داشته است.(۱۴) او در سال ۱۹۸۸ پس از مرگ سالم، اداره اس‌بی‌جی را به دست گرفت. او در آوریل ۱۹۹۴، کلاً اسامه را طرد کرد و در همان حال دولت سعودی تابعیت او را لغو نمود. وی با حیفه[1] که سوری است، ازدواج کرده است.(۱۵)

عمر بن‌لادن در سال ۱۹۷۴ از دانشگاه میامی فارغ‌التحصیل شد.(۱۶) از ۲۰۰۱ ریاست اس‌بی‌جی را به عهده دارد. گفته می‌شود مردی فداکار و محافظه‌کار است.(۱۷)

حسن بن‌لادن نایب رئیس اس‌بی‌جی است و در جدّه زندگی می‌کند.

یسلم بن‌لادن در حدود سال ۱۹۵۰ به دنیا آمد.(۱۸) در ژنو، سوئیس، زندگی می‌کند و تابعیت سوئیسی دارد. او را در شش سالگی به مدرسه‌ای در بیروت فرستادند و سپس در سوئد و انگلستان تحصیل کرد.(۱۹) در سال ۱۹۷۴ با کارمن ازدواج کرد. این زوج در ۱۹۸۸ با طلاق توافقی از هم جدا شدند.

او از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ به دانشگاه جنوب کالیفرنیا رفت و در آمریکا قراردادهای بازرگانی منعقد کرد. در ۱۹۷۶ به جدّه بازگشت و نقش مهمی در طراحی ساختار مالی اس‌بی‌جی ایفا کرد.(۲۰) همچنین در جدّه و در سوئیس شرکت‌های خاص خود را در

---
1. Haifa

دهه ۱۹۸۰، از جمله شرکت سرمایه‌گذاری سعودی مستقر در ژنو (سیکو)[1] را تأسیس کرد. یسلم در سال ۲۰۰۴، شرکت جدید عطریات «یسلم» را به راه انداخت.(۲۱) به گفته کارمن، همسر سابق او، ثروت یسلم از دهه ۱۹۸۰ به بعد به رقمی معادل سیصد میلیون دلار رسیده است.(۲۲)

یحیی بن‌لادن در سال ۱۹۵۵ به دنیا آمد. یحیی یکی دیگر از نسل برادران ارشد به شمار می‌رود. او در سال ۲۰۰۱ نایب رئیس اس‌بی‌جی شد. او به عمران، ارتباطات، و انتشارات در عربستان سعودی علاقه دارد. یحیی همچنین سهامدار هیبریدیون[2] است که یک شرکت زیست پزشکی در کمبریج، ماساچوست می‌باشد.(۲۳)

عبدالله بن‌لادن، یکی از جوان‌ترین پسران محمّد بن‌لادن که در ۱۹۶۷ به دنیا آمد.(۲۴) او مدرک حقوق از هاروارد دارد و در ایام حملات یازده سپتامبر در بستون زندگی می‌کرد. آخرین باری که عبدالله اسامه را دید در سال ۱۹۸۸ در مراسم تدفین سالم بود.(۲۵)

خواهران اسامه بن‌لادن

زیاد محرمانه ماندن حریم خانواده در عربستان سعودی (به ویژه در مورد زنان)، موجب می‌شود که فهرست دختران کامل نباشد. گفته شده که محمّد بن‌لادن بیست و نه دختر داشته که عایشه، شیخه، رغایه، فوزیه، طیبه، ناجیه، رنده،[3] و رافه[4] از آن جمله‌اند.

همسران اسامه بن‌لادن

نخستین همسر، نجوا غانم (ام عبدالله). بن‌لادن در حدود سال ۱۹۷۴ در هفده سالگی در استراحتگاه لتیکیه، سوریه، با نجوا ازدواج کرد. نجوا نخستین دایی‌زاده او بود. کارمن بن‌لادن که از دهه ۱۹۷۰ او را می‌شناخت، نجوا را «فروتن، مطیع، مذهبی خالص، و دائماً باردار» توصیف کرده است. او با اسامه به سودان و افغانستان رفت. به گفته ابوجندل، یکی از محافظان اسامه، او پیش از یازده سپتامبر افغانستان را

---

1. Sico
2. Hybridion
3. Randa
4. Rafah

ترک کرد و دیگر بازنگشت.(۲۶) حذیفه عزّام می‌گوید که او اکنون با عبدالرحمان، یکی از پسرانش در دمشق زندگی می‌کند.(۲۷)

امّ‌علی. به گفته جمال خلیفه داماد بن‌لادن، او از خاندان شریف است.(۲۸) هنگامی که در سودان نزد شوهرش بود، تقاضای طلاق کرد و گفت دیگر نمی‌تواند زندگی سخت را تحمل کند. اسامه با خواسته همسرش موافقت کرد.(۲۹) او با پسرش علی و با یک دختر به عربستان بازگشت.

امّ خالد. خواهر یکی از همقطاران جهادگر اسامه است که او را به عقد ازدواج اسامه درآورده است. وی تحصیلات عالیه کرده و در فقه اسلام مدرک دکتری دارد. گفته می‌شود که همراه اسامه در افغانستان مانده است.(۳۰)

امّ‌حمزه. به گفته جمال خلیفه از خاندان صبّار است. در زبان عربی مدرک دانشگاهی دارد. او نیز با اسامه در افغانستان مانده است.

امل آل‌صدّاح (جوان‌ترین همسر). در سال ۲۰۰۰، که اسامه با امل ازدواج کرد، او دختری هفده ساله از اهالی یمن بود. ابوجندل محافظ بن‌لادن، پنج هزار دلار شیربها به خاندان امل در یمن پرداخت کرد و ترتیب سفر او به افغانستان را فراهم آورد. در قندهار، بن‌لادن یک جشن عروسی گرفت که فرزندان و دیگر همسرانش در آن شرکت داشتند.(۳۱) او دختری برای اسامه به دنیا آورد و با شروع عملیات ایالات متحده در اواخر سال ۲۰۰۱، امل با این دختر از افغانستان بیرون رفت. این دختر که احتمالاً پس از یازده سپتامبر به دنیا آمد، صفیه نام دارد. بعضی‌ها می‌گویند که در حال حاضر امل به زادگاهش یمن برگشته است.

فرزندان اسامه بن‌لادن

ابوجندل محافظ سابق بن‌لادن می‌گوید که او تا سال ۲۰۰۰، یازده پسر داشت که نُه تن از آنها در افغانستان بودند. در آن هنگام عبدالله و علی در افغانستان زندگی نمی‌کردند.(۳۲)

عبدالله بزرگترین پسر اسامه از نخستین همسرش، نجوا بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰ به دنیا آمده است. او در ۱۹۹۵، اسامه را در سودان ترک کرد و به عربستان سعودی بازگشت؛ زیرا زندگی زاهدانه در آنجا را دوست نداشت. (۳۳) عبدالله که ترجیح می‌داد او را عبدالله لادن بنامند، درباره بخت پدرش برای زنده ماندن به انجمن

مطبوعات لندن گفت: «آمریکا و بریتانیا نمی‌توانند ردپای پدرم را بگیرند و او را دستگیر کنند. او در یک چشم به هم زدن ناپدید شده است.» (۳۴)

عبدالرحمان پسر دیگر اسامه از نخستین همسرش، نجوا می‌باشد. گفته می‌شود که او با مادرش در دمشق ساکن است.(۳۵)

عمر در حدود سال ۱۹۸۳ ـ ۱۹۸۲ به دنیا آمده و مانند برادرش عبدالله اکنون در عربستان سعودی زندگی می‌کند.(۳۶)

محّمد در ژانویه ۲۰۰۱ با دختر ابوحفص المصری در قندهار ازدواج کرد.

خالد و حمزه دو پسر دیگر هستند که تقریباً ناشناخته باقی‌مانده‌اند.

سعاد پسر نجوا غانم (نخستین همسر اسامه) است. او در میانه ۲۰ سالگی است و در ایران در نوعی بازداشت خانگی به سر می‌برد. اگرچه درباره نفوذ عملی او در القاعده، اختلاف وجود دارد، اما عمدتاً موافق این نفوذ می‌باشند. او با رایانه آشناست و به انگلیسی تسلط دارد.(۳۷)

علی در حدود سال ۱۹۸۲ به دنیا آمد. عبدالباری عطوان سردبیر فلسطینی روزنامه *القدس العربی* می‌گوید که در نوامبر ۱۹۹۶ سعاد و علی را که در آن هنگام سیزده و چهارده ساله بوده‌اند به هنگام بازی نینتندو در جلال‌آباد دیده است.(۳۸)

عثمان[1] در سال ۱۹۹۸ به هنگام مصاحبه پدرش با جمال اسماعیل از الجزیره، محافظ اسامه بود.(۳۹)

عثمان[2] به گفته عبدالله تبارک، راننده بن‌لادن، همراه ایمن الظواهری از تورابورا گریخته است.(۴۰)

---

۱ و ۲. اسامی فوق با املاء متفاوت انگلیسی (Osman ،Uthman) نوشته شده. هیچ‌یک از این دو، غیر از «عثمان» چیز دیگری خوانده نمی‌شود.(م)

پیوست ج

کسب و کار خاندان بن‌لادن

اطلاعات زیر در تابستان ۲۰۰۱ از وب سایت گروه سعودی بن‌لادن پیش از خاموش شدن آن در حول و حوش حملات یازده سپتامبر، استخراج شده است.

گروه بین‌المللی بن‌لادن

هیأت اجرایی

مهندس[1] بکر م.[2] بن‌لادن	رئیس هیأت مدیره[3]
مهندس یحیی م. بن‌لادن	نایب رئیس هیأت مدیره
مهندس عمر م. بن‌لادن	رئیس[4]
حسن م. بن‌لادن	نایب رئیس
ابوبکر بن[5] الحامد	مدیرعامل

شعبات عمومی و بخش هواپیمایی

احمد م. بن‌لادن	مدیرعامل

1. Eng.

۲. ظاهراً اول اسم محمّد و پدر بن‌لادن‌هاست؛ مثلاً بکر محمّد بن‌لادن.

3. Chairman

4. President

۵. در متن اصلی «بن» به صورت «S» آمد که ظاهراً همان «Son» به معنی پسر است.

بخش شعبات ویژه

هنری اچ.ام. سرکیسیان	مدیرعامل

بخش طرح‌های مربوط به نیرو و صنعت

معتز صوّاف	مدیرعامل

بخش معماری و تزیینات داخلی

مهندس ابوبکر بن‌علی الاخدر	مدیرعامل
صفیق م بن‌لادن	عضو هیأت مدیره
هاگوپ بویاجیان[1]	عضو هیأت مدیره
تحسین جارّه[2]	عضو هیأت مدیره

طرح‌های جاری گروه بین‌المللی بن‌لادن در اواخر دهه ۱۹۹۰:

فرودگاه بین‌المللی قاهره [مصر]: تعریض و تعمیر گذرگاه‌های موجود و ایجاد گذرگاه‌های تازه هواپیمارو. تأمین سیستم روشنایی جدید برای باند فرودگاه.

قاهره، طرح الرهاب، فاز یک [مصر]: این طرح شامل بیست و هشت ویلای شش ردیفی و ۲۴۹ ساختمان مسکونی پنج ردیفی است. طرح توسعه فاز یک این حومه شهر قاهره شامل مدارس، و بناهای شهرداری و ساختمان‌های جزء خواهد بود.

فرودگاه بین‌المللی کوالالامپور [مالزی]: ساخت پارکینگ‌ها و راه‌های هواپیمارو، شرق و غرب، به انضمام خدمات جاده‌ای، فاضلاب، و سرویس‌های بهداشتی.

مسجد پوترا[3] [مالزی]: طراحی و ساخت مسجد پوترا، شامل تمام امکانات رفاهی، در پوترجایا[4]، سلانگور[5]، دارالاحسان. این طرح شامل ... راه‌های ورودی و چشم‌اندازها است. مسجد دارای شکل درخشانی از «شهری در داخل شهر» از جمله دفاتر اداری، تجاری، و توسعه نواحی مسکونی نزدیک به کوالالامپور خواهد بود.

هتل بزرگ *هایتِ امان* [اردن]: هتل پنج طبقه، ۳۱۳ اتاق در مرکز شهر. این هتل نیازمندی‌های مسافران تاجر و گردشگر را فراهم می‌آورد و مجموعه‌ای از خوراکی‌ها

---

1. Hagop Boyadjian
2. Tahsin Jarrah
3. Putra
4. Putrjaya
5. Selangar

و آشامیدنی‌های درجه یک را ارائه می‌دهد، کنفرانس برگزار می‌کند و امکانات تفریحی بر اساس سلیقه مهمان را فراهم می‌آورد و دارای دفاتری برای اداره هایت بین‌المللی است.

مرکز الفیصلیه: اس‌بی‌جی همچنین ساخت مرکز الفیصلیه در پایین شهر ریاض [پایتخت سعودی] را به عهده دارد. این مرکز، دومین بنای بلند کشور به شمار می‌رود. بنیاد ملک فیصل، اس‌بی‌جی را برای ساخت مرکز الفیصلیه مشهور برگزیده و این مرکز در اول آوریل ۲۰۰۰ تکمیل شده است.

طرح ایریدیوم[1]: اس‌بی‌جی همچنین به عنوان شریک طرح ایریدیوم پذیرفته شده که این طرح را موتورولا[2] در نیمه دهه نود به راه انداخته است. این طرح، نصب و راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای را به عهده گرفته و هدف آن ایجاد ظرفیت‌های گسترده ارتباطی در حیطه طرح‌های وسیع، از جمله تلفن‌های همراه، پیجر، و تلفن‌های ثابت است.

وب سایت گروه سعودی بن‌لادن همچنین دفاتر شرکت در راکویل[3]، مری‌لند[4]، در ایالات متحده را فهرست کرده است.

دفاتر بین‌المللی اس‌بی‌جی
ایالات متحده آمریکا
۵۱ خیابان مونرو، آپارتمان ۱۷۰۰
راکویل، ام دی [مری‌لند. م] ۲۰۸۵۰

---

1. IRIDIUM
2. Motorola
3. Rockville
4. Maryland

یادداشت‌ها

مقدمه

۱. کنفرانس مطبوعاتی رئیس‌جمهور جرج دابلیو. بوش، واشنگتن، دی.سی.، ۱۳ مارس ۲۰۰۲.
۲. «یک‌سال پس از جنگ عراق: بی‌اعتمادی آمریکا در اروپا بیشتر از همیشه، پافشاری مسلمانان خشمگین،» طرح دیدگاه‌های نیمکت جهانی، ۱۶ مارس ۲۰۰۴.
۳. «دیدگاه‌های جهان در حال تغییر ۲۰۰۳: جنگ عراق مردم دنیا را بیشتر پراکنده می‌سازد،» طرح دیدگاه‌های نیمکت جهانی، ۳ ژوئن ۲۰۰۳.
۴. خالد نصر، «مصاحبه همسر بن‌لادن درباره زندگی با او، حالت دماغی او پیش از ۱۱ سپتامبر،» *المجلّه*، ۱۰ مارس ۲۰۰۲.
۵. اسامه بن‌لادن، «نامه به آمریکا،» *گاردین*، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۲.

فصل ۱

۱. اسامه بن‌لادن، مصاحبه با جمال اسماعیل در ۲۲ دسامبر ۱۹۹۸، بعداً الجزیره آن را با عنوان مستند «اسامه بن‌لادن: ویرانی پایگاه،» در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹ پخش کرد.
۲. بریان فیفیلد شایر، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک،[1] دِوُن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.
۳. معمولاً در اسلام یک مرد می‌تواند چهار همسر اختیار کند به شرط آنکه عدالت را میان آنها برقرار سازد. قرآن نساء آیه ۳ می‌گوید: «اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید، پس آن کس از زنان را به نکاح خود آرید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است. دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها

1. Paul Cruickshank

یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است.»

۴. گروه سعودی بن‌لادن (اس‌بی‌جی)، اسناد وب سایت http://binladen.com/history.htm (بدون کاربردپذیری بیشتر)، ۳۰اکتبر ۲۰۰۰.

۵. عصّام دراز، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژانویه ۲۰۰۰ و مه ۲۰۰۵.

۶. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.

۷. حامدمیر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۸. «*حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند.*» (قرآن سوره نساء آیه ۱۱).

۹. کریستینا اکربلاد، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک، تالبرگ، سوئد، ۲۴ اوت ۲۰۰۵.

۱۰. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف. جدّه، عربستان سعودی، ۵ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۱. کارمن بن‌لادن. *اندرون پادشاهی: زندگانی من در عربستان سعودی* (نیویورک: وارنر بوکز، ژوئیه ۲۰۰۴) صص ۹_۳۸.

۱۲. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵. جمال خلیفه در سال ۱۹۹۴ در کالیفرنیا در مسیر حرکت به فیلیپین دستگیر شد. بنا به گزارش‌های وقت، در میان وسایل او، جزوه آموزشی تروریستی به زبان عربی و فهرستی از شماره‌های تلفن افراد درگیر در تروریسم از جمله رمزی‌یوسف پیدا شد. بعداً دولت فیلیپین در برابر درخواست دولت ایالات متحده، اعلام کرد که جمال خلیفه در تروریسم درگیر است. خلیفه در سال ۱۹۹۵ به اتهام درگیری در سلسله انفجار در تئاترها، به اردن تحویل داده شد. او برائت حاصل کرد. خلیفه همچنین در فیلیپین در دفتر مؤسسه خیریه بین‌المللی اسلامی (آی‌آی‌آراو)[1] مشغول به کار بود. آی‌آی‌اراو متهم به پشتیبانی مالی از عملیات تروریستی در اطراف جهان بود و خود خلیفه به پشتیبانی مالی از گروه‌های تروریستی فیلیپین از جمله ابوسیّاف و جبهه اسلامی آزادیبخش مورو شده بود. خلیفه اکنون در عربستان سعودی (که اندکی پس از ۱۱ سپتامبر در آنجا دستگیر شده بود) زندگی می‌کند، و مرد آزادی است که ادعا می‌کند قربانی یک عملیات ننگین شده است. دولت ایالات متحده، خلیفه را به پشتیبانی مالی از تروریسم متهم نساخته و به نظر می‌رسد، در تنظیم کیفرخواست برای او، چنین اختیاری وجود نداشته است.

۱۳. سیّد قطب در سال ۱۹۰۶ در مصر به دنیا آمد. اوایل زندگی‌اش را به تألیف، آموزگاری، انتقاد ادبی گذراند و در اواخر دهه ۱۹۳۰ وزیر آموزش و پرورش مصر شد. قطب از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ در کالج آموزشی ایالت کلرادو (دانشگاه کلرادوی شمالی فعلی) به تحصیل پرداخت و از آنجا

---

1. International Islamic Relief organization (IIRO)

مدرک استادی گرفت. مشاهدات او از ایالات متحده، عقاید منفی او نسبت به غرب را شکل داد.

۱۴. ایمن الظواهری، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، چاپ شده به صورت کوتاه در الشرق الاوسط، دسامبر ۲۰۰۱.

۱۵. سیّدقطب، *نقاط عطف*[1] (مومبای[2]: کتابفروشی بلال، ۱۹۹۸)، ص ۶۲.

۱۶. یسلم بن‌لادن، مصاحبه با تلویزیون العربیه، ۲۸ مه ۲۰۰۵.

۱۷. کارمن بن‌لادن، *اندرون پادشاهی: زندگانی من در عربستان سعودی*، صص ۱ـ۷۰.

۱۸. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۵.

۱۹. این گزارش به نقل از خالد بطرفی حاکی است که اسامه بن‌لادن برای معالجه پسر جوان خود به ایالات متحده سفر کرده، اما این گزارش، تأیید نشده است.

۲۰. اسامه بن‌لادن، نوار صـوتی، پست شده به وب‌سایت القاعده [دژها] به آدرس www.qal3ah.net (بدون کاربردپذیری بیشتر)، ۱۶ دسامبر ۲۰۰۴، (ترجمه شده توسط دولت ایالات متحده).

فصل ۲

۱. مصاحبه اسامه بن‌لادن با CNN (تهیه شده توسط مؤلف)، در ۱۰ مه ۱۹۹۷ پخش شده است.

۲. گزارش انجمن عالی حقیقت‌یاب ملل متحد، «بازگشت به افغانستان» ۱۱ اکتبر ۲۰۰۵.

۳. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.

۴. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۵. عبدالله عزّام، *دفاع از سرزمین‌های اسلام مهمترین تکلیف فردی*، منتشر شده از سوی انجمن کتابخانه معاصر به صورت کتابچه، امان، ۱۹۸۴.

۶. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۷. عبدالله انس، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۵، ۱۷ و ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۸. وائل جولیدان، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵. وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، وائل جولیدان را پشتیبان مالی تروریست‌ها معرفی کرده بود (نگاه کنید به کنترل ارزیابی‌های خارجی دفتر وزارت خزانه‌داری مخصوصاً فهرست تهیه شده توسط ملی‌گرایان، به تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۵). دولت‌های ایالات متحده و عربستان سعودی هر دو در ۶ سپتامبر ۲۰۰۰ نام وائل جولیدان را برای مسدود کردن حساب‌هایش در سرتاسر جهان، به ملل متحد ارائه کردند. او فعلاً در عربستان سعودی زندگی می‌کند و دخالت در هر نوع فعالیت تروریستی را انکار می‌کند.

---

1. Milestones
2. Mumbai

۹. اسن سیراشتاد[1]، *کتابفروش کابل* (لندن: لیتل، براون، اکتبر ۲۰۰۳).
۱۰. ابوولید المصری، چکیده‌ای از اعراب افغان، انتشار یافته در *الشرق الاوسط*، دسامبر ۲۰۰۴.
۱۱. باسل محمّد، *الانصار العرب فی افغانستان*، (انتشارات انجمن خیریه اسلامی، ۱۹۹۱)، صص ۸۶ ـ ۸۵.
۱۲. فرج اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژوئن ۲۰۰۵.
۱۳. وحید مژده، مصاحبه با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵.
۱۴. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۵.
۱۵. *ایالات متحده و اسامه بن‌لادن*، شهادت عصّام الرضی، ۱۴ فوریه ۲۰۰۱.
۱۶. *ایالات متحده و اسامه بن‌لادن*، شهادت جمال الفضل، ۶، ۷، ۱۳ و ۲۰ فوریه ۲۰۰۱.
۱۷. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۵ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

فصل ۳

۱. مارک اوربن، *جنگ در افغانستان* (لندن: مک میلان، ۱۹۸۸) ص۲۴۴.
۲. به نوشته احمد رشید در کتابش *طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای مرکزی* (لندن، ناشر جی.بی.توریس)، احتمالاً چند هزار عرب در جریان جنگ علیه شوروی در سرتاسر افغانستان جمع شدند (ص۱۳۲). لیکن، به هر ترتیب یافته‌های من نشان می‌دهد که جنگجویان اعراب در این جنگ، بیش از چند صد نفر نبوده است.
۳. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.
۴. باسل محمّد، *الانصار العرب فی افغانستان* (انتشارات انجمن خیریه اسلامی، ۱۹۹۱)، ص۳۰۷.
۵. حصین البانیان، «مصاحبه با حسن عبدربّه السرایحی (سرباز عرب افغان)»، *الشرق الاوسط*، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱، السرایحی در افغانستان آموزش دید و همراه مجاهدان جنگید و شاهد نخستین گردهمایی القاعده در سال ۱۹۸۹ در پیشاور، پاکستان بود. او قبلاً در مسجد ابن‌باز در مکّه امام جماعت بود و پیش از آن که در سال ۲۰۰۱ مورد عفو پادشاه قرار گیرد، مدت شش سال در ریاض، عربستان سعودی زندانی شد.
۶. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۷. ادوارد گیاردت، مصاحبه با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵.
۸. احمد زیدان، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۹. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.
۱۰. عصّام دراز، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژانویه ۲۰۰۰ و مه ۲۰۰۵.

---
1. Asne Seierstad

۱۱. در میانه صحبت (که در اسلام‌آباد، پاکستان، در ژوئیه ۲۰۰۴ انجام گرفت) خواجه از من پرسید، «می‌خواهید اسامه را ببینید؟» و پسرش اسامه وارد شد، مردی بلندقد، با ریشی تنک در حدود بیست و یک سالگی که مانند دانشجوی دانشگاهی به نظر می‌رسید که تی‌شرت و جین پوشیده باشد.

۱۲. وائل جولیدان، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۳. باسل محمّد، پیشین، ص ۸۶

۱۴. آیات قرآنی از سوره قدر[1]: «*شب قدر از هزار ماه بهتر و بالاتر است.*» [۹۷:۳] «*در این شب فرشتگان و روح به اذن خدا از هر فرمان نازل گرداند.*» [۹۷:۴] «*(این شب) رحمت است تا صبحگاه.*» [۵: ۹۷] شب قدر همچنین شبی است که پیامبر نخستین وحی را از جبرئیل دریافت کرده است. همچنین در حدیث سنن النسائی[2] [۴:۱۲۹] بر اهمیت شب قدر تأکید شده است: *هر آینه ماه رمضان بر تو نازل شده، ماه مبارکی است، خدا روزه را بر تو در سرتاسر این ماه واجب کرده است. در این ماه، درهای بهشت باز و درهای جهنم بسته است و بدکاران به بند کشیده شده‌اند. در این ماه، روزی هست که بهتر از هزار ماه می‌باشد. هرکس از نعمت این روز محروم بماند، درواقع خود را محروم ساخته است.*»

۱۵. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۵.

۱۶. جمال خشوقّی «جوانان عرب شانه به شانه مجاهدان می‌جنگند،» *المجلّه* (شماره#۴۳۰) ۴ مه ۱۹۸۸.

۱۷. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۵ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۸. جمال خشوقّی، «مصاحبه با شاهزاده ترکی الفیصل»، عرب نیوز و تلویزیون MBC، ۴ و ۹ نوامبر ۲۰۰۱.

۱۹. آروندهاتی روی، «عدالت لایتناهی جبری»، *گاردین*، ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱.

۲۰. چکیده‌ای از یک نامه که مایکل مور آن را نوشته و در سایت خود: www.moor.com ، گذاشته است، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱.

۲۱. برای آگاهی بیشتر درباره واحد بن‌لادن در سیا، توصیه می‌کنم نگاه کنید به اثر مایکل شوور[3]، *از دید دشمنان ما: اسامه بن‌لادن، تندروی اسلامی، و آینده آمریکا*[4] (واشنگتن، دی.سی.، شرکت براسی[5]، ۲۰۰۲).

---

۱. در متن اصلی به غلط «سوره شب قدر» آمده.م

۲. در متن اصلی به غط «سنن النسال» آورده.م

3. Michael Scheurer

4. Through our Enemies' Eyes: Osama bin Laden, Radical Islam, and The Futur of America.

5. Brassey

۲۲. برای خوانندگانی که می‌خواهند اطلاعات بیشتری درباره این موضوع داشته باشند، من در کتابم، *جنگ مقدس، ناتمام*، فصل سه را به عملیات سیا در جنگ افغان اختصاص داده‌ام. کتاب استیو کل[1]، *جنگ ارواح: تاریخ پنهانی سیا، افغانستان، و بن‌لادن، از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱*[2] (نیویورک، انتشارات پنگوئن، ۲۰۰۴)، همچنین این قضایا را بررسی کنید.

۲۳. ایمن الظواهری، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، چاپ خلاصه در *الشرق الاوسط*، دسامبر ۲۰۰۱.

۲۴. وائل جولیدان، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵.

۲۵. جهت آگاهی بیشتر درباره ایمن الظواهری، مقاله لارنس رایت[3]، «مرد پشت سر بن‌لادن» *نیویورکر*، ۱۶سپتامبر ۲۰۰۲ را توصیه می‌کنم.

۲۶. ظواهری تنها با در اختیار گرفتن سلاح گرم راضی می‌شود.

۲۷. زیرنویس نوار، CNN، ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱.

۲۸. منتصر الزیات (ترجمه احمد فکری و تصحیح سارا نیمیس)، *راه به سوی القاعده: داستان مرد دست راست بن‌لادن* (لندن، انتشارات پلوتو، ۲۰۰۴).

۲۹. اسامه رشدی، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۹ اوت ۲۰۰۵.

۳۰. خالد الحمّادی، «مصاحبه با محافظ شخصی سابق بن‌لادن درباره استراتژی‌های القاعده» *القدس العربی*، به عربی، ۳ اوت ۲۰۰۴.

۳۱. فرج اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژوئن ۲۰۰۵.

۳۲. عبدالله انس، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۵، ۱۷ و ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۳۳. رونوشت محاکمات خلیج گوانتانامو، مجموعه مؤلف.

۳۴. درباره سقوط هواپیمای سالم بن‌لادن، بدگمانی‌هایی وجود دارد. متأسفانه، گزارشی از حمل و نقل ملی و ایمنی مسافر (ان‌تی‌اس‌بی) در دست نیست تا بتوان درباره علت دقیق این حادثه در سال ۱۹۸۸، به آن متوسل شد.

۳۵. خالد بطرفی، «مصاحبه با عالیه غانم،» *نامه در روز یکشنبه*[4]، ۲۳ دسامبر ۲۰۰۱.

فصل ۴

۱. مصاحبه با تیسیر الونی[5] از الجزیره، اکتبر ۲۰۰۱.

---

1. Steve Coll
2. Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan, and bin Laden from The Soviet Invasion to September 10, 2001.
3. Lawrence Wright
4. Mail on Sunday
5. Taysir Alouni

۲. وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، «خزانه‌داری، بنیاد بین‌المللی اعانه و زیرمجموعه آن را به عنوان پشتیبان مالی تروریسم می‌شناسد،» ۱۹ نوامبر ۲۰۰۹.

۳. اسناد تاریخ اسامه از پیشنهاد اسناد علنی بیانات مجاز شرکای توطئه، ایالات متحده و انعام ارنوت، شماره ۲ ـ سی آر ـ ۸۹۲ (ناحیه شمال ایلینویز، پرشده در ۶ ژانویه ۲۰۰۳) گرفته شده است. برخی از این مواد را می‌توان در پیشنهاد پیدا کرد. بسیاری از اطلاعات را موتلی رایس[1] ارائه کرده که در حمایت قانونی از خانواده‌های قربانیان ۱۱ سپتامبر پیشقدم است.

۴. «مدیر اعانه اسلامی به جرم اخاذی‌کنندگان اعتراف می‌کند،» CNN.com، ۱۰ فوریه ۲۰۰۳.

۵. فیلم آدام کورتیس، *قدرت کابوس‌ها: ظهور سیاست‌های ترس*[2]، BBC ، ۲ اکتبر ۲۰۰۴.

۶. همان جا.

۷. همان جا.

۸. اسناد «تاریخ اسامه»، پیشین.

۹. کن سیلورستین[3]، «ارزش بلوک رسمی سودان برای آمریکا در جنگ با تروریسم،» *لوس‌آنجلس تایمز*، ۲۹ آوریل ۲۰۰۵.

۱۰. اسناد«تاریخ اسامه»، پیشین.

۱۱. همان جا.

۱۲. در دوران حضور وادی الحاج، دانشگاه لوئیزیانا در لافایت، دانشگاه جنوب غربی لوئیزیانا به شمار می‌رفت که در سال ۱۹۹۹ بخشی از نظام دانشگاه ایالتی را تشکیل داد.

۱۳. اسناد «تاریخ اسامه»، پیشین.

۱۴. همان جا.

۱۵. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۶. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۱۷. ابومصعب السوری «*دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*،» منتشر شده در اینترنت، دسامبر ۲۰۰۴.

۱۸. جالب است که همان ابوبکر که السوری، القاعده را «ملهم» از او تلقی می‌کند، یک بار که ارتش مسلمانان عازم جنگ با ارتش بیزانس در سوریه بود، گفت: «*ای مردم صبر کنید. من برای هدایت شما در جنگ، ده فرمان ارائه می‌کنم: مرتکب خیانت نشوید یا از راه راست انحراف نجویید. نباید اجساد کشته‌ها را مثله کنید. نباید کودکان، زنان یا سالخوردگان را بکشید. به درختان آسیب نرسانید و آنها را نسوزانید، به ویژه درختانی را که به بار نشسته‌اند. گله‌های دشمن را نکشید،*

---

1. Motley Rice
2. The power of Nightmares: The Rise of the politics of Fear
3. Ken Silverstein

آنها را به عنوان غذای خود ذخیره کنید. شما احتمالاً به مردمی برخواهید خورد که زندگی خود را وقف رهبانیت کرده‌اند؛ آنها را به حال خود رها سازید.» منبع: کوئینتان ویکتورویچ[1] و جان کالتنر[2]، «**کشتار به نام اسلام: مجوز القاعده برای ۱۱ سپتامبر،**» *میدل ایست پولیسی*[3]، شماره ۲، سال ۱۰، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۳.

۱۹. حصین البانیان، «مصاحبه با حسن عبدربّه السرایحی (سربار عرب افغان)»، *الشرق الاوسط*، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱.

۲۰. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۵.

۲۱. اسناد «تاریخ اسامه،» پیشین.

۲۲. *ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن*، شهادت جمال الفضل، ۶، ۷، ۱۳ و ۲۰ فوریه ۲۰۰۱.

۲۳. استیو مک‌کوری، مصاحبه تلفنی، نیویورک سیتی، ژوئیه ۲۰۰۵.

۲۴. پیتر برگن، «حذر از جنگ مقدس: قدرت کابوس‌ها،» *نیشن*، ۲ ژوئن ۲۰۰۵.

۲۵. ادوارد گیاردت، مصاحبه با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵.

۲۶. هنگام مرگ عبدالله عزّام، بن‌لادن در عربستان سعودی بود.

۲۷. فرج اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژوئن ۲۰۰۵.

۲۸. وائل جولیدان، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵.

۲۹. تاریخ مقاله معلوم نیست.

۳۰. البانیان، پیشین.

۳۱. اسامه رشدی، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۹ اوت ۲۰۰۵.

۳۲. کمال حلباوی، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۵.

۳۳. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.

۳۴. عبدالله انس، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۵، ۱۷، و ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۳۵. احمد زیدان، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۳۶. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.

۳۷. *ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن*. شهادت حسین خرشتو، ۲۱، ۲۲، ۲۶ و ۲۷ فوریه، و ۲۴ آوریل ۲۰۰۱.

۳۸. *دایرةالمعارف جهاد*، ترجمه مرکز مبارزه با تروریسم، دانشگاه نظامی ایالات متحده در وست پوئنت، نیویورک، مجموعه مؤلف.

۳۹. خرشتو، پیشین.

---

1. Quintan Wiktorowicz
2. Jahn Kaltner
3. Middle East Policy

۴۰. علی محمّد، گزارش نظامی، مجموعه مؤلف.

۴۱. حاجی دین محمّد، مصاحبه با مؤلف، جلال‌آباد، افغانستان، ژوئن ۲۰۰۳ و ۱۶ ژانویه ۲۰۰۵. محمّد در حال حاضر فرماندار ننگرهار در افغانستان است.

۴۲. احمدشاه احمدزای، مصاحبه با جیمز میک[1]، کابل، افغانستان، اوت ۲۰۰۵.

۴۳. یادداشت وزارت پشتیبانی ایالات متحده درباره افغانستان، اوت ۲۰۰۵.

فصل ۵

۱. ابومصعب السوری، *دعوت بین‌المللی برای جهاد اسلامی*، فرستاده شده به اینترنت، دسامبر ۲۰۰۴.

۲. ابو ولید المصری، چکیده‌هایی از *اعراب افغان*، منتشر شده در الشرق الاوسط، دسامبر ۲۰۰۴.

۳. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.

۴. عصّام دراز، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژانویه ۲۰۰۰ و مه ۲۰۰۵.

۵. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۶. *ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن*، شهادت جمال الفضل، ۶، ۷، ۱۳ و ۲۰ فوریه ۲۰۰۱.

۷. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۵ سپتامبر ۲۰۰۵.

۸. جمال خشوقّی، «مصاحبه رئیس سابق سازمان امنیت سعودی درباره روابط سعودی ـ افغان، بن‌لادن ـ بخش ۴،» عرب نیوز، ۷ نوامبر ۲۰۰۱.

۹. خالد الحمّادی، «مصاحبه با محافظ شخصی سابق بن‌لادن درباره استراتژی‌های القاعده،» *القدس العربی*، به زبان عربی، ۳ اوت ۲۰۰۴ و ۲۰ مارس ـ ۴ آوریل ۲۰۰۵.

۱۰. خوزه پدرو کاستانهیرا و آنتونیو پدرو فریرا، «Exterrorista Portugues Confessa-se»، *اکسپرسو*، ۱۳ آوریل ۲۰۰۲.

۱۱. فواد حسین، *ابومصعب الزرقاوی: نسل دوم القاعده*. این کتاب را فواد حسین، روزنامه‌نگار و نویسنده اردنی در بهار ۲۰۰۵ به اتمام رسانده و تحقیقات گسترده‌ای درباره زرقاوی انجام داده واطلاعات خود را از سه تن از نزدیکان او، از جمله سیف العدل که این بخش درباره اوست، گرفته است. روزنامه عربی زبان مستقر در لندن، *القدس العربی* در ۱۳ مه ۲۰۰۵ شروع به انتشار این کتاب به صورت پاورقی کرد و این بخش، پاورقی هشتم است که روزنامه در ۲۲ ـ ۲۱ مه آن را منتشر ساخته است.

۱۲. شهادت جمال الفضل، پیشین.

۱۳. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۱۴. حسن الترابی، مصاحبه با سام دیلی، خارطوم، سودان، ۸ ژوئیه ۲۰۰۵. الترابی در ۲۰۰۳ از زندان

---

1. James Meek

آزاد شد و در ۲۰۰۴ به زندان افتاد و سرانجام در ۲۰۰۵ آزاد شد.

۱۵. وصال الترابی، مصاحبه با سام دیلی، خارطوم، سودان، ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۵.

۱۶. خالد الحمّادی، «مصاحبه با محافظ شخصی بن‌لادن درباره استراتژی‌های القاعده،» *القدس العربی*، به عربی، ۳ اوت ۲۰۰۴.

۱۷. ابراهیم محمّد السنوسی، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۲ اوت ۲۰۰۵.

۱۸. منتصر الزیّات (ترجمه احمد فکری و سارا نیمیس)، *راه به سوی القاعده: داستان مرد دست راست بن‌لادن*. (لندن، چاپ پلوتو، ۲۰۰۴).

۱۹. حصین البانیان، «مصاحبه با حسن عبدربّه السرایحی (سرباز عرب افغان)،» *الشرق الاوسط*، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱

۲۰. شهادت جمال الفضل، پیشین.

۲۱. *تقریرات، وزیر شهروندی و مهاجرت و محمّد زکی محجوب*، دادگاه فدرال کانادا، ۶ سپتامبر ۲۰۰۰، امضا مدعی علیه.

۲۲. عبدالله انس، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۵، ۱۷ و ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۲۳. شهادت جمال الفضل، پیشین.

۲۴. وائل جولیدان، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵.

۲۵. عصّام الرضی، شهادت در دادگاه ایالتی جنوب نیویورک، ۱۴ فوریه ۲۰۰۱.

۲۶. شهادت جمال الفضل، پیشین.

۲۷. شیخ عبدالغفار، مصاحبه با سام دیلی، خارطوم، سودان، ۱۷ اوت ۲۰۰۴.

۲۸. «بخشی از یک سلسله گزارش‌ها درباره زندگانی بن‌لادن در سودان،» *القدس العربی*، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۱.

۲۹. پیتر برگن، «مصاحبه: اسکات مک لئود» ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۸.

۳۰. خالد الفواز، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱ آوریل ۱۹۹۷.

۳۱. کیت جانسون[1] و دیوید کراوفورد[2]، در «نسل جدیدی از جنگجویان مسلمان ظهور می‌کنند»، *وال استریت ژورنال*، ۲۹ مارس ۲۰۰۴ می‌نویسند: «مرام تکفیری از فرقه‌ای مشابه همین نام در دهه ۱۹۷۰ در مصر ریشه گرفته و با کشتن انورسادات رئیس‌جمهور مصر در ۱۹۸۱ به شهرت رسیده است. این مرام در خلال جنگ افغان در دهه ۱۹۸۰ شایع شد و سربازان کهنه‌کار مجاهد آن را به شمال آفریقا آوردند و به افراد جوان تلقین کردند.»

۳۲. همسایه اسامه بن‌لادن، مصاحبه با سام دیلی، خارطوم، سودان، ژوئیه ۲۰۰۵.

---

1. Keith Johnson
2. David Crawford

۳۳. الحمّادی، پیشین.
۳۴. جمال الفضل، پیشین.
۳۵. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.
۳۶. الحمّادی، پیشین.
۳۷. مصاحبه اداره بازجویی فدرال، محمّد صدیق عوده، ۲۸ـ ۱۵ اوت ۱۹۹۸ (رونوشت ۳۱ اوت ۱۹۹۸).
۳۸. شهادت عصّام الرضی، پیشین.
۳۹. *ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن*، شهادت حسین خرشتو، ۲۱، ۲۲، ۲۶ و ۲۷ فوریه و ۲۴ آوریل ۲۰۰۱.
۴۰. تقریرات FBIدرباره علی محمّد، که مأمور ویژه دان کلمن تسلیم کرده، سپتامبر ۱۹۹۸، مجموعه مؤلف.
۴۱. چکیده‌ای از دفاع مجرم در قضیه تروریسم، *نیویورک تایمز*، ۲۱ اکتبر ۲۰۰۰.
۴۲. گزارش FBI، «مصاحبه رمزی احمد یوسف،» ۷ فوریه ۱۹۹۵.
۴۳. گزارش FBI، «مصاحبه عبدالباسط محمّد عبدالکریم،» ۸ـ۷ فوریه ۱۹۹۵.
۴۴. مصاحبه FBI با رمزی یوسف در راه ایالات متحده؛ ۸ـ۷ فوریه ۱۹۹۵، ص۳.
۴۵. رغیده در غم، «مصاحبه رمزی یوسف،» الحیاة، ۱۲ آوریل ۱۹۹۵.
۴۶. برای آگاهی بیشتر درباره الحوالی و العوده، *عربستان سعودی و سیاست‌های مخالف*[1]، نوشته مأمون فندی[2] (نیویورک، انتشارات سن مارتین، ۱۹۹۹) را توصیه می‌کنم.
۴۷. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۴۸. الحمّادی، پیشین.
۴۹. اسامه بن‌لادن، مصاحبه با پیتر آرنت (تهیه شده توسط مؤلف) ۲۲ مارس ۱۹۹۷، در ۱۰ مه ۱۹۹۷ از CNN پخش شده است.
۵۰. بیانیه خاندان بن‌لادن، با امضای بکر بن‌لادن، آوریل ۲۰۰۴
۵۱. گروه سعودی بن‌لادن (اس‌بی‌جی) مستندات وب‌سایت http://binladen.com/history.htm (بدون کاربردپذیری بیشتر) ۳۰اکتبر ۲۰۰۰.
۵۲. شهادت خرشتو، پیشین.
۵۳. شهادت جمال‌الفضل، پیشین.
۵۴. احتمالاً نیجریه.

---

1. Saudi Arabia and The Polotics of Dissent
2. Mamoun Fandy

۵۵. جمال خشوقی، «مصاحبه رئیس سازمان امنیت سعودی درباره رابطه سعودی ـ افغان، بن‌لادن ـ بخش۵» عرب‌نیوز، ۸ نوامبر ۲۰۰۱.
۵۶. الحمادی، پیشین.
۵۷. سفیر (برگشته) تیموتی کارنی، ایمیل به مؤلف، ۱۱ اکتبر ۲۰۰۵.
۵۸. گزارش نهایی کمیسیون مالی درباره حملات تروریستی به ایالات متحده (نیویورک: دابلیو. دابلیو، نورتون، ۲۰۰۴) صص ۱۱۰ ـ ۱۰۹.
۵۹. وحید مژده، مصاحبه با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵.
۶۰. الحمادی، پیشین.

فصل ۶

۱. وزارت کشور ایالات متحده، دفتر اطلاعات و تحقیقات (آی‌ان‌آر)[1]، «تروریسم / اسامه بن‌لادن: چه کسی در تعقیب اوست؟» ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۶ (غیرطبقه‌بندی شده) ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۵.
۲. وحید مژده، «افغانستان پنج سال تحت حکومت طالبان،» ترجمه سپیده خلیلی و سعید گنجی (کابل ۲۰۰۱) صص ۲۷ ـ ۲۰.
۳. ابوولید المصری، «تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان تا خروجشان با طالبان،» پاورقی شده در *الشرق الاوسط*، ۱۴ ـ ۸ دسامبر ۲۰۰۴.
۴. حذیفه عزام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.
۵. اسامه بن‌لادن «اعلان جهاد بر ضد اشغال سرزمین حرمین الشریفین از سوی آمریکایی‌ها،» ۲۳اوت ۱۹۹۶.
۶. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.
۷. خالد الحمادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن، *القدس العربی*، ۳ اوت ۲۰۰۴ و ۲۰ مارس ـ ۴ آوریل ۲۰۰۵.
۸ . شهادت عبدالرحمان خدر درباره گواهی زیرمجموعه(۱) ۷۷ مهاجرت و قانون حمایت از پناهنده و عادل چارکویی، دادگاه فدرال کانادا، ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۴. شهادت او به عنوان بخشی از دفاعیه چارکویی که در اعتراض به بازداشت خود به مقامات کانادایی شکایت کرده بود، تلقی شد. در ۱۷ فوریه ۲۰۰۵ به چارکویی آزادی مشروط داده شد.
۹. زینب خدر، مصاحبه با ترنس مک‌کنی، اسلام‌آباد، پاکستان، «خانواده القاعده،» سی‌بی‌سی، «ماها السماه»[2] و زینب خدر، ۲۲ فوریه ۲۰۰۴.

---
1. Bureau of Intelligece and Research (INR)
2. Maha Elsammah

۱۰. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.
۱۱. احمد رشید: طالبان: مبارزان مسلمان، نفت و بنیادگرایی در آسیای میانه[1] (نیویورک، آی.بی. توریس، ۲۰۰۰)، ص۱۷۸.
۱۲. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۱۳. پیتر جوونال، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۲۳ اوت ۲۰۰۵.
۱۴. فاکس از تیم متز به پیتر برگن، ۳۰ آوریل ۱۹۹۷.
۱۵. اسامه بن‌لادن، مصاحبه با پیتر آرنت (تهیه شده توسط مؤلف)، ۲۲ مارس ۱۹۹۷، پخش شده در CNN، ۱۰ مه ۱۹۹۷.
۱۶. هیأت ژوری شهادت وحید الحاج را در دادگاه در مورد ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن و دیگران. محاکمه در ناحیه جنوبی نیویورک، ۱۵ فوریه ۲۰۰۱.
۱۷. ابومصعب السوری، بیانیه صادره از دفتر شیخ امر عبدالحکیم (ابومصعب سوری) ترجمه مهند حاج علی، ۲۵ ژانویه ۲۰۰۵.
۱۸. ابومصعب السوری، *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*، منتشره در وب‌سایت‌های جهادگران، ۲۰۰۴.
۱۹. وحید مژده، مصاحبه با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵.
۲۰. در واقع احتمال دارد اینها آفریقایی ـ آمریکایی‌هایی باشند که می‌خواستند اصل آنها شناخته نشود. القاعده شمار اندکی آفریقایی ـ آمریکایی استخدام کرده بود.
۲۱. الحمّادی، پیشین.
۲۲. *دائرةالمعارف جهاد*، ترجمه مرکز مبارزه با تروریسم، دانشگاه نظامی ایالات متحده در منطقه غرب، نیویورک. مجموعه مؤلف.
۲۳. همان‌جا.
۲۴. الحمادی، پیشین.
۲۵. جبهه جهانی اسلام، «اعلام جهاد علیه یهودی‌ها و صلیبی‌ها،» *القدس العربی*، ۲۸ فوریه ۱۹۹۸. به امضای اسامه بن‌لادن؛ محمّدبن‌لادن؛ ایمن الظواهری، امیر گروه جهاد در مصر؛ ابویاسر رفاعی احمد طه، گروه اسلامی مصر؛ شیخ میرحمزه، مدیر جامعةالعلمای پاکستان؛ و فضل الرحمان، امیر نهضت جهاد بنگلادش.
۲۶. اطلاعیه مرکز مبارزه با تروریسم سیا، «فتاوی یا احکام مذهبی گروه‌های مبارز مسلمان علیه ایالات متحده،» ۲۳ فوریه ۱۹۹۸.
۲۷. فیروز علی عباسی، خاطرات زندان گوانتانامو، ۲۰۰۴ ـ ۲۰۰۲، مجموعهٔ مؤلف.

---

۱. مؤلف در یادداشت بخش ۳، شماره۲، این عنوان را متفاوت ذکر کرده، نگاه کنید به شماره مذکور.م

۲۸. بازجویی احمد ابراهیم السیّد النقّار توسط سروان عزّالدّین از وزارت اطلاعات کشور، مصر، ۲ ژوئیه ۱۹۹۸.

۲۹. گزارش وزارت کشور ایالات متحده درباره «الگوهای تروریسم جهانی ۱۹۹۷،» منتشر شده در آوریل ۱۹۹۸. این گزارش اظهار می‌دارد که بن‌لادن در ۱۹۹۷ از جلال‌آباد به قندهار پایتخت طالبان رفته و «بن‌لادن به تحریک خشونت علیه ایالات متحده ادامه می‌دهد.» ایالات متحده، طالبان را به عنوان حامی تروریسم معرفی نکرده، اما طالبان را به عنوان دولت افغانستان هم نپذیرفته است.

۳۰. اسامه بن‌لادن، «دولت طالبان از سوی آمریکایی‌ها به تروریسم متهم شده‌اند،» ۱۶مه ۱۹۹۸. مجموعه مؤلف.

۳۱. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، ۹ ژوئیه ۲۰۰۳.

۳۲. نیک رابرتسون، «نواری از اسامه بن‌لادن در حال اعلان جنگ که سابقاً رؤیت نشده» CNN، ۲۰اوت ۲۰۰۲.

۳۳. اسماعیل خان، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸.

۳۴. رابرتسون، پیشین.

۳۵. همان‌جا.

۳۶. رحیم‌الله یوسف‌زای، مصاحبه با مؤلف، پیشاور، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸ و ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳.

۳۷. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام، پاکستان، مه۲۰۰۲.

۳۸. شهادت رسّام، اسناد القاعده، جلد۲، صص ۵۵۲ ـ ۵۴۸، (الکساندریا، ویرجینیا: انتشارات تمپست، ۲۰۰۳). رسام در اردوگاه آموزشی خالد تعلیم دیده بود. و یکی از یاران محمّد الاوهالی و رائد الحجازی مسئولان انفجار سفارت ایالات متحده در کنیا در ۱۹۸۸ بود و رائد الحجازی یک اردنی ـ آمریکایی بود که در ۲۰۰۲ به اتهام تروریستی محکوم گردید. نگاه کنید به *جنگ مقدس: درون دنیای پنهان اسامه بن‌لادن* (توچستون[1]، نیویورک، ۲۰۰۲)، ص۱۴۳.

۳۹. اسامه بن‌لادن، CNN، ۱۹۹۷ مصاحبه پیشین.

۴۰. ارجاع به پرچم از صفحه ۹*ایالات متحده آمریکا و احمد عبدالستار و لین استوارت و دیگران*، ۰۲ کریم ناحیه جنوبی نیویورک.

۴۱. رفاعی طه به نقل از ایمن الظواهری، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، پاورقی شده در *الشرق‌الاوسط*، دسامبر ۲۰۰۱.

۴۲. عمر عبدالرحمان، «شهادت من در پیشگاه تاریخ» ۱۹۹۶، مجموعه مؤلف.

۴۳. ظواهری، پیشین.

1. Touchston

۴۴. ابوولید المصری، *تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان تا خروجشان با طالبان*، پاورقی شده در الشرق الاوسط، ۱۴ ـ ۸ دسامبر ۲۰۰۴.

۴۵. ریک بنت، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۵.

۴۶. جان میللر، مصاحبه با پیتر برگن، واشنگتن، دی.سی.، سپتامبر ۲۰۰۵.

۴۷. خط شب ABC، ارائه شده از طرف تدکاپل[1]، ۱۰ ژوئن ۱۹۹۸.

فصل ۷

۱. جان میللر، مصاحبه با پیتر برگن، واشنگتن، دی.سی.، سپتامبر ۲۰۰۵.

۲. *ایالات متحده آمریکا و اسامه بن‌لادن*، شهادت استفن گودین[2]، ۷ مارس ۲۰۰۱.

۳. مصاحبه دفتر بازجویی فدرال، محمّد صدیق عوده، ۲۸ـ ۱۵ اوت ۱۹۹۸ (رونوشت ۳۱ اوت ۱۹۹۸).

۴. ایالات متحده و اسامه بن‌لادن، شهادت استفن گودین، ۷ مارس ۲۰۰۱.

۵. رحیم الله یوسف‌زای، «اسامه انفجار سفارت‌ها را انکار می‌کند»، دنیوز، ۲۱ اوت ۱۹۹۸.

۶. خالد الحمّادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن» القدس العربی، ۳ اوت ۲۰۰۴ و ۲۰ مارس ـ ۴ آوریل ۲۰۰۵.

۷. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۵ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۸. حبیب‌احمد، مصاحبه با مؤلف، پیشاور، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸.

۹. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.

۱۰. رونوشت محاکمات خلیج گوانتانامو، مجموعه مؤلف.

۱۱. سامی الحق، مصاحبه با مؤلف، پیشاور، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸.

۱۲. این خبر اندکی ویراستاری شده است.

۱۳. الحمّادی، پیشین.

۱۴. اسناد غیرطبقه‌بندی شده دولت ایالات متحده را از طریق قانون آزادی اطلاعات می‌توان در بایگانی امنیت ملی (در اختیار دانشگاه جرج واشنگتن، در واشنگتن، دی.سی.) پیدا کرد. نگاه کنید به وب‌سایت: http://www.gwu.Edu/~nsarchiv/index.html.

۱۵. اشاره‌ای آشکار به موضوع لوینسکی.

۱۶. پیتر برگن، «بن‌لادن، طالبان در شرایط سخت در افغانستان»، CNN، ۴ مارس ۱۹۹۹.

۱۷. ابوولید المصری، *تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان و خروجشان با طالبان*،

---

1. Ted Koppel
2. Stephen Gaudin

پاورقی‌شده در *الشرق الاوسط*، ۱۴ـ ۸ دسامبر ۲۰۰۴.

۱۸. تحریم‌های اعمال شده بر طالبان از سوی ایالات متحده در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۹ شامل تحریم پروازهای تجاری و مسدود کردن حساب‌های بانکی طالبان در سرتاسر جهان بود.

۱۹. مصاحبه ملّا خاکشار با مؤلف، کابل، افغانستان، ژانویه ۲۰۰۵، و با جیمز میک، اوت ۲۰۰۵.

۲۰. احمد زیدان، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۲۱. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۲۲. محمّد عاطف («ابوحفص»)، گزارش داخلی از طالبان، تاریخ تخمینی ۱۹۹۸، مجموعه مؤلف.

۲۳. الحمّادی، پیشین.

۲۴. عرب *نیوز* و مصاحبه تلویزیونی MBC «شاهزاده ترکی الفیصل»، ۹ ـ۴ نوامبر ۲۰۰۱ (توسط جمال خشوقّی).

۲۵. الحمّادی. پیشین.

۲۶. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۲۷. مصاحبه الجزیره، «اسامه بن‌لادن،» ۱۹۹۸ (بدون تاریخ). این تعابیر در پی حملات موشکی ایالات متحده به افغانستان در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۸ انجام گرفته است.

۲۸. فرمان اجرایی ۱۳۱۲۹.

۲۹. بخش‌های مهم نوار را محمّدالحاج ترجمه کرده، او گزارش القاعده را برای الحیاة در لندن می‌فرستاد.

۳۰. کیفرخواست را خوزه گراتسون اسپانیایی تنظیم کرده و در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ منتشر شده است. کیفرخواست از ۳۵ نفر از جمله اسامه بن‌لادن نام می‌برد و نخستین کیفرخواست علیه رهبر القاعده پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود.

۳۱. وحید مژده، *«افغانستان پنج سال تحت حکومت طالبان»*، ترجمه سپیده خلیلی و سعید گنجی، (کابل ۲۰۰۱).

۳۲. آلن کولیسون و اندرو هیگینس، «یک کامپیوتر در کابل یادداشت‌های القاعده درباره صف‌آرایی سرد را ارائه می‌کند» و «کامپیوتر فراموش شده افکار بن‌لادن را درباره اقدامات چهارساله القاعده آشکار می‌سازد،» *وال استریت ژورنال*، ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱. همچنین نگاه کنید به آلن کولیسون، «درون هارد درایو[1] القاعده»، ماهنامه آتلانتیک، سپتامبر ۲۰۰۴.

۳۳. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.

۳۴. کولیسون و هیگینس، پیشین.

۳۵. الحمّادی، پیشین.

---

1. Hard Drive

۳۶. همان‌جا.
۳۷. گزارش نهایی انجمن ملی درباره حملات تروریستی به ایالات متحده (نیویورک: دابلیو. دابلیو. نورتون، ۲۰۰۴)، صص ۱۵۳ـ۱۵۲.
۳۸. الحمّادی، پیشین.
۳۹. پیتر ال.برگن، جنگ مقدس: *درون دنیای پنهان اسامه بن‌لادن* (نیویورک: فری پرس، ۲۰۰۱)، ص۱۹۸.
۴۰. «اشعار افتخارآمیز بن‌لادن درباره حملات به *کول*، رویتر، ۲ مارس ۲۰۰۱.
۴۱. عبدالستارخان، «اسرار اسامه به امت برای ادامه جهاد،» *د فیوز*، ۱۲ مه ۲۰۰۱.

فصل ۸

۱. ملکه مالک، *Les Soldats de Lumiére* (بروکسل: Les Ailes de La Miséricorde، ۲۰۰۳)
۲. خالد الحمّادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن،» القدس العربی، ۳ اوت ۲۰۰۴، و ۲۰ مارس تا ۴ آوریل ۲۰۰۵.
۳. آنچه که در زیر می‌آید از کیفرخواست آلمان درباره شادی عبدالله (معروف به عماد عبدالهادی)، ۱۴مه ۲۰۰۳ است. همچنین گزیده‌هایی از مصاحبه او با مقامات آلمانی است که در میانه آوریل ۲۰۰۲ (به هنگام دستگیری او) و مه ۲۰۰۳ انجام گرفته است. مجموعه مؤلف.
۴. الحمادی، پیشین.
۵. طرابلسی در ژوئن ۲۰۰۲ در فرانسه مورد بازجویی قرار گرفت و متن بازجویی او را بعداً دادستان‌های ایتالیایی در میلان به‌عنوان یکی از گزارش‌ها درباره طرابلسی مورد استفاده قرار دادند.
۶. سی‌بی‌سی نیوز آنلاین، «سنگاپور روی هدف‌گیری دقیق[1]،» ۱۱ اکتبر ۲۰۰۴، نگاه کنید به www.c.b.c.ca/news/background/jabarah/singapor.html
۷. چکیده‌ای از بازجویی محمّد منصور جباره توسط سازمان امنیت کانادا، ۲۰۰۲، مجموعه مؤلف.
۸. «اطلاعات به دست آمده از محمّد منصور جباره،» وزارت دادگستری ایالات متحده، دفتر بازجویی فدرال، ۲۱ اوت ۲۰۰۲، مجموعه مؤلف
۹. فیروز علی عباسی، خاطرات زندان خلیج گوانتانامو، ۲۰۰۴ ـ ۲۰۰۲، مجموعه مؤلف.
۱۰. دیپش گادهر[2]، «از کرویدون[3] به قندهار: داستان یک شهید،» *ساندی تایمز* (لندن)، ۲۱ نوامبر ۲۰۰۴.

---

۱. روی هدف‌گیری دقیق ترجمه Cross Hair است و عبارت از این علامت ⊕ می‌باشد که در دوربین سلاح‌های دوربرد برای هدف‌گیری دقیق به کار می‌رودم

2. Dipesh Gadher
3. Croydon

۱۱. در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۵ هیأت منصفه، ورسام را به حمایت از القاعده و دادن اطلاعات نادرست به مأموران FBI متهم ساخت. اطلاعاتی که ادعا می‌شد نادرست است، به سفر او به پاکستان، افغانستان، و انگلستان پیش از بازگشت به کانادا و ایالات متحده بود؛ سخنان متضادی درباره حضورش در اردوگاه‌های القاعده گفته بود، او در این اردوگاه‌ها با بن‌لادن ملاقات کرده و یک بار با او شام خورده بود. و دو هزار دلار به یکی از افراد در پاکستان حواله کرده بود. در دسامبر ۲۰۰۳، ورسام داوطلبانه موافقت کرد که با FBI مصاحبه کند. اظهارات مستخرجه شامل بخشی از کیفرخواست FBI است که در راستای بازداشت پیش از محاکمه اوست. این اظهارات، دیدگاه‌های بن‌لادن در رابطه با سربازان القاعده را از نزدیک نشان می‌دهد. انتظار می‌رود که محاکمه او در بهار ۲۰۰۶ انجام شود. «کیفرخواست در راستای بازداشت پیش از محاکمه» را مأمور ویژه کیان واندنور[1] از دادگاه بخش از ناحیه مینه‌سوتا، کریم شماره ۲۹ـ۰۴ (جی آرتی / اف ال ان)، ۶ فوریه ۲۰۰۴، پر کرده است. مجموعه مؤلف.

۱۲. گزارش FBI، «مصاحبه جان فیلیپ و الکرلیند،» ۱۰ـ۹ دسامبر ۲۰۰۱. مجموعه مؤلف.

۱۳. شهادت فؤاد الربیع، پیش از محاکمه نظامی از سوی ایالات متحده، خلیج گوانتانامو، مجموعه مؤلف.

۱۴. این چکیده از یک ایتالیایی بازداشت شده به دلیل ضمانت چهار مراکشی (الکفلویی[2]، راویان[3]، زرقوت[4]، و بن علی) به دست آمده است. این ضامن مشهور شده به "Tribunal di Torino, Sezione Giudici per le indagini Preliminari-ordinanza di Applicazione di Misur Cautelari," و قاضی پائولا دتزانی[5] از تورین ایتالیا، در هفتم مه ۲۰۰۵ زیر آن را امضا کرده است. این چکیده اطلاعاتی از بازپرسی‌های نافیه نورالدین مراکشی در اوت ۲۰۰۳ (تهیه شده برای دادستان‌های ایتالیا) را در بردارد. این اسناد را لئوسیستی[6] از *لواسپرسو* به دست آورده و ترجمه کرده، مجموعه مؤلف.

۱۵. شنودهای مخفیانه اظهارات السیّد در گزارشی پیدا شده که دی‌آی‌جی‌اُ اس (پلیس ویژه ضدتروریست ایتالیا) در پانزده مه ۲۰۰۲ در میلان آن را پر کرده است. این گزارش در محاکمه، علیه السیّد، بناتیه نبیل و دیگران مورد استفاده قرار گرفت. این اسناد را لئوسیستی، روزنامه نگار و پژوهشگر *لواسپرسو* به دست آورد و آن را ترجمه کرد.

---

1. Kiann Vandenover
2. El Kaflaoui
3. Raouiane
4. Zergout
5. Paolu Dezani
6. Leo Sisti

فصل ۹

۱. انجمن ملی در رابطه با حملات تروریستی به ایالات متحده، انجمن نهایی گزارش (۲۰۰۴)، ص۱۶۶.

۲. جرج مایکل، مترجم مؤسسه زبان دیپلماتیک، و دکتر کاظم ام.وهبه، از مطالعات بین‌المللی مکتب مترقی دانشگاه جونز هاپکینز، این نوار را ترجمه کرده‌اند.

۳. همان‌جا.

۴. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۴.

۵. بکر عطیانی، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک، اسلام‌آباد، پاکستان، ۲۲ اوت۲۰۰۵.

۶. وحید مژده، افغانستان *پنج سال تحت حکومت طالبان*، ترجمه سپیده خلیلی و سعید گنجی (کابل، ۲۰۰۱).

۷. ابوولید المصری، *تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان و خروجشان با طالبان*، پاورقی شده در *الشرق الاوسط*، ۱۴ـ ۸ دسامبر ۲۰۰۴.

۸. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۹. پیتر جوونال، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، ۲۳ اوت ۲۰۰۵.

۱۰. نوار در وب‌سایت یک جهادگر، www.moonwarriors پیدا شده بود که کاربردپذیری بیشتری نداشت. مجموعه مؤلف.

۱۱. نامه با ترجمه ویراستاری همراه است.

۱۲. مژده، پیشین.

۱۳. ملکه مالک، *سربازان نور*[1] (بروکسل، Les Ailes de la Miséricorde، ۲۰۰۳).

۱۴. ملکه مالک، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک، فریبورگ، سوئیس، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۵. «مصاحبه با ابوهاجر»، ندای جهاد، شماره ۱و ۲، اکتبر ۲۰۰۳ (ترجمه مؤسسه تحقیقات رسانه‌های خاورمیانه).

۱۶. فیروزعلی عباسی، «خاطرات زندان خلیج گوانتانامو» ۲۰۰۴ ـ ۲۰۰۲، مجموعه مؤلف.

۱۷. عبدالله انس، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۵، ۱۷ و ۲۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۱۸. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان،۱۳۰ ژوئن ۲۰۰۵.

۱۹. انجمن ملی درباره حملات تروریستی به ایالات متحده، گزارش نهایی انجمن ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۴)، ص۱۴۹.

۲۰. همان‌جا، صص ۱۵۰ ـ ۱۴۵.

۲۱. یسری فؤاد، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۱۳ ژانویه۲۰۰۳.

---

1. Les soldats de Lumiére

۲۲. مستند الجزیره «راهی به سوی ۱۱ سپتامبر،» ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲.
۲۳. خلاصه بازجویی‌های رمزی بن‌شیبه برای دادستان‌های آلمان در ۹ مه ۲۰۰۵، توسط بخش جنایی وزارت دادگستری ایالات متحده، دفتر امور بین‌الملل تهیه شده بود. مجموعه مؤلف.
۲۴. *ایالات متحده آمریکا و علی حمزه احمد سلیمان البهلول.* مجموعه مـؤلف. تهیه شده از WWW.FindLaw.com در ۲۴ فوریه ۲۰۰۴، البهلول یکی از نخستین محبوسین خلیج گوانتانامو در رابطه با تروریسم شد. او در معرفی محاکمه نظامی از سوی ایالات متحده براساس تصمیم رئیس‌جمهور بوش مورخه ۳ ژوئیه ۲۰۰۳، قرار دارد.
۲۵. فیروزعلی عباسی، پیشین.
۲۶. ابومصعب السوری، *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*، منتشر شده در وب‌سایت‌های جهادگران، ۲۰۰۴.
۲۷. فؤاد حسین، *الزرقاوی: نسل دوم القاعده*، پاورقی شده در *القدس العربی*، ۸ تا ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۵، فؤاد حسین یک روزنامه‌نگار اردنی است که اطلاعات خود را از سه تن از افراد نزدیک به زرقاوی، از جمله، سیف‌العدل، که این فصل به او نسبت داده شده، گرفته است.
۲۸. فیلیپ شنون و دیوید جانستون، «چالشی ملی: بازپرسی،» *نیویورک تایمز*، ۴ اکتبر ۲۰۰۱.

فصل ۱۰

۱. اسامه بن‌لادن، «مراسم برای عیدقربان»، مؤسسه تحقیقات رسانه‌های خاورمیانه (ام‌ای‌ام‌آرآی)، سری جدید گزارش‌ها، شماره ۴۷۶، ۵ مارس ۲۰۰۳.
۲. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۳. جمال خشوقّی، مصاحبه با مؤلف، لندن، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۵.
۴. خوزه پدرو کاستانهیرا و آنتونینو پدرو فریرا، "Eu rezo por Bin Lden" *اکسپرسو* (هفته‌نامه‌ای پرتغالی)، ۳ آوریل ۲۰۰۲. ترجمه کارمن کروئیکشانک ـ ریندرز.
۵. بریان فیفیلد ـ شایلر، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک، دِوُن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.
۶. بکر عطیانی، مصاحبه تلفنی با پل کروئیکشانک، اسلام‌آباد، پاکستان، ۲۲ اوت ۲۰۰۵.
۷. رونوشت محاکمات خلیج گوانتانامو، مجموعه مؤلف.
۸. متن کامل مصاحبه صدای آمریکا با ملّاعمر را می‌توان در http.WWW.Robert-fisk.com/voa- مصاحبه ـ ملّا ـ عمر ـ ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱. htm پیدا کرد.
۹. ابوولید المصری، *تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان تا خروجشان با طالبان.* پاورقی شده در *الشرق الاوسط*، ۱۴ ـ ۸ دسامبر ۲۰۰۴.
۱۰. رحیم‌الله یوسف‌زای، مصاحبه با مؤلف، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸ و ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳.
۱۱. مصاحبه *اُمّه*، «اسامه بن‌لادن،» ۲۸سپتامبر ۲۰۰۱، انجام شده توسط «خبرنگاری ویژه» (تاریخ و

محل آن مشخص نشده)، ترجمه بخش مونیتورینگ BBC.

۱۲. آلن کولیسون و آندرو هیگینس، «یک کامپیوتر در کابل یادداشت‌های القاعده در باره صف‌آرایی سرد را ارائه می‌کند» و «کامپیوتر فراموش شده افکار بن‌لادن را درباره اقدامات چهار ساله القاعده، آشکار می‌سازد،» *وال استریت ژورنال*، ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱، همچنین نگاه کنید به آلن کولیسون، «درون هارد درایو القاعده،» *ماهنامه آتلانتیک*، سپتامبر ۲۰۰۴.

۱۳. فرج اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، قاهره، مصر، ژوئن ۲۰۰۵.

۱۴. فرج اسماعیل، «مصاحبه ملّاعمر رهبر طالبان،» *المجله*، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۱.

۱۵. اسامه بن‌لادن، «اعلامیه،» ۷ اکتبر ۲۰۰۱ (پخش از الجزیره).

۱۶. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، ۱۱ مه ۲۰۰۲ و مارس ۲۰۰۵.

۱۷. خالد بطرفی، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۵ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۸. خالد الحمّادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن»، *القدس العربی*، ۳ اوت ۲۰۰۴، و ۲۰ مارس تا ۴ آوریل ۲۰۰۵.

۱۹. احمد زین‌الدین، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۲۰. *آسوشیتدپرس*، شماره ۲۸، ۲۰۰۲. دکتر عزیز، پزشک ساکن لاهور، به *آسوشیتدپرس* گفته که یک روز پیش از کشته شدن محمّد عاطف در حملات هوایی ایالات متحده از او برای معالجه دیسک از جا در رفته عاطف دعوت به عمل آمده است. عزیز گفته که این دومین بار بود که بن‌لادن را ملاقات می‌کرد. ملاقات نخست در سال ۱۹۹۹ بود که عزیز برای معالجه رهبر القاعده که در پی سقوط از اسب در جنوب افغانستان دچار آسیب شده بود، به آنجا رفت. در هر دو ملاقات، بن‌لادن، به گفته عزیز از سلامت خوبی برخوردار بود. ایمن الظواهری نیز در معالجه محمّد عاطف در آنجا حضور داشت.

۲۱. مصاحبه اسامه بن‌لادن با تیسیر الونی از الجزیره که در ۲۱ فوریه از CNN پخش شد. برای دیدن رونوشت دقیق نگاه کنید به http://archives.cnn.com/2002/WORLD/asiapcf/south/02/05/binladen.transcript.

۲۲. اسلم‌خان، «مصاحبه جلال‌الدین حقانی،» *د نیوز*، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۱ (محل مصاحبه معلوم نیست.)

۲۳. پیتر جوونال، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن، انگلستان، ۲۳ اوت ۲۰۰۵.

۲۴. وحید مژده، *افغانستان پنج سال تحت حکومت طالبان*، ترجمه سپیده خلیلی و سعید گنجی (کابل ۲۰۰۱).

۲۵. فیروزعلی‌عباسی، «خاطرات زندان خلیج گوانتانامو،» ۲۰۰۴ـ ۲۰۰۲، مجموعه مؤلف.

۲۶. رونوشت محاکمات خلیج گوانتانامو، مجموعه مؤلف.

۲۷. همان‌جا.

۲۸. محمّد آصف قاضی زنده، مصاحبه با مؤلف، ۴ ژوئیه ۲۰۰۴، جلال‌آباد، افغانستان.

۲۹. مناظرات ریاست جمهوری،۳ سپتامبر ۲۰۰۴، در دانشگاه میامی، کورال گابلز، فلوریدا. رونوشت آن را می‌توان در www.debates.org/pages/trans2004a.html، انجمن مناظرات ریاست جمهوری پیدا کرد.

۳۰. ژنرال تامی‌فرانکس، «جنگ واژه‌ها»، *نیویورک تایمز*، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۴.

۳۱. چنی در صبح ۱۹ اکتبر ۲۰۰۴ در اهایو سخن می‌گفت. رونوشت این اظهارات در وب‌سایت کاخ سفید: http.www.whitehouse.gov/news/realeus/2004/10/2004/1019.19.html قابل دسترسی است.

۳۲. دن فرومکین، «بوش گاهی خود را می‌خرد»، washingtonpost.com، ۲۷ اکتبر ۲۰۰۴. رئیس‌جمهور بوش صبح ۲۷ اکتبر در جمع گروهی در کانکاسترکانتی، پنسیلوانیا سخن می‌گفت.

۳۳. مقامات ایالات متحده باور دارند که بن‌لادن در تورابورا است، رونوشت CNN، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۱.

۳۴. تامی فرانکس و مالکولم مک‌کونل، سرباز آمریکایی، (نیویورک، انتشارات رگان، ۲۰۰۴)، ص ۳۸۴.

۳۵. گری برنستن، *فک‌شکن: حمله به بن‌لادن و القاعده: گزارشی شخصی از فرمانده ناحیه‌ای سیا* (نیویورک، کراون، دسامبر ۲۰۰۵).

۳۶. این اعلامیه به *الندا*، وب‌سایت القاعده در آن هنگام، در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ فرستاده شده است.

۳۷. «منابع امنیتی مراکش، خطر مراکشی‌های آزاد شده از گوانتانامو را بررسی می‌کنند»، الشراق‌الاوسط، ۲۰ اوت ۲۰۰۴.

۳۸. اسامه بن‌لادن، «پیغام به برادرانمان در عراق»، الجزیره، ۱۱ فوریه ۲۰۰۳ (ترجمه BBC نیوز).

۳۹. نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، الجزیره، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱.

۴۰. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، ژوئن ۲۰۰۵.

فصل ۱۱

۱. رحیم الله یوسف‌زای، «لگدپرانی اسامه بن‌لادن علیه غرب»، مجله *تایم*، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۹ (انجام شده در ایالت هلمند در افغانستان).

۲. خوزه پدرو کاستانهیرا و آنتونینو پدرو فریرا، Eu rezo por bin Laden، *اکسپرسو* (هفته‌نامه‌ای پرتغالی)، ۱۳ آوریل ۲۰۰۲، ترجمه کارمن کروئیکشانک ـ ریندرز.

۳. *ایالات متحده و اسامه بن‌لادن*، شهادت جمال‌الفضل، ۷ و ۲۰ فوریه ۲۰۰۱.

۴. شکایت، *ایالات متحده و ممدوح محمود سالم*، ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۸ (بدون مهر).

۵. اعلامیه اسامه بن‌لادن، «خطرات و آثار انفجارات اتمی هند»، ۱۴ مه ۱۹۹۸، مجموعه مؤلف.

۶. امجد بشیر صدیقی، «هرگز به ملاقات با اسامه فکر نکرده بودم، عمر برای من مشکل ایجاد

خواهد کرد»، *د نیوز*، ۱۹ مارس ۲۰۰۲.

۷. وزیر خزانه‌داری «ایالات متحده، پل اونیل، «معرفی پشتیبانان جدید تروریست‌ها»، واشنگتن، دی.سی، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱. اونیل همچنین اظهار می‌دارد که در ۲۰۰۱، محمّد با ملّاعمر و با اسامه بن‌لادن ملاقات کرده است. در ملاقاتی آتی، به گفته یکی از معاشران بن‌لادن، او مواد هسته‌ای داشت و می‌خواست استفاده از آن برای سلاح را یاد بگیرد. محمّد اطلاعاتی درباره زیرساختارهای ضروری برای برنامه سلاح هسته‌ای و آثار آن ارائه کرده است. در نوامبر ۲۰۰۱ طالبان، کابل را ترک کردند و کارگران دفاتر یوتی‌ان کابل به همراه آنها از محل گریختند. تحقیقات یوتی‌ان در کابل حاکی از اسنادی درباره ربودن کاردار ایالات متحده و ایجاد پایگاه فیزیک هسته‌ای در راستای سلاح‌هاست».

۸. نیک رابرتسون، «نوارهای تازه به شبکه بن‌لادن روشنایی می‌بخشد»، ۱۹ اوت ۲۰۰۲.

۹. رولان ژاکار[1]، *بایگانی مخفی القاعده*[2] (پاریس، ژان‌پیکویک[3]، ۲۰۰۲) ص ۲۸۱.

۱۰. ابوولید المصری، *تاریخ اعراب افغان از ورودشان به افغانستان تا خروجشان با طالبان*، پاورقی شده در *الشرق‌الاوسط*، ۱۴ـ۸ دسامبر ۲۰۰۴.

۱۱. آلن‌کولیسون و آندرو هیگینس، «یک کامپیوتر یادداشت‌های القاعده درباره صف‌آرایی سرد ارائه می‌کند» و «یک کامپیوتر فراموش شده افکار بن‌لادن را درباره اقدامات چهار ساله القاعده آشکار می‌سازد»، وال‌استریت ژورنال، ۳۱ دسامبر ۲۰۰۱، همچنین نگاه کنید به آلن‌کولیسون، «هارد درایو القاعده»، ماهنامه *آتلانتیک*، سپتامبر ۲۰۰۴.

۱۲. ابو ولید المصری، پیشین.

۱۳. پیتر ژوونال، مصاحبه با پل کروئیکشانک، لندن ۲۳ اوت ۲۰۰۵.

۱۴. ژاکارد، پیشین.

۱۵. تذکاریه معاون وزیر دفاع پل ولفوویتز به معاون مدعی‌العموم جیمزکامی در ۲۸ مه ۲۰۰۴ با عنوان «خلاصه فعالیت‌های خوزه پادیلا در القاعده». مجموعه مؤلف.

۱۶. سلیمان ابوغیث، «در سایه نیزه‌ها»، مؤسسه تحقیقات خاورمیانه، سری گزارش‌های ویژه، شماره ۳۳۸، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۲.

۱۷. ابومصعب السوری، «بیانیه‌ای از دفتر شیخ عمر عبدالحکیم (ابومصعب سوری)»، ۲۵ ژانویه ۲۰۰۵، ترجمه مهنّد حاج‌علی.

۱۸. حامد میر، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، ۱۱ مه ۲۰۰۲.

۱۹. حامد میر، «اسامه بن‌لادن»، مصاحبه *اوصاف* و *داون*، ۹ نوامبر ۲۰۰۱ (انجام شده در نزدیکی

---

1. Roland Jacquard
2. L'Archive Secrétes d'al Quida
3. Jean Picollec

کابل، افغانستان).

۲۰. مصاحبه‌های جان واکرلیند، وزارت دفاع ایالات متحده، ۱ دسامبر ۲۰۰۱، مجموعه مؤلف.

فصل ۱۲

۱.فتوای الازهر، ۹ مارس ۲۰۰۳، نگاه کنید به «دعوت الازهر برای جهاد در صورت جنگ در عراق»، اسلام آنلاین، ۱۰ مارس ۲۰۰۳. www.islamonline. Net/English/News/2003-03/10/ article 15.shtml.2003

۲. فضل‌الله روحانی شیعه لبنانی: حکومت عراقی مورد حمایت ایالات متحده، مشروعیت ندارد، *بیروت النهار*، ۶ آوریل ۲۰۰۳. فضل‌الله در خطابی به امت اسلام اظهار داشت، مسلمانان در تقویت عناصر خود بکوشند. اکنون باید کار کنند، چنانکه در گذشته کار کرده‌اند، تا استعمارگران را بیرون برانند.

۳. عادل س. الیاس، «رهبر روحانی حزب‌الله علیه تروریست‌ها فتوا صادر می‌کند،» در *اشپیگل*، (هفته‌نامه آلمانی)، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۱، شیخ فضل‌الله به الیاس گفت: «آنها (هواپیماربایان ۱۱ سپتامبر) در راه جهاد، جنگ مقدس، نمرده‌اند، بلکه صرفاً خودکشی کرده‌اند. هرکسی مرتکب این نوع اعمال شود باید حساب پس بدهد. در صورتی که مسلمان باشد، بایستی در دادگاه اسلامی مجازات شود. این حملات، به عبارت درست‌تر، یک شکست کامل است.» همچنین نگاه کنید به «رئیس الازهر می‌گوید اسلام با تمام اشکال تروریسم مخالف است.» آژانس اخبار خاورمیانه (ام ای آن اِ) ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۱.

۴. سوزان گلاسر، «عناصر ایالات متحده از خیزش تند جهانی برای تروریسم خبر می‌دهند،» *واشنگتن پست*، ۲۷ آوریل ۲۰۰۵، در وزارت کشور ایالات متحده، آمار سالیانه گزارش الگوهای تروریسم جهانی برای ۲۰۰۴ منظور نشده و این برخلاف رویه معمول است. این گزارش‌ها را مرکز ملی ضدتروریسم در ۲۷ آوریل ۲۰۰۵ ارائه کرده است.

۵. رامسفلد، «جنگ با ترور»، *یواس‌اتودی*[1]، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۳، این گزارش‌ها را منشی رامسفلد در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۳ نوشته و خطاب به ژنرال ریچارد مایرس[2] معاون وزیر پل ولفوویتز، ژنرال پیتر پیس[3] و معاون وزیر داگلاس فیث[4] است.

۶. اسامه بن‌لادن، «پیغامی به مردم عراق»، الجزیره ۱۸ اکتبر ۲۰۰۳.

۷. اسامه بن‌لادن، «نوار صوتی» ۶ مه ۲۰۰۴. سفیر برمر در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ عراق را ترک کرد، در این

1. USA TODAY
2. Myers
3. Pace
4. Dauglas Feith

تاریخ مقام ناظر ائتلاف لغو شد.

۸ . اسامه بن‌لادن، «اعلامیه»، ۱۶ دسامبر ۲۰۰۴، فرستاده شده به اینترنت، (ترجمه مونیتورینگ BBC).

۹. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.

۱۰. فؤاد حسین، *الزرقاوی: نسل دوم القاعده*، پاورقی شده در *القدس العربی*، ۱۵ مه ۲۰۰۵، و ۸ ژوئن تا ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۵.

۱۱. برخی از آنچه در زیر می‌آید از بازجویی شادی عبدالله (معروف به عماد عبدالهادی)، ۱۴ مه ۲۰۰۳ است. گزیده‌هایی از مصاحبه او با مسئولان آلمانی که در میانه آوریل ۲۰۰۲ (هنگام دستگیری او) و مه ۲۰۰۳ انجام گرفته ارائه شده است. مجموعه مؤلف.

۱۲. کالین پاول، هنگام حضور در شورای امنیت ملل متحد، ۵ فوریه ۲۰۰۳، نگاه کنید به: www.whitehouse.gov/news/realeas/2003/02/20030205-1.html

۱۳. گزارش سازمان امنیت به حقوقدانان امنیت ملی (بی‌کا اِ)، ابومصعب الزرقاوی، آوریل ۲۰۰۲، ترجمه استون آرونس[1]، مجموعه مؤلف.

۱۴. همان‌جا.

۱۵. فؤاد حسین پیشین.

۱۶. گزارش سازمان امنیت به بی‌کا اِ، پیشین.

۱۷. نامه ابومصعب الزرقاوی به اسامه بن‌لادن، مقام ناظر ائتلاف، ۱۲ فوریه ۲۰۰۴.

۱۸. دونالد رامسفلد وزیر دفاع در ۴ اکتبر ۲۰۰۴ به شورای روابط خارجی گزارش کرده است. رامسفلد بعداً مدعی شد که از اظهاراتش «بد برداشت شده است.» (نگاه کنید به اعلامیه دونالد رامسفلد وزیر دفاع»، اخبار منتشر شده از سوی وزارت دفاع، ۰۴ـ۹۹۰ ≠ ۴ اکتبر ۲۰۰۴.

۱۹. بیعت زرقاوی با القاعده به معسکر البطّار، شماره ۲۱، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۴ فرستاده شده است. نگاه کنید به جفری پل، *عامل تروریسم*، *بنیاد جیمز استون*، جلد ۲، شماره ۲۴ (۱۶ دسامبر ۲۰۰۴).

۲۰. اسامه بن‌لادن، نوار ویدئویی، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۴.

۲۱. نامه ابومصعب الزرقاوی به اسامه بن‌لادن، به تاریخ مه ۲۰۰۵.

فصل ۱۳

۱. اسکات مک کللان، خلاصه روزانه کاخ‌سفید، ۵ اکتبر ۲۰۰۵.

۲. اسامه بن‌لادن، «خواست»، *المجله*، ۲۷ اکتبر ـ ۲ نوامبر ۲۰۰۲.

۳. نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، پخش الجزیره، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۱.

---

1. Steven Arons

۴. محمّد الشفیع، «شعری از بن‌لادن در سایت نزدیک به القاعده، شعری که او در پاسخ به پسرش حمزه، سروده است»، *الشرق‌الاوسط*، ۱۶ ژوئن ۲۰۰۲.

۵. در عصر ۶ اکتبر ۲۰۰۲، یک روز پیش از نخستین سالگرد شروع عملیات هوایی ایالات متحده در افغانستان، الجزیره یک نوار ویدئویی دو بیانیه‌ای از بن‌لادن پخش کرد، بن‌لادن در بخش نخست که به دسامبر ۲۰۰۱ برمی‌گشت اعلام می‌کرد که: «جوانان خدا حملات بیشتری علیه ایالات متحده تدارک می‌بینند.» (نگاه کنید به نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، پخش از الجزیره، ۶ اکتبر ۲۰۰۲). در آن صبح، چند ساعت پیش از دریافت نوار ویدئویی از سوی الجزیره، القاعده یک حمله انتحاری به نفتکش لیمبورگ فرانسه در نزدیک ساحل یمن ترتیب داد. در ۸ اکتبر، الظواهری یک نوار ویدئویی برای الجزیره تهیه کرد و اعلام داشت، «اکنون باید مقاومت را آغاز کنیم. علائق آمریکایی‌ها، بریتانیا، استرالیا، فرانسه، لهستان، نروژ، کره‌جنوبی و ژاپن هرجا که باشد مورد نظر ماست. همه آنها در اشغال افغانستان، عراق و چچن سهیم‌اند یا با تدارکات از اسرائیل حمایت می‌کنند.» (نگاه کنید به نوار ویدئویی الظواهری، پخش از الجزیره، ۸ اکتبر ۲۰۰۲). در ۱۲ اکتبر، تنها یک روز پس از اعلامیه‌های بن‌لادن و ظواهری، موج جدیدی از حملات به راه افتاد. دیسکو معروف بالی که استرالیایی‌ها و غربی‌ها در آن حضور داشتند منفجر شد و بیش از ۲۰۰ نفر کشته شدند، دقیقاً دو سال پس از حمله به *کول* ایالات متحده. رهبران القاعده همچنین مشتاق بودند از حملات، حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی را به عمل آورند. در ۱۴ اکتبر، الجزیره فاکسی را به امضای بن‌لادن دریافت داشت که اعلام می‌کرد، «این حملات با سالگرد رویداد [آغاز حملات ایالات متحده به افغانستان] مصادف است و پیغام روشنی است که مجاهدان ضعیف نشده‌اند.» (نگاه کنید به فیلیپ اسموکر، «بن‌لادن چشم‌به‌راه حملات تروریستی،» *دیلی تلگراف* (لندن)، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۲ (بن‌لادن به حملات بالی اشاره مستقیم نکرد.)

۶. نوار ویدئویی الظواهری، «پیغام به مسلمانان در پاکستان و افغانستان»، پخش از الجزیره و العربیه، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۳، ظواهری اظهار می‌دارد، «این مشرف است که آمریکا را به سرنگون‌سازی امارت اسلامی [طالبان] در افغانستان قادر ساخت و در صدد فرستادن نیروهای پاکستانی به عراق است. مسلمانان در پاکستان باید متحد شوند و برای سرنگون‌سازی این خائن و آوردن رهبری مخلص که مدافع اسلام و مسلمانان باشد بکوشند.» رئیس‌جمهور مشرف در دسامبر ۲۰۰۳ از دو سوء قصد جان سالم بدر برد.

۷. نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، «پیغامی به آمریکایی‌ها»، پخش از الجزیره، ۱۸ اکتبر ۲۰۰۳. بن‌لادن اظهار می‌دارد، «ما حق تلافی در یک فرصت مقتضی و اقدام علیه تمام کشورهای درگیر، به ویژه انگلستان، استرالیا، لهستان، ژاپن و ایتالیا را برای خود محفوظ نگاه می‌داریم و کشورهای مسلمان شرکت‌کننده در این اتحاد، به ویژه دولت‌های خلیج [فارس.م] و مخصوصاً کویت را که به سکوی پرتاب نیروهای صلیبی تبدیل شده، استثنا نخواهیم کرد.»

۸. احمد زیدان، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۹. اسامه بن‌لادن، «مراسم عید قربان»، ام‌ای‌ام‌آر‌آی، سری گزارش‌های ویژه، شماره ۴۷۶، ۵ مارس ۲۰۰۳.
۱۰. نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، پخش از الجزیره و العربیه، ۱۴ آوریل ۲۰۰۴.
۱۱. اسامه بن‌لادن، «اعلامیه» ۱۶ دسامبر ۲۰۰۴، فرستاده شده به اینترنت (ترجمه مونیتورینگ بی‌بی‌سی). نوار ۷۴ دقیقه‌ای را می‌توان در www.gal13ah.Net (بدون کاربردپذیری بیشتر) پیدا کرد.
۱۲. «مصاحبه با ابو هاجر»، *ندای جهاد*، شماره ۱ و ۲، اکتبر ۲۰۰۳ (ترجمه مؤسسه تحقیقات رسانه‌های خاورمیانه).
۱۳. به گفته مقامات عربستان، کانون‌های سعودی، وقت بیشتری برای حملات خود می‌خواستند، می‌گفتند که برای حمله کامل به دولت سعودی از آمادگی کامل برخوردار نیستند و از مخالفت عامه مردم نگران هستند. پس از یک مباحثه در اوایل ۲۰۰۳، بن‌لادن بر آنها غلبه کرد و دستور داد حمله آغاز شود. نگاه کنید به کرایگ وایت‌لاک[1]، «القاعده استراتژی خود در عربستان سعودی را تغییر می‌دهد»، *واشنگتن‌پست*، ۱۹ دسامبر ۲۰۰۴.
۱۴. سیف‌العدل، نشریه اردوگاه نظامی البطر، ۲۰۰۳. مجموعه مؤلف.
۱۵. پیتر برگن، «نامه‌ای از ریاض: آیا ما شاهد یک گلاسنوست از طرف سعودی هستیم؟» *ناشنال ریویو آنلاین*[2]، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵.
۱۶. نگاه کنید به سوزان بی‌گلاسر، «بیشتر شهدا در عراق، سعودی هستند»، *واشنگتن‌پست*، ۱۵ مه ۲۰۰۵. نیز نگاه کنید به Reuvenpaz، «داوطلبان عرب در عراق کشته شدند: یک تحلیل»، *طرح تحقیقاتی نهضت‌های اسلامی*، هرتزلیا[3]، اسرائیل، یادداشت‌های مناسبتی، جلد۳، (۲۰۰۵)، شماره ۱ (مارس ۲۰۰۵). Reuvenpaz از فهرست کشته‌شدگانی که به وب‌سایت‌های جهادگران فرستاده شده، دریافته که به عنوان نمونه، در شش ماه گذشته در عراق ۱۵۴ نفر کشته شده‌اند که ۶۱ درصد آنها از عربستان بوده‌اند. از ۳۳ حمله انتحاری انجام شده، ۲۳ مورد را سعودی‌ها به انجام رسانیده‌اند.
۱۷. باربارا استار خبرنگار CNN: نوار ویدئویی بن‌لادن را در گزارش‌های ولف بلیتزر[4]، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴، مورد مباحثه قرار داده است.
۱۸. نوار ویدئویی اسامه بن‌لادن، پخش از الجزیره، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴. این ترجمه از CNN است.

---

1. Craig Whitlock
2. National Review Online
3. Herzliya
4. Wolf Blitzer

۱۹. جالب است که بن‌لادن از سوئد نام می‌برد، این تنها کشوری در اروپاست که بن‌لادن به آن سفر کرده است.
۲۰. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.
۲۱. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.
۲۲. **السحاب** («ابرها»)، نوار ویدئویی القاعده، پخش از الجزیره، ۱ سپتامبر ۲۰۰۵.
۲۳. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.

فصل ۱۴

۱. نگاه کنید به سیّد قطب، *نقاط عطف* (۱۹۶۵) و *آمریکایی که من دیده‌ام* (۱۹۴۹).
۲. اسامه بن‌لادن، «خواست»، *المجلّه*، ۲۷ اکتبر ـ ۲ نوامبر ۲۰۰۲.
۳. جمال خلیفه، مصاحبه‌هایی با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.
۴. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.
۵. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵.
۶. خالد الحمّادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن،» *القدس العربی*، ۳ اوت ۲۰۰۴، و ۲۰ مارس تا ۴ آوریل ۲۰۰۵.
۷. خالد خواجه، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، ژوئیه ۲۰۰۴.
۸. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.
۹. منتصرالزیّات، *راه به سوی القاعده: داستان مرد دست راست بن‌لادن* (ترجمه احمد فکری و تصحیح سارا نیمیس)، (لندن: انتشارات پلوتو، ۲۰۰۴).
۱۰. رحیم‌الله یوسف‌زای، مصاحبه با مؤلف، پاکستان، سپتامبر ۱۹۹۸ و ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳.
۱۱. ابو مصعب السوری، *دعوت بین‌المللی برای مقاومت اسلامی*، (منتشر شده در وب‌سایت‌های جهادگران، دسامبر ۲۰۰۴).
۱۲. سعاد الفقیه، مصاحبه با مؤلف، لندن، سپتامبر ۲۰۰۲، در دسامبر ۲۰۰۴، خزانه‌داری ایالات متحده، فقیه را تأمین‌کننده منابع مالی و مادی برای بن‌لادن و القاعده معرفی کرد. در محاکمه‌ای که به اتهام انفجار سفارت ایالات متحده انجام گرفت، خزانه‌داری مدعی شد که فقیه تلفن ماهواره‌ای خریده و آن را در اختیار بن‌لادن قرار داده است. اما دولت بریتانیا اقدام قانونی علیه او به عمل نیاورد، تنها حساب‌های مالی ام آی آر اِ را مسدود ساخت تا عربستان را دلسرد سازد. نگاه کنید به نشریه وزارت خزانه‌داری که با عنوان «وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، دو نفر را در رابطه با القاعده، یوبی‌ال، رهبر سابق بی‌آی‌اف و انجمن القاعده، معرفی می‌کند.» ۲۱ دسامبر ۲۰۰۴.
۱۳. نعمان بن عثمان، مصاحبه با مؤلف، لندن، انگلستان، ۳۰ اوت ۲۰۰۵.
۱۴. ایمن الظواهری، *سلحشوران زیر پرچم پیامبر*، پاورقی شده در *الشرق‌الاوسط*، دسامبر ۲۰۰۱.

۱۵. الیویه روی، *شکست اسلام سیاسی*، (پاریس، سئول[1]، ۱۹۹۲).

۱۶. نگاه کنید به گیل کپل، Jihad: Expansion et declin de lislamisme (paris: Gallimard, 2000) و گیل کپل (ترجمه آنتونی اف. رابرتس، جهاد: شکست اسلام سیاسی (نیویورک، انتشارات بلکنپ[2]، ۲۰۰۲)، ص ۳۷۵.

۱۷. اسامه بن‌لادن، «خواست»، *المجله*، ۲۷ اکتبر ـ ۲ نوامبر ۲۰۰۲.

پیوست ب

۱. مایکل فیلد، *تجار*[3] (نیویورک: انتشارات اوورلوک[4]، ۱۹۸۵)، ص ۱۰۵.

۲. کارمن بن‌لادن، *اندرون پادشاهی: زندگی من در عربستان سعودی*، (نیویورک، انتشارات وارنر، ۲۰۰۴)، ص ۶۴.

۳. همان‌جا، ص ۶۵.

۴. خالد بطرفی، مصاحبه‌ها با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی ۵ سپتامبر و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.

۵. این فهرست از روی اطلاعات جی.آر.ال[5] *خانواده‌های مشهور تاجر عربستان سعودی*[6] اثر کارتر (انگلستان، انتشارات اسکورپیون با مسئولیت محدود و انجمن دی‌آر لولین[7]، ۱۹۷۹)، و مصاحبه تلفنی با بریان فیفیلد شایلر، دِوُن، انگلستان، ژوئن ۲۰۰۵، تکمیل شده است.

۶. کارمن بن‌لادن، پیشین، صص ۱۰۹ـ۱۰۸ .

۷. بستگان خانواده بن‌لادن.

۸. فیلد، پیشین، ص ۱۱۰.

۹. بودکندی «مرگ مشکوک برادر بن‌لادن در تگزاس،» *پاورقی، ورث استارتلگرام*[8]، ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۱.

۱۰. *اوکیست در عربستان سعودی*[9]، چاپ سوم (جدّه، تهامه، ۱۹۸۳)، ص ۵۷.

۱۱. هالی استپ[10]، «برادران ناتنی بن‌لادن در دانشگاه آلومنی[11] میامی»، *میامی هرالد*، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱.

---

1. Seull
2. Belknap
3. The Merchants
4. Overlook
5. J.R.L
6. Leading Merchant families of Saudi Arabia
7. DR llewellyn
8. Worth Star Telegram
9. Who's Who in Saudi Arabia
10. Holly Stepp
11. Alumni

۱۲. همان‌جا.
۱۳. کارمن بن‌لادن، پیشین، ص ۴۰.
۱۴. همان‌جا، ص ۱۱۰.
۱۵. همان‌جا، ص ۸۰
۱۶. استپ، پیشین.
۱۷. کارمن بن‌لادن، پیشین، ص ۴۰.
۱۸. جرج ماسکولو[1] و اریک فولاث[2]. «راه اسامه به سوی ثروت و ترور»، در *اشپیگل*، ۶ ژوئن ۲۰۰۵.
۱۹. همان‌جا.
۲۰. کارمن بن‌لادن، ص ۱۱۰.
۲۱. ماسکولو و فولاث، پیشین.
۲۲. کارمن بن‌لادن، پیشین، ص ۱۳۱.
۲۳. کرایگ شرلی[3]، «بن‌لادن مالک هاروارد»، *واشنگتن تایمز*، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱.
۲۴. عبدالله بن‌لادن، مصاحبه با باربارا والترز در ABC نیوز، ۳ ژوئن ۲۰۰۵.
۲۵. عبدالله بن‌لادن مصاحبه با ABC نیوز، ۲۹ مارس ۲۰۰۲.
۲۶. خالد الحمّادی، «مصاحبه محافظ شخصی سابق بن‌لادن»، *القدس العربی*، ۳ اوت ۲۰۰۴، و ۲۰ مارس تا ۴ آوریل ۲۰۰۵.
۲۷. حذیفه عزّام، مصاحبه با مؤلف، امان، اردن، ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵.
۲۸. جمال خلیفه، مصاحبه با مؤلف، جدّه، عربستان سعودی، ۶ و ۹ سپتامبر ۲۰۰۵.
۲۹. الحمّادی، پیشین.
۳۰. همان جا.
۳۱. همان جا.
۳۲. همان جا.
۳۳. همان جا.
۳۴. پسر بن‌لادن می‌گوید پدر در «امن‌ترین جای دنیاست»، انجمن مطبوعات لندن، ۱۳ اکتبر ۲۰۰۱.
۳۵. حذیفه عزّام، مصاحبه پیشین.
۳۶. همان جا.

---

1. Georg Mascolo
2. Erich Follath
3. Craig Shriley

۳۷. داگلاس فره[1] و دانا پریست[2]، «پسر نقش مهمی در القاعده دارد»، *واشنگتن‌پست*، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳.

۳۸. عبدالباری عطوان، مصاحبه با مؤلف، لندن، ژوئن ۲۰۰۵.

۳۹. جمال اسماعیل، مصاحبه با مؤلف، اسلام‌آباد، پاکستان، مارس ۲۰۰۵.

۴۰. «منابع امنیتی مراکش، مراکشی‌های خطرناک آزاد شده از گوانتانامو را زیر نظر دارند»، *الشرق‌الاوسط*، ۲۰ اوت ۲۰۰۴.

1. Douglus Farah
2. Dana Priest

سپاسگزاری

این کتاب بدون کمک کسانی که مرا در تهیه آن یاری دادند، به انجام نمی‌رسید. پل کروئیکشانک تمام عبارات را خواند، مصاحبه‌ها و تحقیقات مهمی انجام داد، عبارات مهمی را تصحیح و مواردی را نیز از فرانسه ترجمه کرد، و مبانی و اصول را مورد بررسی قرار داد و پاورقی‌ها را بررسی نمود. در ماه آخر تحریر، پل به قصد کمک به واشنگتن عزیمت کرد. او همکاری گرانقدر بود. الک رینولد در تنظیم و تحقیق توجه بسیار زیادی مبذول داشت و اشارات ویراستاری مهمی ارائه نمود. کلی ماگسامن[۱] نیز به موارد ویراستاری مهمی اشاره کرد و تلاش زیادی در بررسی متن و پاورقی‌ها به عمل آورد. بدون پل، الک، و کلی، این کتاب، شکل فعلی را به خود نمی‌گرفت. تام وست[۲] نیز کمک مفیدی در بررسی این طرح انجام داد. از همه آنها و دوستی‌شان سپاسگزارم.

پل، الک، کلی، و تام در مکتب مترقی تحقیقات دانشگاه جونز هاپکینس (اس اِ آی اس)[۳] شاگرد من بودند. از سونیل خیلنانی[۴]،رئیس بخش جنوب آسیای اس اِ آی اس سپاسگزارم که به من فرصت آموختن در اس اِ آی اس و کار با این همه دانشجویان برجسته را داد. اس اِ آی اس همچنین محل پرورش استیو آرونس[۵] است که ترجمه‌های آلمانی این کتاب را انجام داده است. جرجس چبیب[۶] و مارک تامس نیز فارغ‌التحصیل اس اِ آی اس هستند که وظیفه تلخیص و

1. Kelly Magsamen
2. Tom West
3. Johns Hopkins University School Of Advanced International Studies (SAIS)
4. Sunil Khilnuni
5. Steve Arons
6. Georges Chebib

ترجمه هزاران عبارت از مجله *الجهاد* را به عهده گرفتند. مارک همچنین ترجمه‌های مهم دیگری از زبان عربی را به عهده گرفت. سام دیلی مصاحبه‌هایی در مورد سودان انجام داد. به واسطه این کار خوب از او سپاسگزارم. جیمز میک نیز با انجام چندین مصاحبه در افغانستان، به من یاری کرد. از محمّد حاج علی به خاطر ترجمه اثر ۱۵۰۰ صفحه‌ای ابومصعب السوری سپاسگزارم. از املی رویتراسکیولد[1] سپاسگزارم که ترجمه‌های سوئدی را انجام داد. و از کارمن کروئیکشانک – ریندرز مادر پل برای ترجمه‌های پرتغالی، تشکر ویژه دارم.

بدیهی است از تمام کسانی که حاضر شدند برای تهیه این کتاب با آنها مصاحبه به عمل آید، سپاسگزارم. تقریباً نام تمام کسانی که بر روی نوار صحبت کرده‌اند و مصاحبه انجام داده‌اند، در این کتاب آمده است.

همکارم هنری شوستر[2] در CNN و من از ۱۹۹۷ به بعد بر روی بن لادن / القاعده، با هم کار کرده‌ایم، و از آن روز به بعد درباره برخی از مسائل این موضوع با هم گفتگو کرده‌ایم. هنری این کتاب را خواند و موارد بسیار مفیدی را یادآوری کرد و در مورد برخی از کارهایی که طی سال‌ها با هم انجام داده بودیم، تذکراتی داد. همچنین در CNN کارها و تجربیات سودمندی از نیک رابرتسون، اکتاویا نصر[3]، فیل هیرشکورن[4]، دیوید انسور[5] و ژوستین ردمن[6] وجود داشت. همچنین از ریک دیویس[7] سپاسگزارم که اجازه داد مواردی از CNN را نقل کنم. از سید بدینگفیلد[8]، کن شیفمن[9]، و کتی سلوبوگین[10] از *ارمغان‌های* CNN به خاطر علاقه‌شان به این کتاب، سپاسگزارم. از پاملا سلارس[11]، جوی دی‌بندتو[12]، گیل چالف[13]، سوزان والش[14]، مگان هونداهل[15]، و اندرسون کوپر[16] از CNN به خاطر علاقه‌ای که به کتاب من نشان دادند

1. Amelie Reuterskiold
2. Henry Schuster
3. Octavia Nasr
4. Phil Hirshkorn
5. David Ensor
6. Justin Redman
7. Rick Davis
8. Sid Bedingfield
9. Ken Shiffman
10. Kathy Slobogin
11. Pamela Sellars
12. Joy Dibenedetto
13. Gail Chalef
14. Susan Walsh
15. Megan Hundahl
16. Anderson Cooper

سپاسگزارم.

از ایمی ابراهیم[1] سپاسگزارم که به من کمک کرد ابتدا به مجله *جهاد* بپردازم و سپس برای یافتن عبارات مهم آن به من کمک کرد. همچنین از لورن گوم[2] سپاسگزارم که در نظم دادن به تحقیقاتم به من کمک کرد. استفن گلاین[3] و آناتول لیون[4] در استفاده از نسخ خطی کمک زیادی کردند. از ان.سی.ایزنمن[5] خبرنگار *واشنگتن پست* در افغانستان در ۲۰۰۵، سپاسگزارم که نسخه دستنویس را به دقت خواند و از من حمایت کرد. همچنین از شون واترمن[6] از یوپی‌آی به خاطر خواندن نسخه دستنویس و رفاقتش سپاسگزارم.

شماری از مؤسسات با در اختیار گذاشتن منابع موجود در بایگانی‌هایشان، کمک مؤثری به من کردند. به ویژه باید از شرکت قانونی موتلی رایس[7] در معرفی خانواده‌های ۱۱ سپتامبر و منابع موجود یکی از مهمترین کتابخانه‌های دنیا درباره القاعده، سپاسگزاری کنم. از رون موتلی[8]، و مخصوصاً از مایکل السنر[9] و لیزا سوندرس[10] سپاسگزارم. همچنین از مرکز مبارزه با تروریسم وست‌پوینت سپاسگزارم که هزاران صفحه از دائرةالمعارف جهاد را در اختیارم گذاشت، از جارت براچمن[11] مدیر مرکز مذکور، تشکر ویژه دارم. همچنین از ونسا بلوم[12] از لگال تایمز[13] به خاطر در دسترس گذاشتن منابع مربوط به گوانتانامو سپاسگزارم. از ام‌ای‌ام‌آرآی به خاطر ترجمه‌های عربی سپاسگزارم.

القاعده سازمانی جهانی است و گزارش درباره آن مستلزم دستیابی به اطلاعات جهانی است. از جرج ماسکولو[14] از دراشپیگل و اندریاس شولتز[15] وکیل آلمانی خانواده‌های مربوط به ۱۱ سپتامبر سپاسگزارم که منابع مربوط به آلمان را در اختیارم گذاشتند. از استوارت بل[16]

---

1. Aimee Ibrahim
2. Lauren Gaum
3. Stephen Glain
4. Anatol Lieven
5. N.C. Aizenman
6. Shaun Waterman
7. Motley Rice
8. Ron Motley
9. Michael Elsner
10. Lisa Saunders
11. Jarrett Brachman
12. Vanessa Blum
13. Legal Times
14. George Mascolo
15. Andreas Schulz
16. Stewart Bell

گزارشگر اسبق مسائل تروریسم، به خاطر در اختیار گذاشتن منابع مرتبط با کانادا سپاسگزارم. از کارن گرینبرگ[1] در مرکز قانون و امنیت دانشگاه نیویورک به خاطر تمام کمک‌ها و محبت‌هایشان سپاسگزارم، و از استفن هولمز[2] از آن وای یو[3] متشکرم.

با کمک کارن اقبال خوبی در آشنایی با لئوسیتی از مجله *لواسپرسو*، یکی از روزنامه‌نگاران برجسته و محقق ایتالیایی داشتم، او در تهیه منابع ایتالیایی برای این کتاب، کمک مؤثری کرد. از پابلو پاردو و جولیانا سیلوا برای تحقیق و ترجمه منابع اسپانیایی سپاسگزارم. هانس لیندکوئیست[4]، آن‌ماری جانسون[5]، اندرس هانسون[6] و پیتر کارلسون برای منابع فلامانی و سوئدی سپاسگزاری می‌کنم. در بلژیک از مارک اخوت[7] از روزنامه *د اشتاندارد*[8] و آلن گریگنارد[9]، که مبارزات ضد تروریستی بلژیک را اداره می‌کند، سپاسگزارم.

در افغانستان از خالد مفتون، یوسف مسعود و حامد حمیدالله به خاطر کمک در تحقیقات و ترجمه‌ها سپاسگزارم. همچنین از کارکنان مهمانخانه گندمک، به ویژه کاووس رحمان و فاطمه سیّد سپاسگزارم. از صاحبان آن، پیتر و حسینه جوونال نیز سپاسگزارم. همچنین از اسکات والاس[10] که با هم سفر لذتبخشی در سال ۲۰۰۳ به افغانستان داشتیم و به‌خاطر عکس‌های این کتاب سپاسگزارم. از «کتابفروش کابل»، شاه محمّد رئیس به‌خاطر هدایت مستقیم من به مجله *جهاد* سپاسگزارم. و از حکمت *کرزای*، ژاک سوتون[11]، و ریچارد مکنزی[12] به خاطر کارشناسی‌هایشان در افغانستان سپاسگزارم. از وحید مژده سپاسگزارم که اجازه داد در این کتاب از طالبان نقل قول کنم. و از ملکه مالک سپاسگزارم که اجازه داد از کتاب او درباره زندگی‌اش در افغانستان، نقل قول کنم. در پاکستان باید از روزنامه‌نگاران، رحیم‌الله یوسف‌زای، اسماعیل خان، و جمال اسماعیل به خاطر کمک‌های مکرر و چند ساله آنها سپاسگزاری کنم.

در یمن باید از خالد الحمّادی از روزنامه *القدس العربی* به خاطر کمک‌های چند ساله و مصاحبه‌های روشنگرانه با ابوجندل که در این کتاب از آنها سود جسته‌ام، سپاسگزاری کنم.

---

1. Karen Greenberg
2. Stephen Holmes
3. N Y U
4. Lindquist
5. Ann Mari Johnsson
6. Anders Hansson
7. Marc Eekhaut
8. Destandaard
9. Alain Grignard
10. Scott Wallace
11. Jake Sutton
12. Richard Mackenzie

همچنین باید سپاسگزار عبدالباری عطوان از *القدس العربی* باشم که اجازه استفاده از مصاحبه ابوجندل را به من داد و با خود او در این کتاب مصاحبه‌هایی به عمل آمد. از دکتر دیوید هویل[۱] و میلت بیردن[۲] به خاطر تلاش‌هایشان برای مسافرت من به سودان سپاسگزارم. در اردن از رانیه قدری[۳] سپاسگزارم. از روزنامه نگار اردنی، فؤاد حسین سپاسگزارم که اجازه داد در این کتاب درباره زرقاوی از او نقل قول کنم. در مراکش، پروفسور جک کالپاکیان[۴] از دانشگاه اخوین کمک مؤثری کرد. از عادل جبیر و نایل جبیر سپاسگزارم که سفر من به عربستان را میسر ساختند. از عصّام الغالب از *عرب نیوز* به خاطر کمکش در جدّه تشکر ویژه دارم. و از خالد المینا، سردبیر *عرب نیوز* سپاسگزارم که اجازه داد از منابع آن روزنامه، نقل قول کنم. همچنین از وندل بلو *کهتر* به خاطر ارائه دیدگاه‌هایش دربارهٔ عربستان سعودی سپاسگزارم. از خالد بطرفی و عبدالعزیز رحیم به خاطر استقبال گرمی که در جدّه از من به عمل آوردند، سپاسگزارم. همچنین از مایکل پتروزلو[۵] و مت‌لوئر[۶] از ارتباطات قرویس[۷] سپاسگزاری می‌کنم. در مصر از ماندی[۸] مراد به خاطر ترجمه‌ها و تحقیق و محبت او سپاسگزاری می‌کنم. و از ریم ندا[۹] سپاسگزارم. آشنایی با تو در این شش سال اخیر لذتبخش بوده است.

در انگلستان از بریان فیفیلد ـ شایلر سپاسگزارم که کمک فوق‌العاده‌ای به من کرد و از جان کارتر[۱۰] نیز متشکرم. همچنین از نیک فیلدینگ[۱۱] از *ساندی تایمز*، یسری فؤاد از الجزیره، اسامه رشدی، و کمال هلباوی به خاطر کمک آنها به دیدگاه‌های مختلف کتاب سپاسگزارم. همچنین در لندن از عبدالله انس سپاسگزارم که وقت و تخصص خود را به طور گسترده در اختیار من گذاشت. از محمّد الشفیع از روزنامه *الشرق‌الاوسط* به خاطر راهنمایی بسیار ارزشمندش و نیز از طارق الحُمید[۱۲] سردبیر *الشرق‌الاوسط* به خاطر اجازه دادن برای نقل قول از منابع آن روزنامه، سپاسگزارم. از ساتنام ماثارو[۱۳] رئیس روابط رسانه‌های بین‌المللی، و واده خانفار[۱۴]، مدیرعامل

---

1. David Hoile
2. Milt Bearden
3. Ranya Kadri
4. Jack Kalpakian
5. Michael Petruzello
6. Matt lauer
7. Qorvis
8. Mandi
9. Reem Nada
10. John Carter
11. Nick Fielding
12. Alhomayd
13. Satnam Matharu
14. Wadah Khanfar

الجزیره سپاسگزارم که از منابع موجود شبکه آنها استفاده کردم. همچنین از کمک‌های آنها کسب اجازه از روث ـ الن سولس[1] در CBC و کری گلنکورس[2] سپاسگزارم.

همچنین از آثار و محبت‌های استیو کول[3]، دان بنیامین[4]، استیو سیمون، مارک ساگمن[5]، مایک شوئر[6]، جیسون بورک[7]، پل ادل[8]، زاخاری ابوتزا[9]، بروس هوفمان[10] و لاری رایت[11]، برخوردار بوده‌ام. از کارستن اوبلیندر[12] از تولیدات استوری‌هاوس[13] به خاطر سه مستندی که با هم از ۱۱ سپتامبر به بعد درباره القاعده ساخته‌ایم، سپاسگزارم. و همچنین از جان کینگ[14] و ویکی ماتئوس[15] از استوری‌هاوس سپاسگزارم. ساخت این مستندها به شکل دادن افکار من درباره القاعده کمک کرد. برخی از تصورات یا گزارش‌های این کتاب، ابتدا از مجلات و روزنامه‌های مختلف شکل گرفت. از کولن مورفی[16]، تابی لستر[17]، و بسماری مول[18] در *آتلانتیک*، آدام شاتز[19] در *د نیشن*[20]، گیدون رز[21] در *فورین افیرز*[22]، ماری آرنا[23] و وارن باس[24] در *واشنگتن پست*، دیوید شیپلی[25] و جیمز گیبنی[26] در *نیویورک تایمز*، و مونیکا

---

1. Ruth-Ellen Soles
2. Kerry Glencourse
3. Steve Coll
4. Dan Benjamin
5. Marc Sageman
6. Milke Scheuer
7. Jason Burke
8. Paul Eedle
9. Zachary Abuza
10. Bruce Hoffman
11. Larry Wright
12. Carsten Obleander
13. Storyhouse
14. John King
15. Vicky Matthews
16. Cullen Murphy
17. Toby Lester
18. Bessmarie Mool
19. Adam Shatz
20. The Nation
21. Gideon Rose
22. Foreign Affairs
23. Marie Arana
24. Warren Bass
25. David Shipley
26. James Gibney

بوئرلین[1] در *مادر جونز*[2] سپاسگزارم.

در وانیتی فیر[3]، از گریدون کارتر[4] و کریس گرت[5] به خاطر علاقه مداوم به کار من درباره بن‌لادن و مستثنی کردن این کتاب سپاسگزارم. مخصوصاً از وینه لاوسون[6] به خاطر ویراستاری اثر من برای وانیتی فیر ممنون هستم.

از مؤسسات اف بی آی اس، فیندلاو.کام[7]، و کریپتون.اورگ[8] که برخی وسایل تحقیق برای این کتاب را فراهم آوردند سپاسگزارم. در FBI از ریچارد کولکو[9] سپاسگزارم. و از دان کولمن[10] به خاطر تمام تلاش‌هایش سپاسگزاری می‌کنم. از لوری گرت[11]، دیوید فیدلر[12] و داون هوت[13] به خاطر اغماض درباره غیبت برای نوشتن این کتاب و همکاری‌مان در طرح پرینستون سپاسگزارم. از شما خیلی چیزها آموخته‌ام. مؤسسه خبری فدرال رونوشت‌های زیادی برای این کتاب انجام داد و من از باب لی[14]، و گروه او، جوزف بی.ترپل[15]، کیمبرلی کا. ترپل[16]، کاری ال. میچل[17]، لتیسیا اِ. واتسون[18] و جردن دی. وایت[19] بسیار سپاسگزارم. از فرناندو باتیستا[20] به خاطر کارش در www.peterbergen.com سپاسگزارم. همچنین از جرج واسیلیو[21]، کلارک فورسی[22]، و کریس کلیفورد[23] سپاسگزارم.

---

1. Monika Bauerlein
2. Mother Jones
3. Vanity Fair
4. Graydon Carter
5. Chris Garrett
6. Wayne Lawson
7. FBIS, Findlaw. Com
8. Crypton.org
9. Richard Kolko
10. Dan Coleman
11. Laurie Garrett
12. David Fidler
13. Dawn Hewett
14. Bob lee
15. Joseph B. Trapple
16. Kimberly K. Trapple
17. Carrie L. Mitchell
18. Leticia A. Watson
19. Jordan D. White
20. Fernando Batista
21. George Vassiliou
22. Clark Forcey
23. Chris Clifford

مایلم از پام هیل[1] و جان لین[2] رئیس درازمدت من در CNN، که نظر مرا هنگامی به سوی بن‌لادن جلب کرد که او کم و بیش گمنام بود، سپاسگزاری کنم. من در سال ۱۹۹۷ به افغانستان رفتم و همراه پیتر آرنت و پیتر جوونال با بن‌لادن مصاحبه کردم. از هر دو شما در انجام این مصاحبه سپاسگزارم.

در ایامی که مشغول تهیه گزارش و نوشتن این کتاب بودم، دوستانی از من حمایت کردند ـ تریش انرایت[3]، سیندی بالموث[4]، نیر[5] و تیفانی رزن[6]، راشل کلایمن[7]، کریستینا دیویدسون[8]، کوئیل لارنس[9]، آندرو بورد[10]، جرج و پولین کیس[11]، اندی مارشال[12]، پل و یاسمین برچلر[13]، جنی ریس ـ تونگ[14]، تام ردس‌لی[15] و دبوراه لی[16]، ناریسارا موری[17]، و جان مک‌درموت[18]، بیل و وندی اسمی[19]، گراهام مسیک[20]، تام کارور[21]، و کتی کای[22]، کیت بو[23]، و نیل بارت[24]، مارلا روتزیکا[25] در آوریل ۲۰۰۵ در یک بمب‌گذاری انتحاری کشته شد. جای او را بسیار خالی می‌بینم.

از مارتا لوین[26] و فری پرس[27] به خاطر حمایت از کارم در این چند سال اخیر

---

1. Pam Hill
2. John Lane
3. Trish Enright
4. Cindy Balmuth
5. Nir
6. Tiffany Rosen
7. Rachel Rlayman
8. Christina Davidson
9. Quil Lawrece
10. Andrew Boord
11. Paulin Case
12. Andy Marshall
13. Yasmin Berczeller
14. Jenny Rees _ Tonge
15. Tom Rhodes Lee
16. Deborah Lee
17. Narisara Murry
18. John McDemott
19. Wendy Smee
20. Graham Messik
21. Tom Carver
22. Katty Kay
23. Kate Boo
24. Neil Barret
25. Marla Ruzicka
26. Martha Levin
27. Free Press

سپاسگزارم. همچنین از کسانی که در فری پرس انتشار این کتاب را تسریع کردند، یعنی از کارول د اونیس[۱]، الیزا ریولین[۲]، کارولینا هاریس[۳]، اریک فونتسیلا[۴]، که جلد زیبایی را طراحی کرد، و شیلپا نادها[۵] سپاسگزارم. از کاترین هیگوچی[۶] به‌خاطر ویراستاری کپی متشکرم. از کاریسا هیس[۷] به خاطر رهنمود عالی او درباره اشتهار کتاب سپاسگزارم. از جفری وارد[۸] به‌خاطر نقشه‌ها سپاسگزارم. از ویراستارم دومینیک آنفوسو[۹] که به توانایی این کتاب باور داشت و توصیه‌های ارزشمندی برای شکل دادن به آن ارائه کرد سپاسگزارم. دومینیک همچنین مقدار زیادی از جداول تولیدی به‌منظور تکمیل کتاب در سال ۲۰۰۵ فراهم آورد و دو ماه بعد این کتاب، در کتابفروشی‌ها بود. ویلی اوسولیوان[۱۰]، دستیار دومینیک، سودمند بود.

همچنین از بنیاد آمریکای نوین[۱۱] که شرایط دوستانه و مهربانانه‌ای برای کار بر روی کتاب، برایم فراهم آورد سپاسگزارم. از تد هالستید[۱۲]، استیو کلمونس[۱۳]، شرلی شونینگر[۱۴]، هنّاه فیشر[۱۵]، لوسیندا تولیور[۱۶]، مایکل لیند[۱۷]، ژانت وارن[۱۸]، جنی بونتمن[۱۹]، سمیر لالوانی[۲۰]، پریثی گونیگانتی[۲۱]، و سیمون فرانک[۲۲] سپاسگزارم. همچنین از برنارد شوارتز[۲۳]، به خاطر تقویت

1. Carol de Onis
2. Elisa Rivlin
3. Karolina Harris
4. Eric Fuentecilla
5. Shilpa Nadha
6. Kathryn Higuchi
7. Carisa Hays
8. Jeffrey Ward
9. Dominik Anfuso
10. Wylie O'Sullivan
11. New America Foundation
12. Ted Halstead
13. Steve Clemons
14. Sherle Schweninger
15. Hannah Fischer
16. Lucindu Toliver
17. Michael Lind
18. Jeanette Warren
19. Jenny Buntman
20. Sameer Lalwani
21. Preethi Guniganti
22. Simon Frank
23. Bernard Schwartz

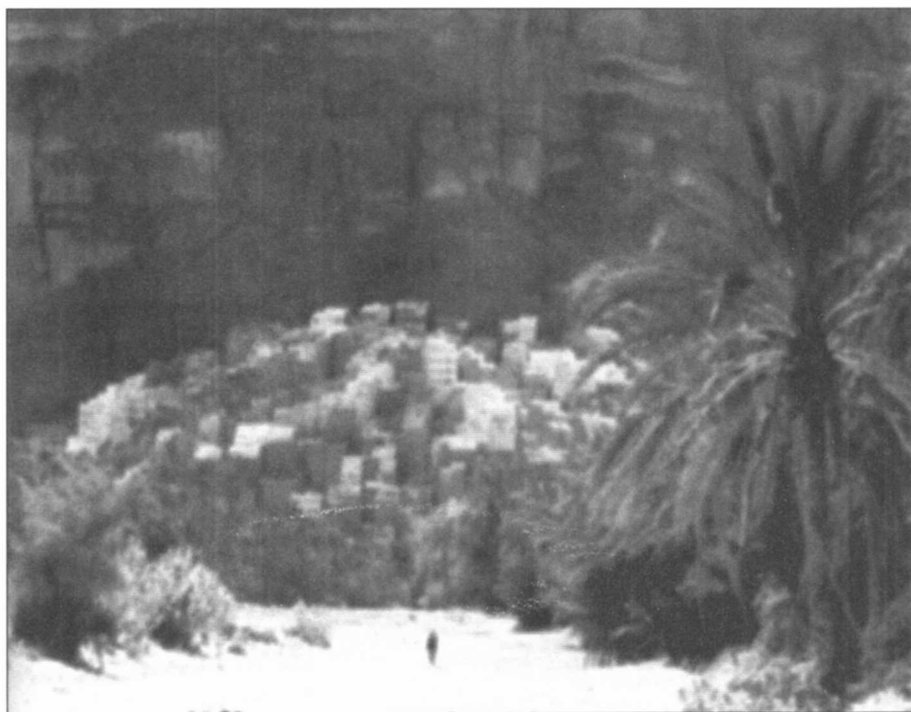
مالی در آمریکای نوین سپاسگزارم از اریکا د بروین[1] از آمریکای نوین به‌خاطر بررسی نسخه دستنویس سپاسگزارم.

مؤسسه ادبی من، جانکلو و نسبیت[2]، در تمام مراحل این طرح نقش حیاتی داشت. تینا بنت[3] واقعاً بهترین کارگزار قابل تصور است. او این طرح را به انجام رسانید و کار با او بسیار لذتبخش است و می‌توان او را یک دوست به شمار آورد. همچنین در جانکلو از ریچارد موریس[4]، اسوتلانا کاتز[5]، اد روک[6]، کالن استانلی[7]، و تیف لوهنیس[8]، که در نخستین کتاب من نیز کمک زیادی کرد، سپاسگزارم.

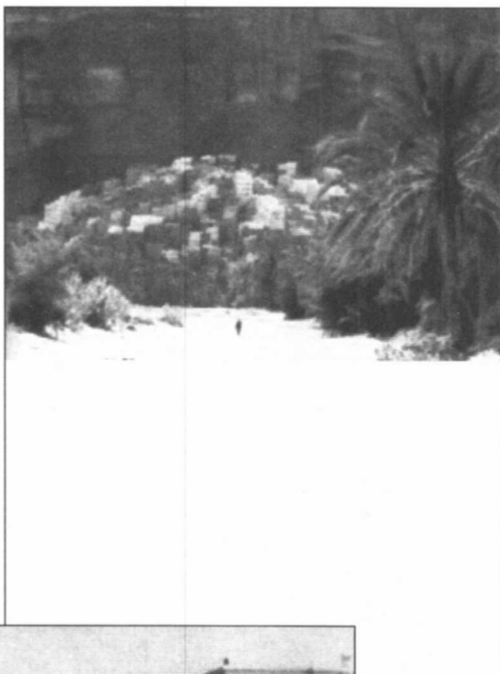
در نهایت از خانواده‌ام: تام برگن که این کتاب را با دقت خواند؛ سارا لمپرت برگن[9]، کاترین برگن، و نیک وود[10]، مارگارت برگن و جان فیلدینگ[11]، و مک کین[12]ها ـ شارلوت، ایزابل و برندان[13] ـ به خاطر حمایتشان سپاسگزارم. همچنین از کارولینا برگن سپاسگزارم. و بیشتر از همه از جولیانا سیلوا که این کتاب به او هدیه شده، سپاسگزارم. بدون عشق و حمایت تو کتابی وجود نداشت.

1. Erica De Bruin
2. Janklow & Nesbit
3. Tina Bennett
4. Richard Morris
5. Svetlana Katz
6. Ed Roque
7. Cullen Stanley
8. Tif Loehnis
9. Sarah Lampert Bergen
10. Nich Wood
11. John Fielding
12. Mc Cann
13. Brendan

تصاوير



خاندان بن لادن در این دهکده، رباط، در ناحیه حضرموت یمن ریشه دارد. *عکس از پیتر برگن*



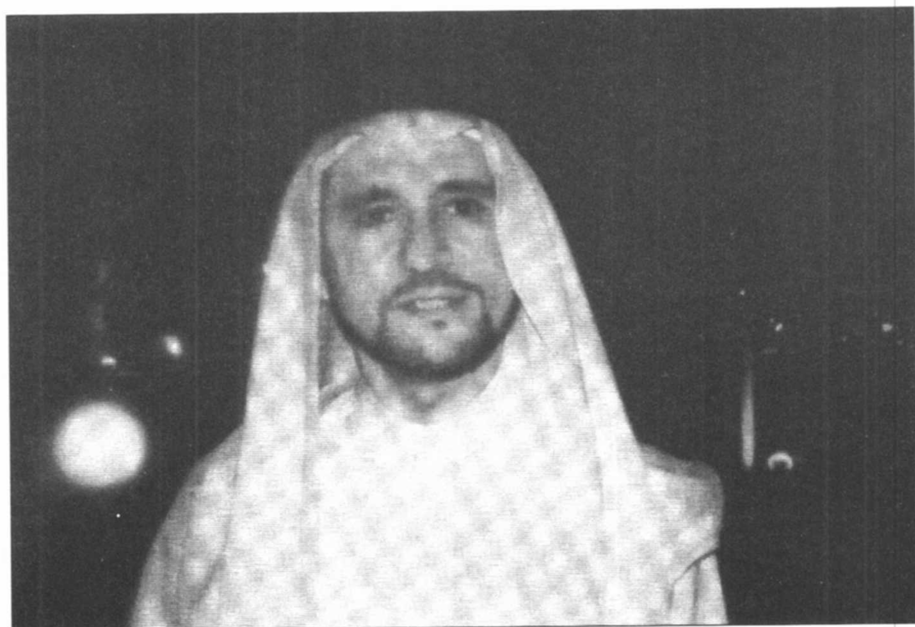
مدرسهٔ الثغر در جدّه، عربستان سعودی، در دههٔ ۱۹۶۰، دورانی که بن‌لادن در آنجا تحصیل می‌کرد. *با امتنان از بریان فیفیلد شایلر*





بریان فیفیلد شایلر، معلم انگلیسی در مدرسهٔ الثغر. *با امتنان از بریان فیفیلد شایلر*

خالد بطرفی، دوست دوران کودکی بن‌لادن به محوطه‌ای اشاره می‌کند که در آنجا در جدّه، عربستان سعودی، با هم فوتبال بازی می‌کردند. *عکس از عصّام الغالب*

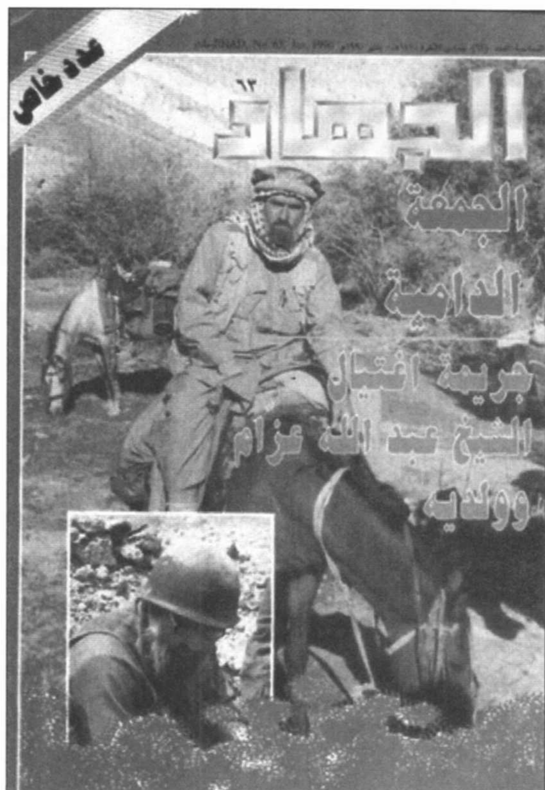


جمال خلیفه، دوست دوران دانشگاهی و شوهر خواهر بن‌لادن. *عکس از پیتر برگن*



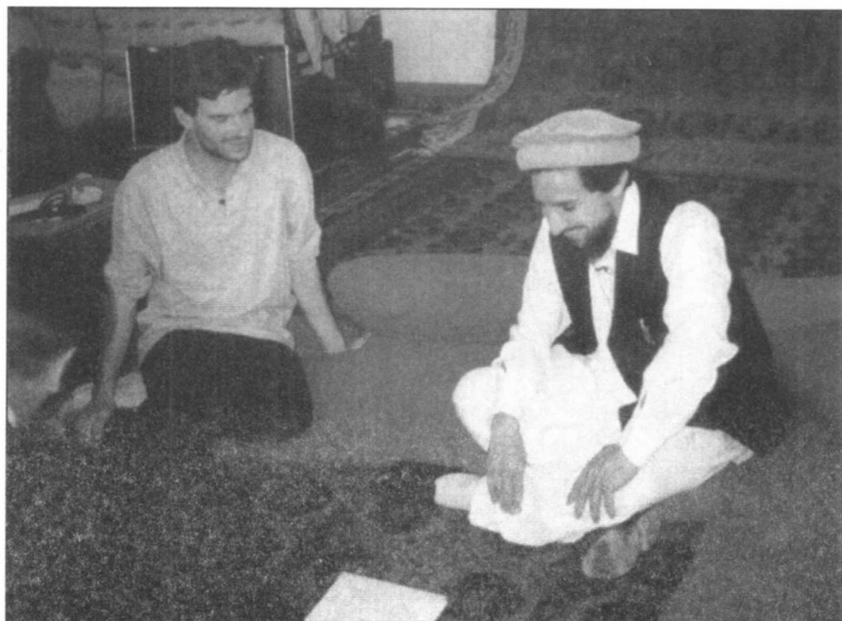
حذیفه عزّام، ابراهیم عزّام، عبدالله عزّام، و عبدالله انس در داخل افغانستان در اواخر دهۀ ۱۹۸۰.

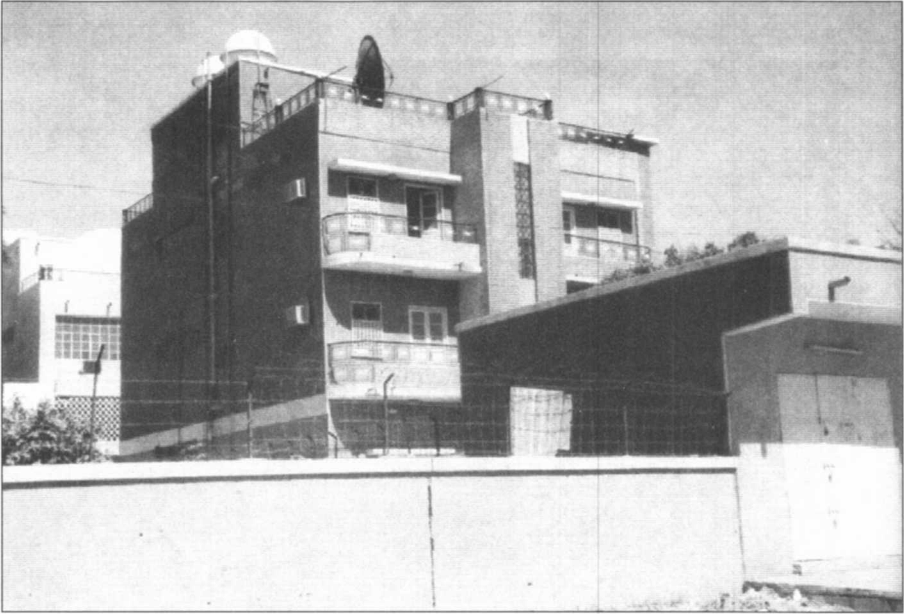
با امتنان از عبدالله انس



مجلهٔ جهاد از ۱۹۸۹
روی جلد تصویر عبدالله عزّام دیده می‌شود.
با امتنان از پیتر برگن

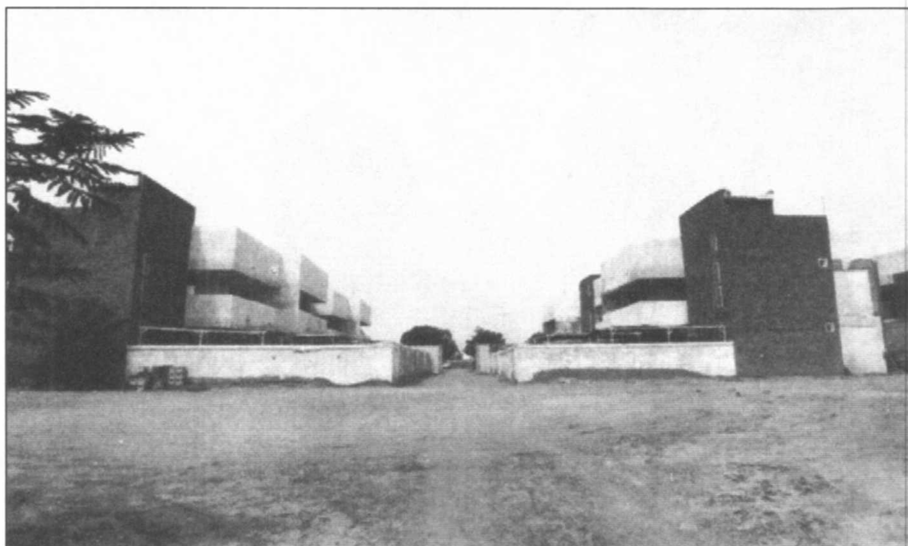
پیتر برگن با احمدشاه مسعود، رهبر افغان در ۱۹۹۳. *با امتنان از پیتر برگن*





خانهٔ بن لادن در خارطوم، سودان، بالا و پایین. *عکس از سام دیلی*



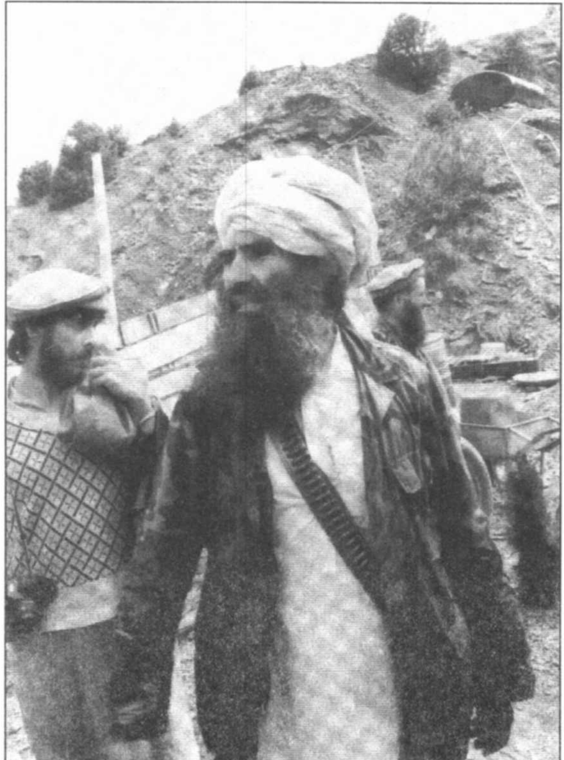


خانهٔ مسکونی افراد بن لادن در خارطوم، سودان، بالا و پایین. *عکس از سام دیلی*

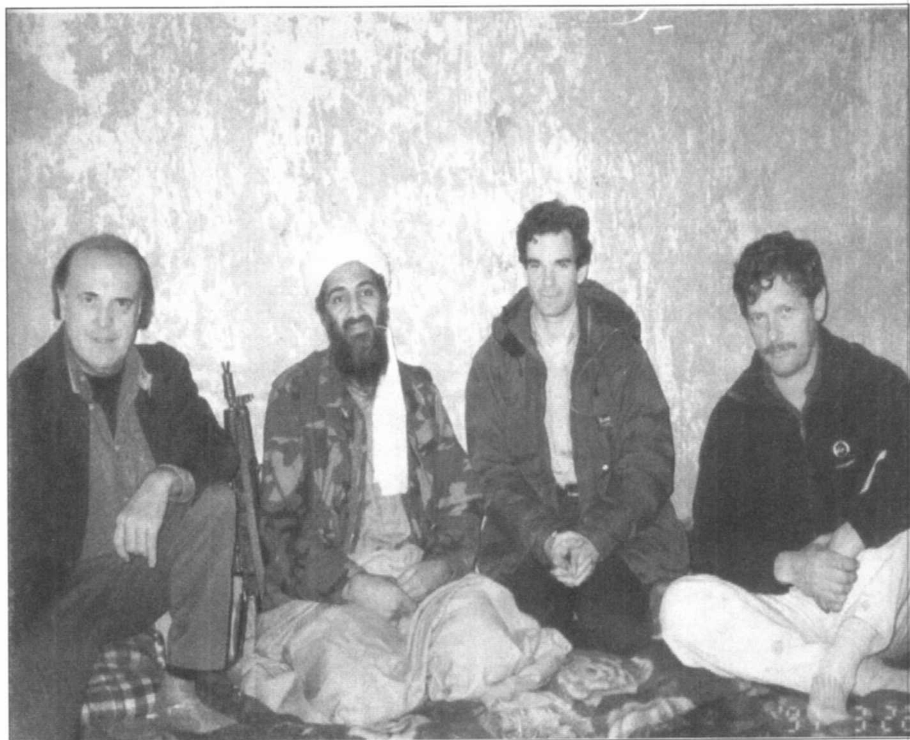


بن لادن در مارس ۱۹۹۷.

عکس از پیتر برگن



جلال‌الدّین حقانی، فرمانده افغانی در شرق افغانستان در ۱۹۹۷، متحد دیرپای بن لادن. *با امتنان از پیتر برگن*



پیتر آرنت، بن لادن، پیتر برگن، و پیتر جوونال در افغانستان در مارس ۱۹۹۷. *با امتنان از پیتر برگن*



ایمن الظواهری، بن‌لادن، و ابوحفص (محمّد عاطف) در حال سخنرانی دربارهٔ حمله به ایالات متحده، در کنفرانسی در شرق افغانستان در مه ۱۹۹۸. *با امتنان از پیتر برگن*



فتوای شیخ عمر عبدالرحمان مبنی بر حمله به شرکت‌ها، کشتی‌ها، و هواپیماهای آمریکایی که در مه ۱۹۹۸ در کنفرانس مطبوعاتی القاعده توزیع شده است.

با امتنان از پیتر برگن



اسماعیل خان، بن‌لادن، و رحیم‌الله یوسف‌زای در کنفرانس مطبوعاتی القاعده در شرق افغانستان در مه ۱۹۹۸.

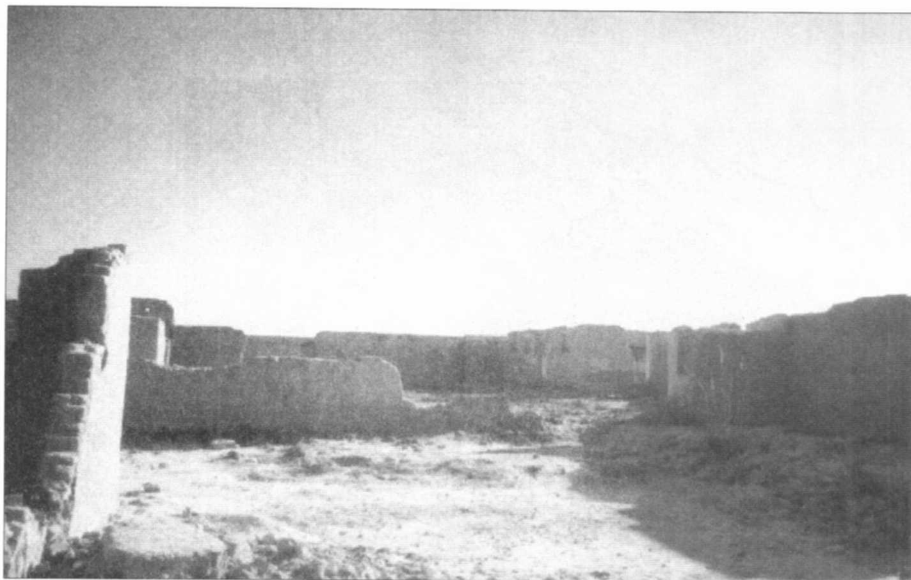
با امتنان از پیتر برگن



یک اردوگاه آموزشی القاعده که در اوت ۱۹۹۸ توسط موشک‌های ایالات متحده تخریب شده است. *با امتنان از پیتر برگن*

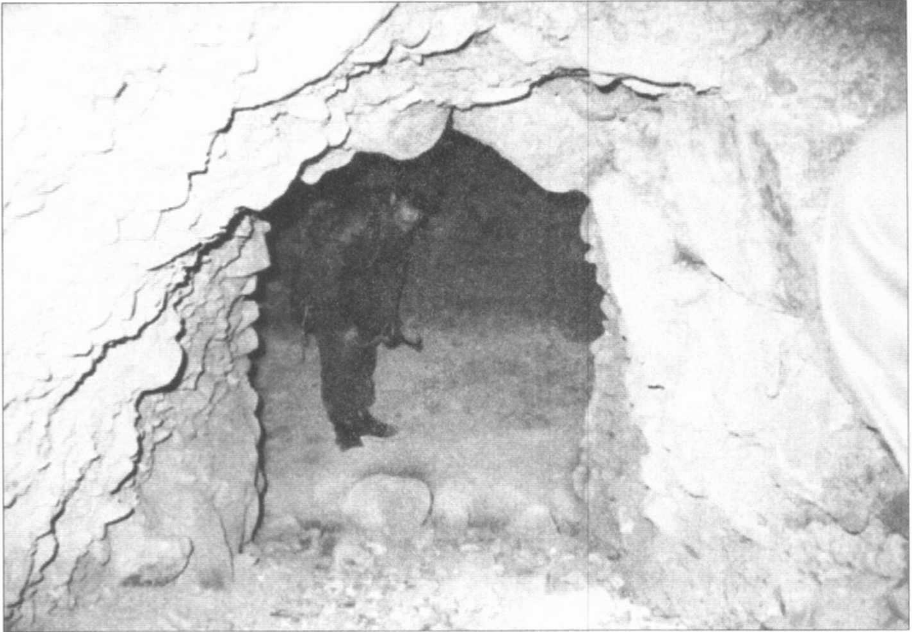


مسجدی که بن لادن در اواخر دههٔ ۱۹۸۰ در قندهار، افغانستان، می ساخت. *با امتنان از پیتر برگن*

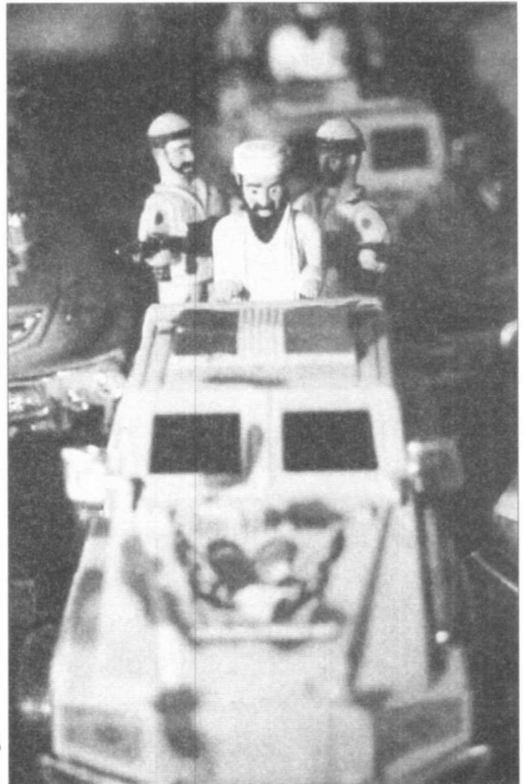


محوطهٔ ویران شدهٔ متعلق به بن لادن در حدّه، حومه جلال آباد، افغانستان. *عکس از پیتر برگن*

فرمانده موسی، یکی از فرماندهان خط مقدم در نبرد تورابورا در شرق افغانستان در دسامبر ۲۰۰۱. *عکس از اسکات والاس*



غاری در تورابورا. *عکس از پیتر برگن*



فروش عروسک بن‌لادن در کابل، افغانستان، در ۲۰۰۳. *عکس از اسکات والاس*



محمّد ظاهر، یوسف معسده، و پیتر برگن در تورابورا، افغانستان، ۲۰۰۳. *عکس از اسکات والاس*



تورابورا، ۲۰۰۵. *عکس از پیتر برگن*



تورابورا، ۲۰۰۵. *عکس از پیتر برگن*

